START

REEL 120

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

1.0 1.1 1.25 1.4 1.6 1.8 2.0 2.2 2.5 2.8 3.2 3.6 4.0 4.5 5.0 5.6 6.3 7.1 8.0 9.0 10

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Los Angeles,
University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections
Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 122

(Richter-Bernburg No. 131)

Author: Moḥammad Akbar ʿorf Moḥammad Arzānī

Title: Ṭebbo l-Akbar

315 fols., 260 x 140 mm

Text on bottom edge
filmed at end of manuscript

ترشی نیم شستند فواق ساکن کنند و نزا و منو مرجرح کوفته با آب خوردن
... پندق در گلو آویزند فواق بنشاند آب که بغایت سرد نبود
مزیل فواق است نوه سوداالو و چند پید ستر با سرکه مفید است
و آرجیفه با مصطکی بجوشانند و آب وی آشامند فواق زایل کند
و از ائمه تحقیق اقسام مذکوره شد هر دو اکه ... قسم فواق
بکار توان بست [illegible] اندر انقلاب المعده و این مرضیست
که هرچه خورده شود لقمی مندفع گردد بعد از آنکه منهضم گشته باشد
و در وجه تسمیه این مرض دو چیز گفته اند یکی انقلاب اسفل با علی
دوم انقلاب ... فعل معده از منقضی طبیعت وی زیرا که
... وی دفع ثقل ... بالعکس می باشد و سبب این علت
آنست که در روده اثنی عشری که متصل است بمعده یا در روده
صایم که با اثنی عشری انضمام ... افتد بسبب از اسباب
منضجه پس هرگاه غذا در معده هضم یافته در این روده فرو آید
از آنکه غذای ... یا متکیف بکیفیت لذاعه چون حرافت
و حموضت و ملوحت و مرارت سبب او نیز لذع روده های آن
غذا را طبیعت بسوی معده باز پس دفع نماید و معده آنرا نیز
نگرده ... مندفع سازد و فرق درین علت و در مرض
ایلاوس ... از قولنج آنست که آنچه در ایلاوس لقمی بر آید
زبلی و بدبوی ... غذا در روده های دقاق بسیار درنگ
کرده باشد و عفونت کیلوس را اما ساییقا بخود کشیده بخلاف

قی انقلاب المعده که از نتن و فضلیت پاک می باشد بهر آنکه دربینی
طعام در روده‌ها مکث نمیکند طلب مجرد وصول وی بموضع منحرف میشود
بسوی معده باز پس میگردد و ظاهر است که تا طعام در روده باشد
هو عروق ماساریقا از وی عفونت نجو بکنند ز بلیت هو بوی کسب نمیکنند
و اتفقا برای برآمدن پوستهای باریک در قی و اشتداد حرقت
و وجع در حوالی ناف از خوردن چیزهای ترش و تیز از نشان
این مرض است زیرا که بهر انجراد گواهی میدهد علاج بهر اصلاح
خراشش روده چیزهای منوی دهند چنانکه در امراض امعاء در فصل
سحج گفته آید فصل اندر قلق و کرب معدی و وی آنست
که در معده ناخوشی و اضطراب پدید آید و آدمی را از غایت
اضطراب چنان باشد که گویا در خاکستر گرم است و از شکل
بشکل همیگردد و بر غثی و آنروه بود و باشد که با وجود این
حالت غثیان یا تهوع یا قی عارض شود و این مرض بر سه
قسم است قسم اول آنکه ماده گرم صفراوی اندر معده
تولد کند و یا از جگر ریخته شود و تولد این مرض ازین ماده بسرایت
و باید دانست که ماده در جرم معده نفوذ کرده فرو رفته بود قلق
و کرب هم آورد و تهوع با غثی نمیکرد و چون در فم معده
جمع شود غثیان احداث می نماید و بر آنکه هر گاه معده ضعیف
بود یا ماده بغایت قلیل یا رقیق یا لطیف باشد یا قوت ماسکه
شدید بود خروج ماده آسان نباشد و قی مندفع نگردد و علامت

حرارت

۳

حرارت معده و مرارت سوء مزاج وی و در فصل قی و تهوع بتفصیل
ذکر یافته علاج بهر تنقیه معده قی کنند آب گرم و سکنجبین نوشیده
و بهر تلطیفه آب خیار یا شراب یا آب سیب آمیخته بنوشند
و لعوقات چون تدریج با شیر و جلاب ضم نموده است دل نمایند
و صندل و گلاب و کافور و پوست کدوی تر بر معده ضماد فرمایند
باقی تدابیر از مبحث قی بحسب حاجت بگیرند تنبیه ماده که
در جوف معده مجتمع باشد بقی مندفع شود و الا فلا پس آنگاه که
ماده غلیظ بود بتلطیفه کفایت کنند و از قی باز مانند و اگر
بر انجذابه تلطیفه سود نمیدهد بوجه دیگر که منقی طبقات معده
بود مستفرغ سازند چنانکه در قی بیان یافته و اگر ماده از
جگر فرو همی ریزد بعد از قی با صلاح جگر کوشند چنانکه گفته
آیدهم در غثیان قسم دوم آنکه ماده سرد متکیف بکیفیت
ردی باشد چون لزوجت و حموضت و عفونت در معده در و
خلط حاصل شود و محدث قلق و اضطراب گردد و علامات
وی از آنچه در سوء مزاج معده و در قی بلغمی و سوداوی ذکر یافته
روشن است علاج بهر تنقیه چیزهای مقطع چون سکنجبین
عسل اندر طبیخ شبت آمیخته بنوشند و قی کنند و از
بهر تحلیل سودا چیزهای ملطفه چون بادیان و شراب افسنتین
بکار برند و از آنکه تهیج معده متمد الاسباب است
با غثیان و قی هم تدابیر این از آنجا برگیرند فصل

اندر اختلاج المعده و وی عبارتست از حرکت خفقان

مانند که در معده عارض شود چون اختلاجی که در اعضای

عضلانی پدید می آید و سبب این علت خلطی سرد است

یا گرم که در معده متولد شود یا از جگر بروی ریزد پس آن

حرکت در فم معده یا در جزء اعلی معده بود باشد

که غشی و خفقان پیدا شود و غثیان و تهوع رنج برهد

و علامات و علاج این مرض بحسب سبب از فصول سابقه

ظاهر است و قی و اسهال و التعویل بتفصیل بیان

یافت اندر فصل قی سیوم آنکه از کرم

بود عارض شود و این حیوان باشد که بکم طبع تعیش

بود و ماده صفرا بر امعا ریزد بسبب لذع صفرا می

کرم در جنبش آید و بسبب تقیض فرو نتواند آمد

و بمعده برآید و احداث اختلاج نماید لشغر الطبیعة

علامت و علامت وی تقیض طبیعت است و در معده

والفضار و دغدغه و تقلیب النفس علاج بهر تلیین حقنه

کنند یا مسهل خورند بسبب تقاضای طبیعت و پس

از آن طبیعت در قتل و اخراج دیدان کوشند

بنهجی که در فصل وی گفته آید اندر وجع الفؤاد

و وی عبارتست از درد قوی که بفم معده افتد

مراد از آنکه فم معده قلب بغایت قریب است

مهم

علاج

وجع

و شریان بزرگ بنهما دارد و هر اذیتی که بفم معده

میافتد دل بسرعت منفعل میگردد از وی کسیری

که عوام در آلام فم معده و دل فرق نمیتوانند

کرد از انست که وجع فم معده را وجع القلب

و وجع الفواد می خوانند بر سبیل تجوز و این مرض

را دو سبب است یکی سوء مزاج گرم که بفم معده

افتد دوم خلط مراری که بروی ریزد عند او جاع

شدید و عند الطابه تناول طعام و علامت وی آنست

که در فم معده وجع شدید پدید آید دست و پای

سرد شوند و غشی قوی افتد بحکم بحدیکه افاقت

نشود و موذی بهلاکت گردد تا که قابل علاج بود در ازاله

سبب کوشند از آنچه در وجع المعده سوء مزاج وی

مذکور است ساذج بود یا مادی فصل اندر حرقه

وی و وی سه گونه است یکی آنکه اغذیه غلیظ چون نان

فطیر یا فواکه خام خورده شود و آن بسبب غلظت و

ضعف معده منحدر نگردد و بر سر معده مطفو مانند و از حرارت

یکی سوء مزاج

علاج

فصل

معده ترش کرده و از ترشح خود فم معده را بگزد و بسوزد و بسیار باشد که
دوم — بعی برآید دوم آنکه رطوبت خام از فم معده بند شود و از حرارت
فاسده ترش گردد و حرقه آرد سیوم آنکه خلط سودا و حموضت
و قرحه و لذع از طحال بفم معده ریزد کثیرا المقدار و احداث
فرق — حرقه نماید و فرق مابین این هر سه آنست که از آنچه
از تناول مغلظات و احتقان رطوبات افتد تناول
چیزهای تغلیظ و ذی رطوبت بران گواهی دهد
و در هنگام گرسنگی خفت پدید آید جهت قوت
حرارت معده و آنچه از سودا زدگی طحال پیدا شود
اندر خلوی معده غلبه کند و هنگام سیری و تناول چیزهای
چرب ساکن شود جهت اختلاط طعام با ذی علاج اگر
علاج — سبب حرقه اغذیه غلیظ و نواکه خام با رطوبت خام بود قی باید که
با بشبت و آب ترب و عسل و نمک آمیخته و از اغذیه گوشت خفیف
بریان و مطبخات پر مصالح اختیار باید نمود و معاجین مقویه چون جوارش
یا مید فرموده اگر سبب غلبه انصباب سودا بود از طحال رگ
اسلم یا باسلیق زنند از دست چپ بعد جهت تقویت
معده و ردع مواد قرص سکنجبین بجور خورانند و هلیله
مربی بخورند و چیزهای مناسبه را اغذیه سازند

فصل اندر حکاک

فصل اندر حکاک و دغدغه که بمعده افتد و آنرا دو سبب است
سبب — یکی خلط حریف لذاع که احداث جرب تواند کرد بر معده و بر نواز عضو
چنانچه در نوازل سر که بمعده افتد پدید آید دوم بثره های خورد که در
دوم — سطح داخل معده عارض شود مانند خراز جرب و فرق بینهما آنست
که آنچه از وقوع بثور بود غذا غیر منهضم برآید بقی یا باسهال و هر چه در
فصل بثور معده گفته شد پیدا باشد و سبب عدم انهضام غذا مشتمل
ناشدن معده است بر طعام جهت اذیت بثور اما در آنچه سببش
انصباب خلط باشد آثار وی بران گواهی دهد و غذا منهضم برآید علاج
علاج — در خلطی استفراغ خلط کنند و معده را قوت دهند به آنچه که بارها ذکر یافته
جو در بثورانی اقراص طباشیر کشته و زعفران نبود مید نهند و سفوف حب
الرمان و سفوف زلق الامعاء مفید است و باقی تدابیر از فصل
بثور معده برگیرند و در بثور معده نیز گفته شد فصل اندر استرخاء
سبب — معده و تحلیل نسج او و این مرضی است که جرم معده ضعیف شود و بافت
وی سست گردد و این فصل را بدو قسم بیان کنیم قسم اول اندر
قسم اول — استرخای معده و سببش ابتلال و ترشدن معده است از فضول رطوبه
و وی دو گونه است یکی آنکه نفس معده مسترخی شود و بدان سبب بافت
یکی — لیفها سست گردد دوم آنکه رباطهای معده که بدان رباط معده
مربوط است بدیگر اعضا مسترخی گردند و بدان سبب لیف اجزای معده
دوم — بر بعض دیگر فرا هم نشوند و فرق بینهما آنست که در آنجا که نفس معده مسترخی
فرق — می شود و لیفهای بدان سبب مترهل میگردند و سینه علیل بلندتر می شود

ولیت فرو میرود و فساد هضم پدید می آید و آنجا که استرخا در رباطات سبب شود
بحسب آن رباط که بکدام جانب معده است عوارضات ظاهر میگردند مثلا
اگر استرخا در آن رباط بود که بالاتر قوه معده رابطه است معده میل
باسفل کند و بواسطه تسفل وی که محدث تثقل است اعضاء علیا نیز فرو سو
متحدث شوند و در ناف گرانی محسوس گردد و اگر استرخا در باطن فتد که
رابط است بین الصلب و المعده معده بقدام میل کند و ثقل اندر شکم محسوس
گردد و اگر استرخا در آن رباط بود که رابط بین المعده و الفضاء الیمنی او معده
بجانب چپ میل کند و بتبعیت وی در اعضایی که بجانب او بیند و متصل
واقع اند کشیده گی پدید آید و اگر استرخا در رابطه ایسر بود ضد آنچه در استرخاء
اربطه الیمنی گفته شد پدید آید و بدانکه معده بمثابه خیمه است که بهر چهار سو
بوساطت رباطات ریسمان مانند قایم و ممتنع الانقلاب باشد و هرگاه
رابط یک جهت سست شود بکلی بجانب مخالف مایل گردد و علاج هرچه
در فالج و استرخا گفته شد بعمل آرند و از ادویه هرچه خوشبو و قابض
باشد برگزینند و از اغذیه هرچه سریع الهضم بود مایل بقبض و حموضت
اختیار نمایند و در قسم دویم تفصیل گفته آید قسم دویم اندر تحلیل
تشنج معده و سببش سوء تدبیر مفرط است و اوجاع شدیده یا تعب و حرکت
عنیفه که از قوی شدید و اسهال مفرط معده را رسد و این مرضیست که جمیع
افعال باطل شود و هیچ بیماری معده بدتر از این نیست که آفات او بسیار
گردد و علامت این قسم آنست که طعام هرگز نگاهدارد و غذا اندک و
ترتیب ستوده سود ندهد و غایط بصعوبت برآید و باشد که قبض بکمال رسد

که بی استعمال حقنیات و بدون شرب مسهلات نکند و از علامات تمهار
انواع سوء المزاج و آماس هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف و ناتوان همی گردد
و مراق لاغر شود و شهوت ضعیف گردد و هرچه بخورد بر معده گرانی آرد علاج
شراب الآس و اطریفل بزرگ و خورد و جوارش عود و مانند آن هرچه قابض
و خوشبو بوده استعمال بود و روغن مصطکی و مانند آن بر معده بمالند و دراج
و تیهو و هرچه سریع الانهضام بود خورش وی فرمایند اما دراج و تیهو جمله امراض
معده را مفید است خاصه در علت استرخا و تحلیل و بدانکه پوست اندرونه
که در سنگدان مرغ خانگی در این بیماری مجرب است آنرا از گوشت جدا کنند
و بیاویزند و خشک کرده و کوفته مقدار نیم مثقال با اطریفل یا شراب میبه
یا حب الآس سرشته تناول کنند و سنگ یشم بر معده آویختن بانی صفت
مفید است و اگر آنرا باسپانه بموازنه نیم درم با چیزی مناسب آمیخته بخورند
نافع آید و هرچه بتحلیل تشنج سود دهد است استرخاء المعده را نیز مفید است
تنبیه این مرض مستحیل العلاج است و اگر نوعی از آن دوا پذیر بود کلفت
و مشقت عظیم میخواهد فصل اندر تشنج المعده بباید دانست همچنان که
تشنج امتلائی و استفراغی در سایر اعضا می افتد گاه باشد که در اجزاء عصبیه
یا در رباطات او عارض شود پس اگر تشنج در نفس معده بود نشان در آنست
که معده بر طعام محتوی نشود و بدان سبب غذا غیر منهضم برآید و گاه باشد که محتوی
گردد با احتواء اکثر طبیعی و بدان سبب غذا بعضی منهضم و بعضی نامنهضم برآید
و احتواء ضعیف یا عدم احتوا بجهت خفت و شدت تشنج است و اگر
تشنج در رباطات بود آثاری که به تشنج رباطات بجهت مخصوص است ظاهر باشد

چنانچه اگر تشنج در آن رباطها بود که معده را بدیشان تعلق است طعام در معده نه ایستد
و بمجرد خوردن اندر روده منحدر گردد و مریض بیمین و یسار مایل بود و اگر در آن
رباطها باشد که رابط است بین الفقرات و معده بیمار دوتا شود یعنی منحنی
و پشت راست نتواند کردن علاج آنچه در تشنج امتلائی و استفراغی مذکور است (علاج) ۷۰
بکار برند بحسب سبب فصل اندر جساوة که در معده افتد یا در عضلات که بالای (فصل)
معده در مراق بطن موضوع اند و معنی جساوت صلابت و سختی است و این
فصل بدو قسم بیان کنیم قسم اول در جساوة معده و سبب وی خلط غلیظ (قسم)
سوداویست که در او راه معده ریزد و علامت آنکه آن جساوة در جرم معده پدید آید
یا در دیگر اجزاء معده اما در فم وی بیشتر افتد و علامات این مرض آنست که (علامت)
در مراق عیسینی انتفاخ پدید آید و مراق بسیار برآمده باشد که مردم را در آید از
غلظ حجم و مریض بر شکم نتواند گردیدن و هنگام سجده گاه متألم شود و باشد که از
فرو بردن لقمه الم خفیف یابد و بشدت و خفت اعراض بحسب عظم و صغر
صلابت است علاج اگر مزاج گرم بود قاروره رنگین باشد رگ باسلیق زنند (علاج)
و خوردن گوشت ترک کنند و چیزهای محلل ملین با مبردات ترکیب کرده ضماد
نمایند چون عنب الثعلب و بابونه و بنفشه و آرد جو و خطمی و اکلیل و اصل
السوس و موم سپید و روغن گل و روغن بنفشه که بهم بر سرشته باشند و اگر
مزاج سرد بود قاروره سپید باشد حقنه کنند بدانچه محلل اخلاط غلیظ بود
چون طبیخ افتیمون و بسفایج و اصل السوس و بیخ خطمی و عصاره قرطم که آب
خیار شنبر و ماء العسل در روغن کنجد در وی آمیخته باشند و ضماد نمایند
بچیزهای ملین محلل چون بنفشه و بابونه و سنبل و اذخر و آرد حلبه و حب البان

ومقل

و مقل و بادام تلخ و لعاب تخم کتان و روغن بان و موم و پیه ماکیان که جمله
بهم سرشته باشند و بدانکه گاه باشد که بسبب صلابت سپرز در اجزاء معده
که متصل به سپرز است سختی پدید آید و علاج وی علاج طحال است زیرا که محل آفت
همان است و در معده بواسطه مجاورت ظهور یافته قسم دوم در جساوة عضلات (علاج) (قسم)
و سببش نیز خلط سوداویست که اندر عضلات درآید و فرق در میان جساوة
معده و عضلات موضوعه وی از سه وجه است یکی از شکل دوم از موضع
سیوم از انفعال اما بشکل آنست که صلابت که بمعده افتد مستدیر می‌باشد در عمق
و صلابت که در عضلات شکم بود مستطیل و دراز می‌باشد و از یک جانب غلیظ
و بطرف آخر دقیق همچون ذنب الفار اما بموضع چنانست که جایگاه معده
از غضروف خنجری تا ناف است و عضلات چهار زوج اند یکی در عرض شکم
و یکی بطول و دو دیگر مورب اما بسلامتی افعال معده و آن خلو وی است
از جساوة پس اگر سختی ظاهر شود و فعل معده سالم بود باید دانست که آفت
در عضلات است و اگر افعال معده با آفت بود صلابت در معده باشد
علاج اگر مزاج گرم بود تنقیه بطبیخ شاهتره و تمر هندی و خیار شنبر و ترنجبین (علاج)
آمیخته بکنند و بنفشه خشک و ورد خشک و بابونه و اکلیل و بیخ خطمی
و موم سپید و روغن گل بهم سرشته ضماد نمایند و باشد که بفصد باسلیق
حاجت آید و اگر مزاج سرد بود بهر تنقیه چیزی نوشند که مخرج اخلاط غلیظ
باشد چون طبیخ افتیمون و غاریقون و بهر ضماد اشق و مقل و فاکسیر
از بیخ کرنب و چند بیدستر و زعفران و با لعاب حلبه و روغن زیت و شحم
عتیق و پیه بر سرشته بکار برند و کذلک در تدبیر تلطیف و تغذیه رعایت

حرارت و برودت مرضیرا از دو فصل اندر قدر نیفت و خلفه را این همه لفظ
بر اسهال معدی اطلاق کنند اما ذرب در لغت بسه معنی آمده یکی فساد
معده کما یقال ذرب المعده اذا فسدت دویم معنی حدت کما یقال لسان
ذرب ای سیف حاد سیوم عموم البرء چنانچه در جرحی که علاج نپذیرد میگویند
ذرب الجرح و در اصطلاح اطبا عبارتست از جریان شکم که متصل باشد
و کفته اند اسهال معدی که در آن طعام منهضم شود و پس از آنکه همه بدن را
از وی بهره رسد مستطلق گردد بالاتصال و کثیر الرطوبت بود و ذرب این باشد
بالجمله مرضیست مزمن بطیئ الانقضا و بهمین فرق توان کرد میان هیضه و ذرب
که مع الیقین بود زیراکه هیضه مرضیست حاد سریع الانقضا خلفه آنست که
طعام بر سبیل معتاد اندر معده نایستد و استطلاق در دکلهای بسرعت بود و کاهی
بسطوبت و کاهی بدفعات قلیل و کاهی منهضم و کاهی ناسد اما ماسی حسیاب
و علامات در اختلاف و ذرب هیچ فرق نمیکنند و انواع هر واحد
بیکدیگر مختلط بیان ساخته چون باستخراج مقصد فایده نیست با نیز
مخالفت نکردیم و باید دانست که اختلاف عند البعض مترادف اند اما جمهور
اسهال کاین یا دوار را اختلاف کویند و اسهال کاین با الوان را
خلفه اکنون بدانکه اسهال معدی علی الاطلاق بر چهار قسم است قسم
اول آنکه سوء مزاج بارد و رطب ساذج در معده عارض شود و بدان سبب
معده مترهل و مبتل شود و ذرب پدید آید و علامت وی آنست
که تشنگی و حرقت نبود و طعام چون خورده شود بسرعت برون آید ما ند که
متغیر شده جهت قصور هضم و ضعف ماسکه و اکثر در وی بر آید که در قی و اسهال

بلغم

8

بلغم بنا شد لکن باید جا علاج بهر تسخین و تجفیف کوشند و فلافلی و جوارش عود
بخورانند و ما بقی در فصل سوء المزاج معده مذکور است قسم دوم آنکه بلغم بسیار در
معده کرد آید و ذرب آرد و علامت وی آنست که آب دهن بسیار باشد
و بلغم با طعام مختلط بر آید در اسهال و قی و طعام اندر معده کمتر متغیر شود بهر چه
مخصوص بدین خلط است باید اول علاج قی کنند و بعده جوارش هاکه جامع
باشند از ادویه قابضه حاده بکار برند تا ازاله اسهال و تقطیع بلغم هر دو
حاصل شود قسم سیوم آنکه رطوبات لزجه بر سطح باطن ملتزق گردد و خمل آنرا
بر کرداند و بسبب ملاست و صافی سطح هر چه خورده شود از سطح معده بلغزد
و منزلق گردد و بواسطه امتلاء خمل و ضعف ماسکه توقف نماند در وی
و علامتش آنست که غذا دو معده نایستد و بمجرد فرود شدن را عامتند که
تغیر ناکرده خاصه که پس از تناول غذا حرکت اتفاق افتد زیراکه حرکت
باری معده برانگیزد و بسیار باشد در این مریض که طعام از معده یکبار یک
فرود افتد بسوی امعا همچون سنگ که ساقط شود و او را هیچ مانعی نباشد
علاج جوارش خرنوب و جوارش کندر تناول کنند و از آب گرم پرهیز کنند
که او مرخی معده و فزاید ملاست و چیزهای منشفه و مجففه چون پست نخود
و ارز و زعرور که بریان کرده باشند و مانند آن تناول نمایند صفت
جوارش خرنوب خرنوب نبطی از تخم پاک کرده و زیره کرمانی در سرکه ترکرده
و بریان نموده و سماق و حب الآس و پست تخم و بلوط و کشنیز بریان
کرده و مصطکی همه بیست بالا روست از هر یک جزوی بگیرند و بکوبند و بیزند
بمیحتی که باریک نباشد بلکه درشت در اجزا باید بود که اهو رسم ادویه الجوارش

پس بعسل سرشند و بقدر حاجت بکار برند صفت جوارشی که در کنند با جلنار
از هر یک ده درم فلفل و نانخواه و سنبل و کمافیطوس و افسنتین و شونیز از هر یک ۵
درم این هشت دارو بطریق مذکور کوفته بیخته با عسل آمیزند قسم چهارم
آنکه صفرا بر معده ریزد از بدن و این اتفاق باشد که صفرا در بدن بسیار شود
و اعضا ازو دفع سازند بسوی معده و امعا و علامت این قسم آنست که عقیب
حمیات محرقه صفراویه و غب خالصه یا عقیب تناول اغذیه یا ادویه حاره
یا عقیب شرب شراب صرف پدید آید و التهاب و عطش پیدا بود و در اسهال
صفرا ظاهر شود و باشد که با تب نیز یار گردد علاج اگر اسهال اندک اندک
می شود باید که بر اخراج کوشند مواد فاسده یاری دهند بچیزهایی که مسهل صفرا
و مقوی معده بود و اخر فعل او قبض باشد همچون آب انار مز با شکر یا کدو سرکه
ورد دیگر با هلیله زرد با شکر آمیخته هر کدام که مناسب حال باشد بدهند و هر گاه
بدین تدبیر ماده فاسده بتمامه پاک شود و جهت استفراغ مواد صالحه بتبعیت
وی خوف ضعف و غش پدید آید باید که بهر قبض اقراص حماض و اقراص
طباشیر قابض دهند فایده درین علت تا قوت کفایت کند قطعا در حبس
اسهال نکوشند بلکه بدفع ماده فاسد معاون باشند بطریقی که گفته شده
قسم پنجم آنکه سودا بسیار از سپرز بر فم معده ریزد و بسبب احداث حرقت
و لذع طبیعت را بر دفع خود انگیزد و حال آنکه خود نیز جهت حموضت از قوت
خالی معطوبه حجه نیست و علامت این قسم آنست که گرسنگی بسیار شود و لذع
و حموضت بر سر معده محسوس گردد دایم و تسکین خواهد مگر از تناول طعام یا نوشیدن
قدری از روغن علاج رگ باسلیق بگشایند دست چپ و بطبیخ افتیمون

استسهال

استسهال نمایند و بهر آنکه مادہ از طحال نتواند بر آید تکمید کنند بر طحال بمسخنات قابضه
و بمالند طحال را بمنادیل خشنه و اگر محجمه نهاده تمکلند یا محجمه ناری یکبار بزند بهتر
باشد و ریاضة الصباح قبل از آنکه سودا بر فم ریزد و گرسنگی آید باید که حسوی حرب
بنوشند تا چون سودا بریزد فم معده را اذیت نرساند و حسوی که از شکر و
روغن بادام و بیه کرده نیز ساخته باشند و اگر بجای روغن بادام روغن کنجد
آمیزند همان عمل کند قسم ششم آنکه در طبقه داخلیه معده و امعا بثور یا قروح پدید آید
پس هر گاه خورده شود و بقروح و بثور برسد لذع احداث نماید خصوصا اگر آن
طعام ذی حموضت و ملوحت باشد پس بالضرور قوت دافعه از او دفع نماید تا که
هیچ اندر معده باقی نماند و بتمامه پاک گردد و علامت این قسم آنست که دهن
متبثر شود جهت اتصال سطح ظاهر با سطح معده و حرارت و خشکی و بدبوی اندر
دهن پیدا بود و بعد از تناول غذا وجع و حرقت در معده پدید آید خاصه هر
ماکول ذی حدت باشد و در معده هر آنجا که ثقل طعام محسوس شود لذع و حرقه
نیز همانجا باشد و هر چون که طعام بقعر فرود نشیند وجع نیز فرود گراید تا که این غذا
بتمامه بر آید تغیر نا گرفته یا بعضی در تغیر پذیرفته و تغیر و عدم تغیر طعام بحسب کثرت
و قلت بثور و قروح است زیرا که هر موضعی از معده که متبثر و متقرح باشد بر غذا
مشتمل می شود و هر جا یکه سالم است محتوی میگردد و طعام بدان ملتصق می شود
و آن قدر روی بهضم می نهد اما از آنکه از دفع دافعه متوقف نمی ماند استکمال
میکند هضم و پس نضج تام خود از هیچ وجه صورت پذیر نیست در هیچ جزو ماکول
اگر بعضی مواضع معده متبثر و متقرح باشد لما ذکرنا و بر آمدن صدید رقیق نیز
درین اسهال ضرورت خصوصا در قروح و بثور متفرقه علاج اقراص طباشیر

که در وی زعفران نباشد و سفوف حب الرمان و سفوف زلق الامعاء شوربا تناول کنند
و هر چه مطفی و قابض بود و خالی از حموضت باشد اغذیه سازند چون برنج و جو
و عدس مقشور و از این چیزها هر چه باید بپزند و باید که جوش اول بر اندازند پس
مرتب ساخته همراه روغن بادام کوشش نمایند و امر بخلو غذا از حموضت جهت
خوف لذع قرحه است و گرنه بخوردن سماقیه و زرشکیه لیکن رخصت داده اند
و فی الحقیقة اگر اذیت ترشی قبول باشد سماقیه و زرشکیه نافع ترین علاج است
لمنع الانصباب و تنقیه المواد و باید دانست نیکوترین تدابیر درین مرض خاصه
ابتدا فصد باسلیق است اگر مانعی بود بر ساق و حجامت کردن صفت
قرص طباشیر که درین حال بکار آید ورد احمر تخم حماض از هر یک یک درم صمغ پسته
طباشیر کثیرا از هر یک [illegible] درم جمله شش دارو است بکوبند و بلعاب اسپغول اقراص
سازند صفت سفوف زلق الامعاء شوربا که مسهل است بر چهار تخم بگیرند اسپغول
و تخم ریحان و تخم کوپه و تخم لسان الحمل از هر یک جزوی هر قدر که خواهند در سفال
گرم بریان نمایند و آب گرم بر وی ریزند و در هم ریزند تا هم منعقد شود پس روغن
گل در آن ریزند و بنوشند صفت سفوف حب الرمان بگیرند انار دانه ترش
بیست درم و گل و کشنیز از هر یک چهار درم و کزمازج و خرنوب نبطی از هر یک
[illegible] درم و طباشیر و سماق از هر یک سه درم جمله هفت دارو است انار دانه را
بریان نمایند و گل و کشنیز را در سرکه تر کنند پس جمله خشک سازند و بریان نموده سفوف
سازند شربت سه درم اما در جگر ضعف بود این سفوف دیگر قسم هفتم
آنکه نوازل فرو آیند از سر بر معده و غذا را فاسد سازند پس طبیعت آن را منع
سازد باسهال و بتتبع وی غذا نیز مزلق شود و این را اسهال دماغی گویند

و سبب این مرض کثرت نزول است در دماغ و انحدار وی بر معده از طریق حلق
و باید دانست که چون ماده در دماغ مجتمع شود طبیعت بدفع وی میکوشد پس
بعضی از آن براه بینی همی برآید و بعضی از طریق حلق و آنچه بر حلق ریزد
بعضی از دهن بارادت آدمی برمی آید و بعضی که رقیق است بجانب شکم
میگراید و آنچه غلیظ است بر معده می فراید و علت مذکور چون مزمن شود مودی
میگردد بفساد مزاج معده و قصور هضم و ضعف قوت پس احداث مینماید
ذبول و موت و این نوع اسهال را عامه اطبا نمی شناسند و بدان سبب بیمار
هلاک میگردد و علامت این قسم آنست که بعد از خواب طویل اسهال افتد
بدفعات متوالیه و چون معده از نزلات پاک شود اسهال باز ایستد تا زمانی
که باز نزلات اندر معده گرد آید و اسهالات دائم باشد و دیگر آثار نوازل بحسب
سبب پیدا بود مثلا اگر ماده نزله صفرا بود در دماغ و معده لذع و حرقت پیدا
باشد و عطش و تلخی دهن و دغدغه حنک و حلق و مری و فم معده ظاهر بود و اگر
بلغم بود نمونه و علامت کراهیه و غلیظ و ثقل آب دهن بر آن گواهی دهد
و اگر سودا بود ترشی دهن و حلق و کثرت سر و آمدن بو از دماغ همچون بوی آهن
شاهد باشد و اگر ماده نزله خون بود سرخی چشم و گرانی حواس و شیرینی طعم کاهل
باشد لنوازل و بدبوئی بران دلالت کند و آنچه دیگر علامات فساد دماغ بارها
ذکر یافته بحسب سبب بظهور آید علاج بحسب حال در تنقیه دماغ کوشند بفصد و
حجامت و اسهال و پس از تنقیه بهر اصلاح مزاج وی بکار برند شمومات و غطوسات
و ضمادات و نطولات مناسبه که در امراض دماغ بارها ذکر یافته و ماده را بجانب
مخالف منجذب گردانند و این چنان باشد که سر بتراشند و آن را بخرقه درشت

بمالند و خردل و شکر برو ضماد سازند و کذلک قدمین و ساقین را بمالند برو عن
و نمک و بطبخ بابونه و اکلیل یا شویه سازند و بعد از انکه دماغ پاک شود چیزی دهند که ماده — بعد از انکه
بسوی معده ریختن ندهد چنانکه کفته آید و ایضا بهر منع نزله تدابیر علیه بکار برند و این
چنان باشد که بفرمایند علیل را تا از خفتن بر قفا و نهادن سر بر بالین بلند احتراز
کند مکر اگر تواند خفتن بر روی عادت کند و سر جنبان بدارد که نسبت ببدن فروتر
باشد و سر هر چند فروتر باشد بهتر است تا ماده همکی از راه بینی برآید و بسوی حلق
نکراید و احیانا اگر آید بغایت کمتر باشد دیگر ادویه مسهله که بسبب درین — دیگر
مرض استعمال نمایند نقیع صبر و هلیله زرد و ورد و ایارج فیقرا و حب قوقایا و مانند
آن مفید است دیگر ادویه که منع نزله کنند بگیرند جلنار و کثیرا و صمغ و عصاره — دیگر
لحیة التیس و زعفران هر با شراب خشخاش آمیزند و بدهند نوع دیگر بگیرند [illegible]
مازو و جلنار و عصاره لحیة التیس و سماق و اقاقیا و لعوق سازند نوع اخر
بگیرند ورد احمر و صمغ و خشخاش و رب السوس و نشا و کثیرا و زعفران و تخم کاهو
و اقراص سازند در منع نزله سود مند است تنبیه درین علت در حبس اسهال — تنبیه
زنهار نباید کوشید و همکی عنایت در تخفیف و تنقیه دماغ و منع نزله معروف
باید داشت که سبب ذرب نزله است چون او منقطع خواهد شد اسهال خود بخود
بند خواهد کشت حکایت رازی کوید مرا استاذی بود مبتلا بدین مرض و علت — حکایت
او مزمن شده و بهیچ دوا سودی نیافت و هر وقت بر من کاوش میکرد اما چون
بر سبب علت واقف نمیشدم تدبیر کفایت نمیکرد و بعد از روزی بسیار دیدم — بعد از
که در پی چند بار بحاجت میرود و عقب آن بزمانی طویل [illegible] می باشد
بر رسیدم آنرا که بعد از خواب هم حالت روی میدهد کفت بلی [illegible] من که نزله از سر

کرم

کرم از سر او فرود می آید پس فرمودم او را که تبرید سر و خردل و فرفیون بر [illegible] بمالند
و همچنان کرد و اسهال منقطع شد فایده تا که آدم بیدار است آنچه از دماغ بحلق — [illegible]
میریزد بقوت ارادیه آنرا بتبرق بیرون اندازد و بسوی معده رفتن نمیدهد و از آن است
که در بیداری این قسم ذرب رنج نمیدهد بدون تقدم خواب قسم هشتم آنکه
روده تدبیر غذا است سبب خلفه شود و عام است که این روده در کمیت — قسم
غذا بود یا در کیفیت او یا از سوء ترتیب اکل اما آنکه در کمیت آنست که غذا
زیاده از مقدار خورده شود اما آنکه بکیفیت چهار کونه است یکی آنکه غذا — یکی
لطیف و سریع الاستحاله باشد چون شیر و ماهی دوم آنکه مزلق بود و قبل از
انهضام فرو لغزد چون آلو سیوم آنکه بدبو باشد یا بدمزه یا لذاع باشد که این — دوم
چنین غذا طبع جهت استکراه بجلدی از معده مندفع میشود چهارم آنکه نفاخ — سیوم
و مولد ریاح بود و همچنین غذا جهت عدم استمساک معده بزودی زودتر برمی آید — چهارم
و هر واحد از تقدم اسباب شناخته میشود اما آنچه از سوء ترتیب اکل بود
همین سوء ترتیب شاهد ولیت اکنون بدانکه اطبا را اختلاف است در آنکه — اکنون
سوء ترتیب چیست اکثر بر آنند که وی آنست که غذای نرم سبک مزلق نخستین
خورند و غذاهای قابض عاصر بعد وی یا بطیء الاستحاله را بر سریع الاستحاله
مقدم دارند و عند البعض تقدیم لطیف بر غلیظ سوء تدبیر است و هر واحد
بر اثبات قول خود دلیلی دارد اما دلیل کسی که تقدم غلیظ را بر لطیف منع — [illegible]
کرده اند آنست که چون نخستین غلیظ خورند و عقب وی لطیف لطیف
زودتر تحلیل پذیرد [illegible] آنکه غلیظ تحت اوست کیلوس لطیف بجانب
جگر منجذب نتواند شد و همانجا بایستد و از حرارت معده فاسد شود و تحت

خود را نیز فاسد سازد و کسانیکه تقدیم لطیف بر غلیظ منع کرده اند میگویند که چون نخستین
چیزی لطیف خورده شود و عقب وی غلیظ از انکه حرارت در قعر معده بیشتر است
آن لطیف را زودتر گوارد و کیلوس او زود بجگر رسد و نقل وی بسوی امعا و بدان
سبب در هضم غلیظ فتور راه یابد لتحیر الطبیعة و بسیار باشد که بمعیت کیلوس
لطیف چیزی ازین غلیظ نیز بجگر رود و در ماساریقا و جگر سده احداث کند
و بهمراهی ثقل وی جزئی بسوی روده ریزد و در انجا نیز فساد آرد و بالجمله آنچه بتجربه
مشاهده می شود حال همگنان یکسان نیست پس اعتماد بر عادت باشد و شارح
میگوید والحق ان التفاوت بین الغلیظ و اللطیف فی قبول الهضم ان کان
بمقدار تفاوت قوت هضم قعر المعدة و اعلاها لم یکن فی تقدیم الغلیظ ضرر و ان
کان التفاوت بینهما فی الانهضام اکثر من ذلک لکن کان الزمان [illegible] بینهما
بتدارک ذلک التفاوت لم یکن هناک ایضا ضرر فی تقدیمه و اما اذا کان التفاوت
بینهما اکثر من ذلک و الزمان اقل منه ان یتدارک التفاوت کان فی تقدیمه ضرر بالضرورة
فایده حرکات خفیفه بعد تناول غذا مفید هضم است جهت تحریک غذا و اعانت
وی در انحدار قبل از هضم و کذلک آب کثیر المقدار جهت حیلوله او میان جرم معده
و غذا و ظاهر است که تا غذا اغشیه معده مس نکند هضم کامل نیابد علاج تقلیب
معتاد و دیگر کنند چه در غذا و چه در ترتیب چنانکه در فساد هضم بترتیب
تفصیل مذکور است و بحسب ضرورت تدارک وی کوشند از انچه بارها ذکر یافته است
قسم نهم آنکه امتلاء بدن و عروق و قلت تحلل سبب مرض تخمه شود و ظاهر است
که هرگاه اعضا ممتلی باشند و مجاری غذا بسته شود غذائی که در معده و امعاء شئی
دقاق هضم یافته باشد نفوذ نمی تواند شد بسوی جگر و بالا ... و باسهال مندفع

میگردد

١٢٠

میگردد و اندرین اسهال کثیر الرطوبت می باشد و علامت این قسم آنست که بیمار
پرگوشت و پرقوت بود آرزوی طعام نیابد باشد و فضله منهضم و کثیر الرطوبت
و کثیر المقدار برآید و ترک ریاضات معتاده و آسوده که بر آن گواهی دهد علاج
... زنند و ریاضت کنند و بدن را مالش فرمایند و حمام معرق استعمال
نمایند و همگی در قلیل ... کوشند و نیکوترین تدابیر تقلیل غذا است و روزه
داشتن و گواریدن اسپ نمودن و مانند آن از ریاضت هر چه حسب حال آن شخص
باشد قسم دهم آنکه جگر ضعیف شود و بدان سبب صفوة کیلوس جذب نکند
و وی مع الثقل بامعاء منحدر گردد بخارج و علامت این قسم آنست که بدن لاغر
بروز بروز لاغر شود و رنگ بدن خاید و به خون نمایند و رنگ بدن بسپیدی
یا زردی گراید و اسهال سپید شبیه بماء الکشک باشد یا سبز بود و بدانکه سپیدی
اسهال دلیل آنست که چیزی از کیلوس بماساریقا نرفته و اگر رفته در انجا توقف
ناکرده باز پس گردیده و بر امعا منحدر شده و سبزی اسهال با وجود عدم تناول
خضریات نشان آنست که کیلوس بماساریقا میرود و در آنجا توقف میکند
و از حرارت غریبه که در بعض عروق است خضرت کسب مینماید و بواسطه ضعف
جگر بسوی وی منجذب ناشده بجانب معده و امعا باز پس میگردد و بالا گفته شد
که همچنانکه اندر معده و جگر ماساریقا واقع اند جهت نفوذ صفوة کیلوس
اندر امعاء دقاق یعنی علیا و اندر جگر نیز واقع اند جهت جذب خلاصه
غذا از امعا علاج جوارشهای که غذا را در بدن نافذ سازد تناول کنند
چون ... جوارش ... دیقون و جوارش مصطکی و همگی در تقویت معده
کوشند ... و جز آن که برای ضعف جگر مخصوص است و گفته آید

ودر مفصل ور قسم یازدهم اندر اسهال معدی که مسمی است بدور البطن و اسهال
الدوری و وی آنست که با دوار معلومه پدید آید بشرطیکه در کمیت غذا و در
اوقات تناول آن که معین باشد اختلافی ننهند زیراکه اگر در کمیت غذا کمی
بیشی راه یابد یا در اوقات معینه او تقدیم و تاخیر رود بحیثیت طبع برادوار
معین نماند کما لایخفی و سبب آمدن طبع برادوار آنست که فضله در عضوی واحد چون
امعا و بطون دماغ و قعر معده و کبد و سپرز یا در عضو کبیر چون عروق دقاق
جمع می آید بتدریج مانند ماده حمیات دایره و هرگاه آن عضو ممتلی گردد مندفع
شود از انجا بسوی امعا و مستفرغ میگردد و استدلال بر نوعیت خلط از لون اسهال
و ظهور ادوار توان کرد مثلا اگر اسهال بدور غب افتد و زرد رنگ بود آن
صفرا باشد و اگر بدور ربع پدید آید و سیاه رنگ باشد آن سودا بود و اگر بدور
نائبه بلغمیه عارض شود یعنی هر روز و رنگ اسهال سپید بود آن بلغم بود و اگر
دور قیام را حدی معلوم نباشد و وجع در عضوی لازم بود و هنگام احتباس طبیعة
وجع غلبه کند آن خون باشد و وجه اختصاص ادوار اخلاط در حمیات
گفته آید اما استدلال بر انکه محل آفت کدام عضو است چنان کنند که در هر عضو
که نخستین درد و غلم (?) چون خلاء سر سوزن پدید آید و عقب آن طبیعت منطلق
شود و بعد از اطلاق خفت در وجع روی نماید باید دانست که محل آفت
همان عضو است و این نوع اسهال اندر حمیات دایره روز نوبت بیشتر افتد
در بعضی آنکه بواسطه دفع طبیعت فضله را علاج تنقیه بدان کنند از خلط غالب
بفصد و اسهال حقنه حاده و حبوب قویه استعمال نمایند خاصه که ماده ندر (?)
معدن نبود و در عضوی دیگر باشد و از لاغری و ضعف مریض نترسند زیراکه چون

سبب منقطع شود تندرستی زود مراجعت کند و هر ان عضو که موضع اجتماع ماده بود
او را قوت دهند تا دیگر فضله را قبول نکند و آنچه باشد از خوردن دور
باشد و اندرین قسم زنهار چیزهای قابضه بکار نبرند خاصه پیش از استفراغ
تام زیراکه اگر ماده در وجود باشد و حبس کنند آفات قویه پدید آید
چون دبیلات و اورام ردیه قتاله و حمیات مزمنه و مانند آن دیگر
امراض صعبه قسم دوازدهم اندر ذرب که سببش وقوع سده باشد در عروق
که معروف است به جداول و این رگها جداول ماساریقا است و از باب
کبد منشعب شده است و در جرم کبد متفرق گشته و سده که درین رگها افتد
دو گونه است یکی آنکه تام نبود و درین صورت قدری از صفوت کیلوس نافذ
می تواند شد بسوی جگر بسبب نقصان فاسده و علامت این نوع آنست که بدن
بتدریج لاغر شود دوم آنکه سده تام بود و درینصورت بدن زود تر لاغر و ضعیف
میشود جهت عدم نفوذ صفوت کیلوس مطلقا و از آنکه سده در جداول است
و معده سالم است هضم طعام هیچ فتور راه نمی یابد خواه سده تام بود یا ناقص اما در جا
که سده تام بود فضول بمقدار غذا ماکول می بر آید بی کم و کاست و در انجا که سده
ناقص بود فضله نسبت بماکول کمتری بر آید بحسب قلت و کثرت نفوذ و صفوت
کیلوس بسوی جگر و نوعی است از سده که با دوار غایبت (?) می آید و این در ان صورت
که سده در محدب کبد باشد فقط زیراکه چون سده در محدب کبد بود صفوت
کیلوس اندک اندک نافذ شود و جمع میگردد و از آنکه بواسطه سده محدب بسوی اعضا
نمیتواند رفت باز پس میگردد و مندفع میشود با اسهال و تا ممتلی شدن رگها ماده
ثانیه هیچ اثر اسهال نمی باشد و این قسم است بالقیام رشحی اما اگر سده در مقعر

جگر بود نزدیک بباب نافذ دملی شود چیزی از کیلوس بسوی جگر اصلا با اسهال با دوار
آید مانند صفرت در مع البراز همچنان برمی آید و علامت سده محدب کبد
آنست که تحت ضلع ایمن بیاید و بر بیمار گرانی عارض شود هزال و نحافت و
فساد لون علاج در تفتیح سده کوشند از آنچه در فصل سده کبد گفته آید
قسم سیزدهم اندر ذهاب که سببش ذهاب خمل معده بود و ظاهر است
که چون خمل معده زدوده شود غذا اندروی قرار نگیرد و قبل از هضم منزلق گردد
و چنانچه در ملاست سطح معده گفته شد و ذهاب خمل معده را سه سبب است
یکی خلط اکال که بر معده ریزد عند علقه خبیثه و سطح معده را بجرد انچه که خشونت
او که عبارتست از خمل زدوده شود و معدوم گردد دوم ورم حار چون فلغمونی و حمره
که اندر معده عارض شود و جرم معده را بسوزد و خشونت آنرا ببرد کما قال فی المغنی
والمعنی ان الورم الحار فی المعدة یحرق جرمها سیوم تناول سموم حارة چون فرفیون
ولبن شبرم و دار فلفل زیرا که این چیزها معده را میخراشند و خمل آنرا منقطع میسازد
بکلیت خود و علامت ذهاب خمل معده آنست که غذا نامنهضم برآید و لذع
و وجع و مغص هیچ نباشد و براز خالی باشد از صدید و رطوبات و بدبوئی
و فرق اندر علامات و اندر قسم سیوم که التزاق رطوبات بر سطح معده سبب
ذرب باشد از تقدم اسباب که مخصوص هر واحد است توان کرد فائده
شارح اسباب در علامات این قسم بر قول ماتن تنظر دارد یعنی عدم وجع
و غیرها با وجود انجراد جرم معده و با وقوع ورم از محالات است و نزد این
فقیر زعم شارح بر خلاف مراد ماتن است زیرا که علاماتی که ماتن ذکر نموده مخصوص
بذهاب خمل است که اذیت سبب در وی باقی نمانده مثلا از خلط اکال

بالسموم

یا سموم حاده سطح معده منجرد شود و خمل وی زدوده گردد پس سطح وی درست شود و هیچ
اثر خراشش باقی نماند اما خمل معدوم باشند که برین حالت محقق است آنچه ماتن
گفته و گرنه ظاهر است که با وجود انجراد معده عدم وجع و غیرها که مذکور یافته است
خلاف واقع است علاج تا که سبب باقی است در ازاله وی کوشند از آنچه
در مقام هر یک مذکور است و بعد ذلک جهت تقویت معده و انبات
خمل ادویه بارده قابض مقوی چون سماق و ورد و طباشیر و فوفل و صندل
و پوست انار و حضض و عصاره لحیة التیس با آب آس یا آب برگ
کرم یا آب آمیخته بر معده ضماد کنند و پست جو و سیب و به بروغن بادام
تناول نمایند اگر در مزاج حرارت بود با مراق لحوم خفیفه چون کبک و تیهو
و دراج و مانند آن اغتذا نمایند تا بر معده اسهل بود و نفوذ وی اسرع
سوی جگر و بعد از اکل تا دیر خوابیده مانند بر پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند
که در انزلاق یاری دهد و گفته اند حسوی که از شیر و سمید یعنی نان سپید سازند
نزد شان در باقی حیث منبت خمل است و بدانکه بعضی بر آنند که تکوین خمل اند
فضله است همچون شعر و ظفر و برین تقدیر رویدن وی درست است اما
کسانیکه تکوین را گویند خمل آنست که چیزی خمل مانند بر سطح معده پدید آید
مانند دشیدکه بر استخوان شکسته روید زیرا که هر چه خلقت او از نطفه است
چون منقطع شود باز وجود نگیرد قسم چهاردهم آنکه شرب ادویه مسهله
بتدبیر انجامد و علاج وی همین است از آنچه ذکر یافته و خواهد یافت و دوغ
خشک ساخته در رفعت طبیعت را قبض کند قسم [illegible] اندر تدبیر کسی
که معده او صغیر و خورد مخلوق شده باشد و علامت این مرض آنست که از خورد

ساییده هرگاه غذا بیشتر خورد و هضم نیابد و بسببی عارضه پیدا شود و کثیر الحجم اگرچه لطیف بود مضرت رساند و قلیل الحجم اگرچه غلیظ بود ممکن که هضم شود و این غایت بایسته باشد و ضعف جثه بران گواهی دهد و تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیت و کثیر الغذائیت خورد و اگر تصغیر بسبب قوام اعضا بماند و حادث شود از آنکه عدم از عضوی افتد مر رعایت قوت معده باید کردن است

باب اندر امراض کبد و این باب مشتمل است بر چند فصل و بدانکه کبد که آنرا جگر گویند عضویست رئیس معدن روح طبیعی و منبت رگهای جهنده که آنرا اورده گویند و کیلوس اندر جگر خون می شود لیکن تغیر اندر کیلوس هم اندر ماساریقا پدید می آید زیرا که ماساریقا را قوتیست همچون قوت جگر و جگر گوشتیست سرخ مانند خون بسته و مرکب است از گوشت و اورده و شراین و در ذات خود حس ندارد اما غشای عصبانی که مجلل و حافظ شکل وی است حس کثیر دارد و بر جگر فرز و نهایات انگشتان مانند که بدان کرده معده مشتمل شده است چنانکه کسی چیزی را با انگشتان در گیرد و این فرز و نهایات را زواید جگر گویند و این زواید بعضی را چهار باشد و بعضی را پنج و بعضی را دو و بر زایده بزرگتر زهره موضوع است و موضع جگر جانب ایمن است و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده است و تا خاصره منتهی شده و محدب او برباطهای قویه با ضلاع خلف مربوط است و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقعر رگی رسته است که آنرا باب گویند بعضی از آن در تمامی جگر پراکنده شده و بعضی برون آمده بمعده و امعا پیوسته و این شعب مستحوذ بماساریقا مسمی است و آلت جذب غذا همین است و غذائی از معده و امعا بدین عروق منجذب شود

و در رگهای مستبطنه که در جرم جگر متفرق است در می آید چنانکه همگی اجزاء کیلوس با همه اجزاء جگر ملاقات می افتد و انکه در جگر تجویفی فراخ است همچون معده که کیلوس درون جمع شود و مثل تشرب جگر از صفوت کیلوس چون تشرب اسفنج است آب را و ایضا از محدب جگر رگی رسته است که آنرا اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس جگر متفرق است و باقی برون سو بر آمده دو شاخ شده یکی از آن صاعد گشته است و با علی بدن منشعب شده و دومی هابط شده است و با سفل بدن متفرق گشته و کیلوس که در جگر خون می شود ازین شاخها در همه بدن نفوذ میکند و این اجوف اصل آورده است و از اصل دو شاخ وی که ذکر یافته شاخ دیگر بر آمده است بسوی کلیتین جهت بر آمدن آب و این چه شاخ را طالعین گویند و اندر جانب مقعر که بالا باب وارد است منفذیست بسوی زهره جهت اندفاع صفرا که کفک خون است و هم از جانب مقعر منفذ دیگر بسوی سپرز است جهت اخراج سودا که دردی خون است و ایضا از جگر رگی بدل رسیده است جهت افاده و استفاده و گروهی بر آنند که این رگ از دل رسته است و بجگر پیوسته و بهر حال که باشد پیوستگی دل با جگر بواسطه این رگ است اما غشاء جگر با غشاء دل اتصال دارد و هر چند در نفس معده عصبی نیست لیکن عصبی باریک از معده بجگر پیوسته است و از آنکه آن عصب بغایت باریک است معده را از شرکت جگر بیماری کمتر افتد مگر بسبب الم قوی که در جگر پدید آید آنزمان میتواند که بمعده نیز بمشارکت برسد اندر آید فصل اندر سوء مزاج جگر و این بر چهار قسم است قسم اول آنکه گرم بود و علامت وی تشنگی مفرط است و تلخی دهن و خشکی

زبان و قلت اشتها و قبض شکم و سرعت نبض و تقرحی قاروره و گرمی ملمس موضع
جگر و تپ پیدا نمودن و درد جگر نابودن و بر آنکه علامت بر وجود سبب
سازج است یا مادی و ماده کدام است جهت دلالت کافی است چنانچه بارها ذکر
یافته و اقتضا اگر ماده خون فاسد باشد گرانی اعضا و شیرینی یا شوری دهن نشان
دیت و اگر ماده صفراویه زردی رنگ و قی و اسهال صفراوی و تشنگی شاهد دیگر است
علاج اگر سوء مزاج ساده باشد تبرید کفایت کند و اگر مادیست بحسب ماده تنقیه باید
کرد چنانچه در دموی فصد کنند خاصه از باسلیق ابطی و اگر از فصد مانعی بود حجامت
نمایند و طبع را بطبیخ هلیله و خیارشنبر آمیخته نرم نمایند و مانند آن هرچه مناسب بود
چون نقوع تمرهندی و آلو ترنجبین با شکر آمیخته و مانند آن و در صفراوی آنکه در
دموی است بکار آید مگر فصد که بدان حاجت نباشد مگر عند الضرور و در صفراوی
حاجت به تنقیه بیشتر از دموی مطلوب است و آنچه بهر تبرید گوید بکار برند آب کاسنی
و سکنجبین است و آب انارین و شربت صندل و شیره تخم خیارین و لعاب اسبغول
با سکنجبین و مانند آن هرچه مبرد و مرطب و مخصوص بجگر باشد نوشیدن و عصاره
کدو و خیار بادرنگ و آرد جو و عدس و فوفل و صندل و گل سرخ و مانند آن بر موضع
جگر ضماد کردن و قلت و کثرت تبرید بحسب حاجت است و آنجا که تبرید بیشتر
مطلوب شود دماغ سرد کرده و آب جگر و سرطان نهری پخته باشند دهند و شیره
خرفه با طباشیر سود مند است و بدانکه آب کاسنی و مغز فلوس فرادی و مجموع
در زحمت جگر نفع کلی داده و آنجا که سده مفهوم گردد شربت بزوری و شربت
دینار و مغز فلوس باید کشود و آنجا که طبع نرم بود قرص طباشیر قابض دهند یا رب به
و سیب و شربت حماضی درین صورت نسخه موافق است و باید دانست که درین

مرض

١٦

مرض طعام که در و قبض بود نباید داد که مضرت است خاصه اگر از سده و هم بود مگر زرشک
و آب انار که بجگر مفید است لیکن هرگاه طبع نرم بود و بتقبیض حاجت افتد
ماش و برنج بریان کرده با زرشک و سماق توان داد و اگر طبع قبض بود بهر غذا
مزورات اختیار نمایند که با امیرباریس و تمرهندی و مانند آن پخته باشند
و تا ممکن است از خوردن گوشت مجتنب باشند و عند الضرور گوشت فرخ یا حلوان
توان خورد و اصلاح نموده فائده هرگاه حرارت غالب بود احداث مالیخولیا
و دنبل و جرب و جراحت نماید و ثقل مثل دردی شراب یا مانند آب گوشت
و سقوط شهوت دلیل ضعف جگر است و سیاهی ثقل نشان عفونت کبد
قسم دوم آنکه سوء مزاج سرد بود و علامت برودت جگر کف و رنگ زردی است
و تهبیج وجه و قلت عطش و سپیدی زبان و لب و قاروره و فتور نبض است اگر
ماده بلغم بود غلظت قاروره و رصاصیت رنگ و سردی ملمس و تخمه بلغم بران گواهی
دهد و درین قسم شکم اگر مستهل میباشد علاج در سازج تسخین کافیست و
جهت تسخین جگر اثاناسیا و دواء الکرکم و شهد و مانند آن و اگر خواهند با رازیانه
و حب الغار بجوشانند و در طبیخ و در گلقند عسلی آمیخته بنوشانند صواب باشد
و باید که افسنتین و سنبل و اذخر و قسط و سلیخه و گل سرخ و زعفران یا روغن گوسفندی
و بارد این آمیخته بالای جگر ضماد نمایند و در مادی تنقیه بلغم از آنچه مسهل و مدر باشد
نمایند چون ماء الاصول و حب صبر و ایارج و جز آن و مطبوخ هلیله مفید است
و طبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم بدین مرض مخصوص است و بهترین غذا
اینجا گوشت دراج و تیهو است و نخود و زیره و شبت و دارچینی و خولنجان پخته
شود و فلاسفه و اطریفل درین علت مناسب است و باید که در دفع ماده مبالغه

نکنند تا بذبول نه انجامد و آنجا که استعمال مفرط بود تخم سپندان که بتازی حرف گویند
و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده و بگلاب ترکرده بدهند قسم سیوم
آنکه سوء مزاج خشک بود و علامت خشکی جگر و نحافت بدن است و خشکی دهن و زبان
و تشنگی و صلابت نبض و قلت خون و کمی براز پس اگر ماده سودا باشد ترس و
افزون و فکر فاسد نیز پیدا بود علاج در سازج ترطیب کفایت کنند و در مادی تنقیه
بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا بماء الجبن و مانند آن قریب باشد و بهر
ترطیب شیره تخم خرفه با شراب نیلوفر و شراب خشخاش بنوشند و از روغن بنفشه
و کدو و بادام و موم و آب کاسنی و آب خرفه قیروطی سازند چنانکه معهود است
و بالای جگر طلا نمایند و جهت غذا مغز سر حلوان و باقلاء مقشر و کشک شعیر
مقشر و اسفاناخ و برگ خطمی و کاهو اختیار کنند و کاری روغن روغن بادام
بکار برند و کدو با گوشت بزغاله معتدل است و ماهی تازه سودمند و اگر هر تا بداد
از شیره سبوس و نبات و روغن بادام حریره سازند و بنوشند صواب باشد اما باید که بادام
در ترطیب افراط نکنند تا بقنیه و استسقاء نه انجامد قسم چهارم آنکه سوء المزاج
رطب بود و علامت تری جگر تهیج وجه و اجفانست و ترهل گوشت و سستی
و بسیاری خواب و لعاب و کندی حواس و سپیدی قاروره و سوء هضم و رطوبت
زبان و نرمی طبع و تشنگی مبذول و با غذیه ناشفه مشتغل گشتن علاج بهر تجفیف
هر روز از بادیان و تخم کرفس و اصل السوس و گلقند جلاب سازند و بدهند
و اطریفل کبیر و دواء الکرکم و جوارشهای گرم بحسب حاجت بکار برند و ریاضت
و تقلیل غذا فرمایند و گوشت کبک و تیهو و دراج بقرنفل و دارچینی و مصطکی
و زعفران خوشبو ساخته تناول نمایند و کذلک مصوص و قلایا متوبله و کرفاج مطبخ است

وبایدکه

17

و باید که در تجفیف افراط نکنند تا بذبول نکشد و آنجا که سوء مزاج رطب با بلغم بود تنقیه
بلغم لازم داشتند فایده و هرگاه سوء مزاج با بلغم بود تنقیه بلغم لازم الحال مرکب در جگر
افتد چون حار یابس یا حار رطب یا بارد یابس یا بارد رطب علامت و علاج
آن از بسایط مذکوره ترکیب کنند فصل در ضعف الکبد و آنست که در
جمیع قوی اربعه جگر یا در بعض آن قوی آفت و خلل عارض شود و سبب ضعیف
وی بسیار است یکی سوء مزاج سازج یا مادی در جگر افتد و مضعف قوتهای جگر شود
دوم آنکه در اعضای که مجاور جگر است چون معده و مراره و سپرز و رحم و سینه
و گرده و شش آفتی پدید آید و بمشارکت وی ضعف در جگر روی نماید مثلا در معده
فساد افتد و از انجا کیلوس نا ستوده بجگر رود و قوی جگر از هضم آن عاجز آیند
و بدان سبب میل بضعف نمایند و کذلک هرگاه در مراره فساد افتد صفرا را
از جگر جذب ننماید چنانکه باید و چون صفرا از جگر منفرغ نشود ضعف در
قوی پدید آید و همچنان طحال و رحم و دیگر اعضا که عند وقوع فساد فیهم بنفسه
خود از جگر نمی ستانند و این معنی بضعف وی انجامد سیوم آنکه امراض آلیه
چون امتلاء و تصغر و رمل و حصات و سده یا ورم یا شق در نفس کبد عارض
شود و بدان سبب ضعف لاحق گردد و ظاهر آنست که اگر سبب قوت ضعف
در هر چهار قوت سرایت میکند و الا در بعض کیف قوتست و ضعف سبب
بدانکه جاذبه و هاضمه بیشتر از سردی و تری ضعیف شود و ماسکه اکثر تر و دافعه
از خشکی و تشنگی ضعف هر واحد گفته آید اما علامت ضعف جگر از هر سبب
که باشد در اکثر انواع آنست که براز و کمیز شبیه لعاب گوشت بود و بدن نحیف
باشد و اشتها کم باشد یا بکلی ساقط شود و اشتها و لازمه ضعف جگر است کلاز جانب

درست که جالیکاه ابتدای سر کبد است تا ضلع قیصری که اسفل ترین اضلاع است و علامت
تمدد بود خاصه هنگام نفوذ غذا بسوی جگر و رنگ روی و بدن بزردی یا سپیدی و سبزی
بسبزی یا کمهبی گراید و در اکثر امر بسبزی و سپیدی میل نماید اکنون علامات آنکه
مخصوص است بضعف هر قوت گفته آید بدانکه نشان ضعف جاذبه آنست اول
که براز سپید و نرم و کثیر المقدار باشد و بدن نحیف شود پس اگر هنوز قوام بول منصبغ
بود و قوام معتدل باشد باید دانست آفت محصور بجاذبه است فقط و دیگر قوی
سالم خاصه اگر معده صحیح باشد اما اگر رنگ و قوام بول کماینبغی دلالت کند
بر آنکه آفت بهاضمه نیز تجاوز کند خاصه اگر معده نیز آفت داشته باشد
و نشانی ضعف هاضمه ترهل بدن است و تهیج وجه و فالینوس در غالیه براز و دوم
سپیدی بول و رقت خون که در فصد برآید تنگ باشد و قال فی الموجز البراز
اول علامة الجاذبة والبول علامة الهاضمة و نشان ضعف ماسکه آنست که ثقل
خفی که از امتلاء غذا عند جذب شدن کیلوس سوی جگر محسوس می شود در جگر سیوم
مدت اندک زمان زایل شود و بر مقدار بایست که در هنگام صحت با تمام نضج
مدرک میشد نماید زیرا که احساس ثقل مذکور از امتلاء کیلوس است در جگر و چون
ماسکه ضعیف باشد کیلوس را تا اتمام نضج نتواند نگاه داشت و بزودی
دفع شود لاجرم ثقل خفی که تابع بودن کیلوس است در جگر محسوس می شود
مگر اندک مدتی و النقصان سهم بقدر التحمیل ماسکه است و آنچه در ضعف
هاضمه گفته شد اکثر در ضعف ماسکه یافته می شود و نشان ضعف دافعه چهارم
آنست که بول و براز کم رنگ و قلیل المقدار برآید و بدن متهبج بود رنگ او
چنان نماید که گوئیا زردی و سیاهی مخلوط است با سپیدی و شکم قبض باشد و خوک
که در

که در فصد برآید سوداوی و صفراوی نیز در وی نمایان بود و اشتها بمراد نشود جهت عدم
توجه سودا بسپرز و ضعف دافعه در اکثر مودی می شود باستسقا یا قولنج یا یرقان
و باشد که جرب و حکه و قوبا و امثال آن احداث نماید و بروز آثار
ضعف در هر قوت بر سبیل ضعف و قوت پوشیده نیست و علامت
آلیه که در جگر افتند در جایگاه خود مذکور است و کذلک آنچه بمشارکت واقع
شود تقدم آفت در آن عضو و وجود فساد در آن شاهد وی است مثلا
آنچه بمشارکت سینه و آلات تنفس باشد سرفه خشک و سوء تنفس پیدا
بود و آنچه بمشارکت مراره یا سپرز باشد یرقان زرد یا سیاه پدید آید
و آنچه بمشارکت رحم باشد احتباس حیض یا ادرار آن با فراط گواهی دهد
و ضعف معده و ضعف کلیه مع امثله خویش بتفصیل مذکور است علاج
آنچه از سوء مزاج باشد جمیع اقسام ساذج و مادی مذکور باشد در فصلش بطریق
وی بعمل آرند و آنچه از سده یا امراض آلیه یا ورم یا شق باشد هر واحد از این
بفصول علیحده گفته آید ان شاء الله تعالی و آنچه از مشارکت عضو باشد نخستین
تدبیر آن عضو کنند بعد آنچه مخصوص بوی است مراعات جگر نیز لازم دانند
و از آنکه ضعف جگر در اکثر از سردی و رطوبت می افتد اهتمام کرده اند
علاج ضعف جگر بچیزهای گرم که خوشبو و قابض باشد چون دارچینی و نقاح
اذخر و مرزنجوش زعفران و امثال آن باید کرد و کلگ و طلاق و حب الرمان
همراه مویز بادانه گرفته و بجای دارچینی و امثال آن خوشبو ساخته تناول کردن
مفید است فایده جالینوس که را بکمود میگوید که در افعال جگر ضعف پدید آید
بواسطه ورم یا شق یا دبیله اکنون بیان کنیم هر آنچه بضعف هر قوت مخصوص است

بدانکه قوت‌ها همه را تریاق اربعه و سکزینا خوردن و صبر و گلنار و کوبت آثار
و لادن و مورد کوفته بیخته و بگلاب آمیخته بر جگر طلی نمودن قوت دهد و قوّه
جاذبه جگر را افسنتین و مصطکی و گلسرخ با آب مورد سرشته ضماد کردن قوت
دهد و در بینی ادویه قابض نتوان داد مگر بجهت قوت جگر و بهیج وجه غافل
از تفتیح سده نباید بود و گوشت کبک و مرغ و تیهو و آب غوره غذا باید نمود
و قوت‌ها که جگر را جوارش خوزی و مربّه با میبه قوت دهد و ادویه
قابض مطیب مفید است و عود و زیره با آب سیب ضماد کردن سودمند
و در آفتها ماء الجبن و سکنجبین و هلیله پرورده قوت دهد و در بینجا فصد
اسیلم مفید است و گوشت سبک و صفرة البیض نیمبرشت خوردن و دارچینی
و فلفل و زنجبیل در طعام کردن سودمند فصل دوم در سده کبد و این را
چند سبب است یکی آنکه رگهای جگر در اصل خلقت باریک و تنگ باشد پس
باندک سبب سده واقع میشود دوم آنکه ورم در جگر افتد سیوم آنکه خلط غلیظ
لزج متولد شود و سده آرد و این کثیر الوقوع است و بدانکه حرکت بعد از
طعام خاصه که غلیظ و لزج و شیرین بود و استحمام و خوردن شراب عقیب غذا از موجبات — غذا از
سده کبد است و کذلک آبهای بد نوشیدن و اشیاء فاسده چون گل و گچ
و انگشت و چیزهای قابض بغایت چون زعرور و مانند آن خوردن اکنون
بدانکه سده کبد را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود
خاصه اگر سده در محدب بود و وقوع سده در محدب جگر نسبت بمقعر وی
کمتر است زیراکه هرچه بمحدب برسد مائیست و با وجود آن رگهای محدب وسیع
و فراخ است دوم آنکه تب نباشد و این در ابتداست زیراکه هرگاه سده مزمن

شو

19

۱۹

شود و بسیار گردد عفونت می پذیرد و تب احداث مینماید و کذلک آنجاکه اماس
بسبب باشد سیوم آنکه درد نباشد و این نیز عند قلت سده و نابودن ورم است
چهارم آنکه اسهال غالب آید پنجم آنکه براز بسیار و کثیر الرطوبت و این در
که سده در مقعر بود زیراکه چون سده در مقعر بود کیلوس بسوی جگر نتواند رفت
و همچنان برآید گداخته شده و گاه باشد که در سده جگر هم براز نرم آید
ششم آنکه بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این آنگاه است که سده در محدب
بود و شدت رقت و قلت بول بحسب کثرت سده است و بدانکه از ورم
سده کبد است که خون در بدن صاحبش کم بود و رنگ رو مایل بزردی باشد
مثل یرقان و بسیار باشد که ضیق نفس پدید آید از جهت مشارکت جگر با اعضاء
نفس و آنجا که بسبب سده ضیق خلقت رگهای جگر بود کثرت وقوع سده با اندک
مخالفه از صغر سن بر آن گواهی دهد علاج اگر سده در صلابه بود دارو های مدر دهند
پس آنکه مزاج گرم بود تخم خیارین و تخم کشوث و تخم کاسنی و پرسیاوشان باید داد — کشوث
سکنجبین ساده آمیخته و کذلک آب لسان الحمل و آب بادیان سکنجبین بارکو
و آنجا که مزاج سرد بود طبیخ اسارون و سلیخه و افتیمون و تخم کرفس و انیسون با
دهند سکنجبین عسلی یا سکنجبین بزوری گرم و شراب دینار نافع بود و بالای جگر
جعده و افسنتین و زراوند و بیخ کرفس با آب کاسنی سرشته ضماد سازد
و اگر سده در مقعر کبد بود مسهل دهند پس آنجا که حرارت باشد بهر اسهال آب
فواکه دهند و افتد آمیخته و در بینی مغز فلوس خیار شنبر در طبیخ کاسنی با اجزای آن
حل کرده نوشیدن بغایت مفید است و کذلک با ادویه ملینه حقنه کردن و آنجاکه
برودت در مزاج باشد برای اسهال طبیخ بیخ کبر و بادیان و تخم کرفس و اذخر

وکاسنی دهند شراب افسنتین یار کرده و حقنه کنند بادویه حاره و در تضمید نیز
مراعات مزاج مرعی دارند و همچنان در غذا مثلا عند حرارت خواه سده در جانب
بود یا در مقعر زیرباجات بامصالح خورند و دهند یا با سرکه و روغن بادام پخته مفید است
و عند برودت زیرباجات که با مصالح گرم خوشبو کرده باشند تناول نمایند
و آب نخود که با برگ کاسنی و اندکی سرکه پخته باشند سود مند است و گوشت
عصافیر فایده دارد و هرگاه سبب سده تناول چیزهای قابض بود اشیاء مرطب دهند
چون شیر و شکر و حریره روغن بادام و شوربای مرغ فربه و قلیه کدو و انار دهند
و هرگاه ضیق رگها سبب باشد چیزهای مفتح و شربت بزوری که در روز اول گفتن
وجب رساوند استعمال نمایند و از مغلظات و موجبات سده اجتناب کنند و هرگاه
آماس سبب باشد بفصل ورم رجوع نمایند فرق در سده و ورم آنست که ثقل در سده
بیشتر باشد و درد در ورم افزون تر خاصه که ورم گرم بود و ایضا تب از لوازم
ورم است اگر چه مبتدی بود بخلاف سده که چون مزمن شود و در وی عفونت
افتد آن زمان تب آرد و تنبیه گاه باشد که سده در خلل گوشت جگر باشد
بواسطه غلظت خون غذائی و ضعف دافعه و شدت جاذبه و گاه باشد
که سده در رگهای جگر بود جهت ضیق آنها خلقةً یا باسباب دیگر که ذکر یافته است

فصل در سده ماساریقا و علامت سده ماساریقا آنست که در معده
و شکم بجایی که جایگاه مقعر جگر است تمدد عظیم و ثقل دریابد بیمار و براز کیلوسی
بود و آثار سده کبد و آماس و ضعف معده هیچ نباشد و بدن لاغر و ناتوان
گردد لعدم وصول الغذاء الیه پس اگر سده ناقص است ناتوانی بزودی ظهور
نماید و اگر سده کامل است بسرعت ضعف و نحافت پدید آید علاج هر چه برای سده

مقعر

مقعر کبد مخصوص است در اینجا بکار برند مع مراعات مزاج و در جمله لازم است که
نخستین مفتحات و مقطعات دهند پس مسهلات چه در سده کبدی چه در اینجا

فصل در نفخة الکبد و سبب وی آنست که در اجزاء جگر یا در غشاء او یا در
مجاری غذاء غلیظ جمع آید و بسبب کثرت یا احتباس بیرون نتواند آمد پس کثیف شود
و مستحیل گردد بریاح نافخه و علامت وی آنست که زیر قرقره راست وجع تمددی
پدید آید اما ثقل بسیار و تب هیچ نباشد و در سختی تغیر فاحش ظهور نماید و بعد از
هضم طعام نفخ غلبه کند و چون دست بر آن موضع نهند و اعتماد کنند قراقر
کند و این قراقر نشان بودن باد است در جگر و احساس کثرت تمدد و نشان
بودن او باد است در غشاء جگر و ایضا از علامات نفخ غشا این است که چون دست
بر وی مالند و یا چیزی محلل گذارند تحلیل یابد علاج کمونی و دواء الکرکم و دواء
اللک دهند و شربت دینار بغایت مفید است و بر نهار استعمال فرمایند و آنگاه را
و تمام بدن را بمالند بر سبیل اعتدال و آب سرد کمتر بهتر و مداومت بر گلاب
و عرق کاسنی و بادیان از همه اولیتر و در اینجا تکمید نمک و کاورس و خاکستر
نفع بسیار دارد و جهت غذا قلایا پر مصالح و کباب و مانند آن چیزهای
که تجفیف رطوبت بود نافع تر است و اگر میل درد بجانب روده بود نخستین
مسهل دهند بعده محلل گذارند و اگر توجه او بجانب حجاب و شراسیف باشد یا
بخلاف مدرات رجوع نمایند و مراعات مزاج چنانچه بالا گفته شد در همه حال لازم
دانند

فصل در وجع الکبد و این را چند سبب است یکی سوء مزاج دوم
سده سیوم نفخه چهارم ورم پنجم شق ششم حصاة و رمل هفتم قرحه و هر
یکی را علامت و علاج در فصل وی مضبوط است بدانجا نگرند

فصل

در شرقه و دوی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت قویه یا عند گرم شدن بدن از حرکت و بر آمدن
از حمام آب لنبایت سرد نوشیده شود پس آن آب بنفسه العقور بجگر رسد
قبل از آنکه از حرارت معده گرم شود فینشرق الکبدیه ویظهر موه وجع شدید و این
مرض سریع الزوال است اگر زود تدارک کنند و اگر طبیب غلط کند در علاج حتی
می انجامد باستسقا یا ورم جگر و علامتش آنست که بعد شرب ماء بارد که لعله
چیزهای مذکور اتفاق افتاده باشد درد شدید که بیرون از طاقت باشد بالجنبته
پدید آید و تدبیرش آنست که همان وقت خرقه را در آب گرم تر کرده بر جگر
گذارند و سنبل و مصطکی ضماد نمایند و آب گرم تنطیل نمایند و ببندند آب گرم
نوشانند همان روز صحت یابد بعون الله تعالی فصل در ورم کبد و
این بر چند قسم است قسم اول در ورم دموی و علامت او تب است
و تشنگی و ثقل و درد و حرقت در آن موضع و ذهاب شهوت و ظهور ورم گشت
التراسیف و زبان در روی که از غم ایشان و سرفه خشک یا نفث آمدن و فواق عارض بود
شدن و فواق وقتی می افتد که ورم قوی و عظیم باشد که بکبد معده را منضغط
سازد و این علامات مشترک است بورم مقعری و محدب اما نشان خاص ورم مقعر است
که قی صفراوی و غشی و برد اطراف ظاهر شود و شکم قبض باشد و این بیشتر است
و باشد که قبض نباشد بلکه مستهل بود اما بدانکه احتباس البحامی باشد که بدن قوی
بود و جذب غذا همی نماید و ورم بدان اثر کند تا شود که مجاری غذا را ببندد و کیلوس را
از نفوذ باز دارد و درین هنگام بسبب شدت قبض مشابه می شود ورم جگر
بقولنج زیرا که درین حالت وجع بجانب قولون محسوس میشود و قذف و لهوج
رنج میدهد لیکن آنجا که قوت بدن ضعیف بود بحدیکه جذب غذا نتواند نمود ورم

ازغایت

از غایت غلظ سبد مجلوز مجاری را و کیلوس بجز جگر نتواند آمد لازم است که حکم مستهل
بود و هو ردی لانه یدل علی شدة الورم وضعف القوی لهذا قال الشیخ ورم
الکبد اذا قارنه الاسهال فهو مهلک و نشان خاص ورم محدب آنست که
سعال شدید و ضیق نفس و احتباس بول پیدا بود و تر قوه باسفل کشیده شود
و ورم هلالی در جایگاه کبد پدید آید و هرگاه ورم شامل بود محدب و مقعر کار مشکل
باشد و اعراض هر دو روی نماید و گاه باشد که ورم در محدب بود یا در مقعر و چیز
از آثار خاصه که ذکر یافته در دیگری پیدا آید لیکن هر چون که باشد به درجه خاصه او
نرسد مثلا فواق و ذهاب شهوت و وجع و مزاحمت بسینی و شنید که در
ورم محدب می شود در مقعری اگر چه پدید آید اما بدان غلبه نبود و کذلک سعال
و ضیق نفس و احتباس بول اگر فرضا در ورم مقعر پدید آید اما بدان درجه نرسد
که در حدبه ظهور نماید علاج نخستین فصد کنند باسلیق یا اکحل و بکنند قوه بحسب
قوت خون بگیرند و بعد از آن آب الکدو و آب عنب الثعلب و آب انار مزین
همراه سکنجبین قندی دهند اما آب انار تنها ندهند و کذلک قابضات دیگر
چون آنچه به و سیب تا دهان عروق را تنگ سازند و در ورم مفز اید [illegible]
در ابتدا آب کاسنی و آب کشنیز تر و تراشه کدو و شیره برگ زعفران یا صندل
و گلاب و روغن گل ضماد نمایند و اگر تنقیه تمام کرده باشند کافور نیز در این
ضماد داخل سازند و چون سیوم روز بگذرد در ادویه مذکوره بابونه و اکلیل
و آرد جو نیز آمیزند تا ردع مع التحلیل حاصل شود بلکه در ورم دموی هیچگاه
رادع صرف بکار نبرند خصوصا با فراط و قبل از فصد تا ماده را سخت نکنند
و کذلک پیش از تنقیه از محللات صرف اجتناب واجب دانند تا فرزند

ورم و درد نگردد و درین باب آنچه مرکب بود مع الردع و التحلیل ضماد نمایند
چون صندلین و قوفل و گل سرخ یا افسنتین و اکلیل آمیخته و روغن بابونه
یار نموده لیکن مراعات اوقات ضروریست مثلا در ابتدا و نزدیک برو
باید که قوت روادعات را باشد و بعد از ان محللات را که هو طریق العلاج
و اگر ماده مقعر بود مدرات کمتر دهند و بهر تلیین اگر مطلوب باشد تا آب فواکه
قناعت ورزند و درین صورت مغز فلوس با شیره کاسنی و مانند آن مفید است
و اگر ماده محدب بود اعانت با درار کنند و مسهل بدهند لیکن طبع را قبض نگذارند
که قبض مزید الم است و آنجا که ورم مع الاسهال بود این قرص دهند تخم حماض
و طباشیر و گل سرخ و زرک از هر یک پنج درم لک و زراوند هر واحد یک
درم زعفران نیم درم کوفته بیخته قرص سازند هر یک مثقالی و رب ریواج
یا زرک یا انار توان داد در بینی اما بعد از فصد قسم دوم در صفراوی و علامت
وی زردی زبان و روی و براز است و ناریت بول و سرعت نبض
و قی صفراوی و شدت التهاب و قلق و تشنگی مفرط بودن و زبان
منتشر شدن به بثور صغار و باشد که در آخر سیاهی بر زبان پدید آید
علاج شراب تفتیح سده ورمی تخم کاسنی و بیخ مهک بجوشانند و در
طبیخ وی سکنجبین قندی ترش یار کرده بنوشانند و شراب تبرید بشربتها
سرد و تر که قبض در آن نبود چون شراب نیلوفر و شراب آلو همراه
سکنجبین ساده یا راوندی باید داد و مانند آن و بر جگر آرد جو و صندل
و گلاب و آب کاسنی و سرکه ضماد نمایند و اگر ضرورت شود اندکی
کافور هم بیفزایند پس آنجا که ورم مقعر بود اسهال مناسب است و بهر اسهال
آب

آب فواکه و جلاب گل همراه فلوس خیار شنبر آمیخته و روغن بادام یار نموده
نیکوترین دواست و در ینجا دست از ادرار کوتاه دارند و بهر اسهال
هر چند بعضی اطبا درین مرض هلیله و محموده فرموده اند لیکن حق آنست
که زنهار نباید داد که ضرر او بیشتر از نفع اوست و آنجا که ورم محدب باشد
دست از مسهلات باز دارند و با درار اعانت نمایند اما قبض هم روا
ندارند که قبض شکم باعث آفاتست و بهر رفع قبض حقنه ملایم و
مطبوخات خفیفه کفایت کنند و قال القرشی و ایاک ان تسهل
والورم حدبی او تنذر و الورم تقعری فیعم الورم و افراط الاسهال یحلل
القوة و یضعف و اعتقال الطبیعة یولم بالمزاحمة فعلیک بالتوسط
و هرگاه طبع خود بخود مستسهل باشد و بقبض حاجت آید قرصی که در دموی
ذکر شد بکار برند قسم سیوم در بلغمی و علامت وی سپید روی و زبان
و براز است و ترهل روی و استرخاء عضلات روی و تشنگی کم بودن
و تپ و درد شدید نابودن و اگر ورم در محدب بود آماس نرم در آنجا
محسوس شود و باید دانست که در ورم بلغمی ثقل بیشتر و درد کمتر و نشان
آنکه ورم در حدبه است یا در مقعر در قسم اول گفته شد علاج در مقعری حقنه
کنند و حبی که از یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون ساخته باشند
وقت خواب بخورانند و صباح افسنتین یا قرص راوند دهند و در
حدبی مدرات دهند چون طبیخ تخم کرفس و انیسون و بادیان
و نانخواه و بیخ کاسنی با سکنجبین بزوری گرم کرده و پس از تنقیه
باسهال یا با درار جهت تسخین جگر قرصی که از گل سرخ و انیسون و

و تخم کرفس و فقاح اذخر و مصطکی و سنبل و اسارون در آب اندو و لک
منقی و زعفران ساخته باشند بخورانند و تیهو و دراج با نخود و زیت و مری
و زیره و دارچینی پخته تناول نمایند اما قبل از تنقیه بهر تغذیه بجز نخود آب
یا بنو ماش با شیره بادام چیزی دیگر نتوان خورد صفت حقنه که در تنقیه بکار
برنج کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و فقاح اذخر و انیسون و حشیش
غافث و زوفا و پودینه و غاریقون و تربد و قنطوریون دقیق و مویز و انجیر
بجوشانند و صاف نمایند و در آن شکر سرخ آمیخته حقنه کنند و جهت
تطلیه بر جگر نیکوترین ادویه مشک و زعفران است بروغن سوسن آمیخته قسم
چهارم در ورم جگر سوداوی و سبب او وقوع سده است مابین مجری که در جگر و سپرز است
جهت بر آمدن سودا از جگر بسپرز و علامت در آنست که در جانب راست
زیر دنده‌های پهلو چیزی صلب نمایان شود و درو تب نبود و بدن لاغر شود
و رنگ او فاسد گردد و زبان درشت باشد و گاه باشد که با ورم مذکور حرارت
در مزاج پدید آید و مزید تحجر و صلابت گردد و گاه باشد که ورم صلب در جگر
بسبب ضربه پدید آید و ورم جگر که بسبب ضربه و سقطه شود بعلم جنة گفته آید
علاج نخستین بهر پختن ماده هر روز جلابی از بادیان و تخم کاسنی و تخم
کرفس و گاو زبان و نبات بدهند و مانند آن و بهر نرم ساختن ورم
مرهمی که از چربی مرغ و مغز ساق گاو و سنبل ساخته باشند ضماد نمایند
و کذلک مراهم دیگر که اضمده که برای تلیین صلابت مخصوص است و این
ضماد بغایت مفید است آرد حلبه و کرنب و انجیر و مقل و اشق و اکلیل
و سداب و صندل و سنبل الطیب و موم سپید و روغن جمله بسرشند

چنانچه

چنانچه مقرر است و بر جگر ضماد نمایند و بعد از آنکه سختی نرم شود و ماده نضج یابد
استفراغ ماده کوشند و جهت استفراغ ماء الاصول و سکنجبین بزوری و عنصلی
باید داد و کذلک مطبوخی که از افتیمون و سنا و بالنگو و اصل السوس و گاو زبان
و تخم کاسنی ساخته باشند و بشکر شیرین کرده و معجون نجاح تنها و یا
همراه این مطبوخ نیز سودمند است و باشد که بفصد حاجت آید و نفع وی
بزودی پدید آید و پس از تنقیه دواء الکرکم و اثاناسیا و اقراص مقل
و قرص زرشک کبیر دهند که درین مرض بغایت مفید است و آنجا که در مزاج
حرارت بود مراعات وی ضروریست و این جزئیات بر حدس طبیب
حاذق است آنچه مناسب حال باشد بکنند چه در دوا و چه در غذا اما اگر حرارت
نبود نیکوترین اغذیه زیرباجات است که با پیاز و ابزار و حلبه و زیت و مری و شکر
سپید و زیره و دارچینی ساخته باشند و نیز شیر شتر عند فقدان حرارت
نوشیدن ورم صلب جگر را بسیار مفید است خاصه بدین طریق یک پیاله
شیر بگیرند و به قند شیرین کنند و سفوفی که از هلیله کابلی و هلیله سیاه هر یک
سه درم تخم کرفس و انیسون و بادیان هر یک یکدرم ساخته باشند مقدار
۲ مثقال از این سفوف بخورند و بالای آن شیر بخورند صفت دواء الکرکم سنبل
زعفران هر یک ۲ درم دارچینی مرمکی قسط تلخ فقاح اذخر هر یک یکدرم
جمله شش دارو است کوفته و بیخته با عسل مصفا بسرشند و کرکم زعفران است
صفت اثاناسیا منفعه زعفران قسط تلخ سنبل طیب مرمکی عود بلسان
افیون سلیخه از هر یک یکدرم عصاره غافث ۲ درم بیخ مهک ۳ درم
جمله ده دارو است کوفته و بیخته سه چند عسل مصفا بسرشند و معنی اثاناسیا منفعت است

وناقص امراض وبعضی ترجمه در دواء الذیب گفته اند لهذا هر ترکیبی که جگر گرگ دروی
مر افتند انرا باسیا میگویند صفت اقراص مقل گلسرخ پنجدرم سنبل الطیب من
۵ درم مر مصطکی زعفران هر یک یکدرم بسط بادام تلخ هر یک یکدرم ونیم
مقل سه درم جمله هشت دارو است با عسل اقراص سازند صفت قرص
زرشک کبیر عصاره غافث قوه لک مغسول مزداوند تخم کشوث رب السوس
طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل هر یک سه درم زرشک منقی مغز تخم خربزه
مغز تخم خیارین هر یک چهار درم گلسرخ ترنجبین هر یک شش درم زعفران یکدرم
ونیم کوفته وبیخته باب ترنجبین سرشته اقراص سازند علامت نزده دارو است
واین اقراص ورم بلغمی را نیز مفیدست قسم پنجم در ورم جگر که از ضربه یا سقط
عارض شود وعلامت او تقدم سبب است علاج رگ زنند وگل ارمنی یکدرم
سائیده بلعاب اسپغول آمیخته بدهند واز یک مثقال راوند یک مثقال قوه
ویک درم دارچینی کوفته بیخته سفوف سازند ویک درم ازان با شربت بنفشه
آمیخته بنوشانند وابن سینا گوید راوند وگل ارمنی وحب الآس درین
باب تجربه کرده ام که مفیدست خوردن وی وادویه مناسبه ضماد نمایند صفت
ضماد نخود مقشر وراوند هر یک سه درم مومیائی ۵ درم مومیائی را در روغن
بنفشه یا روغن سوسن یا روغن دیگر بگدازند ودیگر اجزا کوفته وبیخته درین
ریزند وبر ورم نهند دیگر عود وزعفران وحب الغار ومقل ومصطکی
وسنبل مساوی بگیرند وبروغن سوسن وموم آمیخته ضماد کنند فصل
در اورام عضلات که بر شکم است واین ورم بیشتر اکثر مشتبه میشود بورم جگر
لهذا بعد اورام جگر ذکر این ورم وفرق بینهما لازم آمد بدانکه عضلهای شکم همگی

چهار زوج است یک زوج در طول شکم ممتد یافته از غضروف خنجری تا عظم
عانه وزوج دیگر در عرض شکم کشیده گشته ودو زوج باقی مورب واقع اند بر
نوعیکه یکی بر دیگری متقاطع صلیبی متقاطع شده است از غضروف تا عانه واز خاصره
تا غضروف خنجری پس هرگاه در عضله که غائرست ومورب مایل بسمت جگر
اماس پدید آید از انکه شکل این ورم اشبه است بشکل ورم جگر بواسطه
توریب وتبعید آن حس بصر امتیاز مشکل گردد که ورم در عضله است یا در قعر
جگر لهذا فرق بینهما واجب آید فرق آنست که ورم جگر هلالی الشکل باشد
وچندان نمایان نگردد وخاصه اگر بسوی مقعر بود یا مریض فربه باشد که در مردم فربه
اگرچه ورم محدبه جگر باشد بنظر نمی آید ودیگر عوارضات که از لوازم اماس جگر است
چون احتباس بول وبطیء وذهاب شهوت وجز آن همه پیدا بود
بخلاف ورم عضله ومستطیل باشد یا عریض یا مورب وهر چون که باشد
یکطرف او غلیظ بود وطرف ثانی دقیق همچون دم موش که ذنب الفار گویند
وهرگز هلالی شکل نباشد وبیشتر نمایان بود واز عوارضات که لازمه ورم
جگرست هیچ پیدا نبود لغلافة الکبد وهرگاه ورم در عضله مستطیل افتد
انجذاب ترقوه بر آن گواهی دهد وقت صاحب الاقصرائی واذا رایت
الم ان تبادر الی الفصد والیبسه فاعلم ان الورم کبدی علاج این مرض
تدبیر کلی آنست که در ابتدا فصد کنند ومسهل دهند وادویه رادعه صرف
ضماد نمایند واز استعمال رادعه خوف تحجر ماده نکنند ونزدیک بانتها ادویه
محلله صرف ضماد فرمایند وخوف انحلال قوت ننمایند بخلاف ورم جگر که در وی
استعمال رادعات تنها در ابتدا ومحللات فقط در انتها ممنوع است فایده

هرگاه ماده روی بجمع نهد و ورم کرده شتابند و با هیرشه فصد و انتظار نکشند که بادویه
منفجر خواهد شد زیرا که تهمل خوفست که بطون لبث مثاکل و متعفن سازند
و عفونت و صفاق را و باشد که بجانب اندرون منفجر شود و باشد که متاذی گردد مفصل
فند دبیله کبد و این بیشتر عقب ورم گرم افتد چنانکه صلابت در جگر و بیشتر
عقب ورم سرد پدید آید و باید دانست که هر ورم که در جنبی موضع باشد از سه
حال بیرون نیست یا تحلیل یابد و هو الاکثر یا صلب شود یا روی بجمع آرد
ورم شود و دبیله گردد و نشان تحلیل آنست که اعراض ورم خوف بر طرف شود
و صحت پدید آید روز بروز و حال نیک گردد و نشان صلابت ورم جگر
آنست که محسوس شود چیزی محکم با صلابت الی علامات جمع شدن و دبیله گشتن
آنست که تب و درد بر جمیع اعراض چون تشنگی و ذهاب شهوت و سرفه
روی و حرقت و نخس کبد همه مشتد و افزون گردند و خفتن بر پشت متعذر
شود و بر پهلوها متعسر و هرگاه ماده تمام گرد آید و پخته شود همگی اعراض روی بخفت
آرند و نشان انفجار و شکافتن ورم آنست که قشعریره و نافض در بدن افتد
و ماده از آنجا بر آید و بدان سبب در کبد سستی پدید آید و ماده که از جگر بر آید از چهار م
حال بیرون نباشد یا باسهال مندفع شود یا بقی و این بیشتر در ورم مقعری
افتد یا بادرار مستفرغ گردد و این وقتی است که ورم در محدب بود و ناحیه
کلیه سر کند یا میان نماید بجانب فضای جوف که میان ثرب و امعاست و آب
استسقای زقی در آنجا جمع می شود و در این صورت در بول و براز دقی اثری
از ریم پدید نمی آید مگر آنجا که بعضی از ماده بدین موضع گراید و بعضی بسوی معده و امعا
بالکلیه بر آید اما هرگاه توجه ماده بتمامه بجانب فضای مذکور باشد در بول و براز

بجز

بجز از ریم ماده ظاهر شود و در این حالت استدلال بر انفجار ورم از حدوث قشعریره و خفت
اعراض و پست شدن اماس توان کرد و ایضا بالای معده که جای آن فضاست
گران انصباب ماده بدان محسوس گردد و باید دانست آنجا که ماده بیرون سو بر آید در بول و براز
اگر ریم سپید بود دلیل نضج ماده باشد و اگر مشابه دردی بود نشان محمود نضج باشد
علاج هرگاه بدانند که ماده روی بجمع می نهد بشتابند بفصد و حجامت و تلیین طبیعت
و استطلاء رادعات تا باشد که ماده مستفرغ شود و از جمع باز ماند لان جمع المادة فی
الاحشاء خصوصا فی العضو الرئیسی لیس بمحمود و هرگاه این تدبیر سود ندهد یا بسبب
مانعی نتوان کرد و ماده مجتمع شود چیزی بزنند و ضماد کنند تا زود پخته شود و چون
پخته گردد و سر کند و در بول و براز یا قی مندفع شود مدد دهند تا عضو بتمامه پاک
گردد و آنچه باین کار آید شربت قند است گلاب آمیخته با سکنجبین و با
ماء الشعیر تنها یا با ماء العسل هر واحد مفید است و کذلک شیره تخم خیاربین
و تخم خربزه با شراب عناب و شراب خشخاش و شراب نیلوفر یا کرده و همچنان
جلابی که از زوفا و بیخ کرفس و بادیان و انیسون و نبات باشد و هر یک
از آنچه مذکور است بقدر لایقه حرارت و تب بودن و نابودن بدهند و اقراص
حال بدهند و چون ۵ ساعت از شرب این بگذرد چیزی که ملحم قروح جوف است
یا اشیائی که آن را بجگر رساند آمیخته بنوشانند و دواء ملحم یعنی گوشت رویاننده کندر است
و دم الاخوین و مانند آن و این دوا بغایت مفید است مصطکی و تخم کاسنی
و گل ارمنی از هر یک مثقالی کندر و خون سیاوشان و گلنار و طباشیر از
هر واحد ۵ مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربت ۵ درم و ادویه مدرق
و موصل یعنی رسانندهء ملحمات بجگر این است تخم کاسنی و تخم کرفس و مانند

آن در سکنجبین با ماء العسل آمیخته و ایضا برای تقویت و قبض کبد صندل و
الحمل و مصطکی و رآوند و لک منها سازند و جهت حفظ قوت اشیائی
ذی عطریات و قبض چون عود و زعفران و مانند آن از اشربه و اطلیه و ادهان
موافقه استعمال نمایند و غذائی که درین مرض توان خورد ماء الحصرم است و حریره
از لباب نان سپید و روغن بادام و شکر سرشته باشند و کذلک صفرت
بیض نیمبرشت و گوشت طیور و شیر تازه شیرین کرده و تنبیه اگر ماده بجانب روده
مایل بود مسهل دهند اما خفیف و اگر سوی گرده و مثانه مایل باشد مدرات دهند و اگر
بطرف جوف روی نهد علاج استسقاء زقی تدارک کنند و هذا اصعب و اعسر
کما لا یخفی فصل در تشنج سطح کبد و این علت نادر الوقوع است و علامت
وی آنست که حرقه و سوزش در جگر پیدا بود و آنچه در سوء مزاج گرم مذکور است پدید
آید و باشد که بر پوست آن موضع نیز بثور ظاهر شود و باشد که قشعریره و نافض افتد
علاج آنچه در سوء مزاج حار مادی ذکر یافته از فصد و اسهال و ادرار و تدبیر و تبرید
امینت باید که اشربه و اغذیه و اطلیه بحسب حاجت بکار برند والله اعلم
فصل در خفقة الکبد و این علتیست که جگر بطپد و بحرکت اختلاجی
متحرک شود و این نیز نادر الوقوع است لهذا اکثر کتب ازین مرض خالی است
و سبب این علت وقوع سده است در جگر و علامتش آنست که بعض اوقات
دریابد آدمی جگر خود را که میجهد و میتپد و بیازارد که ناقر نقر میکنند آنرا و این کیفیت لحظه
بماند و زایل شود و هنگام زوال آن حالت تصاعد بخاری گرم محسوس گردد و باشد که
با خفقه الم ممتد پدید آید در جگر و باشد که پیشانی عرق کند علاج برای تفتیح
سده کبد سکنجبین بزوری که در وی کمیران و زعفران و رآوند و مانند آن

مفتحات

مفتحات مناسبه نیز بدهند و جهت تنقیه خلط از خرد گشوث و افتیمون
و شاهتره و افسنتین و غافث بکار برند و آنچه در سده گفته شد بحسب حاجت
استعمال نمایند فصل در حصاة الکبد و سبب تولد حصات در مرض کلیه
در مبحث حصاة الکلیه گفته آید و علامت وی آنست که هرگاه طعام در معده
منهضم شود و صفوت کیلوس بسوی جگر میل نماید عارض گردد و خلش و درد جگر
لازم بود و ورم و صلابت عانه نبود و قید صلابت عانه از آن کردیم که گاه باشد
که در بعض اجزاء جگر صلابت ملموس شود و هو موضع الحصاة و الرمل و ایضا هرگاه
فصد کنند خاصه باسلیق ایمن و رگ فراخ باشد زیر خون چیزی شبیه
برمل دریابند کما قال الآمدی انی وجدت فی دمی رملا کثیرا فعلقت دا الحصاة وجدته
رملا بر لقا و کنت اجد هذه العلامات فی کبدی فاتفقت ان الرمل یتولد فیه
علاج تحلیل مفتتات حصاة که در حصاة کلیه گفته آید بدهند و بعده مدرات
نوشانند تا پاک گردانند و هرچه در حصاة الکلیه گفته شود علاج اینست فصل
در تصغر الکبد باید دانست که در بعض مردم بسبب از اسباب جگر خرد باشد چنانچه ممکن است
که بمقدار کلیه بود پس هرگاه غذا بیشتر از معتاد خورده شود بواسطه صغر حجم جگر
صفوت کیلوس در وی نگنجد و احداث سده و آلام و تمدد و ثقل الجانب و علت صفوت
این مرض آنست که گرانی باد و سده و نفخ در جگر اکثر پدید آید و غذا اگرچه معتدل
القدر خورده شود گرانی آرد بر جگر و ضعف بدن و کوتاهی انگشتان در اصل
خلقت و باریکی رگها بر آن گواهی دهد علاج هرچه قلیل الحجم و کثیر الغذا و
سریع النفوذ باشد چون زرده تخم مرغ نیم برشت و گوشت مرغ و بره و کبک
تناول کنند و غذا متفرقه خورند چند کرت اندک اندک و جهت محافظه

از ادویه هر چه مدر و مسهل و منقی جگر و ملطف و محلل بود بکار همی برند چون شربت
بزوری و ماء الاصول و ایارج فیقرا فصل در قیام الکبدی و این عبارتست
از اسهال جگر و وی شش نوع است قیحی غسالی دموی صفراوی سوداوی فاما
نوع اول در قیحی و قیح ریم را گویند و سبب وی انفجار دبیله جگر است و دبیله گویند
نوع دوم در غسالی و این همچو آبی بود که در وی گوشت شسته باشند و سبب وی ضعف
جگر است و آن نیز گفته شد و بعض اطبا بر آنند که اسهال غسالی بخوردن مویز
زایل شود و بو علی این را مجرب گفته است نوع سیوم در دموی و این نوع را ذوسنطاریا
کبدی گویند و از سه سبب افتد یکی آنکه نزف متعارف چون رعاف و طمث و باسور
وجز آن باز ایستد و بدان سبب خون در جگر پر شود و ایذا دهد پس طبیعت آنرا دفع کند
بسوی امعا دوم آنکه عضوی کلان چون دست و پا منقطع گردد و خونی که تغذیه او
میرسد رجع القهقری نموده بجگر باز پس شود و جگر نیز آنرا با امعا منصرف سازد و این
قسم اسهال بعد از طول زمان تقلیل میگردد و باید دانست که ربط شدید زمانی
مدید اعضاء کره را در امتناع نفوذ غذا و احداث ذوسنطاریا بمنزله قطع آید
آنست بعینه و سبب تقلیل اسهال دموی که از قطع عضو افتد در طول زمان نه آن است
که طبیعت از قطع آگاهی می یابد پس از تولید خونی که نصیبه آن عضو است باز می ایستد
بلکه وجهش آنست که در طول مده اعضا رئیسه و عضو مقطوع از کثرت تغذیه سیر
میگردند پس غذا را کمتر میخواهند و بدان سبب شهوت تناول غذا نیز کم می شود
پس خون نیز کم میگردد لاجرم سیوم آنکه تفرق اتصالی در جگر افتد و بدان سبب
خون منقسم نگردد در مجری اعضا چنانچه باید و بر سبیل ترشح بجانب باب تراید و از اینجا
بامعا فرو آید و سبب تفرق اتصال یا انفجار ورم گرم جگر است یا کثرت امتلا که

بش

بشق انجامد یا ضربه یا سقطه قویه و جز آن و علامت قیام کبدی که سببش امتلائی
خون بود در جگر بدون وقوع تفرق الاتصال آنست که خون دفعةً مقدار کثیر
بیرون آید و با وقات متباعد بود و بتقدم امتلا و احتباس سیلان معتاد
گواهی دهد و گرانی والم در نواحی جگر در یابد بیمار و علامات خراش روده
چون وجع امعا و بر آمدن خون مختلط با براز هیچ نباشد و باید دانست که از
جگر هر چه آید و هر چند مکث او بر وی زیاده شود بخلاف آنچه از روده باشد چنانکه
فرق بینهما در آخر این فصل بتفصیل گفته آید اما علامت اسهال کبدی دموی که از
تفرق الاتصال افتد آنست که تغیرات نبود و تقدم اسباب موجبه وی بر آن
گواهی دهد و در باقی علامات با امتلائی شریک است علاج آنچه امتلائی بود
باید که کبیس او نگوشتند مادام که ضعف پدید نیاید زیرا که در حبس وی خوف است
و المِ بعضو دیگر بریزد که از امعا اشرف بود چون دل و دماغ پس صواب آنست
که قبل از ظهور ضعف فصد کنند تا طبیعت سبک شود و چون ضعف روی نماید
و آن زمان حکیم در یابد بیمار را باید که ماده را بجانب مایل سازد بغیر استفراغ
و اگر آن وقت هم مصلحت بیند فصد کند لیکن خون مقدار کمی گیرد که نسبت
بدانچه با سهال می بر آید کمتر باشد تا فایده بی ضرر بخشد و طریق اماله آنست که دستها
و پایها و ثدیین و خصیتین سخت به بندد و باید دانست که هرگاه بدانند که
خون قی مدت است روده را خواهد خراشید در حال باستفراغ و اماله کوشند
و اگر چه خوف ضعف نبود و پس از آنکه استفراغ و اماله کرده باشند و اسهال
باقی بود قابضات دهند چون قرص کهربا در شیره تخم خرفا و آب لسان الحمل آمیخته
و مانند آن و تقلیل غذا او واجب است درین مرض خاصه در ابتدا اگر باتب بود منع

کلی است و آنچه از تفرق الاتصال افتد نخستین ازالهٔ سبب و دفع نکایت او کنند پس
اقراص قابض و ملحم دهند صفت قرص مذکور طباشیر نشاسته دم الاخوین گل ارمنی
براوند کلنار عصارهٔ لحیة التیس از هر یک مقداری گرفته اقراص سازند و بحسب حاجت باب
لسان الحمل بدهند نوع چهارم در قیام صفراوی و سبب وی کثرت صفراست و قوة
دافعه ظاهر است که اگر دافعه قوی نباشد طبیعت دفع فضول نماید و علامت اسهال
صفراوی کبدی آنست که در جگر گرمی و سوزشی باشد و آنچه در سوء مزاج حار کبد مذکور است
پدید آید و این اسهال بیشتر در خلاء معده افتد و چون غذا تناول کنند ساکن
گردد بسبب الطریق و باز در آخر هضم طعام جریان نماید لنفوذ الکیلوس الی الکبد
و دفعه الی الامعاء و المعدة و ایضا از نشان اسهال کبدیست که از علامات
سحج امعا خالی نباشد بشرطی که اسهال کبدی بمرور ایام احداث سحج در امعاء
نکرده باشد علاج زنهار حبس نکنند و قوابضات ندهند که منع این اسهال منجر شده
به هلاکت عجال پس صواب آنست که در تنقیهٔ جگر کوشند و بتعدیل مزاج او کوشند
بدانچه در سوء المزاج مذکور است و ماء الشعیر درینجا بغایت نیکو است و کذلک
اشربهٔ لطیفه که در آن قبض نبود چون شراب انار میخوش [?] و شراب عناب و پس از
تنقیه و تعدیل اگر اسهال باقی بود شراب خشخاش و شراب انجبار دهند با طلع تخم
خیطی [?] نوع پنجم در قیام صدیدی که از جگر باشد و صدید زرد آب را گویند و سبب
وی احتراق خون است در جگر و تابع او است احتراق دیگر اخلاط و ظاهر است
که چون در جگر احتراق افتد جوهر مائی از جوهر یابس ارضی متمیز گشته
مندفع میگردد بسوی امعا و ذلک الجوهر المائی هو الصدید و علامت و علاج
این همانست که در صفراوی گفته شد و ایضا صندل و گلاب بر دل و جگر نهاد

وتبدیل

و تبدیل هوا نمودن ضروریست تا احتراق اخلاط جگر و دل سوخته نشود و در اینجا
فصد اسیلم از دست راست کردن بغایت مفید است و این اسهال را نیز
بتدریج باید بست نوع ششم در قیام خاثری کبدی و خاثر شی غلیظ و جسم
غریب را گویند که مشابه دردی بود در رنگ و قوام و این را نیز سه سببست
یکی آنکه دبیلهٔ کبد قبل از استکمال نضج منفجر شود زیرا که اگر نضج تمام یافته منفجر
شود ما یستخرج سپید و معتدل القوام باشد دوم آنکه سده‌ها که در جگر باشد
بگشاید و با اسهال برآید و روشن است که سدهٔ جگر بسبب طول مکث مستحیل میگردد
بدردیه از حرارت موضع سیوم آنکه احتراق مفرط در کیلوس افتد چنانچه از
عطش شدید بروی مینماید و پیداست که از شدت احتراق آنچه لطیف است
از صفوت کیلوس فانی می‌شود و آنچه غلیظ است باقی میماند منشا خمائیا [?] کا
الدردی و علامت این تقدم سبب است و تپش که لازمه آفت امعاست
نابودن علاج حسب سبب تدارک کنند و در حبس مبادرت ننمایند که تا که خوف
ضعف شدید نه بینند و هرچه در صفراویست علاج اینست و ایضا گفته اند
که درینجا معجون لودینه مفید است و شراب اندک و مثلث بعد از هضم غذا
مشروب بود و تا لیدن اعضا بخرقه درشت نفع میدهد و کباب جگر بز نیک است
عاقبة [?] قیام کبدی که از صفرا و صدید و خاثر افتد چون مزمن گردد در اکثر امر منجر
میشود بسحج امعا و نشان وی آنست که گاهی اخلاط مذکوره با خون مختلط
برآیند و گاهی نامختلط و گاهی عقب قیام راحت یابد بجای و گاهی در شدت الم
مرور اخلاط بر جراحت امعا واجب است وجع شدید در امعا قریب ناف بود
بباید دانست که هرگاه با قیام کبدی سحج پدید آید تدبیر آنست که با وجود

مراعات جگر و تعدیل مزاج او چنانچه گفته شد جهت سحج امعا چیزهای مغری بیرون دهند
چنانچه در سحج مذکور است و این دوا مفید است اسبغول تخم لسان الحمل تخم خرفه
مقشر تخم خبازی مقشر هر یک یکدرم نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم گل ارمنی
یکدرم و نیم سوای اسبغول و بارتنگ همه را نرم بکوبند و جمله بهم آمیزند و مقدار یکی
خواهند ازین سفوف بگیرند و در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته بنوشانند
تنبیه بسیار باشد که اسهال کبدی بود و مردم از اسهال معوی پندارند و بدان سبب از
امر کبد غافل باشند و بیمار هلاک شود چنانچه جالینوس گوید انی عرفت قوما
کثیرا مرضوا هذا المرض فهلکوا لقلة معرفة الاطباء بالتفرقة النوعین من
ذوسنطاریا پس طبیب را واجب است که از ذوسنطاریا کبدی و معوی فرق
کند تا در غلط نیفتد الحذوق بدانکه ذوسنطاریا لفظ یونانی است و ترجمه
وی قرحه امعا است اما مصطلح اطبا چنان است که اسهال دموی خواه از کبد
بود خواه از امعا بدین نام خوانند منسوبا الی العضو المأوف مثلا آنچه از کبد
بود ذوسنطاریا کبدی گویند و آنچه از امعا باشد ذوسنطاریای معائی خوانند
و فرق میانها از چند وجه است یکی آنکه در کبدی درد نمی باشد مگر بر سبیل
ندرت گاه بود که در نواحی جگر وجع خفیف پدید آید بخلاف معوی [illegible]
وجع شدید لازم اوست اگر با سحج باشد دوم آنکه در کبدی خون اکثر با درار
می آید و قال فی التوضیح قد یکون له افترات یوم او یومین خاصه آنجا که
سبب اسهال کبدی تفرق الاتصال است و مانند شود و باشد که دو روز سه یا
روز می آید و باز بند شود تا زمان طویل تا که ماده در جگر جمع آید پس باز
سایل گردد و بخلاف معوی که جنبش طبع در آن بی ادوار و بغیر سکون بسیار است

سیوم آنکه

29

سیوم آنکه لازم کبدی نیست که بدن لاغر شود و روز بروز هزال و نحافت بیفزاید
بخلاف معوی که در وی چون اسهال مزمن گردد و مفرط گردد آن زمان
هزال پدید آید چهارم آنکه اسهال کبدی خاصه که دموی بود بغایت بدبو
می باشد بسبب حرارت و رطوبت جگر بخلاف معوی که منتن نمی باشد
بسبب یبوست و یبوست امعا مگر آنگاه که در امعا تآکل افتد پنجم
آنکه در کبدی از اول تا آخر مرض خون محض می آید و یا غسالی و باشد
که نخستین غسالی آید پس دموی و هر چون که باشد خراطه در وی نمی باشد
مگر آن زمان که مزمن شود و از طول الزمان سطح امعا نیز خراشیده شود پس
خون بآید با خراطه امعا مختلط آید بخلاف معوی سحجی که در وی نخستین مرار خون
ظاهر شود و بعد از چند روز خراطه و جراده و بعده خون و اجسام غشائیه
و بعده قیح و چرک و گاه باشد که در معوی هم ابتدا خون خالص آید
بواسطه گشاده شدن دهن رگهای روده از شدت امتلاء خون لیکن
این خون کثیر المقدار نمی آید بلکه اندک اندک می بر آید چنانچه
توهم میگردد به جایی که خون بواسیر است و هو لیس منها بالجمله فرق در اسهال
کبدی و معوی اظهر من الشمس است لیکن اندک غور می باید فصل
در سوء القنیه و در مقدمه استسقا است و ترجمه اش فساد مزاج است
و سبب این مرض ضعف جگر و سوء مزاج اوست و باشد که از فساد
و ضعف معده افتد و علامت علت مذکور آنست که در روی و دست
و پای خصوصا در پلک تهبج پدید آید و رنگ وجه و بدن بزردی مایل
بسپید گراید و باشد که تمام بدن باماسد همچون خمیر و انگشت بسیار نفخ

وقراقر واجابت طبع برغیر معتاد از نشان است وگاه باشد که بن دندان
مشبک شود واین جراحت کند وحال خواب وبیداری از مجری طبیعی مختلف
باشد ومراد از اجابت طبع برغیر معتاد آنست که گاهی طبیعت منقبض شود وگاه
نرم وگاهی پس از اکل زود تقاضا کند وگاهی بعد از دیر وگاهی براز خشک
آید وگاهی تر علاج نخستین تدبیری کنند که منع تولد فضول غلاظ نماید وجهت
تنقیه ایارج فیقرا دهند چند دفعه واگر خلط لزج وغلیظ بود مسهل قوی
مطلوب شود غاریقون وراوند ومانند آن بحسب قوت بکار برند وسودمند
ترین اشیا درین مرض شراب افسنتین وشراب دینار وشراب ورد
است وهرچه در استسقا گفته شود علاج این است با اندک تفاوت
وآن آنست که خون در سوء القنیه سبب ضعف می باشد از ادویه تیز
هرچه سخت قوی شود استعمال نمایند وبباید دانست که بعد از تنقیه
مفتحات ومدرات باید داد ودر جمله حال از آب سرد منع باید کرد
واز استحمام آب شیرین باز باید داشت اما استحمام آب بورقی وشبی
وآب چشمه های شور مفید است واگر توانند بجای آب بعرق کاسنی وعرق
بادیان نوشیدن بسند کنند واگر ممکن شود ممزوج دهند وجهت تغذیه
چیزها اختیار نمایند که لذیذ ومقوی جگر باشد چون دراج وکبک وزیرباج
که بقرنفل ودارچینی ومصطکی وزعفران مطیب بود فایده بهترین
علاج درین مرض ریاضت است بطریق سفر خاصه که بامشی بود مهر دریا.
فصد احتیاط واجب است تا ضرورت باشد زنهار مرتکب او
نشوند ومرضی که از وی فصد توان کرد درینجا آنست که سبب مرض

احتباس

احتباس حیض یا خون بواسیر ومانند آن باشد وآثار امتلاء خون وسن
ومزاج علیل وفصل بران گواهی دهد وسزاوار آنست که چون فصد
ضروری دانند نخستین مسهل خفیف دهند چون ایارج فیقرا وطبیخ افتیمون
وافسنتین بعده اندک خون بردارند وعند احتباس طمث اگر بدر رگ
حیض زنند تا حیض بگشاید وبقصد حاجت نیاید صواب تر باشد
وکذلک خون بواسیر اگر از افواه مخصوصه بگشاید اولیتر بود بالجمله فصد
باحتیاط تمام توان کرد که اخراج خون درین علت مزید سبب است
وباعث ضعف مضاعف وموجب آفات تنبیه درین مرض تنقیه را
بغاریقون کنند ودر مسهل ادویه خوشبوی چون عود ومصطکی وسنبل
داخل نمایند جهت تقویت معده که ملاک امر درینجا قوت معده است
خاصه اگر در معده هم ضعف باشد وهرگاه بدانند که سوء القنیه مستحکم شده
وباستسقاء انجامیده شیر شتر اعرابیه دهند با بول جرد انگی سکنجبین وتا
دانگ وتا نصف درم نیز گفته اند واز میوه با انار ومیبه مناسب است
وسلیخه وسنبل ودارچینی وبوره وزراوند مدحرج بگلاب سائیده بر جگر طلا
کردن مفید وروغن مصطکی وسوسن وشبت بر معده مالیدن سودمند
فصل در استسقا ووی مرضیست مادی که ماده اش غریب بارد بود
که در خلل اعضای ظاهر یا باطن در آمده اعضا را از جوهریت خود
بیرون آرد ومتورم گرداند واستسقا بر سه قسم است لحمی وزقی وطبلی
وهر یک بتقسیم جدا ذکر یابد فایده آنکه در وی ماده در اعضای ظاهری بود
لحمی است وآنکه در وی ماده در اعضاء باطن باشد زقی وطبلی است

ومراد ازین اعضا باطنیه فضای شکم است که مشتمل است احشا را چنانچه در زیر
گفته آید قسم اول در لحمی و درینجا مستقر ماکه خلل و فرج لحم است لهذا لحمی گویند
و علامت وی آنست که تمام بدن مترهل و سست شود و منتفخ گردد همچون
خمیر و چون بانگشت غمز کنند فرو شود و تا لحظه همچنان باشد غمض متخفض
ماند و بعده آهسته آهسته برآید و رجوع بهیئت اصلی نماید و سپیدی کل و ذبول و سیلان
هضم و انطلاق طبیعت و ترشی دهان و قلت عطش پیدا بود الا کر مع الحرارة
بود نشان حرارت هویدا باشد چون شدت عطش و سرخی بول و تلخی دهان
و مانند آن و باید دانست که سبب کلی لحمی ضعف قوت جگر است و سردی مزاج او
در اکثر و باشد که از گرمی جگر افتد زیرا که چون جگر ضعیف شود و سوء مزاج
گرم یا سرد مبتلا گردد غذا نیک هضم نیابد و همچنان نا منهضم در جگر آید و تغیر
ناگرفته و خون ناشده باعضا و خلل گوشت در آید و بدان سبب انتفاخ
در جسد روی نماید و از آنکه سبب انتفاخ رطوبات لزجه است عند الغمز چون
متفرق می شود باز بسرعت عود نمیتواند کرد بسبب غلظت چنانچه گفته شد
بخلاف زقی و طبلی که موضع غمز درین غایر نمی نماید زیرا که مائیه و ریح سریع
الحرکت است و لطیف و بسبب لطافت همچنانکه منغمز می شود باز عند زوال
غامز عاید میگردد بلا مهلت و اسباب جزئیه ضعف و سردی جگر بسیار است
یکی نزف و برآمدن خون از بدن بافراط دوم احتباس خون معتاد سوم
آب شدید البرد نوشیدن خاصه در حمام و در فراش گرم و عقب حرکت مفرط
بدنیه یا نفسانیه چهارم آنکه در عضوی از اعضا که مجاور کبد بود چون سپرز
و معده و شش و کرده آفتی پدید آید و بدان سبب در فعل جگر ضعف روی نماید

مثلا

مثلا سپرز ورم کند یا ضعیف شود پس سودا از جگر نتواند کشید و کثرت سودا قوی
جگر را ضعیف کند و هضم آنرا باطل سازد یا معده سرد گردد و ضعیف شود و بسبب
نقصان هضم کیلوس خام بجگر رود و جگر نیز هضم نتواند کرد چنانچه باید و
همچنان باعضا منجذب شود و بسبب خامی جزو بدن نگردد و در خلل
گوشت بماند و کذلک برودت شش و ضعف کرده بسیار باشد که برودت
و ضعف جگر انجامد پنجم آنکه سوء مزاج گرم جمیع بدن یا مغص و پیچش یا وجع الظهر
یا آفت حجاب باشد باستسقا افکند چنانچه در آخر فصل مفصل گفته آید
علاج نخستین ازاله سبب سابقه کنند که کدامست از اسباب جزئیه مذکوره
و بعده معالجه سبب واصل نمایند که عبارتست از برودت و ضعف جگر بر آنکه
در سوء مزاج بارد جگر مذکور شد از معاجین و اضمده و اغذیه سخنه و پس از تقویة
و تعدیل و تسخین جگر جهت نشف و خشک شدن رطوبات ادویه
ناشفه ضماد کنند و تدبیر تعریق و ادخال لعمل آرند و آنچه که استسقا با حرارة
شود هر چه در سوء مزاج گرم جگر مذکور است بکار برند تا حرارت تسکین یابد
پس بعلاج استسقا متوجه شوند که اسهال و ادرار و تعریق و تخفیف است
لیکن واجبست که از انچه شدید التسخین بود احتراز لازم دانند
و اگر چه تدارک اسباب جزئیه و تعدیل سوء المزاج هریک در موضع خود
مشروح است اما درینجا نیز جهت تسهیل بیان کنیم بتفصیل بعنایت
الجلیل اما تدبیر اسباب سابقه چنانست که اگر ضعف و برودت
معده سبب بوده باشد نخستین قی فرمایند و گلقند و انیسون خورانند
و جهت اسهال اصطمخیقون دهند و بهر تعدیل معجون کرکم و کذلک اسباب دیگر را

تدارک توان کرد چنانکه هر یک در موضع خویش مذکور است و آخرایی فصل نیز

بعد ذکر اقسام ثلثه استسقا بر سبیل شتی بیان باید و تدبیر سبب و اصله

همان است که در سده مزاج سرد مذکور شد و نافع ترین مسهلات حب راوندات

و در ینجا کرات بتجربه پیوسته راوند نیم درم غاریقون یکدرم تربد سپید

دو درم وزن او نیم مرجع دو دانگ مقل نیم درم آفتیمون دانکی هر دو کوفته اختیار

نمایند و طبیخ جوانی و افتیمون نوشیدن بغایت مفید است اما اگر مع الحرارة

بود نخستین از ازالهٔ حرارت نمایند و بعده بعلاج استسقا گرایند لیکن بهیچوجه درین

صورت بچیزهای شدید التسخین میل ننمایند و در ینجا جهت اسهال صفرا

مطبوخ هلیله و شربت گل بکرر و شیر خشت با شکر و آب کاسنی و شربت بنفشه

توان داد و اگر سرفه بود شربت زوفا فایده دارد مداومت بر شربت بزوری

و آبی که در وی عنب الثعلب جوشانیده باشند سودمند است و خوردن انار

در ینجا نافع ترین دواست چنانکه در موجز گفته قد عرض للمرأة استسقاء

الحرارة فاکل من الرمان ما شبعت من ذکره فبرأت و هرگاه اطراف ورم گیرد

احتراز از تبرید لازم است و اقتصار بر غذا اولیتر و جهت تغذیه گوشت مرغ

یا گوسفند جوان که با نخود پخته باشند اختیار نمایند یا فتیه سماق اما طریق التربیة

آنست که بوره ارمنی با روغن بابونه آمیخته بر بدن طلا نمایند یا نمک باریک

ریخته و با بیه کافور آمیخته یا زراوند طویل و مرجع یا روغن بان یا غار

ضم نموده یا دارچینی و سلیخه و قصب الذریره با روغن سوسن مخلوط ساخته

از ینها هر کدام که بهم برسد طلا فرمایند که در تعریق و نشف آب یک خاصیت دارند و

طریق اندفان آنست که مریض درازه بخسبد و بر تمام بدن او ریگ گرم اندازند

چنانکه

32

چنانکه تمام بدن او را در پوشد و گرمی ریگ باعتدال باید تا پوست حرز نرساند

صفت ضمادی که آب را از بدن بچیند و خشک سازد آرد حلبه و خر

حمام رابعی و علک البطم و شحم عتیق با هم بسرشند و بر تمام بدن ضماد نمایند

تو شیر بکر سرگین گاو و سرگین بز و خاکستر چوب انگور و نطرون جمله با سرکه

آمیخته ضماد سازند و اگر تجفیف بیشتر مطلوب باشد کبریت نیز درین ضماد

آمیزند و این ضماد در هر سه قسم استسقا مفید است اما در لحمی بر تمام بدن

استعمال نمایند و در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف یعنی دستها و پایها

و باید دانست که جهت تجفیف در آمدن در حمام تا عرق آید بغیر استعمال

آب مفید است و عرق که بر آید بپارچه خشک همیکنند تا فراغت آید

و همچنان بر بام به حمام غلطیدن بر پشت بام آفتاب زده در آفتاب نشستن

و آب چشمهای گوگرد و مانند آن در آمدن و آب دریا بدن شستن

و در تنور گرم در آمدن سود دارد و نمک را که در آب حل ساخته چند روز

در آفتاب گذارند قایم مقام آب دریاست فایده قوانین که در سدهٔ العقیقه

گفته شد همه جا مفید است و نیکوترین اشیا در لحمی تریاق فاروق خوردن است

یا با ماء الاصول بار کرده و اگر تریاق فاروق یافته نشود تریاق اربعه دهند

مقدار مثقالی بکم و زیاد و احتراز از نوشیدن آب سرد لازم است و اگر صبر

نتواند کردن کوزه که با شوره او نبات سکه بود از ان آب بخورد بر سبیل

امتصاص و باید که آب را جوشانیده سرد کرده باشند بدانکه استسقاء

طبلی نزد اکثر اطبا محقق اسلم ترین اقسام است و هو الحق قسم دوم زقی

و در آنست که جمع شود آب در احشا خواه ما بین صفاق و شرب خواه

دار صینی اذخر حب بلسان زعفران طباشیر سفید مصطکی ... محمود ... بسرشند و ... قند ... اوقیه ... حب ... الطیب صبر ... سنبل الطیب ... ورق ...

سوس فقاح حلبو عاقرقرحا بزر کرفس فوه لک مغسول منقی بزر هلیون بزر کرفس ریوند حب بلسان عود بلسان قرنفل عود هندی جمیع ادویه که عدد آنها است مساوی گلسرخ برابر همه و عسل یا قند سه چند بسرشند و بعد شش ماه معجون سازند و مقدار ...

این شرب واسعا اما این شرب واسعا اکثر جمع شود و سبب واصل این استسقا کثرت

این است در بدن وکرد آمدن او درین موضع اما اسباب سابقه بسیار است

یکی آنکه دافعه جکر وجاذبه کرده هرکاه یکی ازینها ضعیف شود بسبب آفتی که باین

اعضا رسد چون آماس ومانند آن که در ضعف هریک مذکور است پس مائیه از

خون جدا نشود ومتمیز نکردد وبدن آنرا قبول ننماید ولاچار کثیر المقدار کردد وسببی

از اسباب میل بدین جایکاه نماید ودرینجا محتبس شود دوم آنکه آب بسیار نوشیده

شود سیوم آنکه در رطوبات بدن کزارش افتد وحال آنکه مجاری معتاده

بند باشند واماس وجز آن وبدان سبب این رطوبات ذوبانی روی دهد

بدین محل آرد واین استسقا بدترین اقسام است وعلیه الرکن وعلامت استسقاء

زقی کرانی وبزرکی شکم است وصقاله وتر نجیدکی پوست شکم واحتباس شکم

عند المس کوئیا خیکی پر آبست وخیک مشک را کویند والتصاق چون کف دست

بر شکم زنند یا بیمار از پهلو به پهلو شود حرکت وجنبش آب مسموع کردد همچون

آواز موج آب وباشد که در اطراف ولیث وچشم ودر خصیه وقضیب آماس

پدید آید وچون مستحکم شود سرفه وتنکی نفس روی نماید پس اکر بغیر حرارت

بود علامت تشنکی وسپیدی رنک وبول واحساس سردی شاهد اوست

واکر مع الحرارت بود نشان حرارت کواه ویست چون تشنکی ورنک بدن وبول

وجز آن سوال هر رطوبتی که در بدن ایستد بر هیئه طبیعیه متعفن می شود وخاصه

که نابخته بود پس رطوبت مجتمعه درین استسقا چرا عفونت نمیکیرد جواب تعفن

رطوبت را شرطیست که در یک موضع واقف بود ونباشد آنرا مجاری که در وی

دور کند همچون آب که در حوضی باشد وخرج نشود وآب دیکر در وی نیاید وبدان

بعت

[illegible] الکبیر الصغیر
انیسا [illegible] معا [illegible] وجاع
الکبد [illegible] الا [illegible] دون [illegible]
زعفران [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] وتخم [illegible]
[illegible] باب [illegible]

سبب بدبو باشد واشیاء ردیه در آن تولد کند ودرینجا چنین نیست بلکه آب

حرکت میکند وازدیاد ونقصان میکیرد لهذا متغیر ومتعفن نمیکردد علاج اکر

آماس جکر سبب باشد خواه ورم حار بود خواه صلب کفته شد تدبیر او در محلش

بجب اوند ارک کنند واکر سببی دیکر باشد در تبدیل مزاج جکر کوشند ودفع

حرارت وبرودت ودر استفراغ وجز آن نیز همین سر شسته مرعی دارند

فمثلا اکر با حرارت بود جهت تبدیل سکنجبین وآب کاسنی ومانند آن

دهند وبعد استعمال کلکلانج حار ودر هر حال برای نفع ودفع قبض نفرکوس

بجلاب وروغن بادام مناسب است وبعضی اطبا زرداب که بسبب استسقاء

زقی کشته مطبوخ هلیله زرد وتمر هندی وآب شاهتره دفع مینمایند وبدانکه هلیله

زرد در دفع استسقاء زقی که از کرمی باشد نفع کلی دارد چنانکه سکنجبین بهترین

مسهلات است ودر استسقا که از برودت بود وکیدا از استفراغ جهت

تقویت جکر قرص انبر باریس وقرص بادزیون ومانند آن چون حبوب

ومطبوخات که از اسارون وبادیان ونانخواه وتخم کرفس وسنبل ووج واذخر وان

ولودیته وبلیون وکاکنج ساخته باشند بکار برند نفع بدرات آنست که مائیه

مندفع شود ببول ودر فضای شکم جمع نتواند کشت لیکن باید که بر مدر واحد اقتصار

ننمایند بلکه اشیاء مذکوره تجدید همیکنند تا طبع بیک چیز الفت نکیرد زیراکه

چون طبیعت بچیزی الفت بزیرد بدان چیز منفعل نکردد صفت قرص بادزیون

بادزیون مدبر ولوست هلیله اصفر وآرد جو از هریک مساوی بکیرند وبطبرزد اقراص

سازند وهر یک مثقال با جلاب بدهند دیکر تخم کاسنی ده درم وتخم بادزیون

یا برک او وعصاره غافث از هریک یکدرم وچهار دانک وکل سرخ ومغز

تخم خیار از هر یک ۵ درم و نیم کوفته بیخته از مجموع ده قرص سازند و هر روز یک قرص
مدهند فایده مازریون تا مدبر نکنند بکار نبرند و از ادویه خوردنی که از جماعه سموم است
وطریق مدبر کردن وی آنست که ۵ شبان روز در سرکه تر کنند چنانکه سرکه بالای او
باشد بعده سه بار بآب شیرین بشویند و در سایه خشک نمایند و اگر ضرورت
باشد در آفتاب نهند تا زود خشک شود و بهتر آنست که مازریون تازه و
بزرگ برگ باشد و بعضی تا هفت روز در سرکه میدارند و بعضی هر یک روز
قناعت کنند و در سرما در آفتاب خشک میسازند و در گرما در سایه صفت
کلکلانج بارد برگ مازریون که هفت روز در سرکه تر کرده باشند پس خشک ساخته
و پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین سه درم ایرسا
گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خیار رب السوس از هر یک ۵ درم ترنجبین
فلوس خیار شنبر شکر طبرزد از هر یک پانزده درم جمله یازده داروست ترنجبین
و مغز فلوس و طبرزد در آب گرم حل نمایند و صاف کرده بجوشانند تا که غلیظ
شود پس ادویه دیگر کوفته و نرم بیخته در وی بسرشند صفت کلکلانج حار هلیله
بلیله آمله فلفلمویه برنگ تخم کرفس شیطرج هندی فلفل [illegible] زیره
کرمانی ریوند چینی نمک اندرانی نمک عجمین نمک هندی نمک سرخ نانخواه از
هر یک سه درم تربد یک رطل آمله منقی سه رطل جمله هژده چیز است آمله را
در بیست و چهار رطل آب بپزند تا هشت رطل بماند پس صاف نمایند و در آن
آب صاف کرده چهار رطل فانیذ اندازند و باز بجوشانند تا بقوام عسل آید
پس یک رطل روغن کنجد تازه بر آن آمیزند و حرکت دهند تا برابر شود پس باقی
ادویه کوفته بیخته در وی بسرشند و همین عمل دارد جهت اخراج آب استسقاء

رطل [illegible] ۳۷ تولہ [illegible]

دواء

دواء الکرکم و معجون لک صغیر و کبیر و باید دانست که هر دوائی که در استسقا
بکار برند باید که در سحق او مبالغه کنند تا قوت او بسرعت بقعر انکسار بجذب جگر
رسد و نیکوترین غذا شوربای جوجه مرغ فربه است و زیرباج و هیتو با ابازیر گرم
پخته اگر حرارت نبود و آنجا که سرفه نبود نبور شک و سرکه فتق کنند و بدانکه سرکه
تشنگی مستسقی را تسکین میدهد و سده را میگشاید و استسقاء گرم را نفع دارد
و تا معده مستحکم نشود شیر شتر ندهند و آب انار و آب برگ ترب بشربت
سکنجبین آمیخته هر دوام فایده کلی دارد درین مرض بوعلی گوید عورتی مستسقیه
کثیر الضعف انار بسیار خورد بی مشورت و ازین علت خلاص شد صفت
طلائی که درینجا بکار آید بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا مویزج از هر یک سه درم
تخم کرنب هفت درم پشک بز پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم
همه را بسایند و بآب بادیان یا آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلی نمایند
تنبیه و بعضی اطبا درین استسقا بزل میکنند و آب را بر میکشند چنانچه اسپ را
میکشند لیکن این عمل عظیم الخطر است لهذا در اکثر کتب معارض بیان وی نشوند
قسم سیوم در طبلی و وی آنست که بادهای غلیظ عسر التحلیل معه رطوبت قلیل
بر آید در آن موضع که مجتمع می شود در آن آب زقی و این قسم استسقا را القراط
استسقاء یابس نامیده است و سبب این علت گرمی مزاج جگر است با شدت
برودت در طوبة معده و صاحب اقرائی گوید سبب طبلی فساد هضم معده است
خواه فساد هضم از ضعف هضم معده باشد خواه از غلظ ماده غذائی و ظاهر است
که چون غذا منهضم نشود در معده چنانکه باید ناضمه جگر بالضرور از آن عاجز
می آید و جهت قصور اثر حرارت مستحیل می شود غذا برباح و گاه باشد که حرارة

قویه معده یا جگر مولد ریاح شود زیرا که افراط حرارت نیز مضعف هاضمه است
وضعف هاضمه مولد ریاح و علامت استسقاء طبلی آنست که گرانی کمتر از گرانی
زقی باشد لخفة المادة وتمدد و کشیدگی محسوس شود و شکم چنان نماید که گویا مشک را
دم داده اند و چون دست بر آن زنند آواز طبل دهد و لهذا طبلی گویند
وخاصه این استسقا است که ناف برون بسیار آید و درین علاج بجهت استخراج
رطوبات غیر منهضمه که متولد می شود از وی باید در احشا منقیات دهند که ذکر یافته مع
مراعات مزاج و باید که استفراغ برفق و ملایمت کنند و چیزی اختیار نمایند
که مسخن جگر نبود بافراط زیرا که سخونت جگر باعث مزید تبخیر است و محدث عطش
خاصه محروری را لهذا گفته اند که چون مسخنات استعمال نمایند احوط آنست
که چیزهای سرد بر جگر طلی فرمایند تا از خوف تبخیر ایمن باشد و بعد از اسهال و تنقیه
ماده در تحلیل ریاح کوشند و آنچنان باشد که کندر و زیره و مانند آن بخایند که تا
آروغ آید و معجونهای بادشکن چون سنجرنیا و فنداد یقون بخورند و بکاورس
و نمک و سبوس تکمید کنند و ضمادی که در لحمی مذکور شد بر اطراف ضماد نمایند
و از سداب خشک و تخم حرمل و تخم بادیان و تخم کرفس و بوره و شکر سرخ و آب
سداب شیاف خورد ساخته حمول سازند در دبر قسم چهارم تقدم استسقاء طبلی
که آنرا حبنین گویند و حبل بدانکه حبنین بجای مهمله و بای موحده است بدان که
هرگاه در استسقاء طبلی رطوبت و ریاح رقیقه که قابل تحلیل بود تحلیل پذیرد و آنچه عسر التحلیل
و غلیظ بود باقی ماند و بدان سبب صلابت زیاده شود مسمی میگردد بطبل حبلی ، تحلیل
و حبنی و حبنیق در لغت مرادف استسقا است و مستسقی را حبنی میگویند
هر قسم که باشد اما در اصطلاح اطبا حبنین اجرا یافته و باید دانست که آن استحاله

طبلی

طبلی بچنین است که صلابت بیفزاید از آنچه که بود و حال جگر و بیمار نیک شود و هضم
کامل گردد و بدین غذا اتمام یابد و بدان سبب قوت عود فرماید و بجز سنج شکم
مکروهی دیگر پیدا نباشد علاج چیزهای ملینه ضماد نمایند تا ماده قابل انفعال
شود پس بهر تلطیف و تحلیل آنرا سازند از آب کبر بیخ و نطرونیه و
بابونه و اکلیل و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جند بیدستر و خاکستر
طرفا و نطرون کوفته و بیخته با آب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد
نمایند فایده هلیله که در جمیع اقسام استسقا بکار آید باید دانست که آنجا که
با استسقا تب و تشنگی مفرط بود چیزهای گرم بکار نبرند از هیچ وجه در هیچ
قسم و نبو شیره عنب الثعلب و تخم کاسنی و بیخ کاسنی قناعت
کنند و نبو ماش با مغز بادام تناول نمایند و جهت تلیین این مطبوخ خورند
صفت سنای هفت درم هلیله کابلی بلیله آمله هر یک پنج درم بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک نه درم مویز پانزده درم آلو سیاه و عناب هر یک
ده عدد و سپستان بیست عدد فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر یک ده درم
و آنرا که خیار شنبر تنها عمل نیک میکند فلوس او با شیره کاسنی انفع
المسهلات است و بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین دهند تا که حرارت
زایل شود و انفع ترین چیزها در هر سه قسم اغتسال است بآب کبریتیه
و نطرونیه و مانند آن و عرق آوردن در حمام بغیر استعمال آب زیرا که
اغتسال بآب شیرین بغایت مضر است در استسقا و تدبیر عرق آوردن آنست
که مریض بحمام در آید پیش از آنکه آب در حمام اندازند و بر طاقی خشک
بنشیند تا عرق آید و آن عرق را بپارچه پاک همی کنند تا که طبع مریض بر داشت

کند نشسته باشد و همین عمل دارد اگر تنور را گرم کنند و چون سرد شدن آید و آدمی
در وی تواند رفت مریض در وی در آید و بنشیند تا عرق آید بلکه این عمل از
حمام افضل است زیرا که هوای گرم حمام مختلط است با بخره مائیه بخلاف هوای
تنور که یابس محض است فائده دیگر شیر شتر خاصه که اعرابی بود و چیزهای
و چرائی وی شیح و قیصوم باشد عجیب النفع است در استسقا خصوصا که لحمی
غذا و آب بهمین بسند کنند و روز اول چهل درم شروع نمایند و هر روز ده
درم بیفزایند بحسب برداشت طبیعت و آنچه بعضی گفته اند که شیر در استسقاء
معرفت بهر آنکه سرد است بر آن قول التفات نباید کرد زیرا که میتواند که نفع
وی بالخاصیت بو مانند کاسنی که سرد است و در امراض سپرز و جگر میدهند
و کذلک سقمونیا که گرم است و در بیماریهای صفراوی بکار می برند لیکن باید که
هنگام استعمال شیر احتیاط دارند تا شیر در شکم نه بندد و احتیاط آنست که
قبل از ان و بعد از ان چیزی که موجب منع تجبن بود چون سکنجبین
و مانند آن بکار برند و بدانکه بول شتر و بول بز اعرابی نیز مفید است قسم
پنجم در ضبط استسقا که از شرکت افتد هر چند این قسم بحسب اسباب
اصناف ثلثه مذکور است لیکن برای آسانی و اطلاع بعضی معانی برا
نیز گفته آید بنوع جدا نوع در استسقا که از ضعف سپرز شود علاج تنقیه
سودا توجه کنند و سپرز را قوت دهند از آنچه در ضعف الطحال مذکور است
نوع در استسقا که از سردی شش شود علامت او سرفه خشک دایم است
و دم یا بها علاج شربت زوفا و گلقند دهند نوع در استسقا که بمشارکت جگر
از ما ساریقا بسبب مرض او شود علامت او نرمی طبیعت است و بر آمدن

فصول

فضول از روده ها علاج شربت بزوری و آب انار دهند و تقویت جگر کنند
نوع در استسقائی که بمشارکت گرده شود با مشارکت معده از جهت جراحت
او و علامت و علاج آن بحسب وی است نوع در استسقا که بمشارکت رحم
شود بسبب احتناق یا حبس شدن خون حیض و علامت و علاج او از
مبحث وی ظاهر شود و بالا نیز گفته شد نوع در استسقا که از بسیاری خون
در بدن شود علامت او آنست که خون بول او بسیار بسته گردد و خون بفصد
گرفته باشند علاج خون کم نمایند و در ینجا شربت زرشک و لیمو و آب
تمر هندی و آب انار مفید است نوع در استسقا که از جهت بسیاری بر آمدن
خون افتد علاج شربتی و غذای که خون افزاید تناول کنند چون شربت
بهیه و شراب و زرده تخم مرغ و گوشت نوع در استسقا که از جهت سوء
مزاج گرم که در جمع بدن افتد پدید آید و علامت آن تب تیز است یا
تبهای دراز سرایتی و بقراط گفته هر استسقا که بسبب مرض حاد افتد
ردی است نوع در استسقا که از جهت مغص و پیچش شود و علامت او
الم دایم نواحی ناف است و بقراط گفته هر کرا مغص دایم بود مسهل زایل
نشود کار او باستسقاء طبلی انجامد علاج نخستین فکر مغص کنند بعد از ان فکر
استسقا نوع در استسقا که تابع درد پشت بود و علامت او درد دایم
پشت است و علاج او علاج وجع الظهر نوع در استسقا که از جهت
حجاب می شود علامت او تنگی نفس و سرفه علاج معالجه حجاب کنند
و این چنان باشد که شربت بزوری که در و بنفشه و زوفا و پرسیاوشان
بود بنوشانند و باقی تدابیر عمده تر کیب اسباب و اتفاق حال برای

طبیب ست باب در بیماری یرقان و امراض طحال و از آنکه یرقان
هم از علل جگر است و مراره و هم از بیماری طحال ذکر او بعد از امراض مختصه جگر
و پیش از بیان بیماری مخصوصه طحال انسب نمود و این باب مشتمل است بر دو
فصل فصل در یرقان و وی آنست که رنگ بدن تغیر فاحش پذیرد بزردی
یا بسیاهی بحسب لون خلط فاعل و باید دانست که ماده یرقان در اکثر بغیر عفونت
می باشد از آنست که تپ غب یا ربع از لوازم این نیست و یرقان زرد بیشتر
از جگر و مراره بود و سیاه اکثر از سپرز افتد و این هر دو را بدو قسم بیان
کنیم قسم اول در یرقان اصفر و این چند نوع است یکی آنکه بر سبیل بحران
دفع کند طبیعه مره صفرا را بظاهر بدن و علامت وی تقدم حمیات صفراوی است
و جز آن که لازمه بحران آنست چون غشیان و تلخی دهن و قبض شکم
و یافتن در حق الم و حدوث یرقان در روز بحران فایده یرقان که
پیش از روز هفتم افتد بر سبیل بحران ردی است علاج یاری دهند طبیعه را
بر دفع ماده بظاهر و آن چنان باشد که بیمار در آب گرم در آید و استحمام نماید
و سکنجبین تنها یا با شیره کاسنی آمیخته بنوشند و این نوع سهل العلاج است
۲ دوم آنکه عارض شود سوء مزاج گرم در جگر و بدان سبب مستحیل شود غذا بصفراء
غیر طبیعی و سرایت کند با خون در سایر بدن و علامت وی همان است که
در سوء مزاج جگر گذشت و تپ صفراوی و شدت زردی بول یا سیاهی آن پیدا
بود و بالای بول کفک زرد باشد و این قسم در اکثر با جمیع سوء مزاج حمی می باشد
لاختلاط الصفراء بالدم علاج جهت تبرید جگر آب انار پخته و ماء الشعیر و جز آن
از اشربه و اغذیه و اطلیه که در سوء مزاج گرم ذکر یافت استعمال نمایند و جهت

تنقیه

علامات سوء مزاج جگر الحار عطش مفرط و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و نبض ... شکم و سرخی قاروره ... ملمس موضع جگر ... و ورم جگر ... پیدا بودن

تنقیه صفرا المنضج هلیله و آب راب که بسقمونیا تقویت داده باشند بکار برند
و مطبوخ فواکه بحسب حال همراه خیار شنبر با ترنجبین ملین موافق است و
بعد از تنقیه باز بتبرید جگر توجه نمایند تا مقصود حاصل شود سیوم آنکه سوء
مزاج گرم حادث گردد بمراره و بدان سبب صفرا بیشتر منجذب شود
بمراره و از کثرت کمیت و فرط حرارت موضع جوشش زند و در بدن پراکنده
گردد و علامت وی آنست که یکبار رنگ پدید آید بغیر سببی خارجی و بول در
ابتدا سپید بود و بعده زرد شود و پس از آن سیاه گردد و در آخر میل بغلظ
نماید فرق درین قسم و در آنکه سوء مزاج گرم جگر افتد آنست که در کبدی شهوة
کم شود و تشنگی بسیار و قاروره هم از ابتدا سرخی باشد و رنگ تمام بدن بزردی
میگراید مگر زردی که بکمودت میل دارد و تپ صفراوی رنج نمی دهد فرق درین قسم
و در یرقانی که از سده جگر افتد آنست که سده اندک اندک ظاهر می شود
و بتدریج باستکمال میرسد بخلاف این نوع که دفعة افتد و از آثار سوء مزاج
جگر و سده معرا بود علاج جهت تبدیل مزاج مراره شربت آلو و انار و سکنجبین
ساده ترش دهند با شیره کاسنی و شیره لبلاب آمیخته و برای تنقیه طبیخ هلیله
زرد و شاهتره و افسنتین و آلو بکار برند و بدانکه مراره که آنرا زهره گویند
و تلخه خوانند کیسه است عصبی یک تو بر زوائد جگر آویخته و اندر مقعر جگر
منفذی اندر مراره کشاده است جهت برآمدن صفرا از جگر بسوی زهره و منفذی
دیگر از زهره بروده اثنا عشری اندر کشاده است تا لختی صفراء فرو رفتن ازین
منفذ بروده ها فرود آید و طبع را بر دفع ثفل خبردار کند و روده ها را بشوید و در اکثر
مردم ازین دو منفذ بیش نیست اما اندر بعض از زهره اندر قعر معده نیز

۱۴

صفرا بعده

منغص باشد بزرگتر از آنکه سوی روده است و بدان سبب صغر المعده بیشتر آید
و معده را بر تکانند و تشان در تلخی دهن است همیشه و کوه سقم و قی صفراوی
بیشتر افتادن و این از جمله بیماریها باشد که آنرا اسود هیئة الاعضاء آلیه
گویند چهارم آنکه مراره یعنی زهره با ماسد و بدان سبب در منفذی که جذب صفرا است
از جگر و دفع آن بسوی امعا ضعف راه یابد و بالعرض صفرا در بدن بیفزاید
و بواسطه ناریت که خواهش مند محیط است بجانب پوست گراید علامت
وی آنست که تب دقیه و نرم لازم بود و زبان درشت باشد و تهوع رنج دهد
و گرانی در ناحیت جگر محسوس نشود و اگر شود قلیل باشد بخلاف ورم جگر
که در آن ثقل بسیار می باشد علاج آنچه برای ورم جگر گفته شد دوای اینست
پنجم آنکه عارض شود مواد مزاج گرم در تمام بدن و رگها و بدان سبب خون از
رگها مستحیل بصفرا گردد و علامت وی آنست که بلمس بدن گرم نماید و طبیعت
قبض و براز خشک باشد و تمام بدن بخار و جوشش در انها بر بدن ظاهر شود
و قی صفراوی رنج دهد و بول و براز زرد باشد و تشنگی مفرط و مریض لاغر گردد
و این یرقان نیز اندک اندک پدید آید و گاه باشد که تب روی نماید و آنجا که حرارة
غالب بود و صفرا بسوزد رنگ روی مایل میگردد بزردی که مخلوط بود بسیاهی علاج
اگر سوء مزاج ساده بود تبرید کفایت کنند و اگر با ماده بود رگ زنند آنجا که مانعی
نبود و بمطبوخ هلیله و چهار شربت و امثال آن طبع را نرم کنند و پس از تنقیه
باز به تبرید آیند جهت تعدیل مزاج باستعمال اشربه مبرده که بارها ذکر شده و اغذیه
مناسبه که این است ماهی سفیدی با سرکه پخته و فراریج با آب غوره و آب انار
ترش ترتیب داده و احوط آنست که مزوره ماش و کدو اقتصار کنند و بلیمون

وقی

فتق

فتق سازند خاصه آنجا که با تب بود و پس از تنقیه استحمام نمودن و در آبزن
که درو بادرنگ و کدو و بنفشه و خیارین و گل خیرو و گل نیلوفر جوشانیده
باشند در آمدن و ضماد روغن بادام و روغن نیلوفر مالیدن بر بدن سود مند است
ششم آنکه مسام بدن بسته شود بسبب گشتن در هوای سرد و نشستن غبار و گرد
بر بدن در سفر علاج بحمام روند و در آبزن که درو بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و گل خیرو
جوشانیده باشند در آیند و بدن را بآبی که درو نخود و سبوس گندم پخته باشند
در آیند و بدن را بآبی که درو نخود و سبوس گندم پخته باشند بشویند هفتم آنکه
خون بدن مستحیل شود بصفرا بسبب شدت حرارت هوا که از شان او تولد
مراره است و علامت وی قی مراری است و تشنگی و ضعف شهوت طعام و وجود
الم در معده و این نوع در اکثر با حمی غب دائمه یا محرقه باشد و بیشتر کودکان و
زنان را عارض شود جهت نرمی بدن ایشان علاج تبرید مسکن کنند و موضع
خورش مسکن سازند و آب میوه های سرد چون انار و سیب و تربز و کدو و خیار
بنوشند و اطعمه بارده چون رمانیه و ریباسیه و سکنجبیه تناول نمایند هشتم
آنکه جگر با ماسد و بواسطه انضغاط مجاری که نافذ میشد از ان صفرا بسوی مراره
بند شود صفرا در جگر بماند منتشر گردد در بدن و علامت و علاج این از ورم الکبد
جویند نهم آنکه در نفس جگر سده افتد و صفرا را از مراره و کلیه باز دارد پس صفرا
در بدن منبسط شود و علامت وی سپیدی بول و براز است و هر چه در سده
و کبد مذکور شد پیدا بودن و علاج وی از سده جگر جویند دهم آنکه حرارت
غریب سمی در بدن اثر کند و بعضی از اخلاط را که مستعد استحاله باشند
مر صفرا گرداند چنانکه از لسع رتیلا و زنابیر و نیشه و افاعی و دیگر حیوانات

۲ حیته

که زهر آن کرم بود حادث شود یا از خوردن دواء قتال حاد چون زهر پلنگ
وافعی وصدا الحدید عارض کردد وعلامت آنکه از لسع افتد حدوث یرقانست
بغتةً بعد وقوع لسع بدون سببی دیکر وعلامات آنکه از خوردن دواء قتال
افتد آنست که یرقان با التهاب وحمرت روی وبدبوئی دهن باشد وتشنکی
وبیقراری ومغص وتحیّر وتقطیع اعضا باطنه پیدا بود علاج آب انار ولعاب
اسپغول وشیره کاسنی واقراص کافور وماء الشعیر وروغن بادام وهرچه برودت
وتریاقیت درو داشته باشد بنوشند وبرک کل وصندل وکشنیز واقاقیا واندکی
کافور با کلاب سرشته بر جکر ضماد نمایند وقی وتلیین مفید است واکر [illegible]
واجب کند رک باسلیق یا اکحل بکشایند تا زهر را از نواحی دل وغیره بکشد
وجهت تلیین ماء الجبن وسفوف هلیلهٔ زرد با خیارشنبر وشیرخشت وآب کاسنی
وعنب الثعلب مفید است وثابت بن قره کوید که جالینوس درین نوع تریاق
کبیر داد وبیمار شفا یافت یازدهم آنکه مراره ضعیف شود بسبب وقوع سوء مزاج
مضعف درو وبواسطهٔ ضعف صفرا را جذب ننماید از جکر پس صفرا در بدن
پراکنده شود واین نوع بی مشارکت ضعف جکر کمتر باشد وعلامت وی
غثیان وقی صفراویست وکرانی در جکر نابودن وآثار ضعف جکر در اکثر
پیدا بودن علاج آنچه برای ضعف جکر کفته شد دوای اینست لان المرارة
تقوی باشتراک الکبد دوازدهم آنکه عارض شود سده دران مجری که مابین
جکر ومراره است ومسلک انجذاب مرهٔ صفراست از جکر بمراره وظاهر است
که چون صفرا از خون جدا نشود با او در رکها میرود وباعضا منبسط میشود وبراز
زرد میباشد وعلامت وی قی مره است وتلخی دهن واندکی کرانی در جکر یافتن

وبراز

٣٩

وبراز سپید شدن بتدریج یعنی روز بروز رنک براز کمتر شود تا که آنچه صفرا در
مراره هست تمام برآید پس چون درون هیچ نماند براز برنک خود آید زیرا که براز
رنکین نمیشود مکر از صفرا که از مراره بر امعا میریزد وراه آمدن او خود بند شده
وآنچه از عدم انصباغ براز کفته شد بر تقدیریست که سده تام بود وچیزی از صفرا
بسوی مراره نیاید زیرا که اکر سده ناقص بود وصفرا را مدخل باشد براز از رنک
صفرا خالی نبود لیکن در اکثر امر این سده تام می‌افتد لضیق المجری وفرق
در سده این مجری ودر سده مجری که مابین مراره وامعاست آنست که یرقانی
که از سده مجری مابین مراره وامعا افتد براز در آن دفعةً سپید میکردد
لقطع السبب بخلاف آنکه در سده مجری که مابین جکر ومراره است واقع شود
چنانچه کفته شد علاج مستفرغ سازند صفرا را از بدن بمسهلات مناسبه
وپس از تنقیه بتفتیح سده کوشند بمفتحات موافقه مثلا عند الحرارت آب
کاسنی وعنب الثعلب وسکنجبین دهند وعند عدم حرارت آب کرنب
وکرفس وبادیان وسکنجبین بزوری کرم دهند ومانند آن ودر جمیع سده اجتناب
از مغلظات واجبست سیزدهم آنکه حادث شود سده دران مجری که مابین
مراره وامعاست جهت برآمدن صفرا از مراره بامعا وعلامت وی
آنست که براز دفعةً سپید شود لانقطاع السبب فی الفور وبراز بدشواری
برآید خاصه اکر مریض چیزی غیر مایع وغایطی از هر طرف میل نماید وکاه باشد که
قولنج آورد وقی نباشد علاج آنچه در قسم دوازدهم کفته شد تدبیر این است
بحسب مراعات حرارت وبرودت لیکن باید که درین نوع از ادویه هرچه
قوی‌تر بود استعمال نمایند لبعد موضع العلة وایضا حقنه حاد بکار برند که درینجا

اثر حقنه از ادویه مشروبه قوی‌تر است لقرب وصول اثر الدواء الیه فایده درین مرض
نوع سددی مفید ترین چیزها آنست که مغز فلوس در آب کرنب حل کنند و روغن
بادام تلخ اندراخته فرو شنند چهاردهم آنکه بروید کوشت یا ثولول در یکی ازین
مجاری مذکوره و یرقان آرد چنانچه سده این مجاری واجب میکند یرقان را و علامت
وی آنست که هیچ دوا سود ندهد و یرقان بحال باشد و این نوع علاج نپذیرد زیرا که
از آلت کوشت زاید و ثولول امکان ندارد مگر با آهن و آن خود درین موضع
بکار نتوان بست پانزدهم آنکه قولنج بلغمی بسبب یرقان کردد و این چنان شود
که بلغم لزج بر سطح امعا بچسپد و بدان سبب دهن مجری که محل انصباب صفراست
پوشیده کردد و صفرا نتواند برآمد و کثرت صفرا در بدن بیرقان انجامد علاج
تدبیر قولنج بلغمی متوجه کردند و از اصلاح جگر غافل نباشند فایده عامه و تدبیر ازاله
زردی چشم که بعد قطع سبب باقی باشد سرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام
چند نوبت و افسنتین در آب بجوشانند و صاف نمایند و درین آب
سکنجبین آمیخته غرغره فرمایند و شونیز و شحم حنظل باریک ساخته بپوسند و
با شیر آمیخته در بینی آمیزند تا عطسه آید و آب چقندر که با روغن زیت
پخته باشند در بینی چکانیدن نیز مفید است و سرکه و کلاب با آب انار ترش
در چشم ریزند و اگر بدانند که ماده غلیظتر است که اماره و حب قوقایا دفع
نمایند قسم دوم در یرقان اسود و آنرا یرقان سندی نیز کویند و سند موضعی است
که سکان آنجا سیاه‌اند و این چند نوع است یکی آنکه واقع شود سده
در آن مجری که مابین جگر و سپرز است و بدان سبب سودا از جگر بسپرز نتواند برآمد
و با خون مختلط شده در ابدان سرایت کند دویم آنکه حادث شود سده در آن

مجری

مجری که مابین سپرز و فم معده است و بدان سبب سودا از بلغم سپرز بفم معده برنزد
و در سپرز کثرت کرفته باز بجانب جگر راجع شود و با خون در بدن مساوی
کردد و رنگ بدن سیاه سازد و علامت این هردو نوع سددی آنست که یرقان
بتدریج پدید آید و در جانب راست یا چپ ثقل و تمدد محسوس کند مریض
فرق میان آنست که در نوع اول سقوط شهوة اشتها بتدریج و ثقل بجانب
راست می‌بود و در قسم ثانی ساقط میکردد اشتها یکبارکی لانقطاع بسبب
الشهوة فی الفور و میل غلظ و ثقل در جانب چپ می‌باشد علاج
بهر تفتیح سده سکنجبین بزوری و دیگر اشربه و اقراص و معاجین که قوی التفتیح
بود بدهند و جهت تنقیه مطبوخ افتیمون با ماء الجبن که آنرا با افتیمون
و بمکه نقطر و غاریقون تقویت داده باشند بحسب حال بکار برند و آب
کاسنی با سکنجبین مناسب است و غذا کوشت بزغاله و مرغ با سرکه
کبر باید داد و آنجا که مانعی نبود فصد باسلیق یا اسیلم از چپ نافع ترین
تدابیر است سیوم آنکه حرارت قویه در جگر افتد و خون را بسوزد و سودا
کرداند و رنگ سیاه شود و علامت وی آنست که خبث النفس و غم و وسواس
بغیر سبب پدید آید و به همه اعراض که مخصوص سوداست مرافقت پیدا شود
و فرق درین یرقان که کبدیست و در آنکه از ضعف طحال المبدا آنست که در
کبدی سیاهی خفیف می‌باشد و رنگ روی بزردی مایل و براز نیز زرد می‌بود
و آفت جگر و سلامتی سپرز کواهی میدهد و در طحالی سیاهی غلیظ و شدید
می‌باشد و آفت طحال چون تمدد و ثقل و درد و سختی در چپ و سلامتی
جگر کواهی میدهد و باشد که بول و براز نیز سیاه برآید اما آنجا که یرقان بمشارکة

جگر و سپرز باشد علامات نیز مرکب مینماید علاج رگ باسلیق یا اسیلم زنند
تا خون فاسد برآید و بمطبوخ افتیمون و شاهتره طبع را نرم کنند تا خلط سوداوی
از خون جدا شود و مستفرغ گردد و جهت اصلاح جگر اشربه و اغذیه و اطلیه
مجرده مناسبه استعمال نمایند تا که مقصود حاصل گردد چهارم آنکه جاذبه طحال یا ماسکه
او یا هر دو قوت ضعیف شوند و بدان سبب یرقان اسود پدید آید علامت
ضعف جاذبه طحال کدورت سپیدی چشم است و سقوط شهوت و نشان
ضعف ماسکه او برآمدن سودا است بقی و اسهال علاج قوت دهند طحال را
بدانچه در ضعف الطحال گفته آید پنجم آنکه ورم طحال حار باشد یا صلب موجب
یرقان گردد علاج ورم الطحال گفته آید ششم آنکه عارض شود یرقان از دفع
طبیعت بر سبیل بحران امراض طحال و علامت وی آنست که عقب امراض
طحال پدید آید و از وقوع وی خفت و راحت روی نماید علاج یاری دهند طبیعت را
باستحمام آب شیرین و جز آن که در یرقان اصفر بحرانی گفته شد و ایضا
روغن بابونه و شبت و سوسن بر بدن مالیدن مفید است هفتم آنکه سودا و فراج
باید و صفرا در جگر افتد و بدان سبب خون دردناک در و بسته شود و سیاه
گردد و یرقان آرد و چون نادر الوقوع و علامت و علاج سردی جگر گذشت تنبیه
هر گاه یرقان زرد و سیاه با هم جمع آیند آنست که از دو دست رگ کشایند و در
میان هر دو فصد سه روز فاصله کنند و بمطبوخی که باستفراغ صفرا و سودا مخصوص
بود طبع را فرود آرند و آنجا که سودا بیشتر باشد بند بسر طحال بیشتر توجه کنند
و آنجا که صفرا غالب بود بمعاونت جگر اکثر کوشند فایده در معرفت آنکه
سده در کدام موضع است یا در طحال فقط اگر بول برنگ آمیخته بود که بزعفران

ممزوج

41

۴۱

ممزوج کرده باشند دلیل آنست که ماده جا است و اگر در بول صفرت نبود باید
دانست که ماده در طحال است فقط و همین حکم دارد در معرفت مکان ماده
رنگ خرقه که ببدن مریض بمالند فصل در امراض مختصه طحال و هر یک
بقسم علیحده بیان باید و طحال که بپارسی سپرز گویند عضویست مرکب
از گوشت و شرایین بسیار و گوشت او متخلخل است و رنگش کدر است
بشبیه جگر و نه حد ذاته حس ندارد اما غشائی که محیط اوست کثیر الحس است
و موضع او سمت چپ معده است و اکثر وی زیر معده است و اندکی بظاهر نمایان
و از یک سر او موضع منفذی دراز کشیده است و اندر قعر جگر کشاده و طبیبان را
گردن سپرز گویند و آلت او اندر کشیدن سودا از جگر و آلت جگر اندر دفع
سودا بود و همین منفذ است و این منفذ در زیر منفذ زهره است و از باطن
سپرز منفذی دیگر اندر معده کشاده است تا لختی سودا فرو شد از این منفذ
بمعده برآید و تخم معده را بخارد بسبب حموضت و عفوصت و گرسنگی آرد
و طحال جاذب بودن مره سودا است و نفع وی جذب مره سودا است از جگر قسم
اندر سوء مزاج طحال و این بر چند نوع است یکی آنکه حار بود و علامت وی بسیاری
تشنگی است و سوزش و حرقت موضع طحال و میل قاروره و براز بسرخی که بسیاهی
زند علاج در مادی رگ باسلیق یا اسیلم زنند از چپ و آب کاسنی و آب
عنب الثعلب بدهند و بهر تلیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و مانند آن بکار
برند و اگر حرارت غالب بود قرص طباشیر یا شربت بزوری یا اقراص کافور
یا آب کاسنی و عنب الثعلب و مانند آن استعمال نمایند یا آرد جو با آب برگ
طرفا و سرکه آمیخته بر سپرز نهند و لبلاب در سرکه پخته و با آرد جو سرشته نهادن

قسم سوء مزاج

جوش دیده یا انجیر در سرکه پخته جدا جدا اطلا کردن جمله
مفیدست و سبوس با سرکه
سود دارد الا قدری ساده تبرید و تعدیل کفایت میکند و بفصد و اسهال کمتر حاجت
آید صفت قرص کافور که درین مرض بکار آید گلسرخ چهار درم طباشیر مغز تخم خربزه
مغز تخم خیارین و تخم خرفه هر یک سه درم راوند چینی اسقولوقندریون
هر یک یکدرم و نیم زعفران یک درم کافور نیم درم جمله دارو کوفته بیخته
دویم — باب بیدمشک سرشته قرص سازند دوم آنکه بارد بود و علامت وی سقوط گرسنگی است
و تشنگی نابودن و کثرت قراقر و آروغ و آب دهن علاج جهت تسخین سپرز
سکنجبین و اقراص که به بزور و اصول حاره مرکب باشد بدهند و انجیر و قسط و برگ
سداب و پوست بیخ کبر و ثمره طرفا و اسقولوقندریون و بادام تلخ و برگ غرب
با سرکه آمیخته بر سپرز گذارند و خوردن مثلث بر ناهار و آب ترب و تریاق اربعه
و گلقند همه مفیدست و بهترین غذا گوشت مرغ است که در وی ادویه گرم باشد
و سرکه فتق سازند صفت سکنجبین بزوری اصولی که درینجا بکار آید تخم کرفس
تخم بادیان انیسون تخم کشوث تخم فلنجمشک تخم سداب تخم شلغم بیخ کرفس
بیخ بادیان بیخ سوسن از هر یک هفت درم بگیرند و نیم کوفته در صد درم سرکه
بخیسانند با آنقدر که آب کفایت کند و بعد از یک شبانروز بجوشانند چون نیمه آید
بپالایند بانگبین و قند آمیخته بقوام آورند صفت قرص که درینجا بکار آید پوست
بیخ کبر زراوند اسقولوقندریون اشق تخم فلنجمشک فلفل قسط سداب اشنه
ایرسا اسارون سنبل جمله را از ده دارو است کوفته بیخته با سرکه و آب برگ کبر
و طرفا سرشته اقراص سازند و آنجا که طبع قبض بود بمطبوخ موافق بگشایند سیوم
سیوم — آنکه یابس بود و علامت وی سختی سپرزست و غلظ خون و کمودت و نحافه بدن

علاج

ضماد — علاج جهت ترطیب شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش با آب کدو و خیار بدهند
و تخم کدو مقشر و تخم خربزه و تخم خرفه و خطمی و لعاب تخم مرو و شیر دختران و روغن
بنفشه مخلوط کرده بر سپرز نهند و اغذیه مرطبه تناول نمایند و آنجا که یبوست
از مالیخولیا بود فصد باسلیق یا اسلم مقدم دارند و بماء الجبن و مطبوخ افیتمون
مستفرغ سازند چهارم آنکه رطب بود و علامت وی نرمی و گرمی و گرانی موضع
سپرزست و قلت عطش و بدن مترهل بودن و رنگ او سپید و اسرب بودن
علاج جهت تجفیف قرص که گفته آید بدهند و پودینه و بوره و سداب و ثمرة
الطرفا با سرکه کهنه سرشته بر سپرز نهند و نخود آب و قلیا و بر مصالح تناول
نمایند و آنجا که به تلیین شکم حاجت آید حب افیتمون و حب ایارج
بکار برند صفت قرص گلسرخ بیخ کبر راوند سنبل لک مغسول زرشک جمله شش
جزست کرم سرشته با آب طرفا اقراص سازند پنجم آنکه حار رطب بود
و علامت وی یافتن ثقلست در پهلوی چپ و التهاب و تشنگی نابودن
و باشد که در بدن کمودت و ترهل و سستی ظاهر شود علاج آنکه در گرم مفرد
و رطب مفردست مرکب نمایند و استعمال فرمایند و سکنجبین بزوری که در وی
پوست بیخ کبر بیشتر بود نوشیدن گل سرخ و ثمرة الطرفا و نعناع و صندل با آب
طرفا و سرکه سرشته ضماد نمودن مفیدست و کذلک هر چه بارد و منشف
باشد ششم آنکه حار یابس بود و علامت وی قبض طبیعت است و گرمی
قدمین — قدمین و ساقین و یدین و شدت عطش و التهاب و قاروره سرخ
و صاف نمودن و رسوب دردی نابودن علاج چیزهای مبرد مرطب چون
برگ عنب الثعلب و عصاء الراعی و برگ لسان الحمل و اسبغول و مانند

ضماد سازند و اشربه مناسبه و اغذیه موافقه و همه آنچه در حار مفرط و یابس مفرط گفته شد
بکار برند هشتم آنکه سوء مزاج بارد رطب یا بارد یابس باشد و این عارض میکند حاوه
و غلظت در سپرز و صلابت و غلظت طحال بقسم جدا ذکر باید و از سبب بط
وی که مذکور شد نیز تدارک توان کرد قسم اندر ورم الطحال و این بر چند
گونه است یکی آنکه حار دموی بود علامت وی وجع و التهاب و ثقل
جانب سپرز است و تشنگی و تب حاد که نوبت ربع اشتداد کند و سیاهی قاروره
و گاه باشد که بر پوست شکم که محل طحال است سرخی پدید آید علاج از دست
چپ باسلیق یا حبل الزراع یا اسیلم بگشایند و بعد جهت تلیین فلوس
خیار شنبر در آب کاسنی و عنب الثعلب و مانند آن حل کرده بدهند و بهر
تبرید قرص طباشیر و قرص زرشک با مطبوخ بنفشه و گل سرخ و پوست بیخ کبر
نافع دالو و آب تمر هندی و شیره خرفه مفید است و آرد جو و برگ گزمازو
و گل سرخ و صندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب و اقاقیا و شیاف
مامیثا و کشنیز تر هر چه میسر شود ازینها با سرکه آمیخته بر سپرز ضماد کنند سودمند است
دوم آنکه صفراوی بود علامت وی حرقت و گرمی ترش سپرز است باطنا و ظاهرا
و غلبه تب برد و رغب و در چشم و زبان و تمام بدن زردی مایل باندک
سیاه ظاهر شدن و باشد که یرقان اسود پدید آید علاج جهت تنقیه صفرا
آب فواکه چون آب تمر هندی و آلو و مانند آن و مطبوخ هلیله و شاهتره و تخم
کشوث سکنجبین آمیخته بدهند و ۲ درم تخم خرفه با سرکه یا سکنجبین با آبی حبه
ورم صفراوی سپرز را مفید است و ادویه بارده چون آرد جو و قطمی با آب کاسنی
و سرکه آمیخته ضماد ساختن سود دارد و این سفوف در سپرز مزاج گرم سپرز نفع داله

قسم

زرشک

43

۴۳

زرشک تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم خربزه از هر یک سه درم
صمغ عربی یک درم گل سرخ ۲ درم طباشیر صندل سپید از هر یک نیم درم تخم کاسنی
چهار درم مذکور زرشک را در سرکه و گلاب بمالند و آب بستانند و باقی ادویه کوفته
و بیخته در آب زرشک آمیخته برارند جمله هفت خوراک است برای هفت روز
با آب کاسنی یا سکنجبین بنوشند سیوم آنکه ورم سپرز رطوبی بلغمی باشد و این را
هنبج الطحال گویند و علامت وی زیادتی حجم سپرز است با قلت درد اندر وی
و زبان و چشم و روی سپید بودن و حوالی چشم منتفخ شدن و قاروره و براز سپید
بودن مایل بکمبودت یعنی رصاصی نمودن علاج جهت تنقیه بلغم حبوب و طبیخ
و حقنه بکار برند و بعد از تنقیه قرص کبر و قرص فنجنکشت و قرص فود و جز آن
که بسپرز مخصوص است و گفته آید بدهند و ادویه موافقه بر سپرز ضماد نمایند چون
خاکستر چوب درخت انگور با روغن گل آمیخته یا انجیر در سرکه پخته با بوره
و سداب و اکلیل الملک نرم کوفته و بعسل و سرکه سرشته و ازین ادویه
هر چه ضماد نمایند باید که بحسب طاقت بر دارند و بعد بردارند و با آب گرم
که در وی شبت و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اگر خاکستر سرگین بز
سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه با سرکه طلا سازند بهتر عمل کند و نیکوتر
اغذیه نخود آب و کباب مرغ و تیهو و کبک است و آب کم نوشیدن
و چیزهای بادانگیز و رطوبت افزا ترک نمودن نافع تمام دارد صفت
حب مسهل که در مینی بکار آید افتیمون اسطوخودوس قنطوریون تربد غاریقون
ایارج اشق از هر یک مقداری باید که بگیرند و کوفته بیخته با شهد حب سازند
و بطبیخ هلیله که در و تربد و غاریقون اضافه نموده باشند سودمند است

و از آنچه در پاک کردن سپرز مقرر است پوست بیخ کبر است و افتیمون برابر
بگیرند و کوفته و بیخته بعسل سرشند و دو درم بر نهند همین عمل کند بیخ سوسن کبود
و برگ سداب و زراوند طویل و افسنتین کوفته و بیخته سفوف سازند و از
یک مثقال تا دو مثقال برنهند با سکنجبین یا با آب ترب و گفته اند که اگر از چوب
گز ظرفی سازند و آب و طعام در وی بخورند سپرز را بگدازد و صفت حقنه
حقنه مسهل که درینجا استعمال نمایند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و بیخ بادیان
و بیخ اذخر و انیسون و انجیر و مویز و تربد بجوشانند و بپالایند و شکر
و بوره و نمک و آب کامه و روغن بادام آمیخته حقنه کنند فایده جالینوس
گوید سختی و آماس سپرز بیشتر از رطوبت سر افتد که نازل شود و از رطوبت
جگر کمتر پدید آید زیرا که رطوبتی که از جگر می آید بر سپرز مختلط می باشد با خون رقیق
و اینچنین رطوبت احداث سختی و ورم تواند کرد مگر آنگاه که بغایت
کثرت پذیرد و از غایت کثرت سبب تغلظ نماید بخلاف رطوبت دماغ
که با بلغم و غلیظ و خام است و سختی و ورم از اینچنین رطوبت زود افتد
و دلیل برآنکه رطوبت سر ورم الطحال آرد زاید شدن ورم الطحال است از
استعمال غرغره و باز داشتن رطوبت دماغ از نازل شدن چهارم آنکه صلب بود
از سوداوی و علامت وی انتفاخ شکم است و شدت سختی سپرز و
برآمدن او از جای خود چنانچه بنظر در آید برآمدگی و نفس منقطع شدن در
وسط یعنی دم یکبار کشیده نشود و هنگام گرسنگی راحت یافتن و حالت
امتلا متضرر گشتن وقفه در هضم و هزال در بدن و کمودت در رنگ
و سرعت در نبض و نرمی در طبع و ضربان فاحش در ان شریان که بر وی طرف

حلقوم است

حلقوم است پدید آمدن و باید دانست که لاغری بدن تابع عظم سپرز است چنانکه
بقراط گوید اذا عظم الطحال هزل البدن و اذا ضمر الطحال خصب البدن
و وجه وی آنست که عظم سپرز جگر را لاغر می سازد و قوتهای آن را بغایت ضعیف
میگرداند و لاغری و ضعف جگر موجب لاغری بدن است البته علاج رگ
باسلیق یا اسیلم زنند اگر مانعی نبود و جهت تنقیه سکنجبین بزوری و مانند آن
دهند و برای اسهال مطبوخ افتیمون و بسفایج و اسقولوقندریون بکار برند صفت سفوف سودا
یا ماء الجبن یا سفوف مسهل سودا که اینست هلیله زرد و سیاه و کابلی از
هر یک ۳ درم تربد گل سرخ هر یک درمی کاسنی چهار درم تخم کشوث
و افسنتین انیسون بادیان هر یک مثقال ۲ افتیمون ۵ درم زراوند ۳
مثقال حجر ارمنی یک درم همه را نرم کوفته ۵ درم با شربت بزوری یا جلاب
یا قند اختیار نمایند و عقب وی یک پیاله ماء الجبن میل فرمایند و برای تحلیل
ورم سرکه و سداب و پودینه بهم آمیخته یا اشق و سرکه گداخته ضماد سازند
و اگر نخاله در سرکه بجوشانند و اشق در ان بگدازند بر سپرز نهند زود بگدازد
زیرا که سبوس در گداختن و پاک کردن سپرز اسرع است و اشق در تفتیح
و تحلیل آماس صلب انفع و سرکه برای ایصال و انفاذ قوت دوا مخصوص
و کذلک اگر بر سپرز شهد بمالند و خردل باریک سوده بر آن پراکنند
زود تحلیل دهد و بعد از تنقیه اقراص فنجنکشت و اقراص کبر خوردن نفع
تمام دارد و انجیر در سرکه و کبر در سرکه سودمند است و گفته اند که اگر مطحول
هر صباح سه کف بول خود بنوشد در کمتر از ده روز به گردد مطحول کسی
گویند که سپرز او سخت شود خواه مع الورم باشد خواه بغیر ورم و نیکوترین

غذا از مزورها باشد که از گوشت مرغ بچه و دراج و مانند آن که بسهل الانهضام
بود ساخته باشند و در همه غذاها باید که سرکه و کرویا و زعفران و دارچینی
اندازند که نفع تمام دارد و بدانکه ورم ریحی که در سپرز افتد سبب است نفخه
الطحال و آن را قسم علیحده بیان کنیم قسم اندر لغخ الطحال و همچنان باشد

قسم اندر نفخ الطحال

که اماس سپرز پخته شود و ریم کرده و منفجر شود و بدانکه اماس سپرز تا در باشد که ریم
گردد و در اکثر با تحلیل میرود یا سخت می‌شود و علامت وی وجع ناخوش
سپرز است عند استحاله او بمده و تقدم اماس و بدبوی بول و درد و اجسام غریبه
در بول ظاهر شدن و باشد که بسوی معده منفجر شود و بدان سبب در قی و براز
نیز اجسام دردی مانند پدید آید علاج بهر پاک کردن ریم سپرز از بادیان و تخم کاسنی
و تخم کشوث و تخم خیار شیره کشند و با شیر شتر یا خر آمیخته بر نهد و ماء العسل
نفع تمام دارد اما هرچه ازین مدرات بکار برند بحسب حرارت و برودت
مزاج باید و هرگاه پس از نفع صلابت باقی بود جهت تذویب او نخاله
در سرکه جوشانیده و اشق در آن گداخته ضماد نمایند و دیگر اضمده که
در ورم سوداوی گفته شد بکار برند بالجمله از آنچه قابض بود احتراز واجب
دانند و بدانکه آنجا که اماس سپرز سخت شد و بعد از ابل نشود خواه تفتیح
شدها باشد خواه نه بعضی اطبا امر بداغ کرده اند بشرط تحمل و داغ قسم اندر
ضعف الطحال و این بر چند گونه است یکی آنکه جاذبه ضعیف شود و علامت
وی کدورت سپیدی چشم است و سقوط اشتها و رنگ بدن بسیاهی مایل شدن
و باشد که یرقان اسود افتد و دیگر امراض سوداوی چون قوبا و داء الفیل و دوالی
و مالیخولیا و جذام و بهق و برص سیاه پدید آید دوم آنکه ماسکه ضعیف گردد و علامت

قسم اندر ضعف الطحال

اسهال

45

۴۵

او اسهال و نفخ سوداوی افتادن است و سپیدی چشم مکدر شدن سیوم آنکه
هاضمه ضعیف شود و علامت او زیادتی شهوت است اگر سودا بمعده ریزد با اسهال
سوداوی اگر برود ریزد با ورم سوداوی اگر بعضوی دیگر افتد چهارم آنکه دافعه
سپرز ضعیف گردد و علامت او اماس و عظم سپرز است و آنچه در ضعف
جگر گفته شد پیدا بودن علاج جهت تقویت اضمده مقویه استعمال نمایند
و در امتلا فصد بیند و بر سپرز حجامت نهند بغیر شرط و اگر محجمه ناری که در نفخة الطحال
گفته آید بعمل آرند بهتر باشد و بخرقه درشت سپرز را بمالند اینهمه که گفته شد تدبیر
قوت طحال است و دیگر اعراض که بتبع ضعف پدید آید نخست آنچه لایق
او باشد تدارک توان کرد صفت ضمادی که سپرز را قوت دهد افسنتین سنبل
گزمازو قردمانا فقاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و با آب برگ طرفا
یا آب شراب آمیزند و سرکه افزوده ضماد سازند قسم اندر سده طحال و

قسم اندر سده طحال

سبب وی اجتماع فضلات است از ماده غلیظ در آن و علامت او یافتنی گرانی است
در سپرز و آثار اماس نابودن پس اگر سده در آن مجری بود که مره سودا از جگر بسپرز میرود
حادث گردد یرقان سیاه و دیگر امراض سوداوی و اگر سده در آن مجری باشد که
سودا از سپرز بسر معده میرود عارض شود بطلان شهوت و اصناف ورم منقلب
جهت بند ماندن فضله ردی در سپرز علاج آنچه در سده جگر است استعمال نمایند ۱۹
لیکن باید که از مفتحات هرچه قوی‌تر بود اختیار فرمایند لبعد النفع و غلظ الماده
و در اینجا سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید است و کذلک جلاب
یارایان و نانخواه و عنب الثعلب و انیسون و نبات قسم اندر نفخة
الطحال و آن ورم ریحی است از سپرز و سبب او برودت سپرز است

قسم اندر نفخة الطحال

وبسیاری سودا در وی و این از ضعف هاضمه و دافعه افتد و علامت او
نرمی و ورم است و زیر پهلوی چپ جایگاه سپرزست متمدد بود
و عند الغمز پست شدن و قراقر افتادن و آروغ آمدن علاج
هر تدبیری و دوائی که محلل و مفتح ریاح بود استعمال نمایند مثلا
بر تشنگی مصابرت کنند و از آب بسیار سرد و چیزهای باد انگیز بپرهیزند
و ماء الاصول و سکنجبین بزوری و کرم یا سکنجبین عنصلی با آب باران و مانند
آن بنوشند و تخم سداب و بجنکشت نفع تمام دارد و اندک
مثلث سودمند است و سبوس و کاورس و نمک تکمید کردن و محجمه
ناری نهادن و بوره و بودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد ساختن
و سبوس در سرکه جوشانیده بر سر نهادن بعد از آنکه روغن گل یا بلیله
باشند سپرز را نیکوترین تدابیرست و کذالک روغن شبت
یا بابونه مالیدن و نمد گرم کرده یا بطبیخ سداب و سرکه تر کرده بروی
بستن و اشق بسرکه حل کرده طلی ساختن صفت سفوف حرف
بگیرند حرف که بپارسی تره تیزک گویند و یک شبانروز در سرکه انگوری
بخیسانند و اندکی آرد در وی بسرشند و نان سازند و در تنور معتدل
الناربنهند تا پخته خشک شود و سوخته نگردد پس برآورند و کوفته
و بیخته با دیگر اجزا الطریقی که گفته آید سفوف سازند سیحق بان
مذکور چهل درم بجنکشت اسقولوقندریون پوست بیخ کبر ثمرة الطرفا
از هر یک پنج درم تخم گندنا بریان کرده و زیره کرمانی یک شب
در سرکه تر کرده بریان کرده از هر یک شش درم و نیم کوفته

وبخته

وبیخته سفوف سازند شربتی از سه درم تا پنج درم صفت قرص فنجنکشت
که نفخه و درد سپرز را که با حرارت بود سود دارد تخم فنجنکشت گزمازو
از هر یک ده درم تخم کاسنی تخم خرفه از هر یک پنج درم کوفته بیخته
با سکنجبین اقراص سازند و این سفوف مفیدست در آنجا که حرارة
نبود تخم گندنا و زیره مدبر بسرکه و تخم کتان و مصطکی و هلیله از هر یک
سه درم راوند دو درم کوفته و بیخته از دو درم تا دو مثقال بدهند
با سکنجبین وضع محجمه ناری بگیرند قدحی صالح العظم که بر شکل
انبیق بود و نول دار باشد و بر سر نول سوراخی خرد کنند و پنبه که
بکمان ندافی زده باشند بسوی نول نهند افروخته و همچنان آن قدح را
بر عضو گذارند چنانچه متعارفست و حوالی لب قدح بخمیر در گیرند
و سوراخ نول را نیز به پنبه یا بچیزی دیگر بند سازند که تا از هیچ
راه هوا دخل نیابد اندرون و آتش فرو میرود و بالضرور قدح عضو را
فرا هم گیرد و این را تا زمانی شایسته بدارند و چون خواهند که جدا
کنند سوراخ نول بگشایند تا هوا داخل شود و قدح سست گشته
ساقط شود و آنجا که این آلت موجود نبود بیارند قدحی عریض
لبهای او باریک و هموار باشد و از آرد قرصی سازند تنک که بمقدار
دهن قدح زاید بود و این قرص را بر عضو گذارند و پنبه یا جز آن
برین قرص نهند و بیفروزند و فی الفور آن قدح را برین قرص چسبانند
و از دست غمز کنند تا بچسبد بر عضو و پوست و گوشت در جوف
قدح منجذب شود و تا دو ساعت بدارند اگر خوف سوختن پوست بود

طریق وضع محجمه ناری

و الا زمو جدا کنند و پس از جدا کردن آن موضع را بدست بمالند و بعد از
زمانی بدستور مذکور استعمال نمایند و این عمل آخر در هندوستان ترویج
تمام دارد خصوصاً در زنان که برای درد شکم و جز آن بسیار بکار برند فصل
اندر حجارة الطحال و آن آنست که بر رنگ اغبرا و سیاه و متفتت الاجزا
در سپرز تولد شود و این مرض نادر افتند و علامت او بر آمدن ریگ است
در بول یا در خون بواسیر یا در خون فصد و درد و خلش اندر سپرز
پیدا بود و دیگر اعضا از آلات بول چون گرده و مثانه و اعضای
که در وی حصات تولد میکنند چون جگر و مانند آن همه صحیح و سالم
بودن علاج جهت تنقیه ریگ از تخمهای منقیه حاره چون تخم
کاسنی و تخم کشوث و بادیان و کاکنج و کرفس و بلیون شربت کنند
و بنوشند و انجیر در سرکه پرورده بخورند و بر سپرز ضمادها سازند که انجیر
محلل و مفتح دهن رگهاست و منقی و مجلی سپرز و دیگر اشربه و اطلیه
و اغذیه مناسبه استعمال نمایند که درین مرض متعدد ذکر یافته باب
اندر امراض امعا و امعا جمع معاست و معا روده را گویند و روده
جسمیست عصبانی مضاعف مرکب از عصب و شحم و آورده و شرائین
و حس کثیر دارد و جملگی شش روده است یکی اثنا عشری دوم صایم سیوم
دقیق و این هر سه را علیا گویند جهت آنکه بالای دیگر روده‌های
واقع اند و دقاق خوانند بهر کدام جرم ایشان باریک تر است چهارم
اعور است و پنجم قولون و ششم مستقیم و این هر سه را سفلی گویند
زیرا که پایش واقع اند و غلاظ نامند برای آنکه جرم اینها کنده و غلیظ

الف

۴۷

است و بعد آنکه روده اول که اثنا عشریست بقعر معده پیوسته است و طول او
دوازده انگشت مضموم باشد با انگشتان صاحبش و لهذا اثنا عشری گویند
و دهن این روده که بمعده پیوسته است مسمی است به بواب علی مذهب
الاصح و همچنانکه مری از بهر جذب است این روده برای دفع است
و لیفهای روده مذکور از دیگر روده‌ها پهنا تر است اما از مری تنگ تر
است و دهن این معا بصنع الهی تنگ باید تا که دافع معده بعد هضم
طعام بحرکت نیاید و بعد آن صایم است و صایم از ان گویند
که در اکثر امر خالی می‌باشد و کثرت خلو آنرا دو سبب است یکی آنکه این
روده بجگر نزدیک تر است و ماساریقا در وی بسیار آمده هر چه در وی
می‌آید صفوت آن بزودی بسوی جگر منجذب میگردد دوم آنکه منفذ
زهره باین روده گشاده است و صفرا که از زهره بر روده‌ها آید جهت
شستن ثفل از روده‌ها نخستین بر صایم آید و از آنکه هنوز تیز باشد
و خالص و با رطوبات اختلاط نایافته لاجرم در وی باشد زود مهیج
بشوید بدین دو سبب روده مذکور بیشتر خالی ماند سیوم و این معا
در حال بیماری تنگ تر شود و بعد او دقیق است و این از جمله روده‌ها
باریک تر است و دراز و لفایف و پیچ و کجی های بسیار دارد و منفعت
درازی و اعوجاج او آنست که ثفل در وی دیر ماند و رفو نگذرد و در آن
سبب صفوتی که در وی باشد ماساریقا بکشد تا الاستقصا و طبع
ایشان زود زود محتاج بتناول غذا نشود جهت دیر ماندن ثفل
در وی و بعد او اعور است و اعور از آن گویند که از یک منفذ پیش

ندارد و آنچه در وی ازین منفذ اندر می‌شود باز از همین منفذ رجوع القهقری
مینماید یعنی باز پس میگردد و روده مذکور کیسه مانند است و بجانب راست
بیشتر مایل و سوی پشت کمتر و منفعت اعوریت او آنست که فزونی
ثقل را خزانه باشد و بدان سبب هر ساعت آدمی را احتیاج دفع براز نبود
و نسبت این روده با دیگر روده‌ها همچون نسبت معده است با امعاء
زیرا که هر چه در معده تمام ناگواریده باشد درینجا بگوارد بحرارت دیگر
و لهذا بجانب راست که طرف جگر است مایل ترست تا از حرارت جگر
آنچه در وی است نیکو پخته شود و اندر علت فتق بیشتر همین روده فرو
می آید در کیسه خایه بهر آنکه او را هیچ رباط مربوط نیست و سیوم قولون است
و قولنج بیشتر در همین عارض شود و قولنج از نام این روده ماخوذ است
و روده مذکور غلیظ ترست و نخستین بر راست میل کرده است پس
بچپ باز آمده و فرو سو مایل گشته و قریب به میغوله ران چپ رسیده
و باز بسوی راست باز گشته است و برابر مهره قطنی شده فرو سو فرا آمده
و بمستقیم پیوسته و آنجا که بسوی چپ میگذرد نزدیک سپرز تنگ میشود
فراهم می آید و از آنست که در ورم سپرز ثقل دیر در این روده بماند و بر نمی آید
و حاجت می افتد وقت اخراج او پهلوی چپ را بدست بمالند
تا در بر آمدن یاری دهد و منفعت او همانست که در اعور گفتیم و بعد او
مستقیم است و مستقیم از آن گویند که از قولون تا دبر راست قایم است
بغیر اعوجاج و این روده که او آخر روده‌هاست و بر مهره قطنی
اعتماد کرده و فراخی او نزدیک است بفراخی معده و بعضی لیفهای او

جاذبه

جاذبه دارد اما منفعت جاذبه او آنست که از دیگر روده‌ها ثقل را جذب کند
و بهمسایه خود را پاک دارد خصوصا قولون را و منفعت فراخی او آنست
که مخزن ثقل باشد و ثقل در وی بسیار جمع تواند شد و ظاهر است
که ثقل بسیار جمع کردن آسان ترست از دفع کردن ثقل اندک
زیرا که چیزی بسیار بالطبع مستثقل باشد بسبب کثرت حجم بخلاف
شیء قلیل و نحو فرو نیاید تا دافعه دفع نماید بلکه بسیار باشد که از
دافعه نیز منفعل نگردد لقلة مقداره و اشتغال الطبیعة بغیر دفعه

فایده تا که ثقل در اعور و قولون نیاید عفونت نمیگیرد و محل کرده اند
اعور است و امراضی که با معا تعلق دارد چند گونه است و هر یک
بتفصیل علیحده گفته آید ان شاء الله تعالی فصل اندر زلق الامعاء
فصل
این مرضی است که طعام اندرون روده نماند و زود بیرون آید و وی
اول بر اقسام است یکی آنکه در سطح درونی روده بثور پدید آید از کثرت
صفرا و بسبب احداث لذع در امعا آنچه در وی آید زود مندفع گردد
و غیر منهضم بهضم الامعاء و علامت او بر آمدن طعام است
غیر منهضم یا اندکی منهضم یافته و هرچون که بیش باز زند آب رقیق
آید و بهنگام گذشتن بر روده وجع احداث نماید و غلبه تشنگی
۲ تلخی دهان و خشکی زبان و گزیدن مقعد وقت خروج براز و احساس
سوزش در امعاء والقاء عدوی برازی و سرو لیکن سوزش ساعتی
از آب سرد نوشیدن علاجش رگ زنند و مسهل صفرا دهند و حقنه
سرد کنند و مسکنات و مبردات بخورانند چون آب لبت جو

روغن گل آمیخته با برنج و عدس در آب پخته و روغن گل یا برگه یا کعک گرفته ۱
و بروغن بادام ممزوج ساخته و بهترین ادویه سفوف زلق الامعاء ۹
بوراسیت که در قرابادین مذکور شد و مغریات چون صمغ و نشاسته و کثیرا و
ملعابیات چون لعاب بهدانه و اسپغول و مانند آن و شربتهای سرد
چون شربت خشخاشی و شربت انار شیرین و آسی و جز آن همه مفید است
و از ترشی خالص پرهیزند تا حرقت نیفزاید و طحلب و آرد جو و گلنار
و گل سرخ و صندل و پوست انار کوفته پخته تا آب سیب ترشی و آب
حب الآس بسرشند و بر شکم ضماد سازند و اگر ماده بسیار لیو آسان
باشد بفرمایند فایده آبست جو بر طریق کشک جو لیتی نند بیغ
پوست را در آب بپزند پس آب او بگیرند و آب مذکور از آب کشک
جو بهتر است جهت آنکه سویق را که در آب می پزند غرویت و لعابیت
بیشی می برآید و حقنه سرد بگیرند جو و نخود و برنج و پوست
خشخاشی و تخم خطمی و تخم مرو بپزند و بپالایند و روغن گل و صمغ
و نشا دران آمیزند و حقنه کنند دوم آنکه بر سطح بیرونی روده ریش دویم
برخارج او بثور پدید آید و علامت او آنست که دغدغه و لذع در احشا
پیدا بود و طعام غیر منهضم برآید و وجع مختلف باشد گاهی فوق ناف
و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلوها و فرق درین قسم و در آنکه بثور
در داخل روده است آنست که درینجا صدید با طعام نمی برآید جهت
پاک بودن سطح داخلی روده از بثور و ایضا اختلاف وجع لازمه
این قسم است علاج رگ زنند و برای تسکین حرارت سینه کاسنی و خرفه

باآب

با آب بهی و آب لف گرم و طباشیر آمیخته بنوشانند و مزورات که با آب
غوره ترشی ساخته باشند بخورانند و طحلب و تراشه کدو و آب برگ بید
و برگ اسپغول و برگ لسان الحمل و حی العالم و آرد جو بر احشا ضماد نمایند
و جالیکان سرد مسکن سازند سیوم آنکه رطوبت فاسده بمنه در روده جمع سیوم
شود و سطح داخلی آن را آلوده سازد و پس هرگاه طعام در روده شود
و سطح داخلی آن را آید بواسطه ملاست سطح دیر نپاید و زودتر برآید و
علامت او بیرون آمدن رطوبات مذکوره است با طعام غیر منهضم و قلت
لبث طعام در امعا و حال معده نیک بودن اگر معده سالم بود و اگر معده
نیز رطوبت فاسده آلوده که و سوء هضم معده نیز تباه شود چنانچه در
امراض معده ذکر یافته و باید دانست که این اسهال از ضعف ماسکه
و هاضمه بیشتر افتد علاج جهت تنقیه رطوبات قی کنند و مسهل منشف
چون ایارج فیقرا و حب صبر خورند و اگر از تنقیه مطلب تمام حاصل نشود
برای نشف باقی رطوبت سفوف حب الرمان و قرص جلنار بکار
برند و آنچه در اسهال معدی رطوبی گفته شده علاج این است و گرسنگی و
تشنگی نفع کلی دارد و باقلی در سرکه جوشانیده اگر بنوشند شکم ببندد
صفت طلا و هرچه مقطع باشد مفید است و این طلا بسود دارد و اقسعد سنبل تخم کرفس
هر یک چهار درم زعفران مصطکی هر یک یک درم بگلاب بسایند و طلا
نمایند و نیکوترین غذا گوشت طیور است خاصه کباب که با مصالح موافق
ساخته باشند اما اگر تب بود گوشت نخورند چهارم آنکه سوء مزاج رطب چهارم
ساده با معا افتد و بدان سبب جرم او سست و تر و نمناک شود و الفرد

قوت ماسکه او ضعیف گردد پس طعام لبث نکنند و زود بر آید و علامت وی
همانست که در رطوبی گذشت مگر آنکه درینجا با طعام هیچ رطوبتی فاسد
برنمی آید علاج اقراص و سفوفهای قابض منشف دهند و روغن گل بر امعا
بمالند و السوقه و دیگر اغذیه موافقه که یابسی باشد بخورانند پنجم آنکه خلط پنجم
لذاع صفراوی بر امعا ریزد از دیگر اعضا و سبب لذع او دفع کند رود ه
هر چه دروی باشد چنانچه در خلفه نیز گفته شد و علامت او بر آمدن صفرا ست
در براز و حدوث لذع و خلش در مقعد وهنگام بر زدن و این صفرا گاه بیشتر
زرد بود و گاه مایل بکمودی باشد علاج تنقیه بدن کنند بقی و اسهال
و بهر اسهال چیزی که مسهل بالعصر بود بکار برند چون هلیله زرد با شکر آمیخته
و مانند آن و باید دانست که قی از اسهال افضل است درینجا و بعد از
تنقیه جهت تقویت اقراص طباشیر قابض و جز آن هر چه قابض و مبرد
و مقوی احشا باشد استعمال نمایند شربا و طلاء فایده هلیله زرد با وجود
اسهال صفرا تقویت میدهد امعا را از قوت قابضه که در وست و بدان
سبب فضول را از ریختن بروی باز میدارد و نیکوترین غذا ها که و سفید
است و گوشت مرغ نیم کباب و فتق و آب سماق که با مویز گرفته
باشند و بیندوکا و رس و ارزن مقشر و برنج نقف داده بخربی گرد نیز
فایده دارد اما اگر گوشت و چربی با وجود باید داد ششم آنکه ششم
ضعف بر امعا افتد بواسطه وقوع جنسی از فالج در آن اعصابی که با امعا
رسیده است و موجب وقوع فالج درین اعصاب یا امتلاء نقص
اعصاب مذکور و مبداء آنست از بلغم یا سقطه و ضربه که بر مبدأ

این

٥٠

این اعصاب افتد و علامت و علاج او همانست که در فالج مذکور شد
هفتم آنکه بلغم و صفرا محدث زلق امعا شود و علامت او زردی براز است هفتم
و ظهور بلغم و قراقر شکم و گاه باشد که غثیان آید و این قسم سبب از گرمیت
تناول فواکه بیشتر افتد علاج آنچه در صفراوی و رطوبی است استعمال ثامن
نمایند و این سفوف مفید است هلیله زرد ده مثقال حب الرشاد و حب
آندلسی سماق کزمازو از هر یک یکمثقال و تیم همه سا بزم بکوبند
بلغیر حب الرشاد شربت ۲ درم و گاه باشد که دوای مسهل قوی العمل
چون محموده غیر مشوی و جز آن زلق امعا آرد و علامت او آنست که بعد
تناول مسهلات افتد علاج چهار تخم نقف داده بروغن گل چرب کرده
بر نهند و سفوف گل ارمنی مفید است و در مرطوب مزاج ملاحب الرشاد
بروغن گل یا بروغن زیت چرب کرده سوده الواسم درم آب سرد
بر نهند و اگر حب الرشاد در لعاغ بجوشانند پخته شود بهتر عمل کند تنبیه تابعه
آنچه درین فصل از بر آمدن طعام غیر منهضم گفته شد مراد ازین غیر منهضم
آنست که دانه ناگوار یده بر آید زیرا که چون معده سالم باشد هضمی را
می یابد با لاستقصاء بیرون مینماید اما از آنکه در امعا نیز هضم هیچ افتد
تا هر چه قابل غذا باشد بسوی جگر منجذب شود ظاهر است که هرگاه هضم
روده با طل یا نقص گردد بجب او براز نیز کیلوسی دار می بر آید
و بعد از قوام معتدل می باشد بلکه آنکه معده نیز با وی بود و بعضی گویند
که زلق امعا عبارتست از بطلان یا نقصان هضم معده و تسمیه زلق
الامعاء لانه یلزمه فصل اندر اسهال خون که از نفس روده آید فقط

اما دیگر انواع اسهال دموی و غیر دموی در امراض کبد و معده ذکر آن لایق تفصیل
گفته شده در ابواب آن اکنون بر آنکه اسهال روده خونی بود یا بلین یا خراطه
علی الاطلاق ذوسنطاریا خوانند و بدانکه اسهال دموی معائی بر دو
قسم است یکی آنکه روده بجراشد و این را سحج گویند دویم آنکه رگهای
روده از خون پر شود و دهن آنها گشاید و خون بر آید بغیر وقوع سحج
قسم اول در امعا قسم اول در اسهال دموی معوی که از گشاده شدن دهن
رگهای روده افتد و این نیز بر دو گونه است یکی آنکه رگهای امعاء غلاظ
بگشایند و علامت او آنست که در هر قیام نخستین غایط مختلط آید با خون و بعده
غایط فقط بر آید و با وی سحج علامت بواسیر نباشد چون درد مقعد
و گرانی و خارش او و بر آمدن خون برلوق و تلق طر بعد غایط یا قبل او
غیر مختلط با غایط دویم آنکه رگهای امعاء دقاق مفتوح الافواه گردند
و علامت او آنست که هر بار اول غایط فقط بر آید و بعده مختلط
با خون و آثار سحج چون وجع و مغص و خراطه و نشان قیام کبدی چون
آمدن خون با دوار متباعده و بودن خون غسالی یا خون محض و جز آن
که از لوازم اوست و در ذوسنطاریا کبدی گفته شد [illegible] پیدا نبود فرق
در ذوسنطاریای معوی و کبدی در اسهال کبدی گفته شد علاج اگر خون
بسیار باشد و قوت مساعد بود رگ باسلیق زنند و بعده جهت تبقیه شرب
ریباس و رب حب الآس و رب سیب و رب به و قرص طباشیر قابض
و قرص کهربا و مانند آن دهند و اگر سبب در امعاء غلاظ یعنی سفلی باشد
حقنه کنند با ادویه قابضه و سزاوار آنست که دواء مخدر چون افیون استعمال

نمایند

نمایند که خطر کلی دارد و اگر ضرورت آید بر سبیل شیاف بکار برند بتخصیص
کسی را که نبض ضعیف بود و اگر بدین کار نمی آید و به ترتیب حاجت آید تا
افیون را با جندبیدستر و روغن و زعفران بیامیزند و بنهند و در این مرض
گل ارمنی نیم درم با شربت حب الآس و شربت الجبار نفع عظیم داده
و این حب مجرب بسیار است [illegible] آثار گرما زود و گل ارمنی از هر یکی برابر شربتی
دو درم و گذاشتن محجمه بر شکم تا چهار ساعت نهاده داشتن در منع اسهال
مخصوص است و آنچه از منع استعمال افیون بی امتزاج او با جندبیدستر و زعفران
گفته شد بر سبیل احتیاط است و اگر نه بسیار حبوب افیونی که جندبیدستر و زعفران
قسم دویم ندارد نفع او بتجربه پیوسته بی احداث مضرت قسم دویم اندر سحج دوی
آنست که سطح درون امعا خراشیده شود و بحسب اسباب بر شش گونه است
نوع اول نوع اول آنکه صفرا بر امعا ریزد و سطح آن را از حدت خود بجراشد و علامت او
تقدم اسهال صفراویست و عوارضات صفرا ظاهر بودن و وجع روده که لازم
جمیع اقسام سحج است و در این اسهال نخستین صفرا با خراطه مختلط می بر آید
و بعده با خون و خراطه و لزوجات پس اگر سحج در امعاء علیا بود نشان او
درد بالای ناف است و کرب و بیقراری و غلبه تشنگی و بر آمدن خون و
لزوجات شدید الاختلاط با براز و قلت لبث و درد امعا و شدت
و خفت این اعراض بحسب قرب و بعد مکان سحج است از معده و اگر
سحج در امعاء سفلی باشد نشان او درد زیر ناف است و بر آمدن خون و
خراطه بیشتر از براز و اگر با براز مختلط آید شدید الاختلاط نبود و گاه باشد
که نخستین براز صرف آید و بعده خون و خراطه بر آید مختلط یا نا مختلط

بابراز وتقدم خون وخراطه وجز آن واختلاط وعدم اختلاط او با براز بحسب
وقوع سحج است در مواضع علوی یا سفلی اجزاء امعا کما لا یخفی اما علامت
خاصه سحج که در روده مستقیم بود آنست که با خون وخراطه وسمینه وشحمینه بار
باشد وعلامت خاصه سحج که در روده مستقیم بود آنست که با خون باشد وعلامت
قولون واعور آنست که با خون وخراطه رطوبت لزج بار بود بغیر وسمینه وباید
دانست که در سحج امعاء علیا درد شدید می باشد وخراطه وقشر که از جرم غشاء
باریک می بود واین سحج بدتر است خاصه اگر در صائم بود زیرا که کثیر العروق است
دیگر نزدیکتر در آنصباب صفراوی بروی بیشتر بخلاف سحج امعاء سفلی
که درد او شدت می باشد وجسم غریب قشر مانند که از جرم آن جدا شود جرم
البته غلیظ می باشد واین سحج اسلم است وبر آنکه اسهال صفراوی در مدت
یکهفته منجر بسحج می شود ودر کمتر از هفته متقرح می سازد وامعاء او گاه بقرحه
که قرحه غایر شود وروده را سوراخ کند وثفل از راه سوراخ بر آید ودر شکم
جمع شود وگاه باشد که از کثرت اجتماع ثفل در شکم عظیم فاحش پدید آید
همچون استسقا وفی الاکثر یتقدم ذلک الموت وهرگاه چیزی شبیه
بدردی شراب بیرون آید از امعاء دلیل هلاکت علاج اگر صفرا در انصباب
در ریزش بود نخستین در انقطاع او کوشند که موجب سحج است واین چنان
باشد که ربهای ترش دهند چون رب غوره انگور ورب انار وریباس
وسیب ترش وآبی ترش وبرای غذا حصرمیات کباب پزند واگر ماده
در اعضاء رئیسه تنقیه آنرا مقدم دارند بکیرتی مناسب وبعد تقویت آن
عضو بیشتر کوشند بحسب مزاج وبعد از انقطاع سبب معالجه مرض که سحج است

متوجه

متوجه گردند واین چنان باشد که تخمهای سرد ذی لعاب بریان کرده وچیزی
مغری چون سفوف مقلیاثا ومانند آن استعمال نمایند وبچیزهای سرد مغری
حقنه فرمایند ومغری چیزی لزج را گویند که بر سطح امعا بچسپد ودهن رگهای
آنرا بند سازد وباید دانست که اگر سحج در امعاء علیا بود بیشتر مشروبات
کثیر النفع است واگر در امعاء سفلی باشد حقنه سریع الفایده بود بواسطه سرعت وصول نفوذ
اثر دوا بموضع مقصود صفت سفوف مقلیاثا اسپغول بریان سه درم تخم ریحان
تخم مرو تخم بارتنگ صمغ عربی گل ارمنی خشخاش از هر یک پانزده درم
تخم حماض حرفه ونشاسته از هر یک هفت درم تخمها را بریان نمایند وسوای
چهار تخم همه ادویه را بکوبند وبهم آمیزند وبقدر حاجت با آب سرد بخورند
وبدانکه مقلیاثا لفظ یونانی است واین کلمه معنی دارد یکی سفوف بزور
ودر اینجا همین مراد است ودوم حب الرشاد باشد لهذا سفوفی که در وی حب
الرشاد باشد مسمی است بمقلیاثا صفت سفوف مقلیاثا اسپغول بریان سه
درم تخم ریحان تخم مرو تخم بارتنگ صمغ عربی گل ارمنی تخم خشخاش
از هر یک پانزده درم تخم حماض حرفه ونشاسته از هر یک هفت درم
تخمها را بریان نمایند وسوای چهار تخم همه ادویه را بکوبند وبهم آمیزند و
بقدر حاجت با آب سرد بخورند صفت حقنه حابس برنج کوفته جو عدس
مقشر گلنار پوست انار حب الآس جمله را بپزند وبپالایند وصمغ ونشاسته
ودم الاخوین وعصاره لحیة التیس وکاغذ سوخته وصدف سوخته
واسپیده ارزیز باریک ساخته در وی آمیزند وپیه گرده بز وزرده بیضه
بار کرده حقنه کنند فایده آواز خوش وساز ملایم وحکایات عجیب ودلفریب

و نظر در طب یمنی و جواهر و صورت های خورش تاثیر عظیم دالّ در این مرض و بسیار
باشد که ترک علاج بروا موجب شفا گردد و احتیاط بغذا و تقویت معده
و رئیس الاعضا از همه تدبیر مستغنی سازد و اگر در ابتدا که اثر سحج ظاهر شود
چهار درم صمغ عربی بکوبند و در آب سرد بپزند تا بقوام آید پس او را میل نمایند
نفع کلی بخشد و اگر درد امعا شدید گردد و چهار تخم از هر یکی درمی بگیرند
و با آب گرم لت کنند و یک مثقال روغن گل قسم اول در رو آمیزند و
بنوشند در درد بنشاند و اگر لعاب این بزور بدهند الطف باشد و باید که دانست
که ریوند چینی در اسهال دموی و سحج خاصیتی عجیب دالّ نیم درم بکوبند و با
آب لسان الحمل یا آب سیب ترش یا در دوغ آهن داغ کرده بدهند و این سفوف
مفید است ریوند چینی اسپغول بریان تخم ریحان از هر یک نیم درم صمغ
عربی نشاسته لف داده از هر یک یک درم جمله یک شربت است با آب سرد
یا شیره لسان الحمل بنوشند و اگر حاجت بزیادت قوت بود قدری افیون دیا
بذر البنج اضافه نمایند و اینجا که تشنگی غالب بود شیره خرفه نافع ترین چیزهاست
و باید دانست که در سحج و خون شکم گوشت مطلق ضرر دالّ و آنجا که ناچار باشد
گوشت طیور سنگ و پاچه بزغاله که بر رب غوره و ریباج و آب لیمو ترش
کرده باشند بدان خورد نوع دویم آنکه بلغم سبب سحج گردد و این بلغم یا مالح نوع دویم
بورقی باشد که از بورقیه سطح روده را بخراشد یا شدید اللزوجه که بر سطح امعا
بچسبد بشدت و چون جدا گردد تمام لزوجات از روده برکشد و او را منجرد
سازد و علامت او تقدم اسهال بلغم مذکور است و کثرت ریاح و قراقر و برآمدن بلغم
با خراط و خون و بودن وجع ثقیل لازم که منتقل نشود و مدت دراز داشته باشد و دیگر آثار

بلغم شاهد اوست

بلغم شاهد اوست و این اسهال عقب نزله و زکام بیشتر افتد و در یکماه
احداث قرحه نماید در امعا علاج نخستین ازاله سبب کنند باستفراغ و منع
انصباب و بعد جهت زوال سحج تخمهای مغری لینه که مناسب این سحج باشد
چون تخم ریحان و بارتنگ و بادروج و مانند آن دهند و این حقنه استعمال
نمایند حب الآس پوست انار جفت بلوط در آب بجوشانند و بپالایند
و طباشیر و کاغذ سوخته و زعفران و سپیداب ارزیز باریک ساخته
در رو آمیزند و حقنه کنند و وزن این دوا آمیختنی بنسبت با دویه جوشیده
سیوم حصه باید و در کمی و زیادتی ادویه و وزن برای طبیب است که بحسب
حال مریض تصرف نماید و آنجا که درد قوی بود و سحج بسیار و مریض در اضطرار
اگر مقدار نیم نخود افیون درین حقنه آمیزند می شاید تا بوزن القوة لکنی فراید
نوع سیوم آنکه سودا بر امعا آید و سحج احداث نماید و باید دانست که این سحج نوع سوم
عارض نمیگردد مگر از سودائی محترق لذاع و ازین سودا در جهل بقدر متقرح
می شود روده بالاجماع و علامت او بحشی دائمی است و کرب شدید و برآمدن
سودا با خون و خراط و براز و رنگ این براز سیاه شبیه بدردی شراب باشد
و درین سحج گاه بیشتر بغش افتد از شدت درد و از نشان این سودا سحج است
که چون بر زمین ریزند زمین بجوشد از ترشی روده ها بالجمله این سحج از مهلکات
است علاج بعد قطع سبب و منع انصباب سودا تقویت دهند سبزی را از انچه
در منقح الطحال مذکور شد و مولدات سودا ترک نمایند و جهت تدارک ۴۴
سحج سفوف الطین و تخمهای لینه مناسبه خورانند و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا
و گل ارمنی و دم الاخوین باریک سائیده در طبخ ازبرا آمیزند و رزده بیفزید

کرده نشود علاج ادویه مغریه مبرده چون سفوف الطین و سفوف مقلیاثا ٤٢
و مانند آن دهند و در دوغ ترشی با آهن داغ نموده نافع ترین دواست تنها
بنوشند یا با برنج خورند و بدانکه سحج که در عقب امراض حاده پدید آید رد
و قلیل الفلاح صفت سفوف الطین اسبغول تخم ریحان تخم مرو نشسته
تخم حماض بری بریان کرده صمغ عربی گل ارمنی طباشیر جمله مساوی بگیرند و در
بریان کردن زیادتی مختار اند بحسب تقاضا بعمل آرند و کذالک در بریان کردن
و نابریان کردن بزور سپس سوای سه تخم همه را نرم بکوبند و بروغن بادام
یا گل چرب نمایند و بلعاب تر کرده موازنه سه درم یا کم زیاده بخورند
فصل اندر برآمدن مده و ریم از لفس امعا و این بر دو گونه است
یکی آنکه ورم روده ریم گردد و سر کند دوم آنکه سحج روده قرحه شود و این
در امعاء غلاظ اکثر افتد و اسلم تر باشد و در امعاء دقاق قرحه
کمتر افتد و اگر افتد مهلک باشد لقربهم با المعدة و الکبد خصوصا اگر
در صایم بود لانه اقرب الی الکبد و جرمه دقیق جدا و علامت برآمدن
مده از ذات روده با عدم ورم اوست با وجود سحج و دیگر آثار مختلفه
هر یکی ظاهر بودن علاج نخستین برای جلای و نقاء امعا حقنه با دویه
مجلیه باید کرد صفت حقنه سماق پوست انار آس ارز شعیر نیکو قشر
در آب بجوشانند و بپالایند و اندکی آهک سرد ناکرده آمیزند و حقنه
نمایند و اگر مده بدبو برآید دلیل تاکل و تعفن باشد و صاحب
موجز گفته الجرادة و الخراطة تدلان قطع علی القروح فان کانت
منتنة الریح دلت علی تاکل پس در ینصورت لازم است که ارز و عدس

آمیخته حقنه کنند و تقلیل غذا فرمایند و از خوردن ترشی منع نمایند نوع چهارم
آنکه ثفل غلیظ خشن با معا کند و روده را مجروح سازد و علامت او تقدم قبض
شکم است و تناول چیزهای یابس قابض و برآمدن ثفل یابس از امعا باید علاج
برای نرمی شکم مزلقات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شراب بنفشه
و مانند آن و حقنة الصبر و شراب کثیر الفایده است زیرا که با وجود تلیین شکم
تسکین وجع هم میکند و خیار شنبر نیز توان داد اما دیگر مسهلات چون
هلیله و جز آن که قوی العمل اند مناسب نیست و تا که روده از ثفل مذکور تمام
پاک نشود ز نهار قابضات بکار نبرند که بغایت مضرتست لهذا صاحب اسباب
و علامات گفته و ربما کانت الطبیعة یابسة لبد و سبب السحج ما بقی فی الامعاء
و یبین من موضع السحج دم و خراطة فیمیل الطبیب الجاهل الی امساکه بالقوابض
فیزید احتقان البراز و جفافه و تودی الی القولنج و زیادت السحج فیهلک العلیل
لیکن هرگاه روده پاک شود از اثقال یابسه و خون و خراطه برمی آید قابضات
استعمال توان نمود که در ینصورت ضرر ندارد نوع پنجم آنکه خوردن ادویه
سمیه مثل زرنیخ و نوشادر و گچ و جز آن باعث سحج گردد علامت او وقوع
سحج است بعد تناول این اشیا و نشان خوردن این اشیا که کسی باخفا
داده باشد در باب شرب سموم گفته آید علاج قی فرمایند و بعد ازان تسکین الم
و تلیین شکم شیر تازه دهند و حسوه های مغزی که از نشا و مانند آن سازند
نوع ششم آنکه خوردن ادویه مسهله محدث سحج شود و وقوع سحج از مسهلات
یا از حدت کیفیت دوا باشد یا از حدت مادهٔ که از اعضا با معا آید و درین
سحج سلیم ترست و در اکثر از چهار روز تجاوز نمیکند اگر تخلیط و سوء تدبیر

نوع چهارم

نوع پنجم

نوع ششم

که

وشعیر بجوشانند و موازنه نیمدرم تا یکدرم قرص زرانیج درین طبیخ حل نمایند
و حقنه فرمایند تا اجزاء متعفنه متآکله را بزداید و یکی دیگر بایدتی وزن قرص
در استعمال کردن با این طبیخ برای طبیبست اگر عفونت کمتر باشد
از نیمدرم هم کمتر آمیزد و اگر تعفن بیشتر بود از یک درم هم بیشتر کنند و بالجمله
بعد از پاک شدن روده از ریم و چرک باد و یه مدمله حقنه کنند که تا
قرحه را تعفیر سازد و این چنان باشد که صمغ و گل ارمنی و دم الاخوین
و عصاره لحیة التیس و کاغذ سوخته باریک بسایند و در شیره لسان الحمل
و توت خام آمیزند و حقنه نمایند صفت قرص زرانیج سرخ زرنیخ زرد
و شب یمانی مازو مس سوخته نوره آهک ناکرده از هر یک شش درم افیون
زعفران از هر یک چهار درم باریک بسایند و با شیره لسان الحمل بسرشند
و اقراص سازند و خشک گردانند و بوقت حاجت استعمال نمایند
چنانچه گفته شد و اگر از اجزاء اقراص مذکور طبیخ سازند الطف باشد و باید
دانست که این ادویه حکم داغ دارند و از آنکه داخل را داغ با آهن روده
متعذرست بجای او استعمال این مقرر کرده اند اما باید که در ابتدا زیر نهار
بکار نبرند و کذلک اگر اسهال دموی و صفراوی باشد یا تب بود بلکه
این را وقتی بکار برند که ماده غلیظ و بلغم بود و آنچه از روده برآید چرک
باشد و تب نبود با وجود آن اگر از استعمال او لذع شدید پدید آید
بروغن گل حقنه فرمایند اما اگر لذع نیارد و [illegible] استعمال کرده نمایند و اگر مریض
تحمل او نتواند که نخستین محذر دهند بعده عمل نمایند و عقب این حقنه
گل ارمنی و صمغ عربی با شیره خرفه حقنه کردن مفیدست و فرق میان مده

وبلغم

وبلغم آنست که مده در ته آب می نشیند و بلغم بتحریک از یکدیگر جدا میگردد و در سبل
بتفصیل گفته شده فایده و چیزهای مجلا نوشیدن چون ماء العسل و شربت
نبات و ایارج فیقرا برای غسل قرحه و انبات لحم سود مندست چند نوبت
دهند و دوغ و شیرها با آهن یا سنگ داغ کرده نفع تمام دهد و آنجا که بزدیانه
غذا حاجت آید از آرد جو که با سبوس بود شیره کشند و با شیر گرفته و نبات
آمیخته بدهند و پاچه گوسفند با صمغ عربی مفیدست تنبیه آنجا که سحج بسبب
قروح مده بود و هنوز بسبب سحج منقطع نگشته باید که نخستین انقطاع سبب
نمایند زیرا که در موضع مذکورست تعب در تنظیف مده و قرحه روده توجه
فرمایند فصل اندر زحیر و آنرا علت الدجاجیه نیز گویند و دوری
حرکت روده مستقیم بود جهت دفع ثفل بر سبیل اضطرار که در ترک او
اختیار نباشد و بر نمی آید با او مگر رطوبة مخاطیه لزجه قلیل المقدار و باشد
که مختلط آید با خون خاص و این بر چند قسم است قسم اول آنکه
رطوبت شوره لذع بر امعاء مستقیم آید و بسبب لذع بر دفع بر از مایل باشد
و علامت او برآمدن رطوبت مذکورست با رطوبت مخاطیه و نفخ و قراقر
و قلت عطش و سوزش مقعد علاج آنچه در سحج بلغمی گفته شد استعمال نمایند
و این سفوف سودمند الا مغز چار مغز بریان کرده ۵ مثقال جوانی یکدرم
کندر نیمدرم هر سه را نیمگرم میل نمایند و آنجا که تقاضا غالب بود چیزی
بر نهاید و ام تمام بود کو کرد با چرب بنز بکوبند و بر آتش نهند و طغاری که
در زیر او سوراخ باشد بران پوشند و مقعد بران سوراخ گذارند تا دود
دو ابر سد و شیاف زحیر فایده دهد صفت آن کندر مرز عفران نبت

الحما و الزعفران و الافیون
یقطع الزحیر الرطوبی
تجربة مجرب

۹۲

از هر یک برابر کوفته بیخته شیاف سازند و عند الحاجت یکی بردارند قسم ۲

آنکه ماده صفراوی بیز زحیر آورد و علامت او برآمدن صفراست و کوفتگی مقعد

باحرارت و درد و تشنگی و تاب سردراحت یافتن علاج آنچه در سحج صفراوی ۴/۱

گفته شد استعمال نمایند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر سریع الاثر است

نسبت بمشروبات کما لا یخفی صفت حقنه که اگر پیچش مفرط بود و حرارت غالب

باشد سود استعمال نمایند ساکن گرداند صفته گل ارمنی اسپیده انزروت دهنه

عدس باریک بسایند و در شیره لسان الحمل و خرفه آمیزند و زرده تخم مرغ و اندک

شکر آمیخته بعمل آرند صفت حمول که درد و پیچش بنشاند زرده تخم مرغ

بروغن گل حل کنند و مرداسنگ در گلاب صلایه کرده و خشک ساخته

در رو آمیزند و پنبه بدان آلوده برداند و این شیاف سود دارد کندر زعفران

حضض صمغ عربی از هر یک برابر افیون قدری جمله بهم آمیزند و شیاف

ساخته بردارند و گل سرخ و عدس هر دو کوفته بروغن گل آمیخته زیر ناف صفت طلا

طلی سازند و بر سر سفره اگر حرقت بسیار بود قسم سیوم آنکه زحیر که از ورم گرم

که در امعاء مستقیم عارض شود پدید آید و ظاهر است که در این صورت تخیل میکند

مریض که در روده او ثقل بند است و بدان تخیل و تمادی که لازمه ورم است

مقتضی میشود بدفع براز هر زمان و علامت او احساس ضربان و وجع مقطر

و ثقل است در اسفل که جا یگاه مستقیم است و باشد که از شدت ورم تب و

عسر بول نیز پدید آید علاج برای انقطاع ماده رگ باسلیق زنند و اگر مانعی نبود

بر زیر کمر حجامت کنند و تقلیل غذا فرمایند و اطلاق خون با شیاف مناسبه

نمایند و پس از آنکه ماده از ریزش بایستد در نضج و تحلیل ماده محصول او کوشند

الم

۹۶

الم گوشند و این چنان باشد که خطمی و تخم خیارین و تخم کتان و حلبه و برگ

و برگ کرنب و بابونه و بنفشه در آب بجوشانند و تنطیل نمایند بر مقعد و شکم

و اگر از بن طبخ آب زن سازند بهتر است و اگر حقنه کنند مفیدتر بود خاصه

آنجا که ورم در جزو اعلای روده باشد و اگر از این اجزاء مطبوخ شیاف سازند

و بردارند صواب است خاصه آنجا که ورم در جزو سفلی روده بود و اگر قی

آسان همیشود دیوفرمایند که فایده دارد و هر گاه ماده تحلیل کند و جمع نمی شود

حلبه و اکلیل الملک و کرنب پخته و پیاز پخته در زیر آتش و اندک مقل

جمله بهم سرشته بر مقعد گذارند تا بر نضج یاری دهد پس اگر منفجر شد خود بخود فبها

و الا شیاف منفجره استعمال نمایند تا سر دهد و بعد از آنکه سر کنند هر چه در خروج

۹۷ المده من الامعاء گفته آمدیم بکار برند از تنقیه ریم و اندمال جراحت صفت

طلائی که در ابتدا مفید است و حرارت بنشاند صندلین با آب کاسنی

و عنب الثعلب بسایند و کافور آمیخته بر مقعد طلی نمایند و روغن گل و زرده

تخم مرغ بهم سرشته و اندک مرداسنگ آمیخته بر مقعد نهادن و نشاندن

تسکین الم مجرب است و از طلاء سرد ورم کمتر افتد در روده در قولنج ورم روده ۲ر

بتفصیل مذکور است قسم چهارم آنکه زبل خشک در امعاء دقاق بند شود و بعسر

برون آید و زحیر آرد و بای غلیظ که از وی جدا گردد و ملوث شده اذلاث کند

و بسبب زحیر خراطه و رطوبت از روده و علامت او گرانی شکم است

و دوام وجع مغص و برآمدن ثقل خشک قلیل المقدار همچون نخود و تقدم

تناول اغذیه یابسه دیده گاه باشد که این زحیر را جهال اطبا اسهال پندارند

بواسطه خروج رطوبت و خراطه و بدین تخیل حابسات استعمال نمایند و

این معنی سبب هلاکت شود پس لازم آمد که فرق بیان کنیم در این نوع که مسهل است
بزحیر کاذب و در باقی انواع که موصوف اند بزحیر صادق تا از خطا دور باشد
و فرق میان آنست که اسپغول با دیگر تخمها مریض را بنوشانند پس اگر تخمهای
مشروبه بیرون نیاید از امعا اندر شکم بماند باید دانست که زحیر کاذبست
و ثقل مختنق مانع بیرون برآمدن گشته و اگر تخمها با براز بیرون آیند نشان زحیر صادق
باشد علاج برای اخراج ثقل مایسی محتبس مزلقات دهند چون شربت تخم
و خیارشنبر بروغن بادام آمیخته و مانند آن و حقنه لینه استعمال فرمایند
و گاه باشد که آب گرم تنها نوشیدن از دیگر تدابیر مستغنی سازد لیکن از رطبا
و تلیین تنبیه قاعده کلی آنست که زحیر از هر قسم که باشد در حبس او مبادرت
نکنند و الا بعد تحقیق جواز آن سبب قسم پنجم آنکه سردی مفرط بمقعد رسد
یا عضله او خدر ما و بدان سبب تشنج عارض شود و تمدد در روده مستقیم پس توهم کند
آدمی آن تمدد را که ثقل است و مضطر گردد بر دفع براز و علامت او تقدم سببی
سرد است بمقعد و راحت یافتن از استعمال آب گرم و نشستن بر موضع گرم
علاج تکمید با آب گرم و دهن بروغن قسط کرده و در روغن گل و بابونه گرم کنند
و آبزن فرمودن از طبیخ بابونه و شبت و عنب الثعلب و اکلیل الملک
و نشستن بر خشت گرم سود دارد و اگر آب در حب الرشاد بریان نموده
تا گرفته با آب گرم بر ناهار برنهند نفع کلی بخشد قسم ششم آنکه منافذ نحو مقعد
و معاء مستقیم از برآمدن ثقل سخت یا بواسطه نشستن بر چیزی سخت
زمان طویل چنانچه در سواری پس جهت نکایت مقعد و معا عارض گردد زحیر
و علامت او تقدم سبب است علاج برای ارخا دزمی فرود نهی که از موم تر و روغن

بابونه

٩٨

بابونه و مقل ساخته باشند بمالند و بروغن کنجد و زیت حقنه کنند و زرده بیضه در روغن
گل حل کرده حمول سازند قسم هفتم آنکه در غلظ معده و امعا ترشح خورده شود
و بدان سبب زحیر افتد علاج جلاب خام و زرده تخم مرغ نیم برشت و صمغ عربی و گل
ارمنی دهند در تزویج الدواج گفته و قد شاهدنا فی الاسهالات التی کان معها
زحیر شدید فقد خرج شیئا کالمعاء مقدار شبر من المقعدة فبقی ثلثة ایام ثم
اسود و سقط و قد برا منه شخصان و هلک منه ثلثة اشخاص او اربعه و غلبه
الظن انه الطبقه الداخلة من المعاء المستقیم و قال فی الحاوی الکبیر ذکر
قوم ان قوما من اصحاب الزحیر اصابهم وجع شدید و خرجت منهم
بعقب ذلک حجارات من المقعد فصل اندر معنی قولنج درد امعا باشد
~~[illegible]~~
شود و بواسطه تمدد درد آید و علامت او نفخ و قراقر است و تمدد بی ثقل
در شکم و بخروج باد انتفاع یافتن علاج جهت تنقیه امعا از خلط خام که مولد
باد است حب ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران و مانند آن دهند
و برای تحلیل باد تخم کرفس و انیسون و بادیان و نانخواه و جز آن هرچه
با خشکی بود استعمال نمایند و اگر تولد ریاح از ضعف طحال باشد معجون
کمونی و معجون حب الغار بکار برند و از آب سرد و اشیاء بلغم انگیز پرهیز
فرمایند قسم دوم آنکه صفرا برامعا آید و از کیفیت لذاعه الم احداث
نماید و علامت او درد با سوزش است و تشنگی و زردی براز و سوزش
مقعد وقت گرانی در روده علاج تخمهای سرد لعابی چون اسپغول
و تخم ریحان و لسان الحمل و مانند آن بروغن گل چرب کنند و با آب سرد

واو مشتمل بر سه قسم
قسم اول آنکه باد غلیظ

فروبرند و باید که تمهار اغیربریان استعمال نمایند پس اگر بهمین تدبیر صحت شد
فبها و الا جهت تنقیه صفرا خیار شنبر و شیرخشت و مانند آن خورند و در آب
کاسنی یا عنب الثعلب حل کرده و قسم سیوم آنکه سوء مزاج گرم سازج در امعا
افتد و به کیفیت خویش مغص آرد و علامت او شدت لذع و التهاب و تشنگی
است و گرانی و زردی در براز نابودن زیرا که ثقل و تلوین براز به مائیت شود
علاج برای تبدیل مزاج هرچه مبرد و مطفی باشد و در صفراوی گفته شد استعمال
نمایند و این دو انفع تمام دالا اسپغول در گلاب لیت کنند و روغن گل
ددو آمیزند و با آب انار میخوش آمیخته بنوشند و اگر آنار نباشد آب
انارین کفایت کند قسم چهارم آنکه بلغم بورقی بر امعا آید و بکیفیت
بورقیه احداث مغص نماید و علامت او برآمدن بلغم است در براز
و گزیدن مقعد هنگام خروج و بودن تشنگی کمتر نسبت بصفراوی و بودن
ثقل بیشتر از آن علاج برای تنقیه امعا حقنه کنند که گفته آید و روغن گل
حوالی ناف مالند صفت حقنه که دریجا مناسب است سنا پنجدرم بنفشه بنفاج
فستق بابابان تخم کاسنی عنب الثعلب از هر یک شش درم عناب ده دانه
سپستان بیست دانه تربد ده درم لب خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
شکر سرخ نه درم بطریقی که معروف است مطبوخ سازند و حقنه نمایند و دیگر
حقنهای نرم نیز نافع است الا جاها که حقنه میسر نباشد مطبوخی که برای حقنه
گفته شد بنوشانند قسم پنجم آنکه خلط خام غلیظ بلغمی در امعا چسپد و بسبب
غلظت و ضعف قوت مندفع نشود و مغص آرد و علامت او کثرت ثقل است
و لزوم وجع در یکجا و برآمدن بلغم لزج در براز احیانا و سردی بلمس موضع الم علاج

اگر

۵۸ اگر خلط در امعاء علیا بود قی فرمایند بطبیخ شبت و عسل و جز آن که مقی بلغم باشد و اگر
خلط در امعاء سفلی بود حقنه نمایند و شرب ادویه مسهل بلغم در هر دو صورت سود
دارد و بعد از تنقیه جهت تحلیل باقی و تبدیل مزاج و تقویت هضم جوارشها که گرم
دهند چون کمونی و فلافلی و مانند آن که در ریحی گفته شد و این حب در بلغمی و ریحی
سود دارد نانخواه یک درم حب النیل سه درم هر دو را نرم بکوبند و با آب گرم
یا عرق بادیان بخورند نیم درم شام و نیکوترین غذا در ریحی و بلغمی شوربای مرغ و تیرات
و شوربای عصافیر با فلفل و قرنفل و زیره و دارچینی و گوشت فاخته بریان که
مسکن وجع بلغمی و ریحی است قسم ششم آنکه زبل خشک در روده بند شود
و بتیز حرب بر نیاید و علامت و علاج او از قولنج ثقلی ظاهر گردد قسم هفتم
آنکه ورم در امعا عارض شود و مغص آرد و این نیز از قولنج ورمی روشن شود
قسم هشتم آنکه حیات و حب القرع باعث مغص شود در فصل دیدان
علیحده گفته آید قسم نهم آنکه مغص که بعد شرب ادویه مسهل پدید آید علاج
آب گرم بنوشند تا دوا را مدد دهد و اگر بر نیاید باسهال و درد شدت کند در
معده و امعا قی کنند و اگر اسهال افتاده باشد اما بسبب حدت دوا وجع
باقی بود لعاب اسپغول و خطمی و مانند آن بکار برند و روغن گل بمالند و گاه بود
که دوای مسهل هیچ عمل نکند و وجع مشتد گردد و کرب بسیار آرد درین صورت
از فصد چاره نبود فصل اندر نفخ و قراقر امعا و این بر دو قسم است یکی آنکه اغذیه
نفاخ چون لوبیا و مانند آن خورند و یا غذای کثیر المقدار یا ردی الکیفیه چون
گوشت گاو میش تناول نمایند و بدان سبب نفخ و قراقر افتد و علامت او تقدم سبب است
علاج تجوید غذا کنند و تبدیل مقدار گلقند و گلاب نافع دارد دوم آنکه ضعف

وبرودت در امعا پدید آید و بدان سبب هضم ناقص شود و غذا اگرچه صالح بود
در کمیت و کیفیت نیک نکند الا در امعا و قراقر آرد و علامت او حدوث
قراقر است با وجود تناول اغذیه موافقه علاج تقلیل طعام کنند و جهت تقویت
و تسخین امعا فلافلی و کمونی خورند و اگر با ضعف هضم اسهال هم باشد جوارشی
خوزی استعمال نمایند فصل اندر قولنج و این مرضیست معوی ذی الم که با وی حاجت
طبع متعسر بوده باشد که هیچ بر نیاید و علت مذکور در امعاء سفلی بیشتر افتد خصوصاً
در قولون از آنست که لفظ قولنج از نام قولون گرفته اند اما آنچه در امعاء علیا
افتد مسمی است به ایلاوس و آخر این فصل گفته آید تفصیل معنی و علاج
ایلاوس و فرق در او و در انقلاب معده اکنون بدانکه قولنج یا ذاتیست
یا عرضی و هر یک از ذکر اقسام معلوم شود قسم اول آنکه بلغم غلیظ زجاجی
مختلط شود با ثفل در اعور و قولون بسته گردد و قولنج آرد و علامت او آنست
نام روده نام روده
که احتباس و وجع بشدت بود و اطراف سرد و اسافل درد کند و قبل از حدوث
قولنج سقوط اشتها و تخمه و تناول اطعمه غلیظه و برآمدن بلغم در ثفل و قلت
خروج براز عارض شده باشد و باد مطلق بیرون نیاید و نفخ پیدا بود و چیزها
نخورد و ترشی دل بخواهد و باشد که از شدت وجع روده جگر گرم شود و تشنگی
عظیم پدید آید و قاروره سرخ برآید و جاهل پندارد که قولنج ورمی و صفراویست
و حال آنکه بلغمی باشد پس در قولنج نظر بر تشنگی و بول نباید کرد و عوارض
دیگر باید جست تا مغالطه نیفتد علاج نخستین بشیاف و حقنه طبع را
بگشایند و تا کار از شیاف کار گشاید حقنه نکنند و بعد از آنکه بگشاید چیزی
دهند که سوء المزاج را بنشاند چون سفرجلی مسهل و شهریاران و مانند آن که سقمونیا

معوی
امعا
یعنی روده‌ها

وشحم

وشحم حنظل و غاریقون مقوی بود و نیکوترین ادویه جهت اسهال و دفع غثیانی
و تقویت معده و منع قی سفرجلی و شهریاران است و باید دانست تا که از شیافات
و حقنه طبع گشوده نشود شرب مسهلات ممنوع است و خطر عظیم دارد و همچنان
آبزنات و کمادات و ضمادات اما پس از انحلال طبع آبزن و غیره جلیل
الفایده است و چون منحل گردد قولنج یکشبانروز طعام ندهند تا که بیشتر
اگر برداشت تواند که مریض زیرا که جوع بر قایم مقام استفراغ است
و تحلیل میکند بلغم را که بعد از تنقیه باقی باشد و غذا اندکی شوربای نخود آب
که از گوشت خروس پیر یا گوشت کبک و عصافیر یا گوشت گوسفند جوان
که در و دارچینی و زنجبیل و زیره و بسفایج و پودنه باشد باید داد و با طعام
و بعد از آن جرعه آب کامه مفید است و شیره سپوس که در روغن خواه و کرویا
و شوربا نیز باشد با روغن زرد گاو نفع دارد و بعد از طعام حرکت و بیداری
معتدل و تقلیل غذا فایده میدهد و تقلیل آب ضروریست و اگر بجای آب
ماء العسل میل نمایند یا عرق بادیان و گلاب بهتر باشد صفت شیافی که در بیخ
نفع دارد تربد شحم حنظل انزروت بوره نمک شکر سرخ جمله مساوی بگیرند و
شیاف سازند مقدار چهار انگشت و بعضی گفته اند که مقدار شش انگشت
باید تا زود بگشاید دیگر که قولنج بگشاید و درد پشت را ساکن گرداند بوره
انزروت جاوشیر مقل صابون زنجبیل نمک هندی سداب تخم سپند
محموده جمله برابر گرفته شیاف سازند علاج باشد که صابون فقط شیاف
مانند تراشیده بردارند صفت حقنه که قولنج بلغمی و ریحی بر طرف سازد
در حال بکوبند بوره با نمک پنج مثقال و آب سداب یا آب برگ چغندر

وکبریت با هفت مثقال روغن زردگاو یا چهار مثقال روغن بادام آمیخته
شیر گرم میل نمایند و اگر یک قاشق آب لیمو بیفزایند بهتر باشد و اختیار ادویه
قویه و ضعیفه جهت حقنه بحسب قوت سبب و شدت اعراض است کما لا یخفی
صفت ضمادی که قولنج دور کند شونیز مویزج از هر یک قدری بکوبند و بکوبند
و بزهره گاو آمیخته بر ناف طلا نمایند و مالیدن شکم بروغن شبت و روغن
خردل مفید است بتخصیص اگر در وی اندکی روغن فرفیون و چند بید ستر
با اندکی فرفیون آمیزند تنبیه باید دانست که وجع قولنج مشتبه می‌شود گاهی
بوجع کلیه یا وجع رحم یا وجع کبد یا وجع معده یا وجع طحال یا وجع دیدان لهذا
لازم آمد که در قولنج و این اوجاع فرق بیان کرده آید تا رفع اشتباه نماید اما
فرق در قولنج بلغمی و در معده آنست که وجع این قولنج ثقیل باشد و تقدم تخمه
و سقوط اشتها و تناول بقول و فواکه رطبه و اغذیه غلیظه بر او گواهی دهد
و قولنج از هر گونه که باشد لازم است که طبیعت متعسر الانحلال بود بخلاف معده
که در وی مجیئته طبع عسر نبود بلکه شکم نرم شود بتخصیص بعد ساعتی از قیام
وجع خاصه که آب گرم نوشیده شود پس اگر بسبب معض غلط لذاع بورقی بود
یا مراری وجع اکال لذاع نیز شاهد اوست و فرق در وجع قولنج و وجع کلیه
آنست که درد کرده جایگاه کرده ثابت می‌باشد و از آنجا تجاوز نمیکند و چنان
محسوس میکند بیمار که در قطن او جوال درزی مرکوز است و ایضاً احتباس
یا قلت بول و بر آمدن ریگ در بول و دیگر علامات ورم کرده گواهی میدهد
بخلاف قولنج که درد او در یک موضع ثابت نمی‌نماید بلکه ممتد و منبسط
میگردد گاهی بفوق گاهی بجوانب گاهی بخلف تا محاذی فقرات قطن و قال

جالینوس

جالینوس ان معاء قولون یبلغ الجهات القطن فلذلک اوجاعه یبلغ الجهات
کلها و ایضاً خاصه درد قولنج است که از اسفل یمین بیخیزد زیرا که ابتدای قولون
از همین جاست و بشدت می‌باشد بحدی که مودی میگردد بغشی و عرق سرد
و این درد با طلاق طبیعت ساکن می‌شود بخلاف درد کرده که از قی راحت
میگیرد فرق در وجع قولنج و در وجع رحم و کبد و طحال و معده و دیدان
ظاهر است از موضع عضو و مقدار وجع و عوارض لازمه هر یک مثلاً وجع رحم
متسفل می‌باشد مایل بسوی عانه و گواهی میدهد بران احتباس طمث و جز آن
که در باب اوست بخلاف وجع قولنج که در اکثر ما بین سره و ما بین خاصره
و عانه می‌باشد اما وجع دیدان بنهایت خفیف می‌باشد و مختلف المواضع
بحسب انتقال دیدان و ایضاً افتادن کرم و جز آن که لازم اوست بدان
گواهی دهد اما وجع معده و جگر و سپرز بحسب بعد این اعضا فرق ظاهر دارد
و محتاج به بیان نیست و بدانکه سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع ساقین
از علامات خاصه قولنج است فایده بسیار باشد که قولنج منتقل شود بدیگر
امراض چون فالج و درد مفاصل و درد پشت و بواسیر و مالیخولیا و صرع
و استسقا و بعضی برانند که قولنج از شخص بشخص انتقال میکند مانند جرب
دوم آنکه باد غلیظ در طبقات روده‌ها بسته شود و بواسطه احداث تمدد
در امعا و ضیق در مجری قولنج آرد و علامت او وجع سیلی است و انتقال
دلو و نمایدن آروغ بفراغت و تقدم تناول اغذیه نفاخه و شدید البرودت
و فواکه رطبه چون انگور و خیار و جز آن و تقدم وجود قراقر و نفخ ایضاً از خواص
ولیست که چون بجزی گرم تکمید کنند یا دلک نمایند درد زیاده شود و بعد از

[illegible]

زمانی روی بسکون آید اما زیادتی وجع بسبب انفصال الجزء غلیظ از جاجیه است
کما از رطوبات زجاجیه جدا میگردد بواسطه سخونت و دلک تکمید و سکون درد
بسبب تلطیف و تحلیل ریاح است که علت غائی تکمید و دلک است و از این
مرض گاه باشد که محل احتقان باز مرتفع شود بنحویکه ثفل در آید و گاه باشد
که براز بزم برآید و این براز منتفخ اسفنجی بود همچون سرگین گاو و چون بر آب
اندازند بالا بایستد و فرو ننشیند علاج بث فه و حقنه کاسر النفخ طبع را
نرم کنند صفت شافه که در ریحی مفید آید بوره و مقل جاوشیر تخم سداب
جند بیدستر حنظل از هر یک مقدار لایق بگیرند و با قوام شکر سرخ بسرشند
و شیاف سازند صفت حقنه بابونگی سداب تمام بابونه قیسوم مرزنگوش
تخم کرفس بادیان نانخواه الخیر بهر قند که خواهد در آب بجوشانند و عسل
آمیخته نیم گرم حقنه کنند و سرکه و شیاف حقنه کرده باشند و باد و بلغم زجاجی
که ماده باد است برآمده و بوجود آن وجع باقی باشد باید دانست که بروغن
در روده اقسام مدر موقت جهت تسخین مزاج امعا این حقنه کنند
بابونه اکلیل برنجاسف سداب نانخواه سیاه دانه نیم کوفته جمله را در آب
بجوشانند و بپالایند و زیت و اندکی جند بیدستر آمیخته حقنه نمایند
و بفرمایند مریض را که دوا را در روده زمانی طویل نگاه دارد تا تسخین بوجه تمام
حاصل گردد زیرا که درین حالت سخونت مطلوب است نه تنقیه و نافع ترین
چیزها در قولنج ریحی کمونی و قند ادیقون و سنجرنیا و تریاق کبیر خوردن است
و دلک ورس و نمک تکمید کردن و بروغن سداب و شبت و یاسمین مالیدن و از
نوشیدن آب سرد و کثیر المقدار پرهیزیدن و بخار آب بر ماء العسل و عرق بادیان و

کلاب

۹۳ و گلاب کفایت کردن و نوع بیست از قولنج ریحی که عارض میشود بسبب مواد که بر شکم
ریزد و باعث نفخ گردد چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و علامت
او آروغ ترش است و انتفاخ یکبارگی بعروج شدید علاج جهت تنقیه سودا
مطبوخ افیتمون دهند و برای تحلیل ریاح هرچه گفته شد از حقنه و شیاف
و تدهین استعمال نمایند فایده ضمادات و کمادات و جز آن از معاجین
و اغذیه که در بلغمی گفته شد در ریحی سوداوی و حجامت ناری در ریحها جلیل الفایده است
و عند شدت وجع فلونیا مناسب است مقدار لا نخود یا زیاده بر نهد صفت
شیافی که در یک لحظه باد را نفخ دهد و تسکین درد و آوردن خواب مخصوص است
جند بیدستر زعفران [illegible] سنبل افیون از هر یک برابر بگیرند و شافه
سازند قسم سیوم در قولنج ورمی و این بر چند گونه است یکی آنکه ورم در موضع
در امعا افتد و مجری تنگ شود و منع خروج ثفل و باد نماید و قولنج پدید آید و علامت
او تب تیز و تشنگی و برآمدن الکاهست و احساس ثقل و وجع و ضربان
در جایگاه ورم و حدوث قولنج بتدریج بسبب التهاب ماده و تزاید ورم و باشد
که درد عظیم بود و منفذ بول تنگ شود و بول حبس نماید علاج فصد باسلیق یا اکحل
کنند از دست راست و خون اندک اندک بگیرند دفعه برندارند و اگر بول
حبس باشد فصد صافن هم نمایند و هر روز جهت ازلاق ثفل ملینات
دهند تا ثفل در روده جمع نماند و وجع زیاده نکند لهذا شرح اسباب و علامات
گفته و حکایت منها عند احتباسها قولنج ثقلی ایضا جهت تلیین آب آلو
یا مغز فلوس خیار شنبر و شیرخشت و شربت بنفشه بغایت مفید است و کذلک آب
عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاکنج و آب انار که در و مغز فلوس حل کرده

باشند و روغن بادام شیرین آمیخته و این حقنه سود دارد الا حلبه تخم کتان بابونه
در آب بجوشانند و بپالایند و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و آب خیار
شنبر بدو در آمیزند و نیم گرم استعمال نمایند و اگر با وجع حرارت بیشتر و حرارة
شیر بد بود و لذع و خارشی باشد این حقنه نفع تمام بخشد عناب ده دانه سپستان
بیست دانه تخم خطمی سه درم هر سه را در آب بجوشانند و صاف نمایند
و آب خیار و کدو و خیارزه و شیره جو و لعاب اسپغول هر یک پانزده درم
و روغن بنفشه یا بادام ده درم در او آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و بالا
گفته شد که با حقنه طبخ نمایند شرب مسهلات نشاید بدر ابتدائی
ورم باید که خرقه بگلاب و سرکه تر کرده بر موضع درد نهند یا صندلین بگلاب سائیده
ضماد نمایند و بعد از آنکه شورش ساکن شود و ایام تزاید در گذرد ادویه ملینه
محلله ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و موم و روغن بادام
یا روغن کنجد یا روغن گاو آمیزند روا باشد و ماکیان روغن بنفشه و
بابونه نیم گرم و تنطیل بطبیخ ادویه محلله ملینه سود مند است و بدانکه در علاج این
قسم تعجیل باید کرد تا منجر با یلاوس نشود دوم آنکه ورم صفراوی در امعا افتد و قولنج
آرد و علامت او اندوه و شورش و تشنگی و قی مراری و تلخی دهن و وجع
لذاع است علاج آنچه در دموی است تدبیر آنست مگر فصد که بدان حاجت
نیست و آنجا که صفرا غالب تر بود و بیشتر باشد با ادویه مشروبه مزلقه سقمونیا
بیشتر داخل نمایند و در اینجا شربت نیلوفر و شربت بنفشه و شربت گل مکرر و
آب تمر هندی با قند و گلقند و گلاب یا عرق بادیان سود دارد سیوم آنکه ورم
بلغمی رخو در امعا افتد و قولنج آرد و این قسم نادر افتد و علامت او سستی بدن

وکثرت

و کثرت نفخ است در روده و تب و لهیب و تشنگی نابودن و تقدم بلغمیه بر آن
علاج نشست و اذخر و اکلیل الملک و قیصوم ضماد نمایند بر شکم بر جایگاه درد
و حقنه که منقی بلغم بود استعمال فرمایند و معجون تربد خوردن مفید است و آب
سرد و مغلظات خصوصا از کدو و خیار و مانند آن احتراز واجب دانند
و هر چه در قولنج بلغمی است تدبیر آنست و آنچه برای اورام بارده اعضای باطنه
مخصوص است علاج وی است چهارم آنکه ورم صلب سوداوی در امعا افتد و قولنج
آرد و علامت او ثقل و قلت وجع و تشنگی است و تقدم فساد سپرز علاج
حقنه که از چربی مرغ و روغنها و ادویه نفخ شکن ساخته باشند استعمال
نمایند و بطبیخ حشایش محلله ملینه آبزن فرمایند و مطبوخ افتیمون نوشند و
شوربای چرب خورند و ضمادی که در قولنج بلغمی و ورمی مذکور است سود دارد و این
قسم نیز نادر افتد قسم چهارم در قولنج التوائی و فتق قسمی است از ایلاوس التوائی
و التوا آنست که روده از جای خود برود یا به پیچد بنهجی که تعقد در وی افتد
وقوع التوا در روده که مسمی است باعور بیشتر است و التوا بر سه گونه است
اول آنکه روده به پیچ خود و تعقد در وی افتد دوم آنکه بعضی رباطها که روده را با
[illegible] نگاه دارد گسسته شود و منهتک گردد سیوم آنکه صفاق منفتق گردد و بارها
شود و روده جای خود گذاشته بدان سو گراید پس اگر این فتق صفاق قریب اربیتین
یعنی کش ران باشد فرود می آید در کیس انثیین روده خصوصا اعور چنانچه
در تشریح او گفته آمدیم و فرود آمدن در کیس خصیین مسمی است به قروه و علامت
قولنج التوائی آنست که حرکت عنیف یا جستن یا چیزی گران برداشتن
یا از جای بلند افتادن یا فتق اتفاق افتاده باشد و بر اثر آن قولنج پدید آید

فی المغز و حال آنکه مریض خود را پیش ازین قولنج عادت نبود و آن خاصه این
قولنج است که درد یکجا ثابت باشد و متشابه الاحوال بود یعنی مرور کرده
انتقال نکند و زیادتی بسیار نگردد بلکه بر یک حالت باشد بخلاف ریحی و ثقلی
که در ریحی درد منتقل باشد و در ثقلی بعضی اوقات بغایت غلبه کند و آنجا که
موجب التواء فتق باشد نتو و بلندی مراق از موضعی و عظم در کیس انثیین
گواهی دهد بحسب وقوع فتق در و چنانچه در امراض مراق ذکر خواهد یافت
علاج بیمار را بفرماید تا بر پشت بخوابد و خود را مستوی دارد و پس شکم و خاصره او را
بنرمی بمالند بر وجهی مناسب تا روده بر جا آید و اگر این تدبیر بسند نکند بعد از
مالیدن شکم ساق او بریسمان سخت بر بندند و چار کس دست و پای او را بگیرند
و بر دارند بنهجی که پشت او دو تو شود و شکم او در قعر افتد و بهمین شکل او را بجنبانند
بهر جانب تا روده بر وضع اصلی باز آید و اگر بدین طریق هم روده باز نیاید بر هیئت
خود باید که سیماب زنده یعنی ناکشته بگیرند و بشویند و مقدار اوقیه که سیری
بالاده درم است یا دو اوقیه مریض را بنوشانند و لفر باشند که تا قدم چند
پس شکم او را از هر دو دست خود سخت بگیرند بنوعی که میلان غمز از فوق
باشد و در یوقت باید که مریض ایستاده بود و غمز همیکنند و بتدریج فرود آیند تا که
سیماب فرود آید و روده بجای خود میل کند و بعد از برآمدن سیماب از شکم شوربا
اسفیدباج چرب دهند و تا چند روز بهمین شوربا بسند کنند و از دیگر اغذیه
پرهیز نمایند تا که زاید شود بتمامه عقر که از ثقل سیماب پدید آمده باشد و شرط است
که یکدو روز پیشتر از شرب سیماب نیز غذای همین شوربا نهاده چرب بسازند
تا اثر شرب او بی ضرر پدید آید تنبیه و گاه باشد که سیماب منجمد شده بغمز بطن بر نیاید

وتدبیران

و تدبیر ان سبب دلالت بیفزاید و گرانی غلبه نماید و بیمار مضطر شود و تدبیر این وقت آنست
که مریض را سرنگون گردانند بنهجی که پایهای او راست بسوی آسمان باشد و زمانی
شایسته بهمین وضع بدارند تا که سیماب بتمامه از دهن برون افتد و زنهار سیماب
کشته که بمقتول گویند بکار نبرند که مهلک است لنفوذه فی العروق و ناشسته نیز
استعمال ننمایند که مضرست و طریق شستن سیماب آنست که سیماب را در ملایه
مقعر بنهند و آب درخت بید الخیر بروی ریزند و بمالند تا که سیاهی و چرک از سیماب
جدا شود پس آب مذکور دور نمایند و آب درخت عنب الثعلب بروی ریزند
و باز بمالند زمانی شایسته پس این آب نیز اندازند و سیماب بکار برند
و آنجا که آب بید الخیر و عنب الثعلب بهم نرسد بیارند هلیله و بلیله و آمله و یک
شبانه روز در آب شیرین تر کنند پس آب در شانند و درین آب سیماب را
بمالند تا که پاک گردد طریق دیگر آنست که بگیرند سیماب نود مثقال و آب یک رطل
و در دیگ اندر اخته بجوشانند بر آتش انگشت و هرگاه آب رو بکمی نهد بدل او
دیگر ریزند و همچنان بجوشانند تا که آب متلون شود بسیاهی که در سیماب است
و سیماب از مواد شوایب ردیه و تراب معادن معدنیه پاک گردد فایده
قولنج التوائی که بسبب فتق و قروح باشد تدبیر وی بعد از بجای آمدن روده
بحیل مذکور همان است که در فتق و قروح گفته آید و بستن رفاید مربع بر اعا
بنهجی که روده را از جای رفتن ندهد ضرورست و بر محل فتق ادویه قابض
نهادن و آن جا را بستن نفع تمام دارد قسم پنجم اندر قولنج ثفلی و ظاهر است
که چون ثفل در روده بسته شود قولنج آرد و احتباس ثفل را سه سبب است
یکی آنکه طعام فی ذاته خشک باشد چون کاورس و بلوط و ذرت دوم آنکه قلیل المقدار

خورده شود و بسبب قلت او دافعه برد فعی بر نیاید سیوم آنکه حرارت و یبوست
در امعا افتد و بدان سبب ثفل در روده متحجر شود و بر نیاید و این باشد که
از جهت گرمی زهره عارض شود که روده را گرم سازد چهارم آنکه مائیة بسیار
از بدن بر آید بر سبیل ادرار بول یا اسهال و مانند آن و بدن خشک گردد
پس اعضا از اغذیه جذب مائیة نمایند بالاستقصا و ثفل خشک در روده
بماند و ظاهر است که تا ثفل را قوام مایل برطوبت نبود بر نمی آید پنجم آنکه
تحلیل در بدن بسیار افتد جهت تخلخل بدن یا گرمی هوا یا تعب مفرط و تعلیق
که در خروج مائیة گفته شد احتباس ثفل آید ششم آنکه حس امعا نابود شود
بو استعمال شرب مخدرات یا بسبب سوء مزاج بارده و مفرط که در امعا افتد
و باشد که در روده ناصور پدید آید و مزیل حس او گردد هفتم آنکه در منفذی
که مابین زهره و امعاست جهت آمدن صفرا بر امعا سده عارض شود
و صفرا که منبه دافعه امعاست از انصباب باز ماند و بالضرور ثفل بسته شود
هشتم آنکه دیدان و کرم در امعا تولد شود و ثفل که بامعا آید رطوبت
او را بخورد و ثفل خشک بسته بماند و قولنج آید نهم آنکه روده قولون
ضعیف شود و دفع فضله نتواند نمود و این انواع تسعه ثفلی بهر یک مشروحا
بیان کرده آید اما علامت قولنج ثفلی کلیه آنست که بار و ثفل و الم
بمرتبه نبود که گوئیا روده بشکافد پس آنچه از پس طعام باشد تقدم ثقلیه
طعام بران گواهی دهد و آنچه از حرارت امعا باشد علامت او شدت
تشنگی است و التهاب و لاغری مراق و آنکه پیش از حدوث قولنج ثفل
خشک و بدبو بود و سیاه مایل بسرخی برون آمده باشد تپی اگر موجب حرارت

زهره

زهره باشد خشکی دهان پیدا بود و گاه گاه تب آید و باشد که یرقان روی نماید
و آنچه از یبوست امعا باشد علامت او همانست که در حرارت امعا
گفته شد سوای التهاب مراق و نفخ و سوادیه ازو آنچه از حس امعا باشد
نشان او آنست که طبیعت اجابت نکند اگر چه چیزهای تیز خورند چون سیر
و خردل و کرفس و مانند آن و درک اذیت ننماید روده اگر چه چیزهای
حاد چون بوره نمک و صابون بردارند و هر چه تناول نمایند نفخ شکم آید
و آنچه از کثرت ادرار بول و افراط خروج مائیة بود نشان او حدوث
قولنج است عقب ادرار بول و اندفاع مائیة که مفرط باشد و آنچه از کثرت
تحلیل بدن بود نشان او وجود اسباب محلله چون هوای گرم و تخلخل
مسام و کثرت عرق و مزاولت صنایع ذی تحلیل چون حدادی و مانند آن
و آنچه از سده منفذی که در مراره و امعاست پدید آید نشان او سپیدی
براز است و نفخ شکم و ظهور یرقان چنانچه در باب یرقان آثار
این سده تفصیل ذکر یافته و آنچه از دیدان بود نشان او هیجان
وجع و غثیان است در خلو و باقی علامت او در باب دیدان گفته آید و آنچه
از ضعف قولون باشد نشان او آنست که براز بر نیاید مگر باستعمال
شیافها و حقنها علاج بر سبیل کلیه از هر سبب که باشد نخستین در گشادن
طبع و اندفاع ثفل کوشند و این چنان باشد که آب کامه و روغن بادام
بهم آمیخته و گرم کرده بنوشند و تخم بارجو ب لعاب کرده و گرم چون شوربا
مغز و ماکیان و قریه تناول کنند و آنجا که امعا حرارت و یبوست باشد
جلاب سکنجبین و عنب الثعلب و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات سود مند است

وشربت بنفشه آب سکر ولعاب بهدانه وآب کدو وشیره تخم خرفه وترنجبین
نفع کلی دارد و روغن بنفشه ولعاب خطمی وکتیرا بر شکم مالیدن مفید است
قدری بینی لعوض امراق عارد حسوهای چرب خورند و پس از نوشیدن
اشیاء مزلقه وجهت تلیین مدثقل باید که مریض هر یک با الجهد آهسته
آهسته تا که ثقل بیرون آید و اگر ازین منفعت نشود حقنه کنند بایں مطبوخ
برگ چغندر بنفشه سبوس جو خطمی انجیر مغز قرطم که بپارسی خسکدانه گویند
از هر یک مقداری که خواهند بگیرند و با آب بجوشانند و بپالایند و روغن
کنجد و شکر سرخ و آب کامه و لب خیار شنبر را درو داخل کرده معلوم حقنه کنند
و آنجا که حرارت یا یبوست امعا سبب باشد این حقنه سود دارد آلو بنفشه
عنب الثعلب نیلوفر تخم خطمی خیارین بابونه سبوس جو از هر یک هفت درم
عناب بیست دانه سپستان بیست دانه جمله را بجوشانند و صافی کنند و
ترنجبین ولعاب اسپغول و روغن بنفشه یا بادام یا کنجد ولب خیار شنبر
هر یک ده درم در آن آمیزند و حقنه کنند و چون طبع نرم شود اما با استفراغ
حاجت باشد چیزی سریع الاسهال بکار برند چون تربد و سقمونیا و شحم حنظل
لیکن اگر حرارت باشد این اشیا نتوان استعمال نمود و بعد از آنکه قولنج زایل
شود بجهت سبب ثقل تدارک نمایند مثلا اگر یبس غذا یا قلت مقدار او سبب
باشد هر چه غذا او بود کم و کیف استعمال نمایند و اگر حرارت و خشکی
امعا سبب باشد میوه‌های سرد و تر چون آلو و زردآلو و شاهوج خورند و شربت
بنفشه و نیلوفر نوشند و شیره کدو چرب تناول نمایند و دیگر اشربه و اغذیه
مرطبه ملینه که پاره‌ها ذکر یافته استعمال کنند و آنجا که حرارت امعا از کرمی

زهره بود فصد نفع دارد اگر مانعی نبود و اگر ذهاب حس امعا سبب باشد تریاق
کبیر و مثرودیطوس و خندقیقون و میبوسن خورند و روغنهای قسط چون
روغن مقوی و بید انجیر استعمال نمایند شربا و حقنا و تدهینا و اطلیه مقویه
بر شکم و ضماده نهند و غذا شوربای گنجشک و کبوتر سازند و نیکوترین مسهلات
مدرین مسم ایارج لوغاذیا است فایده خندقیقون بخای مهمله یا معجمه شراب
کهنه را گویند که در وی زنجبیل و قاقلیتین و قرنفل و عسل باشد و میبوسن شراب
سوسن است و اگر کثرت در دیول سبب باشد و این از تناول بدها است
افتد خرما و مویز و حلوا که از نشاسته و شکر ساخته باشند تناول نمایند
و هر چه مقلل بول و ملین براز بود چون شربت بنفشه و خیار شنبر و جز آن
بخورند و انجیر سود دارد و اسپغول و تخم ریحان مفید است و بهترین غذا مرغ
فربه است و اگر کثرت تحلیل سبب باشد باید جایگاه سرد نشینند و قیروطی
که از ادهان مکثفه چون روغن گل و آس ساخته باشند بر بدن مالند
و اغذیه چرب تناول نمایند و اگر ماهی را بکوبند و آب او بگیرند و روغن
گل که نیمه وزن این آب بود آمیزند و بجوشانند تا روغن بماند پس موم سپید
در آن گداز نند و بمالند بهتر عمل کنند و اگر سده منفذ که در مراره و امعا است
جهت انصباب صفرا بر امعا سبب قولنج باشد در تفتیح سده کوشند
بدانچه در یرقان گفته شد و اگر دیدان سبب باشد در قتل و اخراج او توجه
نمایند بدانچه در باب وی گفته آید و اگر ضعف روده سبب بود هر چه
بهر ذهاب حس امعا گفته آمد بکار برند و از چیزهای ترش و قابض و آب
سرد پرهیز کنند و طبخ سلیخه و دارچینی و بسباسه و جوز بوا و سنبل و اشنه

و تخم کرفس با روغن بادام بنوشند و جهت اسهال ایارج فیقرا مفید است
و بهترین غذا نخود آب گوشت مرغ قسم ششم اندر قولنج صفراوی که صفرا
در جوف معا گرد آید و قولنج آرد و وی نادر افتد لان المادة الصفراویة لا تنفع الی المعاء
و علامت و علاج این قسم از مغص صفراوی جویند تمام اقسام قولنج ذاتیه این
بود قسم هفتم آنکه بمشارکت عضوی پدید آید و این را قولنج عرضی گویند و وی
انواع است یکی بمشارکت ورم مثانه پدید آید دوم آنکه بمشارکت ورم
گرده افتد و نیز آنکه بمشارکت ورم جگر و سپرز و حجاب عارض شود سیوم
آنکه بمشارکت رحم لاحق گردد و علامت و علاج این قسم از باب هر یک
ازین عضو جویند و بالا گفته شد که گاهی مشتبه میشود وجع قولنج با وجاع
این اعضا و فرق بینهم بتفصیل بیان یافته تنبیه و نوعیست از قولنج که مسمیست
به ایلاوس ترجمه او رب ارحم است و وی بدترین اقسام است از قولنج ایلاوس
و علاج او کمتر باشد خاصه آنگاه که زبل و کفک که در قی بر آید از بدن
و آروغ بوی بد آید و موضع حدوث این مرض رودهای دقاق است
یعنی امعاء علیا و این مرض گاه ابتدا افتد با اسبابی که در قولنج
گفته شد و گاه باشد که قولنج منتقل شود بایلاوس و علامت ایلاوسی
آنست که درد بالای ناف بود و از پایین چیزی البته بر نیاید و حقنه نفع ظاهر ندهد
و تهوع و قی لازم باشد و این مرض از جهت قی مشتبه میشود با نقلاب المعده
و فرق میان آنست که در ایلاوس آنچه بقی بر آید غالبا از عفونت خبر دهد بلکه
زبل محض باشد و پوستهای باریک در قی بیرون آید و از خوردن حموضات
وجع شدت نکند بخلاف انقلاب المعده که برعکس این است چنانچه در امراض

معده

معده گفته شد و گاه باشد که این مرض از ادویه گرم و طعام سرد قابضی دیر هضمیه ۶۵
پدید آید و نشان او تقدم سبب است علاج از آنکه اسباب قولنج و این مرض
واحد است بسبب آنچه در وی گفته آید استعمال نمایند و بدانند که در ابتدای
این علت فصد نفع کلی دهد لا خاصه اگر خوف ورم باشد یا ورم موجود باشد
که مانعی در فصد نباشد و دیگر تدبیر تلیین و تضمید و جز آن بر حسب مشاهده فصد ۲
طبیب حاذق است اما آنجا که دوا یا غذاء نا ملایم سبب باشد باید که فرو دادن بنوشند
آب شکر گرم با روغن کنجد یا بادام آمیخته قی کنند تا آن شیء فاسد برون
آید بعد طبع را نرم سازند فایده در ذکر ادویه که بالخاصیه خوردن آن انواع
قولنج را سود دهد و شوربای ... و گوشت او و خرا طیر خشک ساخته
و کژدم بریان و شاخ گوزن اما کژدم بریان شدید النفع است و شاخ گوزن
سوخته درد صعب را در یک ساعت فرو نشاند و اگر خرء الذئب که از
خوردن استخوان حاصل شده بگیرند و با شراب یا ماء العسل آمیزند و بنوشند
نفع عجیب بخشد اما معرفت پشک گرگ که از خوردن استخوان حاصل شده
آنست که سپید صمغی باشد و ازین پشک آنچه بر شوک و خار مطروح بود
بغایت ستوده باشد و گاه باشد که درین پشک گرگ استخوان [illegible]
یابند و وی بغایت عجیب الاثر است و در خواص این استخوان آورده اند
که تعلیق وی از خوردن نافع ترست در گلو آویزند لیکن این استخوان
باید که برابر امعا باشد و اگر برین استخوان غلافی گیرند از پوست پلنگ
یا پوست گوزن یا پوست قوچ که وی را گرگ درنده گویند بود بهتر عمل کند
فصل اندر حصر و او آنست که شکم قبض ماند زمانی طویل خواه با دیگر

وخواه بیوه مرد پس حقنه عام است از قولنج علاج بدانچه در قولنج است رفع

تبعض نمایند بحسب رعایت مزاج واین دوا معتدلست انجیر زرد نیم و

زبیب دانه برآورده اصل السوس از هر یک جزوی بپزند وصاف نمایند ومغز

فلوس خیار شنبر وروغن بادام اضافه کرده بدو نهند تا الاهفته خشک طبع زایل کند

وباشد که تربد وبسفایج نیز داخل سازند اگر مانعی نبود فصل اندر دیدان یعنی

کرم شکم واین از رطوبت بلغمی که در امعا متعفن شود متولد گردد وانواع او چهار است

قسم اول که مسمی است بحیات دور دراز بود تا یکوجب بلکه یکذراع وا ین

نوع در امعاء علیا تولد کند وعلامت او مغص است وضعف نبض وکردن

اطراف وسرفه خشک وکاهلی وبرهم ساییدن دندان در خواب واحساس

دغدغه ولذع در فم معده ویافتن حرکت متصاعد آنها بسوی معده حالت گرسنگی

وبرآمدن آن لقمی یادر براز احیانا وقلت براز وخشکی طبع وسرعت جوع

وانتفاخ بطن چنانچه در استسقا میشود وبایدکه از حرکات موزیه وکیفیات

متعفنه حیات اعراض ردیه شبیه بصرع چون سقوط وتشنج والتوا پدید

آید واز خاصه جمیع انواع دیدان است که در روز لبها خشک شوند ودر شب

تر گردند ولعاب از دهن سیلان نماید علاج در قتل واخراج کوشند

بدین طریق که سه روز بپالی شیر تازه بنوشند یکرطل با قند شیرین ساخته

ودر روز چهارم دوائی که قاتل ومخرج حیات بود با شیر آمیخته بخورند بهنگام

گرسنگی وحالت شرب دوائی بینی بند کنند تا بوی دوا بدماغ نرسد

وکرم متنفر ننماید صفت دوائی مذکور برنگ کابلی مقشر وسرخس وتربد وقنبیل

از هر یک پنجدرم ترمس وقسط تلخ از هر یک هفت درم شیح ده درم نمک

ماهو

هندی یک درم کوفته بیخته سه روز بخورند نهار تو عدی مکرر برنگ کابلی مقشر ٦٦

ده درم درمنه ترکی یکدرم خرما دانه بیرون کرده ۱۵ عدد مغز چار مغز سه درم نرم

کوفته در وقت خواب میل نمایند واگر خوردن دوا مکروه دالو بیمار حقنه نمایند

وسماق واقاقیا وگل مختوم بشراب آمیخته بر شکم ضماد سازند واین شیاف

سود دارد شحم حنظل دانگی ونیم قنبیل نیمدرم بکوبند وبزهره گاو شیاف سازند

وبردارند وآنجا که حقنه وشیاف بکار نتوان برد بادام تلخ وقنبیل وکرد برش

وکرنب ببرگ آمیخته بر شکم گذارند یا درمنه ترکی وصبر وقسط وسیاه دانه

از هر یک ۷ مثقال نرم بکوبند وبآب برگ شفتالو بر ناف طلی کنند واگر

مزاج گرم بود ادویه گرم زنهار ندهند وبچیزهای سرد که بدین کار مخصوص بود

بسنده کنند چون آب کاسنی وخرفه وشاهتوت وخرنوب با مثلث

آمیخته وگشنیز خشک هر روز یک مثقال با مثلث یا سکنجبین آمیخته خوردن

تا سه روز سودمند است وآب برگ شفتالو وپوست درخت شاهتوت

نفع دالو واگر پوست درخت انار ترش وبیخ آن بجوشانند وآب آنرا

میل نمایند کرم معدها را بکشد وبرون آرد مجربست وسماق را اگر در آب بمالند

وآن آب بنوشند کرم را بکشد وبعد از استفراغ آب کامه نوشیدن مقدار

چهار درم تا ده مثقال نفع کلی دالو وبعد استیصال وزدودن ماده درین

مرض احتراز از خوردن شربت وچرب وچیزهای غلیظ ضروریست بعد از

تنقیه تا که ماده او تمام پاک شود از اعاده نیابد ونیکوترین غذا مطبخه

وقلایاست با توابل گرم وقبل از غذا آب کامه خوردن سود دالو وترب

وکرویا وبادام تلخ وچارمغز نفع دالو وشیر ونان فطیر ضرر دالو صفت

دوائی که کرم مزاج را نفع دارد و حقنه را نیز شاید پوست درخت شاه توت و پوست
درخت انار ترش هر کدام یکشبانروز در آب جوش کنند و بعد در تنور نهند
تا پخته شود پس صاف سازند و آب برگ شفتالو و قاشق در او آمیزند و عمل
نمایند تا شرب فرمایند قسم دویم آنکه عریض باشند همچون دانه کدو لهذا
مسمی است به حب القرع قسم سیوم آنکه مستدیر الهیئه باشند و باید دانست
که این هر سه قسم در قولون و اعور متولد میگردد و بدترین اقسام است
و علامت ایشان کثرت اشتهاست و برآمدن کرم با سفل احیانا و صفرت
رنگ و سیلان لعاب و خشکی لب بروز و تری آن بشب معرفت حیات
و این قسم آنست که بیمار در حمام در آید و زمانی طویل نشیند تا که بدن او گرم
شود و تشنگی غلبه نماید پس پاره از یخ یا ظرفی تنک پر آب شدید البرد بر که
بر شکم او نهند و بمالند و به بینند پس اگر بالای ناف او بلندی پدید آید
و اثر حرکت در آنجا محسوس شود نشان حیات باشد و اگر در زیر ناف شود
و بلندی معلوم کند نشان حب القرع باشد علاج در قتل و اخراج کوشند
بهر آنچه در حیات ذکر شد و از ادویه هر چه قویتر بود استعمال نمایند زیرا که
محل او شکسته شود و محل ایشان فروتر از محل حیات است و دوای مشروب اگر
قوی نبود تا رسیدن با معاء غلاظ قوت او شکسته شود و عمل نیک نکند لهذا
نفع حقنه در اینجا بیشتر است و بعد از آنکه کرم بر آید جهت انقطاع رطوبات
لزجه که ماده کرم است آنگاه بنهار بنوشند و از هریسه و پاچه و پنیر تر و شیر و
مانند آن که مولد رطوبت بود پرهیزند و اگر هر شب سکنجبین بنوشند خاصه اگر عنصلی
بود یا با بعضی ادویه نافعه ممزوج باشد قطع ماده بدان نمایند صفت دوائی

که

68

67

که حب القرع و قسم سیوم که نوعی است از ان سود دارد درمنه ترکی و برنگ کابلی
مقشر از هر یک مثقالی نمک هندی دانگی و نیم تربد یکدرم شحم حنظل دانگی نرم
بکوبند و بقانونی که در حیات گفته شد بدهند با شیر آمیخته یا با چیزی دیگر
دوائی که حب القرع و رطوبات لزجه فاسده را از امعا بیرون آرد برنگ
کابلی مقشر هفت درم تربد ده درم مویز سیاه پنجدرم بهم آمیزند و مقدار دو حب
بخورانند و آنچه دیگر در قسم اول گفته شد از مراعات مزاج مرعی دارند قسم
چهارم آنکه خورد بود شبیه بکرمی که در سرکه و پنیر می افتد و این در روده
مستقیم پیدا میشود و اگرچه لفظ دیدان بر همه اصناف کرم اطلاق کرده اند
اما در اکثر جا مراد از دیدان همین قسم می باشد و علامت او خارش و دغدغه
مقعد است و ظهور وی با ثقل علاج حقنه کنند بچیزی که روده را پاک کند و پنبه
بروغن خسته زردالوی تلخ یا در آب سداب ترکرده حمول سازند همچنین [illegible]
صبر کوبیده در آب افسنتین یا در آب برگ شفتالو یا در قطران حل کنند و پنبه
بدان آلوده بردارند و اگر مریض کودک بود درمنه یک مثقال صبر سقوطری
نیم درم کوفته بپخته تا آب برگ شفتالو آمیخته بر ناف طلا نمایند صفت
حقنه که درین قسم رابع جلیل الاثر است و همه را سود دارد بابونه اکلیل
الملک درمنه برنجاسف هر یک یک کف برگ شفتالو هر یک ده درم
برگ چقندر یک دسته جمله بجوشانند و صاف کنند و شحم حنظل دانگی
بر سر آن آمیزند و حقنه نمایند و کودکان را این مرض بسیار افتد و زود
گذرد و اما پیران را کمتر افتد و مشکل تر باشد خاصه اگر دیر ماند لهذا تمهل
در علاج منع کرده اند و نیکوترین حیل برای اخراج اینها آنست که موم و حنا

بهم سرشته شافه سازند و بمبرو ارند و پس از لحظه سوراخ مقعد طفل را بر اثر چراغ
بدارند و آهسته آهسته کنارهای مقعد را بسر انگشت بخارند و بنگرند چون کرم
ظاهر شود بگیرند و بردارند و اگر حوالی مقعد خورد باشد مغز خسته شفتالو و برگ
سبز او بهم کوفته طلی نمایند و خوردن شکر و نارجیل کودکان را مفید است
درین علت و چوب در شستن مقعد ایشان برای منع خوردن کرم و فاریدن
آن نفع کلی دارد و زیت الانفاق در اخراج جمیع اقسام دود سود دارد
بجوزند یا بر مقعد مالند باب در امراض مقعد و وی مشتمل است بر چند
فصل فصل اندر بواسیر و آن بر هفت قسم است قسم اول آنکه بر سر رگهای مقعد
فزونیها پدید آید از خون غلیظ سوداوی و این فزونیها خون شش هفت
گونه است اول آنکه سر سفره متفتح شود و چیزی ازو ترشح نکند دوم آنکه
شاخها و پنجها دارد و آن را نخلی گویند سیوم آنکه مدور و مستوی بهیئت دار باشد هم
چون دانه انگور و آنرا عنبی گویند چهارم آنکه بانجیر مانند و آنرا تینی گویند
پنجم آنکه صغیر و صلب مشابه عدس و نخود باشد و آنرا ثولولی گویند
ششم آنکه دراز و صلب مشابه دانه خرما باشد و آنرا توثی گویند و سر
توثی مدور و مجب بود و بیخ او باریک است و هر یک ازین اقسام یا عمیا
بود یا دامی و مع ذلک یا خارج شرج باشد یا داخل وی و هر چه داخل
شرج باشد اصعب العلاج است و عمیا آنست که سوراخ نداشته و ازوی هیچ
خون بیرون نیاید و دامی آنکه سوراخ دارد و زرد آب و خون ازوی ترشح نماید و دوی ‌بن
درد اندک باشد لاستفراغ المادة المولدة و بدترین جمیع اقسام بواسیر نخلی است
پس ازان تینی بود آنکه بلند بود و سر او میل بزیر یا به پس داشته باشد و گاه

دامی را المنفتح
و عمیا را المنسد گویند

حبس بول

حبس بول نماید و درد شدید آرد و باید دانست که سوزش و درد شدید بالذع
در باسور از خون صفراوی است و خلیدن و کثرت ثقل و قلت لذع
علامت خون غلیظ علاج اگر خون غالب بود رگ باسلیق زنند یا رگ صافن
بجسب حاجت و پس از رگ زدن حجامت کنند و جهت تلیین شکم مطبوخ
هلیله و تبهد و با صلاح جگر و سپرز کوشند و از اغذیه هر چه مولد خون صالح باشد
چون اسفیدباجات که با گوشت ماکیان فربه ساخته باشند خوردن فرمایند
و هر چه غلیظ یا شور بود منع نمایند چون گوشت گاو و اسب و آهو و بادنجان
و عدس و کرنب و پنیر و خرما و ماهی شور و جز آن از اغذیه فواکه و ادویه
که این علت را مزید دارد و جمله در ان کوشند که طبع ملایم باشد و برای تلیین
هلیله مربا و آمله مربا و اطریفل صغیر مقلی بکار برند و مانند آن مگر آنجا که از
اسهال بود که دران وقت باستمساک حاجت بود بقدر حاجت و بعد
از حصول تنقیه و اصلاح نظر بر احوال بواسیر کنند و بحسب او تدارک نمایند
مثلا اگر بواسیر ابتدا نهد و درد نکند چیزی که آنرا بریزد و خشک کند استعمال
فرمایند که دهن رگهای مقعد را بگشاید و خون ازان برآرد و تسکین نماید
و اگر سیلان خون از بواسیر بافراط بود خون سرخ و صاف و رقیق آید
و ضعف حادث گردد حابسات خون بکار برند اما آنجا که حرارت
بسیار باشد لبره و خوف ضعفی قوی نبود و خون سیاه آید سزاوار آنست
که در حبس مبادرت نکنند زیرا که مدد برآمدن این خون امن است از چند
امراض سوداویه چون مالیخولیا و خفقان و صداع سوداوی و وجع الورک
و درد گرده و رحم و مانند آن لهذا گفته که خون بواسیر بمنزله خون حیض است

کە از چند بیماری امان یابد و اگر بوقت بند کنند بهمان امراض موودی شود
و اگر بند ابیر مذکوره در استعمال فرزجها سود ندهد قطع نمایند بطریقی که گفته
آید و علاج تام همین است و اکنون ادویه هر یک از آن حالات بتفصیل
مذکور شود بعون الله تعالی ادویه که جهت یبس و سقوط لکی را آید بگیرند برگ
آس و جوز السرو و اقماع بادنجان و پوست بیخ کبر و مر و شحم حنظل
و سلخ الحیه و مقل تبخیر کنند مفرده او مجموعه طریق تبخیر آنست که سلک
مشتر لعزو زند و این ادویه هر چه بهم رسد بران سوزند و طغاری که زیر او
سوراخ بود بر آتش پوشند و بیمار را بر طغار بنشانند چنانکه مقعد او بر
سوراخ باشد و دودی بر آید در مقعد در آید و باید که مریض زمانی طویل بخور
بگیرد تا که خشک در فرزجها پدید آید دوائی که دیگر بواسیر را خشک سازد
پوست انار و کندر و جفت بلوط و جوز السرو هر چهار را بکوبند و باب
انگور بجوشانند و در هاون بمالند و صبح و شام بر بواسیر طلا سازند و مقل
ازرق و کندر و زرآوند و حرمل و بیخ کبر تبخیر کنند ادویه که جهت تفتیح
افواه عروق مقعد بکار آید و بکشاید آب پیاز زهره گاو و مغز و غر طبیثا بهم
آمیزند و صوف یا پشم پنبه بدان آلایند و حمول سازند همین عمل دالو
و سرگین کبوتر و فتنه و بخور مریم و باید دانست که چون مفتحات مذکوره خواهند
استعمال کنند نخستین استحمام نمایند و روغن مغز خسته شفتالو و مغز
بساق و پیه کوهان شتر بر بواسیر بمالند تا نرمی در وی پدید آید و از مفتحات
زود بکشاید زیرا که اگر قبل از تلیین فرزجها مفتحات بکار برند ایلام
مفرط آلود و بیمار را مضطر سازد و بسیار باشد که مقصود حاصل نشود و مایعی خون

بواسیر

بواسیر روان گردد و بسیار باشد که بتلیین بسند کنند و ترک دادن خون و باستعمال
مفتحات حاجت نیفتد بالجمله هر گاه ادویه مفتحه در عمل آرند و درد شدید
آرد و از شدت وجع با سوری بترسند که عضو ورم خواهد کرد و قوت ساقط
خواهد شد ادویه مسکن الوجع ضماد نمایند صفت آن بگیرند اکلیل الملک
و افیون و خطمی و زعفران و تخم کتان و زرده بیضه و پیه ماکیان و مقل و پیاز
و میعه سایله و مغز ساق گاو و مغز کوهان شتر آنچه کوفتنی است بکوبند
و آنچه گداختنی بگدازند و بهم سرشتند تا همچون مرهم شود و ضماد نمایند و اگر که دیگر
درد بنشاند برگ کرنب جوشانند تا مهرا شود و بروغن گل و سپیده تخم
مرغ بسرشتند و قدری افیون آمیخته ضماد نمایند و مرهم اسپیداج برای تسکین
وجع مخصوص است صفت سپیده ارزیز و موم سپید و روغن گل باهم حل کنند
تا یکسان شود پس بکار برند و اگر پیاز را با روغن گاو پخته نیم گرم بر مقعد گذارند
درد بنشاند و کندر با روغن گاو یا روغن جوز پخته و در هاون نرم کرده همان عمل دالو
و پیه کوهان شتر در تند و بیب و همچنین افزونی بواسیر و تسکین الم نفع تام
دالو بمالند یا حمول سازند و زرده بیضه با روغن گل نفع تمام دالو ادویه که
جهت قبض خون بواسیر بکار آید قرص کهربا و حب مقل ممسک و معجون خبث
الحدید بخورند و شیاف کحلی بردارند و مازو و پوست انار و مورد و تخم گل
و اقاقیا و مانند آن بر سفره ریزند و آبزن سازند و اگر پشم خرگوش و نسج
عنکبوت با آب لسان الحمل یا آب تنها کرده بزرور و قایفه یا نشیحق مرداسنج
و اسپیداج بیالایند و بر مقعد نهند و بعصابه بربندند خون را بند کند و العزو
صفت حب مقل ممسک هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله مقشر

مقعد از هر یک ۵ درم مرجان کهربا صدف سوخته از هر یک یکدرم مقل در آب آهنگران
حل کنند و دیگر ادویه کوفته بیخته بآن سرشند و حب سازند ۵ درم بخور زند
دیگر هلیله کابلی سه درم بروغن گاو بریان کرده و کهربا ده درم و مقل چهار درم
مقل را در آب گندنا حل کنند و دیگر ادویه کوفته و بیخته بآن سرشته حب سازند
شربت ۵ درم صفت شیاف کمکی کندر گلنار مازو سرطان شبت اقاقیا صمغ عربی
برابر گرفته شیاف سازند و بر دارند اکنون تدبیر قطع بیان کنیم باید دانست
که قطع علاج تام است و خوف هم در او بس مادام که ضرورت قوی نباشد بقطع
نپردازند و قطع یا با آهن است یا بوضع ادویه چون دیگ برد نیک و فلدفیون
و زرنیخ و مهره چون که صواب در آن است که همه را نبرند بلکه یکی ببرند احیاناً
اگر ماده میل برآمدن برآید او را راه باشد و از آن آفات مذکوره خوف بماند
چنانچه در وصایای بقراط است و لا یجوز اسقاط محل البواسیر بل یجب ان یترک
واحدا منها و نیز گفته اند صواب آنست که اگر بواسیر مقعد دو باشد نخستین یکی را ببرند
و بعد از آنکه او تغیر شود دیگر برند و همچنان یکیک ببرند تا که یک عدد باقی ماند
پس آنرا ابدا زنند جهت سیلان خون فاسد و آنجا که قطع بدوا خواهند باید که
ادویه قاطعه بر نفس ثؤلولها بنهند تا که سیاه گردد و بیفتد و گوشت صحیح ظاهر شود
پس بمراهم مدمله تدارک کنند و قطع با آهن بود یا ببرد و او رعایت بسیار واجبست
مثلا اگر قوی وی محتمل الوجع بود یکبارگی ببرند و اگر نه بتدریج قطع نمایند و فیما بین
بمراهم مسکنه تدارک نمایند همچنان میکنند تا که بواسیر ساقط شود تنبیه بواسیری که
غایر و داخل شرج باشد و قطع او خواهد باید که محجمه بر مقعد او نهند و مکند
تا که منقلب شود مقعد و ثؤلولها بنظر در آید پس ببرند آنرا با آهن یا بدوائی حاد

بقانونی

نا

بقانونی که ذکر یافته اطریفل صغیر که استرخاء مقعد و بواسیر را نافع است و صفت
هلیله کابلی و زرد و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر مساوی کوفته بیخته
بروغن بادام چرب ساخته باشند با شهد یا قوام قند سرشند شربت ۵ درم
اطریفل مقل که گرم کنند و بواسیر را نفع بلیغ دهد و صفت هلیله کابلی و هلیله
و آمله مقشر هر یک ده درم مقل ازرق سه درم مقل را در آب گندنا حل کنند
و سه چند عسل اضافه فرمایند و بجوشانند تا بقوام آید و ادویه کوفته بیخته
بآن سرشند شربت سه مثقال قسم دویم آنکه مسمی است بریح البواسیر و این
بادیست غلیظ عسر التحلیل که حادث میکند دردی همچون قولنج و از آنجا گاهی
صاعد میشود بسوی پشت و سر اشیف و گاهی فرو می آید بخصیتین و قضیب
و قطن و حوالی مقعد و احداث نماید در شکم قراقر و باشد که اسهال خونی
آرد یا شکم قبض کند و گاهی بجوانب اندامهای دیگر منتقل شده بدست و پای
میل مینماید و بسبب او از زانو و مفاصل وقت نشستن و برخاستن آوازی برآید
و این آواز مفاصل را قرقعه میگویند و سبب این علت سوداویست
که برگرده ریزد یا در آن متولد شود پس بسبب حرارت گرده مستحیل شود بباد غلیظ
و بسبب غلظت تحلیل نپذیرد و در نواحی گرده بگردد و احداث نماید
آنچه گفته شد و اگرچه این مرض بمقعد نسبتی ندارد زیرا که مبداء او گرده و
منصب وی بروده است لیکن جهت مشارکت لفظ که بباسور دارد در این
باب ضبط یافته علاج تنقیه سودا کنند بمطبوخ افتیمون و حب و بعده
جوارشها و غیر آن که بادشکن بود تناول کنند و باید که بادویه بادشکن مدد رسانند

ترکیب نمایند که اثر دوا از و کرده رسد و هرچه بادانگیز باشد چون شیرها و فواکه ها
و مانند آن ترک نمایند صفت حبی که باد بواسیر را فایده دهد زرنباد درونج عقربی
هلیله سیاه بلیله شیطرج هندی عاقرقرحا فلفل دارفلفل تخم گندنا مقل از هر یک
برابر کوفته درانند که همه را نرم کوفته به آب مویز و ... کنند تا حب سازند
شربت ۲ درم تا ۳ درم ... که باد بواسیر را دفع نماید پوست بیخ کبر انجره و صعتر
پارسی نصف جزو شربت ۲ درم فایده کند ... مقعد باسلیق در باصور
ریحی نفع تمام دهد جهت استخراج ماده سودا که منشا این علت است
و دلک و حمام و سواری اسب و دوام سوده الو جهت تحلیل فضول و تنقیه
حرارت فصل اندر ناصور مقعد و این قرحه است غایر عسر البرء که در مقعد
حادث شود بجانب روده مستقیم و از وی پیوسته زرد آب بر آید و قرحه
مذکور بر دو گونه است یکی آنکه اندر روده مستقیم گذار نکرده و نافذ نشده باشد
و علامت وی هنوز نافذ است که گفته آید علاج بشکافند قرحه را تا زرد آب
از آن بر آید تمامه پس بنگرند که میل میتواند در آمد اگر میتواند در آمد شیاف
غرب در سایند و ۳ قطره بچکانند صبح و شام و هنگام تقطیر باید که
بیمار بر پشت خسپد و زیر سرین را تکیه نهند تا افراشته باشد و بر همین هیئت
باشد تا گرد و خشک شود و اگر میل تواند در آمد میلی بگیرند باریکتر از سوراخ ناصور
و پنبه بران پیچند و آبی که صمغ درو حل کرده باشند تر نمایند و در سحیق ادویه
شیاف بغلطانند و در قرحه نهند صفت شیاف غرب صبر کندر انزروت
دم الاخوین سرمه شیت کلنار از هر یک یک درم زنگار ۲ درم سرخ کوفته و بیخته

باکلاب

باکلاب شیاف سازند دویم آنکه داخل روده نافذ باشد و علامت او بر آمدن
باد و براز است بغیر اراده و ظهور او ازین منفذ و ایضا چون میل در قرحه کشند
و انگشت در دبر نهند هر دو در اندرون روده ملاقات افتند اما اگر این منفذ
بغایت تنگ بود و میل نتواند درآمد و نیز ضیق مسلک براز نیز بدین جانب
نتواند برآمد و مشتبه گردد که نافذ است یا نه فرق بینهما آنست که پنبه یا اجزای آن
در مقعد بیمار نهند چنانکه برآمدن هوا از مدخل نباشد و بفرمایند تا دم حبس
کرده قوت کنند با سفل چنانچه جهت اخراج براز میکنند و انگشت بر قرحه
باشد پس اگر حرکت برآمدن ریح است با انگشت محسوس شود قرحه نافذ است
و الا فلا و دیگر طریق آنست که شمع یعنی چیزی پی مانند میان کاواک بگیرند
و سر او برین قرحه بچسپانند و بطرف ثانی او چیزها بسوزند تا دود درین
شمع اندر شود پس اگر بیمار در باطن خود حرارت دود آمدن دود یابد
نافذ است و اگرنه غیر نافذ علاج گزاردار آنست که دست از علاج این قسم
بدارند زیرا که اذیت تداوی بدتر است از بودن وی بهر آنکه تدارک او
بدستکاری است یا بادویه اکاله و درین هر دو خطر است فصل اندر اورام
مقعد و این بر دو قسم است قسم اول اندر ورم گرم و این بیشتر افتد و او سه
حال بیرون نیست یا ابتدا پدید آید یا عقب استعمال ادویه حاد حادث
شود یا بعد حکه یا شقاق یا قروح یا بعد قطع بواسیر عارض گردد و علامت او
درد و التهاب و تقطیر بول است و تقدم اسباب موجبه و این ورم
ابتدا کمتر افتد علاج در ابتدا فصد باسلیق کنند اگر مانعی نبود و اگرنه بر قطن
حجامت نمایند و جهت ردع مرهم اسفیداج و جز آن از اضمده و شحوم مبرده

استعمال نمایند و اگر سپیده بیضه را بروغن گل آمیزند و در هاون قلعی یا سرب
صلایه کرده بر ورم نهند نفع تمام دارد و آنجا که درد شدید بود قدری افیون بیفزایند
تا درد را زود بنشاند و جهت تعدیل مزاج شربتهای سرد که در و تخم ریحان و اسپغول
و نقوع عناب و آلو با خبات بنوشند و از اغذیه هرچه مناسب باشد خورند و بدانند
که قی نهایت سود دارد و هرگاه مائل بر واد عات و تنقیه رفع نشود و بیرون نهم آید
واجب است که آنرا بزودی بشگافند و انتظار نضج هرگز نکشند زیراکه اگر زود
نشگافند ماده غایر شود و ناصور گردد و بعد از آنکه حرارت ساکن شود اما درد باقی
بود و مقعد بیرون می آمده باشد این ضماد سود دارد برگ چغندر را بپزند نرم
بکوبند و با روغن پخته تا آرد حلبه بسرشند و بکار برند صفت ضمادی که ورم سخت را
مفید است اکلیل الملک خطمی سپید عدس مقشر برگ عنب الثعلب بنفشه
از هریک برابر بگیرند و بروغن گل و بنفشه و زرده تخم مرغ و آب کاسنی
و آب حی العالم بسرشند و استعمال نمایند صفت طلائی که ورم نرم را سود
دهد عدس و گل سرخ برابر بگیرند و کوفته و بپخته تا آب عنب الثعلب و
روغن گل طلی نمایند و اگر نان میده را با آب بجوشانند و با زرده تخم مرغ
و روغن گل ضماد نمایند سود دهد قسم دوم در ورم سرد مقعد و این اگر بلغمی بود سستی
ورم و فقدان آثار گرمی شاهد اوست علاج قی فرمایند و با شکه لفصد حاجت
آید ورم هم محلل استعمال نمایند و هرگاه پخته باشد بشگافند و آنجا که ورم صلب بود
جهت تلیین و تحلیل او چربی بط و مرغ و زرده تخم بیضه مرغ و روغن گل و زفت
طلی نمایند و اگر ورم دیر مانده باشد مقل اضافه فرمایند و در طبیخ ادویه محلله نشستن
و مرهم داخلیون با روغن یا مرهم باسلیقون یا زرده تخم مرغ فایده دارد فصل

اندر

۸۲ اندر شقاق مقعد و این خشکیست که در سر سفره افتد چون شقاق که در دست
و پا عارض شود و وی انواع است یکی آنکه حرارت و یبوست در مقعد پدید آید
و شقاق آرد و این بیشتر افتد و علامت او غلبه حرارت و یبوست است
علاج مرهم ابیض طلا کنند و این قیروطی سود دارد بگیرند روغن گل و اسفیداج
و مرداسنگ و تکلیس نقره و قرن سوخته و غبار آلرحی و کتیرا و لعاب خطمی و
اسپغول و [illegible] و پیه بط و موم سپید مرهم سازند چنانکه متعارفست
در شور باهای چرب دهند و اگر موجب این حرارت ماده صفرا یا خون باشد
و سوزش و گرمی مقعد و دیگر آثار اینها گواهی دهند جهت تنقیه مطبوخ هلیله
و مطبوخ خیار شنبر دهند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با تخم اسپغول
و قند و شیره خرفه سود دارد و استعمال مراهم مذکوره مفید است دویم آنکه ورم
گرم مقعد سبب شقاق شود و علامت او وجود ورم است و نتومکان با درد
شدید علاج تدبیر ورم مقعد مذکور شد بحسب ادلکا ربرند و بدانند که فصد باسلیق
و صافن و ماءبض و حجامت قطن و ریختن تمام دارد سیوم آنکه ثقل غلیظ
خشک هنگام برآمدن احداث شقاق آید چهارم آنکه بواسیر باعث شقاق
شود و علامت هریک ظاهر است از تقدم که وجود سبب است پنجم آنکه
امتلاء رگها مقعد از خون و کثرت شکم رفتن باعث شقاق گردد
و علامت امتلاء رگها بسیلان خون است از شقاق با فراط علاج
نخستین قطع سبب کنند چنانکه بارها ذکر یافته و بعده جهت ازاله تشقق
مرهم سازند از روغن گل و اسفیداج و مرداسنگ و زفت و مغز ساق گاو
و بمالند و آنجا که خون از شقاق جاری بود فصد کرده باشند و لعقیق خون قاطع آید

اقراص قابضه دهند و در عفص و آس و کلنار و پوست انار و گلسرخ و جوز السرو
و ثمره الطرفا بنشانند و صدف سوخته و قفار کندر و غبار الرحی و سرمه باریک
ساخته بر شقاق افشانند فایده صاحب شقاق را احتراز از آب شدید البرد
و چیزهای قوی الحموضه و العفص لازم است و کذلک قبض شکم ضرر دارد
لهذا گفته اند که مریض مذکور هر صباح شربت بنفشه با [illegible] بهدانه الوخرو
اغذیه ملین تناول کند فصل اندر استرخای شرج و [illegible] المقعد نیز گویند
و شرج بشین معجمه و رای مهمله و جیم نام عضله است که این عضله حلقه مقعد
واقع است و علامت استرخاء او بر آمدن ثقل و باد است بی اراده و این
مرض بسبب اسباب بر چند گونه است یکی آنکه عضله که بر عضلا مطبق و ممسک
مقعد فرود آمده است منفسخ و منتهک شود بوقوع ضربه یا سقطه و بدان سبب عضله
مذکور ایذا یابد و شرج مسترخی گردد دوم آنکه قطع بواسیر باعث ایذاء عضله و استرخاء
شرج شود و علامت این هر دو قسم آنست که یکبار که پدید آید عقب وقوع ضربه
یا سقطه بر پشت یا عقب قطع بواسیر و این هر دو قسم را العلاج لا گفته اند سیوم
سردی و تری باطنیه یا خارجیه این علت شود و علامت او آنست که اندک اندک
حادث شود و اسباب مبرده و مرطبه او بیش اتفاق افتاده باشد چون نشستن
بر سنگ یا آب یا در جای سرد و تر یا خوردن آب سرد بافراط و مانند آن
از امور ظاهریه و باطنیه و خاصیترین علامت این قسم که رطوبی است ظهور
ترهل است در مقعد و این قسم بیشتر افتد نسبت باقسام دیگر علاج
جهت استفراغ ماده مرغیه و تبدیل مزاج آنچه در فالج مذکور شد استعمال
نمایند و روغن قسط یا جند بید ستر و فرفیون آمیخته بر مقعد و مهره های زیرین

مبعد قابضه

74

٧٣

طلب بمالند و بطبخ ادویه حاره قابض چون سنبل الطیب و قسط تلخ و جوز السرو
و مانند آن آبزن سازند چهارم آنکه ورم مقعد محدث این مرض شود علامت او
درد است و ظهور آنچه از لوازم ورم است و علاج ورم مقعد گفته شد فصل
اندر خروج المقعد و این دو گونه است یکی آنکه سبب اماسی عارض شود و علامت
و علاج ورم گفته شد بحسب او تدارک کنند و حیله ادخال مقعد متورم آنست که
چیزهای مرخی و [illegible] و نضج چون بنفشه و خطمی و بابونه و برگ کرنب و شلغم
و تخم کتان بجوشانند و در طبخ او بیمار بنشیند و قیروطی که از روغن سیب و
بابونه و موم ساخته باشند بمالند بر مقعد تا نرم شده اندر رود و پس از آنکه
داخل شود بطبخ چیزهای قابضه چون شاه بلوط و برگ مورد و مازو و کلنار و تخم
گل استنجا نمایند و ثفل آن ادویه مطبوخه نرم کوفته تا همچون مرهم شود ضماد نمایند
و بر بندند تا باز خروج نکند و آنجا که مزاج سرد بود باید که دار چینی و شاه بلوط و مورد و خرنوب
و مازو و براده آهن در شراب کهنه تر کنند یک شب و صاف نموده بیمار را
در آن بنشانند و روغن خسته زرد آلو و شفتالو مالیدن فرمایند بر مقعد
دوم آنکه عضله که ممسک مقعد است مسترخی شود از استیلای رطوبت و حفظ
او نتواند نمود و علامت او آنست که مقعد بآسانی اندر رود و باد خالی و
همچنان بر آمدن او نیز سهل باشد بخلاف ورمی که رجوع او و خروج
او تعسر باشد نه به یسر علاج روغن گل که خام بود بر مقعد مالند و بالای او
اسپیده ارزیز و کلنار و مازو و شب بپاشند و در خانه نهاده لیفیایه محکم
به بندند و جهت آنکه باز نه بر آید بطبخ قابضات که در ورمی مذکور شده
مریض بنشیند و روغن قسط و بابونه که در و فرفیون و جند بید ستر

حل کرده باشند مالیدن در مقعد و حقنه کردن نفع تمام دارد و عصب را قوت
میدهد و هرگاه جراحت پدید آید در مقعد مستخرجه بگیرند تخم گل و مرداسنگ
و سماق و مو باریک سوخته بر مقعد پاشند و تدهین روغن شفتالو لازم دانند
بر مقعد فصل اندر قروح المقعد علاج آنچه قوی التجفیف باشد استعمال نمایند
چون سرب سوخته شسته و مرد اطراف درخت سماق و اطراف آس
باریک سوخته بر جراحت پاشند و در بیرون مرهم اسود نفع تمام دارد و تنقیه
القروح بشرت بود لازم است که جهت تخدیر حس افیون مالیدن فرمایند
فصل اندر حکة المقعد و این چند نوع است یکی کرم خورد در روده
مستقیم افتند و بدان سبب خارش شود و باشد که حب القرع باشد و
علامت و علاج وی دران گفته شد دویم آنکه خون سوداوی حاد لذاع بر مقعد
ریزد و این مقدمه بواسیر باشد و علامت او سوزش مقعد است و
احساس ثقل تا بر سر مقعد و آثار وی دران نابودن علاج فصد باسلیق
کنند یا ابی الورکین حجامت نمایند و جهت اسهال مطبوخ افتیمون دهند
و باصلاح غذا کوشند باستعمال ادویه و اغذیه که بارد رطب و لطیف باشد
و مقل و روغن دانه زردالو حل کرده مالیدن بر مقعد سود دارد سیوم آنکه
خلط مراریه یا بورقیه سبب خارش گردد و علامت او بر آمدن اخلاط مذکوره است
و در براز مع التزحر علاج نظر کنند که آیا در نفس مقعد علتیست یا از عضوی می آید
اگر از عضوی می آید علاج او در تنقیه بدن و آن عضو کوشند و اگر در نفس مقعد
متحقق بود به تنقیه نفس او کوشند چنانچه در زحیر بیان یافته و تریاق نفع
تمام دارد و شیافات سودمند است و باشد که بحجامت قطن حاجت آید و باید

دانست

دانست که در همه اقسام بر عصعص محجمه نهاده خون کشیدن و سرکه و روغن گل
بر مقعد مالیدن نفع کلی داده و کذلک حب الرمان با روغن شفتالو یا صبر اشراب
آمیخته بموم و روغن گل یا روغن دانه زردالو طلی نمایند تنبیه امراض مقعد
عسر البرء است جهت آنکه مجری و منصب فضلات است بالطبع و در اسفل
مکان و ایضا کثیر الاعصاب و قوی الحس است باندک ایذا متالم میگردد و کثرت
الم مخصوص بخنب شود است و عصعص استخوان نشستگاه را گویند و آنرا
عظم العجب نیز نامند باب اندر امراض کلیه بدانکه گرده دو است
یکی سوی راست و یکی سوی چپ و هر یک برپا ایستاده بر موضع خود که زیر پشت است
استوار گشته و ترکیب او از گوشت است و شحم و رگها و شریانها و بذاته
حس ندارد و اما غشائی که بر رویست کثیر الحس است و هر گرده با جگر ارتباط
دارد بواسطه رگی که گروهی آنرا عنق الکلیه گویند و نزد بعضی این دو رگ که هر یک
میان جگر و گرده واقع است مسمی است بطالبین گرده اول این رگ را از
اجزای گرده می شمارند و میگویند که از گرده بر آمده است و بجگر رفته و گروه
ثانی میگویند که این هر دو رگ از آن رگ بزرگ که از حدبه جگر است
رسته است ناشی شده است و بگرده پیوسته و بهر تقدیر آب که با خون آمیخته
از جگر بیرون آید بگرده از همین رگ آید و آلت جدا کردن آب از خون
همین دو رگ است و همچنانکه در گرده جاذبه است جهت جذب آب
در این رگها نیز جاذبه است که اندک برنگ جگر است آب را میکشد و بگرده
میفرستد و همچنین از هر دو گرده رگی رسته است و بمثانه پیوسته جهت دفع مائیه
و این رگها را حالبین گویند یعنی مجریها و باید دانست که شکل هر یک گرده

چون نیم دایره است و پشت او محدب است و گوشت او سخت و اگر فزونی حرارت
رقیق در وی اثر تواند کرد فایده اندر امراض گرده بسیار باشد که بول دمای ناخوش
شود و با خشکی مرض گرده بعلتهای دل و شش و التهاب تنفس مودی گردد و کل ذلک لمشارکة
عنق الکلیة بالکبد و امراض گرده بسیار است هر یک بتفصیل علیحده گفته آید

فصل اندر سوء مزاج کلیه و این چند قسم است قسم اول در سوء مزاج حار
ساذج و علامت او سرعت نبض است و کثرت عطش و لاغری و سرخی قاروره	وباه
و بار زدن آن مع الحرقة و النتن و در محل گرده گرمی یافتن و جهت دفع بول
بسرعت خواستن چنانکه حفظ او مقدور نباشد و بر بالای بول چربی پدید
آمدن جهت گداختن چربی گرده از گرمی و باشد که تب روی نماید و چون
گرمی مفرط شود ذیابیطس حار آورد و آنرا جدا بیان نمایم علاج چیزهای مبرد
مرطب که در ادرار نباشد بنوشند چون شربت انار و زرشک و خشخاش
و لعاب اسپغول و بهدانه و مانند آن و آب انارین با نبات و شیره تخم
خرفه با قرص طباشیر ملین و شیره تخم کاهو با شراب صندل نفع تمام دارد و روغن
ترشی سود مند است و باید دانست که آب سرد و کافور در تبرید کلیه نفع عظیم دارد
لیکن باید که از خوردن کافور افراط نکنند که مقطع باه است و ایضا اقاقیا
و عصاره لحیة التیس و صندل و گلنار با بعض طلیج گرم یا با آب برگ آسی
آمیخته و برکرده ضماد نمایند و صندل با گلاب سائیده طلا کردن سریع النفع است
و نیکو ترین غذا آش غوره و اسفاناخ و عدس است طالیج جمع طلوج است
و طلوج شاخهای نورسته را گویند و کرم درخت انگور است قسم دویم در سوء	
مزاج حار دموی و علامت او علامت ثقل و درد است در گرده و نشان غلبه خون بودن	خون

دباشد

76

و باشد که در نواحی پشت در جایگاه گرده سرخی پدید آید علاج رگ باسلیق زنند	ه
و جهت تبدیل مزاج آنچه در ساذج گفته شد بکار برند قسم سیوم در سوء مزاج
حار صفراوی و علامت او همان است که در ساذج بیان یافته و نشان زیادتی
صفرا پیدا بودن علاج جهت تنقیه صفرا جلاب مغز فلوس خیار شنبر دهند
و آب انارین با شیرخشت و شربت بنفشه و باقی تدابیر در ساذج است
برگزینند قسم چهارم در سوء مزاج بارد و این از خوردن آب سرد بسیار و ادویه
و اغذیه و اهویه سرد عارض شود علامت او سپیدی قاروره و سپیدی رنگ
روی است و سردی گرده گاه و ضعف باه و عدم تشنگی و ظهور ضعف در انحنا
در پشت علاج گلقند عسل و گلاب و عرق بادیان بخورند و معجون کمونی
تناول کنند و فندق و پسته و حبة الخضرا و بادام با شکر تنقل نمایند و روغنهای
گرم چون روغن قرطم و بادام تلخ و پسته و قسط و مانند آن برکرده بمالند
و همچنین روغنها حقنه فرمایند و از حموضات و میوهها سرد اجتناب واجب	ومیوه
شمارند و غذا اسپیدباج و گوشت بریان و مطبخه و گوشت کبوتر
و عصافیر با توابل گرم سازند و آنجا که سوء مزاج بارد بلغمی و ثقل موضع و آثار بلغم
پیدا بود قی و اسهال مقدم دارند بر دیگر تدابیر فصل اندر هزال الکلیة
یعنی لاغری گرده این مرض سبب یکی سوء مزاج که در گرده افتد حار بود یا بارد	کلیه یعنی گرده
و یا دیر بود یا ساذج اما از حرارت بیشتر افتد دویم جماع مفرط سیوم استفراغ
کثیر مانند ادرار یا اسهال و علامت لاغری گرده علی العموم سپیدی بول است
و درد در آن و نحافت بدن و قلت باه و لزوم وجع ملایم در صلب و در
موخر سر و استدلال بر نوعیت سبب از تقدم آن سبب توان کرد علاج نخستین

ازاله سبب منهر کنند و بعده جهت حصب و فربهی کرده اغذیه مسمنه خورند و مغز
بادام و پسته و بندق و نار جیل باشد تنقل نمایند بو قور و پیه ماکیان و پیه
بط خوردن نفع تمام دارد خاصه اگر بابان کندم خورند لیکن باید که این را
کرم خورند زیرا که اگر سرد باشد در معده بماند و گرانی آرد و بکرده رفتن نتواند
و هریسه و پاچه و تخم مرغ نیم برشت سود دارد و دواء الترنجبین بغایت
سود مند است و این حقنه بغایت نافع است بکار برند کله و پاچه میش و کندم و
نخود و لوبیا و باقلاء جوشانیده بپالایند و روغن لبوب مذکوره و
روغن لب القرطم و حبة الخضرا و کنجد و مغز ساق گاو میش و استه
در آن طلنج آمیزند و نیم گرم حقنه کنند صفت دواء الترنجبین ترنجبین
سپید سه درم از خاک و خار پاک کرده در دو رطل شیر تازه بجوشانند تا بقوام
آید و هر شب دو ملعقه بخورند فصل اندر ضعف الکلیه و اسباب او نیز
سه است یکی سوء مزاج او دوم هزال او سیوم آنکه اگر جرم کرده سست و
مجاری او وسیع گردد از کثرت استعمال مدرات یا افراط جماع یا از ضربه و سقطه
که بر کرده رسد یا از شیب بسیار و سفر اضطرار و جز آن سوار بها در بجاهاکه در اند ک
ماندگی و لغب اعراض نماید و روی و علامت ضعف کرده آنست که گاه گاه
کمرگاه درد کند خصوصا هنگام انحنا و انتصاب و هنگام از پهلو به پهلو
گشتن و قوت باه و تقاضاء بول کمتر باشد و بول غسالی آید مثل آبی که گوشت
تازه در و شسته باشند و اگر زمانی بدارند رسوب کند و بر سر بول همچون کفک
دریا پدید آید انتباه غسالة بول الکلاه است که غذا در جگر منهضم شده باشد
و اگر نه قبل از ین منهضم بول مائی می باشد کذلک قال شارح الاسباب و الاستدلال

البب موجبه

77

بر سبب موجبه از وجود یا تعدم دی تواں کرد علاج اگر سوء مزاج سبب مغیر در تبدیل
مزاج کوشند بحسب حرارت و برودت و در آبادی تنقیه را مقدم دارند بر وفق
ماده و نیکوترین منقیات در علت فصد باسلیق است و قی بخلاف اسهال
و مدرات که علت مجاری بول می آلود و سبب سیج میکرد اما اگر تنقیه کرده
باشند و قدری از نفس عضو باقی باشد چیزهای مدر نفع تمام می بخشد و کذلک
مسهل تا ضرورت نباشد ننهند زیرا که اگر چه مسهل ماده را از مجاری
بول با معای آرد اما از آنکه بعضی اجزای او خالی از ادرار نیست چیزی از
ماده بدان بمجاری بول هم میفرستند کما لا یخفی ادویه که ضعف با حرارت را
مفید است دم الاخوین گلنار گل ارمنی عصاره لحیة التیس صمغ عربی
باریک ساخته با شیره لسان الحمل بنوشند و سرکه و روغن گل بر کمر و پشت
بمالند و صندل و گلسرخ و اقاقیا و رامک و اشنی و سک با آب آس آمیخته
ضماد نمایند و آنجا که ضعف از برودت بیشتر چیزهای گرم دهند چنانکه در سوء مزاج
ذکر یافته اما در هیچ وجه در تسخین افراط نکنند که مزید سبب است یک مرتبه
تا اعتدال مرعی با نفع یا ضرر مرتب گردد و ظاهر است که گرمی بسیار موسع مجاری
و جاذب خون است و این هر دو مزید ضعف کرده و اگر سبب ضعف کرده
لاغری بوده باشد علاج او از فصل هزال جویند و اگر سبب ضعف کرده
اتساع مجاری و تحلیل اکتناز گوشت او بود علاج آنست که اسباب گوشنند بمنع
و بعده جهت تکثیر و تقویت اغذیه مقویه قابضه تناول نمایند و قبه و
زعرور و بهی تنقل فرمایند و حقنه که در هزال الکلیه ذکر یافته بعمل آرند و باید
دانست که معجون لبوب نفع تمام دارد و هیچ چیز بهتر از شیر میش و شیر شتر

نیست خاصه اگر گل ارمنی و مانند آن چیزی قابض با شیرهای مذکوره آمیزند و گفته اند
که فلونیا رومی و پارسی با شیر شتر جلیل النفع است و محمد بن زکریا گفته که اگر
اطراف درخت انگور را ببرند و آبی که از وی بر آید بگیرند از این آب اندکی
نمک بر افکنند و سه روز همه بیمار بیمار کرده را ببرد و لطیف ترین اغذیه در ضعف
کلیه رمانیه است که با دانه مویز و پیه گرده بز سرخ کرده باشند و کاه یا کبه که
با تره شیر پخته باشند و کذلک شیر و برنج و سویق که از جو و گندم ترتیب
داده باشند فصل اندر ریح الکلیه و آن بادیست غلیظ که در نواحی گرده
تولد کند از اخلاط غلیظ و از آن باد دردی در پشت و گرده حاصل شود مع تمدد
و علامت او وجع و تمدد حوالی کمرگاه است بغیر گرانی و بدون آثار سنگ گرده
و ایضا خاصه آن باد است که در شکم تهی و حالت گرسنگی و آنجا که هضم نیک افتد
وجع و تمدد کمتر گردد علاج آنچه مدر و مخرج و محلل ریاح بود مع ذلک شدید التسخین
نباشد بنوشند و بدان حقنه کنند و زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر کرده
ضماد نمایند و روغن قسط و زنبق و خیری و سداب و مانند آن بمالند و نمک
و سبوس و خاکستر تکمید بکنند و دوائی که در این باب سود دارد تخم بادیان و سداب و
کلپره و انیسون و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کبر بجوشانند و بقند
شیرین کرده یا با ماء العسل آمیخته بنوشند و شربت بزوری سود دارد فصل
اندر وجع کلیه و این یا از باد کلیه پدید آید یا از ضعف او یا از ورم او یا از
جراحات او یا از قروح او و علامت و علاج هر واحد از آن در محل خود
مذکور است و در جمله هر چه ملین و مسکن وجع بود نفع دارد و فایق ترین چیزها از بهر
این کار آبزن است خاصه که از طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب سازند

کلیه یعنی گرده

فصل

فصل اندر ورم کلیه و این بر چند نوع است اول آنکه گرم بود و سببش خون
غلیظ یا خون صفراوی بود و علامت وی تب مختلط است و تشنگی و صداع و
بیخوابی و حرقه و وجع و گرانی در آن موضع و درد پشت و صفرا در قی بر آمدن
و بول و براز بدشواری آمدن پس اگر ماده خون غلیظ بود ازدیاد ثقل و وجع و
جز آن که از مخصوصات خون است پیدا بود و اگر صفراوی بود شدت عطش و
تندی بول و جز آن که مخصوص است بر و ظاهر باشد و باید دانست که اماس گاه
در یک گرده بود گاه در هر دو و گاه در بعضی اجزای یکی یا هر دو باشد و گاه در باطن
کلیه بود و گاه در خارج آن متصل بعضله یا متصل بعلاقه و گاه در آن منفذ افتد
که میان گرده و جگر است و گاه در آن مجری عارض شود میان مثانه و گرده است و استدلال
خفت اعراض و ظهور ضعف بدون ضعف بحسب اختلاف موضع ورم و قلت و
کثرت اوست مثلا اگر ورم در گرده ایمن بود وجع نیز همان جانب باشد نزدیک
بجگر و اگر در گرده ایسر بود درد نیز بر آن جانب باشد مایل بسوی مثانه و اعتلاء وجع یمنی
و تسفل یسری جهت آنست که گرده یمنی بالاتر از یسری است و اگر اماس گرده نزدیک
بلعیه و علاقه بود نشان او آنست که درد بجانب پشت شدید بود و اگر در آن ناحیه
بود که جانب امعاست نشان او وجع غایر است و باشد که قولنج آرد و طبع قبض
نماید و اگر ورم در مجاری بود شدت عسرت بول نشانه اوست و گاه باشد
که ورم گرده بزرگ شود و درد شدید گردد و اذیت او بحجاب و دماغ رسد و اختلاط
ذهن پدید آید فایده تب مختلط تب لازمه را گویند و یکبار رود و در گردد
بلا انتظام و از عدم تعین آن را نام غیر آن نهاد علاج فصد باسلیق کنند و [illegible]
و ماء الشعیر و شربت بنفشه و لعاب اسپغول و بهدانه و تخم خطمی بنوشانند و آرد جو

و هندبا و آمیشا و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و روغن بنفشه بهم سرشته
برکرده ضماد نمایند و اگر طبع قبض بود بمغز فلوس و روغن بادام با آب انارین
و شیرخشت بمطبوخ هلیله که در وی عناب و سپستان و آلو بنفشه و کاسنی
و عنب الثعلب و مانند آن باشد تلیین فرمایند هرگاه یک هفته بگذرد و ماده
تحلیل نگردد و گرانی و درد افزون شود و قاروره رقیق باشد بدانند که ماده
جمع می‌شود و پخته میگردد و درین حالت باید که یاری دهند بر نضج شربا و ضمادا مثلا
لعاب تخم کتان و تخم خطمی و حلبه شرب فرمایند و اکلیل و خطمی و حلبه و تخم
کتان و آرد جو با آب گرم و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ایضا آب گرم
و طبیخ ادویه منضجه بر عضو ریزند و هرگاه وجع ساکن شود و ثقل محسوس بیشتر شد بدانند
که تمام پخته باشد پس اگر بثلها ضربها و الا نه اعانت کنند بر انفجار و این چنان
باشد که ادویه مفجره و چون سرگین کبوتر و آرد کرسنه و غبار رحی با آب پیاز
آمیخته یا با ادویه دیگر منفجره مذکوره سرشته ضماد سازند و پس از تفجیر
تحریک دهند قطن را بنوعی که ریم محیط ورم بشکافد و ریم براه بول بیرون
آید و هرگاه که ریم بشکافد و ریم در بول نماید باید که شیره خیارین و تخم خربزه
و تخم کدو و تخم بادیان دهند قند آمیخته تا گرده پاک شود و شربت بنفشه
و شیرخشت نفع تمام دارد خاصه اگر با بزر هر دو مذکوره دو سه بار دهند و هرگاه
که ماده و ریم بیرون آید و این از صفای بول و زوال ثقل گرده توان دانست
باید که ادویه التیام دهند تا مندمل شود قرحه و ادویه التیام این است تخم
کتان بریان کرده و کاکنج و خشخاش و گل ارمنی و دقاق کندر و قرص کاکنج از هر یک
مقداری که خواهند بگیرند و بدهند و تا که اندک گرانی هم محسوس شود این ادویه نفع دهد

زیراکه

زیراکه گرانی نشان وجود ماده است در گرده و با وجود شرب مدرات حرز داند
لانها لا تخلو عن القبض فایده ورم گرده را که دیر مانده باشد سود دارد [illegible]
کردن صفت شربتی که در ابتداء ورم مفید آید عناب پنجاه عدد خشخاش سپید ۲۰
درم کشنیز خشک ده درم عدس مقشر صد درم بجوشانند و با صد درم قند بقوام
آورند و موازنه ده درم بنوشند یا با آب با شیره خرفه و خیارین ص سفوفی که
هم انزال ابتدا و هم هنگام خروج مده نفع دارد مغز تخم خیار مغز تخم خربزه تخم خرفه
تخم کاسنی تخم خشخاش مساوی بگیرند و نرم بکوبند و همچندان قند آمیزند و هر
صباح ۲ مثقال بخورند و عقب آن شربت بنفشه یا آب میل نمایند و نیکوترین
غذا درین مرض آش سماق و عدس است بشرطی که طبیعت قبض نباشد
و هنوز ماده مستحیل بمده نگشته باشد نوع دوم آنکه ورم بارد بلغمی بود و علامت او
آنست که در قطن خاصه نزدیک بخاصره گرانی و تمدد محسوس شود بغیر وجع شدید
و بدون التهاب در اکثر مخصوصات بلغم است چون بطوء نبض و سردی
بینی و سپیدی بول و براز پیدا باشد و مریض راست نتواند ایستاد و باشد که
در روی و چشم و همه بدن خصوصا بکمرگاه قریب پدید آید اشتباه درد گرده شبیه
بالقولنج چنانچه فرق بینهما در قولنج کرده شد با لجمله باید دانست که خاصه ورم گرده است
که چون حقنه استعمال نمایند درد بیفزاید بخلاف قولنج که حقنه در وی نفع تمام
میدهد علاج بابونه و نمام و برگ غار و مرزنجوش با آب گرم آمیخته ضماد کنند و تخم
کرفس و خسک و انیسون و پرسیاوشان و هلیون بجوشانند و بپالایند
و گلقند عسلی یار کرده بنوشانند و بطبیخ بابونه و اکلیل و شیح و شبت و سداب
و اطراف کرنب و تخم حلبه و خسک و انجیر آبزن فرمایند و حقنه نمایند و چون

حقنه خواهند کرد روغن کنجد و نمک و بوره نیز در طبیخ آمیزند و تدهین کرده بروغن
قسط و خشک و بابونه نفع تمام دارد و قی درین علت بغایت مفید است
و مغز فلوس خیار شنبر در تحلیل اورام احشا طلی کثیر النفع است تجربةً و حقنةً
و فرموده اند که اگر بول غلیظ بود چند شب در وقت خواب یکدرم ایارج فیقرا
خوردن و عقب آن آب گرم چهار قاشق نوشیدن اخراج حصاة مینماید
و اگر کفایت نکند این حب سازند جو آنی زیره از هر یک نیم درم مصطکی
یکدرم صبر دو درم آب بادرنجبویه یا گلاب حب سازند و بدان را از رسوب
و ماده ورم پاک نماید و غذا درین مرض نخود آب و گوشت طیور بریان
کرده که در رو بود بینه و کرفس و زیره باشد مناسب است نوع سیوم آنکه ورم کرده
صلب سوداوی باشد و این بیشتر عقب ورم گرم و ورم بلغمی افتد بسبب خطائی که
در علاج رود و گاه باشد که ابتداء پدید آید و علامت او شدت ثقل است
و کمی بول و رقت آن و قلت وجع و ظهور ضرر در حقوین و ورکین و
ضعف در ساقین و این مرض بسیار باشد که باستسقا انجامد و لیث مرلعین
خم ماند و راست نتواند شد و گاه باشد که دق آرد و قال الطبری قد یعرض منه الدق

بسبب انقطاع الغذاء عن القلب و ضغطة الورم العاصر من الکلیة الیه
الذی تجری فیه غذاء علاج بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و خطمی و مقل و اشق
و پیه خرس و مغز ساق گاو بهم سرشته بر قطن و کمرگاه ضماد کنند و روغن
بابونه و قرطم و غار بمالند و بروغن قسط و شبت و آب گرم تکمید نمایند و بطبیخ
بابونه و خشک و تخم کتان و بنفشه و سبستان و انجیر و حلبه کوفته بخته همراه آشره
تخم خیارین و خربزه بنوشانند و گاه جو لشربت خشخاش و تمر هندی

سودد

سودد الدو تنقیه اگر لایق نبود فصد کنند باسلیق را و مطبوخ افیتمون و فلوس خیار شنبر
سوددالدو و آنجا که قوت ضعیف بود ماء الجبن با سکنجبین افیتمونی دهند
و اطریفل صغیر مفید است و بهترین غذا شیره سبوس گندم است با روغن
بادام و نخود آب و قلیه اسفاناخ بحسب بودن و نابودن حرارت و عند قلت
حرارت مسکه و عسل خوردن بغایت مفید است و لا یخفی ان علاج هذا الورم متعسر جداً

فصل اندر قروح کلیه و سبب این قرحه همانست که در قرحه مثانه گفته شود
و قرحه تفرقه الاتصال را گویند که در عضو افتد و ریم کند و این بیشتر در لحم و عضو
لحمی حادث شود و علامت وی درد پشت و کرده است و ثقل و تمدد نابودن
و ریم و خون و پوستها با بول برآمدن و گاه باشد که پوستهای سخت و آگنده
شبیه لیفات گوشت برآید و فرق در قرحه کرده و قرحه مثانه آنست که در قرحه
کرده درد از قطن تجاوز نمیکند و بخاصره نمیرسد و سلسل بول و برآمدن پوستها
سرخ و بودن بول شدید الاختلاط باده و قلت بدبوی بول و عدم عسرت او نیز
از خواص اینست بخلاف قرحه مثانه که عسر بول او سپیدی قشور و وجع عانه
و شدت و بدبوی بول از لوازم اوست و ایضا مده با بول کمتر مختلط باشد درینجا
و وجع بشدت باشد فرق میان آنکه جراحت در گوشت کرده است یا در پرده
آنست که در غشا بود درد قوی باشد و سوزش بسیار و اگر در گوشت کرده بود
درد کمتر بود و سوزش اندک و باید دانست که اگر قرحه نزدیک بکبد بود که مابین
جگر و کرده است درد تا کتفین برآید و تشنگی غالب باشد و اگر سمت مجری
بود که میان گرده و مثانه است باشد که درد تا زانو گراید و فرق میان آنکه
چرک از گرده است یا از اعضا عالیه ظاهر است از آفت عضو و بالجمله هر چند که

ریم از عضو بعید آید کثیر الاختلاط باشد با بول علاج نخستین تعدیل اخلاط کنند
تا مراریته و بورقیته از خلط زایل شود و بلغمیته مایل گردد و از شربه و اغذیه معدله
بحسب خلط بار ها ذکر یافته و صواب آنست که اگر اکالی غبو فصد یا سلیق کنند
از جانب الم و اگر الم در هر دو جانب بود لشر الهلالیت رگ زنند و بدانند
که قی در این علت نفع تمام دارد زیرا که ماده را از طرف مخالف می بر آرد
بخلاف اسهال که هر چند قوی تر بود مضر تر باشد لیکن بملین خفیف رخصت داده اند
تا ماده را از جانب سبل امعا مایل سازد و با وجود آن اخلاط را افشوره اند و پس
از تنقیه بدن و تعدیل اخلاط مدرات نوشند تا قرحه را پاک کند و استعمال مدرات
برحسب مزاج است مثلا اگر حرارت نباشد پوست بیخ بادیان و اذخر و بادیان
بجوشانند و با عسل میل نمایند و اگر حرارت باشد شیره تخم خیارین و خربزه
و تخم کتان و مانند آن با عسل یا قند نوشند و هر گاه قبل از پاک شدن
چرک بسته شود خاره خشک و بابونه و پرسیاوشان و خبازی آبزن سازند
و ایضا آب گرم بر کمر و گرده ریختن سود دارد و ریم بسته را میکشاید و این سفوف
مفید است تخم کرفس و بادیان و انیسون دو وقیه از هر یک ۵ درم کندر چهار
درم شربتی ۵ درم با هشت درم ماء العسل و اگر در قوت بعد قوت تخم بنج و لفاح
و افیون افزایند و در آبزن پوست خشخاش اضافه نمایند و روغن گل بر
گرده بمالند و هر گاه قرحه پاک شود باندمال او کوشند و این چنان باشد که
ادویه مدمله چون دم الاخوین و گل ارمنی و کاغذ سوخته و کندر و مانند آن
و قرص کهربا و قرص خشخاش و جز آن با ادویه مغریه چون نشاسته و صمغ
و کتیرا و ادویه مدره چون تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کاشنی و بادیان مرکب

ساخته

ساخته مثل فرمایند و باید که در علاج این قرحه جد و جهد بلیغ را کار فرمایند زیرا که
اندمال او عسر است برای پنج چیز یکی آنکه گرده از معده دور تر است اثر دوا
بتمامه بمنتهی اندر رسید دویم آنکه ممر و مجری بول است دوا در وی دیر نمی تواند ماند
سیوم آنکه فضلهای گرم که موجب قرحه است بتوسط بول همیشه بر گرده
میریزد چهارم آنکه جرم گرده سخت است و هر چه سخت جرم بود جراحت او
دیر به شود پنجم آنکه گرده همیشه بکار خود است و سکون نداره و اندمال را سکون
شرط است و کذلک قرحه مثانه نیز عسر البرء است باسبابی که گفته شد بلکه
باسبب دیگر دارد یکی آنکه مثانه همیشه از بول پر می باشد دوم آنکه مثانه عصبانی
است و قرحه عضو عصبانی نسبت بقرحه لحمانی دیر مندمل میشود کما لا یخفی صفت
قرص کاکنج که قرحه گرده را سود دارد گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین تخم
خشخاش مغز بادام رب السوس نشاسته کتیرا از هر یک ۵ درم تخم کرفس
افیون از هر یک یکدرم کاکنج هفت درم همه را بکوبند و بلعاب بهدانه اقراص سازند
هر یک ۵ درم شربت یک قرص بود با شربت بنفشه و باید که از اطعمه حریفه
و مالحه و از جماع و تعب احتراز واجب دانند

فصل اندر جرب الکلیه

و وی آنست که بخور صفار در گرده حادث شود و بسبب مراریته و بورقیته
خارشی آرد و این خارش بیشتر اتفاق افتد که بخور مذکوره منفجر گردند و سبب
این علت تناول چیزهاست که خون را گرم کنند یا مولد صفرا و بلغم باشد و علامت
او آنست که در گرده درد و خارش و دغدغه و نخس محسوس شود و اطراف
سرد باشند و پوستهای باریک با ریم اندک و خون همراه بول بیرون آید و این
نشان انفجار بثور است و آنجا که بثور ظاهر گرده بود وجع شدید دایم بود و اگر در باطن

اوبود در مجلد بول هنگام برآمدن بول درد و سوزش زیاده شود و بوده ساکن گردد ۱
و باید دانست که قلت و کثرت درد بسبب کمی و بیشی بثور والتهاب قروح است
علاج جهت تنقیه رگ باسلیق زنند یا بر موضع کرده حجامت کنند و مطبوخ شاهتره ۲
و آلو و سپستان و ترنجبین آمیخته بنوشند تا طبع نرم گردد و حقنه نرم نفع دارد و
کسی را که قی آسانی باشد باید که بهر سه روز قی کند و بدانند که شربت بنفشه
و نیلوفر و خشخاش و بنادق بزور خوردن فایده بعد از تنقیه و تحلیل و تقلیل باید
و اسپاناخ و کشنیز میل کردن سود مند است و روغن بادام با شیاف ابیض آمیخته
در احلیل چکانیدن و در آب چشمه شور و گوگرد در آمدن و آب آهن داغ
نوشیدن فایده دارد صفت بنادق بزور مغز خربزه ده درم مغز تخم خیار ...
... تخم کدو و تخم خطمی و تخم و بیخ خرفه مغز بادام نشاسته رب السوس خشخاش
سپید از هر یک ده درم همه را نرم بکوبند و بلعاب اسپغول بنادق سازند و چون
خواهند میل نمایند با دو گل ارمنی یار گردانند تا تجفیف و اندمال نیز حاصل شود
فصل اندر دیابیطس و این مرضیست که آب را چنانچه بیاشامند همچنان از
راه بول برون آید در اندک زمان با ارادت و بی ارادت و بیهنی قرق میکنند دردی که سلسل
بول و این علت را چند نام دیگر است چنانچه زلق الکلیه و سلس بول و دولابیه
و دوار یه و برکاریه و استسقاء المس و بزبان یونان المس نام خانه است
و آنرا استسقا بدو جهت گفته‌اند که همچنانکه آب استسقا در حشو جمع میشود
درین مرض آب در مثانه جمع میگردد پس گوئیا همان مادهٔ استسقاست که مدرین
عضو گرد می آید و این بر دو قسم است قسم اول آنکه سوء مزاج گرم مفرط در گرده
افتد و بدان سبب جاذبه او آب را بیشتر کند و ما سکه بواسطهٔ ضعف و صغر

دعا

۸۱

وعاء حفظ آن نتواند نمود و دافعه سوی مثانه دفع کند و باز گرده جذب ثانیه نماید
در جگر دوری از ماساریقا و دوری از معده و بدان سبب تشنگی غالب باشد و سیر نشود
و این کشیدن آب را که اندامها از یکدیگر میکشند بلغت یونانی دیابیطس
گویند یعنی دولاب و علامت او شدت تشنگی است و بمجرد نوشیدن آب
بول کردن بغیر تغیر و بدون حرقه و این مرض چون مزمن شود جگر را ضعیف
کند و دق آرد علاج در تطفیه حرارت گرده کوشند بدانچه در سوء مزاج او ذکر
یافته و بدانند که ماء الشعیر و شربت انار ترش و شربت غوره و لیمون و حماض
و قرص کافور و قرص دیابیطس و قرص طباشیر خوردن و شیره خیارین و لعاب
اسپغول و مانند آن نوشیدن و صندل و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی و لیت جو
با آب کاهو بر قطن و گرده ضماد کردن و ریاحین سرد چون نیلوفر و بنفشه
و گل سرخ و نفاح سفرجل و تفاح و بید بر بستر فرش کرده بر و مستلقی خفتن
و از اغذیه بقلیه و رمانیه و مانند آن و هر چه بارد قابض بود اکتفا کردن
نفع تمام دارد و گفته‌اند که فصد باسلیق سود مند است صفت قرص کافور
طباشیر صندل خرفه کشنیز خشک تخم حماض تخم کاهو مغز تخم خیار مغز تخم کدو و
صمغ عربی گل ارمنی کافور ریاحی از هر یک مقدار مناسب بگیرند و نرم کوفته اقراص
سازند صفت قرص طباشیر طباشیر تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ گل ارمنی گلنار مساوی
کوفته بیخته اقراص سازند صفت قرص دیابیطس طباشیر رب السوس از هر یک
پنج درم تخم خرفه تخم کاهو از هر یک پانزده درم کشنیز خشک تخم حماض گل ارمنی
از هر یک سه درم صندل سپید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک ۵ درم کافور نیم
درم کوفته بیخته با آب خرفه یا کاهو یا انار ترش اقراص سازند قسم دوم آنکه

که مزاج سرد بر تمام بدن یا بر کرده فقط مستولی شود جهت رسیدن برد شدید یا نوشیدن
آب سرد و مانند آن و دیابیطس بارد نادر افتد و علامت او عدم آثار حرارت است
مگر تشنگی که دیابیطس اگرچه سرد بود خالی از تشنگی نباشد و باید دانست که اگر برودت
در کرده باشد فقط تشنگی در دیابیطس بارد به تشنگی در دیابیطس حار هرگز نرسد
و الفرق بینهما ظاهر بخصایصهما التی ذکرت کثیرا علاج جهت تسخین کلیه و بدن
مغز و دیطوس و معاجین گرم دهند و روغنهای معتدل و گرم چون روغن قسط
و محلب و سعد با جند بیدستر و عاقرقرحا یار کرده بر کرده و بر پشت مالند و در آمدن
در آب چشمه گوگرد نفع دارد و آنجا که تنقیه حاجت آید قی فرمایند بشرب طبیخ
ترب و سکنجبین عسل و حقنه نمایند با دویه ملینه و بهترین غذا گوشت عصافیر و مطجنه
و قلیه خشک از گوشت طیور است صفت معجونی که در دیابیطس سودمند است
بماسک البول کندر شاه بلوط سعد خاولنجان قرفه اگر از این شش دارو برابر بگیرند
و بعسل آمیزند شربت دو مثقال فصل اندر حصات سعد بل که در کرده پدید آید
و سبب این علت رطوبت خام است و لزج که متحجر شود پس اگر غلظت و لزوجه
او شدید باشد سنگ احداث نماید و اگر بدان غلیظی نباشد ریگ پیدا
نماید و گاه باشد که بلغم و خون بر سبیل ندرت مولد ریگ و سنگ شود و سبب فاعلی
حصات و رمل حرارت قویه محجره است که رطوبت لزجه را بمرور زمان متحجر
گرداند و بدانند که علت مذکور در اکثر موروثی باشد و آنرا چند علامت است
یکی آنکه نخستین بول کدر و غلیظ بر آید بعده صافی دوم آنکه ثقل و تمدد در قطن
و پشت محسوس شود گوئیا چیزی در آنجا آویخته است و این کیفیت دران وقت
که بیمار بر رو افتد بیشتر یابد سیوم آنکه هر گاه از سفل بر شود درد کرده غلبه کند

چهارم

چهارم آنکه بول سرخ یا زرد بود و رنگ مایل بسرخی در روی بر آید پنجم آنکه گاه باشد
که الم کرده ممتد شود تا خطیه که مقابل کرده ماوف است ششم آنکه گاه باشد که در
پایش همان طرف الم مع الخدر پدید آید و باید دانست که درد سنگ کرده شدید
الم است بدرد قولنج و فرق بینهما در قولنج گفته شد و طفلان را این
علت بیشتر از فساد شیر دایه افتد و بعض مردم را این مرض بنوایب معینه
حادث شود چنانچه بعد از هفته و ماهها و باشد که در تمام سال یکبار عارض
گردد و فرق در سنگ و ریگ کرده از شدت و خفت اعراض و ظهور
ریگ در بول توان کرد علاج جهت تنقیه بدن نخستین قی فرمایند که بغایت
سودمند و بعد از ان مسهلات و مدرات که مناسب مزاج بود و بسیار گرم
نباشد دهند و اگر خون غالب بود فصد نمایند و آنچه مولد حصات بود چون
بشب طعام خوردن و اغذیه غلیظ چون شیر و گوشت شتر و گاو میش و نان
فطیر و ماهی و حواری و هریسه و لاکشه و حلوای لزجه و فواکه دیر هضم چون
سیب و شفتالو و زردآلو و مانند آن و از تعب و جماع مفرط و جز آن باز
دارند و بعد از حصول تنقیه بدن و قطع ماده موجبه بتنقیه نفس عضو کوشند
و باستعمال ادویه منقیه که ذکر یابد و هر گاه درد غلبه کند و خون غالب بود
رگ باسلیق زنند و اگر طبع خشک باشد بادویه لینه و سمینه مرخیه حقنه نمایند
و حقنه قلیل المقدار باید تا الم نیفزاید و ایضا ادویه که مجاری را نرم کند
و درد بنشاند چون خسک و بابونه و خطمی و شبت و کرفس و کرنب و
برسیاوشان و رطبه و قرطم نیم کوفته و حلبه و بیخ کرنب و برگ اسپغول
و خرفه و بنفشه و برگ کنجد بجوشانند و مریض درین طبیخ بنشینند تا کمر

وثقل این ادویه مطبوخه بر قطن و جز آن و خواصر و حالبین ضماد کردن سود دارد
و تدبیر اینند که تشرب مدرات در حالتی که بیمار در آبزن باشد سریع الاثر است کما لا یخفی
و چون از آبزن برآرند روغن خیری و بنفشه با روغن شبت بر پشت و کمر و گرده
بمالند بحسب رعایت مزاج و مراعات حرارت و برودت مزاج در جمیع امور
واجب شمارند انتباه اگر ریگ در گرده بود محتاج بادویه قویه نیست و بتدابیری
که گفته شد زایل میگردد اما سنگ گرده لا محاله بیرون نباشد مگر آنکه از ادویه
مفتته یعنی ریزاننده و بوس شکننده ریزه ریزه شود و بیرون آید دوم آنکه
همچنان ثابت براه بول خارج گردد خود بخود یا بحیلها که استخراج او مخصوص است
لهذا گفته اند که چون مریض از آبزن برآید و قطن او را با دهان بمالند
و بفرمایند تا مشی کنند و سرین خود را بجنباند و بر یک پا بجهد و از زینه ها فرود
آید و این همه برای آنست که سنگ بیرون افتد پس اگر بیرون آید فبها و اگر
در مجری میان گرده و مثانه است بند ماند و حیله کنند و حیله آنست که فروتر
ازان موضع که سنگ محتبس است محجمه بنهند بسختی و عنف تا که آن سنگ بر یجا و بمالند
گراید و باز محجمه از انجا بردارند و فروتر گذارند و همچنان میکنند و فروتر آیند
تا که سنگ در مثانه آید و اگر درین اثنا جهت ارخا و نرمی مجرا از تخم خطمی و کتان
و حلبه لعاب کشند و روغن قرطم آمیخته حقنه کنند در امعا و مغز فلوس در آب
طلع خیلی حل کرده و روغن بادام آمیخته بنوشانند بهتر باشد و هرگاه سنگ
در مثانه آید و خود بخود بر نیاید و در مجری قضیب بند ماند تدبیر این وقت
آنست که قضیب را در آب گرم بنهند و لعابهای مناسبه و روغنهای موافقه که ذکر
یافته در حلیل چکانند و آهسته آهسته از کف دست آلت را بمالند بقدام که

تا سنگ

تا سنگ بیرون آید و اگر درین هنگام بسبب تعلق حصات در مجاری درد غلبه کند و بیمار
مضطر شود فلونیا دهند و جز آن هر چه مخدر بود چون دوا اثی لفاجی و برشعثا
و تریاق کهنه که در وقت افیون مانند باشد و گاه باشد که سنگ از مجری قضیب
بهیچ حیله بر نیاید و از شدت درد و احتباس بول خوف هلاکت نماید
و درین حالت از دستکاری ناگزیر است تا شکافته سنگ را بیرون آرند
و جایگاه شق جراحان میدانند ذکر ادویه که جهت اسهال درین مرض بکار آید
سپستان امعا السوس الخیرخطی بجوشانند و مغز فلوس و ترنجبین آمیخته
بدهند ذکر ادویه که جهت ادرار بکار برند آنچه گرم است تخم کرفس و بادیان
و انیسون و صعتر و شونیز و بلبون و آنچه سرد است تخم خیارین و حسک
و بهدوانه و تخم کدو و کاکنج و آنچه معتدل است پرسیاوشان و فوه و تخم خربزه
ازینها هر چه مناسب حال باشد بدهند لیکن مدرات گاه گاه باید داد نه همیشه
که دوام او ضرر دارد بیان ادویه مفتته حسک و پودینه و افسنتین و کرفس
و بیخ بلبون و بیخ خار و بیخ کاکنج و بادیان و سداب بری و تخم خیار و حرشف
و پرسیاوشان سود دارد خواه ازین ادویه معجون سازند خواه اقراص
و سفوف و سکنجبین عنصلی که از اصول و بزور منقیه و مخرجه حصات سازند
نفع تمام دارد و دوائی که مسمی است بید الله و در حصات مثانه ذکر یابد
و رماد العقرب و رماد الارنب و آبگینه که همچون غبار ساییده باشند و
گوشت اطاغولیدطیس که مسمی است به ابو الفقیل و آن مرغی است
کوتاه بال دراز دارد و چون بر زمین نشیند دم بر زمین میزند تا که نشسته است
هر یک ازین جهت تفتت حصات مفید است هر چون که دانند بخورانند

معجون حجر الیهود با شیره تخم خیارین و خربزه نفع تمام دارد و معجون عقرب
بغایت مفید است صفت معجون حجر الیهود که سنگ گرده و مثانه بریزد مغز
تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه حب القلقل از هر یک پنج درم حجر الیهود
اصیل پنجاه درم کوفته بیخته با شهد سرشند شربت ۵ درم تا ۳ درم صفت
معجون عقرب خاکستر عقرب ۳ درم و نیم حیلطا یک درم و نیم زنجبیل یک درم
فلفل ۵ درم کاکنج پنج درم و نیم حینه پنج درم پسته سر چهار درم کوفته بیخته با عسل سرشند
شربت دانگی با آب کرفس و بکودک نیم دانگ فایده آب سرد در میان طعام
و بر ناهار خوردن گاه گاه منع تولد حصات نماید و خفتن بر بستر کتان کبود الوان
و بر بستر ابریشم ... و بهترین تدابیر که گویند بهتر است و تقویت معده و در خلو
شکم ریاضت کردن و بحمام معتدل در آمدن و اغذیه لطیفه چون گوشت
یتهو و جوجه مرغ و بزغاله که بر سبیل اسفیدباج پخته باشند و نان خشکار و حمیه
و اسفناخیه با کدو و خیار مدد کردن و گفته اند که طبخ حنظل و الیف خلق بسیار را
از حصات و دشواری بول خلاصی داده صفت آن حنظل لطیف بگیرند و بال
و پر آنرا دور نمایند و در دیگ اندازند و بروغن بادام بپزند و آب کرفس برو
ریزند و گشنیز و دارچینی و خولنجان آمیزند و خوردن این دوا بعد تنقیه
بدن فایده کلی دارد صفت خاکستر عقرب شیشه ... در گل حکمت کنند و کژدم
دران نهند و در تنور گرم یکشب یا کمتر گذارند و بامداد بر آرند و بکار دارند
و بدانند که شیشه آبگینه بهتر از ظرف سفال است جهت سوختن عقرب
زیرا که سفال یعنی صرف نشف و رطوبت میکند و اخذ قوت وی مینماید
و بدان سبب عمل آن خاکستر صعب میگردد و طریق دیگر آنست که عقرب را در

دیگ

84 دیگ آهن سر پوشیده در تنور معتدل شش ساعت بگذارند باب
اندر امراض که مخصوص مثانه است و امراض که هم از گرده افتند و هم از مثانه و مثانه
کیسه است بلوطی شکل یعنی هر دو سر تیز و میان فراخ و دو طبقه است طبقه
مبطنه عصبی است جهت احتباس تیزی بول یا دافعه بحرکت آید و طبقه خارجیه
صفاقی است جهت حفظ آنکه طبقه باطنه بسبب امتلاء و ترنجیدگی پاره نگردد
و مثانه را گردنی است بسوی قبل که مجری بر آمدن بول است و این عنق مثانه
در مردان سه خم دارد و در زنان یک خم و از گرده بسوی مثانه دو رگ که آنرا
براخ گویند فرود آمده است برای نازل شدن آب از گرده بمثانه و چنان هیئت
که این دو رگ بمجرد پیوستن بمثانه راست اندر وی کشاده باشد بلکه این هر دو
منفذ میان هر دو طبقه کشاده است و تا دور از مثانه آمده است نزدیک بمنفذ
مثانه که فرج آنست یکی سوراخ اندر طبقه اندرونی کشاده است و آب از گرده
در مثانه بدین طریق داخل شود و منفعت مثانه جمع بول است و دفع او و دفعة درین
باب مشتمل است بر چند فصل فصل اندر اورام مثانه و این بر چند قسم است
قسم اول آنکه حار بود و این ورم یا ابتداء افتد یا از آخر بشی سنگریزه خشنه
یا از ضربه و سقطه حادث شود و علامت ورم گرم مثانه چهار است یکی آنکه در
عانه وجع شدید و نخس و گرانی و انتفاخ محسوس شود دوم آنکه تب گرم محرق
و تشنگی پیدا بود و دست و پا سرد باشند و هذیان و سیاهی بر زبان ظاهر
گردد سیوم آنکه بول بعسرت بر آید بر سبیل تقاطر یا هرگز بر نیاید و
حبس مطلق شود بسبب عظم ورم و این عسر و احتباس هنگام قیام تخفیف
می یابد جهت سعة مجری چهارم آنکه براز محتبس شود و این در آنجاست

که آماس بغایت بزرگ باشد و امعا را منضغط سازد و باید دانست که ظهور سرخی
بر عانه دلیل آنست که آماس مثانه مایل بانفجار است علاج رگ باسلیق زنند و بقدر
قوت خون بگیرند و چون ورم از ابتدا تجاوز نماید رگ صافن گشایند و بعد از
فصد آب عنب الثعلب که در وی مغز فلوس حل کرده باشند و حقنه نرم سود دارد
و جلابی که از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر ترکیب سازند و شربت
بنفشه و کشکاب با شیره خشخاش نفع تمام دارد و قبل از فصد و تنقیه در
ابتدا از ضمادات قویه نزنهند و همچنین وقت ادویه رادعه صرف ضماد
نکنند خاصه در دموی تا ماده را منجمد نگرداند زیرا که مثانه عصبی و سرد مزاج است
سرعت قبول صلابت مینماید پس صواب آنست که در ابتدا رادعی که ملین
باشد استعمال نمایند خاصه در دموی مثلا بنفشه و خبازی و مانند آن بجوشانند
و بر عانه ریزند و آبزن سازند و نان سپید و کنجد مقشر نرم کوفته و لبنیر در روغن
بنفشه سرشته ضماد نمایند و شلغم و برگ کرنب و بابونه و خشک ضمادی محکم است
و آرد جو و بنفشه و خطمی با آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته ضماد کردن
نفع دارد و احتیاط آنست که چون این ضماد اخیر که همه اجزاء او سرد است
استعمال نمایند متعاقب او قیروطی موم روغن بمالند بر سبیل تضمید تا عضو را
نرم کنند و کثافتی که از ضمادات رسیده باشد زایل نماید و اگر روغن بنفشه با اندک
روغن بابونه آمیخته مدام بدهن فرمایند بر عانه بهتر باشد و هر گاه مرض بانحطاط
افتد و از یک هفته در گذرد چیزها که سرد است ضماد کنند بلکه باشیاء محلله ملینه
که قوی الحرارت نباشند و بسند کنند چون بابونه و تخم کتان و آرد باقلا با مفنج
سرشته و مانند آن و هر روز باید که بحسب تلیین ماده و استعداد جمعش در تحلیل بیفزایند

پس

۸۵ پس اگر بتحلیل رود فبها و اگر نرم شود و در وی تجمع آمد تدبیر نضج و انفجار و تنقیه مده و اندمال
چنانچه در ورم کلیه ذکر یافت بکار برند فایده هر گاه بول حبس باشد شیره تخم خیارین
و مغز کدو و لعاب اسپغول دهند و تخم خطمی و خبازی هر یک ۲ درم کوفته با شراب
بنفشه بخورانند و درین وقت ضمادی که در وی شیره و کنجد است و گفته‌اند نفع
تمام دارد و باید دانست تدبیر این مرض همان است که در ورم گرده مذکور گشته و تقطیر
ادویه در احلیل نفع تمام دارد بجهت قرب مکان و قطوری که در بینی استعمال دارد
و لعاب اسپغول و شیر عورت با هم آمیخته و آنجا که درد قوی بود بجهت تخدیر
کاهو را کوفته و دانگی افیون و نیم دانگ زعفران در او آمیخته با روغن بادام
ضماد نمایند و چون درد ساکن شود زود بر دارند و باشد که بتعطیل شیر تسکین
الم نماید فرق در آنکه ورم حار مثانه دموی است یا صفراوی از شدت عطش و وجع
و جز آن که مخصوص بصفراست و زیادتی ثقل و انتفاخ مثانه و جز آن که مخصوص
بخون است پوشیده نیست و بدانند که در صفراوی در ابتدا از رادعات صرف
ضماد کردن جایز داشته‌اند و الاحوط ترکه کما ذکرت آنفا قسم دوم آنکه از ماده بلغم
رطب عارض شود و علامت او ثقل مثانه است و بدشواری بول بر آمدن و در ساقها
ضعف ظاهر شدن علاج قی کنند و حقنه حاد بکار برند و بعد طبخ مرزنجوش و بابونه
و نمام و برگ غار و مانند آن نشینند و شربت بزوری گرم و عصارات ماء العسل
و خیار شنبر بنوشند و اگر بول بدشواری آید از تخم کرفس و مغز تخم خربزه و رب السوس
و قند سفوف سازند و هر روز یک مثقال بخورند و عقب او سکنجبین یا جلاب
بنفشه با آب گرم بنوشند و ادویه و روغنهای محلله در مجری قضیب بچکانند
و مرغ بریان و کباب بزغاله و نخود آب غذا سازند قسم سوم آنکه ورم صلب

در مثانه ظاهر شود و این ورم در ابتداء کمتر افتد و بیشتر عقب ورم گرم یا عقب
ضربه و سقطه پدید آید و علامت او بدشواری برآمدن بول و بیرازست و تقدم اسباب
موجبه باشد که محسوس شود ورم عند العظم علاج از تخم خیارین و هلیون و انیسون
و پرسیاوشان و فلوس خیار شنبر جلاب سازند و روغن بادام آمیخته بدهند
و باید که در ادرار مبالغه نکنند زیرا که آنچه صافی است برون خواهد شد و باقی
غلیظتر خواهد گشت پس صواب آنست که مع الادرار رعایت انضج و تلیین لازم
دانند مثلا آب کرنب و آب نخود و توت در و طبیخ بابونه و اکلیل و تخم کتان
و حلبه و خطمی و مغز خسکدانه و پرسیاوشان و خسک آبزن فرمایند و ایضا طبیخ مذکور
تنطیل سازند و روغن غار و زنبق و پیه ماکیان و پیه بط بر عانه مالند و بابونه
و تخم کتان و اشق و مقل یا مغز ساق کاو و روغن قسط و زیت سر رشته
ضماد نمایند و اگر انفجار شود و تلیین نادر است راه یافته باشد باستعمال محللات ملینه
قصد صافن یا باسلیق سود الو **فصل** اندر قروح مثانه و این را اسباب است
یکی خلط حاد اکال که بر مثانه آید و از حدت و تیزی خود آنرا مجروح سازد دوم سنگ زبر
درشت که جراحت آرد سیوم ورم مثانه که کشاده شود و علامات قروح مثانه آنست
که بول بدشواری و حرقه برآید و بدبو بود و در وی چیزها مانند صفائح و نخالۀ ظاهر شود
و فرق در قرحه کلیه و مثانه در قرحه کلیه مذکور یافته و لا یخفی ان وجع قروح المثانة
اصعب لانها عصبی کثیر الحس علاج پس از تعدیل و تنقیه اخلاط بدن بر آنچه
در قرحه کلیه گفته شد برای تنقیه چرک مثانه ماء العسل و ماء السکر و جز آن
منقیات قرحه که در آنجا است بدهند و بعد از آنکه ریم پاک شود و بول صاف آید
بواسطه اندمال اقراص طباشیر و اقراص کهربا و اقراص کاکنج با شراب خشخاش

بنوشانند

بنوشانند و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض با شیر زنان در احلیل چکانند
و آنجا که وجع شدید نبود گل ارمنی و شاخ گوزن و شادنه و کندر و اسفیداج با شیر
زنان آمیخته در مجری قضیب چکانند جهت التحام فایده تمام دارد و آنجا که
چرک بسیار باشد ماء العسل فقط در احلیل چکانیدن جهت جلاء قرحه و
تنقیه چرک بغایت مفید صفت قرص کاکنج که قروح مثانه را نافع دارد و صغیر
تخم کتان و خیار ده درم تخم کاکنج سه درم تخم کرفس و شاهدانه و گل ارمنی دو درم
الاخوین و صمغ و تخم بیخ اذخر که از هر یک دو درم افیون یک درم کوفته و
بیخته اقراص سازند و با شراب خشخاش و تخم شربتی یک درم یا یک مثقال
و بدانند که هر چند در قروح گفته شد در اینجا نیز همان مرعی باید داشت و هر چه
در آنجا مضرت دارد اینجا نیز ضرر دارد و هر چه در آنجا نافع است اینجا هم
سود دارد **فصل** در جرب مثانه و سبب او همان است که در جرب گرده
گفته شد و علامت او سوزش و بدبوی بول و رسوب همچون سبوس و وجع
شدید و خارش در مثانه بودن و بدن لاغر شدن و گاه بسیار رطوبات ردیه
یا صدیدیه پیوسته سیلان کند بر سبیل تقاطر بول و گاه باشد که خون در بول
آید و این آنجا است که بثور قبل از پختن شکافته شوند یا بثور مع التآکل
پدید آیند علاج فصد اکحل و تعدیل کوشند و لعاب بهدانه و اسپغول همراه
نشاسته و صمغ و کتیرا نوشیدن و ماء الشعیر و شیر و روغن بادام اعراق جرب
خوردن سود دارد و لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام در قضیب
چکانیدن مفید است و اگر از این حقنه کنند مثانه را بهتر باشد و طریق
حقنه مثانه عاملان این کار میدانند محققم که باین کار مخصوص است در قضیب

درآورده حقنه میکنند وفصد باسلیق وحجامت قطن واسهال دیگر بحسب
حاجت توان کرد اما بدانند که فصد واسهال در اینجا چندان سودی ندارند
بخلاف جرب کلیه که در دو بغایت موثر اند پس صواب آنست که تا کار از
اصلاح وتعدیل گذشته باید تنقیه کنند و آنهمه بر حسب حال موقوف است و بهترین
غذا یخنی نخود آب جرب(?) وهریسه مرغ وتخم مرغ نیم برشت وشیر برنج
با شکر وکشک گندم وروغن بادام است **فصل** اندر جمود وبستن خون
در مثانه واین مرض عقب بول الدم یا عقب ضربه وسقطه پدید آید وعلامت او
غشی وکرب است وصغر نبض وسقوط آن وصغر نفس وسرد اطراف وعرق
سرد وگاه باشد که لرزه در بدن افتد واین وقتی است که بعد بر اعضاء
ظاهری استیلا نماید علاج سکنجبین عنصلی تنها یا با قدر خاکستر درخت
انگور مرکب ساخته بنوشانند واگر بیخ ...ف وتخم کرفس وتخم ترب و
سداب بحروانند آن که در نفطیطه(?) بود در آب بجوشانند و با سکنجبین مذکور
آمیخته بدهند زود اثر کند و پنیر مایه خرگوشی در آب خاکستر چوب انگور
حل کرده خوردن وبر مثانه ریختن ودر احلیل چکانیدن سودمند است
وبطبیخ اکلیل وحاشا واذخر والخدان(?) واقحوان وبابونه وپودینه
وسداب آبزن ساختن نفع تمام دارد وکذلک در حمام ... نشستن
وطبیخ مذکور بر مثانه ریختن وروغن بابونه وترب وشبت وغیره مالیدن
فایده دارد وهرگاه بدین تدبیر تذویب نیابد هرچه قوی الادرار ومفتت
الحصاة است استعمال نمایند وبدانند که جگر خر خشک کرده وزهره سنگ پشت
خوردن خون بسته را بگدازد و طبیخ نخود سیاه وسداب نوشیدن وخاکستر چوب

کرز وخاکستر چوب انجیر در آب انداخته آن آب را در احلیل چکانیدن
بدین کار مخصوص است وهرگاه هیچ تدبیر سود ندهد وخوف هلاکت باشد
دستکاری فرمایند وخون بسته را بر سبیل حصات مثانه برون آورند وغذا
در اینجا آب مرغ که با نخود سیاه ودارچینی پخته باشند بهترست **فصل**
اندر وجع مثانه واین را هفت سبب است یکی ورم دوم قرحه سیوم جرب
واین هر سه گفته شد چهارم حصات پنجم باد واین هر دو گفته آید
ششم انکه سوء مزاج گرم یا سرد در مثانه افتد ودرد آرد واین سوء مزاج
بر دو نوع است نوع اول انکه گرم باشد واین از کثرت تناول مدرات
وچیزهای گرم پدید آید وعلامت او تشنگی است ودر مثانه درد وحرقت
یافتن وبول زرد وسوزان آمدن علاج از تخم خرفه وتخم خیار وتخم کدو شیرین
وتخم کاهو وتخم کاسنی شیره کشند وبا شراب بنفشه وخشخاش بدهند وبا دقی
بزور بارده وبا این شیرها وآب کدو یا سکنجبین سود دارد وباید که صندل وقوفل
وآرد جو با آب عنب الثعلب وآب کاسنی ضماد نمایند وروغن بنفشه
وکدو ونیلوفر بمالند ودر احلیل زرق فرمایند وطبیخ بنفشه ونیلوفر وتخم خرفه
وعنب الثعلب آبزن سازند وبهترین غذا قلیه اسفاناخ وزردک تخم مرغ
وقلیه خیار وگوشت مرغ با آب انار است نوع دوم انکه سوء مزاج سرد باشد
وسبب او خوردن اشربه وادویه سرد وجز آن است وعلامت وی سپیدی بول
وعقب تناول ادویه شدید البرودت چون کافور ومانند آن یا عقب
هبوب ریاح سرد عارض گشتن وقال ارسطو الریح البارده توهن الحراره
وتضعفها بالمضاده وتبرد البدن سیما الاعضاء العصبیه علاج تخم بادیان

وتخم کرفس وپودینه وافتیمون وتخم زردک وسداب بجوشانند وبپالایند
وشراب بنفشه در آمیزند وبنوشند وچیزهای مسخن چون سداب وبرنجاسف
وشبت وپودینه با قدری جند بیدستر وحلتیت یار کرده ضماد نمایند وبطبیخ
بابونه وقیسوم وبنفشه واکلیل ومرزنجوش آبزن سازند ونخودآب ومطبخه
وگوشت کبوتر بچه غذا نمایند وگلقند عسل واطریفل صغیر وتریاق کبیر ومویز
وانجیر خوردن وروغن سوسن ونرگس وافیون در مثانه مالیدن وآب شیر
گرم بر مثانه ریختن نفع تمام دارد وسبب هفتم از وجع المثانه آنست که طبیعت
ماده را بر طریق بحران از راه مثانه برآید وعلامت او وقوع اوست روز بحران
وادرار بول ظاهر شدن علاج بر ادرار یاری دهند **فصل** اندر خلع المثانه
وسبب خلع یعنی بیجا شدن ضربه باشد یا سقطه که بر پشت رسد اگر عضو
ممتد شود بسبب ضربه وسقطه نشان او احتباس بول است واگر در عضله
اتساع راه یافته باشد سلسل بول پدید آید علاج خصیه خرگوش خشک
سازند وبشراب ریحانی آمیزند وبخورند وحنجره خروس سوخته آب نیمگرم
سودمندست وتطلیه غالیه نفع دارد واینها ادویه بالخاصیت عمل دارند
درین مرض وآنجا که تمدد عضله باشد ومانعی نبود فصد صافن توان کرد وانتباه
وبسیار باید کرد که قلع مثانه با دیگر امراض او چون ورم مثانه وجز آن یار شود
ودرین صورت نخستین بازاله دیگر امراض عارضه کوشند بعده بمداوای
خلع توجه نمایند **فصل** اندر انتفاخ وریح مثانه واین مشابه ورم است
هر چند که ورم نیست واین از دو وجه افتد یکی آنکه غذاهای بادانگیز چون لوبیا
وباقلی وامثال آن بخورند که انتفاخ آرد دوم آنکه رطوبت در مثانه پیدا شود

ومثانه

89

۸۸

ومثانه برنفخ او قادر نباشد وعلامت او ظهور تمدد است در مثانه پس
اگر اغذیه نافخه موجب باشد انتقال وعدم ثقل پیدا بود واگر رطوبت
سبب باشد تمدد مع الثقل ظاهر شود ونفخ منتقل نباشد علاج تا سه روز
بازیانج حب ماء الاصول حار دهند بعد از آنکه روغن بید انجیر وبعد از آن
دو مثقال روغن بید انجیر بر سبیل دوام خوردن فرمایند وروغن بان
وزنبق یا حلتیت ونافیسا بر مثانه مالند وآن [illegible] روغنهای مذکوره در
احلیل زرق نمایند وبچکانند وسداب وپودینه وشبت وحرمل
وجند بیدستر وامثال آن هر چه بادشکن بود ضماد نمایند واز چیزهای بادانگیز اسپند
وضعف الاعصاب احتراز فرمایند وبدانند که روغن زعفران خوردن
ومالیدن بر مثانه نفع تمام دارد وهرگاه بول بدشواری آید پوست خربزه
خشک اندکی نرم بکوبند وبا قند بخورانند وبآبزن در آرند وآنجا که
رطوبت غالب بود متواتر فایده دارد وتریاق وسجزنیا ومثرودیطوس
وانجیر سودمندست **فصل** اندر حصات المثانه وسبب سنگ و
ریگ مثانه همان است که در کلیه گفته شد وباید دانست که سنگ مثانه
بکودکان وجوانان ولاغران بیشتر افتد وسنگ گرده بکهول وپیران وفربهان
اکثر عارض شود بسبب آن در مطولات وزنان را سنگ مثانه نادر
حادث گردد برای آنکه عنق مثانه ایشان فراخ تر است واز یکی خم پیش نزدیک [illegible]
لهذا ماده در وی کمتر میماند بخلاف مردان که عنق مثانه ایشان تنگ تر است
ودراز [illegible] دارد وماده در وی تمکن میگیرد ومی بندد وحصاة وعلامت
سنگ مثانه سپیدی ورقت بول است وغلبه لغوظ وتواتر قضیب

یکبار دیگر و همچنان است سست شدن آن و بیخ قضیب خارش کردن و بعد از آن
بول باندک زمان باز تقاضا او قایم بودن و بدانند که رنگ مثانه خاکستری
رنگ باشد و اکثر یا سپید رنگ بود بسبب کثرت و قلت حرارت ·
اما احتباس و عسر بول و درد مثانه الکاه پدید آید که سنگ در دهانه مثانه افتد
و هر گاه درد در گرده و بیغوله ران بود پس سنگی شود نشان آن یابند
سنگ بمثانه فرود آید و فرق در رسوب و سنگ مثانه و گرده آنست که رسوب
سنگ گرده زرد باشد یا سرخ و رسوب سنگ مثانه خاکستری گون یا سپید و از
خاصه سنگ مثانه است که چون در وی بول بر دشوار آید یا هیچ نیاید و بیمار را
بر پشت بخسپانند و هر دو پای او بر دارند و آب گرم بر مثانه ریزند و عانه را
از اسفل با علا بمالند بول بفراغت آید بواسطه زایل شدن سنگ از دهن
مثانه علاج آنچه در حصاة الکلیه گفته آمد هم استعمال نمایند و باز آنکه مثانه عضو
بعید المکان سرد مزاج و سنگی که در وی تولد کند بزرگ باشد سزاوار آنست که از
ادویه هرچه قوی‌تر بود بکار برند و در بزرگی این سنگ گفته اند گاه باشد که از بیضه
ماکیان کلان‌تر شود و نافع‌ترین چیزها درین مرض آنست که روغنهای مفتت
الحصاة چون روغن عقرب و روغن خسک و روغن بابونه و مانند آن بر عانه
مالند و در احلیل بچکانند و در مقعد بر دارند و ادویه سنگ شکن چون تریاق
و مثرودیطوس و شجرینا و دوای که از غایت نفع مسیح است به پیاله و معجون
مفتت الحصاة بخورند پس اگر مقصود حاصل شود بهتر و گرنه عند الضرورت دستکاری
فرمایند و اینهمه بتفصیل گفته آید صفت معجون مفتت الحصاة حب بلسان حب
القلت حجر الاسفنج خاکستر عقرب بیخ کاکنج جمله بیخ اذراده است گرفته بیخته باب

خشک تر

خشک تر لیبر شند و در سایه خشک سازند باز بآب خسک تر نمایند و خشک نمایند
همچنان هفت نوبت کنند پس اگر خواهند استفاف کنند و اگر خواهند بعسل معجون
سازند و المعجون اولی و اگر ادویه مذکوره را بالسقیه آب خسک بکار برند
روا باشد لیکن مع التسقیه اقوی و تجربه از یک شربه تا سه ماشه است
و بحسب حال ازدیاد و کمی توان کرد صفت ید الکبر بگیرند تیس یعنی بز کوهی
و باید چهار ساله باشد بدان هنگام که انگور رنگ گیرد و آنرا ذبح کنند و خون
اول و آخر رفتن دهند و خون میانه گرفته دارند که منجمد شود پس آنرا
خورد خورد قطع سازند و بر غربال نهاده و پارچه بر آن پوشیده تا غبار و گرد
برو نرسد در آفتاب بگذارند تا خشک شود پس نگاه دارند و اندکی از آن
بآب ترب یا آب کرفس بخورند و بدانند که حجر الیهود اصل درین باب
مجرب است صفت روغن عقرب زراوند مدحرج و جنطیانا و سعد و پوست بیخ کبر
از هر یک یک وقیه بگیرند کوفته در شیشه نهند و یک رطل روغن بادام تلخ طلا کنند
در آن ریزند و اگر روغن کنجد بجای این اندازند میشاید پس این شیشه را
در آفتاب گذارند یک هفته اگر گرما باشد و در سرما دو هفته بعد ازین بیالایند و
ده عقرب کلان زنده درین روغن اندازند و سر شیشه بسته دو هفته دیگر
آفتاب دهند پس صاف نموده سه قطره بچکانند و قدری بر عانه بمالند و اگر
تقطیر این روغن در احلیل متعسر بر آمدن از آبزن بیش عمل کنند و زود تر
اثر نماید طریق دستکاری آنست که عنق مثانه را بشکافند و سنگ بیرون آرند
و احتیاط تمام نمایند که جرم مثانه شکافته نشود زیرا که جرم مثانه عصبی است
و رباطی الجوهر و التیام اینچنین عضو متعسر است بل متعذر بخلاف کردن او

که عضوی لحمی است وبدان سبب بآسانی اندمال می پذیرد انتهای در نهایت
سن هفده شق مجوز است ودر ما قبل ودر ما بعد این سن خطر دارد کما قال صاحب
الشامل ویاتی هذا الفعل فی سن الصبی حتی یبلغ السن الی بضعة عشره
سنة فان المحصور فی هذا السن یحتمل الشق ویصبر علی الالم لقوة بدنه
ویسرع التحام الشق فیه لطراوة لحمه اما بعد ذلک فیخطر اما فی الشبان فلا یسرع
الیهم الورم الحار المهلک واما فی الشیوخ فلان القروح فی ابدانهم لا تبرء من
واما الکهول فانهم قد یبردون فی الندرة لما لا یحدث بهم الورم ولما لیست ابدانهم
بارقة بالبتة بحیث ان یلتحم واما الصغار جدا فانهم یموتون بضعف قواهم وصاحب
اقسرائی گفته و فی الشق خطر عظیم وفعل من لا عقل له واعلم ان الحصاة
قد یتولد فی الکبد وغیرها وقد مر وقد یتولد فی المعاء الاعور وفی الریة وفی
المفاصل وقال محمد وقد راینا غلاما قد صارت اصابعه کلها حجارة
ورایت ان الحصاة تولد فی الحنک نطلعناها واخرجناها بالجملة ضرورت
تور هرگز نکنند فصل اندر حرقت وسوزش بول واین بر چهار نوع است
یکی آنکه بسبب جرب گرده یا مثانه یا بسبب لذع مده که در قرحه گرده ومثانه آید
پیدا شود وجرب وقروح گرده ومثانه مذکور شد بحسب او تدارک کنند نوع دوم
آنکه جگر گرم شود وصفرا غالب آید وبدان سبب بول که در کیفیت حاده است برآید
وحرقت احداث نماید وعلامت او آنست که بول رنگین برآید وریم وقشور در وی
نباشد وجمیع آثار حرارت در وی پیدا بود واستعمال ادویه واغذیه گرم وجز آن
گواهی دهد علاج لعاب اسپغول وبهدانه وشیره خرفه وکاهو وشربت خشخاش
ونیلوفر وبنادق بزور بارده وماء الشعیر وشیره تخم خیارین ومانند آن نوشند

وبعضی

وبعضی بمغز نشسته در روغن بادام و روغن کدو وجز آن هرچه در وی طبع غالب بود
تناول کنند واز شور وترش وتیز وشدید الحلاوت پرهیز کنند وبدانند که جماع
ضرر تمام دارد ودر علاج این مرض اهتمام نمایند که چون دیر ماند منجر می شود
بقروح مثانه وقضیب وآنجا که ماده بسیار باشد وتعدیل کفایت نکند تنقیه کنند
بفصد وقی وتلیین بحسب حاجت وآنچه در سوء مزاج جگر مذکور شد اختیار نمایند
وشیاف ابیض با شیر عورت حل کرده یا روغن گل یا روغن بادام آمیخته
در احلیل چکانیدن نفع دارد وعند شدت وجع اندکی از افیون و
بزر البنج با ادویه بنادق بزور وجز آن آمیخته توان داد نوع سیوم
آنکه رطوبتی که برای تعدیل بول وتغریه مجری ودر مجاری بول منتفی است مفقود
شود از شرب مدرات قویه حاره یا مباشرت امری که محلل آن رطوبت باشد
چون کثرت جماع ومانند آن وعلامت او تقدم سببست وجفاف بدن و
آثار حرارت وقروح نابودن علاج بعد قطع سبب جهت تغریه مجری شیاف
ابیض با شیر زنان در احلیل چکانند ودیگر العبه ومرطبات که ذکر یافته
تناول نمایند نوع چهارم آنکه قرحه مجری قضیب سبب حرقه بول شود وظاهر است
که چون بول بر قرحه گذرد لذع آرد وعلامت او آنست که مده در بول برآید
ودر موضعی از قضیب وجع لازم باشد در جایگاه قرحه وطریق مدین ودر قرحه
مثانه آنست که اگر قرحه در مثانه بود قلیل المقدار وکثیر العدد باشد وهذا الیس کذلک
وعلاج قرحه قضیب بالاستقلال بیان خواهد یافت فصل اندر احتباس
البول واین بر چند قسم است وهر یک گفته آید وباید دانست که احتباس اگر
مفرط بود بحدی که هیچ بر نیاید آنرا اسر گویند واگر عسر خوانند قسم اول آنکه

ورم گرده یا مثانه یا حصات اینها یا جمود خون و مده در مثانه یا ریح المثانه محدث
احتباس شود و این همه مع علامات و علاج بیان کرده شد قسم دوم آنکه گوشت
زیادتی در مجاری بول روید و احتباس آرد و علامت او آنست که بعد از اندمال
قروح مجاری بول عارض شود و این اکثریه است و گاه باشد که بدون تقدم قرحه
گوشت زاید در مجاری خود بخود روید پس اگر این گوشت زاید در آن مجری باشد
که فیما بین گرده و مثانه است یا در آن منفذ باشد که میان جگر و گرده است
ثقل و گرانی کمر و خلو مثانه از بول گواهی دهد و اگر گوشت زاید در مجری قضیب
روید گرانی و سنگی مثانه و گرانی عانه و وجع شدید و تمدد مفرط پیدا بود
و بالجمله اکثر آنست که این گوشت زاید بدان مرتبه نمیرسد که بول را بتمامه
منع کند انتباه گوشت زیادتی که خود بخود روید بغیر آنکه قرحه در مجری افتد
معرفت او تامل طلب است لهذا عاملان ایلاق گفته اند که ابنات که در مجری قضیب
بقاثاطیر توان یافت و انبات که بالاتر از مثانه باشد معلوم نمیگردد مگر بعدم انتفاع
از علاج و بدانند که مجری قضیب تا مثانه است و این مجری را که ما بین مثانه
و قضیب است مجری بول گویند حقیقتاً و مجازاً یا که ما فوق مثانه است تا جگر
نیز مجری بول خوانند مجازاً لان المائیة النازلة من الکبد انما یسمی بالبول
اذا حصلت فی المثانة علاج تفحص کنند که گوشت در مجری قضیب روئیده است
یا در آن مجری که میان مثانه و گرده و میان گرده و جگر است و هر جو که باشد
ازالهٔ آن گوشت زاید امکان ندارد که لا یخفی لیکن عند شدت احتباس
تدبیر تفریغ بول توان کرد و ایچنین باشد که اگر انبات در مجری قضیب بود
قاثاطیر استعمال نمایند و این آلتی است مخصوص برای اخراج بول و صفت

یعنی آب نازل میشود از جگر و جمع میگردد در مثانه بول

او

او با طریق استعمالش در آخر این فصل گفته آید اما آنجا که اماس صعب نیز یار بود
قاثاطیر را کار نفرمایند که مزید الم خواهد شد و درین وقت عند احتباس
تام و خوف هلاک از شکافتن چاره نباشد ما بین خصیتین و شرج
بشکافند چنانکه برای اخراج حصاة میکنند و درین شگاف انبوبه گذارند
تا بول ازین راه می برآمده باشد و بیمار از هلاکت محفوظ ماند و اگر انبات
ما فوق مثانه باشد هیچ حیله دیگر سود ندارد بجز در آمدن در آبزن که از
ادویه ملینه مرخیه ساخته باشند تا باشد که بسبب ارخا و تلیین مجری
وسعت پذیرد و لهذا گفته اند که مریض مذکور را باید که زمانی طویل در آبزن
نشیند و بعد از آنکه از آبزن برآید ارد حلبه و خیارین و بنفشه و بابونه و اکلیل
با آب کرنب و روغن خشک سرخته از مثانه تا جگر ضماد نمایند جهت ازدیاد از
تلیین و ادویه آبزن اینست بابونه بنفشه خطمی خشک برگ کرنب
پرسیاوشان تخم کتان و مانند آن دیگر مرخیات قسم سیوم آنکه عضله که
عاصره است در تمام عنق مثانه را و آلت حرکت و دفع مثانه مسترخی و سست
شود و علامت او آنست که هرگاه بر مثانه غمز کنند بول باسانی برآید و
خروج او با درار باشد بتقاطر و رزق و حرکت ارادیه که بر دفع بول محسوس میشود
در صحت باطل گردد و حبس و دفع هیچ مقدار نباشد علاج معجونهای گرم
چون مثرودیطوس و معجون بلادری و سجرنیا و تریاق کبیر و معجون ماءة
المیوة بخورند و روغن ناروین یا قسط یا سداب یا بید الخیر یا گوسن
بر مثانه بمالند و اگر اندکی جند بیدستر و فرفیون درین روغنها آمیزند
نفع تمام دهد و طبخ دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و لبسه

بخرج کشته و بر مثانه ریختن سود دارد قسم چهارم آنکه خلط لزج در مجاری که از مثانه
بقضیب می آید بچسپد و موجب سده گردد و علامت او آنست که بیمار در عانه
ثقل یابد و آن علامت حصات و ورم و انبات لحم و جمود الدم و جمود
المده هیچ نباشد و تقدم راحت و سکون و تناول چیزهای لزج چون گوشت
گاو و کله پاچه و پنیر و مانند آن گواهی میدهد و در بول بلغم خام ظاهر شود علاج
جهت اخراج خلط ملتصقه مدرات قویه دهند و بطبیخ برگ نمام و غار
و مرزنجوش و بابونه و شبت و اکلیل و حلبه و کرفس و حرمل آبزن فرمایند
و روغن خشک بر پشت و عقرب در احلیل چکانیدن و بر عانه مالیدن
نفع تمام دارد و شربت مدرات در آبزن و تقطیر ادهان در احلیل متصل
برآمدن از آن سریع الاثر است و ضمادی که در جمود الدم گذشت سود دارد
و اگر قی و حقنه باشد که سود دهد ذکر ادویه قوی الادرار امینون تخم کرفس تخم
شلغم برابر دو توکوفته بیخته با طبیخ شبت بنوشند دیگر سنگدان مرغ خشک
کرده یک مثقال نمک هندی یک درم کوفته بیخته با آب گرم یا شیر خر میل نمایند
دیگر آب کرفس و آب ترب بروغن بادام تشریب فرمایند قسم پنجم آنکه
خلط حاد بر مثانه بریزد و از حدت خود رطوبت مغریه مثانه و مجری بول را
بزداید و از آنکه مرور بول باعث ازدیاد الم میگردد طبیعت از خوف الم
بر دفع نکر آید و بدان سبب بول بعسر و تقاطر آید و این قسم با سر بول می انجامد
و علامت او سرخی بول است و حرقه مجری قضیب و تقدم تدبیرهای گرم و تناول
چیزهای گرم و از خاصه این قسم است که اگر بیمار دل قوی کند که بروجع که هنگام برآمدن
بول پیدا می شود صبر کند بول بفراغت آید زیرا که در بعضی مانع خروج بول بجز

النقاتی

النقاتی دافعه ابیج منیت علاج جهت تعدیل خلط لعاب اسپغول و بهدانه
و تخم مرو و شربت بنفشه و خشخاش و عناب و روغن کدو و بادام شیرین
و بنفشه و آش جو و مانند آن تناول کنند و از چیزهای گرم فدراد را
بپرهیزند تا افنای رطوبت بیفزاید و برای تغریه مجاری لعاب اسپغول
و صمغ عربی در احلیل چکانند و شیاف ابیض با شیر زنان حل کرده
و قدری روغن بادام یا کدو در و ریخته چکانیدن نفع تمام دارد و اگر مالکه بسیار
آید از بدن تنقیه را مقدم دارند قسم ششم آنکه زمانی طویل بول در مثانه بماند
و بر نیاید بواسطه نوم یا اشتغال دیگر که آدمی را می افتد و بواسطه امتلاء مثانه
از آب و مدافعه استفراغ تشنج و تمدد در مثانه افتد و قوت دافعه او بمیرد و
لهذا این را موت قوت نام میگذارند و علامت او آنست که عقب امساک بول
پدید آید علاج تخم کتان و حلبه و قرطم و برگ کرنب و خطمی بجوشانند و در این طبیخ
مریض را نشانند و بعده مثانه را از دست منغمز سازند تا بول بیرون آید و لا یخفی
ان الغمز بالید یقوم مقام عصرها عما یفیها من القوة الدافعة الطبیعة التی لها
و برای احیای دافعه بروغن بلسان و قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله بول
بکشاید فاطیر استعمال نمایند و همچنین مریض را احترازا از مجلس اکابر و
اهرصه موجب منع بول باشد ضروریست قسم هفتم آنکه قرحه یا بثره در مجاری بول
پدید آید و از آنکه مرور بول بر آن محدث الم میگردد طبیعت از دفع بول اجتناب
نماید و بالضرورة بول بعسرت و تقاطر آید مگر آنکه بیمار بر ابتداء برآمدن بول مصابرت
نماید که در این صورت بول بفراغت می برآید چنانچه در افنای رطوبی گفته ایم
و علامت او وجود قروح و بثور است و خروج بول بآسانی اگر بیمار مصابرت کند

برادیت آن و فرق درین دو در آنکه از افتادن رطوبت بمجاری افتد از وجوه
و فقدان آثار حرارت ظاهر است علاج هرچه برای قروح مثانه گفته شد
استعمال نمایند و بدانند که افیون و تخم بنج و مانند آن در احلیل چکانیدن جهت
تخدیر در زوال الم و لعاب اسپغول و صمغ عربی و بخور آن جهت تنقیه و
تلطیف نفع تمام دارد قسم ششم آنکه ضربه بر پشت و مثانه افتد و قوتهای
مثانه را ضعیف سازد بسبب احداث ورم در مثانه یا بواسطه ایقاع تشنج
و تحلیل در لیفهای آن آنچه مودی بورم شود علامت و علاج او از ورم المثانه
جویند و آنچه منجر بتشنج گردد یا مفضی بتحلیل شود فصد باسلیق کردن او
و روغن گل مالیدن نافع است و ایضا اندر تحلیل الیاف استعمال ابزنات
ملینه مسکنه قابضه نفع میدهد و در جمله حیله استفراغ بول ضروریست بقاثاطیر
بول یا بند بیرد دیگر و بدانند که آنچه از سستی شرق آفت لیفهای مثانه
بشرط لاعی لازم کثرت است قسم نهم آنکه تیبس و خشکی در مجری بول افتد از حرارت
شدید چنانکه در تبهای محرقه و بیماریهای زود بانی پدید آید و علامت او آنست
که بول اگر اندک بشر برنیاید و اگر بسیار بود بآسانی برآید و حدت و التهاب
بول و انتفاع از مرطبات گواهی دهد علاج برای حصول ترطیب لعاب اسپغول
و بهدانه با شربت بنفشه و روغن گل آمیخته بنوشند و ماء الشعیر و اسفاناخ
و کدو و مغز بادام و مانند آن تناول کنند و بطبیخ ادویه مرطبه آبزن سازند
و تنطیل نمایند و روغنهای مرطبه چون روغن بنفشه و کدو بر مثانه مالند و قسم
دهم آنکه در مثانه و مجاری بول تشنج افتد بواسطه انصباب بلغم بر اعصاب و رباطها
و علامت او آنست که آثار تشنج ظاهر شود و گاهی اگر بول اندک برآید بر سبیل

رزق

93

رزق آید نه با درار بخلاف آنکه از استرخاء مثانه باشد علاج باز اله تشنج کوشند
قسم یازدهم آنکه ارتفاع خصیه باعث احتباس گردد و ارتفاع الخصیه مذکور
انجا بهشد قسم دوازدهم آنکه حس مثانه ضعیف شود و از لذع بول متنبه
نگردد تا دفع بول نماید و موجب ضعف حس مثانه و رسیدن آفت است
در مثانه یا در مبداء اعصاب عضله مثانه یا در دماغ که مبداء همه اعصاب است
کما یظهر فی القرانیطس و الیترغس و علامت فقدان حس آنست که آدمی
لذع و حرقه بول در نیابد علاج روغن یاسمین و نرگس و کنس و زعفران
و بان و هر کدام که میسر آید با مشک و جندبیدستر آمیخته در احلیل چکانند
و بر عانه مالند و چیزهای خوشبو و مقوی چون برگ سیب و پودینه و کوس
و اکلیل و شیح و شبت ضماد سازند و تریاق کبیر و مثرودیطوس و سجرنیا
و معجون مادة الحیوة و ماء الاصول بروغن بید انجیر خوردن فرمایند و اگر در
بدن امتلا باشد قی فرمایند قسم سیزدهم آنکه خلع مثانه موجب احتباس شود
و آن گفته شد قسم چهاردهم آنکه در اعضاء که مجاور مثانه اند چون روده و رحم
و مقعد و ناف و حالبین ورم عظیم عارض شود یا رحم منحرف شود یا خروج نماید
و بسبب مجاورت مجری بول منضغط گردد و احتباس افتد و علامت و
علاج این قسم از فصل عضو ماوف جویند قسم پانزدهم آنکه تقراتی که محاذی
مثانه است زوال پذیرد و اسر البول آرد و این در تقطیر گفته آید فایده
در ذکر قاثاطیر که آلتی است مخصوص برای کشیدن بول و در آنست که از سرب
یا قلعی یا نقره آلتی سازند مجوف بحسب طول قضیب علیل و وسعت و ضیق
احلیل و در یک سر او سوراخها کنند و نفع نمود سوراخها آنست که اگر یکی

ازان بند کنند از خون و خلط غلیظ باقی مفتوح ماند جهت خروج بول و طریق
استعمال او آنست که بگیرند صوف منظوم الخیوط و در وسط او رشته ابریشم
قوی محکم بر بندند پس این صوف موصوف را در جوف انبوبه مذکور در آورند
و بدیگر احکام ضمائی مسدود کرده اند تا بهیچ حکم هوا از او فلل نماند و این انبوبه را
که سیم است نقانا طرد را احلیل در آورند از اطراف که مثقوب است و تا
طول تقضیب رسانند بعد رشته ابریشم را که یکسر او بصوف بسته اند و سر
دیگر بیرون باشد بقوت تمام بکشند یکبارگی تا جهت ضرورت خلا
بمجرد خروج صوف بول بیرون آید و باید که پیش از استعمال قاثاطیر آبزن
فرمایند تا تلیلی حاصل شود و اگر چیزی محجمه مانند بر سر وجه بگذارند و بجوشند
و بمکند باشد که آبی که بسته بود بیرون آید و این عمل به نسبت اول اسهل است

فصل اندر تقطیر بول و این بر چند قسم است قسم اول آنکه بول
حدت پذیرد بسبب اخلاط گرم و علامت او سوزش و زردی بول است و
هر لحظه برخاستن و این قسم از کثرت جماع و تناول اغذیه و ادویه گرم و تعب
و ریاضت حادث شود و بیشتر در زنان گرم و بگرم مزاج و مرد جوان پدید آید
علاج شیره های تخمهای بارد چون تخم خرفه و تخم خربزه و کدو و خشخاش
و کاهو و خیارین و تر تیزه بنوشند ماسک البول بارد یار کرده و ماء الشعیر
و ملوخیه و کاسنی و کاهو و کدو و مانند آن تناول کنند و شربت تشربت
بنفشه و شربت خشخاش سود دارد صفت قرص ماسک البول بارد طباشیر
کشنیز تخم حماض گل ارمنی صندل گلنار صمغ عربی کوفته و بیخته به آب کاهو
اقراص سازند قسم دوم قوت ماسکه ضعیف شود بسبب ضعف جرم مثانه

یا سردی

یا سردی مزاج او یا بسبب استرخای عضله که مطبق مثانه است و علامت او
چکیدن بول است و تقدم تدابیر مبرده و حرقه و عطش نابودن و گاهی بول
بی اختیار بیرون آمدن علاج معجونهای گرم چون مثرودیطوس و اطریفل
کبیر و جوارش کندر و سنجرنیا یا بعضی قوابض چون جفت بلوط و حب الآس
و مانند آن خوردن نفع تمام دارد و اطریفل صغیر بوزن دو درم با نیم درم سنجرنیا
آمیخته بغایت سودمند است و ماسک البول حار کذلک و انجیر و مویز
در سستی مثانه و حلبه او مخصوص است و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن
و مومیائی و روغن زنبق یا روغن بادام حل ساخته در احلیل حقنه نمودن
و در دبر برداشتن کثیر النفع است صفت ماسک البول گرم بلوط و کندر
از هر یک ده درم سعد و قرفه و خولنجان و درسن و وج و کهربا از هر یک مثقالی
نرم کوفته ۵ درم عسل معجون سازند شراب کهنه یا مثلث یا آب و قاقله موازنه یک
مثقال هر روز خوردن نفع دارد و نخود آب که در و ادویه گرم پخته باشند مفید است
قسم سیوم آنکه ورم یا حصاة یا رطوبت لزجه یا جمود الدم یا قروح یا جرب
که در مثانه افتد یا ذهاب حس مثانه و جز آن که در عسر البول گفته شد موجب
تقطیر گردد و علامت و علاج او از عسر البول جویند **فصل** اندر سلس
بول و در آنست که بول بغیر اراده بیرون آید و آن بر چند قسم است قسم اول
آنکه مثانه یا عضله که محیط اوست مسترخی شود بواسطه فرط برودت و رطوبت
و علامت او سپیدی بول است و عدم حرقه و جمله علامات سوء مزاج بارد
پیدا بودن و این قسم در اکثر آخر بیماریهای سرد و تر عارض شود علاج ادویه
گرم قابض چون کندر و سعد و خولنجان و مانند آن هرچه مسخن مثانه و مجفف

رطوبات سفلی بود چیزهای بارد قابض مجفف چون جفت بلوط و حب الآس
و گلنار و مانند آن مرکب ساخته بدهند و مشک و چند بیدستر بر روغنهای
گرم یار کرده بر مثانه بمالند و بهترین چیزها خوردن اطریفل صغیر و کبیر است
خاصه اگر ادویه اطریفل با روغن گاو چرب سازند و بریان نمایند و شاه بلوط
و مصطکی و سعد و هلیله سیاه با قند معجون سازند خوردن این نفع تمام دارد
و گوشت روباه بریان خوردن این علت را و دود پشت را بخاصیته فایده مند
گفته اند قسم دوم آنکه فقرات که در برابر مثانه است زوال گیرد بخارج یا داخل
بوقوع ضربه یا سقطه و باید دانست که آنچه در وی زوال فقار سوی خارج بود از دو
بیرون نباشد یکی آنکه بانقطاع رباطهای مثانه انجامد و علامت او نتو و
بلند شدن فقار است و علاجش ممتنع زیرا که رباط گسسته مرتبط نمیگردد
دوم آنکه رباطها برحال باشد و گسسته نشود اما بسبب تمدد رباطها که لازمه زوال
فقار است متاذی گردد عضله که حاصر مثانه است و علاج او رد فقار است
و گاه باشد که زوال فقار موجب اسر البول گردد و آنچه در وی زوال فقار
بداخل بود علاج او جذب فقار است بمص محاجم یا بتضمید زفت قسم سوم
آنکه سوء مزاج گرم مفرط بمثانه عارض شود علامت او حرارت مزاج است و قاروره
رنگین بودن و بچیزهای گرم ضرر یافتن علاج او از طباشیر و گلنار و گل ارمنی
و خرفه و تخم کاهو اقراص سازند و بدهند و آنچه در ذیابیطس گرم ذکر یافته
و هر چه بارد و قابض باشد بکار برند قسم چهارم آنکه در اعضاء مجاور مثانه
چون رحم و ناف ورم عظیم پدید آید بدان سبب مثانه منضغط گردد یا در
امعا ثفل بسیار جمع شود و مثانه را تنگ کنند و از همین قبیل است که زنان را

هنگام

96

95

هنگام حمل مثقل پدید آید علاج بزوال سبب رجوع نمایند قسم پنجم آنکه استعمال
مدرات چون شراب و خربزه و جز آن باعث سلسل بول بود علاج ترک
سبب کنند و بعده اگر باقی باشد بچیزهای موافقه تعدیل نمایند قسم ششم
آنکه خلع المثانه سبب این علت شود و آن بفصل مستقبله ذکر یافته
اندر بول کردن در فراش و این علت کودکان را بسیار افتد علاج آنچه
در سلسل بول که بسبب او سردی مثانه و استرخاء عضله بود گفته شد استعمال
نمایند و بدانند که مرض مذکور بسیار باشد که دوا نپذیرد و چون کودک ببلوغ
رسد خود بخود زوال گیرد و نیکوترین حیل آنکه از خواب بیدار سازند
و بول کنانند و شبانگاه طعام و آب نه دهند و از چیزهای سرد و تر باز
دارند و روغن سوسن و بان که در وی مشک و قدری افیون آمیخته باشند بر عانه
بمالند و گلقند عسلی بخورانند و قلیه خشک و مطجنه غذا فرمایند و این دوا
سود دارد کزبره کندر حب الآس از هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل
بسرشند شربتی دو درم فصل اندر بول الدم و این بر سه قسم است
قسم اول آنکه رگی از رگ گرده گشاده شود یا شکافته گردد و علامت او آنست
که خون صاف آید بغیر درد و ورم و حرکت هیچ نباشد پس اگر گشاده شدن
دهن رگها سبب بود خون اندک اندک برآید و اگر رگ شکافته باشد خون کثیر
المقدار بیکبار بیرون آید و رسیدن ضربه بر گرده و تناول اطعمه و ادویه تیز
در سمیت بران گواهی دهد و باید دانست که بول الدم بسبب انفتاح یا انشقاق
رگ گرده افتد گاه باشد که بادوار معین آید همچون خون مقعد و در هنگام
احتباس جهت امتلاء عروق گرده وجع بجانب قطن محسوس شود و بعد

از انکه خون روان کردد وجع کم شود تا کم بازرها ممتلی کردند علاج مفید باسلیق
وصافن کنند وقرص کهربا وقرص نفث الدم وقرص بول الدم دهند وشربت
عناب بکشنیز خشک وشربت خشخاش وریواج وکاکنج سودد الو وحجامت
کردن بر سفره وعانه مفید کفته اند و انجاکه حدوث خون بسبب آب سرد
بر مثانه ریزند وکل ارمنی وآقاقیا وصندل وکل سرخ وحی العالم ضماد نمایند
وهرچه دیند یا ببطلس کرم ذکر یافته استعمال نمایند وبدانند که تناول اطعمه
حریفه وشیرین وترش واستحمام وحرکات عنیفه وکواردا سیب وغیره وشی
صریع در بول الدم ضرر تمام دارد صفت قرص بول الدم مغز تخم خیارها چهار درم
نشاسته کتیرا کلنار سنگ دم الاخوین صمغ عربی از هر یک یکدرم جمله را بکوبند
وبآب خرفه یا لسان الحمل اقراص سازند بحسب حاجت بآب خرفه یا لسان الحمل
یا جز آن بر نهند قسم دوم انکه کرده یا جگر ضعیف کردد وبدان سبب خون
از مائیت جدا نشود چنانچه باید وهمراه بول بیرون آید وعلامت او انست که بول
غسیلی باشد یعنی برنگ آبی که کوشت در و شسته باشند پس انچه از ضعف
کرده بود مایل بسپیدی وغلظ بود وانچه از ضعف جگر بود مایل بسرخی ورقت
باشد علاج انچه در ضعف جگر وکرده ذکر یافته استعمال نمایند بحسب سبب قسم
سیوم انکه رکهای اعضای بول متاکل شوند وبدان سبب بول الدم پدید آید وتاکل
درین عروق نمیشود مگر بعد جراحت این اعضا وعلامت وی انست که بار ریم
آید و بو بیشتر و بتقادیر بیرون شود اندک خصوصا آنجاکه تاکل در رکهای
مثانه باشد علاج انچه برای قروح کرده ومثانه کفته شد استعمال نمایند وکل ارمنی
وقرص کاکنج فایده دارد وکندر وکل ارمنی وقرص طباشیر ممسک سودمند است

درهمه

در همه اقسام باب اندر امراضی که بمردان مخصوص است واین باب
مشتمل است بر چند فصل فصل اندر نقصان باه باید دانست که مجامعت
کاری طبیعی است واستکمال این فعل مشروط بصحت اعضاء رئیسه وعضو
رئیس چهار است یکی اول دوم دماغ سیوم جگر وازین هر سه هم بقای
شخص است وهم بقای نوع چهارم خصیتین وقضیب واوعیه منی است
واین از جهت بقای نوع است فقط وپوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است
یکی انکه شهوت جماع ضعیف شود دوم انکه آلت مسترخی گردد وهر واحد
ازین بتفصیل بیان کنیم قسم اول در نقصان باه که سبب او ضعف شهوت باشد
واسباب ضعف انواع است نوع اول انکه بدن لاغر وضعیف شود از قلت
غذا وبدان سبب روح وریح وخون که آلت شهوت است کمتر گردد وعلامت
او نحافت بدن است وضعف قوت وزردی رنگ وقلت غذا علاج
جهت قوت بدن غذاهای نیک بسیار خورند وخواب بسیار کنند وجماع ترک
نمایند وخود را بلهو وسرود وخوشبوییها مشغول دارند واز اغذیه هرچه
مناسب بیشتر بخورند ومعجون لبوب نفع تمام دارد نوع دوم انکه منی قلت
پذیرد ظاهر است که چون در اعضاء جماع منی بسیار نباشد تحریک شهوت نکنند
وباید دانست که منی فضله هضم چهارم است که پس از توزیع وتقسیم غذا در اعضا
متکون شود از ترشحات العروق واو از جمله رطوبات غریبه است که قریب العهد
بانعقاد است واعضای اصلی چون عظم وغضروف وعصب وعضله ووتر
ورباط وشریان وورید وغشا ازوی متکون گردد وطریق حصول ووصول
منی آنست که خمیر واصل او از دماغ فرود آید از ان دو رگ که پس هر دو گوش است

۹۶ از ذخیره نظام
در بیان ادویه
الت تناسل
ادویه که قوه باه بیفزاید
انیسون شهوه مباشرت
مغز انگلیزد
مهیج بود
وبستانی وتخم
تخم شلغم در این باب
مناسب

واین هر دو رک بانخاع و اصل شده نازل کشته اند واز هر عضوی ریش وغیره
ریش شعبه وچیزی بدین رکهای پیوسته است و همه آن بر کها را منثیین سپید
وقدرت کامله صانع مطلق چنان اجرا یافته که هرکاه ماده مستوده با نثیین آید
سپیدی وغلیظی کراید چنانچه خون در پستان بشیر استحاله می نماید و جمهور
اطبا اتفاق دارند که منی در زن و مرد است ونص قرآنی نیز برین دال است
کما قال تبارک وتعالی فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من
بین الصلب والترائب و دلیل برانکه خمیر منی از رکهاپس کوش می آید
آنست که بتجربه رسیده است که قطع این رکها قطع تناسل میکند و این
خون این رکها مشابه بشیری باشد و دلیل برانکه از هر عضوی ترشح میکردد منی
آنست که ضعفی از برآمدن اندک از ین حاصل شود از برآمدن خون که هر چند
او باشد نشود واز آنجا است که هر عضوی که از پدر ضعیف بود از پسر نیز همان
عضو ضعیف شود در اکثر امر و علامت قلت منی قلت خروج اوست
واکر سبب قلت منی خشک و لاغری آلات منی بودن شان او غلظ منی است
و با ستحمام مرطب و استکثار اغذیه مرطبه و در آمدن آب نفع یافتن واکر سبب
قلت سردی آلات منی باشد نشان او شدت غلظ و جمود و برودت منی است
و خروج او بدشواری بعد صدمات بسیار و حرکات بیشمار و انتفاع یافتن از
کرم شدن و حرکات معتدله و ادویه مسخنه و هوای کرم واز ین قبیل است که بعضی
کسان را بعد از دخول لعنوظ اشتکال میکرد جهت حرارت موضع و حرکات
واکر سبب قلت حرارت آلات منی بود نشان او رقت و غلظ و زردی منی است
و سهولت خروج او و بتبرید انتفاع یافتن و در خصیتین عظم و در رکها قضیب

برآمد که

97

برآمد که سپید البودن فایده غلظت منی بر تقدیر یست که حرارت مفرط باشد لان الحرارة
مفرطة تشوی وتجفف و انجا که بافراط نبود رقت ضروریست لان الحرارة
تذوب وترقق اذا لم تفرط واکر سبب قلت رطوبت و آلات منی
بود نشان او رقت منی است وکثرت او وسستی قضیب و آب و مانند
آن ضرر یافتن و بمجففات منتفع کشتن و قاروره سپید وغلیظ بود واکر
سبب قلت اجتماع برودت و یبوست یا رطوبت با حرارت و یبوست
باشد نشان او از ترکیب آنچه در بسایط کفته شد ظاهر است و باید دانست
که اجتماع حرارت و رطوبت سبب قلت نمیشود بلکه موجب کثرت منی است
چنانچه شارح اسباب کفته المزاج الحار الرطب فهو السبب الفاعل للدم النضج
الصالح المستلزم للکثرة تولد المنی والروح الشهوانی والنفخ المنعظ و لا
یمکن ان یکون سببا لقلة المنی علاج اکر یبوست و لاغری آلات منی سبب باشد
اغذیه مرطبه چون لبنیات و اسپید باجات و مانند آن تناول کنند و از
اشربه هر چه رطب بود بنوشند و بدانند که دواء الترنجبین نفع تمام دارد و کراک
استحمام و سرور و لهو و تدهین و هر چه فرحت و رطوبت افزاید واکر برودت
سبب باشد زنجبیل مربا و معجون لبوب که منی افزاید و معجون کرم که تحریک شهوت
نماید بخورند و هر چه تسخین کند مفید دانسته اکلا و طلاء و بهترین غذا قلیه
بره حسینی و کبابه و خولنجان است و نخود آب با ادویه کرم و عصافیر و کبوتر
بچه و مرغ و مانند آن صفت معجون لبوب مغز بادام شیرین مغز جاز مغز مغز حب
البطم مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل تازه
مغز حب القلقل تخم خشخاش سپید تودری کنجد مقشر تخم خبز تخم جرجیر

تخم پیاز تخم شلغم تخم رطبه و بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه قرنبه دار چینی شقاقل
تخم هلیون خولنجان از هر یک مساوی بگیرند و بسته چندان عسل کبر سرشند صفت
معجون کرم زنجبیل شقاقل خولنجان تخم الجزره تخم جزر تخم جرجیر تخم
هلیون هر یک مساوی بگیرند و بکوبند و ببیزند پس بیارند عسل و آب پیاز
سپید و ران اندازند و بجوشانند تا آب جذب شود پس ادویه در بیز.
عسل کنند برشتند و تریاق کبیر و معجون حلتیت و نوشدارو سود دارد
و تمسح بزهره گاو و عسل و بوره مالیدن بر قضیب سودمند است و پیه شتر
در تقویت ذکر فایده کلی دارد و کذلک دیگر اضمده و اطلیه که باین کار مخصوص
باشند و نیم درم از حلتیت با پنج زرده بیضه نیم برشت آمیخته خوردن بغایت
بهی و مفید است و اگر حرارت سبب بود هر چه مسکن حرارت آلت
منی باشد استعمال نمایند چون شیر و دوغ و شیره خرفه و مانند آن و نوشیدن
و از اغذیه و ادویه گرم پرهیز بردن و خصیه را بروغن بنفشه یا بادام چرب
ساختن و بقلیه خیار و گوشت بزغاله و اسفاناخ و مانند آن اغتذا فرمودن
و اگر رطوبت آلات سبب بود ادویه یابسه چون اطریفل و مانند آن بکار
برند و قلایا و بریزه و مشویات متوبله بخورند و بهترین گوشتهای مرغ و عصافیر
و دراج و مانند آن است و نیکوترین توابل دار چینی و زیره و صعتر و سداب
و گفته اند هر که مداومت نماید بر گوشت عصافیر عوض آب شیر نوشد
منی او زیاده شود و انعوظ تمام برد و الم پدید آید و روغن قسط و بابونه که
در وی فرفیون و سعد حل کرده باشند بر قضیب مالیدن نفع دارد و کذلک
دیگر مسخنات و مجففات و این طلی سودمند است بوره مثقالی نرم بکوبند و به شیر

طلا

آمیخته

آمیخته بشب گداز کنند و در سایه خشک سازند و بزهره گاو و عسل آمیخته بوقت
حاجت بر قضیب و حوالی او بمالند و از مرطبات پرهیزند دیگر ترکیب اسباب
موجب بود بحسب ترکیب آنچه در باب لیطا ذکر یافته تدارک نمایند و بسیار
باشد که هر سبب مجتمع گردد اما هر یاده بر آنکه بیشتر باشد نوع سیوم آنکه منی ساکن شود
و حرکت نکند و از لذات اولذع و دغدغه که مهیج شهوت است مفقود گردد
و بالضرور ضعف در باه پدید آید و این نوع بیشتر کسانی را که عارض شود
که افیون و بنگ و پوست خشخاش و مانند آن هر چه مخدر است میخورند
و علامات او آنست که منی کثیر المقدار برآید و با وجود آن غلیظ و افسرده باشد
و انعوظ تام نشود مگر بعد مداومات متعبه و حرکات بکریه و انزال بدشواری
شود علاج هر چه مسخن و مهیج منی و محدث حدت و لذع بود استعمال نمایند
مثلا زرعونی و معجون لبوب و معجون بزور تناول کنند و خشک زنجبیل
بجوشانند و در طبیخ او شیر تازه و روغن چار مغز آمیزند و حقنه نمایند
و مغز پسته دانه و عاقرقرحا و پیه شیر و روغن نارجیل بهم آمیخته لته
بدان آلوده در دبر بردارند صفت زرعونی فلفل دار فلفل زنجبیل قرفه
دار چینی قرنفل خولنجان از هر یک یکجزو تودری بهمنین لوزیدان
لسان العصافیر قسط شیرین سعد سنبل از هر یک سه جزو کوفته و بیخته
بعسل مصفی معجون سازند نوع چهارم آنکه جماع متروک شود زمانی طویل
و کار بدان رسد که طبیعت از تولید منی باز ایستد چنانچه از تولید شیر عند
الفطام باز میماند و علامت او ترک جماع است مدتی مدید و احتلام
کمتر شدن و از جماع خشنود ناگشتن علاج هر چه منبه طبیعت و باعث شهوة

بود اختیار کنند چنانچه استماع سرود زنان خوش آواز و تصور احادیث
جماع و صفت معشوقان باشد و تناول اغذیه باهیه چون زرده تخم مرغ
و گوشت حلوان و چوزها و هریسه و کله پاچه و مانند آن و تدهین روغن
نرگس و خیری با موم و زهره گاو یار کرده بر ذکر و انثیین و عانه کذلک
عاقرقرحا با روغن مغز پنبه دانه آمیخته نوع پنجم در نفس تمکن یابد
احتشام مفعوله یا کراهت او یا ترس از آنکه قربت کنند بخیال آنکه منی برون
قادر نخواهم شد پس بتوهم خجالت ساقط شود شهوت یا وهم کنند
که کس بسته است و همین حکم دارد هرچه پیدا کند در نفس رای باطله و خیال
فاسده و کس در بیضه تنها با وجود کثرت منی و صحت آلات رغبت نمیکند
بر جماع و ظاهر است که اثر امور نفسانی در بدن از سایر موثرات بیشتر
و اسرع تر است اشتباه گاه باشد که بعض کسان را با وجود مزاوله جماع بشخص
معین چون با دیگری اتفاق افتد شهوت نشود خصوصا اگر آن مفعوله جدیده
باکره بود زیرا که هیبت بکارت در جوانان کار نا آزموده بدرجه ایست که از
خوف ازاله آن شهوت اصلا خود را گم میکنند پس بدانند که اگر بتقاضای در
طبیعت گاهی شهوت نشود یا در اثنای کار فرو گردد یا بر باکره جهت تدافع که خاصه
صبیان است باید ارتی نماید باید که در دل اندیشه نکند و خجالت نکشد
که اندیشه و خجالت مزید سبب است ملک دل را تسلی دهد که کار طبیعت
همه وقت بر یک طرح نمی باشد علاج بحیله های مناسبه دفع نمایند خیالات فاسده
و آرای فاسده را که در نفس متمکن باشد و بتقویت دل و دماغ مشغول باشند
که چون دل و دماغ قوی بود خیال فاسده و اندیشه باطل زود اثر نکند نوع ششم

انکه

١٠٠

٩٩

انکه ضعف در دل پدید آید از تعب کثیر یا مرض طویل یا جوع مفرط و جز آن هرچه
روح و حرارت غریزی را تحلیل کند و قوت را ضعیف سازد و ظاهر است
که چون دل ضعیف شود روح شهوانی و ریح ناشره متولد نگردد و بالضرور ضعف
در باه پیدا شود و علامت او نرمی و ضعف نبض است و قضیب دیر سخت
شدن و جماع کمتر خواستن و نشاط از جماع کمتر شدن و بعد از جماع حالتی
نزدیک بغشی پیدا شدن و آنجا که از حرارت بود ظهور تشنگی و خفقان نیز لازمه
این مرض است و فاقه صاحب اوست که از شرم و ترس و اندیشه از بیکار
باز ماند علاج در تقویت و تقویه دل کوشند بحسب سبب ضعف بمفرحات یا قوتیه
و جز آنکه در باب امراض دل است بساز و خوش آواز مشغول دارند و اگر
از فکر و غم دور دارند و بمعشوقه جمیله هم آغوش سازند که صحبت محبوبه
در تقویت اعضا و فزودن شهوت و باه بهتر از لبوب کبیر است و هیچ چیز
باو نمیرسد نوع هفتم انکه معده یا جگر ضعیف شود و بدان سبب خون صالح که تولید
منی را شاید کمتر پیدا شود و بدان سبب ضعف در باه پدید آید و علامت او آنست
که آرزوی طعام و جماع کمتر شود و هضم ضعیف باشد و دیگر آثار ضعف دیگر مزاج
که بدان عضو مخصوص است پیدا آید علاج در تقویت و اصلاح مزاج اعضای
ماوفه کوشند بحسب سبب چنانچه در محل خود مضبوط است نوع هشتم انکه دماغ
ضعیف گردد پس ماده قوت نفسانیه حساسه منقطع شود از اعضای
تناسل و بدان سبب اعضای مذکور از حرکت و لذع و دغدغه منی منتبه نگردند
و ظاهر است که تا در اعضای تناسل اثر دغدغه منی محسوس نگردد باه و انتشار

صورت نه بندد و علامت او آنست که حواس مکدر باشند و حرکات متعسره و بطی
بوند و جماع کمتر آرزو شود خاصه اگر دماغ را تعب رسد از شب بیداری و جز آن
و جماع لذت ندهد و تقضیب سست باشد پس اگر ضعف از برودت بود
هوائی سرد و چیزهای سرد ضرر دهد و گرمی نفع بخشد و اگر از حرارت بود
بر عکس این باشد و اگر از رطوبت بود ترطیب ضرر دهد و در حمام فترت
جماع شود و مجففات نفع بخشد و اگر سبب ضعف یبوست دماغ بود بر عکس
این باشد علاج در تبدیل مزاج کوشند باچه ضد سبب بود و اگر ماده غالب بود
تنقیه غالب مقدم دارند بر حسب او بعده به تبدیل رجوع آرند و در جمله جهت
تقویت دماغ معاجین مقویه و مشمومات و اطلیه و جز آن بروفق حرارت
و برودت استعمال نمایند چنانکه در امراض دماغ ذکر یافته نوع پنجم آنکه
ضعف با آلت دیگر بکرده رسد و بدان سبب در شهوت طبعی نقصان راه یابد
و ظاهر است که شهوت طبعی مستکمل منی نشود مگر بقوت کرده و قال شارح آلد
مادة المنی یاتی من الکبد الی الکلیتین فی شعب من الاجوف النازل و ینصفی
منها من المائیة ثم منها الی المجری الذی بینها و بین الانثیین و هو عرق کثیر
المعاطف و الاستدارات لتطول المسافة بینهما فینضج فیه المنی و یبیض
بعد احمراره ثم منه الی الانثیین فهما تعینان علی اتمام تکون المنی باستحالتهم
الدم الذی فی هذه العروق و لذلک صاحب الکلیة الحارة باعتدال یکون
کثیر المنی قویا علی الجماع و علامت و علاج آفات کرده در جایگاه خود گفته شد
بدان رجوع نمایند قسم دوم در نقصان باه که سبب او استرخاء آلت بود و این
بر چهار گونه است نوع اول آنکه ضعف و لاغری بدن موجب استرخا و سستی آلت
شود

قسم دوم

شود علامت و علاج او همانست که در نوع اول و قسم اول این فصل گفته آمدیم
نوع دوم آنکه آدمی زمانی طویل از جماع باز ایستد و بدان سبب تقلص و تنزل
در قضیب افتد و هو بدانست که سایر اعضا قوت می یابند بعمل و ریاضت
که بدان عضو مخصوص باشد و ضعیف میگردند با ضعف آن کذا قال الاطباء
العمل یقوی و مغلظ و العطل یذیب و یهزل علاج آب نیمگرم بر آلت ریزند
جهت تخلخل و جذب و ارخا و ترتیب بعده شیر میش بمالند زمانی طویل
بتدریج بر ذکر و حوالی آن و برای جذب خون و حفظ منجذب زفت
رومی استعمال نمایند تا نفع پدید آید نوع سیوم آنکه در اسفل بدن نفخ و
ریح کمتر تولد کند بواسطه برد مفرط یا حرارت مفرط و یا یبوست و بدان سبب
آلت مطاوعت نکند و مسترخی باشد و علامت او قوت بدن است
و سلامتی اعضا و نفخ نابودن و با غذیه نافخه و عند تخمه منقطع گشتن
و وقت بسیار بر آمدن و اینکس را انتشار بالکل باطل نمی باشد بلکه اندک و
ضعیف میباشد و گاه باشد که عدم تولد نفخ از قلت حرارت و نقصان
رطوبت بود و نشان او آنست که پس از اکل و شرب خاصه اگر ماکول رطب
بود و کثیر الحرارت نباشد انتشار قوت پذیرد و گاه باشد که عدم حرارت
مانع تولد نفخ باشد و این بسیار بود و نشان او آنست که هنگام گرسنگی و خلو
معده و عند حرکات مسخنه و استعمال اغذیه و ادویه مسخنه قوت گیرد
انتشار علاج آنچه از فقدان رطوبت بود جهت ترطیب استحمام و تمریخ و
مانند آن بکار برند و اغذیه چون باقلا و حمص و شیر تازه با اندک دارچینی
تناول نمایند و از ادویه باهیه هرچه بسیار گرم نبود اختیار فرمایند و شیر مد

الحرارت زنهار نخورند که حرارت مفرط خشکی آرد و این معین ضد تولد نفخ است
و آنچه از عدم حرارت باشد جهت تسخین معاجین گرم و ادهان و جز آن
هر چه مناسب او بود استعمال نمایند نوع چهارم آنکه عارض شود با عصاب
جنس از فالج بواسطه انصباب فضله بلغمی در اعصاب مذکوره یا بواسطه
ایستادن در آب سرد زمانی طویل یا نشستن بر برف و مانند آن و ظاهر است
که چون به سببی ازین اسباب مزاج اعصاب فاسد شود بقوت محرکه و
حاسه منفعل نگردد آن عضو و علامت او حرارت و رقت منی است و سهولت
خروج او بغیر انتشار و آنکه آلت ضعیف الحس و الحرکه بود و روز بروز
لاغر و باریک شود و برسیدن آب سرد متقلص و فسرده نگردد یا کمتر گردد
بحسب بطلان و نقصان حس و بدانند که مرض مذکور اگر قوی‌تر باشد و مزمن
شده و هزال و ضعف در آلت بسیار راه یافته توقع علاج نباشد و این
نوع را عنه گویند و صاحب او را عنین خوانند اما اگر حدیث العهد و سبب
قوی نباشد و برسیدن آب سرد آلت منقبض و مجتمع تواند شد و بغایت
باریک نبود دوا پذیر باشد علاج آنچه در فالج گفته شد بعمل آرند و بدانند
که درین مرض حقنه و حمولات و مسوحات مسخنه اثر تمام دارد فصل
در معظمات قضیب و در بیان تدبیر و کیفیت و اوقات جماع و بیان
تدارک مضرت که از کثرت جماع حاصل شود و این فصل را بسه قسم بیان
کنم قسم اول آنکه در آنچه قضیب را بزرگ کند و باید دانست که بزرگی آن
در طول نمیشود الا در سن جوانی و ایام نمو چون سن نمو در گذرد بزرگی صورت
نپذیرد مگر در عرض و عمق و اسباب بزرگی انواع است یکی آنکه آلت را چندبار

بخرقه

بخرقه خشن چندان بمالند که سرخ شود بعد از ان روغنهای مناسبه خاصه روغن
مورچه طلی نمایند تا در مسامات نماید و نگذارد که آن خون منجذب تحلیل یابد
و عقب آن زفت طلی فرمایند تا خون در آنجا منعقد گردد و باید که این عمل
مکرر کنند تا عظم تمام آلت دیگر آنکه قضیب را با آب گرم بشویند و بروغن بلسان
مکرر چرب سازند دیگر آنکه بروغن زیت علی الدوام مالش دهند بزرگی آلت
دیگر آنکه با آب کرفس مکرر بشویند دیگر آنکه بروغن گوسفند مکرر چرب نمایند
و خراطین خشک یا علق خشک در روغن سوسن لب بیند و بمالند و شیخ الرئیس
در استعمال علق یعنی زلو میگوید که زلو را در ناره جیل که آب وی خشک شده
باشد اندازند و تا یکهفته یا بیشتر بدارند پس برآورده بکوبند و طلی نمایند
و اطبا گفته اند هر عضوی را که بخواهند فربه کنند نخستین آنرا مالش دهند و آب
گرم بر آن ریزند و بتدریج آنرا بزنند پس زفت بروی طلا سازند و هر گاه که
انتفاخ روی دهد ازین تدبیر بازمانند تا آنچه منجذب شده است بتحلیل نرود
وقال جالینوس عالج نخاس غلاما ناقص الآلة بهذا العلاج ثم ما یوما فنمت
الیه ونمت فی زمان یسیر صفت روغن مورچه مورچه درازه هفت عدد
بگیرند و با روغن زنبق در شیشه اندازند و سردی محکم کنند و اندر سرگین گوسفند
یکروز و یکشب دفن نمایند و بپالایند و بر ما فوق و احلیل بمالند عظم آلت
و قوت مباشرت بیفزاید و دیگر تراکیب درین باب بسیار است اما درینجا
بهمین قدر که بهتر از کل است بسند نمودم قسم دوم در تدبیر و کیفیت جماع
و اوقات آن و این قسم مشتمل است بر چند فواید فایده بهترین اوقات
آن برای جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و هضم اول و ثانی تمام شده

واز آنکه هضم هر شخصی و هضم هر غذائی یکسان نیست آنرا وقتی معین نتوان
کرد لیکن بتقریب گفته می آید که معتدل الهضم را باید که بعد از غذا تا هفت
ساعت نگذرد جماع نکنند مثلا اگر عادت طعام خوردن وقت نماز پیشین
باشد بعد از نماز عشا استعمال این کار اولیتر بود و بو علی گوید که التفات
نباید کرد بر قول گروهی که وقت جماع بوقت تمامی همه هضمها قرار داده اند
زیرا که اینوقت جوع باشد و بعض محققان در تجربه بر آنند که نیکوترین وقت
آنست که طعام در معده هضم شده باشد اما تمامه از معده گذشته نباشد
زیرا که جماع بر خلو معده بغایت مضرتست و علیه آکاهه سزاوار آنست که بسط
مباشرت را گاهی منضبط گردانند که شهوت صادق بود و اوعیه منی ممتلی
و قوتهاء تن قوی و سالم و آلت انتشار تام پذیرفته بی حدوث باعثی مثل
خیال جماع و رویت و ملاعبه و لمس و امثال اینها و باید که درین کار وقتی
شروع کنند که هوا معتدل بود فایده بهترین اشکال در جماع آنست که زن
بر بستر نرم پشت باز خفته باشد و مرد بالای او بود و سر بالین او بر داشته چندانکه
تواند سر او بر بالش بلند باشد تا هم نطفه بجایگاه خود رسد و هم لذت بیشتر
شود و بدین عمل اگرچه قضیب کوتاه باشد برحم میرسد و ظاهر است که تا بحرکت
رحم را نرسد و آنرا آنکه بد عورت را تسکین و انزال نشود و بدانند که دیگر
اشکال همه مضرتست خصوصا اگر مرد زیر بود و زن بالا و سزاوار آنست که پیش
از دخول ملاعبه بسیار نمایند و پستان آنرا بدست بمالند و بن ران او را
بسر انگشت بخارند و سر آلت بر دهنه فرج بسایند تا که شهوت زن غالب
شود در نهایت چشم او سرخی گشته باشد که نفسهای عظیم زند و چشم او

منقلب

منقلب گردد و مرد را در پای خود سخت گیرد بالجمله چون شهوت زن غلبه کند
باید که بکار مشغول شوند و زبان زن را در دهان خود کشد و آلت را بسرعت
و شدت اندرون فرستد و بتدریج و ملایمت بیرون آورند و هر گاه در منی
جنبش افتد زن را هم در کشند و آب دهند و هیچوجه منی را باز نگیرند
خاصه که حرکت کرده باشد و جماعی که چنین واقع شود باعث صحت
وجود و موجب التقای نطفه و ظهور مولود باشد فایده عقب تخمه و
ناگواریدن طعام و عقب استفراغ قوی و بیخوابی و پس ریاضت و ماندگی
و رنج و حالت غم و اندیشه مفرط جماع نشاید کرد که از کثرت تحلیل بیم غشی و
ضعف بیشتر و ایضا در مستی و خمار ممنوع است و خشک مزاجانرا در گرما و سرما و
قوی ضرر دارد و همه کس را در حالتی که تن گرم شده باشد یا سرما یافته باشد پرهیز از این
کار واجب است و اگر اتفاق افتد از پس گرم شدن یا سلامت ترازان
باشد از پس سرما یافتن فایده هیچکس را پس از جماع آب سرد و شربت
سرد نشاید خوردن زیرا که استرخا و رعشه آرد و جگر را سرد کند و باستسقا کشد
و ایضا بآب سرد غسل نشاید کرد و خویشتن را از سرما و هوای سرد محفوظ باید
داشت زیرا که اگر سرما بمسام اندر شود حرارت غریزی را ضعیف کند و تن سرد
میسازد فایده گروهی بر آنند که میان هر جماعی که مع الانزال باشد سه روز فاصله
باید و کذلک در هر استفراغی لیکن باید دانست که احوال همه کس درین باب
یکسان نیست بعضی چنین باشند که یکروز خود را باز نتوانند داشت و مع ذلک
هیچ ضعفی پدید نیاید بلکه راحت و قوت یابند پس اعتماد بر شهوت و امتلاء
منی باید کرد و کسیکه برین کار حریص بود و با وجود ظهور ادنی ضعف از ارتکاب

آن باز نماند باید که ناظر حال خود باشد تا هرگاه طپیدن دل و سستی اندامها و قوتها
تولد کند و دم زدن از حال طبعی بگردد و آن زایل و دیرتر از عادت شود خود را باز
دارد و آسایش جوید و اگر چنین نکنند و متعهد از جماع نایستند در امراض
مهلکه افتند پس واجبست که هرگاه حدوث این چنین اعراض احساس کنند
خود را از جماع باز دارند خاصه هر جماع که با لخمیت بالحاح و حرکت بسیار
کرده شود نومایان دارد و آخر ضعف در باه آرد و کذلک صحبت با زنان حایض
و نابالغ و لو باکره و آنانی که بعید العهد باشند از جماع ممنوع است و حذر دارد با لحا هستند
آنا باکره بالغه مشتهاة که گاه گاه بهم رسد حکم اکثر دارد کما لا یخفی علی اهل التجربة
اما جماع در دبر با وجود حرمت شرعیه و کراهیت طبعیه نزدیک حکما نیز مضرت
دارد هو حجز گفته هر که با زوجه خود لواطت بیشتر کند ایمن نباشد از آنکه فرزند
او ذو ابنه آید قسم سیوم در تدارک مضرت که از جماع پدید آید حیله آنکه از جماع
دوری نماید هرگاه از کثرت جماع ضعف و ناتوانی روی نماید از آن باز ایستد و به
تسمین و ترطیب و تودیع و تفریح کوشند و گاه گاهی طرب افزا اشتغال ورزند
و شیر گاو و شیر میش شرب نمایند که در افزایش و تقویت نفع تمام دارد و کذلک
بیضه مرغ نیمبرشت و دیگر اغذیه و حلاوی مقویه مباهیه و هرگاه از کثرت جماع
رعشه پدید آید تدهین دماغ فرمایند و آنچه رعشه را مناسبست استعمال نمایند
و روغن بان و روغن سعد و مانند آن بر بدن مالند و اگر در ماده رطوبی
بسبب استکثار جماع که موهن حرارتست کثرت منی محسوس نبود استفراغ را مقدم
دارند و بدانند که مضرت جماع در مردم ضعیف الاعصاب بیشتر میشود و هرگاه از
استکثار مباشرت ضعف بصارت پدید آید تدهین دماغ کنند و روغن بنفشه

وروغنی

و روغن بادام و کدو در بینی چکانند و آب شیرین استحمام نمایند و در آب شیرین
چشم بگشایند و گلاب در چشم چکانند و تا ضعف بالکل دور شود جماع را
زهر قاتل انگارند و هریسه و کله پاچه تناول فرمایند فایده هرگاه بعد از جماع
چند لقمه چرب و شیرین خوردن معتاد سازد از جماع مضرت نیابد و کذلک هرچه
برای تدارک ضعف گفته شد اگر در حالت قوت استعمال کرده باشد ضعف
نیفتد و بهترین چیزها درین باب شیر گاو میش است خاصه اگر قطور زنجبیل در وی
بجوشانند و نافع ترین طریقه آنست که بمجرد دوشیدن تازه تازه بنوشند بشرط
موافقت طبیعت و ازین قبیلست روغن خوشبو مدام بر بدن مالیدن
وقت خواب و ساق پا و کف پا بدست نرم مالش دادن و باید دانست که
صحبت با مرغوبان طناز و شاهدان پر شیوه و ناز که بسن بلوغ رسیده باشند
موجب مسرت و انتعاش حرارت و تقویت قوتست بواسطه کثرت لذت
و غایت رغبت و درین صورت هر چند منی بیشتر دفع شود اما ضعف
کمتر افتد جهت وفور تولید منی و روح و کثرت شوق **فصل** اندر سرعت
انزال و این چند گونه باشد یکی آنکه قوت ماسکه ضعیف شود بسبب برودت
و رطوبت و علامت او آنست که منی بسیار و سپید و رقیق برآید و آثار گرمی
هیچ نباشد علاج برای تنقیه ایارجات دهند و بمقیات قی فرمایند و بر عانه
و عجان و خصیه روغن زعفران و سوسن و نرگس و قسط و مانند آن بمالند
و بدانند که شراب فنجنوش و معجون خبث الحدید نفع تمام دارد و تریاق درینجا
بغایت مفید است جهت جذب مواد بخلاف و بهترین غذا قلیه خشک
و مطجنه بدار چینی و صعتر و زیره است صفت شراب فنجنوش آب انگور خام شش

میمونه ۲

رطل سماق و مازو و گل سرخ و کندر و گشنیز خشک و صعتر و سعد از هر یک ده درم
زعفران و شب یمانی از هر یک یکدرم خبث الحدید سه مثقال ادویه را
کوفته با آب انگور آمیخته بجوشانند تا سیوم حصه آب بماند پس بپالایند
و بدارند و بحسب حاجت بنوشند و فنجوش و خبث الحدید را گویند صفت معجون
خبث الحدید هلیله سیاه بلیله آمله فلفل زنجبیل دار فلفل سعد شیطرج
هندی و سنبل از هر یک ده درم تخم گندنا تخم شبت از هر یک چهار درم خبث
الحدید مدبر صد درم همه را کوفته بیزند و بروغن بادام چرب سازند و با عسل
مصفی بسرشتند و بعد ۱۵ درم مشک آمیزند و در ظرف چینی بدارند و بعد از
ششماه بکار برند شربتی ۷ درم یا زیاده بحسب قوت و مزاج و طریق تدبیر
خبث الحدید آنست که آنرا چهارده شبانروز در سرکه انگوری تر دارند بموضعی
که از خاک و خاشاک محفوظ باشد و بعد خشک ساخته بعمل آرند صفت
دوائی که بغایت مفید است شهدانه را بجوشانند و بعسل مربا نمایند نوع دوم
آنکه کثرت منی و غلبه خون باعث سرعت شود و علامت او اعتدال قوام
و کثرت منی و قوت آلتست علاج رگ زنند و تقلیل طعام نمایند و چیزهای
خون افزا چون گوشت و شراب و مانند آن بگذارند و سکنجبین و آب
انار و شربت نارنج و غوره و مانند آن بنوشند و جماع بسیار کنند که بغایت
سودمند الا خاصه اگر زمانی طویل جماع اتفاق نیفتاده باشد نوع سیوم آنکه
منی حرارت و حدت پذیرد پس بحرکت جماعی یا بمجرد مباشرت فاحشه یا بمجرد
لمس بحسب قوت و ضعف سبب استعداد کند حدت و حرقت و بدان سبب
اوعیه منی متاذی شود و منی را بسرعت دفع نماید و علامت او آنست که وقت

برآمدن

۱۵۴

برآمدن لذع و حرقه روی نماید و رنگ منی زرد و قوام او تنک باشد علاج آن در
تبرید و ترطیب بنوع القبض استعمال نمایند مثلا شربت خشخاش با شیره
تخم خرفه و تخم کاهو و تخم حماض و مانند آن بنوشند و برنج و عدس با شیره
خشخاش آمیخته غذا سازند و ادویه سرد و تر ضماد نمایند نوع چهارم آنکه
اعضاء رئیسه ضعیف شود و بتبع آن در سایر اعضا ضعف عارض گردد
و بالضرور سرعت پدید آید و بدانند که این قسم سرعت نمی افتد بالاقتران
باه علامات و علاج آن از ضعف باه جویند و بحسب آن تدارک کنند
انتباه همچنانکه در قوت و ضعف باه فروع چرا فاعلیت است در سرعت و
طلع امساک نیز بدخلی تمام است لیکن اکثر آنست که هر چه امساک آرد مضعف
باه باشد لهذا اهل تجربه گفته اند که هر که بمرض سرعت مبتلا باشد باید که
بکریه منظر و عجوزه بارد الموضع قربت بکنند و تحقیق آنست که درین کار
اختلاف مزاج فرجین شرط است مثلا اگر سبب سرعت حرارت موضع
مدخول سرد باید تا تدارک حرارت نماید و بالعکس کذلک فایده آنجا که
حاجت باختلاف افتد و تعدد امکنه متعذر باشد میتوانند که جهت تبدیل
ادویه مناسبه طلا کنند بر آلت و لیکن باید عورت را انما حمول سازند همان
ادویه پس جهت تبرید صندل و کافور و مانند آن کفایت کند و جهت
تسخین کبابه و عاقرقرحا و امثال آن بسند باشد فصل در کثرت
شهوت و جماع و این چند گونه است یکی آنکه بدن ممتلی شود و خون و منی افزون
گردد و علامت وی قوت بدن است و سرخی رنگ و قلت ضعف با وجود
آن کثرت خروج منی باحتلام و جماع فایده کثرت شهوت که با قوت بدن

وصحت مزاج بود من غیر استعقاب ضعف وحذر زنهار در کسر وشکستن او نکوشند
زیرا که شکستن شهوت بغیر ضرورت مضعف مزاج وموهن قوت است
اما هرگاه کثرت شهوت بآفت انجامد واز کثرت ضعف احداث نماید
آنزمان علاج ضروری باشد علاج رگ زنند ومسهل خورند وتقلیل غذا نمایند
واز اغذیه هرچه مایل بحموضت بود بیشتر میل فرمایند آب غناب وعدس وغوره
انگور وانار ترش وسرکه نوشیدن وتخم کاهو وتخم بنج وشاهدانه وکشنیز
خشک وآرد بلوط ونیلوفر وتخم خرفه وصندل وسماق وگلنار وطباشیر وعدس
مقشر وگل سرخ وکافور وجز آن هرچه بارد ومقلل منی بود استفاف کنند
وبرای تبرید پشت وگرده ادویه مثل اقاقیا وگل ارمنی وطراثیث وگلنار
آب آس آمیخته بر پشت وکمرگاه ضماد نمایند وبستر از کتان سازند وبرگ بید
ونیلوفر ومانند آن بر فرش بگسترند وبیمار برین بستر مکشوف الظهر بر پشت
بخسپد وقطعه سرب بر گردگاه بستن بجاجت مسکن شهوت است نوع
دوم آنکه منی حدت پذیرد وبسبب لذع وهیجان وقصد خروج او شهوت
اشتداد گیرد وعلامت او حرقت بول است وسرعت انزال وهنگام خروج
منی لذع وحرقه پدید آید وعقب آن ضعف در بدن عارض گشتن علاج جزءها
سرد وتر چون کدو وخرفه وکاهو وشیر برنج تناول کنند وهرچه بارد ومقلل منی
بود وآنچه که تخم مرداشته باشد چون پوست خشخاش وبرگ قنب سوداله
نافع ترین ادویه دفع ترش نوشیدن است وکذالک در آب سرد در آمدن
وآهسته وآطلیه که بالا ذکر یافت همدرینجا مفید است نوع سیوم آنکه رطوبتها
که بجهت منی گشتن مستعد شد افزون شود با وجود ضعف بدن وقلت خون و

فتور

105 فتور قوت شهوت غالب باشد وعلامت او غزارت ورقت بیاض
منی است وکثرت نفخ علاج ادویه حار مقلل منی چون شونیز وتخم سنداب
وتخم پنجنگشت وپودینه ومرزنجوش ومانند آن بکار برند تا رطوبت را
تحلیل کند وجوارشی کمونی دریبی اثر تمام دارد واز اغذیه هرچه بادشکن بود
تناول نمایند چون دراج وتیهو وکبک ومانند آن نوع چهارم آنکه اعضای منی
قوی شود وحال آنکه دیگر اعضای رئیسه ضعیف باشد ورطوبات اندک آید بدن بحال
خود بود ظاهر است که چون بحال بود واعضای منی قوی کثرت شهوت صورت
می بندد واگر لیکن عضوی رئیس ضعیف باشد لیکن از آنکه عضو رئیس ضعیف
باشد استفراغ منی مضر هم میرساند مثلا شخصی که دماغ وعصب وی ضعیف
باشد واعضای منی قوی اگر جماع ترک میکنند منی لیبارج شود وسبب تبخیر
که از لزوم کثرت ماده رطبه معمولة الحرارت است وبواسطه قبول وانفعال که از
لوازم ضعف است فاسد میشود دماغ جهت قبول الاجزه واگر ملازمت مینماید
بر جماع متضرر میشود دماغ وعصب وعلامت این نوع وجود ضعف است
در عضوی از اعضای رئیسه وظهور قوت در اعضاء منویه پس اگر ضعف در
دماغ باشد کلال حواس وفی دهکر ضعف در آن عضو پدید آید وآثار آن
ظاهر شود علاج اگر با قوت اعضای منی برودتی ونفخی نباشد نیلوفر بآب
کاهو ضماد نمایند وایضا بآب نیلوفر تطلیل فرمایند ودر تخدیر اعضاء منی کوشند
وباید که ادویه مجففه بارده یا ادویه باهیه مرکب کرده استعمال کنند تا اثر
دوای بارد بمصاحبت دوای باهی بعضو مقصود برسد نوع پنجم آنکه در اوعیه
ومجاری منی عارض شود بثور یا قروح یا خارش وبسبب دغدغه باعث شهوة

گردد و علامت وی آنست که از جماع شهوت زیاده شود و انزال بسرعت و بلذت
تمام شود و اگرچه انزال افتد اما شهوت قایم باشد و هرگاه شید متفرق شود
نشان او ظهور الم است خصوصاً عقب انزال و دیگر علامات قروح چون
خروج قشور و ریم در بول و جز آن پیدا بودن علاج رگ زنند اگر امتلا باشد
و بعد از دفع صفرا اسهال دهند و جهت تعدیل مزاج شیره خرفه و کاهو و خشخاش
و لعاب اسپغول با شراب بنفشه بنوشانند و قضیب را در آبی که شدید
البرودت باشد نهادن فرمایند نوع ششم آنکه نفخ در بدن بیشتر تولد کند
و باعث شهوت شود چنانکه در اصحاب مراقیا پیدا است و علامت این
نوع شدت نعوظ است و تقدم تناول چیزهای نفاخ و باد و جز آن اگر نفخ
در اصل مزاج باشد یعنی صاحب آن بسودای مراق مبتلا بود دلیل قوی باشد بر وجود
این نوع علاج اگر سبب تبخیر و نفخ قوت حرارت بود مبردات دهند چون شیره
تخم خرفه و کاهو و کاسنی با شربت به آمیخته و اگر موجب وی ضعف حرارت
و کثرت رطوبت بود هرچه مجفف محلل ریاح باشد استعمال نمایند و اگر باعث
وی کثرت سودا بود جهت استفراغ او رگ باسلیق زنند و طبخ افتیمون و
جز آن که بارها ذکر رفته بدهند فصل اندر کثرت ورود منی و ودی و مذی
بباید دانست که مذی رطوبتی است که هنگام نعوظ بر سر ذکر آید و مجرای او بالاتر از
مجرای ودی است و طریق خروج وی چنان است که هرگاه شهوت پدید آید
و اجزاء قضیب بحرکت آیند و نعوظ قایم شود منقبض میگردد غدهء که در گردن
مثانه موضوع است و بالضرور از آن غده رطوبت سیل شود و مذی آنست که هر چند
ظهور او در اکثر ذکور است و مضرت نمیرساند اما گاه باشد که بسیار برآید و در نعوظ فتور

آید

۱۰۶

آید و درین حالت تدارک او واجب است اما ودی رطوبتی است لزج
مشابه منی که همراه بول می آید و گاه باشد که بعد از بول برآید و تولد وی
در آن غده است که نزدیک بگردن مثانه موضوع است و مجرای ودی
و مذی واحد است و طریق خروج او چنان است که چون بول حرکت کند
غده مذکور منقبض شود از آن و بالضرور رطوبت مذکور برآید و اگرچه این
غده در همه حال است اما برآمدن رطوبت از وی موقوف بر اعلال است
و منی را مشروحاً در باب قوت باه گفته آمدیم اکنون بدانکه سیلان
منی بر چند گونه است نوع اول آنکه منی زیاده شود بسبب تناول مولدات
منی و ترک جماع و علامت او آنست که هنگام جماع منی بسیار برآید مستوی
القوام باشد و با وجود آن ضعف حادث نشود مگر آنجا که بدن در اصل
خلقت ضعیف بود و اوعیه منی قوی زیرا اگر چون اعضای منی قوی تر بود منی را
از بدن بیشتر جذب نماید و هرگاه منی بیشتر برآید ضعف در بدن ضعیف
افزون تر شود علاج جهت تنقیه منی از وعا جماع کنند و اگر بدن قوی بود
تقلیل غذا نیز نمایند و هرچه مقلل منی باشد مفید است بحسب حرارت و برودت
مزاج استعمال کنند نوع دوم آنکه منی حدت و حرقه پذیرد و بسبب لذع
از طبیعت بدفع آن کوشد و علامت وی آنست که منی زرد باشد و هنگام
برآمدن سوزش کند و دیگر اسباب سابقه گواهی دهد و باشد که حرقه بول
پدید آید علاج شربت های سرد و تر چون شربت نیلوفر و بنفشه و عناب
نوشند و دوائی که از گلنار و تخم کاهو و خرفه و اسپغول و بیخ کاسنی
و کشنیز و نیلوفر سازند در تبرید و تقلیل منی نفع تمام دارد نوع سیوم آنکه

ادعیه منی مسترخی شود بسبب برودت و رطوبت و بدان سبب ماسکه او ضعیف
گردد و حفظ منی نمیتواند نمود و منی خود بخود برون آید و علامت او رقت
منی است و بغیر انعاظ ظاهر شدن و دیگر علامات سردی پیدا بودن فایده
اگر ضعف در ماسکه بافراط باشد همچنانکه منی در اوعیه برون نگراید برون
نفوظ اما اگر ضعف بافراط نبود محتاج بادنی حرکت میباشد و این نیز
بحسب درجات ضعف متفاوت الحال میباشد گاه باشد که بمجرد شروع نفوظ
نازل شود و گاه باشد که بعد اتمام او یا عند مباشرت فاحشه که عبارتست
از ملاقی فرجین بدون دخول و هر چون که باشد که درین مرض شهوت نفوظ
صورت نمی بندد علاج ادویه گرم مغلظ منی که از تخم پنجنکشت و برگ پودینه
و سعد و گلنار و زیره و تخم سنداب و مرابیض و شهدانه و گشنیز و میعه یابسه
و مانند آن سازند و بخورند و اغذیه گرم تناول نمایند و معجون کمونی نفع
تمام دارد نوع چهارم آنکه در عضله اوعیه منی تشنج عارض شود و بسبب عسر و
افسردگی سایل گردد منی و علامت او آنست که منی با نفوظ و سرعت و
تواتر قضیب برون آید علاج هر چه در تشنج گفته شد استعمال نمایند و روغنهاء
در عانه و خایه مالند نوع پنجم آنکه گرده ضعیف شود و پیه او از شدت حرارت
شهوت یا از کثرت جماع گداخته شود و سیلان نماید و این فی الحقیقت
منی نیست ملک شحم گرده است که بصورت منی می برآید و بر سبیل مجاز سیلان
منی گویند و علامت وی آنست که بعد از جماع چون بول کنند چیزی غلیظ
سپید برآید بغیر لذت و دفق و عند الانزال منی بیشتر ظاهر شود و همه
آنچه بضعف کلیه و سوء مزاج گرم او مخصوص است پدید آید علاج هر چه برای

ضعف

ضعف گرده و سوء مزاج او گفته شد استعمال نمایند و معجون لبوب نفع
تمام دارد و این قسم بدترین اقسام است و در اندک زمان ناتوان میسازد
انسان را نوع ششم آنکه استماع سخن جماع و کثرت فکر در وی باعث درور
مذی و منی شود و این چنان باشد که چون آدمی این کار بیشتر کند اعضاء
منی نیز در حرکت آیند پس اگر حرکت ضعیف باشد مذی ظاهر شود و اگر قوی
باشد منی سایل گردد اما در اتمام این کار شرط است که منی بسیار باشد
یا ماسکه اوعیه ضعیف بود یا منی ذی حدت باشد زیرا که بدون این چیزها
حرکت اعضاء منی تنها اخراج منی و مذی نتواند نمود علاج از استماع احادیث
جماع و فکر او باز بود ازند و اگر مجرد باشد متاهل گردانند پس اگر منی بسیار
بود کثرت جماع سود دارد و مقالات منی مفید است و اگر ماسکه ضعیف
باشد تقویت دهند آنرا بمشروبات و تدهین ذکر و عانه نمایند با دهان مقویه
چون روغن فرفیون و مانند آن و اگر منی ذی حدت بود در تبرید او کوشند
انثیان گاه باشد که سیلان منی زنان را پدید آید بهمان اسباب که در مردان
گفته شد و گاه باشد که استرخاء فم رحم باعث این علت گردد علاج او بحسب
سبب باید کرد چنانچه در سیلان منی مردان گفته شد اما اگر فم رحم مسترخی باشد
در آبزنات قابضه نشستن و مقویات نوشیدن و گاه گاه قی کردن نفع
تمام دارد صفت دوائی که وذی را نفع دارد تخم سداب تخم پنجنکشت گلنار
از هر یک مساوی بگیرند و کوفته و بیخته دو درم با سکنجبین بدهند دیگر که مانع وذی
و مذی بود شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند دیگر که قطع سیلان
منی کند و سرعت انزال را نافع باشد تخم سداب سه درم تخم پنجنکشت پنج سوس

از هر یک ده درم گلنار برگ گل از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته کرده درم
دوغ یا آب غوره حل کرده بنوشند دیگر سیلان منی و مذی و ودی را سود دارد و تخم بنج کیسلا سنگ ریزه از هر یک دو درم بلوط و تخم کاهو سعد
از هر یک سه درم چند بید ستر یکدرم تخم خرفه چهار درم پوست هلیله کابلی
و پوست بلیله آمله مقشر از هر یک هفت درم کوفته و بیخته سفوف سازند
و با عسل بسرشند شربتی یکدرم فصل اندر منی الدم گاه باشد که بجای علاج
منی خون بر آید و سبب او ضعف هاضمه خصیه بود که خون را تمام سپید
ساخته با وعیه فرستد علاج در تقویت خصیه و کرده کوشند و جهت ایکار
خصیتین در روغن مصطکی نهادن نفع تمام دارد و اگر باعث ضعف حرارة
نبود در کثرت احتلام و علامت و علاج این مرض آنست که در درو منی
گذشت و قطعه اسرب بر پشت بستن محاذی کرده نفع تمام دارد و کذلک
جامه خواب از کتان سه قتی و برگ بید و بنج سنکشت و گل سرخ را شانی
آن بر وی گستردن و بر پهلوی راست خفتن و باید که بر فرش حریر نخسپند و از خوابیدن
بر پشت احتراز کنند زیرا که استلقا موجب گرمی کرده و شرایین است و
کذلک فرش ابریشم فایده گاه باشد که شخص بطی الانزال و ضعیف الشهوه
بود مع ذلک محتلم بسیار شود بنا بران که منی او جامد و بسته باشد و عند النوم
گرم شود و چون منی گرم شود دفع و بر رطوبت لازم آید بسبب از دیاد حجم او یا بواسطه
لذع او علاج ادویه و ادهان که سخنه و مبهی بود استعمال نمایند تا منی را از جمود
باز دارد فصل اندر فریافیسموس و این یونانی نام لعبتی است قایم الذکر که اهل
روم در عروسی بر و لعب نمایند لهذا علتی که قضیب پیوسته قایم باشد و متواتر بدین

نام

نام سپیسے شده و علت مذکوره دگاه باشد که با رغبتی جماع باشد و گاه باشد که
بدون شهوت بود و گاه باشد که روز بروز افزون تر شود قضیب در طول و عظم
و این مرض را زود تر تدارک کنند تا مودی بورم گرم نشود و بسبب مشارکه
که بدماغ و دل موجب هلاک گردد خاصه اگر ذاتی باشد و سبب این مرض یا
غلیظ است که در اعضاء جماع بسیار شود و در مجاری قضیب در آید و از کثرت غلظ
تحلیل نشود علاج اگر از فریافیسموس با حرارت و غلبه خون بود فصد کنند و تقلیل
غذا نمایند و بر پشت و عانه ضماد اشرب بندند و ادویه سرد مجفف منی که در کثرت
شهوت و سیلان منی گرم گفته شد بنوشند و اگر با برودت بود و رنگ منی
سپید باشد و قوام او رقیق قی کنند بمخرجات بلغم و چیزهای بادشکن چون
روغن سداب و مانند آن بر پشت و عانه بمالند و همه آنچه برای سیلان که از
رطوبت بلغمی بود گفته شد بکار برند و از استعمال احتراز نمایند که در ان
ایمن نتوانند بود از آنکه ماده باسفل ریزد و مزید سبب گردد فایده انجا که ریح
در نفس قضیب بود نعوظ مع الاختلاج بود و انجا که ریح در عروق و مجاری بود
یا نعوظ اختلاج نباشد و بدانکه گاه باشد که بسیاری منی در اوعیه بسبب ترک
جماع مدتی باعث انعاظ شدید گردد و تند بیر او همانست که در کثرت منی
گفته شد بحسب حال بکار برند فصل اندر عذیطه بفتح عین مهمله و کسر
ذال معجمه و سکون یاء تحتانی و فتح طاء مهمله و وقف این مرضیست که اگر
جماع نمایند وقت انزال غایط نیز بر آید بغیر اراده و مقعد حفظ او نتواند
نمود و این علت بیشتر کسانی را افتد که از جماع لذت تمام یابند و منی
ایشان در غایت رقت و حدت بود و خون ایشان رقیق و عصبهاست

نهاده آنرا که منی او در گ... نعوظ
...ی عینی و مجموع آنرا که...
برو نعوظ یا... ... ...
و ذال ...

و ارواح اندک و عضلات در غایت ضعف و طبع کثیف و لذت محسوس است
لیس بیشتر باشد و فرزند این مریض ناقص العقل آید و گاه بیشتر که علت مذکور
عورات را حادث شود و باید دانست که صاحب این مرض را عذیوط گویند
بکسر عین مهمله و سکون دال معجمه و فتح یاء تحتانی و سکون واو با طاء مهمله بر
وزن قرطعب پس عذیط مرض باشد و عذیوط صاحب مرض بتحقیق کلام
آنست اما در اکثر کتب بجز لفظ عذیوط یافته نمیشود علاج در تقویت دل و دماغ
و اعصاب کوشند و دل بر جماع حریص نگذارند و چون خواهند شروع کنند
در جماع نخستین با ستنجا روند تا روده پاک شود باید که شکم خالی باشد و غذا دیر
هضم چیزهای قابض باید چون قلیا با زیره آمیخته و کیک و بهتر و دراج و برنج
بریان باید که روغن پخته و از اقاقیا و رامک و گلنار و سماق و کندر شیاف
سازند و پیوسته بردارند خصوصا عند الجماع و روغن ماهی و روغن اهل
و روغن ناردین در مقعد مالیدن و مرهم قابض بر مقعده نهادن سود دارد
از انکه کثرت لذت ممد این علتست و مفاصل حسی امسی باشد از دیاد لذت
جماع با نامرغوبه و بارد الموضع نفع میدهد و تحذیر مفید است و تدبیری که گفته شد
مر زنان نیز بکار آید و عذیط نادر افتد خاصه در زنان فصل اندر
ابنه و آنرا علت المشایخ نیز گویند کثرت وقوع بهم ورود مرضیست که جماع
کنانیدن در دبر و بیرون ادخال چیزی در دبر تسکین نیابد و این از چند وجه
افتد یکی آنکه شخصی از صغر سن بمصاحبت حیزان و نامردان مبتلا بدین عمل
ناشایسته شود و عادت گردد دوم آنکه گاه بینی که بعضی مردم مزاج انوثی
غالب آید و بدان سبب آلات تناسل میل بباطن نمایند چنانکه آلات اناث

غایرست

۱۰۹

غایرست و هرگاه منی بسیار شود یا گرم گردد در ناحیه معاء مستقیم دغدغه پدید آید
جهت نزدیکی او با آلات مایله فی البطن و جهت احتکاک ادخال چیزی درو
طمع نخواهد و از انکه معاء مستقیم مجاور آلات ملاصق است از احتکاک او
در آلات نیز سکون روی نماید و آدمی ازین فعل تا ابقاء اثر بر آید
و دلیل بر میلان آلات ببطون آنست که مایون مذکور بغایت صغیر
القضیب و الخصیتین میباشد سیوم آنکه در معاء مستقیم خارشی عظیم
افتد بسبب حصول خلط درو و این خلط بیشتر بلغم شور باشد تنقیه گفته اند
هر که با زن خود لواطت کند ایمن نباشد از انکه فرزند او مایون شود علاج
آنکه بر سبیل عادت و غلبه مزاج انوثیت باشد بتقریب و حبس و استهانت
و محاکمات و مخاصمات از ان فعل باز دارند و بانواع غموم و هموم و افکار
مبتلا سازند تا باشد که از ان کار باز ماند و آنچه بسبب حصول الم در معاء و خارش او
پدید آید و آن از بلغم شور بیشتر افتد باید که در تنقیه بلغم موجبه کوشند
و بچیزهای که حکه و خارش فرو نشانند چون روغن بنفشه و لعابهای موافقه
و جز آن حقنه کنند و این قسم پیران را بیشتر افتد جهت رطوبت
غریبه و زودتر علاج پذیرد بخلاف قسم اول که نیاد در دور شود
اندر اورام الانثیین و این بر چند نوع است اکنون بدانکه خصیتین مرکب است
از گوشت غددی و درو منافذ بسیار است و اورده و شراینی و اعصاب
بدو متصل است و غشائی که برو کشیده و منی در وی جمع میشود و پخته میگردد و بواسطه
بیاض جوهر انثیین سپیدی گراید چنانکه خون حیض در پستان شیر شود
کیفیت تولد حصول و وصول منی در ابتدای باب باه گفته شد و باید دانست

که انثیین مردان بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انثیین زنان صغیر و پهن بود
و در هر دو طرف فرج پنهان بود فایده منافذ که مانند مورر از فایه برخاسته
تخم فراخ تر شده است چنانکه لختی بجوفیه پدید آمده است و تنک تر شده است
و این منافذ را بتازی اوعیة المنی گویند و این اوعیه نزدیک فایه بر آمده
و ببن گردن مثانه میل کرده بقضیب اندر آمده است و مجری بول بالای است
و تشریح قضیب در فروع گفته آید علاج در اماس گرم خواه سبب او خون
بود یا صفرا یا حبس منی در محل جماع و علامت او سرخی و وجع است و
گرمی ملمس اگر دموی بود عظم حجم ورم و ثقل بیدا بود و اگر صفراوی بود شدت
التهاب گواهی دهد و باید دانست که این بر دوگونه است یکی آنکه ورم
در پوست خصیه بود فقط و نشان وی قلت اعراض است و تبید و
تشنگی ظاهر شدن جهت اتصال او بدل علاج رگ باسلیق زنند یا صافن
اگر امتلا نبود و الا بساق و بشت حجامت کنند مع الشرط و خرقه را بگلاب و
گلاب و لعاب اسپغول و آب کشنیز یا آب عنب الثعلب یا کاسنی یا کدو
تر کرده بر خصیه نهند و اگر ضربان و وجع بشدت بود برگ کاهو و برگ خشخاش
فایده دارد و این رداعات تا زمان ابتدا استعمال نمایند بعد از ان
تا زمان انتها با رادعات مذکور آرد جو و آرد باقلی و آرد نخود اندکی زعفران
مرکب سازند تا تحلیل مع الردع حاصل شود پس از انتها محللات صرف
ضماد نمایند چون بابونه و اکلیل و زیره و مانند آن با روغن گل و بازرده
بیضه سرشته و لعاب تخم کتان و برگ کرنب و حلبه با آب عسل و مثلث طلا
ساختن فایده دارد و آنجا که طبع منقبض باشد بچیزها ملایم طبع را باید گشود لیکن
باید که

باید که چیزی از مدرات با او یار نباشد قسم دوم ورم در اماس سرد که از کثرت
بلغم افتد و علامت او سپیدی رنگ و رخاوت ملمس و قلت درد است
علاج قی فرمایند پس چند دفعه بمقیات بلغم و جهت نضج مطبوخ با بابونه
و اصل السوس با گلقند نوشند و برای تنقیه باسهال حب قوقایا و مطبوخ
که در و تربد و افتیمون باشد خورند و از ادویه هر چه محلل بود ضماد نمایند چون
آرد باقلا و آرد نخود پخته و مانند آن با عسل یا شراب کهنه آمیخته استعمال
کنند فایده در تحلیل افراط نکنند تا اگر صلب نشود پس صواب آنست که
محللات ذی تلیین بکار برند و ادویه با روغن کنجد یا زرده تخم مرغ سرشته
تضمید نمایند و بهترین غذا نخود آب است قسم سیوم در اماس صلب سوداوی
و علامت او صلابت و کمودت عضو است و عدم وجع است علاج قی کنند
بمقیات سودا و جهت نضج منضجات سودا نوشند چون جلاب با لنگر
و بادیان و اصل السوس و گلقند عسل و جز آن و ادویه محلل و ملینه
چون مقل و بابونه و اکلیل و برگ کرنب یا مغز ساق گاو و مغز کوهان
شتر و پیه بط و مرغ و اشق و میعه سایله و میفختج یا کرده ضماد نمایند و از این
ادویه هر چه میسر آید کفایت کند و پس از حصول تلیین در ورم مستفرغ سازند
ماده را بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون و مانند آن بر میفختج آنست که
شیره انگور پخته باشد فقط قسم چهارم در ورم ریحی که در کیس خصیه عارض
شود و علامت او انتفاخ عضو است بدون حمرت و ثقل و بغیر حرارت
و صلابت و از آنکه خصیه لازم اوست از سایر اقسام متمیز باشد علاج بکاورس
و سبوس و نمک گرم تکمید کنند و کمونی دهند و اگر باینقدر زایل نشود قی فرمایند

وبدانکه براز بلغمی گفته شد توجه نمایند آنبنیاه ورم گرم که در خصیه افتد گاه باشد
که پوست خصیه را بخورد و ساقط سازد و خصیتین برهنه نمایند و پوست
دیگر سخت‌تر از اول پیدا شود فصل در تعظم الانثیین باید دانست
که گاه باشد که در خصیتین عظم پدید آید بر سبیل سمن و فربهی نه بر طریق ورم
و این عظم لعظم ندیمی ماند علاج هرچه قوت جاذبه و غاذیه را ضعیف
سازد چون نیع و شوکران و لفاح و پوست خشخاش و حکاکه حجر المسن
بآب کشنیز آمیخته ضماد نمایند و اگر گل ارمنی و سرکه درین بیفزایند بهتر باشد
و حکاکه اسرب و حکاکه حجر ارمنی درین باب طلی کردن نفع تمام دارد و بدانکه
ادویه مخدره که در اینجا ذکر یافته اگر بر پستان نوخیز ضماد نمایند بزرگ نشوند
نوهد و بهمان قدر بر اند اما نشاید که بر پستان شیردار استعمال نمایند
فصل اندر عاقوتا و این مرضیست که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد
و اوعیه منی کشیده شود بسبب ورم گرم و انعاظ شدید و این مرض بادر افتد
خصوصا زنان را تنبیه در علاج تاخیر ننمایند تا از شدت تمدد بخلع
نیز انجامد و هرگاه شکم نفخ کند و در اعضا تشنج افتد و عرق سرد آید دست از
دوا باز دارند که فهو لا یعیش گفته اند علاج فصد باسلیق کنند و بچیزهای
ملایم چون ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیار شنبر طبع را نرم کنند تبدریج
و باید که بر اعضا جماع صندل و اسفیداج و گل ارمنی و افیون بآب کاهو
و کشنیز طلا سازند و ماء الشعیر و آب قرعه و عصی الراعی بنوشند و منع
انصباب نموده بر قضیب حجامت کنند بشرط یا زلو چسبانند اما قبل از
تنقیه حجامت و ارسال علق بر آلت ممنوع است فصل اندر وجع که با نشستن

وقضیب

وقضیب افتد و این چند گونه است نوع اول آنکه از سوء مزاج گرم
افتد و علامت حرارت و التهاب است علاج آب کدو و کشنیز و کاسنی
و عنب الثعلب طلی نمایند و اگر وجع شدید بود و خوف غشی و تشنج
باشد افیون بیفزایند و این عصارات و اگر حرقه بسیار بود کافور نیز
داخل نمایند و از اشربه و اغذیه هرچه سرد بود نفع دارد نوع دوم آنکه از سوء
مزاج سرد افتد و علامت او وجع مذری است علاج مروخات گرم چون
پیه بطها کیان و روغن بید انجیر باید که فرفیون آمیخته بمالند و کلقند
و زنجبیل و دارچینی تناول کنند و غذا نخود آب سازند نوع سیوم
آنکه از باد افتد و علامت او انتقال وجع است از جائی بجائی و تمدد
بغیر ثقل علاج بابونه و اکلیل و فوتنج و سداب طلا نمایند و روغن یاسمین
و سداب با قدری جند بیدستر بمالند نوع چهارم آنکه از ضربه یا سقطه یا صدمه
افتد علاج فصد کنند و بنفشه و نیلوفر و کدو و برگ خطمی و عنب الثعلب
و مانند آن هرچه بارد و رادع و تلیین بود و قیقی نرشته باشد ضماد نمایند
نوع پنجم آنکه از ورم پدید آید و آن تفصیل گفته شد بمبحث ورم رجوع
فرمایند فصل اندر ارتفاع الخصیه ارتفاع او آنست که بیضه از کیسه خود
بسوی عانه بر آید و باشد که از غایت ارتفاع بیمن ملاق نماید و از ظاهر
تمامه غایب شود و در ینصورت عسر بول و تقطیر و شدت وجع هنگام
خروج بول عارض میگردد و اکثر حرکات منفذ میشود و حقنه درین اعراض
بحسب قلت ارتفاع است و سبب این علت استیلاء برودت است
بر خصیه و ظهور ضعف در او باشد که در آخر امراض حاد پدید آید و این بیشتر ان

نزدیکی موت گفته اند و علاج پذیر نباشد و صغر خصیه آنست که بعینه مجتمع
شود در نفس خود و خوله کردد بی آنکه میلی سیلان نماید و این نیز از برودت
افتد علاج جهت ارخا و تسخین بر استحمام مداومت کنند و بطبیخ بابونه
و تخم کتان و اکلیل و سبوس آبزن سازند و برای جذب خصیه ادویه
مسخنه که جاذب خون باشد چون روغن فرفیون و زهره گاو نر و انگزد
و مرزنگوش و حلبه و اکلیل و بابونه و ماء العسل آمیخته طلی نمایند و اگر پس از
استحمام محجمه بزرگ آنجا نهد و باهستگی بکشند خصیه را فرود آرد و ادویه باهیه
در غذا و دوا و صغر الخصیه را ارخا و تسخین بسنده باشد فصل
اندر دوالی صفن و صلابت او باید دانست که صفن صلبه خصیه است و دوالی
او آنست که بر کیس و حوالی آن رگها بسیار ملتوی دوالی باشد مانند دوالی
ظاهر شود و صلابت صفن آنست که سختی و درشتی بر کیس عارض شود
فقط فایده گاه باشد که در صفن بار غلیظ محتبس شود و تواتر و اختلاج آرد
و گاه باشد که این تواتر و اختلاج در جرم خصیه افتد و مشتبه متعذر شود فاین
دوالی و صلابت بیشتر بخصیه چپ باشد لان جانب الایسر اضعف
و ازار دهد عن الکبد علاج جهت دوالی صفن آنچه در دوالی پای گفته شد
بکار برند و برای صلابت او هرچه در ورم صلب خصیه ذکر یافته استعمال
نمایند و قی و تضمید ادویه ملینه محلله در هر حال نافع است فصل
در استرخاء البیض و آن آنست که پوست خصیه فرو هشته شود و بیضه کال
... باشد و این استرخا گاه باشد که بدرجه برسد که وقت برخاستن زیر پا آید
علاج ادویه سرد قابض چون مازو و آس و گل سرخ و عدس و قرص و گلنار

وجفت

وجفت بلوط و گز ماز و ضماد نمایند و آب اینها نطول سازند فصل اندر
قروح قضیب و خصیه و حوالی آن ریشهای این مواضع بسبب رطوبت زودتر
عفن میکردد و ساعی و پهن می شود لهذا المهتل در علاج او از اشر الممنوعات
علاج اگر قرحه طری و تازه بود صبر و مرداسنگ و قلیمیا مغسول با شراب و توتیا
و مروارید و کدو سوخته و نحاس سوخته و شادنج و گلنار استعمال نمایند
ضماد او مرهم او ذرور او اگر قرحه متقادم و دیرمانده باشد دخان کندر
و کاغذ سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و مر و مانند آن هرچه قوی
بود استعمال نمایند و این مرهم فایده داده کندر و دم الاخوین مر از هر یک
۲ مثقال صبر مرداسنگ انزروت از هر یک ۲ درم بر روغن گل مرهم سازند
اگر قرحه از خبیث اکال بود فلغمونی و مانند آن هرچه خورنده گوشت
فاسد و مجفف و منقی قرحه باشد بکار برند چون خاکستر موی آدمی و صبر و کندر
و خون سیاوشان و انزروت نرم کوفته بپاشند و بعد از ارتفاع مراهم
ملحمه منذمل سازند فایده قرحه که اندرون قضیب بود نشان او آنست که
بول بسوزد و بدشواری برآید و خون و پوستها در آن ظاهر شود علاج آنچه
در قروح مثانه گفته شد بعمل آرند و هرچه ملایم تر بود برگزینند تا فرید الم
نشود و باقی تدابیر همان است که در قروح مثانه گفته ایدیم و بدانکه قضیب
مرکب است از اعصاب و شرائین و آورده و عضلات و خلل آن از
گوشت پر است و اصل او رباطی است که از عظم عانه رسته است و اندرین
رباط تجاویف بسیار است و اندر قضیب سه مجری است یکی مجری بول دوم
مجری منی سیوم مجری مذی و ودی و هر سه مجاری در اصل او تمایز دارند و بعد

همچنین کیست مجرب است که تا حشفه آمده است و لعنوطا او آنست که تجاویف
رباطاوی بریح ممتلی شود و سرآیتن وی برمعوج و آورده کیر و برکنون و قوت از
برخاستن وی از دل است و حس او از عصب نخاعی و اصل آن از
دماغ است و غذا از جگر آید و شهوت مباشرت بشراکت جگر و گرده ظهور نماید
و اصل همه دل است و حشفه کثیر الحس است تا آدمی از جماع لذت تمام یابد
و فایده آلت اظهر من الشمس است که بی او تولد صورت نه بندد و بیروت
او مرد بر خود حیات نه پسندد و شیخ سعدی رحمة الله علیه فرموده است بیت
این همه زینت زنان باشد مرد را کیر و خایه زینت بس فصل
اندر حکه و خارش که در قضیب و انثیین افتد و سبب آن ماده تیز بود که بدینجا
فرود آید علاج فصد باسلیق کنند و بر ساق و زانوهای مریض حجامت
نمایند و بطبیخ هلیله و شاهتره طبع را نرم سازند و سرکه و روغن گل با قدری
امیتا و آب کرفس تازه آمیخته طلی نمایند و اگر ماده بورقیه نداشته باشد بجای
آب کرفس آب کشنیز تازه آمیزند و شستن قضیب بآب گرم جهت
نظافت و تفتیح مسام و تحلیل مواد و تسکین لذع و بعده سپیده تخم مرغ طلی
کردن برای منع انصباب ماده و قوت عضو نفع تمام دارد و آنجا که ماده غلیظ باشد
و این تدبیر سود ندهد باید که در باطن ران نزدیک به بیخ حجامت کنند و بر
قضیب یا انثیین زلو چسپانند و اطلیه که در باب جرب گفته خواهد شد
استعمال نمایند فصل در اورام قضیب و علامت و علاج او همانست
که در ورم خصیه گذشت بحسب سبب تدارک کنند و در اینجا اینقدر بدانند
که اگر ورم قضیب گرم بود پوست انار و عدس و گل سرخ در آب کشنیز

باعنب

113
۳۱۳

با عنب الثعلب با آب خالص بپخته و کوفته و روغن گل ضم نموده ضماد کردن
نفع تمام دارد و اگر ورم سرد باشد حسته خرما کوفته بپخته و خطمی هر دو با سرکه
بار کردن ضماد ساختن سودمند است فصل در شقاق قضیب و این
از خشکی افتد علاج آنچه در شقاق مقعده گفته شد بکار برند و مرهمی که از
قیمولیا و توتیا و حنا و کثیرا و شمع و روغن گل و زرده بیضه سازند طلی
کردن بغایت مفید است و اگر زرده تخم مرغ با روغن گل سرشته مرداسنگ
کوفته و بیخته در او آمیزند و طلی کردن همین عمل کند فصل در ثآلیل و بثور
صلب که بر قضیب و نواحی او پدید آید علاج آنچه برای ثآلیل مطلق گفته خواهد شد
استعمال نمایند و این طلی سود دارد و بوره محرق و خاکستر چوب انگور و
مانند آن هرچه محلل و منشف رطوبت است بود و اگر سیاه دانه و سرکه
بکرپی مرغ طلی نمایند بزداید و هرگاه ازین تدبیر دور نشود قطع نمایند و جهت
حبس خون زاج و زنگار باریک سائیده بپاشند فصل در سده
که بمجری قضیب افتد و این سه نوع است نوع اول آنکه بثور در مجری قضیب
برآید و علامت حرقه بول است و برآمدن بول بدشواری علاج فصد باسلیق
کنند و شربت بنفشه بلعاب اسپغول و شیره خرفه و خیارین بنوشند و شیره
تخم خربزه بشربت خشخاش سود دارد و اسپغول و روغن بنفشه بادام را
بر قضیب گذارند و چون منفجر شود شیاف ابیض با شیر دختر و روغن
گل حل کرده در احلیل چکانند و اگر تسکین وجع مطلوب باشد افیون نیز
در شیاف داخل سازند و هذه المفرحة تندمل بسهولة لان مرور البول
علیها ینقها من الوخز و تجفیفها نوع دوم آنکه خلط غلیظ و لزج در مجری قضیب

حسید و علامت او آنست که بول بدشواری آید و خلط غلیظ در بول ظاهر شود
و حرقت هیچ نباشد علاج انیسون و تخم کرفس و تخم کدو و تخم بادیان
و تخم خربزه و مانند آن هرچه مدر بول بود بنوشند و جهت تلطیف
آب غلیظ و شبت و کمون با زیت و شیره قرطم تشرب نمایند و طبیخ
بابونه و اکلیل و برنجاسف و مرزنگوش و فوتنج و صعتر بالای قضیب ریزند
و اندکی روغن بابونه با طبیخ مذکور آمیخته در احلیل زرق نمایند
به زرقه و آن انبوبه است که از نقره یا ارزیب زند و در احلیل نهاده
آب ادویه در وی آنداخته میل دیگر در وی میدارند تا آب مذکور بنهایت
قضیب فرا میرسد نوع سیوم آنکه ثولول در مجری قضیب پیدا آید و نشان
او عسر خروج بول است و حرقت نابودن و در بول بلغم نمودن علاج اگر ثولول
نزدیک بخارج بود و محسوس شود صبر بروغن گل و سپیده های ارزیز حل کرده
بگذارند تا ... و اگر درد قوی بود فصد صافن نمایند و اگر مانعی باشد
حجامت نفع دارد [illegible] در اعوجاج قضیب و سبب او یا خلط غلیظ است
که در عضوی از عضلهای قضیب بجسید پس منجذب سازد آنرا بدان جانب
یا ورم که در عضو افتد و اعوجاج آرد یا تشنج یابس یا امتلائی که در عصبی
از اعصاب که بقضیب آمده اند واقع شود و آلت را کج کند فایده اگر تشنج
در آن عصب بود که از عانه آمده است می باشد التوا ببالا و اگر در ان
عصب بود که از قطن آمده است می باشد التوا بزیر و هر جه کنه باشد ضرر
اعوجاج آنست بمقابل فم رحم نرسند و منی بر سبیل استقامت بقعر رحم
منصرف نتواند شد علاج اگر بود زوال سبب جهت تلیین موضع روغن سوسن و کرش

بجبر

۲۱۴ ۱۱۴

و پیه ماکیان و بط و مغز ساق گاو و موم و انابخ استعمال نمایند بر قضیب
و آبی که در وی بابونه و اکلیل و بنفشه جوشانیده باشند و هنوز سرد نشده
باشد آلت را بشویند چند نوبت و بعد از حصول رفادت و نرمی اصلاح
دهند از دست تا راست شود و گاهی بر ... در امراض صفاق
و ثرب و مراق [illegible] در قیلة و فتق پوشیده نماند که پوشش شکم
پوست است و غشاء خارجی که آنرا مراق گویند و عضلها و دو غشاء دیگر
یکی ازین دو غشاء داخلی است و مماس معده و روده است و این غشا را
ثرب گویند و اسلیبس خوانند و ترجمه اسلس طافی و چادر است و غشاء
دویم خارجی است و این غشا را صفاق گویند و بابطارون خوانند
جهت ممتد بودن او و مراد غیه جوف را و ترجمه بابطارون ممتد است و این
غشا تا تهیگاه و بیغوله ران آمده است و در ینجا منفذ ساخته شده
از هر سو یکی فرو آمده است تا نزدیک هر دو خصیه و اینجا که منفذ هر یک
با دیگر پیوسته است و گرد بر گرد هر دو خصیه یک خریطه گشته حقیقت پوشش
شکم این است اکنون ماهیت قیلة و فتق بشنو که هر گاه شخصی جهد
یا صیحه کند یا بار گران برگیرد یا جز آن هرچه از زور غشا را آسیب رساند چون
جماع بر شکم سیری و قی سخت و احتباس ثقل و ریح معده و مانند آن
بوقوع آید و از سبب قوت سبب بابطارون متاذی گردد و از دو بیرونی
نباشد یکی آنکه بابطارون شکافته شود از محل ناف یا برتر یا فروتر
از ان و پوست شکم سالم بود پس ثرب و روده که تحت اوست درین
شق در آید و از جایگاه خود بر آید و پوست شکم آنجا را تخت حجم خو

بلند سازد و این را فتق مراق البطن گویند دوم آنکه آن صفاق منفذ که در آخر
باریطارون پیدا آمده است هرگاه گشاده شود بسببی از اسباب مذکوره خصوصا
آنجا که رطوبت مزاجی معاون باشد از آنست که این نوع بصبیان بیشتر افتد
لکثرة رطوبة مزاجهم وضعف اعضائهم و اغشیتهم وکثرت حرکاتهم العنیفة
یا باریطارون شکافته شود از پیغاکرقیمایی در منفذ مذکور است و بالجمله خواه
منفذ گشاده شود خواه باریطارون از زیر جایگاه شکافته گردد اما چیزی
ازما فوق در کیسه انثیین فرود آید آنرا علی الاطلاق قیل گویند و این
مخصوص بمردست پس اگر نازل شود ثرب باشد قیل الثربی گویند یا روده
باشد قیلة الامعا خوانند و اگر باد بود قیلة الریح و اگر آب بود قیلة الماء
و جمهور اطبا قیله را ادره و فرنیتر گویند و آنجا که باد غلیظ با انثیین فرود
آید و غلیظ تر شود آنرا قروح اللحم نامند و بعضی قیله را بنزول ثرب و امعا
و باد غلیظ مخصوص دارند و اوردها را بهبوط رطوبت مائی و دموی
و مانند آن انتباه ازین کلام در قیل و فتق تفاوت عموم و خصوص
ظاهر شد که فتق عام است و قیل خاص زیرا که فتق در اصطلاح اطبا عبارت
از امتناع آن در مجرای که بالای انثیین است و نزول چیزی در کیس و انکافتن
باریطارون از هر جاکه شکافته شود پس اگر حوالی ناف شکافته شود فتق مراق
البطن گویند و اگر در پیغوله ران شکافته شود و چیزی از بالا بهیمین جا محتبس
شود و خصیه نگراید آنرا فتق الاربیه گویند و اگر بخصیه فرود آید قیل نیز
خوانند پس قیل قسمی باشد از فتق و بدانکه فتق الاربیه و فتق
مراق البطن زنان را بسیار افتد و قیل و فتق اقسام است و هر یک

بقسم

115

بقسم علیحده گفته آید ان شاء الله تعالی و آنچه در بینی مقصود است قیل است
و تدبیر فتق و مراق البطن و فتق الاربیه نیز بنوع جدا گفته خواهد شد
قسم اول در قیلة الامعا و علامت او آنست که اندک اندک پیدا شود و
باسانی بجای خود نرود و اگر چه بیمار به پشت باز خسپد و بدست آنرا بالا کند
بمشقت باز گردد و هنگام رجوع قراقر کند و هر گاه طعام باد انگیز و بدگوار خورد شود
یا پیاده رفتن اتفاق افتد روده در خایه فرود آید و خایه سخت نماید گویا
سنگ است و درین حالت اگر باز بر ند بمشقت تمام و تصدیع بسیار باز گردد و باشد
که در قیلة الامعا عند عظم وجعی چون قولنج ظاهر شود چنانچه در قولنج گفته آمدیم
و آین در اکثر هلاکت میکشد جهت عدم انحلال قولنج فایده روده که
بخصیه فرود می آید ثرب که طانی اوست نیز همراه او فرود می آید مگر وقتی که
ثرب نیز شکافته باشد که آن زمان روده تنها فرود می آید لعدم حیلولة الثرب
علاج باهستگی و نرمی باز گردانند آنرا بمالش و عنف و سختی نکنند که موجب
اشتداد وجع و اتساع مجری است و اگر بدین قدر باز نگردد آب گرم بروی ریزند و در
آب گرم نشانند و روغن بابونه گرم کرده بمالند و پشت پخته ضماد نمایند
تا که خصیه نرم شود پس باهستگی باز گردانند و چون باز گردد این ضماد استعمال
نمایند تا عاید نشود مصطکی انزروت کندر جفت سرو اقاقیا گلنار دم الاخوین
مر شب اقاقل صبر حضض جمله ادویه مساویه بگیرند و کوفته بیخته ابریشم خام
که در آب عنب الثعلب کرده باشند بیامیزند و برلته کشیده بدانجا گذارند
و بر فاده و هموار محکم بر بندند و تا سه روز بسته دارند و باید که مریض بر پشت
باز خفته باشد و بچیزی ملایم جهت غذا قناعت کنند و چون مجری بسته شود

یعنی سه روز بکذارند تا بقوت یابند تا باهستکی بر خیزد و بتدریج بحرکت کرایند اما از اطعمه
و فواکه بادانکیز چون باقلا و لوبیا و عدس و ابزده و سیب و خیار ین و مانند
آن بپرهیزند و کذلک از جماع و لغزه زدن و جستن و بر امتلاء معده مشی
کردن و بر اسب تند کوارشان و از هرچه ریح آرد و حدوث سرفه و اجتناب
نمایند و پیوسته جوارش زیره و معجون حب الغار میخورده باشند و دایم آن
مجری را بلجام که مخصوص است بدینکار بسته دارند خاصه بهنگام حرکت و جماع
هیچگاه در جماع اطالت نکنند و مرتکب صدمات قویه نکردد که سخت ضرر دارد
صفت ضماد دیکر که قایم مقام اول است بکیرند اشق و کندر و صبر و مر از هر یک
یکدرم و بکوبند و بمیشه سر و تر در سرکه تر کنند پس بهاون بسایند و قدری اهل
باریک ساخته در و آمیزند و بکار برند بطریقی که کفته شد و این اضمده فتق مراق
البطن و فتق اربیه را نیز سود دارد قسم دوم از قیلة الثرب و علامت
او همان است که بدشواری باز کردد اما قراقر نکند و بها یفرق بین المعائی و الثربی
و پیشتر معلوم شد که چون صفاق پاریده شود یا منفذ او کشاده کردد کاه باشد
که ثرب در خصیه فرود آید تنها یا مع الامعا و کاه باشد که ثرب بیشتر پاریده
کردد و در صورت بوده فقط نازل کردد بالجمله علاج همانست که در قیلة الامعاء
کذشت و انجا که ثرب تنها نازل شود چندانی خوف ندارد و خصیه بسیار سخت
نمیشود و قولنج نمی افتد تنبیه انجا که سبب قیله انفتاح است علاج مجرب باشد زود تر
اصلاح میکیرد بخلاف انکه انشقاق صفاق موجب بود که التحام او متعسر است
بلکه متعذر و در صورت اثر اضمده پیش ازین نیست که شق را منقبض و منضم
دارد قسم سوم در قیلة الریح و علامت او آنست که باسانی بجای خود در رود

خواه بیمار

خواه بیمار مستلقی بود خواه غیر مستلقی و قراقر شدید نداشته باشد علاج آن موضع را
بسته دارند و از طعام و فواکه بادانکیز و از سایر حرکات خصوصاً از جماع
بر امتلاء بپرهیزند و جوارش کمون و معجون حب الغار و سنجر نیا و مانند آن
بخورند و سکنجبین و سداب و وج و فوتنج و مرزنجوش و شیح و نحو آن ضماد
نمایند و روغن قسط و زنبق و فاردین و مثل آن بمالند و روغن زنبق یک
اوقیه و مشک و عنبر و جندبیدستر یک یک مثقال بهم آمیخته بدنهند و قطره چند
از ان هر روز در احلیل بچکانند و ادویه که در استسقاء طبلی کفته شد
بکار دارند و مهما امکن از جماع دوری کزینند و عند الضرورت تا که شکم از طعام
خالی نشود مرتکب وی نکردند و بهنگام جماع و حرکت تخت بندی مستحکم بر نهند
بعده مشغول شوند صفت حبی که باد و بارا بشکنند تخم کرفس و انیسون هزار
اسپند مصطکی زعفران از هر یک دو درم هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک سه درم
سکنجبین مقل از هر یک یکدرم پودینه قسط زرنباد درونج اسارون از هر یک
نیم درم سکنجبین و مقل را در آب باران و مانند آن بکدازند و باقی ادویه کوفته
و بیخته در و آمیزند و حب سازند و هر بامداد یک مثقال بخورند قسم چهارم
در قیلة الماء علامت او آنست که قراقر نکند و پوست خایه روشن و آب
ناک نماید و خصیه را چون بدست کیرند سنکین باشد و کیسه خایه در
اندک مدت سخت بزرک کردد و چون خصیه را بجنبانند آواز حرکت
آب مسموع شود و اکر خواهند آن نازل را باز کردانند هیچ وجه باز نکردد
و بول اندک اندک آید و بر فحات بر آید تنبیه اجتماع آب و رطوبت
در کیس انثیین دو کونه است یکی انکه از دفع طبیعت بود دوم انکه در همین جا

متولد شود و بواسطه برودت مزاج کیس و ظاهر است که چون برودت در کیس شد
غذائی که بدو رسد مستحیل گردد بمائیه و چون چنین بود اگر چه صفاق سالم
بود و مجری از انفتاح عاصم اما عظم در کیس پدید آید و از آنکه این وان واحد
الند ابیراند این را نیز مبذا قیل گفته اند و الآنه فی الحقیقت قیلیه
آنست که چیزی از ما فوق در کیس فرود آید بسبب شکافتن باریطون
و کشاده شدن مجری او چنانکه بالا گفته شد علاج در نشف رطوبت کوشند
بدانچه در استسقاء زقی گفته شد و آب کمتر نوشند و معجون کندر سود دارد
و این ادویه نفع مند است خاکستر چوب کرنب و خاکستر چوب بلوط
با روغن زیت سرشته طلا نمایند و دیگر سعد آرد جو پشک گاو بهم آمیخته ضماد
نمایند دیگر فلفل حب الغار بورق زیره با زیت یا شراب یا سرکه آمیخته
طلا کنند و روغن زیت که درین ادویه آمیزند باید که نخستین آهن گرم نشانند
تا غلیظ شود پس با ادویه آمیزند دیگر آرد جو سعد گل ارمنی زیره برگ مورد
پشک سرگین گوسفند کهنه جمله برابر بگیرند و نرم سازند و با آب مورد و سرکه طلا
کنند و آنچه تدبیر آنست که بسبب قوت ماشد و آب بسیار جمع نشده باشد
زیرا که اگر بسیار بزرگ بود بجز بزل و داغ نفع نکند و بزل آنست که پوست
خصیه را شکافند و آب بیرون آرند و طریق بزل اینست که مضجع
عریض یعنی بستر پهنا در گیرند و کیس را از جانب یمین یا یسار در راز
بشکافند و درز را از نهار نشکافند و بعد شکافتن آب بیرون آرند و باشد
که ناسور نهاده بطریقی که زرد آب اسپان و آب استسقاء زقی میگیرند بگیرند
اما اگر آب بسیار باشد یکبار کی بیرون نیاورند تا موجب غشی و هلاکت نشود

بلک

117

بلکه اندک اندک بدو سه روز بیرون آرند و در تقویت بسیار کوشند تا کیس
صحت بی رنج و مشقت حاصل آید و چون آب بتمامه بر آید داغ دهند
تا دیگر نریزد و اگر سبب اجتماع برودت مزاج کیس بوده باشد بسبب سوختن
داغ مبدل بحرارت گردد مزاج دیگر تولد نکند رطوبت و طریق داغ
در آنست که چون آب بتمامه بر آید باید که بیضتین دور تر برند هر آن قدر
که توانند پس آلت آهنی که دقیق و معقف یعنی کج باشد و مخصوص باین
کار است در آتش گرم کرده در موضع بزل در آورند و میان کیس بگردانند تا که
کیس را با بطارون متنافذ شود موضع فتق متضیق و تنگ گردد و دیگر آب
نیاید و جمع نشود و هنگام داغ اهتمام تمام باید کرد که آلت داغ بجرم بیضه نرسد
و پس از داغ بعلاج خشکریشه و اندمال توجه کنند و بقیه بزل بی داغ
اگر چه چندی فرصت میدهد اما باز مرض عاید میشود قسم پنجم در قرو اللحمی و این
عبارتست از آنکه ماده غلیظ سوداوی بخصیه فرود آید و علامت او غلظ و صلابت
و تمدد است و فرق درین و در ورم صلب انثیین باعتبار ظاهر آنست
که ماده آماس در جرم عضو نفوذ میکند خواه در کیس باشد خواه در نفس خصیه که لابد
این ماده در جوف کیس است علاج برای تنقیه سودا مطبوخ افتیمون
نوشند و سایر آنچه در ورم صلب انثیین گفته شد از محللات و ملینات
بکار برند و چند بید ستر و فرفیون با روغن یاسمین و بابونه مالیدن و در
احلیل چکانیدن سود دارد و مداومت کردن بر معجون کندر و ماء الحیوة
در همه اقسام قیله و فتق نفع تمام دارد صفت ضمادی که در جمیع اقسام فتق
مفید است گلنار برگ مورد مازو صبر مر کندر جوز السرو زفت مقل و ابهل

بامریشم ماهر استعمال نمایند قسم ششم در فتق مراق البطن و فتق الاربیه
و تحقیق آنست که در ابتدا این باب کرده شد مشروحاً اگرچه این مرض به عمل نشود
اما برای آنکه افزون نگردد تدبیر نوشته می آید علاج ان موضع را ادام بر فاید محکم
بسته دارند و بر فادت بحسب محل مربع سازند یا مثلث و ادویه و جز آن را
در فتیل ریحی گفته شد بکار برند و هرچه در انجا منع است در اینجا نیز منع دانند
فایده در جمیع اقسام فتق باید که بیمار پس از خوردن طعام بر پشت بخسپد بلکه
در حالت استلقا خورد و بهنگام نشستن و خاستن و رفتن مسدود الفتق
باشد فایده جلیله در ذکر داغ که حکما بهر برای فتق و قیله مقرر کرده اند باید که
مریض را بر پشت بخوابانند و بر محل فتق نشان کنند بعده آن نازل شده را
بالا برند به تدبیری که ذکر یافته پس بران نشان داغ نهند با آلتی آهنی بحسب فتق
و تا داغ به نشود حرکت منع است و اکثر حال بیمار باید که مستلقی بود و بعض جراحان
بعوض داغ آن موضع را چاک کنند و حجاب مفتوحه را بریسمان دوزند و
براهم بهم می سازند و در موقت تا که به نشود بجز شوربا و مونس چیزی دیگر ندهند
و از حرکت باز میدارند و بعض گفته اند که اگر در ابتدا مرض انگشتان هر دو
پا را از جانب بالا بدار از بیخ کرم خوب داغ کنند علت زیاده نشود و بعض
برانند که بداغ هر دو پا حاجت نیست از چپ برا است و از راست بچپ کفایت
کند و بعض گویند رگ سطبر دست را از انجا که در بیخ نر انگشت رسیده است
بالای بند تقصد داغ کنند از چپ براست و از راست بچپ کفایت کند و این
همه در ابتدا او انجا که باریک صفاق اندک بود سود دارد و چون مزمن
شود و پاره کلان بسیار باشد بهتر از خیاطه هیچ نیست لیکن از انکه خیاطه
بعفر

119

118

نیست
بعفر شقها فتق پوست شکم صورت نبندد و شکافتن پوست شکم خالی از خطر
نا ضرورتی قوی نیفتد مرتکب این امر نتوان شد اما داغ انگشتان پای و
داغ رگ دست بمجرد شروع این علت باید کرد که اگر نفع کرد فبها و اگر نه مضر
هم نبد الا فصل اندر نتو السره یعنی بلند آمدن ناف و این بر دو گونه است
یکی آنکه از یوم ولادت پدید آید بسبب کوتاه تدبیری که بر ناف برسد و این را در
همان ایام اصلاح توان داد بر ربط رفاید و مانند آن اما چون مستحکم شود دوا
نپذیرد و موضع ورم را پنج سبب است یکی آنکه صفاق از بعضی سبب از اسباب
شکافته شود و ثرب و امعا برون آید و ناف را برکند دوم آنکه رطوبت بلغمی
در ناف حاصل آید چنانچه در استسقا زقی سیوم آنکه باد جمع شود در ناف
چنانچه در استسقا طبلی چهارم آنکه زیر پوست که بر ناف است گوشت
زاید برویده پنجم آنکه رگی یا شریانی که متصل بناف است شکافته شود
و خون از وی برآید و زیر پوست محاذی ناف جمع شود و هر یک علامتی
دارد مثلاً اگر سبب نتو شکافتن صفاق بودن نشان او آنست که رنگ
ناف مشابه برنگ بدن باشد و از لمس نرم نماید و درد نکند و عند
الغمز بداخل باز گردد و از استحمام ازدیاد گیرد اما آنجا که در ثرب بیشتر
شکافته شود و روده تنها موجب نتو گشته لازم است که درد کند خاصه
بر امتلاء و بهنگام برگشتن بمحل خود قرا قر افتد و درد و اگر سبب نتو رطوبت
بلغمی باشد نشان او آنست که درد نکند و در لمس نرم و ذی رطوبت نماید
و اگرچه هم رنگ بدن بود اما براقیت و صقاله داشته باشد و هیچ حال
درون سو باز نگردد و بحسب استیلای و اجتماع رطوبت و کمی ایشش جلد میتواند

که در ترقی وتزاید باشد واکر سبب نتو شکافتن رک یا شریان بود نشان او
آنست که رنک نتو بنفشجی یا سیاه نماید واکر سبب او کوشت زاید بود
در انجا رسته باشد نشان وی آنست که بغایت سخت بود وکمی نکردد واکر
سبب آن بالیدن او بود نشان او آنست که لین الملمس بود واز چیزهای باد انکیز
منفجر شود وانتفاخ آلت واز اشیاء باد انکیز بیشتر شود وکذلک از جوع وریاضت
علاج آنچه از قبیل فتق بود بعلاج فتق مراق البطن رجوع نمایند وآنچه
از رطوبت یا ریح بود بدانچه در قیلهای مائی وریحی است توجه فرمایند وآنچه از انفتاح
رک بود خون از ان موضع بیرون آرند بارسال علق پس ادویه که قابض
ومسدد فوهات عروق بود استعمال نمایند تا دیکر نه برآید وآنچه از انبات
کوشت بود اولی آنست که آنرا واکذارند لانه یحتاج الی القطع وفیه خطر
باب اندر بیماریها که بزنان مخصوص است ودر رحم افتد ورحم
عضویست مولف از لیفات عصبانی بر شکل مثانه وکوهر او سپید ونرم وبی
حس است وبی حسی ورا از جهت آنست که از ثقل جنین وامتداد که لازم عظم
جنین است رنجیده نشود وآن دو طبقه است در طبقه اندرونی رکها بسیار است
ومغاکها وارد مث بهم عروق جهت استمساک جنین واین طبقه دوم
تجویف دارد کوئیا که یکیست اما کردن واحد است ولهذا اکثر بچه بیک شکم
صورت می بندند در مردم اما رحم دیکر حیوانات را تجاویف رحم بعدد پستان
باشد وبیشتر بچه بعدان عدد آرند چون سک وکربه وجز آن واین طبقه
اندرونی از لیفهای جاذبه وماسکه ودافعه یافته است اما طبقه بیرونی
بمنزله غلاف است مر طبقه اندرونی را جهت محافظت او واین را کیسه جوفست

دلبی

119

وپس موضع رحم زیر مثانه وبالای روده است ودرازی وی از نزدیک
ناف است تا منفذ فرج ودرازی این منفذ از شش انکشت کم نبود از
انکشتان صاحبش واز یازده انکشت فزون نباشد وکوتاهی ودرازی آن باندازه
آلت نرینه باشد وبسبب کثرت جماع نیز دراز شود وعنق رحم یعنی
کردن او همچون عضله ایست وتو بر تو بر هم نهاده تا دراز تواند شد ورحم
بالطبع بجذب منی شوق دارد از آنست که در وقت مجامعت مایل میشود
بجانب فرج ورحم بتمامه بشکل خایه وقضیب است کاندرون او منقلب
کشته است کردن او بجای قضیب است وتن او بمثال کیس خایه ونهایه دو بیضه
همچون خایه نرینه است لیکن خصیه زن بزرک تر وکرد است واندک میل بدرازی
داده وپهن در یک کیسه است واز آن زن کوچک است وکرد وبه پهنائی
میل داده وپهن طرف فرج موضوع است خارج از رحم وبر هر خصیه غشائی
جدا است واز یکدیکر امتیاز وفصل داده وهمچنین که در مردان میان خصیه
وقضیب منفذیست بر شکل موری دراز وآنرا اوعیه منی کویند زنان را نیز
همچنان است لیکن از آن مردان از خصیه بالا بر آمده است وبکردن مثانه
میل کرده ولا سیما خم کرفته بمجری قضیب فرود آمده است واندر زنان این
اوعیه از خایه بسوی تهی کاه میل کرده است تا منی از وی بر رحم اندر آید ونفع
دیکر خایه زنان آنست که وقت جماع سخت خوشند وکردن رحم را ثابت
دارند تا نطفه مرد در رو متفرق شود فاما رحم زن نارسیده ودوشیزه
کوچکتر باشد تا نارسیده نشود تجویف او تمام نکردد وپس از زائیدن وسیع تر
شود ورحم در حالت علوق منضم میباشد ودر حالت ولادت فراخ میکردد

و نفخه طمثی در هنگام حمل غذای جنین می شود و در اوقات رشاح مستحیل بشیر
میکردد غایه غشاء تنک که میان فرج تنیده شده انزد کهان [illegible] شود که
عبارت ازوست و از اله البکارت مراد از خرق و دریدن است [illegible] عصب
از دماغ بر رحم آمیخته است و بواسطه رحم مشارکت دارد بدماغ اما مشارکت
قوی تر نیست زیرا که عصب مذکور دروی بیشتر نیست فصل اندر عقر یعنی
بچه نا شدن و این بر دو قسم است یکی آنکه از جانب زن بود دوم آنکه از جانب مرد
قسم اول در عقر که از جانب زن بود و این انواع است نوع اول آنکه سوء مزاج
سرد در رحم افتد و منی و خون را سرد و خشک سازد و علامت او آنست
که خون حیض دیر آید و کم آید و سرخ و رقیق بود و خون اگر چه اندک باشد
اما بزمان طویل منقطع گردد زیرا که حرارت بلغمی زود دفع نشود و این کس را موی
در عانه کم باشد و آنجا که مزاج سرد در تمام بدن عام بود سپیدی لون و سردی
ملمس و جز آن که از لوازم برودت است پیدا بود علاج اگر سوء مزاج ساده بود
تبدیل آن کنند بمسخنات و اگر با ماده بلغم بود نخستین مستفرغ سازند آنرا بایارجات
و حقنجات بعد از آن به تبدیل کوشند و آنچه درین کار آید مثرودیطوس و سنجرنیا
و دواء المسک و مانند آن خوردن است و زعفران و سنبل و اکلیل و ساذج
هندی و قردمانا و پیه بط و ماکیان و زردی بیضه و روغن ناردین جمله بهم آمیخته
و صوف را بدان آلوده فرزجه ساختن و لیکن بعد از پاک شدن [illegible] از حیض از پنج
و قرو و جوز السرو و میعه و قسط و حب الغار تبخیر کردن و طریق [illegible] تبخیر آنست
که ادویه را در ظرفی نهند و آتش بران اندازند و بتوسط قمعی دود را بر رحم رسانند
و باشد که تغار را در زیر سوراخ کنند و بر این ادویه در پوشند و زن محل مخصوص را

مقابل

۱۲۰

مقابل سوراخ داشته بنشیند تا دود اندر شود و قبل از الطلوع حنظل شستن نفع
تمام دارد و کذا محجمه آتش بر رحم کذاشتن و بهترین غذا قلیه مطبخه گوشت
طیور و جز آن که در و توابل گرم باشد و زرده بیضه نیم برشت که بر و دار چینی
با تخم الجزره بادیک ساخته پاشند نوع دوم آنکه سوء مزاج گرم در رحم افتد و منی را
بسوزد و فاسد سازد و علامت او حرارت و غلظه و سیاهی خون حیض است
و موی در عانه بسیار بود پس اگر حرارت در تمام بدن بود لاغری و زردی
رنگ پیداست علاج بزرید شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش و سیب و صندل و لیمو
و غوره اگر بنوشند و گوشت مرغ بچه و بزغاله و کدو و اسفاناخ غذا سازند و زرده
بیضه و پیه بط و ماکیان بروغن بنفشه آمیخته فرزجه کنند و آنجا که صفرا نیز
غالب دانند به تنقیه او کوشند با چیزهای مناسب نوع سیوم آنکه سوء مزاج
خشک در رحم افتد و منی را خشک سازد و علامت او آنست که حیض نیاید
مگر اندکی و بدن نحیف باشد اگر عام باشد و خشکی فرج همیشه خشک ماند که از کثرت
خشکی چنان نماید بلمس که گویی پوست خشک است علاج جهت ترطیب آبهای اسپید باجات
و سمه و فالوذجات خورند و شیر تازه و شربت بنفشه و نیلوفر بنوشند و روغن
بنفشه و کدو و نیلوفر و پیه بط و ماکیان بر مثانه و در فرج مالند و مغز ابل و
روغن گاو و شیر زنان و لعاب بهدانه فرادی یا مجموع بلیته آلوده فرزجه سازند
نوع چهارم آنکه سوء مزاج تر در رحم افتد و ماسکه آنرا ضعیف سازد و در و ملاقی
پدید آید و بدان سبب منی در وی نایستد در اکثر و علامت او آنست که از رحم
دایم رطوبت سیلان کند و اگر حمل گیرد ساقط شود و بیشتر از سه ماه قرار نگیرد
علاج جهت تنقیه رطوبت ایارجات خورند و قی در بینی نفع تمام دارد و اغذیه

تا شفه چون طلاها یا بانذیر بازبر کرم و خشک تناول کنند و شحم حنظل و انزروت
و شبت و سماق و مروز عنزان و عود باریک ساخته بعسل آمیزند و صوف
در آن آلوده فرزجه سازند و بطبیخ ادویه خوشبو چون کل سرخ و اظفار
الطیب و صعتر و سنبل و سک و سلیخه رحم را حقنه کنند **نوع پنجم**
آنکه خلط بلغمی یا صفراوی یا سوداوی بر رحم ریزد و منی و رحم را فاسد سازد
و علامت او بر آمدن رطوبت سپید است در بلغمی و زردی در صفراوی و سیاهی
در سوداوی و این نوع اگرچه در انواع سابقه مذکور شد اما بواسطه تنبیه بنوع
مستقله نیز گفته آید **علاج** تنقیه خلط غالب کنند مشروبات جهت تنقیه عام
و برای پاک شدن رحم حقنه کنند و بعده جهت قوت رحم تا دیگر قبول نکند
ماده را از شیافات و ضمادات و حقنجات هرچه خوشبو و قابض بود
استعمال نمایند **نوع ششم** آنکه فربه بافراط و در بدن و رحم پیه زیاده گردد
و علامت او آنست که شکم بزرگ و بلند باشد از آنچه باید و وقت حرکت
نفس تنگی نماید و باندک باد و غایط که در شکم گرد آید ایذا یابد و فرج تنگ باشد
و اگر حمل گیرد جنین چون کلان و بزرگ شود فرو افتد جهت تنگی مکان **علاج**
برای هزال و لاغر کردن فصد کنند و مسهل ها ریزند و غذا کمتر خورند و تناول
اطریفل صغیر و کمونی هرچه مخفف بود مداومت نمایند و دواء اللک درین باب
خاصیتی عجیب دارد **صفت دواء اللک الکبیر** لک مغسول دو قو تخم کرفس کوهی
زیره کرمانی زنجبیل زوفا خشک از هر یک هشت درم کما فیطوس از هر یک
چهار درم و چهار دانگ جنطیانا زراوند مدحرج از هر یک یک درم صبر سقوطری
سنبل از هر یک دوازده درم فوه پانزده درم حب بلسان سلیخه مصطکی قصب

الذریره

الذریره اسارون مقل از هر یک شش درم کندر چهار درم دار فلفل زراوند
طویل از هر یک سه درم و نیم رب السوس هیت و هشت درم راوند چینی
اذخر از هر یک ۱۵ درم فلفل قسط از هر یک ده درم سیسالیوس سه درم جمله
بیست و هشت دارو است کوفته و بیخته بعسل سرشند شربتی یک مثقال
و خاصیت این دوا آنست که سختی جگر و سپرز و معده را دور کند و استسقاء
امعار السوداء و سنگ بگشاید و بول براند و بدن را از زهو بسیار لاغر کند و سنگ
گرده و مثانه را بریزاند **صفت دواء اللک صغیر** که منافع او قریب بمنافع
کبیر است لک مغسول قسط تلخ فقاح اذخر برنس حب الغار حلبه فلفل از هر یک
ده درم راوند چینی پانزده درم جمله هفت چیز است کوفته و بیخته بعسل آمیزند
شربت یکدرم بطبیخ افسنتین آب گرم **نوع هفتم** آنکه زن لاغر شود بافراط
بطوری که از غذای اعضا فضله نماند تا خون طمثی تولد کند جهت تغذیه جنین
علاج جهت تسمین و فربهی اغذیه و ادویه مسمنه خورند و دعت و سکون ورزند
تدبیر تسمین در آخر کتاب خواهد بود **نوع هشتم** آنکه خون حیض که غذای جنین
است بسببی از اسباب بند شود **و علامت** احتباس حیض ظاهر است **علاج** هرچه در
طمث است و در احتباس او گفته آید استعمال نمایند **نوع نهم** آنکه عارض شود
در رحم ورم گرم یا تو اسیر یا صلابت قروح ردیه و بدان سبب حمل صورت نه بندد
و لا یخفی الحمل لا یکون الا مع صحة الرحم و سلامة افعاله **و علامت و علاج** هر یک
از این امراض بسبب بفصول آن جوید **نوع دهم** آنکه باد غلیظ در رحم متولد شود
و مانع تمکن نطفه و استقرار جنین گردد **و علامت** او آنست که شکم یعنی مابین
ناف و فرج دایم منتفخ بود و چیزی بازبار انگیز ایذا دهد و اگر حمل شود پیش از آنکه

بزرگ گردد و سقط شود و هنگام مجامعت آواز باد از فرج بیرون آید چنانچه از مقعد
بیرون آید علاج ماء الاصول بروغن بید انجیر بنوشند و جمیع انچه نفخ را دفع نماید
مثل گلاب و عرق بادیان و گلقند و جز آن که در تدبیر رحم بارد گفته شده
از ومنع محاجم ناری و اکل معجونهای گرم و استعمال حقنها و فرزجها و مروخات
و املیه و اغذیه و ادویه مقشیه ریاح بکار برند و از چیزهای باد انگیز پرهیز کنند
قابلها ماء الاصول و روغن بید انجیر وقتی باید داد که حمل نبود اما پس از ظهور
حمل احتراز از ان لازمست تا معاون بر اسقاط نشود لانهما من منقیات الرحم
صفت جوارشی که بادرا نفع نماید زرنباد درونج جوز بوا هیل قاقله قرنفل جواند (معه نخود)
تخم کرفس زنجبیل از هر یک ۵ درم زیره مدبر سکر که نیم درم چند باید ستر نید درم کوفته
بیخته با ۵ چند قند یا عسل سرشته شربت یک مثقال با آب نیم گرم نوع یازدهم
آنکه عارض شود در فم رحم ورم صلب یا رتقه یا ثولول یا جز آن هرچه سدد
فم رحم و مانع نزول منی بر رحم باشد و این نوع بیشتر بعقر منسوبست یا انغلاق الرحم
و هر یکی ازین شناخته میشود بجس علاج ازاله سبب کنند و اگر ممکن نبود الا فرو
گذارند تا آفت نه انگیزد زیرا که استیصال این امراض بنحو بکر یا اهن یا بادویه
الاکاله و این موجب خطر است نوع دوازدهم آنکه فم رحم از مقابله فرج منحرف
شود و بدان سبب منی در وی در نیاید و علامت او آنست که هنگام مجامعت رحم
درد کند و چون قابله بانگشت تفحص کند در یابد که بکدام جهت مایل است
و باشد که زحیر افتد و بول و غایط حبس گردد و دیگر آثار بحسب پوشیده
هیئت و سبب او یا ورم صلب است یا التصاق و تقبض که در یک شق رحم افتد
یا امتلا که در رگهای یک شق وی پدید آید یا مانند که در رباطها و لیفها یک شق عارض شود

ثولول آنست که مو سپید مسامه عدس یا نخود بود

جهت

جهت انصباب اخلاط غلیظه بر رباطات و الیاف آن و بار گران برداشتن
و جهیدن و ترسیدن و جز آن که در نتوء رحم گفته آید از محدثات این است
علاج اگر سبب امالة امتلا و امتداد رگها بود فصد صافن کنند از جانب محاذی
شق مایله و اگر موجب وی تقبض و التصاق بود صرف تغییر مالحقنه کنند قبلاً
بطبیخ انجیر و بابونه و حلبه و لب حب القرطم و تخم کتان و روغن کنجد آمیخته
و روغن بابونه و پیه بط و ماکیان بمالند و برگ کرنب پخته بروغن کنجد و پیه
ماکیان آمیخته و صوف را بدان آلوده حمول سازند و حمام مرطب و آبزن
جهت ازاله تقبض و التصاق رحم نفع تمام دارد و اگر موجب امالة انصباب
رطوبات بود بر رحم جهت تنقیه او ابارجات بکار برند انکباب هرگاه سبب
زایل شود و میلان باقی باشد باید که قابله یعنی که دایه است کشد آنرا بانگشت
تا که دهن رحم مقابل فرج آید و انگشت قابله باید که بقیروطی یا بشحوم آلوده
باشد تا رحم را آسیب نرسد و باسانی راجع شود نوع سیزدهم آنکه رحم از علت
پاک باشد و بدن سالم اما از امور خارجیه یا نفسانیه چیزی بوقوع انجامد که مانع
استقرار نطفه یا جنین گردد و این چند گونه است یکی آنکه زن بسرعت برخیزد
بعد از انزال و هنوز منی در رحم قرار نگرفته باشد دوم آنکه حرکت عنیف کند
یا جوع شدید کشد یا متألم شود بامری از امور بدنیه یا نفسانیه سیوم آنکه استفراغ
غلط یا کثرت جماع یا کثرت حمام اتفاق افتد و بدان سبب جنین ساقط
شود اما مضرت استفراغ جهت آنست که روده را ضعیف میسازد و بمجاورت آن
در رحم نیز ضعیف راه می یابد اما کثرت جماع در آنکه متحرک میکند رحم بخارج
بنابر اشتیاق طبعی او بر جذب منی منزعج میسازد و جنین را ساقط میکند اما

کثرت استمتاع از انکه مزلق و مرخی رحم است و محوج جنبش با ستنشاق هوائی
بارد بحرکت می آرد رحم را انجا برد فائده امور نفسانی غضب است و خوف و حزن
و فرح و اینها باعث عقر و سقوط نمیشوند مگر عند الافراط خصوصاً فرح که نادر شد
که باستعمال انجاد و امور بدنی که موجب اسقاط شود هر مرض و سقیمت که ماسکه رحم را
ضعیف کند علاج از اسباب مسقطه و مانع استقرار نطفه است احتراز فرمایند و اکثر
جبالی را مضرتست در تدبیر ابدان گفته آید اگر چه تقریباً نیز گفته شده قسم دوم
در عقر که از جانب مرد باشد و این از امراض رجال است اما از انکه ظهور او موقوف
بر نوبتست درین باب کم نوشته آید و اکثر عوام ازین مقام غافل اند و
درینصورت بجز ارجاع سخم بزن نکو شوند پس طبیب را لازم است که نخستین تحقیق
کنند که معیوب مرد است یا زن بحسب او تدارک کند و این قسم سه گونه است
نوع اول مزاج منی مرد در دوت پذیرد و استعداد تولید از ان معدوم شود بواسطه
حرارت یا رطوبت اما الحرارت لانه یحرق و اما البرودت لانه یبرد و یجمد و باید
دانست که رطوبت و یبوست مزاج منی مانع حمل نمیشود مگر انجا که اینجا بر دو باز نه
اتفاق افتند که مزاج رحم یا منی او مثل مزاج منی مرد باشد که درینصورت
زیادت میکرد در ردوت و فساد و علامت حرارت منی آنست که منی زرد
و اندک بود و بهنگام خروج حرقت کند و دیگر علامات حرارت مزاج سوا بود
و باشد که از منی بوی آید و این وقتی است که حرارت غریبه مفرط باشد و عکس
یافته و علامت برودت که بارها ذکر یافته سوا بود علاج تعدیل مزاج کنند
بحسب حرارت و برودت با غذیه و ادویه موافقه و اختیار نمایند از عورات
انکه مزاج او ضد مزاج مرد باشد تا آب منی با مزاج او قرار گیرد نوع دوم انکه رباط کمر

کوتاه

124

۱۲۳
کوتاه بود و بدان سبب منی با قصی رحم نرسد و نشان او آنست که کمره مقوس و
منجذب بود یعنی خم باشد بجانب انثیین و بول نیز راست متزرق نشود
بلکه مایل باسفل برآید و کمره بالفتح سر قضیب است علاج شحمها و مغزها و
لعابها و روغنها بمالند تا که نرمی در وی پدید آید پس آلت را بکشند و راست کنند
و بر چیزی مستقیم بهیئت مستقیم بر بندند تا که استقامت راسخ شود و اگر این
تدبیر سود ندهد شاید که از جانب مقوس پاره قطع کنند و بر چیز مستوی بگذارند
و بر بندند و همچنان بدارند تا که جراحت به شود نوع سیوم انکه در آلات
منی مرد فتوری افتد مثلاً رگهای انثیین کوفته شود یا آن رگ که پس گوش است
بریده کرده کما قال ابقراط فی کتاب الکی و الطرامات قطعها یبطل النسل
و علاج این غیر ممکن است بد آنکه گاه باشد که در اصل خلقت منی مرد یا زن بنحوی
مخصوص شود که قابل انعقاد نباشد و جز این سبب دیگر از اسباب مذکوره هیچ
نباشد چنانچه بعض اشجار بار نیارند و عقر حقیقی همین است و این را تدارک
نتوان کرد جهت مجهولیت سبب اما ادویه که باقی صیت در استن سود دارد الا باشد
که بحسب مشیت الهی نفع مند آید فائده در امتحان آنکه عقر از مرد است یا از زن
منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالای آب نه ایستد و فرو نشیند
عقر از و باشد دیگر بول هر یکی در بیخ درخت کاهو یا کدو همی اندازند جدا
جدا پس بول هر کدام که آن درخت را خشک کند عقر از و باشد دیگر از گندم
و جو و باقلا هفت هفت دانه بگیرند و در آوند سفال اندازند و بفرمایند که
بر ان بول میکرده باشند و آوند هر یک از زن و مرد جدا باشد پس حبهای
هر کدام آوند که نروید عقر از و باشد و این امتحان مخصوص باین عقر است

عقیم

که در منی خاصیت عدم تولد افتاده باشد در اصل آفرینش نه امتحان دیگر عقود
بیان ادویه که بالخاصیت یاری میدهد بر قبول حمل نشاره عاج یعنی دندان فیل
یک مثقال خوردن نفع دارد و دیگر بول فیل وقت جماع یا پیش از ان
نوشیدن عجیب الاثر است دیگر بزر الانجدان که بزر سیسالیوس گویند
خوردن او مجرب است دیگر برداشتن پنیر آهوها خصوصاً پنیر مایه خرگوش
بعد از طهر نفع دارد دیگر فرزجه که از سکک و ستیل و خصیة الثعلب و روغن
بلسان و روغن بان و روغن سوسن سازند درین باب مفید است دیگر
فادزهر حیوانی که با دوغ خوردن معین بر حمل پسر است فصل اندر علامات
حبل و فرق در میان نر و ماده و تدبیر حبالی و کثرت اسقاط و عسر ولادت
و احتباس مشیمه و جنین میت و احتباس لفاس و تدبیر تسکین وجع که
در رحم پدید آید بعد از ولادت و حیله ساقط کردن حبل و آنکه حبل باندن
ندهد و هر یک بقسم جدا گفته آید قسم اول در علامات حبل و فرق میان نر و
ماده و اما علامات حبل آنست که فرج تنگ و خشک شود و دهن رحم بهم پیوندد
و ما بین ناف و فرج اندک درد پیدا گردد و زن از جماع اکراه کند خاصه اگر حبل
پسر بود و مجامعت تمام شود و دیگر آثار چون قشعریره بعد از جماع و برطرف شدن
حیض و سیاهی سر سینه و کدورت بیاض چشم و غثیان و میل بچیزهای بد
چون انگشت و گل وجز آن پدید آید و نشانی نرینه آنست که رنگ زن
خوب و صاف نماید و بول رنگین بود و در اکثر اوقات سینه راست کلانتر
از چپ باشد و سر پستان بسرخی گراید و حرکت جنین در جانب راست محسوس شود
و زن خفیف الحرکت باشد و چیزهای لطیف خوردن آرزو دارد و گفته اند که کام.

سکه آمیله تعویذ عقار

ولادت

ولادت که درد از کمر زن برخیزد پس در شکم آید پسر باشد و اگر درد از پایین ناف
و فرج خیزد دختر باشد و از بعض حکما منقول است که اگر مباشرت در روز
تطهیر حیض اتفاق افتد حمل پسر میشود و تا پنج روز همین حکم دارد و بعد از پنج
روز تا روز هشتم حمل دختر میشود و از نهم تا پانزدهم حمل پسر میشود و بعد ازین
مخنث میشود شفاء الاسقام و علامت مادینه آنست که رونق رنگ
برود و حرکت بطی بود و سر سینه سیاه شود و سینه چپ کلان تر
از راست باشد و قاروره سپید بود و اکثر حال و حرکت جنین
بیشتر بجانب چپ و شکم کمتر بر آید و زن چیزهای ردیه چون
گل و غیره بیشتر خواهد و اشتهای کاذب عارض شود انتباه
بقراط حکیم گفته که اگر شک افتد در حمل عسل بآب برد آمیزند
و نیم مثقال وقت خواب بسبرق دهند اگر مغص و پیچش در ناف
افتد حامله باشد دیگر بفرمایند تا روزه گیرد وقت شام پیش از
افطار عود با جز آن در ظرفی محفوظ که بوی آن را بر آمدن نه دهد بسوزند
و نیم درین مجمر مرکز کنند و دیگر سر آن در فرج دارند پس اگر بوی
آن در بینی خود زن دریابد حامله باشد و الا نه دیگر دانه سیر حمول سازند
پس اگر بوی آن از باطن خود دریابد حامله باشد و درینی نیز روزه
شرط است و دیگر گفته اند که زراوند را ابو سینا و بعسل آمیزند
و بصورت کبود بفرمایند که بر گیرد وقت صباح بر نهار و تا میانه
روز هیچ نخورد پس اگر در دهن خود هیچ مزه نیابد حامله نباشد
و اگر طعم می یابد حامله است پس اگر طعم شیرین یابد پسر باشد و اگر

مزه دهان تلخ باشد دختر بود **قسم دوم** در تدبیر حبالی یعنی زن باردار
و هرگاه که حمل صورت گیرد واجب است که زن خود را از جستن و بار
برداشتن و دویدن و صیحه کردن و جز آن در امتلاء و غضب
و خوف و غم و از خوردن اشیا که ادرار طمث نماید دور دارد و فصد
و مسهل نیز دارد خصوصاً از پیش ماه چهارم و بعد از ماه هفتم
و آنجا که استعمال ضرور افتد جهت تلیین بخیار شنبر و امثال
آن قناعت کنند و آنجا که خروج خون لازم آید و حجامت ساقی
آن تواند شد بهتر باشد و اگر فصد کنند خون بدفعات گیرد
و اندک اندک حامله را می باید که مشی میکرده باشد و افتاده [illegible]
نماند تا فضول تحلیل رود و حوامل را جماع مضرت خاصه که
اگر زوج و قوی الجماع و طویل الذکر بود و هر زمان سر ذکر بر رحم
رسد و ایضا چیزهای باد انگیز چون لوبیا و کبر و ترمس و نخود و کنجد
و کرفس ضرر دارد و باید که از جهت حفظ جنین تا از سقوط
محفوظ ماند ادویه قلبیه چون مفرحات یاقوتیه و مانند آن و تریاق
متروديطوس و دواء المسک و درونج و زرنباد سعی میکرده باشد
بحسب حرارت و برودت مزاج زنان پاکیزه و گوشت بره یکساله
و سیب و بهی و امرود و انار و مویز و شراب ریحانی نافع است
اما آنجا که رطوبت مزلقه بسیار باشد و هو الاکثر لازم است که از
مرقه و اسفیداج و خوراک‌ها استحمام پرهیزد و بالجمله قبض طبع حامله را
خوف میت زیرا که امتلاء امعا بمجاورت رحم جنین را مزاحمت
میرسانه

١٢٥

میرساند پس اگر طبع مایل بقبض بود در نرمی او عنایت مطلوب دارند
بچیزهای مناسبه و جهت دفع رطوبت مزلقه ادرار و تریق حقنه
و استعمال صواب دارد تا که کار از تریق برآید یا دارا نیز دارند
و تا که مطلب بحقنه نرم کشد بمشروبات مسهله نرسد و عوارضات
که ایشان را بیشتر افتد تدبیر هر یک از آن نگاشته می آید
تدبیر قی و غثیان و این حبالی را بیشتر افتد جهت اجتماع اخلاط
در معده لهذا گفته اند تا که مفرط نشود منع و حبس او نکوشند فاسده که اگر
هنوز چهار ماه نگذشته باشد زیرا که مواد طمثی است که مندفع نشود اما
هرگاه خوف ضعف افتد و از کثرت تهوع هم الم جنینی باشد یا از
چهار ماه درگذشته باشد لیکن او لازم است بدانچه در امراض
معده در باب قی و غثیان گفته شد و جهت دفع غثیان قی کردن
به شبت و تخم ترب سود دارد و آنرا که قی آسان باشد ریاضت معتدل
مثل مشی و سواری اندک نفع دارد و جهت تحلیل اخلاط تدبیر او
آنست و آرزوهای بد نیز در امراض معده بفصل مستقله گفته شده
آنچه مناسب حال حبالی بود از آن اخذ نمایند تدبیر خفقان گاه باشد
که غلطی در سر معده حامله آید و خفقان آرد و درین صورت آب گرم و
گلاب گرم جرعه جرعه خوردن و ریاضت معتدل کردن صواب باشد
و اگر بدین قدر دور نشود با مراقی قلب رجوع نمایند تدبیر باد که در
معده دروده بگردد و آنرا دفع همیکند معجون کمونی و سفوف قوراشاه
او اندکی بالای طعام خوردن سود دارد و تقلیل غذا و حرکت معتدل

بسیار نیک باشد تدبیر ورم که بر پشت پا ظاهر شود روغن گل و سرکه بهم آمیخته
طلا کنند و نمک با سرکه نیز مفید است و برگ کرنب پخته ضماد کردن و حقیقتن
بآب کرنب و صبر و صندل و فوفل بآب عنب الثعلب طلا کردن
نفع دارد و تدبیر خارش و جوشش که اندرون فرج یا بیرون پدید آید
لعاب خطمی و گل سرشوی حل کرده در وی نشستن و درون و بیرون فرج
در آن مذکور آلایند فایده دارد علاج آنکه عضلات پشت و شکم
بسبب بخار و گرانی جنین ممتلی شود و کشیده گردد و اعیاد مانند که قوی
درد وی پدید آید و درینصورت روغن گل مالیدن و ارزن نمک بریان و آلاچو
نان پخته در پارچه گرفته تکمید کردن و تلطیف غذا نمودن و عضلهای
پشت و گردن و کتف و بازو محکم مالیدن سود دارد و تدبیر خونی که
از حیالی ظاهر شود حوث محل و بی دستور بگیرند عدس و گلنار و پوست
انار و انجیر خشک و هلیله و در آب و سرکه بجوشانند و آب این را
آب زن سازند و ثقل آنرا باریک سائیده بر عانه طلا نمایند
و اگر خون بسیار آید قرص کهربا و سایر آنچه در افراط طمث گفته آید
انشاء الله تعالی استعمال نمایند فایده هرگاه ماه هفتم شروع شود باید که
حامله هر روز سه درم روغن بادام شیرین بر ناهار بخورد و از چیزهای ترش
و قابض و غلیظ بپرهیزد که اگر چنین کند فرزند بی زحمت آید و در
غایت پاکیزه شود فایده هرگاه ایام ولادت نزدیک رسد بفرمایند
که در حمام و آبزن که در وی کرنب و حلبه و شبت و تخم کتان جوشانیده
باشند در آید و بر شکم و پشت او روغن شبت و بابونه و کنجد مالند

واغذیه

و اغذیه چرب و حلوای قند بروغن بادام خوردن دهند تا باسانی
بر آید و تدبیر عسر ولادت گفته خواهد شد سیوم در کثرت اسقاط
یعنی افتادن حمل و اسباب آن بسیار است یکی خارجه چون ضربه و سقطه
دوم بدنیه قویه خاصه بسوی علقت دوم نفسیه چون غضب مفرط و حزن
مفرط و طول مقام در حمام و فرط حرارت و برودت هوا و شم رائحه
ماکولات که دل مردان باید شود و خوردن آن میسر نباید و نباشد که خروج
مفرط بر سبیل ندرت باسقاط انجامد سیوم بدنیه چون بیماریها و فرط
خلو خواه از جوع باشد خواه استفراغ و فرط امتلاء و تخمه و فرط جماع
چهارم آنکه فساد حال جنین باعث اسقاط شود چنانکه ضعیف باشد
یا بمیرد پس طبیعت آنرا دفع نماید و نشان سقم و مرض جنین کثرة
اسقام مادر است و کثرت استفراغات و جریان حیض و درور
شیر در اول حمل و از خاصه ترین علامات ضعف آنست که جنین
حرکت نکند یا حرکت ضعیف کند در عهد این فقیر شخصی را حمل
شد و تا چهار ماه جنین حرکتی که باید می یافت بعده بعارضه ظاهر
شود که جنین از حرکت باز ماند و از بالیدن فرو نشست بلکه در نشو و نما
که در این چهار ماه پیدا کرده بود رو بانحطاط نهاد بهمین حالت
ماه تمام شد و یا نهم بود که یکبار رگی درد در شکم او پدید آمد بشدت تمام
و جنین در غشائی پیچیده بیرون آمد چون غشا را منخرق ساختند
بچه آن بر آوردند تمام الخلقت بود و جمیع اعضا چنانچه باید طفلی را
که بماه نهم زاید بحد کمال رسیده مگر روی و سرکه در وی فتور راه یافته بود

وتمام سرش پلیده بود گوئیا استخوان نداشت و در صفحهٔ روی بجز دو چشم و دو سوراخ
خرد تر بینی چیزی دیگر نمی نمود از چشم و اقصی و الف و جز آن و
هرگاه گوشش در بیخ گردن رسته بود و گردن بغایت آگنده بود
و جایگاه ثنایا سخت بود و بینیش مانند سر برکرده گوئیا دندان است
و چون برآمد تنفس نداشت و در مدت حمل مادرش را هیچ علتی
و آزاری نبود و این حکایت مفید نتایج است سبب پنجم که اسقاط آورد
آلت آنست که دهن رحم وسیع تر بود یا کثیر الرطوبت باشد و بدین علت جنین
استقرار نگیرد در رحم و منزلق شود ششم آنکه سوء مزاج حار محرق یا بارد
مجمد یا از ریاح در رحم افتد و موجب اسقاط شود هفتم آنکه احتباس
جهت که لازمهٔ حبل است باسقاط انجامد و این چنین باشد که خون
بسیار شود و جنین کمتر غذا کند پس آن خون از دیاد گرفته منزل نو
جنین شود هشتم آنکه زن بغایت لاغر بود و اعضا را او گرسنه چنانکه
از غذای او بقیه نماند جهت حصول طمث که غذای جنین است
پس جنین ضعیف شود و طبیعت آنرا مندفع سازد و از پنجم و هفتم
اگرچه داخل امور بدنیه است اما بر کثرت فواید جدا گفته شد فایده
زنی که معتدل البدن بود و در ماه دوم یا سیوم طمث او ساقط میشود
توان دانست که فم رحم بنفخ فوهات عروق او که بمثابه جدول است
مملو است بمخاطه و بدان سبب ماسکه ضبط جنین نتواند کرد علامت و علاج
آنچه از اسباب خارجه باشد بقیه بود علامت او ظاهر است و علاج او در اس
از آنچه از اسباب بدنیه بود علامت او نیز ظاهر است علاج بتعجیل

در

۱۲۷

دراز اله در کوشند بچیزهای موافقه مثلا اگر رطوبتی باشد که ازرقای فم
رحم کنند و این از سیلان رطوبت رحم و اماس پلک و کثرت آب
دهن توان دانست شربت بالنکو و ماء الاصول و شربت بزوری
نوشند و قلایای متوبله و برنج مزعفر و دارچینی خورند و لقی عادة
کنند و اگر حاجت آید بحبها و ایارج تنقیه نمایند و دواء المسک و
سنجرنیا سود دالا و رحم را بغالیه و روغن خلوق و روغن زنبق
حقنه کردن مفید است و این معجون نفع دالا زرنباد درونج عقربی
هر یک ۱۰ درم مروارید ناسفته کهربا عود هر یک ۳ درم اشنه
سنبل هر یک نیم درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی یک مثقال
سفوفی که همین عمل کند جند بیدستر نیم درم تخم کرفس بادیان انیسون
نانخواه صعتر الجبلی خولنجان هر یک ۳ درم کوفته بیخته یک درم و
استیفاف نمایند و اگر بادی غلیظ باشد که در رحم متمکن شود
و این از انتفاخ عانه و زیر ناف قراقر و نفخ معده و سوء هضم و متاذی
شدن از اطعمه نفاخ توان دانست علاج جلابی از بادیان و انیسون
و تخم کرفس و کلنکلین بنوشند و ماء الاصول سود الا و غذا نخود آب
با شیره خشکدانه و گوشت کبک و تیهو سازند و روغن زنبق و خیری
و ناردین بر قطن و عانه و قبل بمالند و این معجون سود الا زرنبا
و درونج و علیت جند بیدستر مازو طباشیر هر یک درمی زنجبیل ۱۰ درم
مشک دانگی کوفته بیخته عسل آمیزند و یک مثقال میل نمایند
و شکر و نارجیل خوردن مفید است و اگر هزال زن سبب اسقاط

باشد و این در نحافت و لاغری بدن پیدا است علاج اغذیه سمینه چون
هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر بخورانند و روغن بنفشه با ادام بر پشت
مالیدن بعد از غمز و استحمام معتدل معجون سوددالاو و از اسبابی دیگر
موجب بود بازاله وی کوشند بمع رعایت وقت و مزاج که بارها
ذکر یافته موجبات اسقاط در اکثر همان است که در عقر مذکور شد اما
جهت تسهیل مطلب عند الطلب قسم علیحده نیز ذکر نمودیم بالجمله
در تحصیل باقی مقاصد که متعلق باسقاط باشد بعقر رجوع نمایند قسم
چهارم اندر عسر ولادت و این چند گونه است یکی آنکه بسبب فربهی زن
و صغر الحجم جنین است و ضیق مسلک از عدم اتساع فم رحم چنانچه
باید و منعقد دافع از نامحسوس کردن زن در حقو حرکت اخراج
چنانکه شاید توان دانست علاج روغن بنفشه و زنبق و زیت و
پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو بر شکم و پشت بمالند و بابونه و شبت
و مرزنگوش و اکلیل الملک و آب بجوشانند و آنرا در پی نشانند
چنانکه آب تا ناف باشد و مشکطرامشیع و پرسیاوشان بجوشانند و
نبات آمیخته بنوشانند و به شونیز و چند بید ستر و کندش تحریک عطسه
کنند و چون عطسه آمدن گیرد بینی و دهن آنرا بگیرند تا قوت دفع در زیر
سو افتد و باخراج جنین مدد دهد و سم اسب و استر و خر دود کردن
نفع دهد و شوربا مرغ فربه نوشیدن مفید است دوم آنکه هوای
سرد یا برودتی موجب تنگی و لفافه فم رحم شود و این از وجه برد و لفافه
رحم توان دانست علاج بحمام گرم بردن و در آب نیم گرم نشانند

وادهان

وادهان مسخنه ملینه که ذکر یافت بمالند و لعبل فرزجه سازند سیوم آنکه
سطبری مشیمه بسبب عسر شود باید دانست که مشیمه پرده ایست که در رحم برگرد
جنین متکون میشود جهت حفظ آن همچو کیسه کدو دانه اما قلب تر و بهتر از آن
و چون جنین حرکت برآمدن گیرد قوی باشد و این پرده شکافد و جنین ازوی
بیرون آید بعده مشیمه برآید پس این پرده بغایت سطبر بود و نشکافته شود نزد وی
تدبیر آن کنند تا جنین از تعب حرکت خروج و عدم حصول آن هلاک نشود
و بسیار کس بهمین سبب هلاک شده اند از جهل و عدم وقوف بران علاج دایه شو
باید که مشیمه را بدست چپ بکشد و بدست راست بچاکوی تیز آنرا پاره کند
و جهت اینکار بتمامه قابله باید تا حین قطع مشیمه بحامله و جنین اذیت نرساند
نماید و طریق صواب در حق حبالی خاصه آنکه معسر الولادت باشد آنست که
علاج عسر ولادت
چون آثار وضع پدید آید بحمام گرم برند و آب گرم بر سر او بسیار ریزند و در آبزن
نشانند و تدبیر نمایند و بفرمایند که گاهی چند بر دو پی بر قدمها نشیند و
بیکبار از جای بجهد چند نوبت چنین کنند اگر فایده نشود لعاب اسپغول یا تخم
کتان یا روغن کتان یا روغن بادام یا شیره کنجاره و بادام یا پیه بط و پیه مرغ
یا روغن بنفشه آمیخته در فم رحم و درون چکانند و زن را باید که پیش از غلبه درد
خود را از بول و غایط خالی کند و اگر شکم قبض کند بحقنه نرم در حمام طبع او را
باید گشود و از چند روز بشوربا چرب و نرم قناعت کند و تقلیل غذا نماید
و از آب سرد و ترشیها و سردیها حذر نماید و در مسکن گرم سکونت ورزد
و بهیچوجه سردی باسفل نرساند و چون درد آید مصابرت نماید و آواز ندهد
و دم فرو کشد و بر پای زور دهد تا امید زور در باطن نه بیند زنهار بتکلف

خود را بدان نگمارد و این معجون را که اکثر اطبا مجرب گفته اند کاردالو چینی و بیدستر
قیمه هر یک مثقالی دارچینی ابهل هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته
و بقدر حاجت در آب یا ماء العسل گرم یا در شراب کهنه گرم حل کرده بخورند چهارم
آنکه حرارت بهوا و مزاج بسبب عسر شود و این از وجو گرمی و فقدان دیگر اسباب
معلوم شود علاج روغن بنفشه و صندلین و گلاب بر شکم و پشت بمالند و آب
انار بیرون یا ترنجبین بنوشانند و از مسخنات احتراز فرمایند و کمالی معتدل
برازند و درین صورت تدابیر مسخنه مذکوره همه منع است فایده در تعداد ادویه
که بالخاصیت عسر را سود دارد آنکه سنگ مقناطیس بدست چپ گرفتن و سبد
برزانوی راست بستن مفید است و اگر چهار مثقال پوست خیار شنبر نرم
بکوبند و به بیزند و شربت بنفشه یا گل خود آب بنوشانند فی الفور اخراج جنین
و مشیمه کند مجرب است و اگر این را کوفته بجوشانند و آب او را بخورانند
همین عمل کند و دارچینی خوردن زادن را آسان کند و حلتیت با جند بیدستر
آمیخته عظیم الاثر است و از آداب ششم طبیب حوایل را باز دارند حفظ مثل
عنده وضع حمل لانه یعسر الولادت انتباه سلخ الحیه یعنی پوست مار زیر فرج
دود کردن در اخراج جنین مجرب است اما نشاید استعمال کرد برای آنکه گاه
باشد که از رداءة خود جنین را هلاک سازد فایده هرگاه طلق یعنی درد زه
تا چهار روز پیوسته بماند توان دانست که جنین هلاک شده بزودی تدارک
آن باید کرد قسم پنجم در اخراج مشیمه محتبسه و جنین مرده هرگاه در شکم بمیرد
یا طفل بر آید اما مشیمه بر نیاید و علاقه او که ریسمان مانند میان او و طفل است
گسسته شود در اخراج اینها سعی کنند بتعجیل تا موجب هلاک نگردد و علامت

جنین

جنین آنست که حرکت محسوس نشود در شکم و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند
علاج مشک طرامشیع برسیاوشان ابهل هر یک سه درم مرفس بودینه هر یک
دو درم بجوشانند و با نیم مثقال نبات شیرین ساخته بنوشانند و کندش و
شونیز بمویانند تا عطسه آمدن گیرد پس دهن و بینی آنرا بگیرند تا قوت او اندرون
افتد و باخراج ثانی الرحم یاری دهد زیرا وند و مس و حرف و ابهل بکوبند
و با زهره گاو سرشند و استعمال کنند و شحم حنظل و قسط و سداب خشک
هر یک سه درم هر یک کوفته و بیخته بزهره گاو سرشته بر ناف و عانه طلا نمایند
تمر و یا زیره و جاوشیر و سکبینج مساوی بگیرند و حب سازند و سه درم از آن
بخورانند اخراج ثانی الرحم نماید دیگر قطران عود سداب شحم حنظل از هر یک
برابر نرم کوفته فرزجه سازند جنین ساقط کند دیگر جاوشیر و جند بیدستر
قند سپید زهره گاو مساوی بگیرند و بهم آمیزند و بکلیه با آب گرم بدهند
و پس از زمانی تحریک عطسه کنند بقانونی که گفته شد فی الفور اخراج جنین
و مشیمه کند دیگر پوست مار و سرگین کبوتر فرادی یا یکجا کرده اگر تبخیر کنند
زود بر آرد و هرگاه بدین تدابیر بر نیاید باید که دایه دست اندر کند و برون
کشد بنهجی که عضو دیگر را آفت نرسد فایده و آنجا که هیچ حیله سود ندهد
در اخراج جنین میت آنرا پاره پاره کرده برون آرند چنانچه قابلهای ایشان
واقف اند و درینه خطر عظیم است تا که مطلب بدیگر تدبیر بر نیاید بدین
عمل توجه نکنند قسم ششم در احتباس نفاس باید دانست که خونی که عقب
بر آمدن بچه ظاهر شود آنرا نفاس گویند و مدت او در ذکر و انثی مختلف
بود در ذکر پانزده روز تا بیست روز بود و در انثی سی و پنج روز

تا چهل روز باشد و آنچه برین نمط بر نیاید و حال آنکه واجب الوقوع
باشد همان امراض ردیه که از احتباس طمث شود پدید آید و بدین
صورت لازم اینست که بادرار او کوشند و آنچه در احتباس
طمث مذکور است و این دوا السود دالو تخم کرفس و بادیان و پرسیاو
شان و مشک طرامشیع بجوشانند و نبات آمیخته بنوشانند و تنجر
مقل و زوفا و حرمل و علک البطم و خردل سود دالو و بدانکه گاه بود
که زن ضعیف و لاغر بود و خون بسیار نداشته باشد پس از ولادت
بر آید و کمتر حرز دالو این محتاج بتدبیر نیست قسم هفتم آنکه در تدبیر
تسکین وجع که در رحم افتد بعد از ولادت شربت ماء الاصول
و تخم بادرنگ جو بنوشانند و پشم استر و خر دود کنند دیگر تخم
کتان بجوشانند و بدان آب رحم را حقنه کنند یا فرج را بدو بنهند
لذع رحم بنشاند دیگر شیر با کرخ قبل نشستن و رحم را حقنه کردن
نفع دالو دیگر اذخر بجوشانند و آب وی بنوشند دیگر آب صعتر
بنوشند دیگر طبیخ سلیخه بنوشند و بدان حقنه رحم کنند درد که بعد
از ولادت و پیشتر از حیض پدید آید زایل شود دیگر اسپست جو
خوردن درد که از کرمی بود زایل کند دیگر طبیخ خبازی نوشیدن
و بر رحم حقنه کردن مزیل درد است دیگر روغن نسرین مالیدن
و برداشتن سود دالو خاصه اگر سختی نیز بر فم رحم باشد دیگر
آب پوست خشخاش اندکی بنوشند درد عظیم فی الفور بنشاند
فاما تا بدوائی دیگر کار کشاید این ندهند زیرا که اگرچه مسکن وجع است

اما خون را بند میکند و بدین سبب باشد که نخستین تسکین وجع کنند
و بعد جهت حبس لفافس در دفتوی تر از اول پدید آید دوائی که
درد سختی فم رحم را سود دالو و در اخراج لفافس و رطوبات یاری
دهد و قرحه رحم را پاک نماید عسل صاف یکحصه شیر خر یا آدمی حصه
آمیخته بر آتش اخگر قلیل الحرارت بنهند تا بتدریج شیر مذاب شود در
عسل پس پاره صوف یا پنبه بدان آلوده فرزجه سازند فایده وجع
که پیش از در آمدن حیض و عند المجامعت در رحم پدید آید تسکین
او نیز به همین وجه گفته اند که بکنند درین قسم قسم هشتم در اسقاط
کردن و افکندن جنین باید دانست که تا ضرورتی قوی نیفتد مرتکب
این امر نباید شد خاصه اگر جان در وا فتاده باشد و برای این کار
هرچه برای اخراج جنین میت و مشیمه گفته شد کفایت کند
دیگر بلیته از کاغذ یافته در فم رحم رسانند در حال بچه بیفکند
خاصه اگر این بلیته را بقطران یا آب خطمی و حنظل و طبیخ او یا
بزهره گاو آلوده کرده باشند دیگر تخم هزار اسپند خوردن در برداشتن
روغن بلسان برداشتن بچه بیفکند دیگر انگزه و بارزد و بخور مریم مجرب است
و اگر زن حامله پای بر بخور مریم بنهد بیم باشد که بچه ساقط کند دیگر عصاره بخور
مریم اگر بر شکم طلا کنند یا پنبه بدان آلوده بردارند بچه بیفکند دیگر عصاره
عرطنیثا حقنا و حمولا مقرر است دیگر اشنان پارسی سوده سه درم از بخراو
نه الفور ساقط کند دیگر افسنتین و شاهتره چند روز بنوشند بخور را نند بچه
بیفکند و این دوا مناسب محرور مزاج است صفت دارو مرکب انگزه نیم درم

سعد اب خشک سه درم مجرکلا درم جمله یک شربت است بامداد و شبانگاه با طبیخ ابهل
بدهند بچه بیفکند دیگر تریاق اربعه درین امر مجربست شیافی که نفع داده
بغایت قویست نوشادر سوده ده درم اُشق سه درم اشق را در آب
یا چیزی دیگر که مناسب بود حل کنند و نوشادر را دران حل کنند و شیافی
ساخته دراز تر و خسته خرما و یکی ازان در دهن رحم نهند و تمام شب بدارند
و در و بر بالش رانها نهاکه تمام شب بخسبند دیگر پوست مار دود کردن چنانکه
دود در رحم اندر شود البته فرو افکنند است دیگر که گرم مزاج را سعود الو خطمی
سوده یک اوقیه با نیم من آب سرد آمیخته بنوشانند بچه را بلغزاند فایده
چون خواهند که بچه بیفکند نخستین بحمام برند و شکم او را بروغن کنجد یا
بید انجیر بمالند و شوربای چرب دهند و از قوالفات منع فرمایند بعده مقطعات
بکار برند تا مطلوب باسانی و بی رنج برآید دیگر سقمونیا قدری با آب سداب
تر کنند و بمالند و شوهر بر قضیب طلا کرده صحبت کنند بچه بیفتد دیگر کنجد
کوفته مقدار بیست درم در آب بجوشانند یک شب و صباح آب صاف کرده
بنوشند بچه بلغزد دیگر که بچه مرده و زنده و مشیمه بیرون آید مشک طرامشیع
برنجاسف اکر ترک قسط سلیخه نانخواه فو سنبل مرزنگوش تخم بلبوس جمله فراسیون
جعده عود بلسان اسارون از هر یک جزوی جمله را بکوبند و زنان را در روی
نشانند و بعد از استعمال او جب است که مقل و زوفا و حرمل و علک البطم
و خردل هر کدام که موجود باشد بسوزند و بخور او در رحم رسانند تا خون سایل
شود و غلیظ نگردد قسم نهم در تدبیر باز داشتن از حمل بعضی گفته اند در یغ
آنست که مرد و زن را هنگام جماع تنگ اندر بکشد و انها را وا بلند بر نداند
دهنگام

و هنگام انزال آلت را چندانکه تواند کشیده دارد و جهد کنند که انزال او
با انزال زن اتفاق نیفتد و پس از انزال زود جدا شود و عورت را لازم آید
که بسرعت برخیزد و هفت بار یا نه بار پس پس بر جهد و عطسه آورد تا که منی
از رحم فرو افتد و اگر سر قضیب بروغن کنجد چرب کنند منی را بلغزاند و در
رحم آویختن ندهد دیگر گوشت زرد که در میان دانه های انار می باشد بکوبند
و شب یمانی سوده در و آمیزند و شیاف سازند و پیش از جماع و
بعد آن زن حمول سازد از آبستنی باز دارد و دیگر فلفل بعد از جماع در
قبل نهادن و نعناع پیش از مباشرت بر داشتن و سرگین موش را
با شهد فرزجه ساختن منع حمل میکند اگر بول اشتر با آب آهن تافته
آمیخته زن بنوشد هرگز آبستن نشود دیگر اگر سرگین فیل خشک که با شهد
بخورد در تمام عمر حمل نگیرد و سرگین فیل برداشتن نیز منع حمل مینماید
و گفته اند که اگر جنطیانا با حنا آمیزند و دست زن بدان خضاب کنند
منع حمل کند و احتباس حیض نماید دیگر خون نفاس که از فرزند نخستین
باشد اگر عورت بر تمام بدن خود بمالد در عمر خود بار نگیرد و نیکوترین و
بهترین و آسانترین حیلت آنست که عند الانزال پارچه باریک بر قضیب
در پیچد و دخول نماید و بعد از فراغ آنرا بیرون کشد تا منی در میان
پارچه بیرون آید فصل اندر رجا و آنست که زن را حالتی شبیه
باحوال حبالی روی نماید از احتباس طمث و تغیر رنگ و سقوط شهوت
طعام و جماع و انضمام فم رحم و انتفاخ پستان و باشد که شکم فراخ شود
همچون شکم حبالی و سختی محسوس شود و حرکتی مثل حرکت جنین پدید آید

وچون بدست اعتبار کنند بروی راست وچپ میل کند و این مرض را احوال
مختلف است گاه باشد که هیچ علاج زایل نشود تا آخر عمر بماند و گاه باشد
که باستسقا منجر گردد و گاه باشد که درون منل دردز ایشان ظاهر شود
دار و پاره گوشت یا رطوبات و فضلات جدا شود یا باد بسیار بر آید
یا هیچ ظاهر نگردد و بسیار باشد که ماده رجا بسبب حرارت غریبه متعفن
شود و مزاجی که از و استعداد قبول نفس حیوانی تواند شد در وی پدید
آید و قبول نفس نماید پس آن ماده بصورت حیوانی بر آید چنانچه که
مشاهده کرده اند که زنی بر صورت سلحفات یعنی سنگ پشت
زائید و آن ساعتی چند حس و حرکت میکرد و زنی دیگر بشکل مرغ
فرزند آورد و لوکرها بازو داشت و کذلک نقلهای بسیار مسموع گشته بالجمله
اکثر آنست که آن مواد متعفنه اکتساب میکند صورت انسانی ناقص
الخلقه و فرق در حبل صادق و رجا که حبلی کاذب است آنست که در ین
علت شکم با صلابت بود و دستها و پایها سست و مترهل باشند
و حرکت او مثل حرکت جنینی نباشد بلکه هر گاه دست بر شکم نهند از
موضعی بموضعی انتقال کند بخلاف آنکه بچه بخود حرکت نماید و زمان وضع
در گذرد تا چهار سال بماند بلکه بعضی را تا تمام عمر میماند و دوا نمی پذیرد
و این علت بسبب اهمال علاج و امتداد زمان باستسقا می کشد و فرق
در رجا و استسقا آنست که ظاهر است از وجود جسادت و صلابت که مخصوص
برجاست و عدم علامات که مخصوص باستسقاست و این مرض بر چند
گونه است نوع اول آنکه در فم رحم یا جرم او ورم صلب پدید آید و بدان سبب

طمث

طمث باز ایستد و دیگر اعراض که در خور او است پدید آید و علامت و علاج
او همانست که در اورام رحم که صلب باشد گفته اند نوع دوم آنکه اخلاط
بسیار بر رحم ریزد و مع حرارت شدید پس بتحلیل رود از و آنچه لطیف
است و باقی غلیظ و کثیف شده بماند و باشد که این مادهٔ کثیف بمدد حرارت
اکتساب کند صورت شکل قطع لحمیه در صورت تام و علامت وقوع گرم مزاج
است در رحم و عقب آن رجا پدید آمدن و گرمی نواحی رحم شاهد این
قسم است علاج اگر حرارت و امتلا دموی بود فصد باسلیق و صافن کنند
و بعد از آنکه حرارت زایل شود یا آنکه دیگر بقیه باشد جهت نضج هر روز ماء
الاصول روغن بید انجیر آمیخته بدهند و طبیخ تخم بادیان و تخم کاسنی
و تخم کشوث و انیسون با گلقند سود دارد و پس از حصول نضج
مستفرغ سازند ماده را بحب ایاره و حب منتن و حب سکبینج
بحب دفع و ایارج و لوغاذیا و ایارج جالینوس سود دارد و پس از تنقیه
جهت قلع و استیصال ماده و حمرتا و دواء الکرکم و تریاق اربعه دهند
با طبیخ ترمس و ابهل و مشک طرامشیع و جز آن هرچه بیرون آرنده
جنین میت بود و زیره و صعتر و قردمانا و بابونه و حلبه و شبت با آب
گرفته بر شکم ضماد نمایند و روغن یاسمین و خیری و آب سداب
بمالند و خاکستر و نمک گرم کرده تکمید فرمایند و قرص مر با آب ابهل خوردن
نفع دارد و هرچه در احتباس طمث گفته آید از مشروبات و حمولات
مدرت حیض سودمند است و گفته اند که اگر دو درم ابهل با یک قدح
آب او تنها زن بنوشد جنین و رجا را اسقاط نماید نوع سیوم

انکه با غلیظ در طبقات رحم محتبس شود و تحلیل نیابد و علامت از انتفاخ
و تمدد است و علامات استسقاء طبلی پیدا شدن علاج شربت بزوری
و ماء الاصول دهند و کاسرات نفخ از ضماد و معجون و حقنه و شیافها استعمال
نمایند و آنچه در استسقاء طبلی و قولنج ریحی گفته شد بکار دارند و غذاء
نخود آب بر توابل گرم و مطبخه از گوشت مرغ یا کبوتر سازند و این
سفوف سودمند است تخم کرفس ده درم زیره و رسر کرم تر کرده نه درم
نانخواه زنجبیل انیسون هر یک چهار درم کوفته و بیخته همچند آن
قند آمیزند و از [illegible] درم تا سه درم میل نمایند نوع چهارم آنکه سبب جماع
جماع باشد که در وی مشتمل نشود رحم بر آب زن فقط و ظاهر است که
چون رحم بر آب زن مشتمل شود و از غذای بهر رساند و حال آنکه
آن ماده از قوت ذکوریت خالی باشد متخلق میشود در وی صورتی ناقص
و علامت وی آنست که آنچه مخصوص بانواع ثلثه است نباشد
علاج هرچه برابر اخراج مشیمه باشد و جنین گفته شد باستعمال نمایند
دوائی که اسقاط جنین و اسقاط رجا کند و حیض بر آید و دشواری
زائیدن آسان نماید مرفقه جاوشیر هر یک مساوی شربت [illegible] درم با آب
کرفس یا آب بادیان دیگر تخم کرفس یا شکوفه آن مقدار [illegible] درم فرزجه
سازد آنچه در رحم است بیرون افتد دیگر شب یمانی بر سفال نهاده
بر آتش گذارند تا بجوش آید پس زرنباد که بهندی نرکچور گویند باریک
ساخته در شب که هنوز در تلاطم و جوش باشد بپاشند و بهم آمیزند
و از آتش فرود آرند و بمقدار طول خنصر و در حجم باریکتر از آن شیاف

سازند

سازند و بفرمایند تا یکی از آن در رحم نهند چنانکه سه حصه شافه اندر رحم
بود و یک حصه بیرون باشد و تا سه روز نهاده دارد و المی و وجعی
که ملاحظه شود خوف نکنند که روز سیوم آنچه در رحم است بالکل خواهد
بر آید و مجرب است دیگر مرمکی جاوشیر حلتیت از هر یک برابر زهره گاو
شیاف سازند

اندر کثرت طمث یعنی افراط حیض و این
بر دو وجه است یکی آنکه در ایام حیض خون بسیار آید دوم آنکه اگرچه
ایام حیض در گذرد اما سیلان خون باقی باشد یا در غیر ایام حیض
پدید آید و مستمر گردد و این را استحاضه گویند و این مرض بحسب اختلاف
سبب بر چند نوع است نوع اول آنکه خون بسیار شود و طبیعت آنرا
دفع نماید بدین طریق و علامت او امتلاء روی و بدن است و سرخی آنها
و درد رو و پری رگهای وی و با وجود بر آمدن خون بسیار در قوت بدن
و در بشره تغیر نیفتادن ملک کاه باشد هرچون که خون بر آید نظارت
و قوت بیفزاید از آن است که حبس وی ممنوع است تا که ضعف در قوت
و تغیر در رنگ پدید نیاید و این نوع کس را که در تنعم و فراغت بود
بیشتر افتد علاج جهت تقلیل و امال خون رگ باسلیق زنند و بحسب
حاجت خون بگیرد بیک دفعه یا بدفعات و بر پستان محکم بربندند
و بمالند و زیر پستان محاجم بزرگ نار وضع نمایند و بر آن قبض
خون قرص کهربا دهند و شیاف ممسک حیض بر داشتن فرمایند صفت
قرص کهربا کثیرا [illegible] صمغ عربی مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گلنار
[illegible] درم اقاقیا کهربا از هر یک یک درم کوفته بیخته با لعاب اسپغول قرص

ماحباف
[illegible]
نهیم در رحم
با تخم [illegible] رافع
سیلان مفرط حیض سه
و مجرب است
و بانرمس مدر حیض
و مسقط جنین و کشنده

سرمه [illegible]
زرنباد
مدر بول و حیض سه
شربه او از [illegible] تا
دو درهم سه

سازند شربت یک مثقال بشیره خرفه با شربت الجبار صفت شیاف مذکور
سرمه کلنار نشب یمانی بسکار صناعت قشار کندر و اقاقیا مساوی کوفته
بیخته شیاف طویل سازند و یکی از آن بلغزانند تا در دهن رحم نهند
وچون آن حل شود دیگر نهند تا که خون باز ایستد و اگر مازو کوفته بجوشانند
ودر شیم بدو آلایند و سرمه بر آن افزایند و بلغزانند تا فرزجه سازند سود دارد
و آبزنات قابضه مفیدست انتباه تنکار دو گونه است معدنی و صناعی
معدنی از قسم نمک است مزه شور مایل بتلخی و صناعی مصنوع است و صنعت
وی چنان است که نمک و قلی و نطرون با شیر گاو بپزند و این قسم
مروج است و درین شیاف همین ما خود است فایده رگهای رحم و رگهای
ثدیین با هم مشارکت دارند در مراق اند زیر پستان لهذا این جای را
بوضع محاجم مخصوص کرده اند و از آنکه حرکت خون غث با سفل بالطبع
است و طبیعت نیز معاون اوست بجر دفع مالی فوق باید تا آن را باز دارد
از ذم محجمه ناری فرموده اند و همین معنی محجمه کلان ستوده اند تا امکان کثیر
از آن عروق منجذب شود و جذب فوق افتد اما حجامت برنفس ثدیین
دما فوق او نفع دارد زیرا که اینها مشارکت رگها نیست علاج دوم آنکه
خون رقت و حدت پذیرد وجهت لطافت و رقت از افواه رگهای
باریک رحم جریان نماید و علامت او رقت و صفرت و حرقت خود است
و خروج او بسرعت و ضعف بدن و زردی رنگ علاج تنقیه صفرا بمطبوخ
هلیله زرد و شاهتره دهند که اینها با وجود قوت مسهل قوت قابضه هم
دارند و جهت اماله آنچه در نوع اول گفته شد بعمل آرند و جهت مبقی

در تبرید

در تبرید و تغلیظ خون متوجه گردند باستعمال مبردات و اغذیه و اطلیه که
آبزنات و قابض و بارد بود از اشربه شربت عناب و انار و انبرباریس
و حماض و رب ریباس و بهی و سیب و از اغذیه حصرمیه و زرشکیه
و رمانیه با برنج و عدسیه سود دارد و قرص کهربا با رب ریواج با شربت
زرشک و انار حابس قویست و در طبیخ گلنار و آس و گل سرخ و مازو و پوست
انار و آس کوفته بر عانه طلا کردن و شیاف کحل بر داشتن نفع تمام
دارد نوع سیوم آنکه رطوبت مائی در بدن غالب شود و بدان سبب
قوام خون رقیق گردد و افواه عروق مسترخی شود و بالضرور سیلان نماید
و علامت وی رقت و سپیدی خون است و آثار دیگر انواع نبودن
و جمله علامات بلغم پیدا شدن علاج نقی فرمایند بدر قیات و ایارجات
دهند و هرچه مجفف باشد از اغذیه و اشربه سود دارد و کذلک الحقنة
و آبزنات و شیافات که مناسب وی باشند نوع چهارم آنکه خلط صفراوی
غالب شود و افتتاح افواه عروق رحم نماید و علامت و علاج او همانست
که در نوع دوم یعنی آنچه از حدت و رقت خون افتد گفته شد اما
نوع پنجم آنکه خلط حاد سوداوی مفتح افواه این عروق گردد و علامتش
پنبه سیاهی خون است و باشد که کمد یا سبز بر آید فایده پاک تازه بر آتش گرم که
زن آن را برد الو و تمام شب بدارد و صباح آن را بر آورد و در سایه خشک
کند خون آن پنبه دلیل قوی باشد بر احقاق سبب مثلا اگر سپید بود
رطوبت بلغمی است و اگر سیاه یا کمد یا سبز بود سوداویست و اگر زرد بود
صفراوی است و امر گرم کردن پنبه برای آنست که بر رنگ خلط نیکو

متأثر گردد و احتیاج بدین تحقیقات آنگاه است که سبب ضعیف و قلیل
باشد و بدین سبب امتیاز نتوان کردن و اگر از آنجا که آثار بهر یک
کرد دلیل ساطع است بر وجود سبب پیدا بود حاجت بدین ترکیب نیست
علاج جهت تنقیه سودا مطبوخ افتیمون دهند و باشد که فصد باسلیق
کنند اگر مانعی نبود دیگر ادویه و اغذیه و شیافات که ذکر شد بکار
کفایت کنند نوع ششم آنکه بواسیر الرحم موجب سیلان خون حیض
شود و آن بتفصیل علیحده گفته آید و این خون قطره قطره آید و صاحب
او از درد سری خالی نبود جهت مشارکت رحم بدماغ نوع هفتم آنکه قروح
رحم باعث این مرض گردد و علامت او آنست که خون با ریم و زرد آب
برآید و بدبو باشد و در الم و حرقت بود و این نیز بتفصیل جدا گفته شود
نوع هشتم آنکه بواسطه عسر ولادت رحم ضعیف شود و رگهای او پاره
گردد و غشاء آن منفسخ و گسسته شود و بدان سبب خون بسیار سیلان نماید
علاج آنچه در قروح و شقاق رحم گفته آید استعمال نمایند ابتداء عسر ولادت
بسیار باشد که خون نفاس بسیار برآید جهت کثرت او در رحم و اجزای رحم
بسلامت باشد و حبس این چنین خون بغایت مضرت و هلاکت
میکند مگر آنگاه که خوف ضعف شود و حبس او بدانچه در نوع اول گفته شد
توان کرد اما آنجا که عروق و اغشیه رحم خرق و فسخ را یافته باشد
و ماده واجب الدفع بود ایضا بحبس او نکوشند و بتسکین وجع بسند کنند
بدانچه در قروح و شقوق رحم است و اگر واجب الدفع نبود حبس او توان
کرد بدانچه گذشت نوع نهم آنکه زوال بکارت موجب سیلان خون رحم

بود بدانکه گاه باشد که بکارت زایل شود و بسبب عظم آلت رحم کفیده
گردد و رگهای او منخرق شود و خون بسیار برآید و خوف غشی افتد علاج
در شراب قابض نشانند و بطبیخ مازو و پوست بلوط و گلنار و گل سرخ
آبدست فرمایند و بروغن زیت یا روغن گل هر لحظه چرب نمایند
و خاکستر درخت انگور بر خرقه نهاده فرا دهند مانند بر فرج بنهند و فاد
زهر حیوانی با دوغ سائیده بنوشانند که آن بالخاصیت مفید است و
شقاق را بدانچه در فصل او گفته آمد تدارک کنند فصل اندر قروح
و جراحت که اندر رحم افتد از اسباب خارجیه یا داخلیه اما خارجیه مثل
ضربه و سقطه که بموضع رحم رسد و غشاء او را منفسخ سازد و داخلیه مانند
عسر ولادت و شدت طلق و جذب مشیمه و جنینی است که بخرق
و فسخ عروق و اغشیه انجامد و ورم و بثور که در رحم باشد منفجر
گردد و خلط حار مرار منقطع الا آنکه در رحم افتد و اجزاء آن را
متآکل سازد و علامت قرحه رحم و جراحت را در جمیع احوال وجع
لازم است و خون و ریم تنها یا مرکب بیرون آمدن پس اگر خون
سرخ صافی آید دلیل شکافتن رگ باشد و باید دانست که هنوز جراحت
ریم نگرفته و اگر خون سیاه بدبو آید با وجع شدید دلیل تأکل لیف
و اگر شبیه آب گوشت برآید با وجع اندک دلیل تعفن و زخم
و ذوبان جرم رحم باشد و اگر آنچه از رحم آید کثیر المقدار بود شبیه
بمده و دلیل آن باشد که ورم گرم رحم پیش از استکمال نضج
منفجر گشته و اگر سپید و غلیظ و قلیل المقدار برآید مع لذع در آنچه

کراهیه نداشته باشد و بعد آن بود که قرحه از چرک پاک شود و لان ینافی المدة
ونحنها انما یکون من تصرفات الحرارة الغریزیة فیها و اما التهیؤ الی المشابهة
الاعضاء الاصلیة فی اللون والقوام علاج آنچه از ضربه و سقطه
عسر الولادت و شدت طلق یا جذب مشیمه و جنین میت پدید آید
و چون صرف باشد در آب قمقم نشستن و بدان استنجا کردن و فرزجه
حابسه بر داشتن فرمایند و در ضرر بی اگر مانعی نبود فصد باسلیق را مقدم
دارند و اگر جراحت در قعر رحم باشد گل ارمنی و اقاقیا و مازو و رب
آب قمقم آمیخته حقنه رحم نمایند تا دوای بقعر اندر رسد و اقراص
کهربا با آب لسان الحمل چون قبض نمایند و برآ اند که حقنه و فرزجه
نسبت بمشروبات در بیجا اسرع الاثر است صفت فرزجه حابسه
کندر انزروت دم الاخوین مرشبت پوست انار جوز السرو کوفته بیخته
بآب عصارة الراعی یا لسان الحمل یا آس سرشته و صوف در ان
آلایند و بر دارند و در بیکار صوف را از ان اختیار کرده اند که او
ملایم است رحم را الم نمی رساند و آلیف درو بی قوت حابسه و ملحم است
و یاری میدهد بر تخفیف و سرعت و اندمال فایده اینهمه که گفته شد
تدبیر جراحتی است که هنوز متقیح نشده باشد و پس از آنکه قیح کرده
و قرحه شد نخستین تلطف و تنقیه قرحه باید کرد بعد باندمال باید کوشید
و آنچه سبب او انفجار ورم گرم یا بثور بود جهت تسکین لذع
و وجع و نقاء قرحه روغن گل و روغن نقنه و آب شکر بهم آمیخته
رحم را حقنه کنند و بعد از نقاء قرحه جهت انبات گوشت و اندمال

جراحت

جراحت حقنه رحم نمایند بمرهم باسلیقون روغن گل یار کرده و فتایله برگیرند
صفت مرهم باسلیقون زفت راتینج موم از هر یک هشت مثقال
زفت چهار درم روغن زیت شش مثقال موم را در زیت بگدازند و دیگر ادویه
کوفته و بیخته بسرشند و آنچه در روی مده بد بو یا چیزی شبیه بماء اللحم آید
چیزهای بارد و قابض چون ارز و عدس و پوست انار و گلنار و حب
الآس و کزمازو و جفت بلوط بجوشانند و در طبخ او روغن گل آمیخته
رحم را حقنه کنند تا قرحه را از عفونت و جرم رحم را باز دارد و بعد در
اندمال کوشند و گاه باشد که مده رحم بجانب مثانه میل کند و همراه
بول بیرون آید و گاه باشد که بسوی امعا گراید و با غایت برون نماید
پس هرگاه اماله او بر مثانه احساس کنند در ان کوشند که مده در
مثانه نه ایستد و زود در برآید با بول و مثانه را متقرح نسازد و جهت
اینکار این دوای ذی ادرار البول بیت مفید است مغز تخم خربزه
و خیارین و کدو و تخم خشخاش از هر یک چهار درم صمغ و نشاسته و
کثیرا و رب السوس از هر یک یک درم همه را نرم کوفته دارند و مواد نه
سه درم با شربت خشخاش و قدری قیروطی که از موم و روغن گل
ساخته باشند بر نهند نفع مدرات آنست که ریم از مثانه زود آید
و سود قیروطی آنست که بر جرم مثانه ملتصق شود و از ضرر ریم او سالم
محفوظ دارد و هرگاه میان ریم بمعاء مستقیم ظاهر شود در ردع او متوجه
گردند تا مده باز پس گردد بسوی رحم و بر روده نریزد زیرا که جرم رحم
سخت تر است و بر لذع مده نسبت با معا صبرتر لان الرحم قلیلة الحس جدا

از آنست که مده الزروده بازداشته بود رحم مایل کردن صواب دیده اند حقنه
که مده را برود ه ریختن ندهد آزروعدس و پوست انار بجوشانند و در طبیخ
گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی و زرده بیضه که در سرکه جوشانیده
باشند و روغن گل آمیخته حقنه کنند روده را و آنچه در وی تا گل اعمالم
باشد و مده سبز یا سیاه یا زردی با صدیدی آید باید که در تنقیه او مبالغه
نمایند تا که اجزای فاسده بتمامه دور شود و برای این کار بکشک شعیر
و عسل یا آب صابونی و طبیخ اصل السوس رحم را حقنه کردن سودمند است
و عسل در شیر کچیت بصوف یا پنبه برداشتن نفع تمام دارد و جمله قرحه‌ها
که خالی از حرارت باشد و پس از تنقیه فرج را حقنه کنند با دویه مدمله
که ذکر یافت هرگاه که وجع شدید در فرجه پدید آید جهت تسکین او افیون
و زعفران در شیر زنان حل کرده برداشتن فرمایند و اگر قرحه غایر بود
حقنه نمایند همین دوا را در رحم تا بمقعر رحم برسد و درد بنشاند
و اگر خطر تازه و ثقل نمانیه بجوشانند و یعمل در روغن گل بالای
رحم ضماد نمایند درد بنشاند و دیگر مسکنات وجع رحم در فصل گذشته
که مشتمل است بتدبیر حبالی و جز آن بقسم مستقل گفته شد از آنجا بگیرند
در شقاق رحم و اسباب حدوث او بسیار است و از یبوست
بیشتر افتد و باشد که از کثرت جماع پدید آید و علامت وی لزوم
وجع است و ازدیاد وجع هنگام جماع و نهادن انگشت بر رحم و برآمدن
ذکر خون آلوده خاصه اگر شقاق در عنق او باشد و آنجا که شقاق
در گردن رحم بود بلمس و نظر محسوس شود اما در جوف اگر باشد حیله دیدن

او

او آنست که دهن رحم را بکشایند چندانکه توانند و نظر کنند و اگر منظور
نشود بعد انفتاح فم او آینه کلان آرند بمقابله فرج تا عکس رحم در آینه
منعکس شود و محسوس گردد که شقاق در کدام محل است علاج آنچه در
مقعد است اینجا لکا ریزند درین ادویه که گفته می آید برداشتن و طلی
کردن مفید است مرهم باسلیقون بالنده که چربی بط و ماکیان بروغن
بنفشه آمیخته دیگر مغز ساق گاو و روغن بنفشه و زفت آمیخته دیگر
روغن سوسن با زفت و علک الانباط مخلوط ساخته و بعد آن که
علاج شقاق قبل بیشتر همچنین است فایده گاه باشد که هنگام ولادت
رها از آله الحرارت قبل بهیچی لکافد که درد بر حجاب نماند و علاج او آنست
که مغز ساق گاو و موم سپید و پیه گرده بز مرهم سازند و در آنجا نهند
و یکماه مداومت نمایند و از جماع و حرکت عنیفه منع نمایند و اگر
سنگ جراحت باریک ساخته درین مرهم آمیزند بهتر باشد
امور حکه و خارش رحم که بعارضه رحم شود و سبب او خلط حاد صفراویست
یا مالح بورقی یا اکال سوداوی باشد که منی حدت پذیرد و حکه آرد و استدلال
بر نوعیت سبب بر رنگ طمث توان کرد و وضع پنبه در فرج چنانچه
در سیلان طمث گفته شد و عدم استفراغ منی زمانی طویل دلیل قوت
بر حدت او دیگر آثار که بهر واحد مخصوص است پوشیده نیست
و باید دانست که خارش رحم گاه باشد که بمثابه غالب شود که قوت ساقط
شود خاصه این علت است که از جماع سیری حاصل نشود هر چند بیشتر
کنند شره او زیاده گردد علاج فصد کنند و حسب سبب مسهل دهند و در جمله

صندل و مامیثا با عصاره لحیة التیس و کشنیز سبز و خرفه و کاهو طلی کردن
و روغن گل و بنفشه مالیدن سود دارد و این دوا درین باب مجربست
برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته اجزا متساوی با شراب یا سرکه
آمیزند و بجوشانند و بصوف بردارند و آنرا که حدت منی سبب باشد
ادویه مبرده مرطب که اندکی تخدیر داشته باشد و در باب مختنقة الرجال
در فصل کثرت شهوت ذکر یافته سود دارد و علاج حکة القبل همین سان
کنند که گفته شد فصل اندر بواسیر رحم بباید دانست که چنانکه در مقعد
فزونیها ظاهر میشود در عنق رحم نیز پدید می‌آید از خلط بود اول و این
فزونیها اگر در ظاهر او باشد آسان مینماید و اگر در باطن او بود
غایر باشد چون دهن رحم را بکشایند ظاهر میگردد پس اگر بهنگام هیجان
و امتلاء و احتباس خون بود فزونیها ممتلی و سرخ و با الم باشند و
اگر نه رطوبتی شبیه بدردی مایل باشد یا بسیاهی سایل باشد و فزونیها
زرد و باریک و بی الم بوند علاج جهت تنقیه رگ زنند و مطبوخ
افیتمون دهند و برای اصلاح خون اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله
و مانند آن خوردن فرمایند و بواسیر تحلیل و تجفیف روغن نرگس و السن
مالند و این مرهم استعمال نمایند اقلیمیا و زرد چوبه مردار سنگ از هر یک
سه درم موم سپید پنج درم روغن خسته زردآلو یا شفتالو بیست درهم
مرهم سازند چنانکه رسم است و دیگر تدابیر همان است که در بواسیر المقعد
گفته شد و آنجا که دو اسود نهد قطع نمایند آنرا با آهن یا ابریشم بشرطیکه
فزونیها ظاهر بود و عریض نباشد و اگر غایر بود یا عریض باشد دست از

قطع

قطع باز دارند و بچیز از ادویه مجففه که آنهم در خرقه نباشد بکار نه بندند
و طریق قطع با آهن آنست که فزونیها را با آلتی که مخصوص بدین کار است
بگیرند و بکشند و بعده از مقراض بیخ وی قطع نمایند تا هیچ نماند و عقب
آن گل ارمنی و کهربا و شادنج و کاه و کوهی و کاغذ سوخته برو پاشند و طریق
قطع با ابریشم چنانست که بیخ باسور را با ابریشم تافته محکم به بندند
و رها کنند و بعد از آن خرقه را بروغن بادام آلوده برو گذارند بعد از آن
لعاب تخم کتان و روغن بادام و زعفران ضماد نمایند تا آنکه ساقط
شود و بواسیر المقعد را نیز بدین طریق توان برید فصل اندر بثور رحم
و وی از خون ردی یا از صفرا که خواه مخلوط بخون بود پدید آید و این بثیر
در فم رحم افتد و علامت او آنست که بلمس انگشت محسوس شود و چون
قبل را بگشایند و فم رحم را ملاحظه نمایند منظور گردد و باشد که خارشی
کند علاج بفصد باسلیق کنند و جهت تسکین صفرا شربت نارنج و سکنجبین
و شیره خرفه و کشک جو دهند و غذا آش غوره و سماق و مانند آن فرمایند
پس اگر بثور ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهمی که از گل سرخ و طین قیمولیا و خبث
الفضه و مردار سنگ و اسفیداج از هر یک و موم سپید و روغن گل ساخته باشند
بر جوششها طلی نمایند تا ماده خشک شود و لذع ساکن گردد و اگر بثور ظاهر نبود
همین ادویه مذکور را بآب لسان الحمل و روغن گل و شیر زنان حقنه کنند
در رحم فصل اندر ثالیل رحم و شناختن او بطریقه شناختن بثور بود و علاج
تنقیه بدن نمایند بمطبوخ افیتمون یا کبب ایاره و از اغذیه که محدث
خلط غلیظ بود احتراز فرمایند و روغن کوکنی و روغن دانه شفتالو دایم

نمالند و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان نشانند و باید که رطوبه مذکوره بهمین طبیخ آبدست میکرده باشد بعد انفراغ بول و هر وقت که خواهد

فصل اندر ناصور رحم و اطلاق ناصور وقتی کنند که بر قرحه مدتی گذشته باشد و قال شارح الاسباب و العلامات الناصور لایطلق علی القرحه الا اذا بعد عهدها و مضیت علیها مدت من وقت الانفجار و اقلها اربعون یوما و علامت و آنست که پیوسته زرد آب سائل بود و درد لازم باشد و علاج ادویه منقیه مجففه که در حق قروح رحم گفته شد استعمال نمایند اما اگر قوی تر بود بر گزنیدة و زنهار دستکاری ننمایند باهن که در وی خوف کزاز و اختلاط عقل و غشی است و اگر بدن ممتلی شود از فضول فصد و مسهل بحسب حاجت بکار توان بست یا بر تخفیف یاری دهد

فصل اندر سیلان رحم و وی آنست که رطوبت پیوسته از رحم برآید بسبب ضعف غاذیه او و این فضول که از رحم آید یا بلغمی بود یا صفراوی یا سوداوی یا دموی یعنی دم غالب باشد زیرا که اگر خون خالص برآید آنرا استحاضه گویند نه سیلان رحم و علامت غلبه هر خلط ظاهر است از رنگ او و جز آن و راسخ ترین از استدلال آنست که زن خرقه برد الاو بعد از خشک شدن خرقه بلون خرقه نظر کنند و صاحب سیلان رحم مسقوط الشهوة و متغیر اللون و متهیج الوجه و العین باشد علاج نخست تنقیه بدن کنند بفصد یا مسهل و قی و بحسب سبب و بعده جهت تنقیه رحم اذخر و اذخر و اصل السوس و فراسیون و نخود سیاه در آب بجوشانند و ایارج فیقرا یا رکعه رحم را حقنه کنند بشرطیکه حرارت نبود و اگر با حرارت بود این دوا زنهار بکار نبرند و برای تنقیه رحم شیره تخمهای مدره بنوشانند و همچنان

حقنه

حقنه رحم کنند و پس از آنکه بدن و رحم پاک شود جهت تقویت او فرزجه قابضه و حقنه قابضه استعمال فرمایند از آنچه در افراط طمث مذکور شده

فصل اندر سیلان منی از رحم و اسباب و علاج او همانست که در سیلان منی مردان گفته شده و فرق در منی و رطوبات آنست که منی اسپید رنگ و غلیظ القوام و بی عفونت باشد بخلاف رطوبات فضلیه غذائیه و اینه و عاقر تا زنان را بیشتر افتد بنا بر رستی و تدبیر وی همان است که در حق مردان گفته شد

فصل اندر احتباس طمث و وی اقسام است قسم اول آنکه خون بدن کم شود و علامت او نحافت بدن و ضعف او و زردی رنگ است و تقدم جوع مفرط و تب و تقدم امراض محلله و استفراغات خصوصا استفراغ خون علاج جهت تقویت بدن و تولید خون غذا مقوی چون تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و گوشت گوسپند جوان و شیر و شیرینی بیشتر خورند و خواب و راحت ورزند و استحمام مرطب فرمایند قسم دوم آنکه خون غلیظ شود بسبب برودت یا مخالطت اخلاط غلیظ و علامت او سپیدی و سستی بدن است و کبودی رگها و بسیاری بول و بلغمیت براز جهت قصور هضم معده و خواب گران بودن و خون رقیق برآمدن اگر برآید علاج جهت تنقیه اخلاط غلیظه ادویه ملطفه دهند مثل ایارج و جز آن و بعده برای ترقیق خون و سهولت جریان او تخم کرفس و انیسون و پودینه و بادیان و مشک طرا شیع و مانند آن خورانند مطبوخ افتیمون یا در عسل یا قند معجون نموده و بطبیخ شبت و مرزنگوش و پودینه و سداب و بابونه و اکلیل و مقل آبزن فرمایند و بسنبل و دارچینی و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و جوزبوا و قاقله صغار و قسط و غیر آن هر چه ذی عطریت و تفتیح و تقطیع

وتلطیف وتسخینی بو تکمید نمایند و آیضا ادویه مذکوره بر مجمر کوزنند و دود آن
برحم رسانند و بعد حصول ترقیق در خون فصد صافن و ابطین و حجامت
ساقین نفع تمام داله و روز پیش از نوبت حیض بکار برند لیئلا یتقلل الکونان
من الاستفراغ فیحدث الضعف وفتور القوت و این فصد و حجامت در حق
کسیکه فربه و لحمانی بو بغایت سود داله و اگر طبیب لایق داند قبل از ترقیق
خون نیز استعمال نماید قسم سیوم آنکه دهن رکهای رحم منسد شود و بدان سبب
حیض نیاید و این بر چند وجه است یکی حرارت مجفف مقبض که بر رحم افتد و
التهاب و جفاف رحم شاهد اوست علاج بسر خشت و سماق و نبات و مغز کدو
و غبار و بادیان کوفته فرزجه سازند بعسل و زرده تخم مرغ و چند روز بردارند
و شیره خرفه سود داله و دیگر تدابیر ازاله حرارت رحم از عقر جویند دویم برد
مکثف که بر رحم افتد و سپیدی لون و تفاوت نبض و سردی رکها و جز آن
گواه اوست فایده بو مزاج اگر چه در رحم افتد اما آثار این مزاج در تمام بدن ظاهر
می‌شود بر آنکه رحم عضوی شریف است مزاج وی بجمیع بدن سرایت میکند علاج
تسخین ادویه گرم ملطف استعمال نمایند و در عقر تفصیل مذکور است و قرص مر
در تسخین رحم نظیر ندارد و صفت آن مر سه درم ترمس سپند درم برگ سداب
پودینه مشکطرامشیع فوه الصبغ حلیت سکبینج جاوشیر از هر یک دو درم آنچه کوفتنی است
بکوبند و آنچه گداختنی است بگدازند و اقراص سازند و بقدر حاجت بطبخ اهل
بنوشند سیوم رطوبت مکثف که عارض رحم شود و خشکی فرج و رحم و هزال
بدن خلاء عروق دلیل اوست علاج مرطبات استعمال نمایند چنانچه در عقر
گفته شد قسم چهارم در رحم موجب احتباس طمث شود و علامت و علاج آن

در نفخ اورام

در نفخ اورام گفته آید قسم پنجم آنکه فروج رحم منقبل شود و دهان رکها را آنرا مسدود
سازد اگر چه ازاله این علت ممکن نیست لیکن جهت آنکه از مضرت احتباس
[illegible] ایمن بود فصد همیکنند و جهت اخراج و تحلیل فضول طمثیه مداومت
منقیات و ریاضت لازم دارند قسم ششم آنکه رتق مانع طمث شود یعنی
بر فم رحم و فرج چیزی پیدا شود که مانع جماع بود و بسبب نابودن منفذ در ورود طمث را
نیز منع نماید و عند نوبت حیض الم شدید و تمدد عظیم پدید آید علاج آنکه در فصل
رتق گفته آید بکار برند و اگر ازاله آن ممکن نبود جهت ایمن بودن از آفات
احتباس چیزیکه در اندمال قروح گفته شد از فصد و جز آن استعمال نمایند
قسم هفتم آنکه سمن و فربهی مفرط بیفعط و مزاحمت انسداد رکهای رحم نماید
علاج فصد کنند و بالجمله در تهزیل و لاغر ساختن کوشند و چون وقت نوبت
قریب رسد رگ صافن زنند و ادویه در شربه مدار دهند و حرکت پیش از طعام
بعد نهار استحمام و استعمال اطریفل صغیر و کمونی و گلقند بیادیان رومی بر سبیل دوام
نفع تمام داله و اگر حرارت پیدا بود مسمنات بکار برند قسم هشتم آنکه رحم منحرف
شود بجایی که بنوعیکه دهن رحم از مقابل فرج بکسو شود و بدان سبب خون بر نیاید
و این را در صفوا بتفصیل گفته آیدم و تعداد امراضی که از احتباس حیض
حادث شود اختناق رحم و اورام رحم اورام حث امراض معده
چون سوء هضم و سقوط اشتها و غثیان و تشنگی و لذع معده امراض
مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض سینه همچون سعال و ضیق
النفس و امراض گرده امراض جگر استسقا درد پشت و عرق حمیات
محرقه درد چشم و گوش و بینی بیان ادویه که حیض بسته بگشایند و بحیض

صافی بار بکنند سال الملک
بعیسی برنسخه برابر
انگشت

سبب توان داد سرخس ۲ درم با یک مثقال سک ادرار طمث کند دیگر دواء
الکرکم با شربت سکنجبین بزوری بعد وقد صافی ادرار حیض نماید دیگر
چند بیدستر نیم درم با بیخ سوسن کبود و ۲ مثقال آب پودینه ۲ مثقال شق
عسل هفت مثقال بدو نوبت استعمال نمایند حیض برآید دیگر سود قوه
اسارون سلیخه دار چینی افسنتین مشک طرامشیع خواه مفرد خواه مرکب
با آب فوه ۲ مثقال ادرار حیض نماید و آب نخود سیاه با زیت و طبیخ
حلبه یا تمر وزنجبیل مربی درین باب سودمند است دیگر لوبیا سرخ و حلبه
انیسون از هر یک سه درم فوه نیم کوفته چهار درم همه را در یک پیاله
آب بجوشانند چون به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال سکنجبین
آمیخته نیمگرم رغبت نمایند دیگر مر و پودینه هر یک چهار درم ایهل
شصت درم سداب ده درم مویز منقی بیست درم کوفته و بیخته
بزهره گاو بسرشند و فرزجه سازند چند روز و نقل کرده اند که حیض
از هفت سالی اگر بسته بود ازین بگشاید دیگر آنچه برای جنین و مشیمه
گفته شد ادرار حیض آید و آسان تر آید دیگر قرص مر یکی را در ادرار
طمث خاصیت کلی است در هر ماهی سه نوبت بخورد در هر ده روز
یکنوبت فصل اندر رتق و رتق آنست که چیزی زاید از قسم عضله یا
غشای صفاقی صلب بر فم فرج یا مابین فرج و رحم یا بر فم رحم برون
آید و آنچه بر فم فرج بود منع میکند ایلاج را یعنی آمدن قضیب را و آنچه
مابین فرج بود منع مینماید دخول تام را و آنچه بر فم رحم بود منع دخول
میکند اما منع حبل و خروج طمث است لیکن طریقه عظیم المنفذ بود آن زاید

دکاه

دگاه باشد که قرحه درین جایگاه افتد و چون مندمل شود گوشت فزونی
برآمده مجری را مسدود سازد و دگاه باشد که در اصل خلقت منفذ پیدا نباشد
علاج دستکاری فرمایند اگر مقدور باشد پس اگر سبب او التحام
بود شق در طول کنند با آلتی که که از وی نواحی را مقطوع میسازند یا بمبضع
عریض مخفی که مثل میلی پنهان باشد اگر سبب او زیادت گوشت بود آن گوشت
زاید را بقیضار بگیرند و بمبضع ببرند و بالجمله پس از قطع قالب مجوف
نو نقب در صوف پیچیده و بمرهم مانع الالتحام آلوده در وی گذارند تا که
تدریج جراحت به شود و چون بدانند که جرح نیک شد قالب مذکور
موقوف دارند و نفع مجوف بودن این قالب آنست که جهت برآمدن
فضلها و ریح مسلک نیز بود آنگه گاه باشد که بعضی زنان را که افزونی
که در اطراف فرج است و آنرا بتازی بظر گویند بزرگ شود و عظیم بزیید
و سخت گردد چنانچه جماع را مانع آید و باشد که این افزونی چنان
شود که آن زن مثل فرزند با زنان دیگر مجامعت کند و این زن را
بظرا گویند و علاجش نیز قطع است فصل اندر نتوء رحم یعنی خروج
رحم و این دو گونه باشد یکی آنکه رحم بهمان هیئت که هست فرو
آید اگر زن او را از فرج برون آید دوم آنکه رحم از اصل منقلب شود
و منقلب گشته بیرون نماید چنانچه باطن تمامه ظاهر شود و ثقبه عنق
او منقی و ناپیدا گردد و این قسم را انقلاب الرحم نیز گویند و نتوء رحم
بعقل و قرن الف مسمی است و صاحب آنرا عقلا و قرنا نامند و از اسباب
نتوء رحم بسیار است یکی آنکه مشیمه یا جنین میت بعنف بیرون کشیده شود

دوم آنکه عورت از محل بلند بر عجز افتد یا بار گران بردارد یا بکشد و بجهد
و بدان سبب رباطات رحم مسترخی شود یا منقطع گردد یا نقره از موضع زوال
پذیرد سیوم فزع شدید که در اعصاب ضعف و استرخا آرد چهارم آنکه
رطوبت لزج بلغمی در اربطه رحم عارض شود و آنها را مسترخی سازد پس بالضرور
رحم مزلق گردد و منقلب شده برون آید و این زنان پیر و کثیر الرطوبه را افتد
لکثرت اجتماع الرطوبة فی ابدانهم و علامت بروز رحم آنست که در عانه و مقعد
و قطن و پشت درد عظیم پدید آید و کزاز و رعشه و خوف بلا سبب عارض
شود و میان فرج چیزی نرم فرو آمده باشد پس اگر باعث نتو رطوبت بلغمی باشد
سیلان رطوبت از رحم گواهی دهد اشتباه بسیار باشد که در رحم و مشیمه فرق
مشکل گردد بر جهال اطبا و فرق آنست که مشیمه تنک جسم و باریک باشد و رحم ضد او
بود معالجه از هر سبب که بود نخستین امعا را پاک گردانند از ثفل باستعمال حقنه لینه تا بار او
بر رحم کمتر افتد و ایضا تنقیه مثانه نمایند باستعمال مدرات و اینجا که رطوبت
بلغمی سبب بود باشد جهت استفراغ ایارجات دهند بعد تقویت دالو در جمله
بعد تنقیه امعا و مثانه باید کرد که روغن زنبق یا روغن گل بگیرند و قدری روغن
خلوق در وی آمیزند و قلیلی غالیه در آن گدازند و نیم گرم چند قطره در رحم بچکانند
اگر ثقبه او منطفی نشده باشد لیکن رحم منقلب نخست بود و اگر نه همین ادویه
بران بمالند و پس از آن تدبیر آن کنند که رحم بر مکان خود رود و تدبیر آنست
که زن بر پشت بخسبد و رانها برداشته و گشاده باشد و دایه بوساطت فرزجه
که گفته آید آنرا باهستگی رد همیکند تا که بجای خود قرار گیرد فرزجه اینست قرطه
طراثیث مازو خرنوب هر چهار مساوی بگیرند در آب و اندکی شراب بجوشانند

پس

پس بیالایند و اقاقیا و سک و رامک باریک ساخته درین طبخ آمیزند و حاضر
دارند و پاره از پشم نرم که آنرا مرعزی گویند در هم بپیچند و گروهه سازند
و درین طبخ تر کرده رحم را بدین گروهه بر تر برند بتدریج و چون بجای خود
نشیند ادویه قابضه بر عانه و نواحی فرج ضماد کنند و مریضه را بر پهلو غلطانیده
در بکمرگاه او فرو سوی ناف محجمه نهند بغیر شرط و بمکند و اگر زیر پستان و منع
محاجم نمایند بهتر باشد و درین حالت چیزهای خوشبو بویانند و از چیزهای
بدبو و عطسه آور و حرکت و جز آن هر چه مزلق رحم باشد پرهیز فرمایند و
این همه جهت آنست که رحم مایل باعلی شود و باید که بعد ارجاع رحم فرزجه مذکوره را
همانجا بدارند و چند تو پارچه کتان یا پنبه در فرج گذارند رفاده نهند و بالای
آن لنکوته ببندند تا دو روز همبرین شکل مستلقی باشد و اگر از غذا باز ماند
بهتر بود و الا نه چیزی اندک که قلیل المقدار و المائیه و سبک بود توان داد چون
صفرت بیضه نیمبرشت و مانند آن و روز سیوم لنکوته را بکشایند و فرزجه
برون آرند و پشم دیگر گروهه ساخته در شرابی که در وی برگ مورد و گل سرخ
و اقاقیا و انار پوست و مانند آن دیگر قوابضات جوشانیده باشند تر
کرده فرزجه سازند نیمگرم و وقت برداشتن فرزجه بهمان شکل که گفته شد
بخسبد و پشم دیگر درین شراب تر کرده بر فرج و زهار نهند و بفرمایند تا رانها را
مستقیم ساخته بر پهلو آید و بکمرگاه او محجمه گذارند و زمانی شایسته بدارند
پس بنشانند در شرابی که در وی قابضات جوشانیده باشند چنانچه بالا گفته
و چون از آبزن برآید ادویه قابضه بر عانه و فرج ضماد نمایند و لنکوته
بر بندند بدستوری که گفته شده و اضمده قابضه باید که بر سبیل دوام نهاده

دارند و بعد از چند ساعتی در طبیخ مورد و برگ گل واذخر نشانند و از پس
هر کار روغن کنجد بدستور همی‌کنند تا یک هفته تمام شود و درین اثنا مرشی زنهار
نکنند و از انچه بالا گفته شد اجتناب لازم دانند از عطسه و مزلقات
وجز آن و بیشتر مستلقی باشند و شاید که گاه گاه بتکیه زده نشینند و لنگوته
نکشایند مگر بحاجت ضروریه فایده شمیدن چیزهای بدبو با موافق ترین
چیزهاست درین مرض زیرا که رحم بالطبع بروایح طیبه میل دارد و از روایح
کریهه نفرت همچنانکه میل بحلاوت دارد و از تلخی نفرت به آنکه مرغزی
پشم نرم ملایم را گویند که درین موهای بز رویش میروید و آنرا بپارسی
کرکینه گویند فصل اندر سیلان الرحم و وی آنست که رحم بجای دیگر میل کند
و اسباب و علامات و علاج او در عقری یعنی حمل ناپذیرفتن گفته شد
و نباید دانست که گاه باشد که چون رحم متحرک شود زحیر افتد یا عسر بول
یا هر کار مدد تحقیق مرض که علت در کدام عضو است اشتباه پدید آید پس طبیب را
لازم است که در مرض و عرض اسباب فارقه نیک تامل کند تا در خطا نیفتند
و دانستن انحراف رحم بلمس اصبع زنان میدانند حاجت بتصریح نیست پس
زحیری که زنان را افتد بعد وقوع اسباب که محدث انحراف اند چون بار
گران کشیدن و بر داشتن و جهیدن و ترسیدن و جز آن لازم است
که تفحص نمایند تا انحراف در رحم هست یا نه پس بمعالجه زحیر قیام نمایند
فصل اندر اورام رحم و وی سه گونه است نوع اول انکه ورم گرم در رحم
عارض شود و سبب او بسیار است یکی ضربه و سقطه که بر رحم افتد دوم احتباس
حیض و نفاس سیوم سقوط جنین و عسر ولادت و افراط جماع و انزال بکارت

چهارم

چهارم ماده دموی یا صفراوی که بدون این حادثات خود بخود بر رحم ریزش کند
و علامات ورم گرم رحم بسیار است یکی تب تیز و سیاهی زبان و دوم درد سر
خاصه در تارک سیوم درد ناف و عانه اما درد تارک و عانه وقتی بود
که اماس در مقدم رحم بود چهارم درد قطن و پشت اگر ورم بموخر رحم باشد
پنجم درد خاصرتین اگر ورم هر که جانب رحم باشد و گاه باشد که وجع مابین
ناف بود یا در قطن باشد و از آنجا بسوی ران و سرین و خاصرتین فرود آید
و امتداد شدید آرد بمثابه که برخاستن متعسر شود و اکثر آنست که دردی که در
زیر ناف باشد بر ران فرود آید و دردی که در قطن بود بسرین گراید ششم عسر
بول اگر ورم در مقدم رحم مایل بطرف اعلا باشد هفتم اگر ورم بموخر رحم بود
مایل باسفل و ظاهر است که شدت و خفت عسر بول و غایط بحسب کمی
و کلانی ورم است هشتم تواتر نبض و نفس نهم فواد و معده و دماغ علاج
فصد باسلیق و صافن کنند و در ابتدا آرد جو با قلی و تخم و بنفشه با آب
کشنیز تر و کاسنی آمیخته و قدری کافور یار کرده بر عانه و ناف ضماد نمایند و
لعابها و روغنها و عصارهای سرد در رحم چکانند و شیره خرفه و شربت بنفشه
و آب انار میخوش و آب جو با روغن بادام و قند و لعابها و مانند آن بهم
لایق بود بنوشانند و تا ممکن باشد از آب سرد خوردن منع نمایند و اگر طبیعت
قبض بود بنفشه و سپستان و عناب و آلو بجوشانند و مغز فلوس در ان حل
کنند و شیرخشت و روغن بادام در و آمیزند و بدهند و تقدیر مقدار ادویه
بحسب حاجت موقوف بر رای طبیعت است و مغز فلوس بشربت بنفشه
یا در آب کاسنی و عنب الثعلب نوشیدن در رفع قبض و ورم احشا نفع تمام داد

تنبیه اگرچه این ورم در ابتدا باشد رادعات هرگز ضماد ننمایند تا بالمره منفجر نشود
اما هرگاه که بانتهار رسد بابونه و خطمی و جز آن از هرچه ملین و محلل بود استعمال فرمایند
ضماد گاو و بغلو لد بطبخه و بباید دانست که چون بانتهار رسد از دو بیرون نباشد
یکی آنکه بتحلیل رود دوم آنکه روی بجمع آرد و علامت جمع و پختن آنست که
درد شدت کند و تبهای مختلف و قشعریره پدید آید و خلد و جمیع اعراض غلبه
کنند و در این وقت باید که لعابهای گرم چون لعاب حلبه و تخم کتان و خیرو تخم
گرم حقنه نمایند در رحم و بابونه و حلبه و تخم کتان و خطمی و بنفشه و آلو یا قلا بطبخ
انجیر سرشته بر عانه ضماد سازند و در آب گرم بنشانند و آبزن همراه آنست که
در پختن یاری دهد و چون پخته گردد از دو وجه خالی نیست یا سر کند و منفجر شود
یا همچنان بماند و دبیله گردد پس اگر بشکافد باید که در خروج آن مدد کنند و
جهت این کار ماء العسل در رحم حقنه کردن و مدرات خفیفه چون طبیخ
تخم خربزه و تخم خیارین و تخم کاسنی نوشانیدن سود مند است و شیر گاو و سکنجبین
برای تنقیه رحم مقرر است و باید که اهالی تدبیر ملازم باشند تا که رحم پاک شود
و مدرات قویه زنهار ندهند که بواسطه تجلب مواد زیادی میکنند قرحه را چون
قرحه از رحم فایض شود باندمال او توجه کنند از آنچه در فصل قروح گفته شده
و دبیله بفصل جدا گفته آید فایده چون ورم بگشاید گاه باشد که مخالف
دو ورم با معا یا مثانه گراید و با غایط یا بول زرد آب و چرک بر آید و درین
وقت می باید که ماکررا از این اعضا باز گردانند بسوی رحم چنانچه در قروح
رحم مذکور شد نوع دوم آنکه ورم بلغمی در رحم پدید آید علامت آن ثقل و درد
نواحی عانه است علاج نخستین قی زایانیده هر چه در ورم سر و مثانه مذکور است

استعمال

استعمال نمایند نوع سیوم آنکه ورم صلب سوداوی در رحم عارض شود و این
ورم بیشتر عقب ورم گرم افتد و باشد که ابتداء پدید آید از خون حیض
سوخته یا بسببی دیگر بدون تقدم ورم گرم و ورم مذکور بسرطان باز میگردد
بتوقف علاج با ستسقی مودی میشود و علامت ورم سوداوی رحم پنج است
یکی آنکه در محل رحم ثقل محسوس شود و در لیفه از حرکت کسلمند شود دوم آنکه صلابت
پیدا بود پس اگر در عانه بود نشان تورم گردن رحم است و هو الاکثر سیوم
آنکه هنگام مشی در حرکت ساق پا را اضطراب افتد پس اگر اماس یکجانب
رحم باشد اضطراب نیز در ساق همان طرف پدید آید و اگر بهر دو جانب
رحم باشد در هر دو ساق اضطراب روی نماید چهارم آنکه درد کمتر بود
و این بر تقدیر یست که ماده سخت غلیظ باشد و بسرطانیه میل نکرده باشد
زیرا که اگر ماده سخت غلیظ نبود و وجع بشدت باشد و گداگک آگر سرطان
باشد چنانچه گفته آید پنجم آنکه رحم بجانبی مایل شود و میل رحم گاه باشد که بجانب
مخالف ورم شود مثلا اگر ورم در جانب ایمن رحم باشد بطرف ایسر میلان
کند رحم و بالعکس و اگر در قدام باشد بخلف میلان کند و بالعکس و این
بر تقدیر یست که ورم بنهایت بزرگ باشد فان العضو بثقله یمیل الی الجهة
المخالفة و گاه باشد که مایل شود رحم بطرف ورم و این آنگاه است
که ورم صغیر الحجم باشد فیمیل الرحم بالتمدید الی جانب الورم علاج نخود در
فصد باسلیق کنند و جهت اسهال سودا ماء الجبن و بطبیخ افتیمون و
گلقند و جز آن دهند و برغوث و دفعات و جهت تلیین ورم مرهم دیاخلیون
و باسلیقون و مقل و پیه ها و مغزها و روغن سوسن و نرگس و شبت و بابونه و پیه

الخیر در رحم استعمال فرمایند زرقا و حمول کنند و فرزجا و ایضا مقل و میعه و اشق
و حلبه و بابونه و برگ کرنب با روغن و موم و لعاب اسپغول و کتان سرشته
بر ورم ضماد سازند و شبانروزی دو بار در طبیخ شبت و کرنب و اکلیل و خطمی
و بنفشه و بابونه و مرزنگوش و جز آن هرچه ملطف بود بنشانند فصل اندر
سرطان رحم و آن بیشتر عقب ورم گرم رحم عارض شود بسبب تحلیل نیافتن و سخت
کردن ماده علامت او صلابت و حرارت و ضربان است و درد تا جانب
سینه بر آمدن و باشد که درد چشم و شقیقه و ضعف و لاغری خاصه در ساقها
پدید آید و در پشت و بار ورم ظاهر شود و شکم تورم مستسقی مانند باشد که باستسقا
انجامد و باید دانست که ورم سرطانی ظاهری باشد که سرطان رحم مع الجراحت
بود نشان جراحت او آنست که در عانه و کش ران و زیر شکم و پشت درد
شود مدد ظاهر باشد و بسیار است که از رطوبت بوی ناک غیر مستوی النضج سیلان
کند و رنگ این رطوبت یا مایل به بیاض شود یا بسواد یا بحمرت یا بخضرت و اما مایل
بسواد اکثر بود و به بیاض نادر علاج سرطان رحم ساده بود یا با جراحت علاج
پذیر نیست لیکن تا آنکه ضرر او تا آفت دیگر نه انجامد لازم است که در اصلاح
او بکوشند مثلا هنگام شدت حرارت و ضربان مرهمهای دردنشان و لعابها
سرد استعمال کنند و هنگام سکون حرارت و قلت وجع چیزهای نیمین که تحلیل
دهد چون داخلیون و مقل و روغن بابونه و پیه بط بکار برند و ایضا بطبیخ
حلبه و بابونه و تخم کتان و برگ کرنب نطول سازند برفق و نرمی و گاه گاه جهت
تقلیل سودا و تنقیه بدن فصد نمایند و مسهل سودا دهند و رعایت بترتیب
مزاج لازم دانند و آنجا که سرطان متقرح بود یعنی مع الجراحت باشد باید که

برگ

برگ خطمی بجوشانند و کرنب و بنفشه و تخم کتان بجوشند و در طبیخ او مریض را
بنشانند و ایضا جهت تسکین وجع شیاف ابیض و افیون با شیر زنان
حل کرده در رحم حقنه کنند و در این شیاف قدری زعفران نیز داخل نمایند
تا مضرت افیون باز دارد و بهترین اشیا در علاج سرطان سرب را سوده
با آب کشنیز یا آب کاسنی یا آب کاهو مالیدن است و حقنه رحم نمودن و مرهم
رسل درین مرض خاصیت عجیب دارد و خشخاش و کشنیز تر و عنب الثعلب
و سفیده تخم مرغ و روغن گل و شراب صلایه کرده ضماد کردن و آب لسان
الحمل و شیر زنان و روغن گل حقنه رحم نمودن نفع تمام دارد و آنجا که خون
بسیار رود و آب لحیة التیس و گل ارمنی و سپیده ارزیز و آب لسان الحمل حقنه
کنند خون باز دارد فصل اندر دبیله رحم باید دانست که چون ورم گرم
پخته شود و سر نکند آنرا دبیله خوانند و علامت آن در ورم گفته شد علاج اگر
دبیله در فم رحم باشد بشکافند تا ریم بیرون آید و اگر در مقعر رحم باشد جهت
انفجار او طبیخ تخم خربزه و تخم خیارین و تخم کاسنی و فار خسک بنوشانند
و روزی چند حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و آرد جو و تخم
مرو و آرد باقلا و بیخ خطمی با آب گرم و آب انجیر و روغن کنجد آمیخته ضماد
نمایند و همین تدبیر ملازم باشند تا شکافته شود و اگر دیر کشد و خوف آن
شود که تباکل انجامد انجیر و خردل بجوشانند و آب بر رحم حقنه کنند و ادویه
مطبوخه را بر عانه گذارند آنجا که ورم باشد و چون شکافته شود تنقیه
قرحه و اندمال او کوشند چنانکه در ورم گرم رحم مذکور شده و چون شکافته
شود تنقیه قرحه فصل اندر اختناق رحم و این علتی است شبیه بصرع و غشی

یعنی در وی هم علامات صرع پدید می آید چون ادوار و تشنج در بعض اعضا و سقوط
و هم علامات غشی ظهور مینماید چون سردی اطراف و زردی رنگ و ضعف نبض و نفس
باید دانست که اگر چه مبداء این علت رحم است اما از آنکه میان رحم و دماغ
و دل مشارکت قویست آفت رحم بدماغ می انجامد و ایضا متادی میگردد از آنست
که ضیق نفس و غشی و صرع و خفقان عارض میشود در وی و این مرض دو سبب است
یکی آنکه منی بسبب عدم استفراغ کثرت پذیرد و متراکم شود در اوعیه و مستحیل
گردد بکیفیت سمیه پس رحم هر گاه من المؤذی منقلص و متشنج شود بلوق و بخارات
ردیه در سوی دل و دماغ بر آید و بالضرور مرض مذکور ظهور نماید دوم آنکه خون حیض
بسته شود و بسبب بسیاری او در رحم همان کیفیت که بالا ذکر یافت روی نماید
و علت مذکور با دوار و نوبت می افتد همچون صرع و عند کثرت مواد هر روز پدید
می آید و آنچه هر روز افتد متقارب النوائب باشد قاتل و مهلک است و علامت
او آنست که چون نوبت نزدیک رسد اختلال ذهن و فکرها سدر و درد سر و
تاریکی چشم و صفرت لون و کسل اعضا و رطوبت در هر دو چشم ظاهر شود و ضعف
در ساقین پدید آید و چون وقت نزدیک تر رسد باشد که دریابد بیمار
که چیزی از نواحی عانه بسوی دل مرتفع میشود و در دهان و پیچ حرکات مضطربه
غیر ارادیه ظهور نماید پس ذهن مختلط شود و بیهوش افتد و حس باطل و آواز
منقطع گردد کما ینقطع سایر الحرکات الارادیة و فرق درین و در صرع مفرد آنست
که درین علت عقل بالکل مفقود نمیشود و اکثر آنست که چون صاحب او بهوش آید
از اکثر آنچه گذشته است حکایت نماید و ایضا عدم سیلان کف از دهن و عدم
وقوع اضطراب در بدن از نشان این است بخلاف صرع که ظهور کف و اضطراب

وذهول

فذهول عقل لازم اوست و قال جالینوس اختناق الرحم اشد من الغشی لان
صاحب الغشی یسمع اذا صیح به صورت شدید و المختنقات لا یسمعن علاج
در وقت نوبت دستها و پاها را محکم ببندند و کف پای محکم بمالند به خردل و نمک
و آب گرم یا طبخ بابونه یا شتویه سازند و آب سرد بر روی زنند و بجنبانند و
چیزها بدبو چون جند بیدستر و کندش و جاوشیر و نفط و قطران و مانند
آن ببویانند و مقل و کوکرد یا پشم پیش بینی بسوزند و چیزهای خوشبو همچون
روغنهای گرم خوشبو که در وی مشک و عنبر گداخته باشند بر رحم مالند و اندرون
حقنه کنند و زیر زانو و برزانو و ساقها و باطن فخذین و بین رانها حجامت
نمایند بغیر شرط و در گوش او فریاد کنند بآواز بلند و نام او بگیرند و ایضا
ادویه گرم دغدغه آور چون نمام و زنجبیل و فلفل با روغن زنبق آمیخته
حمول سازند و بخور نمایند رحم را بعنبر و مشک و دایه را فرمایند که انگشت
خود را بروغن زنبق یا بان یا روغن بادام و گل که در و عنبر و مشک حل کرده
باشند چرب کنند و فم رحم را بدان مالد دغدغه کند و این همه بهر آنست
که منی بسته و رطوبت بیرون آید و افاقت روی نماید و درین وقت اگر
جماع میسر آید نفع تمام دهد و آنرا که احتباس طمث سبب بوده باشد فربیون
و فلفل حمول ساختن بغایت سود دارد و اما تدبیر حالة افاقت آنست
که بحب اصطمخیقون و ایارج لوغاذیا تنقیه بدن نمایند و کبده و حمر ما و شرودیطوس
و معجون نمیاثا و مانند آن بدهند و طبخ افتیمون و تنقیه بحسب حالت باید که
و بهتر آنست که در هر تنقیه یکبار ایارجات دهند و یکروز در میان معجون نجاح
بکار برند و استحمام سود دارد و در آب گوگرد نشستن مفید است و این دوا

نفع مند است صفت غاریقون مکدرم با نیمدرم بدواء المسک یا العسل سرشته
بخورند و این همه که گفته شد در انجا سزاوار است که ماده غلیظ بود و یا حرارت باشد
و نشان برودت که ثقل خواب و حرکت و غلبه خواب و کاهلی و سبات و نسیان
است پیدا بود اما اگر حرارت بود با اختناق رحم سرخی رخسارها و دوار و غثیان
و احساس حرارت قوی که از رحم ببر بر می آید و بیت که کاهی نشان اوست
و درین صورت استعمال مسخنات رخصت نیست پس درین حال در وقت
افاقت فصد باسلیق کنند و بر ساق حجامت نمایند بالشرط و مطبوخ افتیمون
و طبع را ملایم سازند و بر شکم سیری طبخ شبت داده قی فرمایند و چیزهای سرد که
مقلل منی و کاسر شهوت بود چون شربت نیلوفر و شیرمه خرفه بنوشانند و در وقت
نوبت کافور و صندل و نیلوفر هبویانند و دیگر تدابیر همان است که گفته شد
مگر استعمال مسخنات خوراً و شمّاً قال النایت لا یفصد صاحب اختناق الرحم
ان وجب الفصد قالوا فلا یفصد من الرعنة فان ذلک ادی فی جمیع علل الارحام
و لا حزر فی الصافن و قال ابن ماسویه وضع المحجمة اسفل السرة یجذب الرحم
الی اسفل و الحجامة علی الصلب یسهل هذا العلة فایده اگر بسبب احتباس
حیض عارض شود در حالت نوبت تدبیر او همان است که مذکور شد مع رعایت برودت
و حرارت مزاج و در حالت افاقت فصد کنند و مدرات حیض دهند چنانکه
در احتباس الطمث ذکر یافته اما اگر این علت زن حامله را افتد فصد و اسهال
مناسب نیست پس اگر ایام وضع نزدیک باشد توقف کنند که بوضع بچه خود
بخود زایل خواهد شد و اگر ایام وضع دور باشد تلطیف غذا از مالیدن روغنها
بسند کنند و مراعات مزاج و در حرارت و برودت و در حالت نوبت جهت

افاقت

١٤٧

افاقت بستن اطراف و شمومات و جز آن که جنین مضر نباشد فنا عت ورزند
و گلقند در حالت افاقت نفع تمام دارد و حامله را اهم حافظ جنین است و اهم
وضع علت و آنجا که از دیار خون بود و ر باشد و نوبت مرض رفو زود شود فصد
توان کرد و مسهل خفیف توان داد فاما اگر حمل در ماه سیوم گذشته
باشد و بماه هشتم نرسیده و غذا درین مرض بحسب مزاج بکار برند مثلا اگر
حرارت غالب باشد قلیه کدو و اسفاناخ و آلو و کرو آش مقشر و برنج
مناسب است و اگر برودت غالب باشد گوشت کبک و عصافیر و تیهو و دراج
بزیره و دارچینی موافق فصل اندر جمع آمدن آب در رحم و علامت
و آنست که حیض باز ایستد و هنگام حرکت قراقر در شکم افتد و حالتی شبیه
باستسقاء زقی پدید آید و باشد که کاهی رطوبت از رحم بیالاید علاج ادویه
ادویه که بادرار حیض مخصوص است بدهند و در تنقیه بدن و رحم کوشند
و اضمده که در زقی گفته شد استعمال نمایند و هرچه برای سوء القنیه و استسقاء
زقی و سیلان رحم باز دارد و بکار برند و قی نفع تمام دارد و جوع در ریاضت
سود مند است و گویند که خربق سپید برداشتن نفع دارد فصل در
نفخه رحم و سبب وی ضعف قوتهای رحم است و موجبات ضعف قوتهای
او سوء مزاج سرد غیر مفرط است یا دشوار زائیدن یا سرمای سرد که سر رحم را
سرد کند و دلیل هر است که چون قوتهای رحم ضعیف شود هر غذا که بان رسد
بواسطه ضعف حرارت مستحیل بریاح گردد و آن ریاح در عمق رحم یا در
زوایای او فیما بین خلل اجزا و لیفها محتبس و نفع آورد و انتباه سوء مزاج
سرد که مفرط بود کشنده حرارت است و موجب نفخ نمیتواند شد لان النفخ

لا تیکون الا بالحرارة القاهرة وعلامت مرض مذکور آنست که در عانه و آنچه بدان
نزدیک است از اسفل بطن ورم رحمی و در نفخ پدید آید مع الوجع و باشد که تا کشی
ران و فم معده و حجاب متادی گردد و جع چون دست بر ورم زنند آواز طبل
دهد لهذا بعض در تعریف او گفته اند که حالتیست شبیه باستسقای طبلی
و باشد که وجع او منتقل بود و قرار و خفقان کنند و باشد که تا آخر عمر درین
علت بماند و دوا نپذیرد علاج جهت تنقیه بدن ایارجات دهند و برای
سکنجبین رحم و تلطیف و کسر ریاح جوارش کمونی و سنجرنیا و ماء الاصول و بزور
خورانند و ادویه سخنه مفتیه باد دهند و چون بابونه و شبت و مرزنگوش
و پودینه و سداب و تخم کرفس و بادیان و برنجاسف و زیره و نانخواه استعمال
نمایند حقنا و فرزجا و ضمادا و تکمیدا و آبزنا سزاوار آنست که روغن سداب و شبت
زیر ناف و پشت و زهار مالند و آنچه در استسقی طبلی است مذکور شد نفع دارد
و بعد آنکه امراض ثدی یعنی پستان بعد امراض قلب در باب مستقله ذکر کرده شد
باب در امراض که در پشت و اطراف پدید آید چون حدبه و ریاح
افرسه و وجع ظهر و وجع خاصره و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع ورک
و دوالی و داء الفیل و وجع عقب و هر یک بفصلی گفته آید ان شاء الله تعالی
فصل اندر حدبه و آن زوال فقار بود به پیش یا پس یا از جانبین اگر
زوال فقار بسوی قدام بود تقصع گویند و حدبه المقدم خوانند و آنجا که تقصع
با شرکت استخوان سینه باشد قعس نامند و اگر زوال بسوی خلف بود حدبه المؤخر
گویند و حدبه حقیقی این است و اگر زوال بیکی از جانبین بود التواتر خوانند
و اگر سبب زوال فقار باد غلیظ بود ریاح افرسه نامند و سبب زوال فقار بلغ

شیخ است

شیخ است و هر یک بنوع جدا گفته آید نوع اول آنکه ورم گرم در عضله که متصل
فقارست عارض شود از خارج یا داخل و علامت او تقدم اوجاع است
در صلب مع حمیات حاده و عظم نبض و لزوم حرارت شدید و هر گاه مایل
مده شود و ورم خراج گردد و تب سکون گیرد محسوس میکند بیمار ثقل و وجع
متادی به پشت و افزودن تر میگردد تحدب علاج در ابتدا ورم رگ باسلیق
زنند و لعاب حلبه و تخم کتان و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و بنفشه و خطمی
برآماس ضماد کنند و روغنهای گرم بالفعل بمالند و نطول سازند و فلوس
خیار شنبر با روغن بادام آمیخته بنوشانند و بر روغنهای گرم بالفعل که
درو بیخ خطمی و تخم کتان جوشانیده باشند حقنه نمایند نوع دوم آنکه
باد غلیظ زیر فقار محتبس شود و از غایت تمدد فقار را از موضع او بلغزاند و این
نوع حدبه را ریاح الافرسه گویند و افرسه جمع فرسه است و هو ریح یاخذ
من العنق فتفرسه ای تکسره و علامت او آنست که عقب او در پشت
پدید آید حدبه و با او تب و ثقل نباشد و گاهی در روز زیادت شود و در آخر
نقصان گیرد علاج بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر و افتیمون
و زیره و تخم سداب و نانخواه بجوشانند و بپالایند و روغن بید
الخیر اضافه کرده بنوشانند و تقدیر شربت ماء الاصول و روغن
بید الخیر بحسب تقاضای حال باید کرد و بعضی گفته اند که اگر مثقال
روغن بید الخیر تا هفت مثقال شربت ماء الاصول و البروز رسیده
باشد و گفته اند گلقند که درو مصطکی و افتیمون بود سود مند است
و بسیار باشد که بهیچی قدر نفع پدید آید و اگر نه تنقیه بدن نمایند بحب

سورنجان یا حب سکبینج یا حب منتن و مانند آن و قیعه یا حب و قسط
و قصب الذریره و عسل لبنی و ابهل و فرفیون تا حب باریان و
سداب و روغن بابونه یا ناردین ضماد سازند و بتطبیع مرزنجوش
و سداب و اذخر و قیصوم و بنمام نطول فرمایند بر موضع الم و محجمه
ناری وضع کنند بجا الکاهی که منقبض بود و لیوی داخل نه بر موضعی که
متحدب بود و بر آمده باشد بخارج و هر چه منفج بادست نفع تمام دارد
نوع سیوم آنکه رطوبت این عضو رباطات فقار نفوذ کند و آنرا
مسترخی گرداند و بالضروره فقار از جای خود بلغزد و علامت او سپیدی
لون است و سردی ملمس و تقدم تدبیر مرطبه و آنکه چون بر انجا روغن
مالند کمتر نشف شود یعنی زود بدن آنرا جذب نماید علاج آنچه در نوع
اول گفته شد استعمال نمایند و ادهان مقویه گرم چون روغن سداب
و سرو عاقرقرحا مالیدن و ادویه قابضه چون شیرزد کندر و برگ غار
و ورد و زرشک ضماد کردن نفع دارد نوع چهارم آنکه رباطات فقار شنج شود
بسبب رطوبت غلیظ لزج که در نخاع حاصل آید یا بواسطه یبوست و این
کمتر افتد و با خطر است و علاج دشوار پذیرد و علامت و علاج او لذا باب
تشنج جویند نوع پنجم آنکه سقطه یا ضربه موجب زوال فقرات شود علاج
اگر زوال سوی خارج بود یا بجانبی فقار را بجای او برند و اگر زوال سوی
داخل بود یا بجهتی بیرون کشند آنرا یعنی محاجم یا بوضع محجمه ناری
در زفت و مقل با اندکی عاقرقرحا سرشته طلا کردن جهت جذب
سود دارد و چون فقار بر موضع خود قرار گیرد ادویه قابضه طلا نمایند
تا آنرا

149

آنرا بدان شکل قایم دارد فصل اندر وجع ظهر یعنی درد پشت و این
انواع است نوع اول آنکه سوء مزاج بارد ساذج در پشت افتد و
علامت او درد و ثقل است و احساس سردی و از چیزهای گرم و
حرکت و مشی و دلک و منتفع شدن و این وجع اندک اندک
پدید آید و مزمن شود علاج جهت تبدیل مزاج ماء الاصول و ماء العسل
و مانند آن سنجرنیا و تریاق اربعه و مثرودیطوس و جز آن بخورند و روغن
قسط و سداب و بابونه بمالند و مقل و اشق و حلبه و بابونه و حب الغار
با لعاب تخم کتان و روغن بید انجیر آمیخته ضماد سازند و غذا نخود آب
و گوشت طیور با توابل گرم فرمایند نوع دوم آنکه در عضلات و
فقرات پشت بلغم خام متولد شود یا خلط بلغمی که بدو بدنی کم نرسیده باشد
بحرکت آید از غضب و تعب و حرارت و در عضلات و رباطات
و اوتار پشت ریزد یا باد غلیظ که در فضول ساکنه محتبس بود چون حرکت
آن خلط هیجان آید و در عضلات و رباطات و اوتار در آید
و بسبب امدادات تمدد و درد آورد اما علامت تولد بلغم خام تقدم سبب
و وجود تناول چیزهای بلغم آور است و در پشت وجع با ثقل پدید
آید و روز بروز قوت و درد فزون تر شدن اندک اندک بحسب تولد
الماده فیها و علامت حرکت بلغم ساکنه و در آمدن او در پشت
دو نوع وجع است و درد بعد تعب و غضب یا جماع متعب حسی
اگر آن ماده متحرکه خود در آمده باشد در پشت وجع ثقل لازم بود و بزرگ
بتر باشد و اگر بادی از آن ماده جدا شده در پشت در آمده باشد آن هم

و وجع متمدد پیدا باشد و در و منتقل نبود و ثقل کمتر باشد علاج اگر سبب
درد تولد بلغم خام بود بعد استعمال منضجات بلغم حب سورنجان دهند
تا بلغم مستفرغ شود و تن نفع تمام دارد و دیگر تدابیر مبدله در اینجا در باب
سازج ذکر یافت و شیاف سود مند است و کامل ترین تدابیر در اینجا
تقلیل غذا است و اگر سبب درد در آمدن بلغم متحرک که با ریح منفصله
اولیه چنانچه گفته شد جهت تحلیل ماده و تلیین و ترطیب اعضا
استحمام فرمایند و باستراحت امر نمایند و روغن خیری و بنفشه تنها
کرده بمالند و تنطیل بطبیخ حشایش مرخیه محلله سود دارد و اگر بدین قدر
دفع نشود مستفرغ سازند آنرا چنانچه در بلغم خام گفته شد نوع سیوم
آنکه کثرت جماع محدث درد پشت شود جهت منجذب شدن فضول بر
پشت و گاه باشد که کثرت فضول در وی احداث حدبه نماید علاج
جماع ترک کنند و تحلیل و تلیین و ترطیب متوجه گردند و از آنچه در
ماده با بلغم متحرک گفته شد و تدهین نفع تمام دارد و فایده بسیار بخشد تعب
و جماع و پشت خم کرده نشستن و عضلات و رباطات پشت اعیا که ماندگی
آرد و درد احداث نماید بدون آنکه ماده بلغم یا ریح در آن دخل نماید
و این مالیدن پشت دفع شود و زود در گذرد و گاه باشد که تعب
مفرط حدبه آرد باحداث تیبیس و جفاف نوع چهارم آنکه عارض شود
در گرده ضعف یا علتی دیگر که بسبب مجاورت و مشارکت درد با جزای پشت
باز دهد و علامت وی وجود آفت ست در گرده و وجع قطن و ضعف
باه گواه اوست علاج هرچه در امراض گرده ذکر یافته که بسبب ضعف بود

با جزا آن

151

با جزا آن تدارک نمایند نوع پنجم آنکه رگ بزرگ که بر طول پشت موضوع است
از خون ممتلی گشته و سبب تمدد درد آید و علامت وی آنست که در ابتدای
فقرات پشت که آخر فقرات گردن است درد ممتد پیدا آید تا آخر
فقرات قطن با ضربان و حرارت مکان و دیگر آثار خون گواهی
دهند و بهنگام حرکت وجع اشتداد کند علاج رگ باسلیق یا صافن زنند
و در ابتدا انار ترش و شیرین و شربت لیمو و شیره خرفه و تخم خیارین
با سکنجبین دهند و جهت تبرید موضع آب سرد در آدن و صندل و کافور
و روغن گل با اندکی سرکه بر پشت طلا کنند و بجایگاه سرد و تر
سکونت گرفتن فرمایند و اغذیه سرد و تر چون آش جو و مانند آن
بخورانند نوع ششم آنکه موجب درد پشت در آمدن باد باشد در
عضلات و رباطات و اوتار پشت و آن در نوع دوم گفته شده
نوع هفتم آنکه بسبب مشارکت رحم درد پشت پدید آید و این نوع مخصوص
زنان را نزدیک آمدن حیض عارض شود بسبب نابر آمدن حیض
چنانچه باید علاج هرچه ادرار حیض نماید استعمال کنند و روغن گل
بر پشت مالند و شربتی که ادرار حیض کند استعمال کنند بقوت لیعه تخم کرفس
یک مثقال حلبه هفت مثقال تخم خیارین نیم کوفته چهار مثقال بادیان نیم کوفته
انیسون جوانی تخم شبت روناس هریک دو مثقال جمله را بجوشانند
و به شصت مثقال قند بقوام آرند و به هفت روز اختیار نمایند فصل
اندر وجع خاصره یعنی درد تهیگاه و اسباب وی همان است که در درد پشت
ذکر یافته لیکن وجع خاصره بیشتر از بلغم افتد یا از باد لان الخاصرة ابرد من الظهر

لزيادة بعده من القلب والكبد ولقلة لحمه فلا يحدث فيه سوء المزاج الحار الا نادرا
لهذا گفته اند که علاج او همان است که در سوء مزاج ساذج بارده و بلغمی و ریحی وجع
ظهر ذکر یافته و احتمال شیافات مسخنه در بینی نفع تمام دارد و جهت این کار شیافی
که از مقل و زرشک و افتیمون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان و
با تنبیه هرج و مانند آن ساخته باشند نفع تمام دارد فصل اندر وجع مفاصل
مفاصل
باید دانست هر دردی که در بندگاه افتد آنرا وجع مفاصل گویند و این وجع گاهی بی
ورم بود چنانکه در جمله ساذج و گاه با ورم بود چنانکه در اکثر ما در اصطلاح اطبا چنان
اصطلاح
اجرا یافته که آنچه در مفصل دست و پای باشد آنرا وجع مفاصل گویند و آنچه در مفصل
ورک یعنی سرین باشد آنرا وجع ورک خوانند و آنچه از مفصل ورک خیزد و بجانب
پای نازل شود آنرا عرق النسا نامند و آنچه در مفصل در مفصل کعب یعنی شتالنگ
یا در مفصل انگشتان پای خاصه در انگشت پدید آید آنرا به نقرس مسمی سازند
و پوشیده نماند که درد بندگاه بیشتر از ماده افتد و ماده مذکور بیشتر در آن گوشت
پوشیده
بود که گرداگرد مفاصل است و باشد که بجانب رباطات بیشتر نافذ شود و اما باعث
و اما در بنیاد از انست که این علت بی تشنج بود و خاصه ورم مذکور است
که پخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر و سبب کلی درد بندگاه یا در ضعف مفاصل
و اجتماع یا انصباب ماده است در وی و موجب ضعف مفاصل و یا سوء
مزاج مستحکم است یا ضربت کثیر یا ضربه و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل
بسیار است یکی آنکه ریاضت معتاده متروک شود و بدان سبب امتلا قایم
کند و بمفصل ریزد دویم آنکه بی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام
و تناول اطعمه غیر موافقه لغیر ترتیب و نوشیدن شراب با فراط عقب طعام

سیوم ریاضت

152

سیوم
سیوم ریاضت و مجامعت کردن در ناهار بعد حمام آب خوردن و بر شکم سیری یا
استحمام نمودن و آب گرم غسل کردن اتفاق افتد و بدان سبب ماده
چهارم
بمفصل ریزد چهارم آنکه زکام و نزله بسیار افتد و ماده او بمفصل ریزد
پنجم
پنجم آنکه شخصی را استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد
و خون حیض و بواسیر ترک شود و ماده کثرت گیرد و بمفاصل ریزد ششم آنکه
قولنج را معالجه کرده شود بنهجی که روده قوی گردد و فضلات با طراف
هفتم
مندفع شود و بمفاصل ریزد هفتم آنکه حرکات بدنیه نفسانیه اخلاط را
فائده
در جوشش آورد و بمفاصل افتد فائده سبب فاعلی درد بندگاه یا سوء مزاج
ساذجیست یا مادی و عام است که ماده ذو القوام بود یعنی خلط باشد
یا ذو القوام نبود چون ریح و این مرض از بلغم اکثر افتد و از خون
کمتر و از ریح اقل و از صفرا قلیل و از سودا نادر و هر یک ازین ماده
یا تنها سبب این علت شود یا با ماده دیگر مرکب گشته لیکن ترکیب بلغم با سودا
بغایت نادر الوقوع است لیکن صفرا یا بلغم بیشتر مرکب شده محدث
این گردد اگرچه در وجع بندگاه در دست و علامت و علاج یکسانست
اما از آنکه بعض معالجات مخصوص به نوعی است هر یک ازین تقسیم
قسم
علیحده گفته آید قسم اول اندر وجع مفاصل و مراد از و مصطلح اطبا است
یعنی دردی و رمی که در بندگاه دست و در بند زانوی پای افتد و او
نوع
انواع است نوع نخستین آنکه سوء مزاج ساده گرم یا سرد یا خشک
علامت
عارض شود در مفاصل یا در تمام بدن و علامت ساده آنست که
بتدریج و اندک اندک پدید آید و ثقل و آماس هیچ نباشد و رنگ عضو

همرنگ بدن بود پس حرارت ملمس و مزاج بر حرارت و برودت و یبوست
علاج آن بر یبوست گواهی دهد علاج اگر بود مزاج گرم بود جهت تبرید مبردات
دهند و شربت لیمو و سکنجبین رمانی سود دارد و میتوانند که فصد کنند
و قدری خون بر آورند و تلیین صفرا دهند و استفراغ اینجا که ساذج است
برای آنکه گفته اند که ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و بیان
سبب موضع الم که مفاصل است از ریزش ماده محفوظ ماند و لا یخفی
ان الالم یجذب المواد خاصة ما کان منها مستعدا و اگر برد بود
بتسخین کوشند باستعمال ادویه گرم و اعمال مسخنه و اگر لختی از بلغم
مستفرغ سازند بحقنه و مطبوخ می شاید زیرا که چون بلغم کم شود
و صفرا غلبه کند و حرارت غالب آید و احوط اینجا ترک استفراغ است
لان عند استفراغ البلغم یمکن ان یخرج الصفراء ایضا و خروج
الصفرا و ان کان قلیلا لکن یبرد البدن کثیرا و اگر سوء مزاج خشک
بود و این کمتر افتد باید که بترطیب کوشند و در اینجا روغن بادام
و کدو و گل و قیروطی که از چربی مرغ و بط و مغز ساق گاو و موم
ساخته باشند مالیدن و اغذیه رطبه چون شیر گاو و جز آن خوردن
نفع دارد و انتباه سوء مزاج رطب گاه باشد وجع الم میتواند چنانچه
در صداع ذکر یافته نوع دوم آنکه از کثرت خون پدید آید و علامت
او سرخی موضع است و عظم انتفاخ با وجع و تمدد و ضربان و حرارت
ملمس اما حرارت ذمومی سخت سوزان نمی باشد بخلاف صفراوی
و بودن مزاج علیل گرم و تر و بدن او لحیم و سن او میانه شباب و

فصل

علاج
و فصل ربیع و تناول اغذیه و اشربه مولد خون و این گواهی دهد علاج
فصد کنند از دست راست اگر علت بجانب چپ بود و از چپ اگر
بجانب راست بود و از هر دو دست اگر هر دو طرف باشد در آنجا
که مرض در دست بود رگ اکحل باید زد و آنجا که در پای بود رگ باسلیق
باید گشود و خون بحسب طاقت آدمی یکبار که یا بدفعات بیرون
آرند آنقدر که خواهند و اگر از فصد مانعی بود جهت اخراج خون فروتر
از موضع درد حجامت نمایند تا هم استفراغ خون شود و هم اماله
او بجانب مخالف و بعد از فصد و حجامت چون دو روز یا سه روز
بگذرد قی فرمایند تا آب برگ خیار و سکنجبین و آب گرم و اگر سکنجبین
با آب گرم آمیزند و دو درم بیخ خربزه کوفته بیخته در او اضافه نمایند
و آنرا نوشانیده بقی امر نمایند بهتر باشد و سکنجبین با آب گرم
فقط نیز کافیست و قی نفع تمام دارد خاصه آنجا که مرض او در
پای بود و اگر مسهل حاجت آید نخستین طبیخ بنفشه و عناب و سپستان
و عنب الثعلب و برگ گاوزبان و تخم خطمی و لقند یا ترنجبین شیرین
ساخته بدهند تا سه روز و بعد مطبوخ سورنجان و شاهتره و تمر
هندی و آلو و مویز و هلیله دهند فلوس خیار شنبر در او حل کرده
و تقدیر اوزان بر حسب حال مریض است و باشد که شیر خشت یا ترنجبین
می افزایند و بعضی عند حاجت سنا مکی نیز داخل نمایند و هر چون که
باشد احتیاط باید کرد که شرب مسهل روز بحران اتفاق نیفتد
و آنجا که حرارت و التهاب شدید بود آب کشک جو یا آب انار یا

وروغن بادام نفع دالا و آب تمر هندی و آلوی بخارا و سکنجبین ساده
و سرفوری سود مندست پیش از فصد بود یا بعد او و بعد از فصد تا که مرض را در ابتدا
و تزاید باشد جهت ردع ماده صندلین و گل سرخ و فوفل و مامیثا و اقاقیا
و برگ و آب کاسنی و کشنیز تر و مانند آن طلا نمایند بر مفصل ماؤف و
عند اشتداد وجع افیون و بیروح و دیگر مخدرات با آب کاهو آمیخته طلا
سازند تا تسکین درد کند فائده اینجا که ماده کثیر المقدار و قوی الحرکة باشد
بزودی در استفراغ کوشند و هیچ انتظار نکنند و ایضاً رادعات قویه درین
حال طلی نمایند برای دو چیز یکی آنکه چون ماده قوی الحرکة بود و رادعات استعمال
کنند ماده از حرکت باز ماند و بواسطه افشردن رگها و پیوندها درد بیفزاید و
دوم آنکه چون ماده قوی باشد و رادعات قویه درین حال طلا نمایند شاید که
ماده باز گشته با عضاء رئیسه توجه نماید از انست که قبل از فصد ترک اطلیه
بارده لازم دانند خاصه اینجا که ماده قوی الحرکة باشد و اگر احیانا این چنین خطائی
رو نماید و بدان سبب درد زیاده شود و خوف آن افتد که ماده با عضائی
رئیسه میل کند و آن از وقوع نیز در اعضاء رئیسه توان یافت لیکن درین وقت
باید که آب نیمگرم با طبیخ بابونه و بنفشه نیمگرم بر مفاصل ماؤف تنطیل نمایند
تا ماده بهمین طرف باز گردد و اعضاء رئیسه از انجور منفعل نگردند و از خوف
ازالة الاطلاق او دفع سازند و هرگاه که مایل قریب بانتهار رسد اطلیه رادعه را
کنار نفع نمایند و ادویه قلیل التحلیل چون نفث و خطمی و مانند آن استعمال نمایند
و هرگاه بانتها رسد و ماده بالکل از حرکت باز ماند چیزهای قوی التحلیل
چون اکلیل و بابونه و مانند آن بکار برند ضماد و ... صفت ضماد محلل

کہ بقیہ

که بقیه مفاصل ما در اسود والولعاب تخم کتان و حلبه و آرد جو را با روغن بابونه
و موم زرد بسرشند و استعمال نمایند و بهترین غذا درین آش سماق و غوره
و نخود آب و ماش مقشر و اوکرهست و آب تمر هندی فتق کرده و احتراز از لحوم
لازم است خاصه از گوشت گاو و بز و مانند آن کذلک از شراب و حلوا و عسل
و دوشاب و خرما و گوشت طیور جبلی و آبکامه بره و خرگوشی و مرغ بچه توان
داد خصوصاً آنجا که مریض ضعیف باشد نوع سیوم آنکه از خون صفراوی یا
صفراء خالص پدید آید و وقوع وجع مفاصل و نقرس از صفراء خالص کمتر است
کما قال الشیخ الرئیس الصفراء الصرف لرقتها و حدتها ولطافتها لا تحتبس فی المفاصل
بل تتحلل عنها بسرعة اما از خون صفراوی بیشتر افتد و علامت او صفرت
رنگ و شدت وجع و التهاب است و سرعت نبض و ناریت بول
و درد بظاهر مایل بودن و تقل و تمدد و حمرت و انتفاخ کمتر بودن خاصه
در صفراء خالص و بچیزهای سرد انتفاع یافتن و دیگر علامات بحسب ماده
پیدا شود و تدابیر سابقه و سن و مزاج و شهر و عادت گواه بودن
و این نوع بیشتر کسی را افتد که بدن ضعیف و مزاج گرم و خشک بود
و اکثر با تپ باشد و اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکرده مواد را
بغیر محل دفع نماید از مفاصل باستعمال رادعات موجب هلاکت شود
جهت میل ماده بدل و دیگر اعضاء رئیسه چنانچه در دموی نیز مذکور شده
بع تدارک این خطا پوشیده نماند که خوف رجوع ماده باستعمال رادعات
قویه با عضاء رئیسه پیش از تنقیه درین نوع بیشتر از انست که سبب او
خون صرف باشد زیرا که صفرا و خون صفراوی سریع الحرکت است و بالطبیعه

مخالف علاج اگر خون صفراوی بعفونت فصد کنند و بعد ظهور نضج جهت استفراغ
صفرا طبیخ هلیله و مانند آن دهند بسبب ضعف و قوت مرض و اگر طبع نرم
باشد بر منفیات اقتصار ورزند و ماده را تحریک ننمایند و درین مرض
چیزهای سرد که بی قبض بود چون استعمال با شکر آمیخته و پوست کدو و آب
خیار و آب حی العالم و آب کاهو و کافور و مانند آن استعمال نمایند ضمادها
و نطولها در هنگام غلبه درد و خوف غشی ادویه مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن
و ادویه مسکنة الاوجاع که آخر این نوع گفته آید خوردن لازم دانند و تخاطر
دارند که درین نوع حاجت با ضماده محللات نیست خاصه در آنجا که صفرا صرف
سبب باشد زیرا که صفراء لطیف و کثیر الحرارت و سریع التحلیل است و کاکنگ
خون صفراوی و بعد اسهال باید که چیزهای مدر که سرد بود چون کاسنی و تخم خیارین
و مانند آن بدهند تنها یا با سکنجبین نفع ادویه مدره درین امراض خاصه بعد تنقیه
بیشتر است زیرا که ماده این علت فضله هضم های ثانی و ثالث است و جهت
تنقیه جگر که محل هضم ثانی است و برای تنقیه عروق که موضع هضم ثالث است
ادویه ادرار آور مخصوص است و سکنجبین چه مدر بود و چه در صفراوی اثر تمام دارد
اما باید بسیار ترش نباشد و مدرات گرم چون بادیان و کرفس و مانند آن زنهار
بکار نبرند که مدرات حاره ماده را می شورانند و رطوبت از وی دور می نماید
و بدان سبب در تحجر می افزاید فایده هر گاه مسهل حاجت آید و قوت مساعد باشد — مانند
تن را یکبار از خلط فاسد پاک کنند و مسهلات ضعیفه بپرهیزانند و جهت
این کار مطبوخ سورنجان بغایت مفید است بشرط که تب نباشد اما اگر تب بود
نافع ترین مسهلات این است مغز فلوس خیار شنبر در طبیخ تمر هندی خشک و یا آب

عنب الثعلب

عنب الثعلب و آب کاکنج و کاسنی و لبلاب و هر چه از اینها میسر شود حل کرده
و قدری شکر یار کرده بدهند و اگر تب آهسته و کمتر بود بگیرند هلیله زرد ده درم
اندر صد درم آب تر کنند یک شبانروز پس بمالند و بپالایند و ده درم اسپغول
در وی آمیزند و لعاب کشند و به غایت شیرین ساخته بنوشانند و هر چه که در
دموی صرف گفته شد درینجا بکار آید و آنجا که علت صفراء صرف باشد
تا نفع تمام دارد و فصد حاجت نباشد و دیگر تدابیر همان است که ذکر یافته
ادویه مسکن وجع عدس مقشر استخوان سوخته سورنجان خشخاش سپید بلوط
در سرکه آغشته تخم کاهو کشنیز خشک اینهمه در درد نشانند اند تنها یا مرکب
هر چون که باشد بحسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات
مفاصل باید کرد بتدهین چنانچه در بلغمی گفته آید و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل
و اسپغول را در آب گرم گذاشتن تا منتفخ شود پس بروغن گل آمیخته
طلا کردن تسکین درد مینماید و دیگر مخدرات بالا ذکر کرده شد در نوع
دوم بعمد تدارک جزء او سعوفی که وجع شدید را ساکن کند سورنجان سپید — سعوفی
و شکر طبرزد مساوی بگیرند و سه درم با آب سرد بدهند دیگر استخوان سوخته
و سورنجان هر یک یکدرم عدس مقشر دو درم نرم کوفته و بیخته هر روز درمی
بگلقند یا شربت نیلوفر اختیار نمایند در دفعات دیگر کشنیز خشک سه
درم با همچند شکر در دفعات ندر شکم براند دوای که مخدر که عند وجع شدید — دوار
توان داد تخم کاهو تخم بنج سپید هر یک نیم درم شیطرج افیون هر یک
یکدرم مثل چلغوزه حبوب سازند و یکی بدهند نوع چهارم آنکه از بلغم عارض — نوع چهارم
شود و علامت او آنست که ثقل بسیار بود و حرارت و التهاب نباشد و

درد متوسط لازم بود و ورم هم رنگ بدن نماید و باشد که بر صلابت گراید و این
ورم اندک و نرم و منبسط بود و درد او در عرض و عمق مایل باشد و دیگر علامات
بلغم پدید آید و مزاج و سن و هوا و تقدم تدابیر بلغم افزا بدان گواهی دهد
و چیزهای گرم نفع نماید علاج نخست قی کنند بطبیخ شبت و اصل السوس و عسل علاج
آمیخته بشرطیکه فصل گرم بود و مانعی نباشد و بسیار باشد که چون قی کنند بلغم
بسیار برآید حاجت بدیگر تدابیر نیفتد و الا بمسهل پردازند و چون مسهل خواهند
داد اول بانضاج خلط کوشند تا چهار روز باستعمال گلقند عسلی که با گلاب
و عرق بادیان یا بطبیخ بادیان و گل سرخ و اصل السوس حل کرده باشند
و تناول نخود آب درین باب نفع بسیار دارد و چون در چهار روز اثر نضج
ظاهر شود در روز سیم وزن دیگر ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر آمیخته
و روز چهارم ماء الاصول تنها دهند بدون روغن بید انجیر و هرگاه اثر نضج پدید آید
یک مثقال ایارج و یکمثقال تربد لعیل سرشته باید داد و بعد ظهور تمام نضج
تنقیه بدن بحب سورنجان یا حب شیطرج یا حب منتن باید نمود و از آنکه
ماده بلغم در بدن بسیار است و تنقیه او یکبارگی در یکبار باعث ضعف قوت است
باید که مسهل بفصل دهند و فیمابین مسهلین باستعمال منضجات قانع باشند
و همین نهج میکرده باشند تا که ماده بتمامه مستفرغ شود و هرگاه ماده قلیل مانده باشد
در کار مدرات مسخنه چون بادیان و تخم خربزه و مانند آن بکار برند تا ماده را
از کها بیرون کند و ایضاً جهت تحلیل ادویه که محلل و ملین بود چون بابونه ایضاً
و شبت و خطمی و میعه و مرو و صبر و جند بیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و تخم
کتان و مانند آن ضماد سازند و روغنهای گرم چون روغن بید انجیر و ناردین

وقسط

156

١٥٥

وقسط و بادام تلخ تدهین نمایند و محللات حریف زنهار طلا نفرمایند که دروی
خوف تحجر ماده است و باید دانست که اگر ماده بلغم با لختی صفرا مرکب باشد
بمسهلات و مدرات مسخنه که ذکر یافته نپردازند و طریقه اعتدال نگهدارند
و دوا مرکب دهند بحسب ترکیب ماده تا از مضرت ایمن باشد و از ادویه که در
اخراج بلغم از مفاصل نظیر ندارد این است شحم حنظل لوزیدان سورنجان
تربد ماهی زهرج قنطوریون حجر ارمنی حب النیل و باید دانست که درین موقع حاجت
بتقیید نیست اما روا باشد که اگر طبیب دانا برای تخفیف و تقلیل ماده تجویز نماید
فایده حال مریض و قوام ماده ملاحظه کرده فایده جلیله که در همه جا و در جمیع اقسام وجع
مفاصلها در بکار آید و پوشیده نماند که سورنجان خوردن و طلا کردن انواع وجع
مفاصل را سود دارد خاصه در بلغمی و او مرکب است از دو جوهر مسهل و قابض
بسبب جوهر مسهل ماده موجع بر می آرد و مفاصل را پاک میسازد و بواسطه جوهر قابضه
که بعد عمل جوهر مسهل بحرکت آید تنقیض میکند مجاری و مسالک را و سخت میسازد
مفاصل را تا ماده دیگر بروی نریزد و آنها با وجود این خاصیت معده را زیان میرساند
و عضلات مفاصل را سخت میسازد پس صواب آنست که سورنجان را با زیره و زنجبیل
خورند تا معده را زیان نرسد و ایضاً با صبر و سقمونیا لتقویت دهند تا اسهال
او بقوت باشد و از معده زود برآید و هنگام استعمال آن باید که مفاصل را
بموم روغن و پیه بط و پیه مرغ و مانند آن چرب دارند تا عضلات مفاصل
نوع از ضرر او محفوظ مانند نوع پنجم آنکه ماده سودا محدث درد مفاصل شود و علامت
او آنست که درد و تمدد کمتر بود و صلابت و ورم و کمودت مایل بکبودی در رنگ او
پیدا باشد و بعد طعام بسیار باشد و سایر علامات سودا پدید آید و علاج کم

سوده دهد و چیزهای مسخن مرطب مفید آید علاج فصد کنند اگر برآمدن سودا متوقع بود علاج
و پس از نضج تام مسهل سودا دهد چون مطبوخ افتیمون و مانند آن جهت تنقیه
باقی سودا معجون افتیمون و جوارش کمون سودمند است و برای تلیین و تحلیل
ورم باید که بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و رازیانج و انجیر همراه پیه بز
که گداخته باشند و زیت و روغن گاو آمیخته ضماد سازند و قیروطی که از روغن
سوسن و قسط و پیه انجیر و قرطم و بابونه و صمغ و پیه گرده بز و پیه ماکیان و پیه
بط ساخته باشند همچنین عمل داده و روغنهای گرم و مثل زیت الیدین و مطبوخ بابونه و مرزنجوش
و پودینه و ماش و زوفا و حلبه نطول ساختن و آبزن نمودن نفع دهد و همچنین
در اصلاح طحال کوشند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل زنهار
افراط نکنند و هر چه محلل و ملین باشد استعمال نمایند و استحکام در ریاضت معتدل
پیش از تناول غذا سودمند است انتباه فصد درین نوع وقتی سودمند است که بر از کتاب
آمدن سودا متوقع بود یعنی بغایت غلیظ نباشد و نشان او آنست که در فصد خون
سیاه و کدر و غلیظ برآید برآمدن دهند که ماده سودا است و اگر خون سرخ و صاف
و معتدل القوام بود باید دانست که ماده سودا بغایت غلیظ است بر نمی آید
و در صورت واجب است که همان ساعت خون بریزند و برآمدن ندهند که باید دانست
موجب ازدیاد تحجر خواهد شد و در جمیع امراض سوداویه فصد وسیع باید کرد و رگ
بزرگ باید گشود و چون باسلیق و هفت اندام هر کدام که مناسب حال بود و بر اندند
که رگ تنگ گشادن نفع نداد و خاصه در امراض سوداویه و هر گاه در وجع المفاصل
سوداوی حاجت بفصد آید و عند الفصد خون صاف آید و ماده سودا متوجه گردد
بعده بفصد پردازند که خون بسبب نضج و تنقیه سودا لطیف خواهد شد در فصد

مستفرغ

مستفرغ خواهد شد بلکه احوط آنست که در جمیع امراض غیر دموی چون
بفصد حاجت آید اول باید که بتنضیج آن خلط کوشند بعد فصد کنند
و آنکه گفته اند که در اخراج خون انتظار نضج نباید کرد و مقصد از آن امراض
نوعه دموی صرف است نوع ششم آنکه ماده ریحی درد مفاصل آورد و علامتش
علاجه تمدد شدید و انتقال درد از موضعی بموضعی علاج گلقند و کلانیه و عرق
بادیان و شربت بزوری دهند و روغنهای مقوی چون روغن گل و مانند
آن بمالند و از تنقیه بلغم غافل نباشند و گاهی باشد که ریاح در غایت
حدت و حرارت باشد و از غایت فساد با استخوان نافذ شود و او را فاسد
گردانند و بشکند و وی مسمی است بریح الشوکه و تدبیر وی اخراج خون است
نوعه و استفراغ صفرا نوع هفتم آنکه درد مفاصل بترکیب دو خلط یا بیشتر
عارض شود و این مرض از ترکیب بلغم و صفرا اکثر افتد و علامت
وجع مفاصل مرکب آنست که اعراض هر یک بسبب قلت و کثرت او
پیدا بود و حار مفرد و بارد مفرد کمتر سود دهد و باشد که دوا گاهی سود دهد
علاجه بدانه و گاهی ضرر رساند همان دوا بواسطه اختلاف مواد علاج نظر کنند که
ترکیب از چند خلط است پس بحسب او دوا نیز مرکب سازند از اجزای مختلفه
که برای هر خلطی مخصوص است اگر و طلا و دوا درین ترکیب غلبه هر خلط
ملحوظ دارند تا هر کدام که غالب بود دوائی که مخصوص با آنست نیز بر دیگر اجزاء
غالب باشد و تا نضج تمام پدید نیاید بفصد و مسهل نپردازند و این همه تصرفات
در ترکیب اجزا موقوف برای طبیب است حاجت بنوشتن نداد
و اما از آنکه بلغم یا صفرا بیشتر مرکب شده درد مفاصل آرد نسبت بهمه احتاس

بسیط و مرکب تدبیر او نیز علیحده بیان کرده آید و تدبیر وجع المفاصل که از ترکیب
بلغم با صفرا افتد و آن آنست که جهت اسهال حب سورنجان با مطبوخ سورنجان
دهند لیکن نقیع مارد حضض و صبر و صندل و شیاف مامیثا و زعفران هر یک
۲ درم گل ارمنی یک درم و کرنب سوخته چهار درم جمله را نرم کوفته با آب
عنب الثعلب و کاسنی سرشته و ضماد نمایند و آنجا که درد بصعوبت
بود زعفران و افیون برابر با شیر بسایند و با شمع و روغن گل یا روغن
کنجد آمیزند و طلا فرمایند و لوبیا در آب پخته و کوفته ضماد کردن محلل ماده
و مسکن وجع است صفت حبی که درد مفاصل را اگر از بلغم افتد سود دارد
صبر یک درم سورنجان چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ گل سرخ
مصطکی هر واحد یک دانگ جمله یک شربت است کوفته بیخته با آب کرفس
حب سازند و فرو برند و اگر بجای صبر ایارج فیقرا آمیزند بهتر بود صفت حب
سورنجان صبر سقوطری ایارج هر یک یک درم سورنجان تربد سفید هر یک یک مثقال
کثیرا دانگی حب النیل نیم درم شحم حنظل دانگی نمک هندی دانگی نیم کوفته
و بیخته با آب کرفس حب سازند شربت سه درم و اگر مریض قوی بود و طبیعت
او سهل الاجابت نباشد جمله یک شربت کنند وجع مفاصل و نقرس
و عرق النسا و وجع ورک را اگر از برودت بود سود دارد صفت مطبوخ سورنجان
هلیله زرد بیست درم گل بنفشه و گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم
سورنجان نیم کوفته ۲ درم بوزیدان سلیخه چند دانگ و اگر بوزیدان نباشد یک درم
مصطکی عوض او کنند و جمله را در ۳ رطل آب بجوشانند چون یک رطل
بماند بپالایند شربت ۲ وقیه بشکر سرخ سرشته و اگر بجای شکر ترنجبین اندازند

بیشتر

158

۱۵۷

بیشتر تلیین نماید و باقی علاج از نوع صفراوی و بلغمی اخذ نمایند و مرکب ساخته
استعمال فرمایند و مسکنات وجع بالا مکرر ضبط یافته بسبب حاجت بکار برند
قسم دوم در نقرس و آن عبارتست از وجع و ورم که در مفصل کعب و اصابع
پای پدید آید و این درد بیشتر از انگشتان پای خاصه از نر انگشت ابتدا کند
لهذا ابن سهل گفته در مفصل ابهام الرجل لیسمی نقرس که از اسفل قدم
یا از پهلوی قدم بر خیزد و تمام قدم را در گیرد و باشد که وجع از اینجا بالا بر آید
و بزانو رسد و درد زانو نیز اساس پدید آید و باشد که در صعود بسوی فخذ نیز
ران صعود نماید و بعضی بر آنند که اگر در بند دست و انگشتان او اورام پدید
آید آنرا نیز نقرس گویند بالجمله درد نقرس شدید و صلیب میباشد خاصه
آنچه در ابهام یعنی نر انگشت افتد و هو الاکثر زیرا که منبت نر انگشت
تنگ است ماده که در رو در آید بتحلیل نمیرود و متمدد شود پدید آید و سبب
کثرت اعصاب حس او قویست و بواسطه صلابت او آنچه بدو ریزد
باسانی نگذارد پس بالعرض اگرچه بسبب اندک بود اذیت او بسیار باشد
و نقرس از جمله امراضی است که از پدران بفرزندان تعدی نماید بارث
بدانکه و بدانکه اسباب و علامات و معالجات و کثرت حدوث او از ماده
و قلت حدوث او از ماده دیگر بعینه همان است که در وجع مفاصل ذکر یافته
لهذا شرح اسباب هر کدام اینجا شرح داده و بیان او ثانیا تحصیل حاصل بود
بناءً علیه بدان نیز درخت و لفوائد چند که در اینجا مناسب بود بنویسند نمود
فائده فایده بسیار باشد که نقرس را بدارو ها سزاوار اشربه و طلی علاج نمایند و در
سردی افراط کنند و صاحب علت صفراوی مزاج بود پس فضله که بمفاصل در آید

بازگردد و بدل و دماغ متوجه شود و هلاک کنند و اگر اینچنین بی تدبیری روی دهد
تدارک ورکنند باستجلاب ماکه بمفاصل ماوفه تنقیل طبیخ حشایش مرحینه
و معاذبه چنانچه در وجع مفاصل گفته شد قسم سیوم در وجع الورک یعنی
درد و ورم که در بندگاه سرین عارض شود و این درد را که در سرین تا بپشت
پای است بدین نام خوانند و هرگاه که از انجا متجاوز شود و بسوی پای فرود آید عرق النسا
نامند و وجع ورک چون دیر بماند اکثر است که بعرق النسا منتقل گردد
و اسباب و علامات این علت همان است که در وجع المفاصل ذکر یافته
الا از انکه ماده و مرض ورک در مفصل است و این مفصل غایر و عمیق و در
گوشت پوشیده است نشان او بر ان موضع چندان پدید نمی آید مگر آنجا که
امتلا شدید در مفصل افتد از کثرت ماکه در بضرورت رنگ موضع
تغیر کرده ای میدهد بر نوعیت خلط حاصل و سبب خاص درد ورک آنست که بر حرکات
صلب نشستن و ادمان سواری اتفاق افتد علاج اگر علامت خون ظاهر باشد
و مانعی نبود فصد باسلیق کنند از دست مقابل ورک معلول و زنهار رواداشت
و تو الیفات طلا نمایند در بینی و در عرق النسا زیراکه ماده در مفصل عمیق است
و رادع آنرا همانجا محتبس خواهد ساخت و از تحلیل باز خواهد داشت بلکه
گاه باشد که مفصل را بخلع مهیا کرداند پس درین امراض سزاوار آنست که در ابتدا
برای تسکین درد چیزی مرخی که شدید الحرارت نبود ضماد نمایند چون تخم کتان و بابونه
و روغن شبت و مانند آن و اگر از روی خطا رادع استعمال کرده آید و بدان سبب
خوف خلع مفصل روی نماید زود تدارک کنند و آنچنان باشد که بحجام نیمگرم
بزنند و طبیخ حشایش مرخی نیمگرم ریزند و در شیر تازه نیمگرم نشینند دیگر معالجه همانست

کدر

که در وجع مفاصل مذکور ذکر یافته و اگر علامت بلغم پیدا بود نخست قی فرمایند بطبیخ
ترب و شبت عسل آمیخته و برای اسهال حب شبیطرج و حب منتن و مانند آن
دهند بعد تنقیح ماده و حقنه گرم و شافه که در وجع خاصره مذکور شد بکار برند
و روغن فرفیون و جند بیدستر بمالند و چیزهای محلل ضماد نمایند و بطبیخ
آن نطول سازند و بسیار باشد که مرض در ابتدا بالبورقی کما ینبغی استعمال
کرده آید و بهمین قدر ماده تمامه منقلع شود و گاه باشد که پس از قی و اسهال
بمدرات حاجت آید و بهترین مدرات که در وجع ورک بلغمی بکار آید
امیثت که در بوس جنطیانا از هر یک ۵ وقیه زراوند گرد یک وقیه تخم سداب
یک رطل بغدادی همه را کوفته بخته مقدار ۲ درم از و با ۳ درم شکر
بیرشم و ما آب یا عرق باذیان دهند بهترین تدابیر فاقه کشیدن است و
متروک الریاضت را بریاضت پرداختن اما بعد تنقیه تا حرکت ریاضت
مزید سبب نگردد و هرگاه ازین تدابیر نفع نشود در ان کوشند که ماده از عمق
مفصل بظاهر منجذب شود برای ان کار محجمه بار نهادن و با آب گرم گرد نشستن
سود دارد و اگر بیخ کبر و عاقرقرحا و ذراریح و سرگین کبوتر و بلبوس و عسل بلادر
ضماد نمایند بر ورک بمحل مقصود بگذارند تا منتفط شود و متقرح گردد پس آنرا مندمل
شدن نهند تا که ماده ازین طریق بتدریج بیرون آید و خفت در وجع روی نماید
بهتر باشد و صاحب ذخیره گفته بسیار باشد که درین مرض محاجم بر نهادن
بی شرط و خون بسیار کشیدن بدان ماده را از قعر بندگاه بیرون آورد و از دیگر
تقدیبات مستغنی سازد و آنجا که هیچ دوا سود ندهد و تدابیر مذکور نفع نبخشد
و مرض مزمن شود و خوف انقلاع مفصل یعنی برآمدن بندگاه پدید آید داغ باید داد

برود که درکلیات داغ او آنست که آلتی سازند از آهن شبیهه بقدح و فراخی او نیمه شبر باشد و غلظ کناره وی همچون غلظ خسته خرما داخل این قدح سه دایره دیگر نقب کنند چنانکه سطبری هر یک همچو سطبری خسته خرما بود و فصل مابین هر چهار دایره مساوی باشد و زیر این قدح دنباله طویل پیوست نمایند و عند الحاجت سر این قدح را بآتش سرخ کنند و دنباله بردارند و بر حق ورک بکذارند تا چهار داغ مستدیر در یکبار صورت بندد و هنکام داغ بیمار را بر جانب صحیح تکیه زده بدارند و بعض الاطبا یجعل الکی علی موضع المفصل و یعمق تعمیق صالحا لیجفف الرطوبة المزلقة التی هناک فایده داغ و ادویه مقرحه و جاذبه وقتی بکار باید بست که نخستین استفراغات کرده باشند بالفصد و اسهال و حقنه وقی و کذلک تا حرارتی قوی نیفتد بران نپردازند و باید دانست که وجع ورک و عرق النسا اکر بجانب چپ افتد بدتر است و آنچه از بلغم پدید آید در شهر سرد و زمان سرد وکسان تازه و فربه را مشکل تر باشد قسم چهارم در عرق النسا و آن دردیست که از بندکاه ورک برخیزد و از جانب وحشی بسوی ران نازل شود و باشد که از جانب انسی فرود آید و ازین نادر است بالجمله درد مذکور بسیار باشد که چون بران فرود آید همانجا ایستد و کاه باشد که تا زانو ممتد کردد و باشد که تا انکشت کلان و انکشت خورد پای فرود آید و نسا بفتح نون و سین مهمله والف مقصوره نام رکیست که درین محل واقع است و عادت اطبا بران رفته که وجع النسا را بعرق النسا خوانند و تقدیر کلام چنان است که وجع العرق الذی هو النسا یعنی درد رکی که مسمی است بنسا و اسباب و علامات و علاج و احتراز از استعمال رادعات که در وجع الورک کفته شد درینجا نیز همان است



شکل آلت داغ

فایده

علاج

مگر آنکه

مگر آنکه در عرق النسا دموی پس از فصد باسلیق عرق النسا نیز باید کشود و جالینوس کفته رک صافن زدن سودمند تر است و از عرق النسا ایضا نافع تر است از صافن بالجمله اکر درد از جانب انسی فرود آید فصد صافن بغایت مفید است و فصد اینجا در حالت خلو بدن صواب باشد لهذا کفته اند که باید که روز روزه دار او و غذا اکثر خورند بعده فصد نمایند که انفع خواهد بود و در علاج این مرض مبادرت کنند که اکر دیر ماند قوی کردد و پای ورانو بسبب الم او لنک کردد و یا شد که پای و زانو بر کردد و ایضا مابین استفراغات فصل بسیار ندهند که ماده ورنز و دی عود میکنند بخلاف سایر اوجاع بندکاه که ماده آنها دیرتر عود میکند و مجرب ترین حیل در دموی آنست که در حمام بآب کرم غسل کنند و غذا مرطب خورند و روغن پیه مرغ و مانند آن تا یکهفته بمالند بعد از ان رک عرق النسا از میان خنصر و بنصر و پای مقابل کشایند بعده فصد باسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود روغن شبت و کل و کنجد کرم کرده بمالند در وی نشانند و بسیار دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند صحت کلی روی داده و طریق داغ درین آنست که سیخی آهنی کرم کنند و بالاتر از شتالنک بهشت انکشت مضموم رک عرق النسا است آنرا بجویند و بر آن داغ نهند و اکثر جراحان هند بسبب عدم اطلاع بران رک در ساق پای داغ عریض خطا مانند کشند نظر بدانکه رک مذکور بیرون ازین نخواهد بود و اینچنین داغ کاه باشد که سود دهد لوصل الکی علی العروق و کاه باشد که نفع ندهد لعدم حصول الغرض و نشان این رک آنست که ذی عقود باشد یعنی کره دار و دوری بعد سبقی زان تا زانو بیشتر پدید آید و اکر در ساق پای رک مذکور ظاهر نشود میان انکشت خنصر و بنصر پای

مجرب

طریق

علاج

خفی کشند عریض به سبع آب گرم کرده و از آنکه در اینجا گوشت کمتر نیست اکثر است
که داغ نفع دهد لوصوله بالعرق و احوط آنست که اگر در اینجا داغ دهند و هم در فوق
بالاتر از کعب به هشت انگشت مضاعفا و اگر این داغها سود ندهد میان
ساق را بشکافند و آن رگ را بقیچقاره بردارند و ببرند و داغ دهند که
البته ازاله مرض نماید باذن خالقه و احتراز از جماع و ترشی لازم دانند

فصل اندر دوالی و این مرضی است که رگهای ساق بزرگ و سطبر و گره گره
شود و سبز نماید و سبب او خون سوداویست که در رگهای ساق ریزد و علت مذکور
بیشتر به پیکان و حمالان و پیاده روندگان و کسانیکه پیش ملوک بسیار
ایستند و یکی دیگر پاهای آنها همیشه در تعب باشد و ایستاده بسیار مانند
واقع گردد فایده گاه باشد که این مرض از خون بلغمی پدید آید و در این صورت
رنگ رگها سبز ننماید و گاه باشد که بعد از امراض حاده بسبب انتقال مواد
عارض گردد و گاه باشد که جراحت شود از جهت حرارت مزاجی یا عارضی
بالجمله هر چون که دیر ماند علاج مشکل پذیرد علاج رگ باسلیق زنند و مسهلات
سودا یا بلغم دهند حب سبب و قی فرمایند و در هر هفته ایارج فیقرا با اندکی
گل ارمنی سرشته بخورانند و ماء الجبن بنوشانند و بعد تنقیه تمام رگهای برآمده
ساق را فصد کنند و بقدر حاجت خون بگیرند و حرکت منع نمایند و از
اغذیه غلیظه و مولد سودا اجتناب نمایند و هنگام فصد و برآمدن خون باید که
ساق را از دست بمالند تا خون غلیظ بسبب تحریک تمام مستفرغ شود و بعد
تنقیه بسته داشتن ساق بعصابه سود دارد و ماده را ریختن نمیدهد اما باید که
معتدل ببندند نه سخت و هنگام بستن ابتدا از کف پا کنند و پای تا زانو ببندند

وهرگاه

وهرگاه بپیاده رفتن ضرورت شود نخستین تدبیری که در داء الفیل گفته آید در عمل
آرند بعده مشی نمایند بتدریج و علاج این مرض و داء الفیل چه احدا شمرند

فصل اندر داء الفیل و آن آنست که ساق و قدم از غایت خلط بسیار فربه نماید
و لذا کسی به و ماده این مرض هم در رگهاست و هم ما بین عضلها و غشاها
ساق و کف بخلاف ماده دوالی که محصور میباشد در عروق و این را
دو گونه است نوع اول آنکه خون غلیظ سوداوی محترق بر پای ریزد و علامت
آنکه ورم صلب است و گرمی ملمس و رنگ او ابتدا احمر باشد پس کبودی
و سبزی گراید و باشد که تشقق خفیف در آنجا پدید آید و گاه باشد که آن تشقق
بقرحه میل نماید و ماده از و تراود و از خاصه ویست که چون مستحکم شود حس پای
باطل سازد جهت استفراغ مجاری روح علاج بزودی فصد باسلیق کنند از
جانب پای ماؤف و جهت تنقیه سودا مطبوخ افتیمون و ماء الجبن دهند
و از آنکه ماده سودا غلیظ تر نیست و با وجود آن بموضع بعید متسفل افتاده
اخراج آن بیک دفعه امکان ندارد لا باید که تنقیه بدفعات نمایند و برای اسهال
چیزهای گرم قوی الاسهال زنهار استعمال نفرمایند که مزید سبب است و بعد
از آنکه بدن پاک شود و ماده از ریزش باز ایستد جهت تنقیه نفس عضو رگ
مابض زنند و وضع حجامت کنند پس از آن برای تقویت عضو اقاقیا
و رامک و عصاره لحیة التیس طلا نمایند و واجب است که صاحب این
مرض و دوالی را که از اغذیه مولد سودا و پیاده رفتن و جز آن هر چه
موجب انصباب ماده بود بر پای احتراز کنند و پیوسته پای را بر بالش
نهاده دارند و مهما امکن حرکت ندهد و اگر برخاستن و سوار شدن و پیاده

رفتن ضرور شود داروهای قابض مثل مازو و گلنار و زاج و صمغ عربی و اقاقیا نخست
بر ساق و قدم طلا نمایند و از قدم تا ساق لصابه بر بندند بستنی معتدل و صمغ
عربی و اقاقیا بعد طلا نمودن بس لعزبا بنید که بتدریج حرکت کنند و اگر با یش
بود عصا بدست گیرد و زور بر آن عصا دهد و راه رود و بهمین تدبیر مشغول
باشد تا که خاطر جمع شود از انصباب ماده و در عضو قوت تمام پدید آید
و بصاحب دوالی بیشتر همین تدبیر باید کرد عند الحرکت نوع دوم آنکه خلط لوه
غلیظ لمفیر برای گرد آید و احداث داء الفیل نماید و علامت او نرمی ورم
و سردی لمس و غلظ ساق و قدم و نا بودن آنچه گفته شد در دوم علاج علاج
در هر هفته یکبار یا دو بار قی فرمایند و هر صباح دو درم اطریفل صغیر و نیم درم
کمتر و نیم درم زنجبیل با هم سرشته بدهند و گرسنگی کشیدن درین مرض
نفع تمام دارد و پس از تنقیه تام برای تقویت عضو صبر و مر و اقاقیا و جوز
سرو و شراب طلا سازند یا آب برگ سرو و آب لحیة التیس با سرکه کهنه آمیخته و لصابه
محکم بربندند و از ادویه و اغذیه هر چه مجفف بود بکار برند و هر چه بلغم افزاید
و بیمار را تحریک نماید منع نمایند و عند الحرکت تدبیری که در قسم اول گفته شد
استعمال فرمایند و این دوا بعد از قی طلا کردن تحلیل ماده مینماید تخم کرنب
و ترمس و نطرون و سرگین بز و آرد حلبه و خاکستر چوب انگور برابر بگیرند
و نرم ساخته طلا سازند و یک روز یا دو روز بگذارند انتباه دوا داء الفیل انتباه
قوی را بحال او گذارند و علاج نکنند اگر اذیت برسانند و اگر جراحت گردد
و بیم آکله افتد بهتر از قطع علاجی نیست آنجا که تنقیه سود ندهد فصل فصل
اندر وجع العقب یعنی درد پاشنه و این بر چند وجه است یکی آنکه بر پاشنه

زخم

۱۶۱

زخم رسد یا آسیبی افتد از ضربه و سقطه دوم آنکه پاشنه منضغط شود فشرده
گردد از موزه تنگ سیوم آنکه ماده حار یا بارد برو ریزد علاج اگر سبب او زخم علاج
حام لسبو مرهم استعمال کنند و اگر سبب او ضربه و سقطه باشد مامیثا و گل
ارمنی هر یک جدا حل کنند با آب یا گلاب و بمالند و آب شدید البرد ریختن
سود دارد و باشد که بحجامت حاجت آید و اگر سبب آن فشردن موزه
بود ابتدا آب سرد ریختن و مامیثا و گل ارمنی طلا کردن نفع دارد و اگر
سبب انصباب مواد بود یا ماده خون باشد فصد کنند و روغن گل بمالند
و در ماده بارد قی کنند و مسهل بلغم و سودا اسهل دارد و روغن بابونه و
فربیون و قسط مالیدن مفید است باب اندر حمیات یعنی تبها باب
و حمی در اصطلاح اطبا عبارت است از حرارت غریبه که در دل افروزد یا در
عضوی دیگر افروخته شود و از آنجا بدل آید و هر چون که باشد از دل بواسطه غریبه غیر طبیعی
روح و خون و شرایین در تمام بدن پراکنده شود بشرطی که باقی شود و از خاصه
اوست که سایر افعال طبعی یا بعضی آنرا متضرر سازد بسبب ضعف و قوت سبب
و افعال طبعی اشتهای طعام و آب است و هضم غذا و نشستن و خاستن و رفتن
و خفتن و سخن گفتن و جماع کردن و مانند آن بر وفق طبیعی باید داشت ماسوا
که حرارت غضب و تعب و غم مانند آن تب نیست اما هرگاه بدان حد رسد
که با فعال طبعی مضرت رسانند و بروح یا خلط یا بدن آدمی رسد سبب میشود حمی
فایده حرارت که بحیوانات تعلق دارد چهار گونه است غریزی و اسطقسی ماسوا
و غریبه اما حرارت غریزی نزد جالینوس عبارت است از حرارت ناریه عنصریه (۴)
که مستفاد شود از مزاج و قوام بدن و از الم برودت و حرارت عارض از دو حاصل

آید تا زمان حیوة در بدن میماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبه
بماهیت نیست بلکه تفاوت بینهما از انست که غریزیه جزو مرکب است
و مصلح بدن است و غریبه لفساد اوست و ارسطو و دیگر محققان بر آنند که حرارة
غریزیه فانی میشود سود مرکب مستعد عند فیقابل للنفس بر سان فیضان النفس
و قوی و برین تقدیر میان او و دیگر حرارتها تباین میشود و مغایرت بنوع
لا و حقیقت اما حرارت اسطقسیه جزو بست از غریزی که حکم آخر پیدا کرده است
و او تا بقاء شخص باقیست چه در حیوة و چه بعد از وی از آنست که میت سیاه
لا میشود و متعفن میگردد اگر چه او را در برف دفن کنند اما حرارت غریبه
حرارتی نا طبیعی است که حادث میشود در مرکب حی و آثار شان اوست ایذاء
اکنون بدن اکنون بدانکه تن آدمی چیزیست مرکب و میانه ترکیب و همگی سه
نخستین جنس است جنس نخستین اندامهای اصلی است که بنیاد تن است و حاویست
جنس دوم رطوبات و ارواح را که در ویست چون استخوانها و رگها و جز آن و جنس دوم
اخلاط است و دیگر رطوبتها که در تجاویف تن است چون مغز استخوان
جنس سیوم و منی و مانند آن از رطوبات اصلیه که تفصیل آن در دق گفته آید و جنس سیوم
ارواح است و بخارها که در تن مانند هوا پراکنده است و معلمان ترکیب تن را
بحمام تشبیه داده اند بدین وجه که جنس نخستین که عبارت از اعضاء اصلی است
بمنزله دیوارها و خشت و سنگ حمام است و جنس دوم که اخلاط اعضاء اصلی
و دیگر است بمثابه آب حمام است و جنس سیوم که روح و بخار است بجای هواء
حمام است پس هرگاه حرارت تب استقرار اندر اعضاء اصلی آویزد چنانک
باشد که حرارت آتش اندر دیوار و سنگ و خشت حمام آویزد و این جنس مسمی است

بحمی

بحمی دقیه و هرگاه حرارت تب نخستین اندر اخلاط و دیگر رطوبات آویزد
و بعده با عضای متادی شود بدان ماند که اندکی آب گرم اندر اجزاهای
حمام کنند و سنگ و خشت و دیوار حمام از آن گرم شود و این جنس مسمی است
بحمی خلطیه و مراد از خلط درینجا تمام رطوبات بدن است نه اخلاط چهارگانه
قال فقط کما قال القرشی المراد منها بالخلط ما یعم رطوبات البدن لا ما یختص
باسم الخلط اذ الحمی قد تحدث عن عفونة المنی و نحوه من اقسام الرطوبات
الثانیة و هرگاه حرارت نخستین با رواح و ابخره آویزد پس از آن باعضا
و اخلاط بدان ماند که در حمام آتش افروزند و هوا او گرم شود و بعده از گرمی
انتباه هوا آب و دیوار ها گرم شود و این جنس مسمی است بحمی یومیه انتباه آنچه
گفته شد از تعلق حرارت بسه گانه میانه ترکیب تن و بسبب او تب بانها
ماخوذ گشتن مراد از آن تعلق تشبث است و تشبث حرارت است
بر سبیل استقرار و الا نه حرارت که در روح یا اخلاط آویزد بدیگر نیز متعدی
میگردد اما تا آنکه در متعدی الیه تشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد مثلا
حرارتی که با خلاط آویزد اعضا را نیز گرم میانند و حال آنکه حمی عفنی است
فقط لیکن چون در اعضاء راسخ شود دق باشد و قس علیه آخر و چون اجناس
تب کلیه سه است هر یک بفصل علیحده گفته شود ان شاء الله تعالی
فصل فصل اول در حمی یوم و آنرا بدین نام از آن خوانند که تب مذکور در
اکثر یکشبانروز منقضی شود بشرطیکه بجنس دیگر منتقل نگردد و گاه باشد بندرت
که سه روز بماند و حمی یوم باشد پس اگر ازین مقدار تجاوز کند دلیل انتقال
او بود و بعضی برانند که تا شش روز نیز میماند و این تب سه گونه است

یکی آنکه باحوال بدن منسوب بود دوم آنکه باحوال بیرونی تن منسوب باشد سیوم
آنکه بروح منسوب باشد اما آنچه بنفس یعنی روح تعلق دارد تبهایست که از غم
و هم و اندیشه و خشم و خوف عارض شود و آنچه ببدن تعلق دارد تبهایست
که از رنج و ریاضت و استفراغات و اوجاع و اورام و تخمه و سده و عطش
و جوع تولد کند و آنچه بخارج تعلق دارد تبهایست که از آفتاب و سرما و از کثافت
بشره و از غسل کردن بآبهای بد چون زاج و شبت و گوگرد و جز آن پدید
آید فایده متعلق علیه در تب یومی روح است خواه سبب تب حرکت نفس روح
بود چنانچه در غم و جز آن خواه حرکت بدن خواه اسباب خارجیه چنانچه گذشت
و از آنکه این تب بروح تعلق دارد و ارواح سه است طبیعی و حیوانی و نفسانی
پس او بهر کدام که متعلق باشد آنرا بهمان نام خوانند چنانچه حمی یوم طبیعیه
و حمی یوم حیوانیه و حمی یوم نفسانیه بحسب تعلق حرارت بدین ارواح
ثلثه و استدلال برآنکه حمی یوم بکدام روح متعلق است بامور یا تقدم توان کرد فمثلا
تقدم تخمه و سوء استمرار و تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان تعلق اوست
بروح طبیعی که در جگر است و تقدم غم و فرح و حرارت حمام و علامت تعلق او
بروح حیوانی که در دل است و تقدم هم و فکر و بیخوابی دلیل تعلق اوست
بروح نفسانی که در دماغ است اکنون بدانکه این تب را بر دو قسم بیان کنیم
یکی آنکه شامل بود علامات و معالجات جمیع انواع او را بر سبیل کلی دوم
مخصوص باشد بهر نوع از آن بر سبیل جزئی قسم اول در علامات و معالجات
حمی یوم بر سبیل کلی باید دانست که علامت او علی الاطلاق نه است یکی آنکه
در ونافض یعنی لرزه نباشد و بهر اکثر و گاه باشد که قدری قشعریره پدید آید اما در بود

که لرزا

که لرزا آرد دوم آنکه دست و پای سرد نشود سیوم آنکه در مقدمه او کسل و تکسر
و غنودن کمتر باشد و صاحب او چون بحمام رود قرار شی نیاید و اگر یابد باید
دانست که حمی عفنی است چهارم آنکه نبض مایل بود بنظم و تواتر بود و در وضوع اختلاف
نباشد و اگر اختلاف بود با نظام باشد مگر آنکه به پیش از تب چیزی بوقوع آید
که عدم انتظام از وی باشد چون تعب و کوشش احشا و بسیار باشد که از عضو
شدت سردی هوا یا از اسباب خشکی افزای نبض صلب شود و همچنین است
که حرکت انبساط نبض سریع تر بود و حرکت انقباض بطی تر و اگر حال نبض مشکل
گردد باحوال دم زدن نگاه کنند پنجم آنکه حرارت او گوزان و تیز نباشد
بلکه مستوی بود همچون حرارتی که از ریاضت معتدل تولد کند و در مردم مست
از شراب حادث گردد ششم آنکه اثر نضج در بول اول روز پدید آید
هفتم آنکه رنگ روی و نبض معتدل و بر قرار بود مگر در آنجا که سبب تب
عشق و غم و تخمه بود هشتم آنکه ابتداء او نرم و آهسته باشد و روز گار نزاید
از حال صحت زیاده نباشد و از اعراض منکره چون خشونت زبان و تدارک
نفس و جز آن که از لوازم حمی عفنه است هیچ پیدا نیاید و اگر صداع یا درد
با او یار بود مجرد گساریدن تب زایل شود و قاطعه حمی یوم است که بعرق
پاکیزه باندازه بگسارد پس اگر عرق مفرط بود حمی یوم نباشد نهم آنکه از یک
شبانروز تجاوز نکند مگر بندرت و یا باشد که سه روز کشد و چون از ین
درگذرد حمی یوم نباشد یا انتقال نموده باشد بعفنیه یا دقی و آنکه جالینوس
گفته گاه باشد که تا شش روز بماند و حمی یوم باشد فقط خلاف اکثر محققان
علاج حمی یوم بر سبیل کلی بر آنکه سهل کس را از صاحبان این تب غذا باز نگیرند

مگر آنرا که سبب تب تخمه باشد و غذا درین تب چیزی لطیف و سریع الهضم
دهند و آنرا که صفراوی مزاج بود و یا در آغاز تب فرانیطس یا غثیان باشد اگرهم
اندر آغاز لقمه چند از نان خورانند در آب یا گلاب یا آب انارها در
شراب ممزوج یا آب تر کرده بهتر باشد و شراب که با آب ممزوج کنند زود
گوارد و آنجا که سبب تب ریاضت و تعب و گرسنگی باشد ریاضت
معتدل و مالیدن بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند پس بحمام
برند و غذا در وقت انحطاط تب دهند چیزی و چون تشنه شود از آب
سرد باز ندارند مگر آنکه در وی حشا ضعیف بود و تب از برودت باشد که درین
صورت آب اندک تر و از نوبت تب آخرتر باید داد و در حمی یوم هیچ
یکی را استفراغ نباید کرد مگر سه کس را اول آنکه تب او از سده امتلائی بود
ثانی آنکه تب او از کثافت بشره و بستگی مسام باشد و اندرون وی ممتلی
بود ثالث آنکه تب او از تخمه باشد و بدانند که در آخر حمی یوم حمام بسیار
سود دارد خاصه آنجا که بستگی مسام و کثافت بشره سبب بود اما غذا دادن در حمام
را نشاید مگر آنکه تب عفونت گیرد و منزله نضج پذیرد و آنچنانچه صاحب تخمه را روا
نباشد حمام تا که طعام منهضم تر شود و در جمله خداوند حمی یوم در هوای حمام نشاید که باشد
لیکن در آب او چندانکه تواند ماند بغیر لتب روا باشد مگر آنرا که تب او از
کثافت بشره باشد که او را در هوای گرمابه بسیار بماند و عرق آوردن نفع تمام دارد
قسم دوم در علامات و معالجات حمی یوم بر سبیل تفصیل و این قسم مشتمل است
بر چند نوع نوع اول آنکه از غم مفرط پدید آید و باید دانست که غم مفرط متحرک
میسازد روح را بداخل پس بسبب بند ماندن گرم میشود روح و تب پدید می آید و علامت بلغ

اوتقدم

او تقدم غم است و غور عیون و زردی و خشکی روی با سپیدی آن و ضعف
و صغر نبض و ناریته بول و صدمت او در هنگام بر آمدن علاج بیشتر بافراغت
دل کوشند زیرا که غم بروح حیوانی تعلق دارد و معدن او دل است و آن
چنان باشد که بحکایتهای خنده آور و بازیهای عجایب و الحان طرب افزای
دل بیمار خورسند کنند و مفرحات سرد بخورانند بر سینه صندل و گلاب و لعاب
اسپغول و آب برگ خرفه و آب برگ بنفشه هرچه ازینها میسر آید اندکی کافور
آمیخته طلا نمایند و عطرهای سرد و تر ببویانند و چون تب ساکن بود بحمام
معتدل الهوا که آب او شیرین و نیمگرم بود برند و غسل فرمایند و با بزن نیمگرم
نشانند و چون از استحمام و آبزن فارغ شود روغن بنفشه یا روغن نیلوفر
یا روغن مغز تخم کدوی شیرین اندر همه تن او بمالند باهستگی و بستر او نرم
سازند و ریاحین مناسبه حاضر دارند و جماع منع نمایند و بچیزهای لطیف و زود
گوار و نرمی افزای تغذیه فرمایند چون گوشت بزغاله و جوزه مرغ خانگی فربه
و بیضه مرغ نیمبرشت و ماهی تازه خورد و قلیه که با کدو و خیار و اسپاناخ
پخته باشند و ماش مقشر و آش جو و دوغ تازه و پالوده و غذا بتفاریق
دهند و ازین همه هرچه مناسب حال مریض بود بر گزینند و آنکه بتفاریق
غذا جهت آنست که معده سنگین نشود و بدین تدبیر ملازم باشند که تا بحال
آید و تب از انتقال محفوظ ماند نوع دوم آنکه از هم قوی پدید آید و باید دانست
که هم قوی متحرک میگرداند روح را بطرف مره بداخل مره بخارج و بدین سبب
روح گرم شده تب می آید و علامات او همان است که در غمی ذکر یافت مگر آنکه
نبض درینجا بغایت قوی باشد علاج تدبیر وی نیز همچنانی است که گفته شد

لکن چنانکه در غمی پیشتر باعانت دل کوشند درینی اعانت دماغ کوشند
زیراکه هم وفکر بروح نفسانی تعلق دارد و معدن او دماغ است و آن
چنان باشد که عطریات و روغنها و ریاحین تازه و خوشبوی بویایند
و باستماع افسانها و سمرها و کتابها و سرود زنان جمیله مشغول دارند و پری
پیکران محبوب القلوب و طلعتان مرغوب حاضر سازند و بالجمله هرچه فرح
اندیشه او بود بعمل آرند فصل در غم و هم حالیست که هرگاه چیزی مرغوب
از دست آدمی فوت شود یا بدان نتواند رسید یا کاری بیند نکرده که
منع آن نتواند کردن و نه بران ملامت و مکافات تواند نمودن پدید
آید و هم حالیست للنفس را که هرگاه آدمی باتمام کاری اهتمام کند و همگی
همت بدان گماشته چنانکه پنداری از خواهانند و جویاند او مرآن کار را
پدید آید و بباید دانست که مطلوب صاحب غم یا فوت شده باشد و حصول
او ممکن نبود یا معجوز عنه باشد یعنی صاحب مطلب از وصول آن عاجز بود
بخلاف مطلوب صاحب هم که ممکن الحصول بود اگرچه بدشواری حاصل شود
نوع سیوم آنکه از فزع قوی یعنی ترس پدید آید از جهت کثرت روح
و علامت او همانست که در غمی ذکر یافته اما اختلاف نبض درین بیشتر از
غم بود علاج قانونی که درین حمیه گفته شد مرعی دارند و از اثر ترس او نمایند
و شربت سیب و صندل و عرق بید مشک و شراب نفع تمام دارد نوع چهارم
آنکه از فکر بسیار پدید آید و سبب او نیز رجوع روح است بباطن و بدان سبب
گرم شدن و علامت او همانست که در حمیه مذکور شد علاج آنچه در حمیه ذکر
یافت بکار برند زیراکه فکر و هم بروح نفسانی تعلق دارد پس در رعایت دماغ

فائده

اهم باشد نوع پنجم آنکه از غضب شدید یعنی خشم مفرط پدید آید جهت آنکه روح
در غضب میل بخارج میکند و گرم میشود و علامت او آنست که روی بیمار بلکه تمام
بدن او سرخ شود و منتفخ بود و چشمها نیز سرخ و برآمده باشند و نبض عظیم
و طول سرخ بود و بسیار باشد گردست و دیگر اندام بلرزد و نبض شاهق و متواتر
و ممتلی باشد و اگر خشم از کاری بود که هم و خوف با او یار بود رنگ روی زرد
نماید علاج گفت برفق و مدارا و اعتذار و سخنهای مطابق و موافق و ملایم
خشم او ساکن سازند و بحکایتهای خنده افزای و لعبهای فرحت افزا
و استماع اصوات نغم روح تمام مشغول دارند و گلاب و کافور و صندل و بنفشه و نیلوفر
بو یانند و بر سینه طلا نمایند و گلاب بر سینه و سر و روی ریزند و شربت اناری
و شراب غوره و ریواج و سیب و صندل هرچه بهر سر نوشانند و از اغذیه
هرچه سرد و تر بود بخورانند با حموضات فتق و آلو و پس از آن که حرارت
بانحطاط افتد بحمام معتدل که هواء او شیرین بود برند و در آبزن نشانند و نیکو
ترین تدابیر در حق کسی که مرد جوان و محرور مزاج و قوی السحنه بود و روزگار
تابستان باشد آنست که چون از آبزن حمام برآید همان لحظه یکبارگی خود را
در آب سرد اندازد و زود برآید و صاحب این تپ را از شرب شراب منع
نمایند و همگی دران کوشند که خواب آورد و آسایش دهند باشد نوع ششم آنکه
از فرح مفرط پدید آید و باید دانست که فرح شدید روح را متحرک میسازد بخارج و بدان
سبب بسیار باشد که روح گرم شود زیراکه روح گرم و لطیف است و بادنی حرارت
خاصه که قوی و دفعة باشد گرم میشود و باز جهت لطافت بحالت خود باز گردد
از آنست که حمی یوم زود گذرد و علامت او همانست که در عفنی گفته شده

مگر آنکه هیئت چشم درینجا برخلاف هیئت چشم فیر مغضب باشد و ایضا تواتر عطسه
در بینی کمتر بود علاج آنچه در عطسه ذکر یافت بعمل آرند و سرد و فرحت را حقیر و فاسد
ولا تشیع الکار زند نوع هفتم آنکه از سهر مفرط یعنی بیداری بسیار پدید آید زیرا که
بیخوابی مفرط روح را منتشر گرداند ریاضت است مر بدن را و علامت او غور عیون است
جهت تحلیل رطوبات و انتفاخ پشت چشم و روی و انتفاخ بدن جهت بخارهای
خام که از عدم هضم طعام حاصل شود و تیرگی ابول جهت بد هضمی و رنگ روی
زرد نمودن و تکسر و اعیا در اندام پدید آمدن و نبض صغیر نمودن علاج آن
حیلها کنند که خواب آید و جهت خواب آمدن روغن بنفشه و کدوی شیرین
در بینی مالند و طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و کشک جو نیم کوفته و پوست خشخاش
بر سر ریزند نیم گرم و ایضا طبیخ مذکور در طاس اندازند و قدری از روغن بنفشه
یا روغن مغز تخم کدوی شیرین بران اندازند و سر بیمار آن دارند و ردای بر سر
در پوشند چنانچه متعارف است تا بخار پراکنده نشود و بدماغ برآید و آنچه در سهر
گفته شد بعمل آرند تا بخواب روند و چون سبب بالخطاط افتد بحمام رفتن و آب
شیرین نیمگرم بسیار و مکرر بر سر ریختن و با آبزن نشستن نفع دارد و باید که احتیاط
کنند تا عرق نیاید و از حمام زود برآید و پس از استحمام غذاء لطیف و سبک
بخورانند چون فراریج و مانند آن و روغنهای مرطب ترطیب نمایند بر بدن او
و شربت جلاب که از شکر طبرزد و گلاب و عرق بید مشک ساخته باشند
بغایت مفید است و جماع و جمله آنچه خشکی فزاید زیانکار است نوع هشتم آنکه
از خواب طویل یا از ترک استحمام و ترک ریاضت معتاد پدید آید و ظاهر است
که از بسیاری خواب و ترک معتاد بخارهای فرو شوند در بدن گرد می آید و بروح می آمیزد

وآنرا

و آنرا کور و کرم میبانو و علامت او تقدم سبب است و امتلاء نبض علاج بحمام
برند و عرق آورند و آب نیمگرم بر بدن ریزند و بر ریاضت معتدل مشغول دارند
و خفتن نرهند و بسیار بدستهای مختلف دلک فرمایند و اگر سبوس گندم و تخم
حزیته و قدری نمک باریک ساخته بر تن بمالند بهتر باشد و غذا لطیف و سریع
الهضم و قلیل المقدار دهند و از شراب اجتناب فرمایند زیرا که شراب بخار
انگیز است و این نوع شبیه است به حمی یوم قسمی نوع نهم آنکه از تعب و رنج
پدید آید و لا یخفی که حرکت بدن مفاصل و دیگر اعضا را گرم میکند و بدان سبب
حرارت مشتعل میگردد و ارواح را گرم میسازد و علامت او تقدم تعب بدانست
و خشکی بشره و نبض صغیر و مایل بصلابت بودن و مفاصل نسبت بدیگر اعضا
گرمتر نمودن و اعیا و ماندگی ظاهر شدن و باشد که سعال خشک و صنع بول پیدا آید
علاج باسایش و راحت و ماندگی خواب کوشند چند آنکه توانند و چون
سبب کمتر شود بآب شیرین نیمگرم استحمام فرمایند و بدن را با آب استسقاء بمالند
و چون از استحمام فارغ شود تن را بمنشفه خشک نمایند و روغن بنفشه
یا نیلوفر یا گل یا جز آن ترطیب فرمایند و بدستهای مختلف دهند بلا مثبت
و باز بحمام برند و در آبزن نشانند و آب خشک نموده ترطیب ادهان
سازند پس از غذاء رطب مایل ببرودت چون گوشت فراریج و ماهیچه
بزغاله و زرده بیضه نیمبرشت بخورانند و جلاب شکر و گلاب بنوشانند
و از جماع و چیزهای خشکی فزای پرهیز فرمایند و پوشیدن جامه نرم و خفتن بر بستر
ملایم و فواکهات رطب مایل ببرودت خوردن نفع دارد و شراب خوار
اگر شرب او طلب کنند بعوض جلاب شراب ممزوج با آب توان داد و احتیاط

باید کرد تا عرق نیاید چه در حمام و چه در خارج نوع دهم آنکه از استفراغ پدید آید
و این استفراغ عام است که از خون بود یا از خلطی دیگر و بنفسه عارض شده
یا شده باشد یا بخواهش چنانچه از پس ادویه مسهله و مقیه و بعد فصد
حادث گردد اما حدوث تب بعد قی و اسهال جهت آنست که روح گرم
میشود و تعب میکشد از حرکت اخلاط و اما پس از برآمدن خون جهت
آنست که صفرا غالب می آید و خون باقی گرم تر میگردد و جهت زوال برآمدن
برطوبت مقام و بدان سبب الجزء دخانی تولد میشود و روح را گرم ساخته تب
می آرد و علامت او آنست که بعد استفراغ پدید آید علاج اگر سبب اسهال
و قی بود و سبب باقی باشد بحبس او کوشند از آنچه در خور او باشد و در
مبحث اسهال و قی ذکر یافته و بشبر روغن مصطکی با روغن سنبل تر کرده
بر شکم معده نهادن گرما گرم نفع تمام دارد و کذلک اضمده دیگر زیراکه هرچه شکم گرم
بود سبب آرد و آنجا که تب سخت گرم باشد و تشنگی پیدا بود صندل و گل سرخ
و اقاقیا و سک با آب آس و گلاب بر دل و جگر ضماد سازند حرارت تب نشاند و اسهال
و قی باز دارد و غذا آرد زرد نهد ترش انار دانه یا زرشک یا سماق یار کرده و آنجا
که سبب افراط اسهال و قی ضعف تمام روی نموده باشد نافعترین اشیائی
ماء اللحم است و شراب ریباس نیز مفید گفته اند و بهترین ماء اللحم اینست
که صاحب ذخیره درین مبحث ذکر کرده و اگر تب عقب فصد یا بعد برآمدن
خون برعاف و جز آن پدید آمده باشد در آن کوشند که صفرا فرو نشیند
و برای اینکار هرچه مبرد و مرطب است سود دارد و فایده گاه باشد که فصد کنند
و خون از مقداری که باید کمتر گیرند و بدان سبب الجزء ساکنه و اخلاط در حرکت

آیند

آیند و روح را گرم ساخته حمی یوم احداث نمایند و درینوقت باید که فصد
رگ زنند و خون وافر گیرند تا حمی یوم بحمی عفنه انتقال نکند نوع یازدهم
اندر حمی یوم که از وجع پدید آید و باید دانست که درد قوی حرارت را بجنباند
و روح را گرم میسازد و بدان سبب تب می آید و علامت او حدوث تب است
بعد ظهور درد در سر یا گوش یا چشم یا دندان یا جز آن علاج باز المرض عضو
مألوف و بتسکین وجع توجه کنند زیراکه تب عرض درد است و درد سبب اوست
سبب چون زایل شود عرض نیز زایل شود اما اگر درد بایستد و تب باقی
باشد از قبیل حمی یوم تعبی باشد و درینصورت آنچه از تعبیه گفته شد
بعمل آرند نوع دوازدهم آنکه از غشی شود و بدانکه اگر سبب غشی روح
گرم شود جهت وقوع حرکت مضطربه در دو بدان سبب حمی یومیه تولد کند
و علامت او آنست که نه علامتی دیگر تب هیچ نباشد و بعد غشی پیدا آمده
باشد و سقوط قوت و ضعف نبض پیدا بود و پوشیده نماند که احوال
نبض او دودی صلب بود علاج هرچه در غشی گفته شد در باب امراض قلب
بکار آرند و ماء اللحم و بیضه مرغ نیمبرشت و جز آن هرچه زود گوار دهند
و اگر ماء اللحم با شراب دهند قوت را فی الحال باز دارد و درینوقت از
تب اندیشه نکنند زیراکه درینحالت رعایت قوت واجب است
و پس از آنکه بیمار از غشی برآید و قوت بجای آید اما تب باقی باشد
بتلطیفه حرارت کوشند باستعمال اشربه و اغذیه سرد و تر کذی رطوبت بود
نوع سیزدهم آنکه از جوع مفرط پدید آید و علامت او ضعف و صغر نبض است
و باشد که مایل بصلابت بود علاج کشک جو و کدو و اسفاناخ با روغن

بادام بخورانند اندک اندک وچون این حسوها بخورند شوا اسپیدباج و دیگر
اغذیه سرد و تر دهند و باید که بحمام برند و در آبزن نشانند و بعده روغن
مرطب بمالند نوع چهاردهم آنکه از عطش مفرط پدید آید ولایخفی که جوع
وعطش مفرط بسبب گرمی جگر و اضداد بخارات وروح را گرم میسازد علاج بفرمایند
تا آب سرد مضمضه و غرغره کنند پس اندک اندک بنوشند و شیره خرفه و آب
تمرهندی و آلوی بخاری و آب انارین و آب خیار و ترشش و امرود نفع دارد
خاصه که به یخ سرد کرده باشند و اگر بالغی جنوب آب سرد غسل کردن سخت صواب
باشد و باید که بخورات و آسایش باشد و غذا سرد و تر خورد نوع پانزدهم
آنکه رگهائی باریک که در همه تن پراکنده است همچون لیف و در درسه ها نسبت و افواه
و مجاری عروق مذکور بسته شود و بدان سبب بخار جمع گردد و گرم شود و روح نیز گرم
شده احداث تب نماید و سبب سده این عروق یا خلط غلیظ و لزج است
که در رو پدید و یا امتلا که در خون افتد و گذر رگها را تنگ کند بالجمله این
تب مسمی است بحمی یوم سددی و نشان خلق او مغمره است زیرا که حمی عفنه نعضیه
تمام دارد و باشد که مانند تبهای خلطی بکسارد و باز گیرد و مدت بقای این
تب بحسب بسیاری و کمی سده است اگر سده بسیار بود سه روز میماند بلکه شش روز
علما قال جالینوس و اگر کمتر بود زود تر منکسر شود و بشرطی که در تدبیر خطائی نرود
و هرگاه در حمی یوم قرارت و لرزه آید دلیل انتقال او بود بعفونه و علامت حمی یوم
سددی آنست که هیچ سببی از اسباب داخله ظاهر نباشد و نوبت طویل دارد
و با عرق نکند و نبض صغیر بود پس اگر بدن منتفخ و ممتد و آورده ها بر آمده
و روی سرخ باشد باید دانست که سبب سده امتلاست نه غلظ اخلاط

علاج

علاج اگر بسبب سده امتلا بود نخست فصد کنند و اگر بعد فصد درد جانب چپ
پدید آید باز فصد نمایند و اگر امتلا مفرط بود بچیزی ملایم طبع را بکشایند
بعد از فصد و پس از تلیین جهت تفتیح سده سکنجبین بزوری معمول
و ماء الشعیر و مانند آن دهند هرچه محلل بود شدید الحرارت نباشد و در پی تنقیه
زنهار تفتیح سده نکوشند که ضرر دارد و چون تب بانحطاط افتد یا بکسارد
بحمام برند و آب نیمگرم بسیار بر سر ریزند و در آبزن نشانند زمانی طویل و آرد جو
و آرد باقلی و سبوس گندم و تخم خربزه و مانند آن چون بیخ سوسن و اشنان
اصفهانی کوفته بر بدن مالند و غسل کنند و هرگاه این تب معاودت کند
و بنوبت همی آید باید که چهار ساعت پیش از نوبت بحمام برند و در
آبزن نشانند و بعده در مسلخ جامه خانه بخسپانند جز پوشیده تا عرق آید
که بدین تدبیر بسیار باشد که تب نیاید و در تب مطبقه نیز تدبیر مذکور
نفع تمام دارد و جالینوس گوید اگر طبیب جاهل درین تب غذا باز
گیرد و تب مذکور بحمی حاده منتقل گردد فایده حمی یوم سددی که از امتلا
پدید آید علاج او بعینه علاج سونوخس است پس آنجا که سال و عمر
و سحنه و قوت و فصل و سال و عادت مریض موافق باشد چندان
خون گیرند که بیم غشی نشود و بدانند که در انواع حمی یوم خوف آنست
که بدان باز گردد بخلاف این نوع و اگر بسبب سده غلیظ اخلاط
بود علاج همانست که در امتلا ذکر یافت مگر فصد که درینجا حاجت
نباشد و بالفرض اگر فصد کرده شود بحسب اماخوق بسیار گرفتن
هرگز رخصت نباشد و در اینحالت شراب افسنتین و طبیخ تخم بادیان

گویند
گسارد ان سکنجبین را

وپوست بیخ او و پوست بیخ کرفس و سکنجبین نزد ور گرم و جز آن هرچه
ملطف بود دالو و غذا کشک جو باید که تخم بادیان پخته سازند
و سبوس آب بروغن بادام مناسب است و دلک بسیار در حمام نفع
دارد نوع شش نزد هم بشره درشت و کثیف شود و مسام بسته شود و بدان
سبب حرارت و ابخره اندرون بازماند و روح را گرم کند و تپ پدید
آید و سبب درشت و کثیف شدن بشره و انسداد مسام پنج است
یکی حرکت که از ترک حمام بر بدن گرد آید دوم گرد و غبار که از سفر و
جز آن بر بشره نشینند سیوم سرمای شدید چهارم حرارت آفتاب که
بشره را بسوزد و پنجم غسل با بهای بارد و قابض چون آب زاجیه
و شبینه و آب شیرین که شدید البرد است بود این را حمی یوم استحصافیه
گویند و علامت این تپ آنست که عقب ترک حمام و غسل یا بعد ملاقات
گرد و غبار یا عقب غسل آبهای گوگرد یا پس از ملاقات سرما پدید آید
و پوست بدن بلمس و درشت نماید و در چشم و روی اندکی انتفاخ
ظاهر بود و نبض سریع باشد و بول زرد برآید و یا شد که سپیدی برآید و از
نشان کثافت جلد آنست که چون دست بران گذارند حرارة تپ
چندان ظاهر نباشد و چون ساعتی نهاده دارند گرمی او زیاده تر
نماید جهت تفتیح مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان
سبب بخار دخانی تنخ بیرون سو گراید پس آن موضع نسبت بدیگر مواضع گرمتر
نماید علاج بخانه گرم مریض را بنشانند و بخیسانند و بدن آنرا باهستگی
بمالند و بجامهای گرم و نرم در پوشند و ساعتی تا عرق کنند پس هرگاه

تپ

تپ با خطاط افتد بحمام برند در انجا بزمانی طویل بدارند و محلیات که در
سدر گفته شد از سبوس و غیره بمالند تا عرق همی آید و آب بکار نه بندند
مگر کسی را که ترک حمام سبب باشد اما آبی که در و بنفشه و بابونه و اکلیل
جوش بیده باشند بر بدن ریختن صواب باشد در همه صورت و
باید که چون عرق تمام آید آنرا نشف کرده روغن شبت و بابونه و قسط
و سوسن هر کدام که میسر بود بهی نمایند و باز بجامها پوشیده برون آرند
ساعتی در مسلخ بدارند و اگر خواب آید خفتن دهند بعده غذای لطیف
چون یهو و دراج بریان کرده یا گوشت گوسفند یا نخود پخته دهند
و ترنج و مزر بجوشش بنوشانند پس اگر هنوز اثر بستگی مسام تمامی کشاده
نشود باز بحمام برند نوع هفدهم آنکه از تخمه و ناگوار بدن طعام پدید
آید و تدبیر آنست که چون طعام بهضم نشود و فاسد گردد تولد میکند دزد
ابخره رویه و دخانیه و حرارت می انگیزد و روح را گرم میسازد خاصه
صفراوی مزاج را و این تپ بیشتر آنانرا افتد که بر امتلای معده
و بر هر هضمی حرکت و ریاضت کنند یا در آن در آفتاب بسیار
بنشینند یا استحمام نمایند و علامت او فساد طعام است در معده
و آروغ دود ناک آمدن و اعراض تپ مطبقه چون سرخی چشم
و سرعت و عظم نبض پیدا شدن و تپ سخت گرم بودن و باید دانست
که درین تپ بول بیشتر سپید باشد و گاه بود که رنگین آید و کذالک
کمتر باشد که درین تپ آروغ ترشی برآید بالجمله چون بوی آروغ
نمرده و چون آروغ حاله صحت لوی دهد نشان زوال تپ بود و تپ

نه کور بسیار باشد که چهار نوبت یا هفت نوبت تب رد و باز آید و حمی یوم بیشتر
که جنس دیگر نگردد علاج اگر طبع نرم بود و چیزهای طعام فاسد در استفراغ
بر آید هیچ علاج مشغول نشوند جز آنکه آب گرم جرعه جرعه همی دهند تا معده
و روده را از بقایای طعام فاسد بشوید و پس از اخلاط اگر باید برند
دزود بر آرند پس جهت تقویت معده گلقند یا سکنجبین سفرجلی یا بیه
ساده بخورانند و آب بهی ترش قابض و آب سیب ترش قابض و روغن
گل با هم زده با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و پشم
پاره بدین روغن تر کنند و بیفشارند تا روغن از و بیرون رود
پس آن پشم را گرم کرده بر فم معده گذارند و بر بندند و آنجا که باستفراغ
خلطهای دیگر نیز بر آید و قوت ضعیف باشد استحکام منع نمایند و باز
گرفتن طبع اشتغال نمایند و جهت ایکار معروف حب الرمان و شراب
لیمو و غوره و مانند آن بارد قابض خوردن و کمپرسه در مانیه و زرشکیه
و سماقیه اغتذا فرمایند سود دارد و اگر طبیعت قبض باشد کار دشوارتر بود
و در بیوقت لازم است که تنقیه معده بود فرمایند و اگر در امعاء علیا
علوی یا در قعر معده بود مطبوخات مسهله دهند و اگر در امعاء سفلی بود
حقنه و شیافها بکار برند و ترکیب حقنه بر آنچه تقاضای مرض بود
توان کرد مثلا در امعا سوزش و حرارت بود از عناب و بنفشه و سبوس جو
نیم کوفته و روغن بنفشه و پیه بط و پیه مرغ خایگی حقنه سازند و اگر
در امعا قراقر و ریاح باشد در حقنه او تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق
داخل نمایند و پس از تنقیه استحکام و تضمید معده با ضماد قویه سود دارد

ولبسیار تر

دلبسیار باشد که ضمادهای قویتر از ضمادهای حنظ حاجت آید و هر چه بر فم معده
نهند سخت گرم باید بالفعل زیرا که نیم گرم معده را ضعیف کند
دادویه مسهله نیز چنانچه مزاج علیل باشد باید استعمال توان کرد چه اگر
مزاج گرم بود و تخمه از طعام گرم افتاده باشد آب میوه های و آب
انار بن مع شیر خشت و هلیله مربی و مانند آن طبع بگشایند و اگر مزاج
سرد بود بحب الدفادیه و معجون الراحه تلیین نمایند فصد درین تب
جایز نیست خاصه که طبع دو سه بار اجابت کرده باشد و گفته اند اگر
فصد اتفاق افتد و روی بود از آنکه طبیعت دو سه نوبت آمده باشد
باسهال دایمی انجامد و باشد که باسهال کبدی کشد نوع هژدهم اماس
در بعضی اعضای ظاهره افتد چون بن ران و پس گوش و بدان سبب
حمی یوم پدید آید باید دانست که هرگاه از ین اعضا ورم افتد و ماده
او سمومیت راه یابد فقط بغیر عفونت حادث میانو حمی یوم اما
اگر عفونت نیز اثر کند ورم واجب میکند حمی عفنیه و قید اعضا
ظاهره از آن کردیم که از اماس اعضای باطنه حالات بمنزله کرحمی و علامت
حمی یوم آنست که نخست در بن ران یا بغل یا پس گوش ورم پیدا شود
بعده تپ آید و روی سرخ و منتفخ شود و نبض سریع و عظیم مایل بصلابت
و ... روره سپید باشد علاج رگی که فصد او موافق عضو باشد ...
بگشایند مثلا اگر ورم در بن ران بود رگ باسلیق زنند و اگر در
بغل بود اکحل و اگر در پس گوش بود قیفال و بعد طبع را نرم نمایند
بادویه مناسبه و تقلیل غذا و ترک اطعمه خون افزا چون گوشت

و مانند آن فرمایند و در ادویه مناسبه و تقلیل غذا و ترک اطعمه حوث افزا چون
کوشت و مانند آن فرمایند و در ابتدا اضمده سرد و مقوی استعمال کنند
و عند استعمال او باید که شربت انار و سیب ترش و لیمو و ترنج و آب فواکه
هر کدام که میسر آید بیمار را بنوشانند و عطریات ببویانند تا دل و فم معده
و دماغ قوت یابد و بخارات از منفیات اینها باستعمال روادعات
منقطع شود بر اینها باز نگردد و ایضا افراط نکنند در تبرید مبردات تا ماده
خام نماند و کشکاب و اسپغول با شکر در تلطیف الحرارة و تقویت قلب
اثر مندیست و هر گاه تپ ساکن شود اما ورم باقی بود جهت تحلیل یا نضج
او محللات و منضجات بکار برند و شراب منع نمایند که درین نوع ضرر
تمام دارد نوع نوزدهم اندر حمی یوم که از حرارت آفتاب و آتش و گرمابه
پدید آید جهت گرمی هوا که بدماغ رسد و از انجا بدل و از انجا بشریانها
پراکنده شود و روح را تیز گرم سازد و این تپ آرد و تپ مذکور از
حرارت آفتاب بیشتر افتد و باید دانست که اثر حرارت آفتاب
بیشتر بروح نفسانی و در دماغ باشد خاصه اگر درین فصل بود که از
حرارت آفتاب یکدانه و بخار او بدماغ بر آید و درد سر آرد و اثر حرارت
حمام و آتش اکثر اندر دل باشد و علامت این تپ مقدم و ملاقات
حرارت آفتاب یا آتش است یا در گرمابه سخت گرم دیر ماندن و سبقت
و صفرا مایل بودن و بعضی روشنائی و سرخی چشم و افزونی حرارت
و التهاب در سر بنسبت بدیگر اعضا پیدا آمدن پس اگر سبب او گرمی
آفتاب باشد ظاهر تن گرم تر از باطن نماید و تشنگی بسیار نباشد

والنفس

والنفس بر جای بود و اگر سبب او گرمی آتش و حمام باشد تشنگی صعب و عظیم
و در نفس ظاهر شود علاج روغن گل و سرکه ببرف سرد کرده از دور بر سر ریزند
و لخلخه از صندل و گلاب و آب کشنیز تر ساخته بویانند و خرقه بران تر
کرده بر سینه و سر گذارند و شربت بنفشه و نیلوفر و غوره و ریواج و بهی و ترنج
هر چه بهم رسد و آب انار برف سرد کرده و قدری روغن گل بران ریخته بنوشانند
تا تشنگی و درد سر بنشاند و کشکاب سرد کرده و شکر آمیخته و سویق جو
با شکر یار که غذا نیک است و اگر بآب گرم پاشویه کنند خاصه که در وی
بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسپرغم و شکوفه بید جوشانیده باشند
بهتر باشد و صداع را فی الفور زایل سازد دیگر تدابیر مبرده چه در مکان
و چه در فرش و چه در استعمال مرعیدارند و چون تپ با خلط افتد
استحمام فرمایند اگرچه نزله و زکام باشد و آب شیرین نیمگرم بسیار بر سر او
ریزند و در آبزن بنفشه و نیلوفر که قدری بابونه پخته باشند نشستن صواب باشد
و بعده سر آنرا بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب سازند بشرطیکه اثر زکام
نمانده باشد نوع بیستم اندر تپ که از تناول اغذیه و ادویه گرم پدید می آید
و باید دانست که این تپ بروح طبیعی می آویزد زیرا که همچنانکه گرمی آفتاب
دماغ را گرم کند و گرمی هنگام حمام و قرب آتش دل گرم نماید و سبب ادویه
و دماغ یا دل گرم شود و این تپ از گرمی غذا و دوا جگر گرم میشود علامت
او اکل دوا و غذا و گرم است و شدت تشنگی و خشکی دهان و سرخی چشم
و درد جانب جگر حرارت بیشتر عودی و روی در اکثر با صداع بود علاج
نخستین ادرار فرمایند بشربت شیره تخم خیارین و تخم خربزه و تخم خرفه و سکنجبین

ساده درو ممزوج لبو بعده تلیین طبع نمایند بشیر خشت و تمرهندی با آب انار این
و شیر خشت و برای تسکین گرمی جگر صندل و گلاب ضماد سازند و بالجمله
با علاج جگر کوشند بدانچه در خور او بود و بعد تسکین تب آش غوره و
سماق و لیمون و نارنج بخورانند نوع هیت و یکم آنکه از نزله و زکام پدید آید
ظاهر است هر گاه ابخره گرم ناریه بدماغ برآید و بواسطه انسداد مسامات سر و ضعف
دماغ بیرون نرود و تحلیل نیابد و همانجا بماند منعکس شده روح نفسانی را گرم
میسازند و حمی یوم می آید و علامت او ضعف دماغ و وجود نزله یا زکام است
علاج فصد نمایند و اگر مانعی بود بر نقره حجامت نمایند و بعده بمطبوخ خفیف طبع
بگشایند و اگر با سرفه بود جهت تسکین سعال ترنجبین فرمایند و از گوشت و شراب باز دارند
و هر چه در نزله و زکام گفته شد بعمل آرند و پس از تسکین تب بحمام برند و در
علاج اهمال نورزند تا منجر نشود به برسام نوع هیت و دوم آنکه از شراب
پدید آید علاج آب انار و شربت غوره سرد کرده دهند و هر چه خمار را دور
سازد بکار برند و دست و پای بمالند و بموضع معتدل الهوا باشند و اگر بدین قدر
سود نشود و درد سر پیدا باشد طبع را بآب میوها نرم کنند یا رگ زنند یا حجامت
نمایند هر چه ضروری دانند و چون تب بانحطاط آید بحمام برند و آب نیم گرم
بر سر ریزند و بگوشت دراج و تیهو و جوجه مرغ فانکی اغتذا فرمایند با آب
غوره یا انار دانه یا زرشک ترش ساخته نوع هیت و سیوم در حمی یوم که از
زحیر و غلظه و حالتی که در وجع و استفراغی گفته شد علاج جهت تسکین ترنج
و امساک خلقه کوشند و بعد فرود آمدن تب استحمام فرمایند انتباه در دانستن آنکه
حمی یوم با تب دیگر منتقل شد هر گاه تب تک او و هیچ عرق نکنند یا عرق کنند
اما اگر تب

اما اگر تب اندر تن و رگها باقی بوده و مدت انحطاط تب طویل بود و بشمار
کرده شود و صداعی که بوده باشد زایل نگردد و باید دانست که چیزی دیگر
باشد پس اگر بشره با نهایت گرم بود و باقی حرارت تب اندر همه تن همواره و
آهسته باشد و بعد تناول اغتذا حرارت تب ظاهرتر شود و نبض مستوی
و با انتظام بود اما بصغر و صلابت مایل باشد نشان انتقال او بدق باشد
و اگر چشم و روی و رگها ممتلی و برخاسته شود نبض عظیم و رخساره افروخته
نشان انتقال او بمطبقه دموی باشد که آنرا سونوخس گویند و اگر قراش پدید آید
و نبض مختلف و صغیر شود و اندرون بسوزد و تن گران تر گردد و رنجها باز آید
نشان انتقال او بحمی عفنیه باشد بالجمله هر گاه حمی یوم نگردد اندر وقت انتها
نوبت یا در وقت انحطاط او علامتی از علامتهای تبهای دیگر پدید
آید و سبب او تدارک کنند ... دوم اندر حمیات خلطیه و در اصناف است
یکی آنکه از یک خلط پدید آید و آنرا بسیط گویند دوم آنکه از دو خلط یا زیاده پدید آید
و آنرا مرکبه گویند و مرکبه دو گونه است یکی آنکه نام دارد چون غب غیر خالص
و شطر الغب دوم آنکه نامی ندارد پس اقسام بسیط و مرکبه مسمی بیک مقاله
بیان کنیم و مرکبه غیر مسمی را بمقاله دیگر و کذلک تبی که بر تبع اماسها و سبب
جدری و حصبه و دبا پدید آید و آنکه چون دیگر در زیر عنوان آید و هر یک بمقاله
جدا گفته شد ان شاء الله تعالی مقاله اندر تبهای بسیط و مرکبه معلومه و از آنکه
خلط چهار است این مقاله بچهار قسم بیان کنیم و ... یا ... عوده
کلی که جامع باشد جمیع اقسام خلطی را که بیان کرده می آید باید دانست
که حدوث تب از اخلاط بر دو گونه است یکی آنکه خلط عفونت

پذیرد و بسببی اکنده شود و بدان سبب تب آید دوم انکه خلط اگرچه
عفن نشود اما گرم شده و جوشش زده تب آرد و این نمی شود مگر در خون
فقط زیرا که سوای خون خلط دیگر بسبب برد مزاج یا قلت مقدار سلا
احداث تب نمیتواند کرد از حرارت غلیانیه خود تا که عفونت نده
ورم در و راه نیابد بخلاف خون که او گرم مزاج و کثیر المقدارست هرگاه
که گرمتر شود و جوشش زند تمام اخلاط و ارواح و اعظام و اعضا را
گرم میسازد و تعفن اخلاط از احتمال بیرون نیست یا داخل رگها
باشد یا خارج از رگها در دماغ یا معده یا امعا یا ماساریقا یا کبد یا
طحال یا سینه یا ریه و مانند آن و پس اگر خلط اندرون رگها متعفن
شود تب لازم و دایم باشد و اگر خارج از رگها عفن گردد تب بنوبت
و بادوار آید مگر خلط مردم که او اگرچه خارج رگها عفن گردد و متعفن شود
اما تب لازم دارد و تعفن خون خارج عروق صورت نمی بندد مگر در
اورام عظیمه فاسده که در باطن بود و عفونت عبارتست از فسادی
که در جسم رطب افتد از اثر حرارت غریبه و آن جسم از استعداد
و قابلیت خود بر آید اما نوعیت او باقی باشد یعنی بامسمی که پیش
از حدوث فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی
باشد و قبول عفونت را رطوبت بالفعل درکارست اگرچه بالقوه
خشک بود و چون صفرا و سودا با برگ مورد و برگ گل نیز که برهم انبار نهند
اگرچه بالقوه خشک است اما گنده میگردد و پوسیده نماید که هر خلطی که
بیرون رگها عفن شود بسببی دیگر چون آماس رگها و اعضا اندرونی

که بخار

۱۴۲

که بخار عفونت از ان بدل رسد بنابر ان تب او بنوبت می آید و میگذارد
مگر تب بلغمی اگرچه بگذارد اما پاره مخفی باقی باشد و انچه اندرون رگها
عفن بود هر خلطی که بود تب لازم میباشد و نمیگذارد لیکن گاهی آهسته تر
و گاهی گرمتر میشود اما اگر عفونت نیز اندرون همه رگها رسیده باشد
یا در آن رگها بود که بدل نزدیکست تب لازم بر یک حال باشد
نه کم شود نه زیاده مگر آنکه ماده هم اندرون رگها عفن شود و هم برون
رگها از یک جنس باشد یا مختلف الجنس بود فایده ماده که برون رگها
عفن شود و اگر وجود او در تن بسیار بود چون بلغم تب او هر روز
آید و اگر آن ماده در بدن کمتر باشد چون سودا تب او یک روز در میان
یا زیاده بر آن آید و اگر تولد او میان این و آن باشد چون صفرا تب
او یکروز در میان آید مگر آنکه با بلغم مرکب شود یا صفرا در بدن بسیار
باشد چون غب مرکب که همچون مواظبه در روز گیرد و باید دانست
ماده که در خارج رگها باشد و عفن شود بدون آنکه ورم آرد و تب او بادوار
می آید جهت آنکه ماده همه در یک موضع نیست بلکه اندک اندک
بموضعی که موضع خلط عفنی درو است گرد می آید و هر جزوی ماده
در منصب بملاقات خلط عفن اندک اندک مستحیل میشود و بعفونت
تا که اندک جمع آید که بخار او بدل بر آید و از انجا بروح و شرایین گراید
و تب سخت گرم شود پس حرارت غریزی نیز بسبب حرارت تب
مشتعل شود و بتحلیل ماده و حرارت غریبه روی نهد تا که همه زوایدرا
بحلاید و چون بدان موضع رسد که معظم خلط درو است آنرا بسبب

بسیاری یا بسبب غلیظی و لزجی نتواند تحلیل کردن لیکن از آنکه ازانها از آن
موضع بر آمدها بود سپری شده تب گسسته شود تا که باز همان قدر ماده گرد آید
این است طریقه گرفتن و گذاشتن تب اما هر گاه ماده اصلی که مایهٔ
فساد است سپری شود نوبتهای تب منقطع گردد و سرعت و بطوء
و انقطاع او بسبب قلت و کثرت ماده است یا بسبب رقت و غلظت
آن و بسیار باشد که ماده رقیق بود و از سوء تدبیر غلیظ شود و بالعکس بالجمله
سبب درازی نوبتها تب یا از غلیظی و لزجی ماده است یا از بسیاری
او یا از ضعف قوت حرارت غریزی یا از بستگی مسام و عدم تحلیل و سبب
کوتاهی نوبت ضد این باشد پس آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر جمع شود
بسبب او تب کمتر در گذرد و آنجا که اسباب درازی بیشتر گرد آید بر طبق
او تب نیز دیرتر گذرد [...] اول اندر حمی دموی و آنرا مطبقه گویند
و وی بر دو نوع است نوع اول آنکه خون گرم شود بی عفونت و این را
سونوخس گویند و سبب این تب مطبقه امتلاء و فساد است و او اکثر کسی را
افتد که معتاد بریاضت یا استفراغ بوده باشد و ترک آن نماید و تب گاهی
منتقل میگردد به برسام و محرقه و حصبه و جدری بجهت رقت و غلیان
خون و علامت او سرخی چشم و روی است و انتفاخ و تمدد آورده
و فاریون بینی و ابرو و موضع فصد و عظم نبض و سرخی و غلظت بول
و پیش از تب ثقل و کسل و تمدد بدن پیدا شدن و نافض و قشعریره
نابودن و این تب لازم باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از حرارت
محرقه و غب خالصه بود و چون دست بر اندام نهند گرمی وی همچنین گرمی

اندام

اندام وی حمام نماید و این تب است میان حمی یوم و حمی عفنیه است
ومه آن و درد روی بسیار است که حلق و کام و لوزتین آماس کرده و نفس تنگی
کند لهذا العیف وی سونوخس الحمی الربویه نیز گویند و معنی ربو تنگی نفس است
و تنگی نفس درین تب وقتی پدید آید که خون بیشتر در جگر و دل و حوالی
آن گرم شود و جوشیده پس بخار از وی سینه و شش گرد آید و در نفس اعراض
ضیق نماید و اکثر آنست که بحران تب مذکور روز هفتم باشد فایده
در معنی تکسر و قشعریره و برد و نافض اما تکسر آنست که در یابد آدمی در خود
حالتی که گوئیا مفصل و استخوان او را بحیری کوبان زده اند و او مقدمه
قشعریره است و قشعریره حالتیست که اندر پوست و عضله برد مختلف
محسوس شود و مویها بر تن خاسته گردد و تیقدمها الکثر و برد و سردی عرضیست
که آدمی در اعضاء خود یابد و نافض حرکت غیر ارادیه است که در اعضا
ظاهری و باطنی افتد بر سبیل اهتزاز نه بر طریق اختلاج و ضبط آن
ممکن نباشد و ترجمه نافض لرزه است و اسباب نافض بسیار است
یکی کثرت مقدار ماده و سردی او دوم حدت و لذع او سیوم
قوت حسی عضو که ممر ماده است چهارم قوت دافعه عضو مذکور و غلظت
و لزوجت ماده و صعوبت و سهولت و سرعت و بطوء نافض بحسب اشتداد
و انتقاص و رقت و غلظت ماده است پس آنجا که ماده غلیظ و بارد یا رقیق
حاد بود و دافعه قوی باشد نافض بغایت قوی افتد و بالعکس اما اگر ماده
لذاعه گرم بود چنانچه در غب خالصه نافض در او اگر چه با قوت باشد
لیکن بسرعت زایل شود و اگر غلیظ و لزج بود چنانچه در مواظبه بطی الزوال

باشد علاج فی الحال فصد اکحل یا باسلیق کنند و خون وافر گیرند و اگر مانعی نبود
و فصل و سال و سن مریض و عادت او موافقت نماید چندان برآرند که بحد
غشی رسد بلکه غشی افتد زیرا که غشی حرارت را یکبارگی زایل کند و بدان
سبب طبیعت فی الفور غالب آید بر ماده از آنست که پس از غشی بسیار باشد
که قی یا عرق یا اسهال پدید آید و باید که در گرفتن خون هیچ انتظار نضج
نکنند زیرا که خون خود پخته است اما اگر تب با تخمه بود تا زوال تخمه و بعد هضم نکنند
فصد نباید کرد و فصد درین تب بهترین علاج است اگرچه پس از هفت
روز یا ده روز بر سر بیمار رسند باز نباید داشت خاصه اگر آثار امتلا
بر جای بود و قوت مساعد باشد لیکن فصدی که درین روزها اتفاق افتد
و روز سیوم گذشته باشد و بیمار چیزی نخورده باشد در اخراج خون افراط
نباید کرد و بدو سه روز دفعها باید گرفت و کذلک اگر زمان ابتدا بود اما
قوت ضعیف باشد نباید که روز بحران فصد واقع گردد و آنجا که از فصد
مانعی بود میان هر دو کتف یا بر دوش حجامت نمایند و اگر مریض طفل بود
و به حجامت تاب نیارد علق ارسال فرمایند و بسیار باشد که فصد و آب سرد از
دیگر علاجها مستغنی سازد و جالینوس گوید آنجا که از فصد و حجامت مانعی بود
علاج با آب سرد کنم اگر در احشا آفتی که با آب سرد ضرر رسد نباشد و برای
اطفاء خون رب ریباس و حصرم و حماض و اترج نوشیدن و عدس بسرکه
پخته خوردن نفع دارد و دیگر هرچه در مطبقه عفنیه گفته آید بکار برند
نوع دویم آنکه مطبقه که از عفونت خون پدید آید و این نیز بر دو قسم است
یکی آنکه خون خارج عروق عفن شود و این تبیست که در اورام

دموی

دموی حادث گردد و این از جمله تبهای عرضی است که بمنبع آماس پدید آید و علاج او
علاج آماس عضو متورم است و در آخر این فصل بمقاله مستقله تبهای عرضی
ذکر خواهد یافت بر آنجا رجوع نمایند دویم آنکه خون اندرون رگها عفن شود
و مطبقه حقیقی همین است و این تب بحسب قلت و کثرت تعفن اجزاء
خون از سه حال خالی نباشد و هر حال را نامی است یکی آنکه نخستین صعبتر
بود و اندک اندک آهسته تر شود و این را منا قصه منحطه گویند و اعراض او
در غایت شدت نبود و سلیم ترین و سهلترست و دلالت بر آنکه اجزاء
خون نسبت بر آنچه بتحلیل برد کمتر از آن عفن میگردد دویم آنکه هر ساعت
قوت تب دراز بالای صعوبت باشد و در اکثر روز هفتم بحران کند و وی
بغایت بدست و علاج او مشکلتر و این را متزایده و متزایدة فی الصعوبت
خوانند و دلالت کند بر آنکه اجزاء خون بیشتر از آنچه بتحلیل میرود عفن
میگردد و سیوم آنکه از اول تا آخر بر یک حال باشد و حال او در صعوبت
و سهولت میان این و آن باشد و بسیار باشد که تا هفت روز بر یک درجه
و بر یک وتیره بماند و این را متشابه و واقفه و متساویه نامند و دلالت کند
بر آنکه اجزاء خون بالمناصفه عفن میگردد یعنی هر قدر که بتحلیل میرود همان
قدر عفن میگردد و باید دانست که تمامی خون در بدن عفن نشود مگر آنکه موت
بدان پیش دستی کند بالجمله علامات مطبقه عفنیه آنست که تب مذکور گرمتر از
سونوخس بود و اعراض او قویتر باشد و با قلق و کرب بود و نبض سخت
مختلف باشد و بول کدر و ناخوش بوی بود و باشد که جهت برآمدن ابخره عفونت
از رگها لرزه افتد و صعبی و صعبتری اعراض او که تب درجات ثلثه که ذکر

یافت میباشد و هر خون که بعد از سوناخس شدید باشد و نقصان بول در سوناخس هرگز نباشد مگر بعارض علاج فصد کنند و بقدر حاجت و وقت بطریقی که گفته شد خون بگیرند و در حال خون برآمدن بکوهر خون نظر فرمایند که رقیق یا مائی یا صفراویست یا غلیظ اگر رقیق یا صفراوی بود شراب عناب و شراب اناب و طفیشل و مانند آن قوام دهند و اگر غلیظ بود به سکنجبین ساده و طبیخ بنج کاسنی و نبع مهک و مانند آن تلطیف فرمایند تا تحلیل زود یابد و بعد فصد را اصلاح قوام خون آب اناریس و آب تمر هندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی و تمرهندی و نفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و سکنجبین قنبری باشیره تخم خیارین و شربت غوره و ریواج و حماض و اترج و مانند آن بحسب حاجت و ملطف قبض و سبب حاجت باید داد و او هر کدام که مناسب بود و آب تمر تر یا شیرخشت جهت تلطیف خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آب سماق البرد در اطفاء حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون رقیق بغایت مفیدست و آنرا فصل تابستان مرد محرور را هرچه از این اشربه دهند باید که به یخ و برف سرد کرده بدهند مگر شربت ریواج که آنرا به یخ دادن صلاح نیست زیرا که سردی او و سردی یخ و برف معده را برنجاند و در حال غشی آلو و اقراص کافور جهت اطفاء حرارت شدید منفعت ست و غذا در مطبقه تا هفت روز ماء الشعیر فقط باید داد و اگر مملی بود زیره مزوره ماش مقشر و برنج و کدو و اسفاناخ و از ترشیها هر کدام که لایق بود داخل سازند و اگر بیمار ضعیف بود شوربای مرغ یا حلوان یا عصفورات و حموضات و غیره اصلاح داده توان داد و طفیشل که عبارت است از عدس یا سرکه بخته شده و داده اگر الکه خون او غلیظ بود که او را اجتناب از آن و از سایر مغلظات ضرور است.

سود

وغذا بحسب حال بکیموت یا دو نوبت یکبار توان لبت فایده افراط تبرید در مطبقه عفنیه که با امتزاج صفرا بود ظاهرست و بسیار باشد که لیرغش آرد اما اگر عفونت صفرا با خون مرکب بود مبالغه در تبرید خون و غذا او پس در صفورست الخ محرقه گفته آید لیمیل آرند و باید که درین حالت یعنی آنجا که صفرا با خون بود خون بسیار نگیرند که ضرر دارد و صفرا را خیره میسازد و در همه جا بهنگام فصد مراعات قوت بیمار واجب دانند که جزو اعظم در اخراج خون اعتماد بر قوت است که بسیار کس از فصد که در نا قوتی اتفاق افتاد هلاک شده‌اند و مراد از عدم قوت فقدان اصل ماده قوت است که بسبب تمادی مرض و غلو بدن و تحلیل اخلاط و روح واقع شده باشد نه آنکه شخص از غلبه حرارت یا وجع ناتوان افتد هرگاه بعد از نضج حاجت باسهال آید مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و خیار شنبر دهند و آنچنان اگر در حب و درم بود مغز خیار شنبر با آب کاسنی یا بطبیخ عناب و آلو حل کرده و ترنجبین آمیخته خورانند که بغایت نیک است و طباشیر بقدر درم همراه لعاب اسپغول حرارت و تشنگی شدید را نشاند انتباه هرگاه که بعد بحران باقی ماده بیت اندر رگها مانده باشد باید که کاسنی بکوبند و آب او بستانند موازنه بیست درم و بجوشانند و کف بردارند و با پانزده درم سکنجبین آمیخته بخورانند همین سان تا سه روز یا پنج روز بدهند تا ماده باقی را بتمامه پاک کند و آب گشنیز با سکنجبین همین عمل دارد و آب آلو و زرد آلو جهت تلیین طبیعت و تنقیه عروق بیرون نفع تمام دارد و قسم دوم اندر حمیات صفراویه بسیط و مرکب مطبقه و این دو گونه است یکی آنکه ماده از اندرون رگها عفن شود و آنرا غب لازمه گویند خواه خالص بود خواه غیر خالص پس اگر این ماده بشیشتر

بنواحی دل یا جگر باشد محترقه خوانند دوم آنکه ماده بیرون رگها عفن کرده و آنرا غب دایره نامند و او سه گونه باشد غب خالص باشد یکی آنکه از آن غب خالصه است و در آنست که ماده او صفراء صرف بود دوم غب غیر خالصه و در آنست که ماده او صفرا بود مرکب با بلغم و ترکیب او از آن گونه باشد که هر یکی بشناسد و امتیاز بینهما بنود سیوم شطر الغب و در آنست که ماده صفرا با بلغم اگرچه ترکیب یافته باشد اما محل تعفن هر واحد جدا بود و محل هر یک علیحده پدید آید و هر یک ازین اقسام همه بنوعی گفته آید نوع اول اندر غب لازم دوام سبب او تعفن صفراست و در تمامی عروق بدن و علامت او همان است که در غب خالصه و محرقه گفته آید لیکن اعراض درین بنسبت بغب خالص بیشتر باشد و بنسبت بمحرقه کمتر و ناقص در وجود که بر سبیل بحران و عرق نباشد مگر در آخر یا در بحران و فرق میان غب دایم و محرقه از روی اعراض بر چند وجه است اول آنکه حرارت و لذع در محرقه اشد بود و از آنکه در غب دایم دوم آنکه فترات درین ظاهر بود سیوم آنکه کرب و غشیان و اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی و سیاهی زبان نباشد بخلاف محرقه فایده ماده غب دایم اگر صفراء خالص و خطا در علاج نرود از یک هفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض او بسبب خلوص و عدم خلوص صفراست علاج هر چه در غب دایره خالصه گفته آید بکار برند و درین بنسبت بغب خالصه دایره بیشتر بنضج کوشند و بچیزهای سرد دادن چندان دلیری نکنند فاصه که غیر خالص بود و تا آنکه نضج پدید نیاید استفراغ نفرمایند و در ابتداء

جز کیفیة

جز کیفیة بزم یا آب فواکه و گلاب و شراب بنفشه و مانند آن طبع را نه جنبانند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و آب ثمر هندی و آلوی بخارا نفع دارد نوع دوم اندر تپ محرقه و بالا گفته شده که هرگاه ماده های حاد اندرون رگها عفن شود بر وجهی که بیشتر عروق نواحی دل و معده و جگر باشد محرقه خوانند و ماده وی صفراست یا بلغم شور و عام است که صفراء صرف بود یا بلغم مایل مرکب باشد و باید دانست که بلغم شور در حکم صفراست کما قال صاحب السدیدی البلغم المالح فی حکم الصفراء علی ما قرر فی بحث الاخلاط فاذا تعفن فی قرب القلب و فی الشراین و الاوردة القریبة عنه اشتعل اشتعالا عظیما کاشتعال الصفراء بالجملة تپ محرقه تپ است شدید قوی الاعراض اکثر هذیان باشد و غشیان افتد و مشایخ را کمتر عارض شود و اگر شود هلاک سازد لقوة السبب زیرا که تا سبب قویتر نبود محرقه پیران را نگیرد و از آنکه قوت ایشان ضعیف است یا بسبب قوت مسری تواند کرد و این تپ را چند علامت است یکی آنکه تپ لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و ازین سبب تشنگی عظیم بود دوم آنکه او را ابتدا قرار است و لرز و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بحران و در وقت بحران هم اندر آغاز قرار نکند و هم اندر آخر عرق آرد سیوم آنکه سرفه قلیل و قشعریره باشد که پیدا بود و بقراط گفته که اگر در محرقه سرفه پدید آید تشنگی زایل شود چهارم آنکه حرارت او زیاده تر از غب لازمی باشد پنجم آنکه زبان سیاه بود یا درشت اما سیاهی بد بود و درشتی و خشونت اسلم و اسهل تر

باشد و زردی متوسط بود ششم آنکه اعراض رویه مثل سهر و اختلاط عقل
و قلق و درد سر و رعاف و غور عیون و کرب و سقوط اشتها و افراط
حرارت سینه پیدا آید و این اعراض آنجا پدید آید که صفراء خالص سبب
باشد و غثیان بی قذف و نشان بودن ماده است در حوالی معده
و محرقه که با شدت اعراض بود سببی است بحاده و باید دانست که بحران
محرقه بیشتر باشد یا باسهال یا برعاف یا بعرق و عکس در دور کمتر افتد
و اگر افتد بیشتر باشد از دیگر بشرط آنکه بی تدبیری کرده نشود اشتباه محرقه
با مطبقه بیشتر افتاده است و فرق بینهما آنست که محرقه بنوبت غب
قوی‌تر شود و رنگ روی و چشم بدان سرخی و رگها بدان پری نباشد و در مطبقه
باشد و ایضا تمدد بدن و ضیق نفس و ربو در محرقه نبود و فرق در محرقه
و غب لازمه در غب لازمه گفته شد وانما الفرق بینهما بشدة الاعراض
و خفتها فایده محرقه کودکان سهل تر بود زیرا که مزاج کودک میل بتری
دارد و بسیار باشد که کودکان را در تب محرقه سبات پدید آید یا حالی که بدان
ماند و کودک شیرخواره اندرین تب شیر نخواهد و آنچه ضرور در معالجه
او ترتیب افتد علاج نظر کنند که حرارت غالب تر است یا ماده اگر حرارت
غالب تر بود نخستین بتسکین او کوشند و بدانند که در محرقه تسکین حرارت بیشتر
از غب خالصه مطلوب است و افراط تبرید در وی ضرورت تا عرق باز نگردد
و جهت تسکین حرارت شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب
اسپغول و ماء الشعیر و شربت نارنج و شیره خرفه و مانند آن بحسب حاجت
توان داد و خاصه برای اطفاء حرارت دل شربت صندل ترش و شربت حماض

اترج

اترج خوردن و خرفه بصندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه گذاشتن
چند کرت نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قال الرازی الکافور
فی البدن کریح الشمال فی العالم للتبرید و تخفیفه للعفونة ومضادته العفونة
و آنجا که در احشا آفتی قوی نباشد آب سرد کردن بنهایت مفید است و اگر
آفتی بود جرعه جرعه دادن کم مضرت بود و اگر ماده بر حرارت غالب تر بود نخستین
بنضج او کوشند بچیزهای مناسبه بعده مسهل دهند و در آخر بتسکین حرارة
رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و آنچه تدابیر موقوف بر
رای طبیب دانا است و جهت تلیین آب آلو و تمر هندی و مانند آن شیرخشت
آمیخته نفع دارد و اگر حاجت آید مغز خیارشنبر نیز درین باب فواکه اضافه نمایند
و آنجا که طبع نرم بود آب انار که با تخم کوفته باشند نفع تمام دارد و اغذیه هر چه
موافق بود و هر چه بالفعل سرد باشد سود دهد است با رعایت قبض و انحلال
طبیعت و آنجا که بیم سقوط قوت بود هر چند تب بصعوبت باشد و میل نشود
غذا باید داد و فصد کردن در محرقه مجوز است بشرطیکه قاروره غلیظ و سرخ
بود و الا نشاید زیرا که صفرا تیزتر شود و تب سوزان تر گردد و هر گاه تب
بمحل انحطاط افتد گرمابه نیمگرم و اغتسال آب نیمگرم که مایل بسردی بود روا باشد
خاصه که سبب تب بلغم شور باشد و آنجا که ماده در حوالی فم معده باشد غثیان
و تاسه قوی شود پس اگر قی نیز بفراغت بهم آید آمدن دهند که ماده دفع شود
و اگر قی بفراغت نمی آمده باشد سکنجبین و آب نیمگرم خورانند تا مدد کنند در
اخراج و اگر ماده غلیظ بود یا در طبقهای معده فرو رفته باشد باید که جهت استفراغ
او ایارج فیقرا دهند که صبر آن شسته باشد یا حب صبر دهند پس از تنقیه آب انار

منخورش یا آب انار ترش خورانند تا حرارت ایارج را تلافی کند و اگر با وجود تنقیه
تب باقی بود و زفراط او ضعف بهم آید حبس او توان کرد و که کونک هیچ استفراغ
بحرانی را نخستین حبس نباید کرد مگر وقتی که مفرط شود و خوف ضعف افتد
و بحران این تب گاه باشد که بعرق یا رعاف افتد پس اگر عرق مفرط آید
و خواهند که باز دارند باید که جامه سبکتر کنند و هوای خانه خوش نمایند و
عرق از وی پاک نسازند زیرا که چند پاک کنند بیشتر آید و اگر همچنان بگذارند
خشک شود و باز ایستد و دیگر تدابیر احتباس عرق بسیار است و لعاب اسپغول
و بهدانه و آب که در وی صمغ عربی حل کرده باشند طلا کردن و دست و پای
در برف و یخ نهادن عرق شدید الافراط باز دارد و اگر بباز داشتن رعاف
حاجت افتد که یخ بر سر و پیشانی گذارند و اطراف به بندند و پلیته بسرکین خر تر که
در بینی نهند یا قطره تری آن در بینی چکانند و دیگر ادویه حابسه رعاف در مبحث
او مذکور است و صاحب ذخیره گوید شخصی را هیچ تدبیر رعاف باز نمی ماند از
همان دست فصد کردم و مقدار سیب درم خون گرفتم در حال باز ایستاد و
بسیار باشد که در محرقه سبات پدید آید بسبب تقاضای بخارهای تر بر دماغ و از
خود غافل شود و اگر چه تشنه باشد آب نخواهد و در این وقت باید که علیل را
بیدار همیگنند و با وی سخن گویند و آواز بلند دارند و پایها از بن ران تا قدم بر بندند
بستنی که از الم او خبر یابد و اگر مانعی نبود شیافی لطیف بردارند و طلیع بکشاید
و بر مهره گردن و میان دو کتف حجامت نمایند و اگر از طلب آب غافل بود هر ساعتی
جرعه آب در دهان او بچکانند تا حلق خشک نگردد و اگر حاجت آید لعاب اسپغول
رقیق با جلاب خام یا آب انار توان داد و دانه خرمای هندی که با وی لختی گوشت

او باشد در دهان نهادن دهان تر دارد و تشنگی بنشاند و بخار که در محرقه بر دماغ
بر آید یا صفراوی باشد یا رطوبی و فرق میان هر دو آنست که با بخار صفرا خواب نبود
و بینی خشک باشد و بخار تر منفذ بینی را تر دارد و سرگرانی و سبات و غفلت
آرد و مقصود آنست که اگر بخار رقیق تر باشد شیر سرد دوشیده در روغن گل یا نیلوفر
بر یخ سرد کرده بر سر نهادن که بتلطیف عطش مخصوص است نشاید بهر آنکه هم باشد
که سرسام آرد اما اگر بخار صفراوی بود روغنهای و آب سرد و شیر همه سود دارد و دیگر
استعمال کردن و هر گاه که بخار تر باشد و سرخی در بینی و روی فاحش پدید آید
باید که رعاف آورند یا ماده را بجانب پای فرو کنند تا دماغ را ضرر نرساند و هر گاه
در محرقه بسبب تشنج خشک که در عصبها و عضلها افتد ضیق النفس پدید آید
باید که بر سینه و گردن موم روغنی که از روغن بنفشه ساخته باشند مالند و اگر
بنفشه و خطمی خشک کوفته بپخته بموم روغن لب رشته و استعمال نمایند سخت
صواب باشد و تراشه کدو و برگ خرفه کوفته و بروغن گل آمیخته ضماد کردن بر سینه
و گردن سود دارد و گاه باشد که صاحب محرقه را شهوت کلی عارض گردد و
در این حالت حلوائی که از ترنجبین و مغز تخم کدو و خیار و روغن بادام ساخته
باشند خورد این دفع از اله او نماید و هر گاه عطسه متواتر متولد گشته و ببدان سبب
امتلا در دماغ و ضعف قوت روی نماید باید که چشم و بینی و پیشانی بیمار بمالند
و بفرمایند تا بتکلف آروغ آرد و گردن و اطراف او نمک بمالند خاصه بروغن
بنفشه اگر قطره چند روغن بنفشه نیم گرم اندر گوش بچکانند صواب باشد و خرقه
نمد گرم کرده بر پس گردن نهادن و از گرد و دود و در رفتن سود مند است و
بسیار باشد که در محرقه هر گاه که تب گرفته خواهد شد غشی افتد بسبب انصباب صفرا

برفم معده و متأذی شدن دل از وی و در مین وقت باید که در حال آب سرد بر روی و سینه
زنند و کلاب و صندل و کافور بر پاشند و باد بیزنها کشند و شکم بمالند و اطراف بربندند
تا ماده فرو رود و گاه باشد که حاجت آید بر آن که بینی بیمار زمانی اندک بگیرند
و دست بر دهان او گذارند تا جراحت از اندرون باز گردد و قوت بر انگیزانند
و اگر سکنجبین با آب گرم اندر حلق ریزند از دو چیز یکی حاصل آید یا ماده از فم
معده زدوده شود و طبع اجابت کند یا قی باز گردد و اگر این ممکن نباشد سیوم
شراب ریحانی با آب سرد آمیخته در حلق ریزند که فی الفور بهوش آید و چون بهوش
آید پست جو ناردانه دهند و چون عادت بیمار چنین بوده باشد باید که پیش از آنکه
وقت گرم شدن تب در رسد چند لقمه نان پاکیزه در آب غوره یا آب انار ترش
یا آب لیمو تر کرده بخورانند تا از غشی ایمن باشد و دیگر تدابیر اعراض حادثه
در محل خود مضبوط است بحسب حاجت برگیرند صفت حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم
خیلون تخم کاهو رب السوس اصل السوس ترنجبین مساوی بگیرند و کوفته بیخته بلعاب
بهدانه یا اسپغول حب سازند صفت دوائی که تشنگی بنشاند و خواب آورد شربت
خشخاش اندر کشکاب آمیزند و بدهند و بیماری که خفتن بر پشت عادت دارد بر
عادت کرد اینرو فرمایند که استلقا دهان خشک کند و بهترین تدابیر جهت
ازاله خشونت زبان آنست که هر صباح روغن بادام در دهان کیرد و ساعتی بدارد
پس بریزد و زبان را بچیزهای درشت پاکیزه بمالد یا بخارد تا درشتی از وی برخیزد
و عقب آن اندکی لعاب اسپغول یا حلاب بجرع کند تا حرارت بنشاند فاید
در فرونشاندن حرارت محرقه خاصه که ماده بود هیچ تقصیر نباید کرد و سخن جهال
گویند مبالغت در آن بحران باز پس افکند ملتفت نباید شد که نزد اهل تجربه

فرونشاندن

فرونشاندن حرارت به حفظ تر و با سلامت تر است پس باید که سه چهار وقت
مبردات مختلف دهند چنانکه محمد زکریا گفته سحرگاه آب آلو دهند و بامداد کشکاب
و نیمروز آب خیار یا آب خربزه دهند و وقت خواب لعاب اسپغول و علی
هذا القیاس و آنجا که گرانی در سر بود بابونه و بنفشه بجوشانند و سر بخار آن دارند و پایها
در آب نهند و گذارند تا سبکی در سر پدید آید و تدبیر مسکن و مفرش در دق گفته آید انشاء الله
تعالی نوع سیوم در غب خالصه دایره و سبب این تب صفرائی صرف است که در خارج
عروق متعفن شود و خاصه این تب است که یک روز در میان آید مگر آنکه دو غب
مرکب شود که آن زمان هر روز میگیرد کما قالوا چنانچه گفته اند و قتی که مرکب شوند
دو غب نوبت می آید هر روز و اذا ترکبت غبان ثابت کل یوم و غب خالص را
چند علامت است یکی آنکه چون آغاز خواهد کرد سرما در تب پدید آید پس
لرزه قوی آید و چنان محسوس شود که گوئیا سوزنها در وی خلانند و لرزه زود ساکن
شود دویم آنکه بدن زود تر گرم شود و گرمی او سوزان تر از سایر تبها بود غیر محرقه
و چون دست بر بدن نهند تیزی تب دست را بسوزد و اگر زمانی همچنان بدارند
گرمی آنجا کمتر گردد سیوم آنکه بول ناری و صبر بود و رقیق بود و ممکن است که اندک
قوامی داشته باشد و بسیار بود که روز نخستین یا روز سیوم اثر نضج در بول پیدا
گردد چهارم آنکه در ابتدای نوبت نبض صغیر و ضعیف و متفاوت بود و در
اندک زمان بگردد و عظیم و سریع و مختلف گردد پنجم آنکه مدت اخذ نوبت
او تا وقت عرق آمدن بیشتر از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت نباشد
و این علامت خاص ترین علامات است آنکه چنان بود در غب خالصه نباشد
ششم آنکه عدد نوبت تب از هفت بیش نبود بشرطی که خطائی نرفته باشد

دباشد که بچهار نوبت در گذرد و بسیار باشد که در یک نوبت منقضی گردد بسبب
ادرار عرق یا بول یا قی یا اسهال صفراوی هفتم آنکه چون تب فرو آید عرق
بسیار آید و هرگاه اندر نوبت تب آب خورده شود تری بر پوست پدید آید گویا
عرق بسیار آید و هشتم آنکه عطش و بیقراری و تشنگی مفرط و غثیان و قی و
اسهال صفراوی و صداع و مانند آن لیکن کلام و غضب و جز آن بسیار باشد
اما بلغواسه و اعراض غب لازمه نرسد نهم آنکه با صداع گرانی در سر نباشد و اگر
باشد بغایت کمتر بود و زبان و دهان خشک بود و مزه تلخ باشد و نوبت اول
و دوم و سیوم لرز و سرما قویتر بود هر چند روز کار بر آید آهسته تر گردد مگر
آنکه بسبب تخلیط و عدم اجتماع ماده را مدد بهم رسد و این تب در اکثر سن
شباب و هوای گرم و بکسانی که مزاج ایشان گرم بود و خشک و لتب شوند
کشیده باشد و زمان طویل روزه دارند و بکسانی که اطعمه و اشربه و خشک بسیار خورند
عارض گردد علاج هر بامداد سکنجبین دهند با شراب غوره یا شراب ریواج یا شراب آلو
و اگر تشنگی غالب بود لبشیره خرفه و مانند آن هر چه مبرد مرطب بود تسکین نمایند
و بهترین چیزی درین تب آب انار ترش و شیرین است که با شحم او لفشارند و
اندک شکر آمیخته بخورانند تا هم حرارت ساکن سازد و هم لقوت شحم طبع را
نرم گرداند و اگر چه اصلاح تباهی مزاج و اطفاء حرارت غریب دینی بود اهم
ترین مهام است اما مع ذالک از تدبیر تنقیه ماده نیز غافل نباید بود و استفراغ
بعد از نضج باید فرمود و در استفراغ رعایت جانب میل ماده و طبیعت البته
باید نمود و اگر بدانند که طبیعت خود بخود دفع ماده مینماید چنانکه باید تحریک
نشاید بلکه اگر هر روز یک مجلس یا دو مجلس طبیعت فراغت اجابت میکرده

باشد

182

۱۸۰

باشد تدبیر کسان در طبع حاجت نباشد و الا ضروریست چنانچه گفته اند اگر قوة
مساعدت کند یا تخت طبع را نرم نکنند گلقند گلاب و هر چه از جنس غذا بود نتهد
و آنجا که صداع و تناسب با تب یار بود تلیین طبع بحقنه نرم یا شیاف ملایم اولیتر
باشد و استفراغ بحسب میل ماده چنان است که اگر غثیان بود قی باید فرمود
بشرطی که مانعی نبود و قی آسان باشد و اگر اندامع نفخ و قراقر بود مسهل باید داد
و اگر تقاطر بول همی شود ادرار تمام نمیکند مدرات باید خورانید و اگر بر پوست
بخاری تر پیدا آید و عرق تمام نمیکند بتعریق باید کوشید و اگر نشان میل ماده بهیچ
جانب ننمایند استفراغ مطلوب بود اسهال موافق دانند و اصل اندرین
تب همین است که روز نوبت هر چه لغذا ماند چون گلاب و جز آن
ندهند و آب تخم خرفه و سکنجبین یا آب خربزه هندی و شکر یا آب تربز [illegible]
آن اقتصار نمایند و اگر حرارت بغایت قوی بود قدری طباشیر سوده درین چیزها
بیفزایند و هرگاه که سرما و لرزه آغاز کند سکنجبین با آب گرم آمیخته بدهند
تا باشد که قی افتد و ماده صفرا برآید یا اگر چه قی نیاید اما بتقویت تنوع بایه تب
بگذارد و هر چون که باشد تسکین در لرزه زود پدید آید و هرگاه تب فرو آید
پای در آب گرم نهند و بمالند تا بقیه حرارت تب از سر فرو نشیند و سکنجبین
بیمنجد موقت ناموافق است و سکنجبین که بروز نوبت پنجم و ششم دهند
بزوری باید و آب سرد درین تب لعبد و در شرف لرز و سرما توان داد که
۱۰ سود دارد و خاصه اگر مانعی نبود در احشا و بود کما ربدین تب گلقند نیز مناسبست
و از پس روز هفتم از شروع تب استحمام روا باشد اگر چه نشان نضج پدید
نیامده باشد خاصه آن را که معتاد باستحمام بود فایده آید اندر اعتدال مزاج و افراط در ترید

نشاید مگر آنجا که حرارت مفرط بود و بترسند که محرقه گردد و روز نوبت اگر ممکن بود
معده از طعام خالی دارد اما اگر وقت نوبت پس از ظهر بود مثلا میتواند که
صباحی قدری کشکاب رقیق دهند و اگر بیمار حریص مطلق باشد یا طفل بود
که از غذا باز نتواند ماند و بکشکاب کفایت نکند از مزوره دادن چاره نباشد
اما هر چند که از وقت نوبت پیشتر افتد بهتر باشد و نافع ترین اغذیه درین
تب کشکاب است و دیگر مزورات که ساخته باشند از تمرهندی و زرد آلو و انار
و کدو و کاهو و کشنیز تر و اسفناخ و بنوماش مقشر و آزو و مانند آن هر چه لایق
بود و فتق ترش در هر غذا لازم دانند اگر مانعی از سرفه و زکام نباشد خصوصا
مزوره کدو و کرنب ترش نشاید خورد که ایمن نتواند بود که از غایت نزاکت
مستحیل شود بصفرا که گفته اند اگر در معده هیچ گونه صفرا نبود کدو مستحیل شود بصفرا
گردد مگر آنکه بچیزی حامض خاصه از غوره اصلاح داده باشد انتهاء عدد نوبتهای
این تب اگر سوء تدبیر ران نباید از هفت بیش نباشد و مجموع آن از یوم اخذ
تا ترک تمام چهارده روز میشود پس اگر از بیماران تخلیطی واز طبیب غلطی
نرفته است باید که از پس نوبت پنجم غذا کمتر و سبکتر دهند پس نوبت ششم که روز
آسایش است و سیزدهم روز است درین روز کشکاب یا آب انار قناعت کنند
و دیگر غذا ندهند تا که نوبت هفتم بحران تمام کند و بگذرد با مراقبت باید دا
که روز نوبت در هیچ تب مسهل نباید داد در تبهای گرم تا که کار از آب میوه
گذشت باید چیزی دیگر نشاید فرمود که بعض طبیبان گفته اند که هر داروی که در وی گرمی و درشتی
باشد احتراز از و در تبی لازم است تا تب محرقه نگردد یا برسام نه انجامد و اگر
فلوس یا تمرهندی یا آب کاسنی حل کرده یا آب کشنیز جو آمیخته مسهل مبارک است

واگر

واگر قدری روغن بادام یا روغن گل بشیر اضافه نمایند بهتر بود امعا را و اولیتر
در تبهای گرم آنست که ترنجبین بکار ببرند و اگر ضرورت افتد بی تمرهندی و آب
آلو ندهند و اگر بعوض ترنجبین شیرخشت دهند اجود باشد که ترنجبین همچون کدو
در معده گرم مستحیل بصفرا میگردد اگر بترش اصلاح او ننمایند و محمد زکریا گوید که
اگر قوت مساعد بود تب دوم هلیله زرد مقشر اغور آب جوشیده تر کرده بدارند
یکشبانروز پس بمالند و بپالایند و تب دوم ترنجبین در وی حل کرده روز آسایش
وقت سحر بدهند صواب باشد و احوط آنست که قدر آب آلو یا تمرهندی نیز داخل
سازند لااقل و اگر شیرخشت بکار او کنند بغایت سودمند باشد و هر گاه بعد از
بحران چیزی از حرارت باقی بود سکنجبین بشیره کاسنی یا تخم خیارین همید تبهر
و برشته پرهیز مدت دارند تا که حرارت تمام مزایل شود و بعد زوال او تا سه
روز دیگر ملاحظه نمایند بهمان دستور پس بتدریج بغذا توسیع فرمایند و بمعتاد رجوع
آرند و دیگر تدبیر ازاله خشکی دهن و عطش و جز آن در محرقه بتفصیل ذکر یافته
بحسب حاجت از آنجا اخذ نمایند نوع چهارم اندر غب دایره غیر خالصه و این
تبی است که حادث میشود از صفرا که مختلط باشد برطوبات اختلاط کلی امتیاز بینهما
نماند از استلام (بدله) اخلاط و آن را چند علامت است یکی آنکه مدت سرما و لرزه را
[illegible] تر از مدت سرمای غب خالصه بود بسیار باشد که لرز نباشد و حرارت
در غایت حدت نبود و کمتر از حرارت خالصه باشد دوم آنکه وقت نوبت
بلا انتظام بود و مدت نوبت از دوازده ساعت افزون باشد و شاید که
تا بیست و چهار ساعت یا ۳۰ ساعت بیمار اندر تب ماند و روز کار
آسایش بیشتر دراز بود و باشد که چهل و هشت ساعت آسوده ماند و بدان

بدله استحکام

سبب گمان افتد که تب ربع است و حال آنکه غب غیر خالصه است سیوم آنکه عدد
نوبت‌ها آن را حدی معین نیست اما از هفت نوبت البته افزون باشد اگرچه تدبیر
صواب کرده شود چهارم نضج دیرتر پدید آید و عرق کمتر از خالصه آرد و سر گران
بود و سخنه که اخته نکرد و کرب و کاهلی و بی‌خوابی غیر مفرط و ضعف معده و بی‌مزگی دهان
یار باشد پنجم آنکه بول غلیظ و رنگین بود و گاه باشد که بسبب گرانی سر و برآمدن
ماده بدماغ کم رنگ یا سپید باشد و نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و صغیر
و متفاوت بود و بآخر مختلف گردد و اندر غلظ و قوت چندان نباشد که در
خالصه باشد و بباید دانست که اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب
بعلامات خالصه بود از قصر نوبت و شدت ناقص و کثرت عرق و صفرت بول
و براز و مرارت و یبوست دهن و غلبه عطش و تهر چون که بود شدت این اعراض
بخالصه هرگز نرسد اما اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تب
بلغمی قریب باشد و اگر هر دو برابر باشند در قوت علامات نیز همچنان میان
این و آن باشد پس هر آن مقدار که از دوازده ساعت فزون بود نوبت او از غب
خالصه دورتر باشد علاج نظر کنند که کدام ماده غالب است و بحسب او معالجه نمایند
مثلا اگر صفرا غالب بود علاج او بعلاج خالصه نزدیک دانند و اگر رطوبت
غالب بود بعلاج نایبه بلغمی قریب شناسد بالجمله تفاوت علاج غیر خالصه از خالصه
بحسب دوری او از وی است و بدانند که اگر قاروره غلیظ و رنگین بود نخست فصد
اولیتر باشد و در اکثر چون فصد کرده شود حاجت تلیینی نیفتد و اگر از فصد
ایمنی بود از تلیین طبع چاره نباشد و تا که اثر نضج ظاهر نشود مسهل فزون نشاید داد
بلکه اگر رطوبت غالب بود مسهل خفیف نیز مناسب نیست مادام که نضج پدید نیاید

مگر آنکه

مگر آنکه خلط منتقل بود از موضعی بموضعی و قلق آرد که درین حال از اسهال چاره
نباشد و بدانند که درین تب شربتها و غذاهای سرد چندان دلیری نشاید بلکه
باید که در نضج و اسهال و ادرار و تفتیح مسام و تلیین و تنقیه بکوشند
کوشند خاصه که رطوبت غالب بود یا برابر باشد با صفرا و نیکوترین تدابیر
در هر حال آنست که پس از سه روز خصوصا وقت آغاز نوبت قی فرمایند
و هر آن ماده که غالب بود دفع او اهم باشد و کذلک رعایت حرارت و اعانت
نضج و تجویز مسهل بحسب حاجت توان کرد مثلا اگر تسکین مطلوب باشد
هرچه در خالصه است مفید باشد لیکن بالیست که ازو فایده و سکنجبین ساده
و بزوری بارد سود دارد و اگر حاجت بتلطیف رطوبت و نضج او باشد در
کشکاب نخود و تخم بادیان و سعتر و زوفا و پودینه و سنبل هرچه لایق بود
پخته بدهند و اگر از جو و نخود که برابر بود کشکاب سازند سخت نیک باشد
و سکنجبین بزوری معتدل یا حار یا گلقند یا سکنجبین سرشته با آب بادیان
در و گلقند که راهبه برای نضج مخصوص است و اگر گلقند عسلی در طبیخ بادیان
یا عرق او بمالند و بپالایند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند در تلطیف و نضج
اسرع بود و آنجا که رطوبت غالب بود اما اگر رطوبت برابر باشد یا کم بود
بیشتر گلقند قندی در آب گرم بمالند و اندکی تخم بادیان در و جوش دهند و بپالایند
و سرکه افکنده سکنجبین سازند و هر گاه اثر نضج پدید آید و طبیعت قبض بود
مسهل باید داد برفق و آهستگی و نیکوترین مسهلات آنست درینجا که
گلقند با سکنجبین آمیزند و قدری خیار چنبر در و حل کرده بدهند و باشد که
قدری ترنجبین نیز در وی اضافه سازند و قرص بنفشه و شراب افسنتین موافق است

و اگر نیم درم تربد سفید با نیم درم غاریقون با نیم درم سقمونیا بگیرند و اندر شراب گل
بکوبند یا در گلشکر بسرشند مسهلی لطیف و سبک بود و اگر نیم درم تربد و نیم درم
غاریقون و دانگی سقمونیا هر سه یکجا کرده بشربت سکنجبین یا گلاب خمیر
سازند بهتر عمل کند و اگر قویتر خواهند معجون خیار چنبر دهند و بدانند که تا نوبت
چهارم هم نگذرد مسهل قوی نشاید داد و پس از استفراغ قرص گل بغایت نیک است
فایده در وقت لرزه آب گرم در زیر جامه نهند و دست و پای را دراز کنند
که نفع تمام دارد و حمام بعد از نضج مناسب است و پیش از نضج مضر و گفته‌اند
که شراب سپید و رقیق در غب خالصه و غیر خالصه طالبان آنرا سود دارد
بشرطیکه تشنگی و درد سر و چشم باز نبود و الا ضرر دارد خاصه در خالصه و آنجا که
ماده مایل بمحدب جگر بود و در سر استخوان پهلوی راست ثقل پیدا باشد و درین
صورت استعمال مدرات صواب بود اما مدری که بسیار قوی نبود و بغایت گرم
نباشد باید داد و شیره تخم کاسنی و بادیان و خیارین و خربزه با سکنجبین
بزوری موافق است و تخم کرفس نیز شاید اگر غلبه صفرا را بنا شد و دیگر تدابیر
از امساک غذا یوم نوبت و بعد آن و مسهل بدان روز و جذب بخار از
سر و اختیار اغذیه و جز آن همان است که در خالصه ذکر رفته صفت قرص
بنفشه خشک ده درم تربد سپید یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیا دانگی جمله
کوفته بیخته با پنجدرم شکر سرخ اندر آب گرم بخورد صفت شراب افسنتین رومی
پنجدرم تربد سپید تراشیده نیم کوفته ده درم سنبل یکدرم گل سرخ پانزده درم
جمله را در سه من آب بپزند تا یکمن باز آید و بپالایند و هر صباح چهل درم ازو
با ده درم شکر بدهند و اگر یکدرم صبر نیز با او دهند قوی‌تر باشد صفت معجون
خیار

خیار شنبر تربد سپید چهل درم بنفشه سی درم نمک هندی رب السوس هر یک هفت
درم بادیان انیسون مصطکی هر یک پنجدرم سقمونیا ده درم لب خیار شنبر
صد مثقال روغن بادام چهل درم قند و عسل هر یک صد مثقال باید که عسل
خیار چنبر را بغیر لب او را در عسل و قند حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده در وی بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال
صفت قرص گل که آنجا که صفرا بر رطوبت غالب بود سود دارد گل سرخ ده درم
سنبل سه درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ هر یک چهار درم رب
السوس پنجدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال و دیگر که اگر صفرا
و بلغم برابر بود سود دهد گل سرخ ده درم سنبل دو درم تخم کاسنی پنجدرم
مصطکی یکدرم شربتی مثقال انتباه هر چند انتها نزدیک تر رسد غذای
لطیف تر دهند و روز آسایش زیربا و غوره با و انار دانه با دراج و تیهو و جوزه
مرغ خانگی باید داد و حرکت و ریاضت نشاید کرد و اگر ممکن بود روز نوبت
کشکاب و غذا هیچ ندهند و سکنجبین قناعت فرمایند و اگر ممکن نبود اندر
آخر تب کشکاب با شکر یا سپوس آب یا روغن بادام و شکر و یا اندکی سبب
کندم تاب سرد و شکر توان داد و نزدیک بار چه از نان خمیری با شربت نبات
بهتر از بسیاری است و پوشیده نماند که غب غیر خالصه گاهی ناشی از بلغم باقی بماند
هر چند علاج مواب بیرا بود و آلکه در غلظ طحال و هیچ و سستی ظاهر شود
نوع پنجم اندر شطر الغب و این تبی است که از ترکیب بلغم و صفرا تولد
کند اما محل تعفن هر واحد جدا باشد و امتیاز بینهما بیّن بود و علامات این
تب جهت آنست که تب مذکور بحسب کثرت و قلت و غلظت و رقت اخلاط

المختلطین الممتزج جیتین و بسبب استحکام امتزاج و عدم استحکام آن مدتی تعیین ندارد
و مختلف الاعراض می باشد از حیطه ضبط کماهی خارج است زیرا که گاهی غب
دایره با بلغمی دایمه آمیزد و بعضی این را شطر الغب خالصه گویند و گاهی
غب لازمه با بلغمی دایره و گاهی غب دایره با بلغمی دایره و گاهی غب لازمه
با بلغمی لازمه و با وجود آن گاهی باشد که صفرا غالب بود یا بلغم یا هر دو برابر باشند
بالجمله ظاهرترین و خاص ترین علامت او آنست که یکروز نوبت تب دراز تر
و آهسته تر بود و یکروز سبکتر لیکن گرمتر و آشفته تر باشد و این بر تقدیر که
هست که هر دو ماده دایر باشند زیرا که بلغمی دایره خود هر روز می آید و صفراوی
دایره یکروز در میان پس آن روز که صفراوی و بلغمی جمع خواهند شد اعراض نیز
مشتد خواهند شد پس یکروز اعراض تب بلغمی فقط ظاهر خواهد بود و روز
دویم اعراض بلغمی جمع مع اعراض صفراوی بروز خواهند نمود و این تحقیق نمی
باید نمود در ترکیب میادله و بسیار بود که در یک نوبت دو بار ۳ بار فراشا
پدید آید بعد از آنکه هنوز نوبت یک تب نگذشته باشد که تب دیگر شروع کند
یا اندر میانه تب هر دو ماده بهم باز کوشند و دیگر آثار بحسب تب باید جست
از عرضهای لازمه او که ذکر یافته مثلا اگر بلغم غالب بود نوبتها دراز تر باشد
و قشعریره و لرز ضعیف تر و نبض فشرده تر بود و اطراف سرد شود و دیرتر گرم
گردد و اگر صفرا غالب بود نوبت کوتاه تر باشد و اطراف زودتر گرم گردد و
تشنگی زیاده باشد و عرق تمام کند و سرما و لرز قوی تر بود و زود در گذرد و بول
رنگین باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض نیز برابر پدید آید و گاهی
باشد که اندر شطر الغب ماده بلغمی صفرا را عسرتر کند و بدان سبب نوبتهای

صفرا

صفرا دراز تر گردد و بحران دیرتر شود و گاه باشد که ماده صفرا بلغم را لطیف کند
و زودتر نضج دهد تا بدان سبب نوبتهای بلغمی سبکتر شود و بحران زودتر
کند به هر حال بیماری مرکب عسرتر باشد و دیرتر گذرد و گاه باشد که شطر الغب
مدت نه ماه یا بیشتر بماند و باشد که بادیه عادت گردد یا به دق منجر شود علاج
طریقه دوا و غذا همان است که در غیر خالصه ذکر رفته مع مراعات اوقات
و حسب غلبه اخلاط و واجب است که در استفراغ ماده بیشتر اعانت کنند
نسبت به تلطیفه عام است که استفراغ باسهال بود یا بقی یا بادرار و یا بتعریق
اما استفراغ بمسهل نشاید مادام که نضج پدید نیاید اما اگر طبع قبض بود لینات
تواتر داد هر چند نضج ظهور نکرده باشد و بجهت نرمی طبع آب لبلاب
بغایت نیک است پس اگر بلغم غالب بود همراه جلنجبین دهند و اگر صفرا
غالب بود همراه ترنجبین یا شیرخشت دهند و اگر هر دو برابر بود همراه مغز
فلوس خیار چنبر و آب تمر هندی و مقداری ترید دهند و دیگر تدبیر تعریق
و تغذیه و نضج و اسهال و ادرار همانست که در غیر خالصه گفته شده است
و جالینوس گوید که گلاب با اندکی پلپل درین تب نفع دارد خاصه اگر
بلغم غالب بود صفت قرص گل که درین تب سود دارد خاصه اگر صفرا غالب
بود گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته
زرشک بیدانه با عصاره او و طباشیر و تخم خرفه هر یک دو درم کثیرا
و زعفران و سنبل و راوند چینی هر یک یکدرم کافور دانگی شربتی دو
درم دیگر که اندرین تب که با اسهال و سعال بود نفع دهد سنبل و عود و زعفران
هر یک سه درم عصاره زرشک دو درم راوند چینی و گل سرخ که تمام شکفته نشده

دلک وطباشیر وصمغ بریان کرده وکهربا هر یک پنجدرم تخم خرفه بریان کرده
شش درم کل ارمنی هفت درم شربتی ۲ درم ولنصف دیگر که در آخر
تبهای کهن سوده دارد کل سرخ اصل السوس هر یک چهار درم ترنجبین
سه درم سنبل وافسنتین رومی وطباشیر هر یک ۲ درم شربتی ۲ درم
صفت حبی مسهل که در پس نضج توان داد ایاره فیقرا یکدرم شحم حنظل
نیمدرم سقمونیا دانکی ونیم کتیرا ۲ درم دانگ مقل دانکی حب کنند
چنانکه رسم است حبی دیگر که اندر آخر تبهای کهن هر شب ۲ درم بدهند
مصطکی وهلیله زرد وراوند چینی وعصارهٔ غافث وعصارهٔ
افسنتین وکل سرخ هر یک یکدرم زعفران نیمدرم جمله را باب کاسنی
بسرشند وحب سازند ودر بعضی نسخه بعوض هلیله زرد صبر سقوطری کفته اند
واکر عصارهٔ غافث وعصارهٔ افسنتین نباید غافث وافسنتین
بجای آن توان کرد فایده در حفظ اعلام نوشته اند که اکر تب یکروز
آید ودوم روز هیچ اثر نباشد غب خالصه بود لشرطی که خالص مرکب
نباشد یا خالصه دیکر واکر دوم روز تب نیاید اما اثر ضعف پیدا
شود غیر خالصه بود واکر یکروز تب لشدة آید وسوم روز نیز آید اما
اکثر از ان شطر الغب بود وکاه باشد که سه غب خالص مرکب
شود ومانند شطر الغب یکروز کم ویکروز زیاده می آید بهر آنکه هر روز نوبت
یک غب میشود وروز دوم نوبت دو غب وبواسطه اجتماع غبین دران
روز تب لشدة می آید چنانچه در غب کفته شد وباید که معلوم است
که غیر خالصه وشطر الغب در جمیع امور با هم متحدند چه در علامات و

چه در معالجات واز تبهای مرکب هیچ تبی را نام نیست مکر این دو تب را
فصل سیوم اندر حمیات بلغمیه بسیطه واز انکه کاه بود که بلغم در
رکها متعفن شود وکاه برون رکها آنرا دو نوع بیان کنیم نوع اول
آنکه بلغم بیرون رکها متعفن شود چون معده ودماغ وششش وجز آن
هر عضوی که خالی نبود این را نایبه ومواظبه کویند زیرا که هر روز
نوبت دارد وتب بلغمی را چند علامت است یکی آنکه بول سپید
ورقیق بود همچون آب اما در انتها بمرض سرخ وتیره شود دوم
آنکه نبض ضعیف وصغیر ومختلف بود وآخر متواتر کردد وشدید
الاختلاف سیوم آنکه تشنگی نبود مکر آنکه بلغم شور باشد که تشنگی لازم
اوست اما بدرجه عطش صفرا نرسد چهارم آنکه اندر آغاز تب بسیار
باشد که غشی افتد زیرا که تب بلغمی هیچ حال از ضعف فم معده
خالی نبود از آنست که در وی شهوت طعام باطل باشد وقال بعض
الاطباء ان ضعف المعدة خاصة للازمة لهذه الحمى کما ان علة
الطحال لازمة الربع ووجع الرأس للغب پنجم آنکه رنگ بدن
همچون ارزیز بود وپنج در روی وتر هل در بدان پیدا کردد وبسیار
که پهلوها نفخ آرد وسبز وکبود رکها شود ششم آنکه دهن تر بود وتلخ
نباشد وبر از نرم ورقیق بر آید دقی باسهال بلغمی پدید آید هفتم آنکه
عرق کمتر آید وهموار نباشد اما کاه کاه بخار تر بر پوست ظاهر شود
وکونیا واکر آید عرق خواهد آمد وآنچه از قلت عرق کفته شده آن
در ابتداست اما پس از آنکه ماده پخته شود ولطیف کردد عرق بسیار

ملع المعده ووجع بنغعیه
یکمی المعده
ورفع رطوبات الطبا
ورداحضا ۲ سنبل
رب السوس ایدق
ونقرص النضربه منه مثقال

می آید هشتم آنکه حرارت او بحرارت صفراوی هرگز نرسد و مدت نوبت وی بیشتر هژده ساعت بود و مدت آسایش شش ساعت و اگر چه تکسیر دارد اما اثر تب اندکی در تن باقی باشد تا که باز غلبه نماید و این چنین است مزمن که شهرها میماند نهم آنکه ابتدا به برد و نافض کند و شدت و خفت نافض و برد بحسب اصناف بلغم است مثلاً اگر زجاجی بود نافض شدید باشد و اگر حامض بود برد شدید است و اگر مالح بود ابتدا بقشعریره کند و نافض ضعیف باشد و برد نیز مشتد بود و اگر ماده تب بلغم غلیظ بود اکثر آنست که تا چند نوبت از قشعریره و برد و نافض هیچ پدید نمی آید و هر چون که بود از دیگر تبها کمتر باشد سرماء او دهم آنکه او بطبعی نزدیک است و باید دانست که بلغم طبیعی رطوبتی است سپید با قوام و بی طعم اما طعم بلغم ناطبیعی و یا شیرین بود یا شور یا ترش و اگر سخت گرم از شوری تیزی گراید و آنرا بورقی گویند و حکمه حکم الصفراء و گاه باشد که قوام بلغم همچون آبگینه گداخته گردد و آنرا زجاجی خوانند دهم آنکه چون دست بر بدن گذارند حرارت یکسان نباشد و هر گاه بر موضعی دست نهاده دارند آن موضع گرمتر شود گوئیا چیزی گرم از قعر تن بظاهر می برآید و این تب مذکور اکثر بصبیان و عورات و خصیان و مرطوبان و مردمی را که چیزهای بلغم افزا بیشتر خورند و استفراغ کمتر کنند و در هوای سرد و تر پدید آید و زمان نوبت او بیشتر در چاشت بود بعد از آن بمیانه روز رسد علاج تدبیر صواب آنست که تا یک هفته سکنجبین ساده عسلی

وکلاب

و کلکاب که در و اندکی بادیان و نخود بخته باشند و ماء العسل که در وی زوفا پخته باشند همی دهند و کذلک سکنجبین با گلقند همراه گلاب و مانند آن هر چه خفیف اللطیف بود و از پس یک هفته قی فرمایند و اگر مانعی نبود و بهترین وقت قی هنگام آغاز نوبت است و موافق ترین مقیات سکنجبین عسلی است یا قند با آب گرم آمیخته بحسب ما گر لیکن باید که سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه بآسانی برآید همبران اکتفا نمایند و الحاح در قی نفرمایند که اگر سکنجبین برنیاید بیشتر سودا آورد و ماده تب را لطیف کند و بامعا فرو برد و اگر ماده غلیظ بود سکنجبین با آب ترب یا بطبیخ تخم ترب آمیخته دهند جهت قی و بیشتر بتقویت فم معده کوشند و جهت تقویت معده گلقند و اندکی انیسون خوردن و کردینه و مصطکی خاییدن و ضماد مسک بر فم معده نهادن سود دارد و آنجا که قی خود بخود بر آمده باشد بی تکلف باز ندارند خاصه اندر ابتدا الا مگر آنکه از افراط قی خوف ضعف یا غشی پدید آید و جهت حبس او شراب پودینه و میبه مناسب است و تلیین طبع اندر ابتدا بجز گلقند و سکنجبین نشاید اما اگر قوت قوی و طبع قبض بود یک هفته گذشته باشد هر شب دواء التربد دادن بغایت مفید است اگر چه اثر تنقیح ظاهر ننماید باشد و هر شب که دواء التربد دهند صبح باید صباح آن بمخدرم گلقند خورانند و بر اثر آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانند اما اگر طبیعت هر روز دو بار بفراغت اجابت میکرده باشد این دوا نتوان داد دیگر قانون که در شطر الغب مذکور شد

مرعید ارند و تا چهارده روز نگذرد سکنجبین بزوری نباید داد فایده اکر بول
درین تب غلیظ و رنگین بود و مانعی نباشد فصد شاید کرد بحسب نوع
بلغم ادویه و اغذیه اختیار باید نمود مثلا اکر ماده تب بلغم شور بود
چیزهای کرم ندهند بلکه با ادویه بارد ممزوج سازند چنانکه غلبه برودت را
نباشد زیرا که بلغم شور بود چیزهای که در حکم صفراست و اکر بلغم شیرین بود
چیزهای که در کرمی و لطافت معتدل باشد بفرمایند چون کلقند و سکنجبین
ساده سرشته و مانند آن و اکر بلغم ترش یا زجاجی بود چیزهای قوی تر
و اکر کرم تر و لطیف کننده تر خوردن امر نمایند چون فلافلی و کمونی
و مانند آن و در استعمال و ادرار همین قانون بخاطر دارند و بعد اینند
که کرسنگی و ریاضت نفع داده و پس از انحطاط و استحکام سود مند است
و بعد ظهور نضج شراب خوار شراب فایده دارد و غذا درین تب
اکر ماده بلغم شور بود هرچه لطیف بکار آید باید فرمود و الا حمصیه و زیرباج
و کشکاب نخود نیم کوفته و آش معشر که با زیره و کندنا و شبت پخته باشد
خصوصا اکر بلغم حامض لزج بود اکر غذا قوی تر خواهند کوشت تیهو
و مرغ و کبک و دراج و امثال آن بریان کرده صواب باشد سزاوار آنست
که در غذا چیزی که تقطیع بلغم نماید چون آلکامه و سرکه و دارچینی و پودینه
و مانند آن داخل سازند و از هرچه تری فزاید چون ترها و میوه ها و شیر و
هر تازه و جز آن باز دارند و آب سرد کرده بر برف زیان کار است
مکر در بلغم شور و تمر هندی و عناب و آلو و امثال آن درین تب سود دارد
خاصه آنچه در معده ضعف آرد اما اکر عناب و غیره با چیزهای دیکر که مصلح او

بعد

ع

بعد آمیخته دهند ضرر نکند و بهتر آنست که اغتذا بعد فتور نوبت اتفاق افتد
و اکر پیش از نوبت ناکزیر بود باید که از وقت طعام تا بوقت نوبت
تب شش ساعت فاصله بود و کمترین چهار ساعت صفت دواء الترید
تربد سپید موصوف ده درم زنجبیل و مصطکی هر یک پنج درم قند پنج درم
مجموع شربت هر شب یک مثقال بطریقی که بالا ذکر شد صفت ضمادی کرم
که فم معده را قوت دهد سک سه درم لادن سه درم کل سرخ و قصب الذریره
پنج درم و زعفران یک درم جمله را بکوبند و بآب مرزنکوش و نمام سرشته و
کرم کرده بر فم معده ببندند صفت قرص کل که اندر تبهای کهن که سخت
بلرزاند و پشت پای درو ورم کند سود دارد افسنتین چهار درم سادج
هندی و اسارون و افسنتین و سنبل و مغز بادام تلخ هر یک سه درم
صبر چهار درم عصاره غافث سه درم تخم کرفس یک درم کوفته بیخته از
آب کرفس سرشته و اقراص سازند و در آب بادیان و سکنجبین بدهند
و اکر نانخواه کوفته بیخته با شهد سرشته و مقدار سه درم بدهند تب بلغمی
کهنه که سخت بلرزاند و دیر کرم شود دفع کرده غاریقون یک درم تا یک مثقال
با عسل سرشته همین عمل داده و اکر بذر الانجره یک مثقال با عسل سرشته
بخورانند چندان نفع دهد که محل تعجب بود و اکر فلفل کرد و دانه الاچی
کلان و نبات برابر بکیرند و کوفته بیخته موازنه سه ماشه تا شش ماشه
خوردن فرمایند تب کهنه بلغمی را دفع نماید فایده و آنجا که در تب بلغمی
نه مسهل دادن مانعی باشد باید که در تنقیه و ادرار بیشتر کوشند اما
بعد از آنکه باستعمال منضجات و ملطفات تلطیف و نضج در بلغم راه

باقته باشد والاضر دالو استفراغ الرقیق والقاء الغلیظ صنعت ابدا مسهل
که از پس ظهور نضج سود دالو دادرا درایوال آرد بیخ کرفس و بیخ بادیان
و بیخ اذخر و برسیاوشان و انیسون هر یکی یکمنت مصطکی و تخم کرفس
هر یک ۵ درم جمله را در یکمن آب بزنند تا نیم آید بپالایند و هر بامداد
۴ حمل درم کرم کنند و ده درم کلقند در وی کدازند و باز بپالایند و بر نهند
و آنجا که ماده سخت غلیظ بود و بغایت سرد باشد پس از استفراغ قوی یک
تریاق فاروق یا مثرودیطوس یا در تریاق اربعه توان داد شیر طلیکر
بیمار حیوان و فصد آلسبان و بلغم شور نباشد و الا از ینها هیچ نشاید
داد و بر سکنجبین بزوری و کلقند و قرص کل قناعت باید کرد نوع دویم
آنکه ماده بلغم اندرون رکها عفن شود و این ۵ کونه باشد یکی آنکه بلغم
شور و کثیر الحرارت در رکهای نواحی معده و جکر و دل عفونت کرد
و این را نیز محرقه کویند چنانچه در محرقه کفته شد دوم آنکه چنین
باشد مقصود درینجا همین است و تب لازمه بلغمی مسمی است به لثقه بکسر لام و علاج منتقی
او همان است که در نایبه کفته شد مکر آنکه درین تب اندر ابتدا الزوره هرکز نباشد
آما برد و قشعریره کاه بود که باشد و کُ ریدن او سخت بود شیره بود و عرق نکند
مکر آن روز که تب رها کند بتمامه و بباید دانست که این تب بارد برق مشابهت
دارد زیرا که حرارت او نرم و لازم میباشد و چون دست بر بدن کذارند
حرارت محسوس نمیکردد مکر آنکه زمانی نهاده دارند بدین سبب طبیبان جاهل
آنرا دق پندارند قال شارح الاسباب و قدر ایت کثیرا من المد قوقین
عالجهم الجهال لهذه الاشتباه بعلاج اللثقه و استعمال المسخنات و المسهلات

الحادة

١٨٩

الحادة فقتلوهم ظلما پس واجب آید که میانهما فرق بیان کنیم تا طبیب غیر ماهر
مغالطه نخورد و از ظلم ایمن ماند و الا نه فرق فیهما نزد عالمان اظهر من الشمس است
کذا قال شارح الموجز حمی اللثقه تحدث عن عفونة البلغم و فیها اعراض
العفونة و الامتلاء ظاهرة و فی الدق علامات الجفاف و عدم الامتلاء
ظاهرة فکیف یشتبه ذلک بذلک اللهم الا ان یقال ان هذه الاشتباه انما یقع
عند اوایل الدق و اوایل اللثقه لان فی اوایلها لا یظهر آثارهما ظهورا بینا
بالجمله فرق آنست که لثقه پس از تناول غذا مشتد میکردد و سخنه ممتلی و منتفخ
می باشد و نبض صغیر و لین می بود و ایضا تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت
اکل و شرب و عدم استفراغ و استحمام بران کواهی میدهد و تب بر دوام مواظبه
اشتداد میکند و تب نیز سخت و بلد و وقت شاهد اوست بخلاف دق که نبض
در و صلب و ممتد بود و سخنه روز بروز میکدازد و عقب اکل غذا حرارت
اشتعال نماید و از آثار امتلا هیچ پیدا نباشد علاج آنچه در نایبه کفته شد
درینجا نیز بکار برند و اکر امتلاء در خون ظاهر باشد فصد نمایند اما در استعمال
منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نایبه کنند درینجا نشاید زیرا که
در تب ماده لطیف کشته بر دماغ برآید و سرسام آورد خاصه اکر صداع یا ضعف
دماغ بوده باشد اما سکنجبین ساده یا کلقند و سکنجبین که در وی قدری بیخ بادیان
یا آب کرفس پخته باشد یا جلاب جهت تقویت معده و تلطیف خفیف سود مند
است و اکر دماغ ضعیف بود سکنجبین نه نهند و بر کلقند اقتصار فرمایند خواه
تنها خواه با عرق بادیان آمیخته و امثال آن هر چه مشابه آن واجب کند
و بمغز خیار شنبر طبع را فرود آرند و اکر دماغ قوی بود و صداع نباشد و تب نرم بود

استفراغ بلغم نماید کهها که در روی شحم حنظل بود و جهت ادرار بول ماء الاصول در جند
و استفراغ و ادرار بعد از تنقیح شاید و قرص غافث در ینجا مفید است و بعد
از استفراغ قرص کل سوده الا فایدها بسیار باشد که این تپ آخر با استسقا
منجر گردد پس هرگاه علامتهای آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد صفت
ماء الاصول که ادرار بول نماید و مزاج را اصلاح فرماید بیخ بادیان بیخ مهک
هلیله زرد هر یک ده درم انیسون سه درم مصطکی ده درم غافث و افسنتین
و هلیله سیاه و اذخر هر یک هفت درم بادآورد پنج درم شکاعی چهار درم مویز
منقی بیست درم بپزند چنانکه رسم است صفت قرص غافث غافث پنج درم
گل سرخ شش درم طباشیر چهل درم شربت ده درم دیگر عصاره غافث شش درم
گل سرخ و سنبل و طباشیر و ترنجبین هر یک ده درم شربتی یک مثقال صفت قرص
کل که در ینجا نفع تمام دارد گل سرخ شش درم اصل السوس سنبل هر یک چهار درم
مصطکی که با هر یک سه درم شربتی یکمثقال دیگر قرص افسنتین بگیرند اسارون و
افسنتین و انیسون و تخم کرفس و بادام تلخ و شکاعی و بادآورد و عصاره
غافث و مصطکی و سنبل هر یک ده درم شربتی یکمثقال با پنج درم گلقند
یا پانزده درم سکنجبین ساده و آنجا که در سینه خشونت بود جلاب بنفشه و سپستان
و پر سیاوشان فایده دارد و استحمام بعد تنقیح تمام کثیر النفع است بشرطی که در دماغ
ضعف نبود و صداع نباشد نوعیست از حمی بلغمی که آنرا حمی انقیالوس گویند
و آن آنست که اندرون سرد بود و بیرون گرم و سبب این آنست که بلغم زجاجیت
که در باطن کثیر المقدار جمع شود و عفن گردد و ابخره گرم از و بظاهر بدن پراکنده
شود پس بسبب برودت ماده که در باطن است برودت در باطن محسوس گردد

و بسبب

و بسبب ارتفاع ابخره گرم بظاهر در ظاهر گرمی محسوس شود نوعیست دیگر که آنرا حمی
لیفوریا خوانند و در آنست که اندرون گرم بود و بیرون سرد و این بیشتر نائبه
افتد و باید دانست که لیفوریا در اکثر از ماده بلغم پدید آید و گاه باشد که از بلغم
غلیظ صفراوی عارض شود اما آنچه بلغمی بود چنان باشد که بلغم اندر قعر بدن عفن شود
و گرم گردد و بسبب شدت مسام یا رجوع حرارت غریزی بباطن یا بسببی دیگر
بخار او بظاهر تن کمتر رسد پس ظاهر سرد بود و باطن گرم و آنچه صفراوی بود
چنان باشد که صفرا اندر باطن عروق عفن گردد بدان سبب تحلیل در نپذیرد
و بخار او بظاهر کمتر رسد پس ظاهر سرد بود و باطن سوزان و علامت لیفوریا
بلغمی آنست که بول خام بود و نبض لین و متفاوت باشد و در اکثر نائبه باشد
و علامت لیفوریا صفراوی آنست که تپ لازم باشد و بر طرز غب اشتداد
کند و دیگر آثار صفرا پدید آید و علاج تدبیر این هر دو نوع که انقیالوس و لیفوریائی
بلغمی باشد قریب بیکدیگر است و کلیه آنست که از اوائل مرض هفت روز بطبیخ
تخم ترب و سکنجبین قی فرمایند و هر صباح هفت درم گلقند خورانند و عقب
آن بدو ساعت بیست و ده درم سکنجبین ساده نوشانند و آنجا که سر اقوی
باشد گلقند عسلی و سکنجبین عسلی بکار برند و هر چو نکر باشد پس از یکهفته مسهل
دهند و در استعمال ادویه مسهله وغیره و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده
و قانون که در لثقه و نائبه ذکر یافت مرعی دارند و گلقند که در و مصطکی و
افسنتین بود جهت تقویت معده و سایر تپهای بلغمیه نفع تمام دارد و لیفوریا که
از صفراء غلیظ حادث شود علاج او مرکب کنند از ادویه بلغمیه و صفراویه
چنانکه در شطر الغب ذکر یافت و سکنجبین با گلقند بغایت نیک است

فنوعیت دیگر از حمی بلغمیه که در وی حرارت و برودت معا محسوس گردد و بظاهر
و باطن و سبب او بلغم عفن کثیر البخارست که ظاهر و باطن گرم نماید علاج او همانست
که در انواع سابقه گفته شد فایده گاه باشد که بلغم زجاجی در عروق بسیار متولد
شود اما عفونت نه پذیرفته باشد و علامت او آنست که در باطن سردی محسوس
گردد فقط و ظاهر تن بر حالت خود باشد و گاه باشد که بلغم زجاجی در بدن منتشر
شود بی آنکه عفونت پذیرد و علامت او آنست که با دوار لرزه در بدن افتد
و تب و حرارت هیچ نباشد و سبب لرزه ریختن ماده است بر عضلات علاج
تلطیف تدبیر کنند و نقی بلغم نمایند قاصه لیقی و دریني ادرار و تنویم با استحمام
و ریاضت او لیتر از اسهال است و نوعیت در حمی بلغمی که آنرا نهاری گویند
و وی آنست که نوبت او دراز باشد و فتور او در شب و نوعیت دیگر که آنرا
لیلی خوانند و وی آنست که بشب گیرد و بروز رها کند و این هر دو بد بود اما نهاری
اطول و بدتر باشد جهت قوت سبب و این هر دو تب بیم ناک باشد که به رق
انجامد علاج آنچه در تبهای بلغمی ذکر یافته استعمال نمایند لیقا نوشا که مسطور شده
و گاه باشد که تب لیلی در نهاری حادث شود از بلغم زجاجی که پراکنده شود در بدن
و عفونت کمتر داشته باشد علاج تلطیف تدبیر نمایند و هر چه بلغم افزاید منع
فرمایند و ادرار بلغم به تخم خیارین و شربت بزوری و مانند آن و تنویم بحمام
و لکن و ریاضت نمود دالا و تنقیه بلغم ضروریست قسم چهارم اندر حمیات سوداویه
و وی اصنافست چنانکه ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر و جز آن
اما از آنکه ربع نسبت بدیگر اصناف بیشتر افتد بنوع علیحده گفته آید و دیگر اصناف
را هر چند تدبیر آنها همچون تدبیر ربع است لیکن جهت بعض فواید بنوع ذکر کرده شود

انشاء الله

انشاء الله تعالی نوع اول اندر ربع و این بر دو گونه است یکی آنکه ماده او خارج
عروق عفن شود و این را ربع دایره گویند دوم آنکه داخل عروق عفن گردد و
آنرا ربع لازمه خوانند و هر یک بصنفی گفته شود صنف اول در ربع دایره
و وی آنست که دو روز در میان نوبت کند و چونکه یوم اخذ او چهارم روز است
از یوم ترک آن بربع آن مسمی گشته و این تب بیشتر عقب دیگر حمیات
عفنیه پدید آید و گاه باشد که ابتدا عارض شود و تب ربع در اکثر کم خطر
باشد و ممکن است که با وجود تدبیر صواب تا یکسال بماند و مردم بدین تب
از امراض سوداویه چون صرع و مالیخولیا و از تشنج ایمنی یابند و اگر علاج
چنانکه باید بوقوع نیاید یا خطا رو نماید یا ماده سخت غلیظ و خام بود مدت
در طویل شود تا باشد که دوازده سال بماند و آنچه دراز کشد بیشتر فرو نهای
و تنها با استسقا انجامد و علامت یا وی آنست که نوبت نخستین لرز و سرما
کمتر باشد و در هر نوبت زیاده شود تا قریب بانتها و پس از انتها همچنان
بتدریج کمتر گردد و خاصه سرما این تب است که با درد استخوان و کمتر باشد
و نیک بجنباند و بلرزاند چنانکه دندانها برهم زنند و پس از دیر بدن گرم شود
و مدت نوبت ربع خالصه بیست و چهار ساعت باشد و مدت آسایش او
چهل و هشت ساعت پس جمله ساعتها از ابتدای یک نوبت تا ابتدای نوبت
دیگر هفتاد و دو ساعت باشد اما علامات جزئیه که بسبب اختلاف ماده
ظهور مینماید از اکثر اصناف تب ربع پنج است آنرا نیز به پنج وجه بیان کنیم
و پوشیده نماند که تب ربع یا از عفونت سوداء طبیعی بود یا از عفونت سودائی
غیر طبیعی و سوداء غیر طبیعی خالی نیست از آنکه از احتراق خون حاصل شود و یا

حاشیه ۲۰ کهربیه

لذ احتراق صفرا یا از احتراق بلغم یا از احتراق سودا کما قالوا کل خلط محترق یصیر
سوداء غیر طبیعی و مراد از احتراق اخلاط آنست که سوخته خاکستر شود بلک
مقصود از ان فساد رطوبت اجزا اوست و باقی غلیظ گشته ماندن اما علامت
آنکه از عفونت سودا طبیعی افتد آنست که نبض صغیر بود و اسباب سودا اکثر
چون تناول عدس و گوشت گاو و کرنب و نمکسود و مانند آن اتفاق افتاده
باشد و این بیشتر در سن کهولت و کذا در مزاج سرد و خشک و در خریف پدید آید
اما علامت آنکه از احتراق خون افتد آنست که غلبه خون پیدا باشد و سرخی
بول و شیرینی دهان و گرانی بدن ظاهر بود و این بیشتر بجوانان و مردمان تن آبادان
کثیر الاکل و در ایام گرما پدید آید اما علامت آنکه از احتراق صفرا افتد
آنست که نوبت قصیر باشد و عطش بسیار بود و تلخی دهان و کثرت عرق و سرعت
و تواتر نبض و التهاب و غضب و در ابتدا القشعریره و جز آن که از لوازم غلبه
صفراست پیدا باشد و این بیشتر بمردم جوانان که مزاج شان گرم و خشک بود
و اغذیه و ادویه گرم و خشک اکثر تناول کنند پدید آید و عقب حمیات صفراویه
روی نماید اما علامت آنکه از احتراق بلغم افتد آنست که بول سپید و غلیظ
باشد و سردی لمس و بطوء نبض و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن
که از لوازم بلغم است پیدا بود و عقب حمیات بلغمیه پدید آید و بیشتر بمرطوبان
روی نماید اما علامت آنکه از احتراق سودا افتد آنست که افکار ردیه و خواب
پریشان و وسواس و سرخی بدن مایل بسودا و کبودی و لاغری و کمودت لون و
کثرت شهوت پیدا آید و هر چه در عفونت سودا طبیعی گفته شد ظهور نماید
فایده در جمیع انواع ربع گشت بول سپید و رقیق و خام و مایل بکمودت می باشد

وبعد

و بعد انتها سیاه و غلیظ میگردد لهذا گفته اند که کمتر شدن لزوجت و غلظ و سیاهی
بول در حمیات سودا و یه نشان نضج ماده است علاج تدبیر مشترک در جمیع
اصناف این تب آنست که روز نوبت از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب
سرد که اگر روزه گیرد بیمار روزه آن بهتر باشد وقتی در شروع نوبت مغلوبست و هر تب
گرم و خشک بود یا سرد و خشک باشد یا بار اکثر و سریع التعفن بود حذر دارد
چون میوه ها تر و شیر و جغرات و شفتالو و انگور و امرود چه این همه بار اکثر و سریع
التعفن است و کذلک حرکات عنیف و اندیشه و خشم و غم و جز آن مضرات
خصوص روز نوبت و در ابتدا تلطیف تدبیر و استفراغ قوی ممنوع است
اما پس از نضج استفراغ قوی ضروریست و در ابتدا اگر مسهلی خفیف دهند تا مقدار
ماده کمتر شود بهتر باشد و حقنه نرم بغایت ستوده است و بهترین غذا در روز نا
آسایش شوربای گوشت طیور است چون تیهو و جوزه مرغ خانگی و مانند آن
هر چه در گرمی و تری معتدل بود و آنچه سرد و تر باشد نیز کم مضرتست زیرا که تری
ضد سوداست اما باید که سردی او با اندازه باشد که ماده را خام نسازد و نضج دیر
نیفکند و در ابتدا هر چه ادرار قوی کند نشاید داد چون خربزه شیرین و بادیان
و مانند آن که جهت استفراغ رقیق و بقای غلیظ نضج باز پس می افکند و باید
که پیش از غذا در آب گرم نشستن هر روز و حمام معتدل که عرق نیاورد و دل
گرم نکند و رفتن و رزو بر آمدن نفع تمام دارد و فصد در همه اصناف توان کرد
مگر آنجا که خون سیاه و صاف آید که درین حالت البته خون نباید گرفت
که ضرر دارد اما تدبیر بحسب هر صنف چنان است که اگر ربع دموی بود نخستین رگ
باسلیق یا اکحل زنند از دست چپ و رگ فراخ باید زد پس بقوام و رنگ خون

نظر کنند اگر سیاه و غلیظ است بقدر حاجت بگیرند و اگر سرخ و صاف است
بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظت بر نمی آید پس آنرا باستحمام و دیگر
تدابیر ملطفه باصلاح آورند پس فصد نمایند و جهت تنقیه سودا باسهال
ماء الجبن که آنرا با افتیمون قوت داده باشند بنوشانند و کذلک هر چه
مخرج سودا بود و شدید الحرارت نباشد چون بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی
و بسفایج و لب خیار شنبر و ترنجبین مطبوخ ساخته بدهند و برای ادرار سکنجبین
و ماء الشعیر بشربتی که بالا ذکر یافت نفع تمام دارد و آنجا که حرارت قوی بود
و ماده نضج یافته باشد سکنجبین با آب بادیان ترکیبا الاثر است و اگر التهاب
و حرارت بسیار بود سکنجبین با آب کاسنی سبز و آب هندوانه و دیگر مبردات
مرطبه نفع دارد و اگر ماده تب غلیظ بود و زمان طویل شده باشد باید که در
روز آسایش پنج مثقال گلقند با شربت سکنجبین آمیخته آب گرم بدهند
و برای ادرار سکنجبین بدهند چون از اول بیماری هشت روز گذشته باشد
مطبوخ شاهتره و مطبوخ هلیله توان داد و ادرار بعد اسهال بهتر عمل کند
و اگر پس از نوبت بحمام معتدل برند و چندانی که تری گرمابه اندر رگهای
و اندام های او اثر کند بدارند و عرق هنوز نیامده باشد که بیرون آرند
که بدین تدبیر خلط نرم و پخته شود و اندر اول مرض بجگر و سپرز عنایت
باید کرد تا صلابت در اینها نیفتد و بعد از فصد گوشت مرغ و تیهو و کبک دهند
جوان که در شوربای آن ماش مقشر و نخود نیم کوفته پخته باشند سود
دارد با فتق و آبکامه و آب تمر هندی و آب انارین و اگر تب ربع صفراوی بود
نخستین به تبرید و ترطیب مبالغه فرمایند و جهت ایکار آب کشک جو

و شیره

193

و شیره خرفه و تخم خیارین سکنجبین و جز آن هر چه لایق باشد بدهند و در
ابتدا برای تلیین طبع طبیخ بنفشه و آلو و سپستان و مویز و پنج مهک و تخم
کاسنی مغز فلوس آمیخته مناسب تربت و کذلک شربت گل مکرر
و شربت بنفشه و ماء الجبن و بعد از گذشتن هشت روز اول مرض
مطبوخ هلیله که در وی افتیمون و سنای و تمر هندی و شاهتره و بنفشه باشد
سودا الو و در بیتی حمام بعد نضج نفع دهد و غذا ماش و برنج با غوره
بهتر است و اگر قوت ضعیف بود روز راحت گوشت طیور نیز توان
داد و آنجا که نوبت آخر روز باشد و بیمار ضعیف باشد یا از غذا باز
نتواند ماند اول روز چیزی سبک رخصت است که بدهند بلکه بعضی اکنه
چنان مشهور گشته که اگر اول روز چیزی از غذا سبک دادند روز
نوبت در آن روز نوبت کمتر باشد و اگر هیچ ندادند افزون تر
گشت لهذا گفته اند که درین تصرفات برای طبیب دانا موقوف است
هر چه اصلح بود بکنند و فصد درین قسم هر چند دیرتر کنند بهتر است
و باشد که نخستین اولیتر بود و آنجا که بالغی بود در آغاز نوبت قی آوردن
۷ ربع بغایت نیک است و اگر ربع بلغمی بود هر بامداد ده درم گلقند عسلی
در پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس لوسه جوشش
داده و صافی کرده بدهند و روز نوبت خاصه وقت آغاز بطبیخ
شبت و تخم ترب و سکنجبین قی فرمایند و بعده جهت تقویت معده
گلقند خورانند و اندرین تب در ابتدای علت هیچ استفراغ
و رفت نباید کرد اما اگر تلیینی مطلوب باشد پنج درم مغز تخم معصفر کوفته

ده درم شکر و نیم من آب لبلاب خورانیدن صواب باشد و اگر لبلاب
بیدا نشود پنجدرم هلیله سیاه کوفته و پنجدرم مغز تخم معصفر کوفته در من نیم
آب کرده بدهند و اگر هر هفته یکبار گلنگبین مسهل خورانند نفع تمام
دهد و اگر بیمار محرور باشد تلطیف و تقطیع سودمند و بتجفیف و فصد
گرما بود تلیین طبع بماء الجبن و شکر یا حقنه نرم نمایند و سکنجبین نزوری
جهت تلطیف و تقطیع مفید است و ریاضت و مالیدن بدن آهسته
برای تفتیح مسام و تعدیل خلط نفع داده و غذای شوربای مرغ و کیک
سازند و اگر تلیین طبع خواهند اسفاناخ بیفزایند و هرگاه نشان
نضج ظاهر آید مسهل قوی استعمال فرمایند چون مطبوخ افتیمون و حب
افتیمون و مانند آن هرچه مخرج بلغم و سودا بود و بعد از اسهال مرض
زرک جهت تقویت جگر و قرص غافث جهت تقویت سپرز
باید داد و آنجا که سرما قوی بود ابتدای نوبت آب گرم که در وی بنفشه و بابونه
و خیری و گل سرخ جوشانیده باشند نزد مریض گذارند و لحاف کنند که بخار بر سر
گیرد تا بخار او بیرون برخود و زمانی نشسته دارد صفت گلنگبین
مسهل تربد چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم
داروها بکوبند و با گلنگبین بسرشند این جمله یک شربت است صفت
سفوفی که از پس ظهور نضج هر هفته یکبار بدهند هلیله کابلی هلیله سیاه
هر یک هفت درم بسفایج افتیمون هر یک سه درم جمله را کوفته بیخته
بدارند شربت سه درم یا سه درم شکر و عقب آن آب گرم خورند
و هرگاه تب دیر مانده باشد و فصل زمستان بود معجون انکرد و فلافلی
ودیگر

194

ودیگر معجونهای گرم نفع داده و مثرودیطوس و تریاق بزرگ بمقدار
نیم دانگ هر هفته کثیر الاثر است و آدویه حکمای هند درین مرض بغایت
عجیب النفع است و فصد توان کرد اگر مثل هده و رحب کنند
و اگر ربع سوداوی بود خواه سبب او عفونت سودای طبیعی باشد خواه
احتراق سودا باید دانست که تدبیر او قریب بتدبیر ربع بلغمیت و
استفراغ قوی پیش از نضج نباید کرد و بعد ظهور نضج و کم شدن لرزه
مسهل قوی و فصد بدرات و دالک همه جایز است و تسهیل درین نوع
بدفعات دهند مع مراعات قوت فیما بین المسهلات زیرا که ماده
سودا عسر الانفعال است زود بر نمی آید و پس از استفراغ ماده را نضج
باید داد تا هم قوت بحال ماند و هم ماده بتمامه مستوصل گردد و تقویت
جگر و سپرز در ابتدا بسکنجبین و در وسط علت بقرص زرک و غافث
لازم دانند و هیچ استفراغی روز نوبت جایز نیست مگر قی و پس نضج
چون رگ زنند باسلیق باید زد خاصه از چپ و رگ باید که فراخ
گشاده شود و باشد که بفصد صافن حاجت آید و در مسهلات این ربع
افتیمون و بسفایج و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد و خربق سیاه
بیشتر باید کرد و جالینوس گوید بسیاری ربع سوداوی را علاج کردم برین
طریق و از پس نضج مسهل دادم و از پس آن چند روز شربت
افسنتین خورانیدم و بعده تریاق بزرگ فرمودم سود داد و شراب
سپید و رقیق و صافی درین تب نفع داده و هرچه گردم از گرم
سرد توان داد بشرطی که سریع العفونت نباشد بکتبه سری هر ماه

فصد اسلیم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام سوداوی والا و روز نوبت سر زوا
بالیدن و محاجم بلا شرط بران نهادن بسیار مکیدن مجرب این درویش است
که بغایت نفع میدهد و اگر محجمه ناری نهند بهتر باشد صنف دوم اندر ربع لازمه
و سبب او عفونت سودا است داخل عروق و علامات وی لزوم تب است
و نوبت ربع مشتبه گشتن و هر چه در دایره گفته شد پیدا بودن مگر لرزه که او
در لازمه نباشد علاج رگ باسلیق زنند و جهت نضج گلقند دهند پس برابر
ادرار سکنجبین و امثال آن نوشانند هر چه در گرمی و سردی معتدل بود و چون
تلیین مطلوب شود مطبوخ افیتمون و حب افیتمون طبع ملایم سازند و در
ابتدا حقنه نرم بسند کنند و مسهل قوی بعد نضج تام باید داد و قی در روز
نوبت سکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی گلقند و شربت سیب و مانند
آن تقویت معده نمایند و استحمام آب شیرین و دلک ملایم انفع بود و دیگر
تدابیر همانست که در دایره ذکر یافته مع مراعات حرارت و برودت آنچه در خور
حال بود از انجا برگزیند و گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید نوع دوم اندر دیگر حمیات
سوداویه در تپهای هر یکی از آن بحسب مجیئته او با خود است مثلا اگر سه روز
در میان آید خمس گویند زیرا که بیوم اخذ مع یوم ترک پنجم روز است و کذلک
اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و همچنان قیاس کنند سبع و ثمن
و تسع و عشر را و زیاده برین کمتر اتفاق افتد و قال القرشی هذا رجلا
کانت حماه تنوب کل ثمانیة عشر یوما النوبة واحدة و این درویش نیز عورتی را
دید که سیزده روز در میان او را تب می آمد و از انکه اینچنین حمیات اکثر
مشهود اطبا گشته انکار جالینوس ازین تپها اعتبار را نمی شاید و حال انکه بر انکار

این

این تپها دلیلی ندارد بجز انکه میگوید من در عمر خود ندیده ام کو که ندیده باشد نادیدن او
دلیل نمیتواند شد بالجمله ماده این تپها همان ماده ربع است لیکن غلیظ و کمتر است
و به تپهای مذکوره از سودای بلغمیه بیشتر افتند و بدترین انواع بقول بقراط
خمس است زیرا که گاه باشد که مقدمه دق و سل بود و گاه باشد که بر ربع آن پدید آید
و بو علی گوید مراد بقراط خمس مطلق نیست بلکه آنست که بعضی از تپهای
خمس بتر از تپهای دیگر است علاج تدبیر این تپها همان است که در ربع گفته شد
و از آنجا که ماده اینها غلیظتر میباشد تلطیف بیشتر باید کوشید اما چیزهای
بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد پس اگر محمود تن آبادان و بسیار خوار بود
با خراج بلغم کوشند و اگر لاغر و نحیف بود با خراج سودای سوخته توجه نمایند و هیچ
استفراغ پیش از نضج نکنند و اغذیه و اشربه بحسب حرارت و برودت اختیار
نمایند بهمچنانکه ذکر یافته و در روز نوبت قی لازم دارند و مراعات جگر و معده
و سپرز مرعی دارند برانچه در بلغمی ذکر رفته و گلقند و سکنجبین قلیل الحموضت
نفع دارد مقاله اندر حمیات مرکبه و مختلط که نامی ندارد و اقسام مرکبات بسیار است
و از حیطه ضبط خارج زیرا که اجناس تپها بسیار است و اختلاف ترکیب فیما بینهم
بیشمار گاه باشد که دو تب از یک جنس مرکب گردد چون عفونی با عفونی خواه متحد
النوع بود چون ترکب غب با غب و ربع با ربع و جز آن خواه متغایر النوع باشد
مرکب غب با ربع یا با مطبقه و جز آن و این ترکیب گاه بر سبیل انتظام بود
مثلا که غب با هم مرکب شود پس بر و تیره نوایب علی هر روز همی آید و کذلک
سه ربع که با هم ترکیب یابد آن نیز همچون نایبه نوبت مبدا هر روز و هم چنانی
بسیار مرکبات است که با دفات محفوظه آید و از انکه مرکب است هر یک ظاهر

توان دانست که گاه بر سبیل اختلاط باشد چنانکه تبی لازم بود و یکبار دیگر بلا انتظام
و از عدم تعیین آنرا نام نتوان نهاد و اینچنین تب را مختلط گویند و بدانکه ترکیب
حمیات یا بر طریق مداخله باشد یا بر سبیل مبادله یا بر نهج مشارکه اما ترکیب مداخله
آنست که هنوز یک تب در بدن باشد که تب دیگر داخل شود پس بالعرض اعراض مشتد
گردد و ترکیب مبادله آنست که بعد انفصال یکی دیگری در گیرد خواه بمجرد مفارقت خواه
بعد زمانی و ترکیب مشارکه آنست که هر دو تب معا در گیرند خواه ترک آنها معا باشد یا نه و
مشارکه را مشابکه نیز گویند بجهت شدت مداخله بالجمله در معرفت این تبها مهارت تمام
در کار است تا مغالطه نیفتد خصوص شناختن ترکیب عفونیه با دق سخت مشکل است
لهذا گفته اند که بر نوبتهای تب اعتماد نشاید کرد زیرا که عند الترکیب در هم اختلاط افتد
و اعتبار نوبت ساقط میگردد پس درینجا باید که بر دیگر عوارض که بهر واحد مختص است استدلال
کنند و باید دانست که گاه تب نخست طرزاند و لازم گردد هیچ عرق نکنند و با در میان تب
هر وقت سرما و لرز معاودت کند و از پس لرز یکبار عرق آید حکم باید کرد که تب مرکبست
و همچنین هر گاه اندر تب مطبقه لرز قوی باشد و مدت آن و مدت ... بدان
دلالت و پای سخت دراز کرد تب مرکب باشد و هر گاه نوبت تبها کوتاه بود و زود
زود معاودت کند دلیل قوت سبب و بسیاری و تیزی ماده باشد و سخن
گروهی که گفته اند دو تب لازم مرکب نشود معتبر نیست مبلغ تامل تمام دریابند
چگونگی ترکیب را پس بحسب آن هر چه در تب بسیط اند گور است ترکیب نموده بعمل
آرند مع مراعات وقت و حال و هر کدام تب که قوی تر و خطرناک تر بود
لازم تر سنت بدیگری اهم دانند و این جزئیات موقوف بر رای طبیب حاذق است تا هر چه
مناسب بود بعمل آید و اولیتر اندر تبهای خمس و سدس و جز آن آنست که استفراغ کنند

تا اخلاط

تا اخلاط کم نشود و حرارت اندر اعضاء اصلی نیاویزد و بدق نکشد و آنجا که
تب از احراق اخلاط بود گاه گاه باشد که استفراغ فایده نبخشد و بیشتر در تسکین
کوشند و از اشربه و اغذیه هر چه لطیف بود بدان امر نمایند تا خلط محترق نگردد
و در جمله تقویت جگر و سپرز لازم دانند و همه قوانینی که بالا ذکر یافته درینجا
نیز مرعی دارند فایده از جمله تبهای مرکبه که باسمی مخصوص است شطر الغب است
و غب غیر خالصه و آن در مقاله نخستین جدا جدا ذکر یافته و اکثر فواید
که در معالجه مرکبات باید در انجا مذکور است هر گاه تدبیر تب مرکبه مطلوب شود
آنرا بنظر آرند مقاله اندر تبها که بر تبع آماسها پدید آید و این دو گونه باشد
زیرا که نیز آماس دو گونه است یکی آنکه بر ظاهر تن حادث شود دوم آنکه
بر باطن بدن عارض گردد اما آنچه بر تبع آماسهای ظاهر پدید آید نخست
از جنس حمی یوم باشد چنانکه در حمی یوم در حمی گفته شد و اسباب این
آماسها در اکثر اسباب بادیه باشد چون زخم و سقطه و ضربه و هر گاه
این تب که حمی یوم است بگردد و جنس دیگر شود سبب آن جنسی آماس
و بسیاری و بدی و سمیت ماده و امتلا باشد که اسباب سابقه حاصل شده باشد
و علامت این تب آنست که نخست در اعضاء ظاهره چون بن ران
و بغل و پس گوش آماس ظاهر شود و بر تبع او تب پدید آید علاج تدبیر این
قسم در حمی یوم در حمی گفته شد تفصیل و در اورام مغابن و طاعون نیز
گفته آید اما آنچه بر تبع آماسهای باطن تن پدید آید تب عفونیه باشد
و صعوبت و سهولت این تب بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم باشد
از دل و نوبتهای تب بحسب ماده تبها بود و بحسب اندکی و بسیاری و رقیقی

وغلیظی آن در جمله تبها که بر طبع آماسهای باطن پدید آید بسیار نوع است
و آماسهای باطن بعضی نام خاصه دارد و بعضی نه اما آنچه نام خاصه دارد
سرسام است و برسام و خناق و ذات الجنب و شوصه و ذات الریه
و ذات الصدر و ذات العرض و آنچه نام ندارد بسیار است چون تب
که از آماس جگر و آماس مری و آماس سپرز و آماس معده و آماس روده و آماس
گرده و آماس مثانه و آماس رحم پدید آید و علامت و علاج این تبها همان است
که در باب هر یک عضو متورم مشروحا ذکر یافته و باید دانست که درین تبها
رخصت اندر باب آب سرد دادن و در آبزن نشستن و بگرمابه رفتن
هیچ نیست و آنجا که آماس دموی یا صفراوی بود خرقها بآب خرفه و کاهو و گشنیز
ترکه یا اندکی آرد جو سرشته باشند آلوده و سرد کرده بر جایگاه عضو متورم بر نهاد
و علاج باشد مقاله اندر تب وبائی و معنا و با فساد هواست و بعبارت
همچنانکه آب بسبب دیر ماندن در موضعی یا بسبب اختلاط بخارها و دخانها
بد متعفن گردد و هر هوای که در وی رطوبت بیشتر بود عفونت زودتر قبول کند
بنسبت هوای خشک لهذا در تابستان که هوای گرم و خشک بود وبا کمتر
باشد و پوشیده نیست که اثر هوا در ابدان و ارواح سریع تر است پس
هر گاه او عفن شود اخلاط را زود کنده سازد خاصه اخلاط نواحی دل و فساد
هوا بیشتر کسی را که اثر کند که کثیر الجماع و ضعیف القوی و مفتوح المسام بود
و بدن او از اخلاط ردیه ممتلی باشد و آثار حدوث وبا نا بودن فصول بر مثال
هر طبع خود و با وجود آن بسیار ستارهای دنبال دار و نمناکی هوا و بسیاری
حشرات در زمین و قلت باران و کدورت هوا که روزی غبار دارد

و روزی

و روزی بی غبار و دوام ابرها و گرمی بار روز و خنکی شب و گریختن موش و دیگر
خیزندهای زمین این همه نشان حدوث وباست و اکثر آن است
که وبا در آخر تابستان و خزان واقع شود و تبهای مهلک پدید آلود و تب
وبائی را ۳ علامت است و این علامات گاه باشد که بتمامه در یک
شخص پدید آید و گاه بود که بعضی از آن ظاهر شود و قلت و کثرت ظهور
آثار او بحسب قلت و کثرت ردائت ماده است بالجمله نخستین علامت
آنست که ظاهر تن سخت گرم نباشد اما در باطن اندوه و تاسه و حرارت
قوی بود دوم آنکه دم زدن از حال طبعی بگردد پس بعضی را نفس تنگ شود و
بعضی متواتر و بعضی را بلند و بعضی را بد بوی و نفس منتن دلیل هلاک باشد
سیوم آنکه گاه باشد که عرق بسیار کند آید چهارم آنکه نبض صغیر و متواتر
بود و بول سیاه یا زند و براز نرم و کفناک و گنده و بد رنگ باشد پنجم آنکه
سپرز بزرگ شود یا حالتی شبیه باستسقا پدید آید ششم آنکه غثیان
رنج دهد و قی صفراوی یا سوداوی لاحق گردد و اشتها بر طعام نشود و سر معده
بجانب دل درد کند و سرفه خشک ظهور نماید هفتم آنکه تشنگی شدید و خشک
زبان و دهان لازم باشد و بن دندانها و درون دهان بیایاسد و خواب
نیاید و عقل مختلط شود و اندام سست باشد و قوت ساقط شود و غشی
افتد هشتم آنکه بثرها سرخ بر ظاهر بدن ظاهر شود و باز پنهان گردد و
بسیار باشد که طاعون بر آید نهم آنکه اشتداد تب در شب زیادتر شود
انتباه گاه باشد که درین تب اعراض مذکوره از ابتدای تب شروع نماید
و تا آخر است و پای سرد شود و غشی افتد و باشد که لثیر غش عارض گردد و دیگر از

و تشنج اداکند و گاه باشد که حرارت تپ سخت ظاهر نباشد نه در ظاهر و نه
در باطن و دلیل از حال طبعی پس دور نبود و بیمار نعوذ بالله هلاک شود در جمله حمی
وبائی بدترین اصناف حمیات است خاصه اگر با طاعون ردی یار بود
و مردم ازین بلا کمتر رهائی یابند اللهم عافنا من جمیع البلیات [illegible]
هر گاه تپ وبائی ظاهر شود بزودی تن را از خلط فزونه پاک کنند به انتظار
نضج و خانه را بمیوها و عطریات بارده چون کافور و بنفشه و نیلوفر و برگ
بید و سیب و لیمو شیرین و گلاب معطر دارند و بهر ساعت اندکی گلاب
و سرکه بهم آمیخته در خانه بپاشند و محافظت کنند تا باد خارجی در نیاید
و چون بترویح حاجت آید هوای خانه را بمروحه بجنبانند و سقف
خانه بلند باید و مسکن هر چند که از زمین برتر بود بهتر است آنجا که اسباب
ارضی موجب وبا باشد و باید که هر صباح قرص کافور با آب غوره یا رب سیب
سیاه یا رب ترش ترنج یا رب ریواج یا رب لیمو هر کدام که میسر آید حل کرده بدهند
و اگر ازین ربوب چیزی میسر نشود سرکه با آب سرد و گلاب آمیزند و سرد کنند
بر یخ و قرص کافور آمیخته بنوشند و بدانند که آب شدید البرودت یکبار
شکم سیر دادن بعده جرعه جرعه هر لحظه نوشیدن نفع تمام داد و معاونت
بر عطش و جوع سخت زیانکار است لهذا الغذا اللذکه در این تپ لقمه چند
از اغذیه مناسبه البته باید داد اگر چه آرزوی طعام نباشد و اغذیه که سریع
الهضم و مانع العفونت و مقوی القوت بود اختیار باید کرد چون سماقیه
و اجاصیه و حصرمیه و آنجا که قوت ضعیف باشد گوشت جوزه و دیگر
طیور نیز توان داد اصلاح کرده و بتبخیر صندل و کافور و پوست انار و برگ

بید و برگ مورد و آبنوس و چوب گز و سیب لازم دارند و صندل و کافور
و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن سود مند است
اما هر گاه شکم طرنجیده شود و اطراف سرد گردد و هنگام تنفس سینه بر آید
و خواب نیاید و اختلاط عقل رو نماید باید که اضمده سرد از سینه
دور کنند و بیمار را جامه گرم در پوشند تا که حرارت از باطن بظاهر
میل کند و پوشیده نماند که اهم مهام درین مرض تقویت دل و دماغ است
و ازاله عفونت و از آنکه عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند
واجب است که از اغذیه رطبه و هوای رطوبتناک حذر کنند و ازین
جا است قسم که بتبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام داد زیرا که
بخور عطره هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت میدهد
دل و دماغ را و خشک میسازد رطوبات را و زایل میکند عفونت اخلاط را
اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجه اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی از ان
نرسد و نفس خفگی نکند فایده در ایام وبا اصحاب را واجب است
که اگر خلط فزونه در بدن یابند تنقیه او نمایند اما بی حاجت تنقیه بهتر
از تحریک است زیرا که بسیار باشد که تحریک بی حاجت باعث الخابد جهت
ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هر چه مفتح مسام
بود چون ریاضت و کثرت جماع و استحمام و جز آن از و باز مانند و غذا
نسبت بعادت اندک خورند تا امتلا نیفتد و گوشتها را بسماق و زرشک
و ریواج و انار دان و غوره و سرکه پخته تناول نمایند و اگر گوشت بخورند بهتر
باشد و در ایام وبا تریاق و مثرودیطوس و انگرد خوردن نفع تمام داد

و بعضی برآنند که قنبر و مر و زعفران هر سه برابر کوفته بیخته مقدار یک درم
با قند یا عسل هر روز بخورند دفع هوا اثر نکند اما باید دانست که استعمال
این چیزها در گرم وقتی رخصت است که هوا سرد بود و خورنده مزاج سرد
و تر داشته باشد و گرنه هرگز از این اشیاء حار چیزی نباید خورد که زیان
کلی دارد و تر روزه و گرسنگی و تشنگی و شراب خوردن و تناول الفول
و حبوب که در آن سال روئیده باشد منع است و از آنکه لطف هواء
و از عمق آب نیز فساد میکرد احوط آنست که آب را جوشیده خورند
و آبهای چاه و حوض احتراز نمایند و آب انهار را اختیار فرمایند و آب
بادیان نشاید خورد و آنچه که فساد هوا عام بود هوای خانه بهتر از هواء
صحرا باشد و الا هر جا که فساد نبود بهتر است چه خانه و چه صحرا و روغن
گاو بوفور خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد مقاله اندر
حمی جدری و حمی حصبه باید دانست که جدری و حصبه و حمیقا اگرچه در امراض
جلد بمقاله مستقل ذکر خواهند یافت اما درینجا که مبحث حمیات است
بیان چیزی که لازم جدری و حصبه است واجب دیده اند و این هر دو
از جوشیدن خون عارض شود خواه غلیان او بر سبیل تصرف طبیعت
باشد چنانچه در سن طفولیت پدید آید بواسطه پختن خون خام زیرا که
خون کودک خام و تر بود و حمی بهیست که چیزی گرم و تر پخته باشد و از جای
بجای نگردد تا آنکه بجوشد و چون بجوشد اکثر آنست که بر جلد بثورهای
مذکور ظهور نماید و کمتر باشد که خون بجوشد و پخته شود و بر ظاهر چیزی
از بثور پدید نیاید بحالت هذه لبعض الاطفال و خواه غلیان او بر وجه طبیعی

باشد

باشد چنانچه بروز مینماید و در ابدان مستعده او از ثوران اخلاط یا باسباب
خارجیه یا داخلیه و این هر دو از جمله بیماریهای وبائی است یعنی هرگاه در ولایتی
ظاهر شود در آن فصل خلقی بسیار بدان بیماری گرفتار شوند و فرق
درین هر دو آنست که ماده جدری که آنرا آبله و نغزکان گویند خون باشد
گرم و کثیر المقدار برطوبت مایل از آنست که دانه او بزرگ حجم باشد بمثابه
عدس بزرگ یا بزرگتر از آن و از بدن برداشته بود و نبرود و ریم کند
و در ابتدا سرخ باشد و نزدیک بعضی بتفتیح سپید زند و گاه باشد
که هم از ابتدا سپید یا زرد برآید و قلیل المقدار و پراکنده بود و این اقسام
خاصه اگر تمامه زود برآید و زود پخته شود و گاه باشد که پهلو دارد و در هم پیوسته
و کثیر المقدار بود و رنگ او سیاه یا سفید باشد و بر سینه و شکم بسیار
برآید و بطیء البروز و التفتیح باشد و این با خطر باشد و کذلک اگر
خون از جدری برآید یا نخست آبله برآید پس تب گیرد سخت بد باشد
و همچنان اگر بعد برآمدن آبله تب فرو ننشیند نیک نباشد و گاه باشد که
آبله مضاعف بود یعنی در جوف آبله بثره دیگر باشد اما ماده حصبه خونی
باشد تماماً تر و صفراوی و بیبوست مایل بود لهذا بثور او کوچکتر باشد مشابه
گاورس و با پوست ملتصق باشد و برداشته نبود و ریم نکند بلکه چون
نغز شود خشکریشه آید و پوست او همچون سبوس جدا گردد و در ابتدا
ظهور شود حصبه بر بدن همچون قرص براغیث ظاهر شود سرخ رنگ خفی
الحجم و بعد ماده او صورت میگیرد و حصبه مهلک نیست نسبت بجدری خاصه
آنچه سیاه و صلب و کبود و بنفش باشد و دیر برآید و بدشواری نفتح یابد و ...

وامزوه متواتر دارد قاتل باشد وکذلک آنچه دفعة غایب شود بعد
غشی افتد زدی باشد و بهترین و اسلمترین علامات در آبله و حصبه
آنست که نفس بر جای بود و شعور بر حال و میل بغذا و آب برقرار و علامات
تب جدری و حصبه آنست که پشت درد کند و بینی بخارد و سیلان اشک
و سرخی چشمها و صداع و گرانی سر بود و همه آنچه از لوازم حمی مطبقه دموی است
پدید آید و بیمار در خواب بترسد و هر گاه به پشت باز کرده پای او بلرزد و همیشه
در جلد سوزش و خلش یابد و باشد که بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس
و گرفتگی آواز عارض گردد و فرق در تب جدری و حصبه آنست که تب حصبه
گرم‌تر و تاسه‌ناک‌تر از تب آبله باشد و درد پشت در وی کمتر گردد و قلق
و غثیان بیشتر و حصبه در اکثر دفعة بیرون آید و آبله تمامه اگر زودتر
برآید در سه روز و الا در یک هفته پس هر گاه این آثار روی نماید خاصه در ایام
ظهور او خصوص کسی را که بر نیامده باشد حکم باید کرد که آبله یا حصبه پدید
خواهد آمد علاج هر گاه این تب ظاهر شود خون غالب بود رگ باسلیق
زنند یا اکحل یا قیفال پس اگر خون غالب‌تر بود و مانعی نباشد چندان خون
بگیرند که غشی افتد زیرا که خون کمتر برآوردن با وجود بسیاری حاجت حزر
دارد و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند یا ارسال علق فرمایند و اولیتر
در تب حصبه آنست که اگر تب سخت گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول
ناری باشد تخت لختی صفرا کمتر کنند بملینات اگر طبع نرم نباشد و بتسکین
مشغول گردند و فصد نمایند و کمتر از دو از ده ساله را فصد نشاید کرد و کودک
آنرا که یک ساله نباشد حجامت نباید فرمود و بعد اخراج خون بر غلیان او نظر

کنند

کنند که قویست یا غیر قوی اگر قوی الغلیان باشد حذر که مغلظ و مبرد و مسکن
خون بود خوردن دهند تا لختی جوشش او فرو نشیند و اگر غلیان خون
قوی نباشد و حاجت بتغلیظ و تدبیر نبود بلکه بعضی هیچ حال در حمی جدری
و حصبه اگر چه هنوز ظهور نکرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید
خون برای آنکه چون خون بجوشد بدفع او کوشد و در چنین وقت تغلیظ
و تبرید توجه نمایند طبع از دفع فضله و از کار خویش باز داشته باشند و هر چون
که بود مبالغه در تبرید نشاید خاصه اگر تنقیه اتفاق نیفتد و سزاوار آنست
که درین تب تلیین طبع نفرمایند مگر در تب حصبه که صفرا غالب‌تر بود و طبع یابس
باشد یا در آبله که از قبیل بلیدیه باشد یعنی ممتلی نماید آمار رنگ بشره
سخت سرخ نباشد و تب گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض موجی
بود که درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه در حمی بلیدیه حاجت
بفصد کمتر باشد و باسهال بیشتر و آنچه گفته شد از فصد و تبرید
و تغلیظ خون و تلیین طبع تا همان وقت است که آبله و حصبه ظاهر نشده
باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجب است
که این همه مخالف اراده طبیعت است و فصد و حجامت نیز ممنوع است
مگر آنجا که خون بغایت غالب بود و سن و سال و عادت و حال تقاضا کند
که درین صورت با وجود ظهور بثور فصد کردن و پاره خون برآوردن روا باشد
تا بیمار سبک شود و ماده لختی کمتر گردد و باید دانست هر گاه بثور نمودار شود باید که
تن مریض بجامه گرم و نرم بپوشند و هوای خانه معتدل سازند تا مسام بگشاید و عرق
خفیف آرد و بثور بسهولت بیرون آید و درین حالت آب سرد جرعه جرعه

دادن و صندل و کافور بو یا بیدن تقویت میدهد دل را و اعانت میکند
طبیعت را بر اخراج ماده بنا بر این و ایضا هنگام ظهور آثار بثور محافظت اعضاء
عزیز چون چشم و بینی و حلق و گوش و نشیمن و روده و بندگشادها لازم
شناسند تا آبله در آنها بر نیاید و طریق حفظ آن بتفصیل گفته آید
و آنجا که ماده غلیظ یا مسام بسته بود و نشان غلظه آنست که بثور بر سینه
و نواحی او بیشتر بر آید و بدیگر مواضع کمتر و چهارم روز گذشته باشد و هنوز
تمام آبله یا حصبه بروز نکرده بود و نشان بستگی مسام خشونت جلد است و عرق
کمتر آمدن و بثور بتاجیل بر آمدن نه بتعجیل باید که بتلطیف ماده غلیظ و تفتیح
مسام بسته توجه نمایند و تدبیر وی آنست که بر حال مریض نظر فرمایند که حرارت او
بکدام درجه است و بحسب آن معالجه نمایند مثلا اگر ضیق و نفس بر حال بود
و غشی و حرارت و اندوه در باطن بسیار نباشد و زبان سیاه نبود باید که
هوای خانه مایل سازند بحرارت اندک و آب سرد ندهند و چیزی سرد نبویانند
و عند الحاجت آب تازه میداده باشند و گاه گاه آب گرم بنوشانند یا آب
بادیان تر و آب کرفس تر یا آب عنب الثعلب و قند سوده داده و آنچه
بغایت نفع دهد اینست لک مغسول چهار درم عدس مقشر هفت درم کثیرا سه درم
جمله را بیک کاسه آب کلان بجوشانند چون نیمه آید صاف نمایند و بدهند
و اگر درین مطبوخ دو درم گل سرخ و هفت انجیر و دو درم بادیان و ده دانه
مویز با دانه بیفزایند بهتر باشد و اگر انجیر فقط بجوشانند و آب و قدری
زعفران در آن آمیخته بدهند نفع تمام بخشد و خاصیت انجیر است که ماده را بظاهر
بر آرد و آب گرم در زیر مریض داشتن جهت تبرز بثور و تفتیح مسام کثیر الفائدت

وطریق

و طریق او آنست که بیمار را بنشانند و دو پیاله آب بغایت گرم در زیر او گذارند
و دامن او از پس و پیش محکم سازند و بالای آن جامه جامه دیگر بپوشانند
و ازاری هفت از شیب گردن بحوالی تن در پیچند تا تمام بدن بخار
او در رسد و بسر و روی بر نشود اما اگر ضیق و نفس متغیر باشد و غشی
و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود چیزی گرم نباید داد و بهمان تدبیر سابقه
بسند باید کرد یعنی بدن بجامه پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن
و جرعه جرعه آب سرد دادن و عطریات بارده بو یا بیدن و ایضا اگر با آب
گرم عرق آورند بطریقی که گفته شد روا باشد لیکن بنهجی که باید که بلواسطه
و خفگی نیفزاید و کذلک هرگاه بثور ظاهر شود و باز روی باندرون نهد و از
ظاهر مخفی شود و این بر بود باید که طبع را یاری دهند تا ماده در درون نگراید
و جهت این کار هر چه برای سرعت خروج میشود گفته شد مفید است و شیره بادیان
تر و خشک و شیره تخم کرفس تر یا خشک تنها یا هر دو باهم آمیخته خورانیدن نفع
دارد فایده هر گاه در آبله یا حصبه حرارت مفرط بود و پوشیدن جامه ضعف
یا غشی آرد هوای خنک کنند و کافور و صندل بویانند اما تن پوشیده دارند
تا هر دو مطلب حاصل شود یعنی باستنشاق هوا و بالبو و مبردات حرارت
باطن راحت یابد و دل گرم نشود و بپوشیدن تن بجامه گرم مسام بسته نگردد و اگر
با وجود اصلاح هوا و استشمام روایح بارده ترویح نماید گاه گاه جامه او از جایگاه
سینه و دل سبکتر کنند و احتیاط نمایند تا خنکی جز بدان الموضع نرسد و هر گاه
آبله بر آمده باشند و تا سه و تب و حرارت از اندرون کمتر نشود و زبان سیاه
باشد با این همه معالجات گرم داشتن خطائی عظیم باشد و هر گاه غشی افتد چز

بمراعات دل و علاج غشی مشغول نباید شد و وقتی که آبله و حصبه تمام بروز کرده
باشد شیر تنها سرد کیب حاجت نباید داد تا که شایبه حرارت و ضعف قوت
پیدا نبود سررشته پرهیز بدست شاید داشت تا کسی نیفتد و تدبیر طعام
و شراب بقاعده علاج ما گفته آید و بدانند که اسهال در آخر حصبه خطر عظیم
داده پس اگر در اواخر آبله و حصبه شکم نرم شود شربت حب الآس و صمغ عربی
و گل ارمنی و قرص طباشیر قابض و رب بهی و مانند آن باز دارند و اگر اسهال
دموی بود شربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر درین مرض رعاف افتد
تا خون صاف نیاید منع او نشاید اما چون سبب ضعف شود الفور بحبس او
کوشند که افراط آن خطر داده و ادویه حبس رعاف در رعاف گفته شده
و فتیله در سیاهی آلوده و گرد آسیا آمیخته در پیش نهادن حبس رعاف مینماید
و فتیله پنبه کهنه که آغشته بسیمق مازو نیم سوخته آلوده در بینی گذاشتن
و طباشیر تراشیده در بینی نهادن و اطراف و خصیه بستن همین حکم داده و آنرا
که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و شربت مفلق بلحوات
مناسبه دفع توان کرد همچنان هر عرض را بچیزهای موافقه زوال توان نمود فایده
در محافظت بعضی اعضا عزیز که عند ظهور نشان آبله توان کرد اما محافظت
چشم آنست که سماق اندر گلاب تر کنند و بپالایند و اندکی کافور در و کرده
بچکانند و آب گشنیز تر و آب تخم انار ترش و مازو بگلاب سائیده در چشم
چکانیدن چشم از آبله نگهدارد و حضض و صبر و شیاف لمیشا و اقاقیا و
از هر یک درمی زعفران نیم دانگ همه را کوفته بپخته شیاف سازند
و با آب گشنیز تر بسایند و بیرون چشم طلا نمایند همین عمل داده و اگر آبله پدید آید

باشد

باشد کافور اندر گلاب حل کنند و بچشم اندر چکانند و هرگاه این تدبیرهای
سود ندهد و چشم سرخ باشد و بر سیاهی چشم بثور ظهور نماید سرمه اصفهانی
و کافور با آب گشنیز حل کنند و هر لحظه بچشم اندر چکانند و سرمه با گلاب
سائیده نفع تمام داده خاصه اگر استعمال او اول اتفاق افتد و شیاف
ابیض بشیر عورت آنرا که بثور در چشم برآمده باشد سودمند است و هرگاه
بدانند که چشم برآمده میخواهد از امتلا و آنرا جحوظ گویند باید که بعد استعمال
ادویه مذکوره در چشم رفاده بر پشت چشم گذارند و تخته از سرب باندازه
چشم بالای رفاده نهند و بعصابه بربندند تا چشم را فرو نشاند و هرگاه
گاه بگشایند باز بربندند و محافظت اندرون بینی آنست که سرکه و گلاب
یا سرکه تنها هر لحظه چند قطره بچکانند یا بیمار خود استنشاق فرمایند یا در بینی
چکانند نفع دهد و روغن گل یا روغن مولو با قدری کافور چکانند و اندرون
بینی مالیدن سودمند است و محافظت حلق آنست که بمجرد ظهور آبله و تحقق
تب جدری و حصبه تفرس نمایند که انار یا دانه نخاید و آب او فرو برد هر ساعت
و بشربت خرنوب غرغره نمایند و اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب
بجوشانند و بپالایند و بدان تغرغر فرمایند سخت صواب باشد و تغرغر با آب
سرد نفع تمام داده خاصه اگر گلاب یا او یار کنند و رب انار و رب شاه توت
سودمند است و محافظت شش آنست که چون آبله در بدن ظاهر شود و سینه
و آواز درشت باشد و حرارت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک
مسکه و شکر بلیسانند که نفع تمام داده و اگر حرارت قوی بود لعاب اسپغول
و لعاب بهدانه و قند و روغن بادام بدهند و مادام کوفته در دهان داشتن

سود دارد و این لعوق مفید است مغز تخم کدو شیرین دو جزو و مغز بادام سپید کرده
یکجزو قند سه جزو کتیرا یکجزو کوفته بیخته بلعاب اسپغول یا بهدانه بسرشند
و بلیسانند و اگر طبع نرم باشد بگیرند صمغ عربی و مغز بادام بریان کرده و مغز تخم
خیار بریان کرده و نشاسته بریان کرده بلعاب اسپغول بریان کرده بسرشند
و لعوق سازند و محافظت مفاصل آنست که صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی
و گل سرخ خشک و اندکی کافور بگلاب بسایند و اندکی سرکه برو چکانند
و بر بندگاه طلا نمایند و اگر بر بندگاه خراجی بزرگ بر آید زود بشکافند تا ریم
او بر آید بعده تدبیر اندمال جراحت نمایند و محافظت امعا آنست که شراب
مورد و قرص طباشیر و رب بهی میداده باشند هر وقت خاصه چون آبله بوقت
انحطاط افتد زیرا که چون آبله از ظاهر تن روی بکمی نهند گاه باشد که بقیه ماده
با امعا ریزد پس درین وقت رعایت آنها ضروری باشد فایده اندر طعام و شراب
خداوند آبله و حصبه باید دانست که سبب آبله حرارت غریب است که اندر خون و
رطوبت ناک اثر کند و آنرا بجوشاند پس بهترین اطعمه و اشربه درین چیزی باشد
که با سردی میل بخشکی دارد چون پست جو یا پست عدس یا انار ترش یا با آب
غوره یا آب ریواج آمیخته و اگر طبع خشک بود و در سینه و در حلق درشتی
باشد و حرارت سخت عظیم نبود پست جو یا جلاب دهند و اشربه ترشی
منع نمایند و اگر طبع نرم بود و حرارت عظیم و سینه و حلق درشت پست را
دیگر باره بریان نمایند و با قرص طباشیر قابض دهند و اگر با صمغ عربی و
طباشیر قدری نبات آمیخته بخورانند روا باشد و آنجا که نرمی طبع مفرط بود
کشکاب از گشنیز بریان و انار دانه و تخم خشخاش که هر سه برابر باشد مرتب

سازند

سازند و آنجا که حلق درشت باشد و خواب نیاید از کشک بریان و تخم
خشخاش کشکاب پزند و انار دانه آمیزند و دیگر صنایع عجب و تدابیر موقوف
برای معجز پیران طبیب حاذق است و از آنکه ماده حصبه کمتر و تیزتر
و سبب او بسیاری صفرای سوخته شود که خون را تباه کند پس بهترین طعام
و شراب درو وی سرد و تر باشد تا با خشکی و تیزی صفرای سوخته برابری کند
و خون را باصلاح آرد چون کشکاب و لعاب اسپغول و مانند آن و
کشکاب و لعاب را با آب غوره یا آب انار ترش و مانند آن آمیخته باید
داد که استعمال العبه و کشکاب و آب تربز و آب خرفه و آب کدو و امثال
آن بی تموضات ضرر دارد اما در حلق درشتی بود مضمضات نباید داد و سبب جو
با جلاب باید فرمود و باقی تدابیر همان است که در آبله گفته شد و بدانند
که ترنجبین در حصبه منع کرده اند و گفته اند که مضرت او در حصبه چون مضرت عسل است
محرور را و تاسه و غثیان و بیقراری می افزاید و کذلک بنفشه و آب لبلاب
در حصبه ندهند که غثیان و تاسه مر او را فایده اند احتیاط اعتما که از ابتلای
این مرض محفوظ مانند و اگر بر آید کمتر باشد هرگاه آثار ظهور آبله در فصلهای
سال دریابند و جوانان را اگر چهارده ساله باشند و آبله بر نیامده باشد
فصد کنند و اطفال را اگر کم از دوازده ساله یا ده ساله باشند حجامت نمایند
یا از اسهال زلو فرمایند و هرچه در باب احتیاط کردن از وبا گفته شد بعمل
آرند و بدانند که طعام سرد بالقوت و شیرینهای خشک چون شربت عناب
و سکنجبین و جز آن و اسپغول و شکر و مانند آن و شراب گذر و غوره
طباشیر و قرص کافور و غیر آن خوردن نفع تمام دارد و در آب سرد نشستن

وبدان غسل کردن سودمند است ولازم است که درین ایام کودکان وجوانان
جدری وحصبه نابرآورده را از شیر وشیرینی وشراب وگوشت وبادنجان
وجز آن از اطعمه وفواکه هرچه گرم وحرارت افزا بود خاصه از خرما وخربزه
وعسل وانجیر وانگور منع نمایند وکذلک از طعام وریاضت وجماع وملاقات
حرارت آفتاب وآتش وغبار وخوردن آبهای بسیار احتراز فرمایند
وتاب فواکه طبع را نرم کنند وگاه گاه وقبض طبیعت روا ندارند وبقول
سرد وحموضات نعنع والو وگوشت بی امتزاج ترش وتره نباید خوردن
فایده بسیار باشد که چون آبله برآید خود بخود لغزش شود وحاجت به ترامیدن
آبله وخشک کردن او وتدبیر خشک ریشه نیفتند وگاه بود که بدین تدبیرهای
حاجت آید وتدبیر برامیدن وخشک کردن وخشک ریشه زایل ساختن
مع تدبیر زوال اثر آبله در مقابل جدری وحصبه گفته خواهد در باب ضبط
امراض ظاهریه انشاء الله تعالی مقاله اندر حمی غشیه یعنی تبی که بی هوشی وضعف
آورد وی دو نوع است نوع اول آنکه از بلغم خام افتد واین چنان باشد که
بلغم خام در بدن افزون شود وعفن گردد وتب آرد وچون تب آید ماده حرکت
نماید وقدری از آن بجانب دل وحوالی او ریزد وروح را سرد کند وبا کمر زور قوة
مقهور شود وغشی افتد وباشد که بسبب ضعف فم معده غشی رو نماید وتبهای
بلغمی از ضعف فم معده کمتر خالی باشد وآنجا که هم فم معده ضعیف بود وهم
ماده بر دل ریزد سخت قوی باشد لاجتماع السببین وعلامت حمی غشیه
آنست که ترهل در بدن وهیج در روی پیدا آرد وتب بر وی بلغم دور کند
ورنگ روی صاحب او برنگ حال نماند اکثر رصاصی بود وگاه زرد وگاهی مایل

بکبودی

۲۰۴

بکبودی وسیاهی وگاهی بسبزی وچشمها تیره گردد وقت هیجان
واندر رود ولب او مثل لب کسی نماید که رشته توت خورده باشد
ودر سرهای پهلو درد ونفخ پدید آید واگر قی آید ترشی باشد
اشتباه گاه بود که صفرای غلیظ مخلوط به بلغم شود وحمی غشی آرد
وادوار او نیز مثل بلغمی باشد اما سورش وحدت ودیگر آثار ترکیب
صفرا بران گواهی دهد علاج باید دانست که تدبیر این تب شدید
الصعوبه است خاصه اگر در اندامهای اندرونی ورم باشد که درین
صورت فلاح مرجو نبود وعلاج را مدخل نباشد ووجه صعوبت
علاج این تب آنست که اگر کار بر طبیعت واگذارند واز غذا ودوا
باز دارند از آنکه ماده بسیار است وخام قوت طبیعت با وجود فقدان
غذا دفع آن نتواند نمود وقوت بتمامه باطل گردد واگر غذا داده شود
از آنکه هضم درست نباشد نیک هضم نیابد ومدد ماده تب
گردد واگر خواهند ماده را برخوق کمتر کنند از آنکه ماده خام وبسیار است
ودارو ضعیف العمل مطلوب حاصل نشود وآمیختن توان بجو حرکت
آید وبرنیاید ومنفذهای تنفس وروح را مسدود سازد وخفه کند
واگر خواهند استفراغ قوی فرمایند قوت کفایت نکند زیرا که استفراغ
ناکرده وخلط ناحبنا بیده غشی همی افتد چه جای آنکه خلط در حرکت
آید وماده نضج نایافته برآید پس سزاوار آنست که از شروع تب تا سیوم
روز بجز ماء العسل ساده چیزی دیگر ندهند واگر قوت ضعیف بود
از کشکاب جو ونخود چاره نباشد واگر قویتر از آن مطلوب شود قدری

نان اندر جلاب یا اندر ماء العسل تر کرده توان داد و عند الضعف
نان بمثلث یا شراب دادن دفع غشی مینماید و آبی که طبع مجیب بود
باز نباید داشت تا که خوف سقوط قوت نشود و آنجا که طبع قبض بود
مجیب روده با حقنه نرم قلیل الحدت چون آب چغندر که در وی
اندکی نمک باشد پاک کنند و قانون علاج این تب از آنکه ملطف
ماده است بی آنکه گرم شود هرچه دهند از اشربه و اغذیه باید که ملطف
و قلیل الحدة باشد و تقلیل حدة ملطفات بحسب حرارت فصل و
مرض و مزاج کمتر و بیشتر توان کرد و بهترین تدابیر درین باب مالش بدنست
بدستها در شب و مختلف تا خلط لطیف شود و آفت و آن را
که بی روغن مالش خوشتر نباید روغن خیری و روغن کنجد تازه و جز آن
که در وی قبض بود مالیدن میشاید و ترتیب مالش آنست که نخست
ساقها از زانو تا قدم فرو مالند بعده رانها از بالا بزیر بعد از آن
دستها از دوش تا کف پس از آن پشت و سینه از فوق بتحت
و باز رجوع نمایند بمالش پایها بطریقی که گفته شد همیکنند بمرتبه
پوست خوش سرخ شود و بیم باشد که بیمار بیهوش گردد و چنان
باید که روزگار بیماری یکنیمه در مالش رود و یکنیمه در خواب و سکون
او در گرمی و سردی معتدل باید و اگر هوا سرد بود مایل بگرمی شاید
و خواب معتدل نفع دارد و مفرط زیان و آب سرد منع باید کرد
و اگر مریض بدان معتاد بود و تابستان باشد سکنجبین با آب سرد
آمیخته دهند و در زمستان سکنجبین با آب گرم تنها باید داد

و تا ممکن بود هیچ آب بجز سکنجبین نخورانند و گرمابه معتدل مفید است
و آنرا که قی آسان باشد بفرمایند که نفع کلی دارد و سکنجبین عسلی با یکدرم
تخم کرفس و انیسون یا یکدرم تخم [illegible] هر صباح دادن سودمندست اگر
فصل سخت گرم نباشد فایده فصد درین مرض هیچ چیز ادا نیست
زیرا که سبب بیماری ماده خام است و از اخراج خون تن سرد شود
و خلط خام تر گردد و هضم باطل شود انتباه انجا که در باطن اماس
بود مثلث و شراب و نیز رخصت نباشد بلکه هیچ علاج روا نبود
زیرا که امید نجات مفقود است و لیکن از آنکه دست از علاج
کشیدن پرده غیب در بدن است و بیمار را نا امید ساختن و مورد
لا تیأسوا من روح الله گشتن تدبیر این موقوف بر رای طبیب است
که آنچه بوی الیق و لغرض اوثق بود توکلا علی الله استعمال مینموده باشند
و در رعایت قوت همی کوشند **فصل** دوم اندر حمی غشیه که از صفرا
افتد و این چنان باشد که صفرا رقیق تر شود و عفن گردد و میل بسینه
نماید و عند حرکت ماده از حرارت تب قدری از ان ماده سمیه بدل ریزد
و غشی آورد و علامت او آنست که در اکثر بدور غب آید و بدین نزدی
و لاغری آید و در یک نوبت یا دو نوبت فتور و سقوط در قوت و نبض
روی نماید و در مدت اندک احوال مریض چنان شود که بیمار سالها است
و این تب بیشتر در ابدان گرم که در غایت حرارت و یبوست بود عارض
شود و حمی غشیه که از ماده رقیقه سمیه صفراویه حادث گردد و بدو سه روز
قوت ساقط گرداند ردی و مهلک باشد خصوص اگر در معده و جگر ورم

باشد فایده حمی غشیه که بسبب غم و هم یا بیخوابی یا استفراغ کثیر واقع شود
اسلم بود علاج هر لحظه ماء الشعیر با آب انار مز بدهند و آب خرفه و تخم
خیارین و شربت بهی و سیب و صندل و فواکه بخورانید و قرصه بر برف
سرد کرده و بر سینه صندل و گلاب ضماد نمایند و برگ بید بر پای گلاب
پاشیده در فراش اندازند و ریاحین خوشبوی و فواکه عطره ببویانند
و مسکن بیارانید بروایح طیبه و اگر طبع قبض بود آب شعیر و آب کدو
سرد کرده حقنه نمایند و چون وقت نوبت قریب رسد نان در آب
انار منجوش یا در آب لیمو یا ریواج تر کرده چند لقمه بخورانند تا از جهت
ترشی معده را قوت دهد و مانع کثرت انصباب صفرا گردد و باشد
که منع تام نمایند و چون غشی افتد نیز نان بچیزهای مذکور تر کرده در حلق
باید انداخت رفیق کرده و اگر خشک یا نان در شراب که ممزوج با آب و
گلاب بود تر کرده در حلق چکانند زود تر دفع غشی نماید و اگر تپ شدید
الحرارت بود قرص کافور و مانند آن باید داد و الف اشربه هر چه دهند
بر برف و یخ سرد کرده باید داد و هر چه در محرقه مذکور است استعمال
باید نمود و آنجا که در معده و جگر ورم باشد بحسب او تدبیر باید کردنی
دباشد که بتقدیر شفا موافق آید فصل سیوم در حمی دق و دق آنست
که حرارت با عضاء اصلیه خصوصا دل آویزد و افنای رطوبات ثلثه
طبیعیه بدن نماید و باید دانست که در تن مردم سه نوع رطوبت است
که هر گاه یکی از ان خرج شود دق پدید آید و معنی دق در لغت هندو
هزال است و از آنکه حرارت این تپ با دق و نرم باشد و هزال و لاغری

لازم

لازم دارد و بدین نام مشهور گشته فایده در ذکر رطوبات ثلثه نخستین رطوبت
است که بر شکل شبنم اندر رگهای منفذ و همه اندامهای اصلی پراگنده
است و منفعت وی آنست که عند فقدان غذا ابدال ما یتحلل شود
دوم رطوبت است که با عضا آمیخته باشد و بدان مانند گشته لیکن
جمود الجماد تمام نیافته باشد و این رطوبت عند وصول حرارت قویه
برود و اتفاق ریاضت مفرط میگدازد و بتحلیل میبرد و سیوم رطوبت است
که اندامهای اصلی بدان سرشته شده است و پیوستگی اجزای همه تن از
آنست هر گاه این رطوبت فانی شود پیوستگی اجزای همه اعضای
باطل گردد و اکابر رطوبت اول را تشبیه داده اند بروغنی در چراغدان
و رطوبت دوم را بروغنی که فتیله اندر خورده باشد و رطوبت سیوم را
بروغنی که پیوستگی اجزای فتیله از آنست پس هر گاه رطوبت نخستین
از تن کم شود خاصه از حوالی دل چنان باشد که روغن چراغدان خرج
شود و مدد فروغ گسسته گردد و کار بدان رسد که روغنی که بفتیله اندر خورده
باشد خرج خواهد شد و این درجه نخستین دق است و دوری زود علاج پذیرد
و لیکن دق را درین وقت مشکل توان دانست زیرا که دق درین
حالت مشتبهست دالله بحمی لثقه و فرق بینهما در لثقه گفته شده است
اما هر گاه رطوبت دویم خرج شود چنان باشد که روغن فتیله صرف
شود و این درجه دویم دق است و درین وقت دق را ذبول گویند
و ذبول آسان توان دانست و سه مرتبه دارد اول و میانه و آخر آنچه
بمرتبه آخر علاج نپذیرد و آنچه در میانه و اول باشد بدشواری پذیرد اما هر گاه

فائده در اعضاء متشابهة الاعضاء دو گونه است

رطوبت تنکیه خرج شدن گیرد چنان باشد که رطوبتی که اجزاء نطفه بدان پرورش
دارد منیت شود و در این حالت دق را مفتت و محتنق گویند و هیچ وجه
علاج پذیر نباشد الا ماشاء الله و بدانکه اعضاء متشابهة الاجزاء دو گونه است
یکی آنکه از منی که متکون شود و آن را اعضاء اصلیه و منویه گویند و وی استخوان
است و غضروف و رباط و عصب و وتر و غشاء و شرایین و اورده دوم
آنکه از خون متولد گردد و وی گوشت است و شحم و سمین و آن را اعضاء
دمویه نامند و باید دانست که تب دق یا از اسباب سابقه عارض میشود
یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون تب محرقه است و ورم گرم سینه
و شطر الغب و حمی یومیه و حمی ربعیه و حرارت معده و جگر و شش و جز
آن از حمیات عفنیه و غیر آن که حرارت بدل باز دهند و از این جمله است که
از روی اضطرار عند ضعف قوت و غشی بیمار ماء اللحم دهد یا خمر یا دواء
المسک و بدان سبب دل گرم شود و مرض بدق انجامد اما اسباب بادیه چون
غم است و هم و غضب و تعب و بیخوابی مفرط و جوع بسیار کشیدن در
وقت شباب و کسی را که مزاج او گرم و خشک بود و جز آن از اسباب
بادیه که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبداء دق دل است و پوشیده نماند که تب
دق در اکثر انتقالی می باشد زیرا که مستبعد است که حرارت غریبه نخستین با عضو
آویزد بی آنکه مختلط با روح آمیخته باشد و این تب گاه مفرد بود و گاه با حمی
عفنیه مرکب گردد و بدترین ترکیب وی با خمس یا سدس یا سبع است و
علامت تب دق مفرد یعنی غیر مرکب آنست که نبض صلب و ضعیف و متواتر
بود و بر یک حالت ثابت باشد و تب آهسته لازم بود و بیمار از تب سخت

آگاه

آگاه نباشد و هرگاه دست بر بدن وی گذارند سخت گرم نبود اما چون
دست زمانی نهاده دارند گرم تر نماید و بول را اگر به تفحص نظر کنند دهنیه
و چربش [illegible] گردد و درست ترین علامات تب دق آنست
که هرگاه بیمار غذا خورد تب ظاهرتر و نبض قوی تر گردد و اندک میل
بعظم نماید پس طعام در حق مدقوق بمنزله روغن باشد که چون در چراغ
دان اندازند فروغ چراغ را مدد دهد و بسیار باشد که طبیب جاهل نظر
بر آنکه تب از غذا ظاهر میشود منع غذا نماید و بیمار را هلاک سازد انتباه
اگرچه در تبهای دیگر نیز بعد تناول غذا تغیر در احوال روی مینماید اما در تغیر
تب دق و دیگر تبها فرق بسیار است و آن آنست که در تبهای دیگر بعد
غذا افزایش در درازی تب و تکسر و گرانی اعضا و برودت اطراف
و اختلاف نبض زیادت شود و در دق جز ظاهر شدن تب هیچ
نباشد الا بشرطیکه با تب دیگر مرکب نباشد و نشان ترکیب دوام تب ماویه
و نوبت عفنیه مشتد گشتن و آنکه قشعریره یا نافض فایه نا بودن
اگر ماده عفنیه خارج از عروق بود و همچنان با هر که مرکب شود از اعراض
خاصه وی توان دانست و هرگاه رطوبت اولی خرج شود و حرارت بر
رطوبت ثانیه آویزد دق در این وقت بذبول مسمی میگردد و علامت ذبول
آنست که چشمها اندر روند و مریض خشک پدید آید و سرهای استخوانها
ظاهر گردد و صدغها در ته نشینند و پوست پیشانی کشیده شود و از تنگ
و نازکی که از پوست بر روی و بدان ماند که مغبور است و ابروها گران و چشمها
بچشم خواب آلود ماند و سر بینی و گردن باریک شود و گوشها تنگ

وخرد کردند و حنجره و استخوان سینه برآید و آنکه بول دهند و چربشی ظاهر
نماید و موی دراز تر گردد و شپش در روی افتد و کتفها بر افرازد پس تا که
ذبول بدرجه است نشانهای مذکوره بیشتر پدید آید و همچنان زیاده تر
میگردند تا که بدرجه دوم رسد و هرگاه بعد درجه دوم تجاوز نماید و بدرجه
سیوم در آید موی ریزیدن گیرد و ناخنها کج شوند و بجز پوست و استخوان
هیچ نماند و این نشان قرب مواصلت باشد و تا دام که لعبه از گوشت
و خون و نازکی و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشد
امید صلاح و رجاء فلاح مستقیم باشد تنبیه هرگاه حمی یوم از سه [illegible] بروز
درگذرد و نشان گداختن ظاهر شود و حرارت زیاده نگردد اما خشکی
تن بیشتر از آن شود که آن تب را باید و صفره در وجه نماید باید دانست
که حمی یوم بدق بازگشت علاج هرگاه متحقق شود که تب دق است بزودی
در علاج کوشند و تهاون نفرمایند که این تب در ابتدا از وجه علاج پذیرد و تدبیر
وی تبرید است و ترطیب کوشیدن از پنج وجه یکی هواء خانه و مسکن و مفرش
آراستن دوم گرمابه و آبزن و تمریخ بکار بستن سیوم شیر نوشانیدن و
برای عفار یکی چهارم شربتها و داروهای مناسبه دادن پنجم غذاء موافقه
خورانیدن و هر یک ازین علیحده علیحده گفته آید فایده اندر تدبیر هواء مسکن و مفرش
اگر فصل تابستان بود مسکنی خنک که جهت شمال بود بیمار را بدارند و اگر
درین خانه آب جاری باشد و بستر بر لب آب گسترند یا بر روی آب نهاده
بیمار را آنجا بدارند تبرید و ترطیب بیشتر کنند و بغایت نیک باشد و بستر
از جامه کتان نرم سازند و بهترین بستر حصیر طری است که محشو بکتان بود و بعد

هر هفته

هر هفته کتان تازه کنند یا همان را نداف زده بکار برند تا نرم شود و اکثر
روغنها سرد چون بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور و برف و یخ توده
توده پیش او نهاده [illegible] و گرداگرد او طغارهای کلان کلان آب شیرین
نیم گرم پر کرده بدارند و باد بیزن های کتان تر کرده باهستگی بجنبانند و خرقها
بصندل و گلاب و گشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل
و روغن بنفشه بیالایند و بر سینه و کتفها بگذارند و چون خرقه موضوعه گرم
شود بردارند و دیگر گذارند و استعمال این خرقه وقتی شاید که طعام بر نم معده
نباشد در شبانروزی از دو سه کرت زیاده بکار نبرند زیرا که افراط تبرید
برای عضای تنفس ضیق النفس آرد و آواز بگرداند و آنجا که از استعمال خرقه
لمبرده تر تن بیمار بلرزد و خرقه را المبردات آلوده و نیم گرم کرده بکار برند
و تدهین پشت و ناف و کف پای و دست و بینی و گوش و مقعد بروغن
بنفشه و روغن مغز تخم کدو و شیرین نفع تمام دارد و اگر فصل زمستان بود
هوای خانه معتدل باید و بستر از کرباس شسته و نرم که محشو به پنبه
بسیار نبود شاید و کسوت مریض بحسب فصول اختیار نماید مثلا در گرما کتانی
و توزی و در سرما کرباس نرم و شسته فایده اندر تدبیر استحمام و آبزن و تمریخ
باید که حمام و آبزن خوش و نیم گرم باشد و گرمی آب چنان بود که مرغوب بیمار
باشد و گرمی حمام بدان حد نرسد که دل را گرم کند و نفس بگرداند و عرق
آرد و اگر در آب بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو پخته باشد بغایت
صواب باشد و اگر کدو تراشند و قدری کشک جو نیم کوفته اندر آبزن
بریزند نیز سود دهد و هرگاه عزم استحمام نمایند نخست کشکاب خورانند و [illegible]

ساعت صبر کرده بحمام برند و در آبزن نشانند و همان قدر بدارند در حمام
و آبزن که پوست نرم شود و تری پذیرد و بعد از استحمام مریض را در آب سرد
غوطه دهند تا گردن و همچنان بی توقف بیرون آرند و گرد آید پیش از آنکه
نباید که در تابستان می باشد و نفع در آوردن تا آب سرد با استحمام آنست
که حرارت حمام زایل شود و قوت باز آید و مسام مفتوحه باعتدال آید و
بدین سبب رطوبت که از حمام و آبزن بدن او کسب کرده بود تحلیل نیابد و بعد
بر آوردن از آب سرد روغنهای مرطب چون روغن بنفشه و نیلوفر و مغز تخم کدو
و مغز بادام تمریخ نمایند یعنی بمالند و باید که روغن با آب در هم کرده مهیا کرده
باشند انتباه بعد استحمام در آب سرد غوطه دادن کسی را سزاوار است که
هنوز گوشت در تنش لختی باشد و طریق در آوردن اندر آب سرد آنست
که بعد استحمام بآبی که گرمی او کمتر از آب حمام باشد در آورند پس آبی که گرمی
او از آن کمتر بود و همچنان بتدریج بآب مایل بسردی در می آورند تا که نوبت
بآب سرد رسد و نفع به معرفت ترتیب کرده و پس از استحمام و در آوردن
در آب سرد و تدهین چیزی نرم بخورانند چون حسوئی خوشبو که از کشک جو
سازند یا دوغ تازه یا زرده بیضه نیم برشت و اگر بعد تناول غذا چون چهار
ساعت بگذرد یکبار دیگر بحمام و آبزن برند نفع تمام دهد و باید که در بردن
بحمام و نشاندن بآبزن هیچ حرجی به بیمار نرسد بطوری که اگر در آبزن در آوردن
تصدیع یابد باید که آنرا میان آزاری نشانند و از هر طرف ازار گرفته
بردارند و در آب تا گردن فرو گذارند و همچنان دو سه بار بر آرند و فرو گذارند
و رفع سرون آرند تا ضعف نیفتد فایده اندر تدبیر شیر و دوغ و استعمال اینها در

دق

دق منتبر و دیقطوس که مشروط بشرایط است که اگر مراعات آن نکنند
موجب ملال و باعث وبال باشد شرط اول آنکه تبی دیگر با دق مرکب نباشد
دوم آنکه معده‌ش ماده افزون که عفونت پذیرد نبود سیوم آنکه جز دق
عارضی دیگر که شیر و دوغ آنرا ضرر دارد نباشد چهارم آنکه طبع بیمار چنان
نباشد که از شرب شیر اطلاق بسیار کند پنجم آنکه بعد شرب چیزی که شیر را در
معده ببندد منع نماید و بهترین شیرها بعد فوق شیر زنان پس شیر خر پس شیر بز
است و در شیر خر چند شرایط است یکی آنکه از زادن او چهار ماه گذشته
باشد و تندرست و جوان بود و قوی الهاضمه باشد و نشانه قوت
هاضمه حیوانات آنست که سرگین او سخت کننده نباشد و در خشکی و تری
معتدل بود و شرط دوم در دادن شیر خر آنست که کاسه را تا آب گرم پر کنند
و در آن کاسه پیاله چینی بگذارند پس شیر در آن بدوشند و همچنان بی مهل
بنوشانند و اگر رعایت این شرط نکنند ضرر دهد و تقدیر و ترتیب
هر شیر بجا فوق دهند آنست که روز اول نیم سکره دهند و روز دوم یک سکره
و همچنان هر روز نیم سکره زیاده کنند تا هفت روز چنانکه روز هفتم سه سکره
و نیم داده شود و تا هفت روز دیگر همان قدر دارند نه کاهند و نه افزایند و بعده
هر روز نیم سکره کم کنند و جالینوس گوید چون از دادن شیر یک ساعت بگذرد
نبض بیمار به بینند اگر نسبت آنکه پیش از شرب بود قوی تر و مایل بعظم
نماید دلیل نیک گواریدن و تباه ناشدن شیر باشد پس روز دیگر زیادت
باید داد و اگر ضعیف و مختلف یا صغیر و متواتر نماید دلیل تباه شدن شیر باشد
پس در شیر دادن توقف باید و همچنین در اثنای شرب شیر هرگاه حرارتی

و آثار بینی محسوس گردد منع از شیر واجب باید داشت و بعوض آن آب خیار
و آب تربز و آب تخم خرفه و قرص کافور باید داد انتباه آنجا که از دادن
شیر عفونت تولد کند بشراب آلو و شراب بنفشه و آب میوها طبع را نرم
کردن روا باشد و احتیاط آنکه شیر در معده منیز نگردد آنست که آن قدر
که خواهند داد تنها ریق دهند و قدری نمک و عسل در وی آمیزند و گفته اند که شکر
بهتر از عسل است و آنجا که طبع نرم بود نمک نباید انداخت و شکر نیز سخت
اندک باید آمیخت و آن روز که شیر داده باشند یا خواهند داد از ماهی و ترشی
باز دارند و گروهی بر آنند که اگر یک جزو شیر باشد ده جزو آب باران
آمیزند و بجوش کنند تا نیمه آید پس شکر افکنند و بدهند نفع تمام دارد و آنجا که
طبع نرم باشد و ضعف آرد شیر نباید داد و بعوض آن دوغ تازه که مسکه
از وی جدا کرده باشند با آهن تاب داده چیزی قابض چون طباشیر یا طراثیث
افکنده باید داد تا قبض کند و اگر با تب دق سرفه باشد یک درم کثیرا با شیر
و شکر بلیسانند و صمغ در دهن دارند جز آن که صاحب حال او باشد
و طریق دادن دوغ بر طریق آنست که دوغ گاو بستانند و بپالایند تا مسکه جدا
شود و نیم روز بنهند تا خورش مزه گردد و بعد از گذشتن نیم روز آنرا بجنبانند
تا آب که بر سر آمده جمله بهم آمیزد پس نان پاکیزه بریان کرده بکوبند و نرم بسایند
و مقدار ده درم در سه درم دوغ اندازند و بدارند تا که آغشته شود و بدهند
و روز دویم پنج درم دوغ زیادت کنند و یک درم نان کم نمایند و همچنان
هر روز پنج درم دوغ می افزایند و یک درم نان می کاهند تا که نان سپری
شود بعده هر روز پنج درم دوغ کم کنند و یک درم نان بیفزایند تا دوغ بیست درم

و نان

و نان بده درم باز آید و آنرا که این دوغ مدتی بیشتر خواهند داد نان یکدرم
بیفزایند و نیم درم کاهند انتباه هرگاه ترسند که بسبب دوغ تبی یا عفونتی
تولد کند با دوغ [illegible] طباشیر باید داد صفت قرص طباشیر که اینجا بکار آید
طباشیر چهار درم گل سرخ شش درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین
تخم خرفه هر یک سه درم گل ارمنی کهربا هر یک ده درم کوفته بیخته با آب لسان
الحمل یا لعاب اسبغول بسرشند و اقراص سازند هر قرصی یک مثقال فایده
اندر تدبیر اشربه و ادویه صاحب دق هر صبحدم قرص کافور دهند همراه
شراب خشخاش یا آب انار شیرین یا آب تربز یا آب کدو یا آب خیار
یا همراه جلاب و چون آفتاب طلوع کند کشکاب سرطانی یا آب انار شیرین
با جلاب آمیخته بنوشانند و بعد دادن کشکاب چون چهار ساعت
بگذرد شربت عناب یا شربت خشخاش موازنه بیست درم با آب سرد
آمیخته نوشیدن فرمایند و بهنگام خواب لعاب اسبغول و جلاب خورانند
با شراب عناب یا آب تخم خرفه و شکر و روغن بادام با لعاب بهدانه و جلاب
انتباه دادن اشربه مذکوره وقتی است که معده ضعیف نباشد و الا بجز آب
انار شیرین هیچ نتوان داد صفت کشکاب سرطانی سرطان که بپارسی خرچنگ
گویند از میان آب شیرین جاری بستانند و شکمها و پایهای بر افکنند و اورا
نمک و خاکستر بمالند چند بار و بشویند تا زهومت و چرک او برود پس اندر
کشکاب اندازند و بپزند چنانکه رسم است و سرطان ماده بهتر باشد و نشان
ماده گی او آنست که چون سوزن در وی زنند رطوبت سفید همچون شیر
برآید و آنجا که سرطان موجود نشود بجای آن عناب و خشخاش اندر کشکاب

بزند و روغن بادام بر چکانند و بخوردن دهند صفت کشکاب که در اول ذبول
سود دهد آب کدو بستانند و کشک جو و سرطان موصوف اندر وی بزنند
و روغن بادام با روغن کدو بر چکانند و بدهند و آنچه که طبع نرم بود قرص خشخاش
باید داد صفت قرص خشخاش تخم خشخاش سپید مغز تخم کدوی شیرین تخم
خرفه مغز تخم خیارین مغز بهدانه هر یک شش درم صمغ عربی طباشیر ملین
قبرسی تخم حماض هر یک سه درم نشاسته ۵ درم گل سرخ پنج درم کافور یک درم
تخمها و مغزها و صمغ بریان سازند و کوفته بیخته بسرشند و اقراص سازند هر یک
دو درم و هر بامداد یک قرص اندر آب سیب یا بهی یا انبرود چینی بمالند و بدهند
و کشکاب از پست جو سازند و در پختن قدری حب الآس و بهی پاره کرده
نیز اندازند و بعد از پختن گل ارمنی و صمغ عربی باریک ساخته قدری در آن
آمیزند و خوردن فرمایند صفت قرص دیگر که اسهال باز دارد گل ارمنی پنج درم
شاه بلوط بریان کرده و تخم حماض و گل سرخ هر یک چهار درم و طباشیر و کهربا
هر یک سه درم زرشک پاک کرده شش درم قرصها سازند چنانکه رسم است
و با رب بهی یا رب سیب یا شراب انبرود و مورد بدهند و تشبالکاه یک مثقال
اسپغول بریان کرده و نیم درم صمغ عربی بریان نموده و نیم مثقال گل ارمنی
و یک درم سرطان با رب بهی یا سیب میداده باشند تا که شکم قبض شود فایده
اندر تدبیر غذا هر گاه شربت و کشکاب و شیر دوغ و جز آن که خورده باشد
بهضم رود غذا بدهند و غذا باید داد که اندک اندک تا بزیادتی خورد تا گرانی
نیارد و حرارت افزاید و اغذیه که در بیماری سود دارد چو ماش مقشر است
که همراه او کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام کوفته پخته باشند و قلیه کدو و قلیه

اسپاناخ

اسپاناخ و مانند آن دادن روا است و اگر نان پاکیزه در آب گرم تر نمایند پس
آب از آن بیرون نهند و نان را با آب یخ آغشته بخورانند حرارت تب را
باطل کند و کشک جو که با مدکی مرغ و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن
بادام یا شیره مغز او بدهند همان عمل کند و اگر قوی ضعیف باشد آب سرد
بشراب ممزوج کنند چنانکه شراب یک جزو بود و آب سه جزو آنجا که صفرا غلبه
کند مصوص دراج و تیهو و جوزه مرغ خانگی و هلام و قریص از گوشت
بزغاله و گوساله و ماهی تازه خرد مصوص کرده موافق باشد و سفیده مرغ
نیمبرشت نفع تمام دارد و پنیر تر شور ناکرده پاک بنا شد و زیره پاک
سخت ترش نباشد بدراج و جوزه مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و شکر
چاشنی کرده نیکو باشد و از فواکه انار ملیس و سیب شیرین رسیده و تریز
و عناب تمر اندک روا باشد و از شیرینی و حلوای ترکه از شکر و روغن
بادام و تخم خشخاش تر سازند موافق است و اگر تخم خشخاش تر نباشد
مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و بادرنگ و مغز بادام کوفته بدل آن
کنند و نان فطیر نباید داد و آب بسیار و شدید البرودت زیان کلی
دارد و حرارت غریزی را بمیراند یا بدق الشیخوخه باز گرداند انتباه
و تا ممکن باشد احتیاط باید کرد تا طبع نرم نشود و هر وقت که نرم شود غیر او
زعرور شاه بلوط سود دارد و هر گاه بدقوق ضعیف فا قوت شود چنانکه
غشی افتد ماء اللحم باید داد صفت ماء اللحم گوشت بزغاله بستانند
و سپیدی از وی جدا سازند و سرخی را کباب کرده در پاتیله سنگین اندازند
و قدری گلاب بر چکانند و سر پاتیله بپوشند و بر آتش نرم گذارند تا آب از گوشت

جدا شود و گوشت هنوز ناپخته باشد که آب او از وی بردارند و گوشت نیز
افشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را که از گوشت جدا شده است
باز در پاتیله کرده بجوشند تا پخته تر و خشک تر گردد و قدری نمک و گشنیز
خشک اندرو افکنند و بخورانند تا بامر الله حفظ قوت دهد تنبیه
و باید دانست که اگر تب دق بمرتبه اول بود حاجت به ترطیب و تبرید
بسیار نباشد مگر آنکه بذبول انجامد و این همه مبردات و مرطبات
مشروحاً ذکر یافته بحسب حاجت اخذ نمایند فایده اندر ذکر دق پیرانه
که مسمی است بدق الشیخوخه و دق الهرم و باید دانست که این مرض از
جنس حمیات نیست اما عادت اطبا بر آن رفته که در ذیل تب دق
این را نیز ضبط نمایند جهت مشابهت که میان مدقوق حقیقی و
مدقوق الهرم است زیرا که درین مرض آدمی بصورت مدقوق می‌نماید
و بروز کار پیری نارسیده و باحوال پیران میگراید لهذا دق الشیخوخه
خوانند و این مرض پیران را بیشتر از آن افتد که جوانان را و
جوانان را بیشتر از آن افتد که کودکان را و اسباب دق الهرم بسیار است
یکی آنکه آب سرد بیوقت خورده شود چنانچه عقب ریاضت قوی
و عقب جماع و استحمام که هنوز مسام گشاده بود و طبع بحال نیامده باشد
و اندر تبهای عفونی که هنوز ماده خام بود زیرا که خوردن آب درین چنین
محل مبطل قوت و مضعف حرارت غریزیست دوم آنکه بخارهای بد
از رطوبتهای فاسده بسوی دل آید و دل سرد نماید سیوم آنکه بسبب
ریاضت و جز آن که مذیب رطوبت و محلل مادهٔ حرارت غریزی باشد سردی و خشکی غلبه کند

چهارم

ع

چهارم آنکه استفراغهای قویه اتفاق افتد و مادهٔ حرارت غریزی را
اخراج کند پنجم آنکه در بیماریهای گرم سردی مفرط استعمال نموده
شود و بعد از آن بسبب مزاج بگردد و سردی غالب آید و بسیار
باشد که افراط آب خاصه که سخت سرد باشد در تبهای گرم
و در تب دق مودی بدق الهرم شود بالجمله این علت چون
مستحکم گردد تدارک نتوان کرد و علامت مرض مذکور سپیدی
درته بول است و التهاب حرارت نابودن و آنچه در ذبول گفته شد
پیدا بودن و حال مریض مشابه بحال پیران نمودن علاج بتبدیل
مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود و اگر مستحکم شده باشد نیز از علاج
نایستند تا بامر الله از هلاک عاجل حفظ نماید و قانون کلی در
معالجه وی آنست که مزاج را اندر گرمی و تری معتدل باز آرند و این
چنان باشد که هر صباح ترنج مربی و زنجبیل مربی و شقاقل مربی اندکی
بدهند با عسل و پس از یکساعت پنج زرده تخم مرغ نیم برشت یا
زیاده خورانند و بر آخر آن شراب انگوری قدر چهل درم دهند و بعد
دو ساعت استحمام و آبزن فرمایند پس از حمام چون یک ساعت بر آید
اسفیدباج که در و دارچینی و زنجبیل و خولنجان بگوشت کبوتر و جوجه
مرغ فربه پخته باشند بدهند و باید از تناول غذا خسپانیدن لازم
دارند و از هر چه محلل بود باز دارند و غسل در اکثر اوقات
اندک اندک دادن صواب گفته اند و حقنه که از سر و پاچه
بز سازند استعمال نمودن بدین طریق دو سه روز پیوسته بکار برند

و پنج روز فرو گذارند و باز سه روز دیگر لبلاب آرند و پنج روز دیگر فرو گذارند
و همچنان چند بار تکرار نمایند و هر بار که حقنه استعمال نمایند در روغن
نرگس و سوسن و خیری بر اعضا بمالند که بغایت مفید است و
هرگاه بهبود بوجه آید و قوت رجوع نماید معجون نهایی بزرگ چنین
دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر نفع دارد و جماع بهیچ وجه
روا نیست صفت حقنه مذکوره سر بره و دست و پای او پاک کرده
بکوبند و کشک گندم یک مشت و کشک جو یک مشت و نخود یک مشت
و شبت ده درم و بابونه هفت درم و حسک هشت درم و انجیر
سیاه فربه ده عدد در وی آمیزند و همه را در پنج من آب بپزند
تا سیوم حصه بماند پس بپالایند و موازنه ده استار از آن بگیرند
و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن
بان و ده درم موم سپید گداخته بآن شوربا داخل سازند و
حقنه نمایند بطریقی که مذکور شد و بعد حقنه تدهین بدن لازم شناسند
فایده اندر معرفت بحران و بحران لفظ یونانیست یعنی غالب
شدن خصمی بر خصمی و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت
با علت و بدان سبب در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر
یا بدتر و باید دانست که تغیر حال بیمار بر هشت گونه است یکی آنکه
طبیعت غالب آید و ماده مرض را یکبارگی از بدن خارج نماید
و این را بحران جید تام گویند دوم آنکه طبیعت یکبارگی مغلوب
شود و مرض غالب آید و فی الفور هلاک سازد و این را بحران

ردی تام گویند و بحران تام جید بود یا ردی مخصوص بامراض حاده است
سیوم آنکه اگرچه طبیعت غالب آید و بحران نیک کند اما همگی ماده را
دفع نکند یکبارگی بلکه آنچه باقی ماند را اندک اندک دفع سازد چهارم آنکه
اگرچه غلبه طبیعت نخستین بر ظاهر نباشد لیکن طبیعت ماده را
اندک اندک همی برد و آخر غلبه او یکبارگی ظاهر شود و مرض را
بزداید و این هر دو را بحران جید ناقص گویند پنجم آنکه مرض
غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی هلاک نسازد ولیکن طبیعت را
بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد تا که بهلاک رساند
ششم آنکه اگرچه مرض غالب آید اما غلبه او بر ظاهر نباشد لیکن
طبیعت را اندک اندک ضعیف همی سازد و آخر یکبارگی علت غلبه
نماید و طبع را مقهور ساخته هلاک سازد و این هر دو را بحران ردی
ناقص گویند و این چهار قسم اخیره مسمی است به بحران مرکب وانما
سمی المرکب لتغیر حال المریض فیهم ممتزجا هفتم آنکه طبیعت اندک
اندک قوت همی گیرد و ماده مرض را همی پزد بتدریج و بلا تمام
ماده را دفع سازد و بی ظهور تغیر عظیم و این نوع تغیر را تحلیل گویند
هشتم آنکه ماده اندک اندک مستولی شود و پخته نگردد و طبیعت
روز بروز بضعف گراید بی ظهور تغیر عظیم تا که مریض هلاک شود
و این ذبول را ذوبان گویند و تحلیل و ذبول مختص است بامراض مزمنه
و هرگاه طبیعت عند البحران ماده را یکبارگی دفع تواند کرد بسیار
باشد که از اعضاء رئیسه دفع نماید و بدیگر اعضا افکند و آنرا بحران

انتقال گویند واو انواع است بعضی جید بود و بعضی ردی آنکه جید است
یرقان و خارش و قوبا و بهق است و آنچه ردی است اورام و
خراجها و دبیله و طاعون و غلوفنا ر پارسی و آبله و اکله و خناق
و برص و غدود و داء الفیل و دوالی و لقوه و تشنج و وجع
الورک و وجع الکلیه است و بحران که انتقال بدین اعلال کند از انسی
ردی گویند که اصل مرض اگر چه دور میشود لیکن بیمار مرض دیگر که
بعضی از ان حاده است و بعضی مزمن مبتلا میگردد و بحران انتقالی
کم افتد مگر آنجا که ماده غلیظ بود و قوت ضعیف زیرا که اگر قوت
قوی و خلط معتدل القوام و قابل الدفع بود بحران تام می افتد
و نشان تمامی بحران جید بود یا ردی شده قلق و اضطراب
یوم البحران و نشان نقصان او قلت آن و بیان بحران بر عفونت
که چگونه آخر این فاید گفته اند انتباه هر مرضی که آخر بسلامت بود چهار
مرتبه می باشد ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط و بحران تمام جز وقت
انتها نباشد و آنچه در ابتداء مرض افتد مهلک بود و آنچه در وقت
تزاید افتد اگر جید است ناقص باشد و اگر ردی است بیمار از ان
بحران سخت بد حال باشد اما آنچه در انتها افتد تمام باشد پس اگر
جید است مریض یکبارگی از خطر بیرون آید و اگر ردی است یکبارگی
هلاک شود اما در وقت انحطاط نه بحران باشد و نه موت و وقت
موت ابتدا است و تزاید و انتها و هر بحرانی که در روزهای بحران افتد
نشان سلامت باشد و آنچه پیش از ان باشد دلالت کند بر ردائت

وبسیاری

وبسیاری ماده و اضطراب طبیعت بالجمله حرکت بحران پیش از وقت
انتها یا بسبب قوت بیماری و عاجزی طبیعت باشد یا بسبب
خارجی که طبع را بی هنگام بجنباند چون عوارض نفسانی و اطعمه و اشربه
ناملایم و بی وقت و هر گاه در روزی که بحران نیک متوقع باشد
علامت بد آید سخت بد باشد تنبیه روزگار بیماری بعضی روزهای
بحران باشد و آنرا ایام البحرانیه گویند و بعضی روزها خبر دهنده
باشد که بحران نیک خواهد بود و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها
نه انها بحرانیه باشند نه از انذار و آنرا ایام الواقعه فی الوسط
گویند اما روزها که در وی بحران افتد و تمام و نیک باشد یازده
روز است چهارم هفتم چهاردهم بیستم بیست و یکم بیست و چهارم
و بیست و هفتم سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم چهلم و اگر در روی
گاهی بحران باشد و گاهی نه او مسمی است به ایام الواقعه فی الوسط
شش روز است سیوم پنجم نهم یازدهم سیزدهم هفدهم و آنچه در وی
بحران ناقص باشد و با ربع و خطر بود هشت روز است ششم هشتم
دهم دوازدهم پانزدهم شانزدهم هژدهم نوزدهم و آنچه در وی
بحران نباشد سیزده روز است بیست و دوم بیست و سیوم بیست و پنجم
بیست و ششم بیست و هشتم بیست و نهم سی ام سی و دوم
سی و سیوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم
جمله روزها که در وی بحران افتد یا نه افتد سی و هشت روز شده
علی الاصح و بعضی روز اول و دوم نیز از روزهای بحران شمرده اند

زیرا که حمی یوم روز نخست یا دوم کذرد و کذشتن تغیر حالست و هو البحران
و اینهمه که گفته شد از تعداد ایام با جوربه در امراض حاده واقع میشود
و بحران همه بیماریها حاده در اکثر بروزهای طاق باشد اما بحران
تب غب روز یازدهم بیشتر از روز چهاردهم حیثیم دارند و در بیشتر
امراض و تبها و نوبتها همچون روز عدد با بحران باشد مثلا هفت
مدد غب همچون روز غب همچون هفت روز تب محرقه باشد
و صعوبت قوی بجز اینها تا روز بیستم باشد و از پس آهسته تر
باشد و باید دانست که بعضی بحرانها هر چهار روز باشد و بعضی هر
هفت روزی و بعضی هر هشت روزی و قوت بحران چهار کانه
تا بیست روز تمام تر بود و قوت بحران هفت کانه تا چهل روز
باشد اما در امراض مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزهای
بیماریهای حاده باشد چنانکه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه
همچون نوبت غب باشد و بقراط از پس چهل روز بجز روز ششم
و هشتادم و صد و بیستم از روزهای شمرده است زیرا که قوت
بحرانهائی بیست کانه تا صد و بیست روز باشد بالجمله از پس
صد و بیست روز بحران تا از هفت و باشد یا از پس هفت
سال یا از پس دوازده سال یا از پس بیست و یکسال و بعد آنکه
روز چهلم آخر بحران حاده است و اول بحران مزمنه پس اگر علتی
بغایت حاده است بحران روز چهارم افتد و اگر به حسب قلت
حدت آخرتر پدید می آید تا چهلم و مرض مزمنی هر چند مرض بیشتر بعید

بحران

بحران او دورتر از چهلم باشد اما ایام انذار آنست که خبر دهند که روز
بحران کدام است و در روز انذار نیز تغیرها واقع میشود و اکثر آنست
که مانند انذار نصف ایام بحران باشد مناصفه غیر حقیقی چنانکه
در مطولات مشروحا مذکور است و بر حق در بینی نیز گفته آید هر گاه
در امراض حاده روز اول اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد
و اگر بیماری بغایت گرم و سریع الحرکت بود روز سیوم بحران کند
و اگر آهسته تر باشد بحران روز نهم کند و اگر انذار روز چهارم
بود وقت نهای بد نماید بحران روز ششم باشد و اگر روز انذار
روز هفتم بود بحران در یازدهم یا چهاردهم باشد و اگر نشان
نضج در چهاردهم پدید آید بحران در هفدهم یا نزدهم یا بیستم
بیست و یکم باشد و در روز بیستم بسیار باشد همچنانکه روز چهارم
انذار بروز هفتم و یازدهم چهاردهم و روز هفدهم انذار بیستم
یا بیست و یکم کند و هردهم به بیست و یکم و بسیار باشد که اثر نضج اندر
هفدهم پدید آید ضعیف باشد و بحران از بیست و یکم در گذرد و
و چهل روز رسد و روز بیستم انذار بروز چهلم کند و از ایام الوقعه
فی الوسط هر گاه که نشانها روز سیوم پدید آمده باشد که بحران
روز ششم کند و روز پنجم بروز نهم انذار کند لیکن اگر نشانها
بد باشد بحران روز هشتم کند انتباه اندر امراض حاده بسیار
که نشانها بحران سه روز پیوسته باشد یعنی بحران در سه روز تمام
شود و باید دانست که در بین سه روز هر کدام که در روز نشانها بحران

بیشتر و قوی‌تر باشد همان را یوم البحران باید شمرد خاصه که یوم الانذار
بیشتر بران گواهی دهد و آن روز یوم ابا حوری بوده باشد و هو الاصح
تنبیه حد بحران امراض مزمنه صیفیه آنست که در زمستان زایل
شود و مزمنه شتائیه در تابستان زوال گیرد و بحران سرسام گرم و
مانند آن بیشتر اندر یازده روز یکبار بود و باید دانست که بحران تبهای
محرقه و غب بالعرق باشد یا بقی یا با اسهال و بحران محرقه خالص
برعاف بود و بحران سرسام بیشتر بعرق باشد یا برعاف و بحران
تب بلغمی و تب ربع بعرق باشد یا با اسهال و اما پس جگر اگر قابض
مقعر بود بحران بعرق کند یا بقی یا با اسهال و اگر جانب محدب بود
بعرق کند یا با درار و بحران امراض سر بمخاطه باشد یا بدمعه یا بعطسه
که از گوش بالاید و بحران اعلال اعضاء تنفس بنفث باشد و بحران
ماده رقیق بعرق باشد و بحران معتدل برعاف بود یا با درار یا با اسهال
یا بقی و انفتاح حون بواسیر در اکثر امراض بحران نیکو باشد خاصه
آنرا که معتاد بوده باشد و بهترین و تمام‌ترین بحرانها رعاف است پس
اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق فصل در شناختن آنکه
بحران از کدام جهت خواهد بود امارات میل ماده بسوی بالا هفت است
یکی صداع دوم دوار و ثقل صدغین سیوم طنین و دوی چهارم گونها
بیکبار گرم شدن پنجم پیش ازین نشانها یا همراه آن گرانی در گوشها
و تنگی در نفس پیدا بودن ششم سرها پهلوها و شکم بالا بر کشیده شدن
بی درد هفتم سر گرم بودن پس اگر باین نشانها چشم خیره شوند و لب

زیرین

زیرین اختلاج کند و آب از دهان آید و غشیان افتد یا فم معده درد کند
و دل بطپد باید دانست که بحران بقی خواهد شد خاصه اگر تب
صفراوی باشد و دران حال روی زرد شود و اگر پیش چشم خطها
سرخ نماید و روی و بینی و چشم سرخ گردد و ناگاه اشک از چشم
برون شود و بینی بخارد و رگهای سر ضربان کند باید دانست که بحران
برعاف خواهد شد خاصه اگر بیمار دموی بود و بیمار جوان باشد و ماده
صفراوی نیز بسیار باشد که بحران برعاف کند و نشان او آنست که خیالها
زرد پیش چشم نماید و تب محرقه باشد اما سرسام یا فتق روز بحران
و خشکی پوست هر دو از علامت رعاف است بشرط سلامتی دیگر آثار
و الا نشان مرگ باشد و بهترین رعاف آنست که از جانب باشد
که ماده بیماری در وی است و نشانها میل ماده بسوی اسفل آنست که بیمار اندر
اسفل تن المی و حرارتی قوی یابد و بیغولهای ران و سرین ها ممتلی
نماید و آنکه الا آثار میل ماده باعلی گفته شد هیچ نباشد پس اگر سر قضیب
بسوزد و مثانه گران باشد و بول غلیظ آید و فزونی از عادت و
رسوب دران ظاهر شود و طبع خشک باشد و عرق کم آید باید دانست
که بحران با درار بول خواهد شد و بحران با درار بول در زمستان
بیشتر از دیگر فصول افتد و اگر شکم قراقر کند و بر آید و بول بسیار
گراید و بهمه تن خاصه زیر ناف بحشی و گرانی روی نماید و نبض صغیر
و قوی و صلب باید دانست که بحران با اسهال خواهد شد خاصه که اندر
تب صفراوی آب بسیار خورده شود و بول سپید و رقیق باشد یا عادت

بیمار چنان باشد که طبع او نرم بود و دیگر استفراغها کمتر افتد و اگر بیمار
زن بود در کمرگاه و رحم وجع و ثقل پدید آید و از نشانهای بحران
دیگر هیچ پیدا نباشد باید دانست که بحران بحیض خواهد شد خاصه
اگر وقت عادت آن قریب باشد و اگر اندر مقعد وجع و ثقل پدید
آید و پشت و کمر درد کند و نبض میل بعظم و قوت نماید و از نشانهای
دیگر بحران هیچ ظاهر نشود باید دانست که بحران بگشودن رگهای مقعد
خواهد شد خاصه اگر بیمار بدان معتاد بود و نشانه میل ماده بطریق
عرق آنست که بول کمتر آید و طبع خشک باشد و ظاهر پوست خشک نماید
و تن گرم نماید و بخار گرم و تر برخیزد و نبض نرم و موجی بود و بول هر قدر
که بود رنگین باشد و غلیظ خاصه اگر روز چهارم رنگین شود و روز هفتم
غلیظ گردد و هر کجا دست بر تن او گذارند هر چند دیرتر نگاه دارند
آن موضع گرمتر نماید پس هرگاه ازین آثار پیدا آید حکم باید کرد که بحران
بعرق خواهد شد و دیدن بیمار در خواب استحمام و آبزن و تدبیر غسل را
نیز دلیل آمدن عرق باشد و نشان بحران انتقالی قوت
سست است و استفراغی نه افتادن و از اثر نضج ظاهر نشدن و اندر همه
اعضا یا در یک عضوی درد لازم بودن و از نشانها دیدن و خطرناک
چیزی نابودن مگر بعد نضج پس هرگاه این آثار ظاهر شود قوت قوی بود
و نبض با نظام باشد حکم باید کرد که بحران انتقالی خواهد شد پس هر عضوی
که ضعیف تر و گرمتر باشد و درد کند و رگهای آن عضو و حوالی ممتلی
بود باید دانست که ماده بدان عضو خواهد رفت منتقل شده و بعضی

از

از بحران انتقالی جید بود و بعضی ردی چنانکه بالاتعدد آن ممر باشد و هرگاه
معلوم شود که بعضوی از اعضا ماده منتقل شده خواهد رفت و ریختن
ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که آن عضو را قوت
دهند و ماده بعضوی دیگر که از وی خسیس تر و ریختن ماده برو کم مضرت
تر بود باز گردانیدن بطریقی که سهل تر باشد بطریق آن بیشتر
گفته آید در همین مبحث و باید دانست که روز بحران هرگاه بالطبع
حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و اگر بطبیعت باید
گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالبیت اما در اتمام کار خود
محتاج باعانت است میتوانند که آنرا یاری دهند بحسب ماده و مثلا
اگر طبیعت ماده برعاف خواهد دفع کرد و محتاج اعانت باشد سر گرم
دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت بود آب گرم
پیش او نهند و ردای در پوشند بیمار را مر ظرف آب و عرق را
بمنشفه خشک همی کنند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند اگر
حاجت تلیینی داشته باشد تلیین طبع نمایند و اگر مفتقر بادرار
باشد مدرات خورانند چنانکه در صداع بحرانی بتفصیل گفته شده است
و همچنان هر استفراغی بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف افتد
محافظت طبیعت باید داشت و حبس او باید کرد و هیچ استفراغی
بحرانی را بی ضرورت نباید بست ذکر طریق باز گردانیدن ماده از عضوی
بعضوی و آن بر چند وجه است یکی آنکه عضوی که برابر اوست محکم بر بندند
چنانکه متالم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو باز گردد دوم آنکه بر عضوی

که برابر او دست محجمه شیشه یا شاخ کدو گذارند یا داروهای گرم جاذب ضماد
نمایند سیوم انکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت
کنند و بار گران بردارند چهارم آنکه اگر ماده در سر و چشم بود ملینه حر
ادویه که درد بنشانند بران استعمال نمایند و پای را سخت بمالند
یا در آب گذارند یا بعضی بندهای از ساق تا کف بربندند تا ماده از بالا
فرود آید و همچنان هرگاه ماده بباطن خواهند انتقال و در رو بمجموع و سینه
آرد بازوها در انها قوی بربندند تا باطراف برگردد و ادرار بول
بتعریق بازماند و عرق بادرار بول و اسهال بقی و قی باسهال
بالجمله ماده را که از عضوی بازگردانند بجانب مخالف باید کرد و بعید
بعضوی و دورتر یا نزدیک تر مثلا کسی را که از کام و دهان خون
برآید و خواهند بجانب مخالف که قریب باشد بازگردانند بجانب
بینی بازگردانند و اگر خواهند بعضوی دورتر بازگردانند از اندامهای
اسفل رگ گشایند و همچنان زنی که بواسیر دارد و بعضو نزدیک آنرا
خواهند بازگردانند بطریق حیض بازگردانند و اگر آنرا بعضوی
دورتر باز خواهند گردانید رگ از زیر کهان یمنه بالا بکف بند و هرگاه
خواهند ماده را از عضو باز دارند قانون کلی آنست که نخست درد
ساکن نمایند زیرا که درد ماده را بسوی عضو کشد پس چون درد سکون گیرد
بازگردانیدن سهل وی مزاحمت باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف
و بعضو قوی الحس و بعضو ضعیف ماده نباید آورد تا ممکن بود بعضو
خسیس که قریب تر آن عضو باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد

باید

باید آورد و چون بازگردانیدن ماده مطلوب شود تعجیل نباید کرد که ارجاع
ماده در ابتدا آسان باشد جهت قلت ماده و دیر کشیده نماند چه اگر ماده
در بدن اندک و قلیل الحرکت بود بازگردانیدن او بدون استفراغ
بسند باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحرکت باشد
الا مع الاستفراغ باید کرد تا آفتی دیگر نه انجامد و در اخراج او رعایت
محاذات لازم شناسند مثلا اگر ماده بجانب راست بود از دست
چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس و اگر بجانب مایل بفوق
باشد از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست
و اگر بجانب چپ مایل باعلی باشد فصد از دست چپ یا از پای چپ
باید کرد و همچنانکه اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند
و اگر در پای چپ بود از دست چپ زیرا که بر آمدن ماده از طرف
مقابل آسان باشد و همچنان برای ارجاع ماده از جگر رگ از دست
چپ باید زد و برای ارجاع ماده دل و سپرز از دست راست و این
که گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج ماده احتیاط تقدیریست
که هنوز ماده در انصباب و ریزش باشد و لیکن از پس انکه ماده از
ثوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازاله امراض از طرف
مقابل عضو ماؤف باید کرد تا از نفس عضو بر آورده شود چنانکه در
ذات الجنب و جز آن نیز ذکر یافته و کذلک از اعضای ظاهره
بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام اماله
او بفایده است بسکون حرکتها بسبب انجماد اورام و بثور که در

ضماد الشبع مع السمن نافع للاورام البلغميه

ظاهر بدن پدید آید و آنچه بظاهر تعلق دارد و این باب مشتمل است بر چند
فصل فصل [illegible] در اورام و بثور و اکله و جذام و مانند آن و این فصل
متضمن است بر چند مقاله اما ورم زیادتیست غیر طبیعی است که در عضو
حادث شود از ماده فضلیه ممدوده بحیثیتی که ضرر رساند بالفعل و
درد کند لمس یا غیر مس و بها یفرق فی الورم و النفخه اما بثور عبارتست
از ورم که خردتر باشد مقاله اندر فلغمونی و هو بالفاء المفتوحه و قال
الرازی بالقاف و آن ورم غلیظ کثیر الانتفاخ است که ماده او خون
باشد و علامت او از کثرت انتفاخ عضو و شدت حرارت و ضربانست
و تمدد و حمرت ورم و عظم نبض و سرخی بول و از نشان این ورم
که چون دست بروی گذارند از شدت ضربان دست را دفع کند و باید دانست
که عضو متورم چند آنکه کثیر الشراین بود دلو و ضربان بیشتر باشد علاج فصد

رواداع

کنند از طرف مخالف و در ابتدا جهت تقویت عضو و ردع ماده صندلین و
فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کافور طلا نمایند و استعمال
این روادع بر نفس ورم مذکور وقتی سزاوار است که وجع بشدت نباشد تا بعد
استعمال روادع مشتد نگردد و آیضا ماکه او از دفع اعضاء رئیسه نبود که در
ادویه مذکور بالاتر از محل ورم استعمال نمایند نه بر نفس عضو تا دیگر ماده را
آمدن ندهند و آنچه آمده است او را دفع سازد و این هم بعد تنقیه تمام
توان کرد تا بیمفرت باشد و ترونده دیگر که هنگام تزاید است با ادویه

مرخیات

رادعه و قدری ادویه مرخیه چون آرد جو و گشنیز تر و خطمی و خبازی سبز
داخل سازند و بعضی اندکه از محلله مرخیه چون بابونه و اکلیل و شبت

محلله مرخیه

بنثر

٢١٩

مرخیات محلله

بنثر گفته اند که با رادعات ضم سازند در تزاید و چون بانتها رسد و از فزودن
بایستد مرخیات محلله چون آرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه و مانند آن
بکار برند و بعضی گفته اند که روادعات و مرخیات محلله بالمناصفه بهم
ممزوج ساخته در انتها استعمال باید کرد و هرگاه با انحطاط افتد ورم

محلله فقط

بکلی نهد ادویه محلله فقط استعمال نمایند بالاتفاق چون بابونه و اکلیل
و تخم کتان و تخم حلبه و مانند آن قاعده در جمیع اورام لذا احوال اربعه غافل
نباید بود که ابتدا روادع و در تزاید جمع میان رادع و مرخی و در انتها مرخی
و محلل و در انحطاط محلل صرف بکار باید بست و هرگاه ماده ورم بتحلیل
نرود و روی بجمع شدن نهد چیزهای منضج و پزنده چون تخم کنوچه و تخم

منضج و پزنده

کتان و انجیر و مانند آن ضماد نمایند تا پخته گردد پس اگر خود بخود نشگافد
نشتر کنند کبوتر و اشق تا با هم بشگافند انتباه بعد از فصد اگر تلیین
طبع حاجت آید مطبوخ فواکه و امثال آن توان داد فایده اندر تبرید
ورمی که از ضربه و سقط حادث شود هرگاه از اسباب خارجیه آماس
در بدن پدید آید نظر کنند که بدن ممتلی است از خون یا نه و آماس کمتر است
یا عظیم پس اگر بدن از کثرت اخلاط پاک باشد باید که ادویه مرخیه
و محلله و روغنهای نیم گرم استعمال نمایند و آب گرم تحلیل فرمایند
و اگر بدین قدر زایل نشود شرط زنند بر نفس ورم تا خون برآید و باشد
که بعد شرط زدن وضع محاجم نمایند تا خون بتمامه برآید و آنجا که بدن ممتلی
باشد فصد بر دیگر تدابیر مقدم دارند و بنواحی آماس روادعات طلا
فرمایند مقاله اندر سقاقلوس و هو بالسین المهمله و القافین و آن ورم

خبیث عظیم است که از خون غلیظ حادث شود و از غلظت منضغط سازد
ورکها و شریانها را المحل را پس بواسطه انسداد مداخل نسیم و منع ترویح حرارت
غریزی آن عضو فرو میرد و خون او عفونت پذیرد و آن عضو را باطل و تباه
سازد و فساد آن بحوالی او نیز سرایت کند و مقدمه این مرض را غانغرایا
گویند چنانچه در امراض دماغی ذکر یافته علاج اگر این مرض در ابتدا بود و بمرتبه
حد نرسیده باشد که حرارت غریزی را فرو میراند و اعضا را گندیده و سیاه
سازد بزودی شرط زنند بر ورم و شرط عمیق باید زد چنانکه بجایگاه ماده
فاسد رسد زیرا که مقصود برآوردن تمامه خون فاسد است که مایه فساد
از ویست و قال جالینوس الشرط الخفیف ههنا سبب لفساد العضو
واهلاکه والعمیق سبب البرء والصلاح لانه یخرج المادة الفاسدة
و بعد یاکی زدن و خون برآمدن چیزی که منع عفونت کند و رطوبات کشنده
قطع کند قطع سازند و طلا نمایند بر آن عضو چون آرد کرسنه با سکنجبین مانعات العفونة
سرشته یا گل ارمنی و مازو و شیت یمانی باریک ساخته با عسل آمیخته
و مانند آن و هرگاه که متعفن شود عضو و اماتت حرارت او رسیده باشد فی الفور
قطع آن عضو نمایند تا فساد او بدیگر اعضا سرایت نکند زیرا که در این وقت
بجز قطع علاجی نیست و اگر قطع ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا فساد
او از دیگر باز ماند و بعد قطع بمدملات رجوع نمایند فایده هرگاه ماده این
علت بدانند که روی بجمع آورد بزودی آنرا پخته سازند و بشکافند و در
نضج محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب باشد علاج کمتر پذیرد
پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی تلیین کنند و گاهی تحلیل تا باشد

که صلب‌تر شود

که صلب‌تر شود و بابطال عضو منجر آید انتباه و آنچه در شرائین دماغ افتد تدبیر
او در سرسام بمع اکثر فواید گفته شود مقاله اندر حمره و هو بالحاء المهملة
بپارسی سرخ باد و آن ورم صفراویست که در پوست ظاهر شود و منتقل
باشد و درد کمتر دالد و دو گونه است یکی آنکه ماده او صفراء محض باشد و
آنرا حمره خالص گویند و علامت وی است که آماس درخشان و سوزان و
شدید الحرقة والالتهاب وناصع الحمرة باشد کما هو لون الصفراء و درد کمتر
دهد و چون انگشت بر ورم سخت گذارند سرخی از آنجا متفرق شود و سپید نماید
و چون انگشت بردارند باز سرخی گراید و از نشان اوست که ساعی باشد
یعنی با عضای مجاوره زود متعدی گردد دوم آنکه ماده او صفرا باشد مرکب
با خون رقیق و این را حمره غیر خالص خوانند و علامت او همان است
که در خالص گفته شد مگر آنکه سریع السعی نبود و حمرت او بغمز انگشت کمتر متفرق
گردد و لون ورم سرخی زند مایل بغلظ و بول سرخ و غلیظ آید و نبض سرخ و
غلیظ نماید و نبض سریع مایل بعظم علاج اگر خالص بود جهت استفراغ
صفرا مطبوخ هلیله و تمر هندی و مغز فلوس و مانند آن دهند و بعد از تنقیه
تراشه کدو و آب برگ خرفه و کاهو و لسان الحمل و اسپغول و جز آن
مبرد مرطب ضماد نمایند و بدانند که درین نوع با ضماده محلله حاجت
نیست الطافة مادته و اگر غیر خالص بود نخست رگ زنند و بعد
مسهل دهند و در ابتدا اطلیه رادعه بکار برند و در تزاید و انتها
محللات نیز داخل سازند بر وفق حاجت چنانچه در فلغمونی
گفته شد و گاه باشد که حمره در دماغ عارض شود چنانچه در سرسام

ذکر کرده آمده ایم مقاله اندر جمره وهو بالجیم المفتوحة بپارسی آتشک
و آن حیاتی است که ظاهر میشود بر تن و مفرطی بها و در میان شد خواه
متفرق باشند خواه جمع و هر حبه او قطعه بزرگ از بدن در میگردد و
متجاوز می باشد در عمق گوشت و سرخی بسیار دارد و در قوی گویا
اخگر بر آن محل نهاده اند و لذا تسمیت بها و مادهٔ او ورم میگردد ملک
همچنان لغز میشود و خشک ریشه گشته پوست از وی در آید و سبب او
صفراء غلیظ شدید الحدة و قوی الردیة است که مختلط باشد با خون
حاد علاج آنچه در نمله گفته آید بعمل آرند و گاه باشد که بزدن شرط
عمیق حاجت آید جهت بر آمدن خون ردی که در عمق عضو محتبس است
و اطلیه نمله که در بیخ استعمال نمایند باید که در وی کافور نیز داخل
فرمایند و اینجا ادویه بجمره مخصوص است و در وی سرکه را بر زمین کهنه اندازند
تا بجوشد پس برگیرند و کافور در آن آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی
با گل سرشوی بیفزایند بهتر باشد دیگر آثار ترشی را اشکافته عدد
سرکه و در سرکه بجوشانند تا نرم شود و بسایند و بر لته نهاده بر آن محل بگذارند
روزانه دو بار و شبانه یکبار و این ادویه را در ابتدا تا انتها بکار
برند نه در انحطاط و دیگر تدابیر بسبب غلبه خون یا صفرا در عیدا از بدن
از آنچه مناسب دانند انتباه و بعضی بر آنند که اگر خون غالب بود
و مانعی نباشد فصد کنند و چندان خون گیرند که بغشی نزدیک رسد
مقاله اندر نمله و هو بفتح النون و آن گاهی بیتره باشد و گاهی بثرات
خورد بیکدیگر نزدیک و هم پیوسته و سوزش و حرقه شدیده و خارش

لازم

لازم اوست و سوزش او مثل گزیدن مورچه بود و قال بعضهم لذا سمیت
بها و باید دانست که حوالی این بثور نیز آماسیده می باشد و سعی و تجاوز
از مکان لازم نمله است و وی دو گونه باشد یکی آنکه ماده او صفرای
خالص بود و آنرا نمله ساعیه گویند و ساذج ساعی همچنین مگر در ظاهر
جلد فقط دوم آنکه ماده او صفرا بود مختلط با اندکی خون حاد محترق
و آنرا متآکله خوانند علامت ساذج شدت حرقه است و صفرة
لون و نشان متآکله حمرة لون است و سرعت تقرح زیرا که در اکثر گوشت
میرسد و متآکل میان پوست و گوشت را فالساذج لا یسعی الا علی
ظاهر الجلد و المتآکله یسعی علی ظاهرها و باطنها و نمله را ساعیه
نیز خوانند علاج در نمله ساذج تمر هندی و فلوس خیار شنبر و مانند آن
اسهال اصفر نمایند و بعد تنقیه با میثا و حضض و اقاقیا با آب کاسنی
طلا فرمایند و در نمله بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و تمر هندی طبع نرم نمایند
و بحوالی آن طلا المرد که در وجع الاذن مذکور شد طلا سازند و بعد از
اسهال اگر حاجت باشد فصد کنند و بدانند که در بیخ ادویه قوی التجفیف
استعمال باید کرد چون قرص زراوند و انزروت و مانند آن و بعد از
جراحت بهم هم اسفیداج فرمایند صفت قرص انزروت مازو سبز
کندر هر یک هفت درم قلقدیس یکدرم شبت مر هر یک چهار درم زراوند
دوازده درم کوفته بیخته با شراب اقراص ساخته نگاه دارند و بوقت
حاجت طلا نمایند مقاله اندر جاورسیه و آن بثور خورد کاورس مانند است
که سر او سپید باشد و پنج و سرخ و در بدن متفرق بر آید و گاه باشد

که با ورم ولذع شدید یار بود و زرد آب از آن بپالاید و سبب او صفراست
و با قدری بلغم مائی مختلط بود و بعضی جاورسیه را از اقسام نمله می شمرند
علاج فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله دهند تربد یا بکو
و مازو و کزمازو و پوست انار و گل ارمنی و صندل بگلاب و اندکی
سرکه طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی افزون تر بود و آن از قلت لذع
توان دانست باید که مجففات قویه طلا نمایند چون قلقدیس و کبریت
صفت مطبوخی که رطوبت بلغمی را فرو آرد و بیرون اندازد هلیله زرد
تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی بقدر حاجت از هر یک
بگیرند و بجوشانند بقدر حاجت از هر یک بگیرند و بپالایند و ترنجبین
با بیست ترنجبین و سقمونیا و تربد یار که بدهند [illegible] انقد نار فارسی
و آن بثره باشد پر آب رقیق شدید الحرقه و کثیر الحکه و چون
برابر بزودی خشک گردد و قاحیت و نیست که چون ظاهر خواهد
نخستین در محل بر آمدن او در بدن او خطهای سرخ ظاهر آید
همچون زبانه آتش و بعده بثور ظهور نماید و این را نیز آتشک گویند و بعضی
آنرا مرادف حمره دانند و علامت او آنست که با حکه و لهیب مفرط
بود و همچون آبله زود خشک شود الا علاج فصد کنند و جهت تسکین
شربت عناب و آب تمر هندی و آب انارین و آب کشک جو
و آب کدو و لعاب اسپغول و مطبوخ هلیله دهند اسپیده و مرداسنگ
و صندل سپید بگلاب سوده الود و اندکی کافور آمیخته طلا نمایند
و اگر حضض و کافور بلعاب اسپغول و لسان الحمل حل کنند و لته بدان

ترکرده

ترکرده هر لحظه بر عضو نهند نفع تمام دهد و کذلک با زو برگ کرسنه سائیده
و هر گاه بعضی از آن بثور پر آب شود سوراخ نمایند و زرداب او بیرون
بیرون آرند و بعده مرهم اسفیداج گذارند و حوالی وی گل ارمنی و سرکه
و گلاب بمالند و آنجا که زرداب ترشح بسیار کند حضض و زرچوبه
و کافور با آب کاسنی یا آب حی العالم طلا سازند و گوشت مرغ
و جز آن اگر دادن حاجت آید و سرخ منبوبا آب غوره اصلاح
داده باید داد و این قانون در جمله اورام بسیار دارند [illegible] انقد
نفاطات و آن عبارتست از بثور که مثل بهته باشد بدانچه از سوختن
آتش بر بدن آید و باید دانست که در میان این ورم اگر آب رقیق باشد
و گاه بود که خون رقیق باشد و گاه بود که بجز ریم غلیظ هیچ نباشد
و آنرا نفاخات نیز گویند علاج رگ زنند و جهت تغلیظ و تلطیف
خون شربت کدو و عناب و انار و جز آن هرچه جامع حموضت
و عفوصت و قبض بود بخورانند و عدس مقشر در سرکه پخته غذا فرمایند
و اگر در وی عناب سیاه نیز بشکافند بهتر باشد و نفاطات را بسوزن
سوراخ کنند و بعده برای بستن خون و تخفیف قرحه اسپیده اندیز
و مرداسنگ مدبر بگلاب و آب مورد طلا نمایند و آطلیه که در نمار
یا ریح گفته شد نفع دارد [illegible] انقد شری و هو بالشین المعجمة المکسورة
و الراء المهملة و الالف المقصورة و آن عبارتست از بثور مسطح
سرخی مایل که بعضی خورد باشد و بعضی بزرگ و خارش و کرب
لازم اوست و در اکثر دفعه عارض شود و گاه باشد که از شری رطوبت

سایل گردد و آنرا ایار سیب الکم گویند و سبب این علت ثوران بخارات
از خون مراری یا از بلغم بورقی دفعة بسوی ظاهر بدن اما علامت
دموی آنست که سرخی و گرمی در بثور بیشتر بود و روز را بشبه غلبه کند و
بثور زودتر ظهور نماید و علامت بلغمی آنست که لون سپیدی زند
و در شب غلبه کند و دیر ظاهر شود و بثیری را جالینوس در حیلة البرد
نبات اللیل خواند علاج در دموی فصد کنند و آب انار و نقوع آلو
و زرد آلو ترش و مثل آن طبع نرم نمایند و بعد از تنقیه بقرص کافور
و مانند آن تسکین حرارت فرمایند و برای ارخا و تلیین جلد و تحلیل
الابخره و تفتیح مسام آب گرم بر بدن ریزند و سبوس و تخم خربزه کوفته
بمالند و آلیفا بواسطه تبرید و تسکین حدت و ردع ماده و تلیین جلد
و تفتیح مسام سرکه و گلاب و روغن گل ماش فرمایند و غذا عدس سرکه
پخته و قریص که از سمک رضراضی و کاهو و اسپاناخ و خرفه و سرکه
و آب غوره ساخته باشد بسازند و در بلغمی جهت تنقیه مطبوخ هلیله
دهند تبرید افزوده و جهت تقطیع بلغم سکنجبین عسلی خورانند و برای
تلطیف و تحلیل بلغم استحمام فرمایند و جهت ادرار عرق و تفتیح مسام
و تقطیع و تحلیل و جلا آب کرفس و سرکه سویق جو بسرشند و بر بدن
مالند [illegible] اندر باشرا و آن در لغت سریانی ورمی را گویند که از خون
و صفرا پدید آید در هر موضعی که باشد و اطبا متقدمه گاهی این لفظ را
اطلاق میکنند بر فلغمونی که در روی و سر حادث شود و گاهی اطلاق
میکنند بر فلغمونی که در جوهر دماغ و شرائین و روی و سر عارض گردد کما صرح

بها صاحب الکامل و شیخ الرئیس مو بهم صفراوی صرف جکر نیز اطلاق
باشرا کرده است لکن لیرف خاص اطبا و متأخره عبارتست از
ورم که در روی افتد و ماده او خون حاد مرکب با صفرا باشد و مقصود
در اینجا همین است و علامت او آنست که روی بغایت سرخ باشد
و درد کننده و سر و گوش و بینی و رخساره و جبهه منتفخ نماید و وجع
و ضربان لازم و نیست علاج رگ قیفال زنند و اگر مانعی نبود گفته اند که چندان
خون بگیرند که بغشی رسد و اگر فصد ممکن نباشد بر ساقها حجامت
نمایند و هر چون که باشد بعد اخراج خون طبع را آب فواکه بگشایند
و بعد استعمال ملینات بر قطن و سینه صندلین و مامیثا و حضض
و گل ارمنی با آب کشنیز تر یا خرفه یا کاهو و عنب الثعلب سرشته
ضماد نمایند تا ماده درا اینجا نریزد و اگر از یک فصد مقصود بر نیاید
و امتلا باقی باشد روز دوم یا سیوم باز فصد کنند و بعد تلیین
گلاب و قدری کافور بر روی بمالند جهت تبرید و اشربه و اغذیه
هر چه مبرد و مغلظ بود موافق است چون طنج و عدس و کشنیز
خشک یا کشک جو یا عناب یا ماش مقشر و اگر عناب بسکی دانه
بجوشانند و آب آن با سکنجبین بدهند نفع تمام دارد و این مرض
در امراض سر نیز ذکر یافته [illegible] اندر طاعون و آن گاه بثره
صغیر الحجم باشد همچون باقلا یا خوله ترازان و گاه ورم کثیر المقدار بود
بمثابه چهار مغز یا کلان تر ازان و هر چون که باشد تلهب و سوزش
شدید لازم دارد و چنان مینماید که آتش نهاده اند و حوالی آن

باسیاه باشد یا سبز یا کمد یا زرد یا سرخ بحسب کثرت و قلت سمیت ماده پس
سیاه بدتر باشد و آنچه بعد از آنست سمیت در و کمتر است نسبت بما فوق
وی لهذا زردی و سرخی را اسلم میشمرند و هر چون که سمیت در و بیشتر
بود قی و خفقان و غشی شدید تر باشد و باید دانست که طاعون
اکثر در عضوی بود که گوشت او غددی بود خواه ذی حس بود چون پس سینه
و بیخ زبان و خصیه و خواه بی حس باشد چون مغابن یعنی پسی گوشتی
در زیر بغل و کشتی ران اما در بغل بود و پسی گوشی افتد بدتر باشد
چون مقارنت دل و دماغ خاصه آنکه در سمیت افزون تر بود و طاعون
در وبا بیشتر عارض شود علاج در تبرید و تقویت دل مبالغه نمایند و آنچنان
باشد که شربتهای خنک و خوشبو چون شربت انار و سیب و بهی
و شربت ترنج و نارنج و لیمون بنوشانند و هر لحظه صندل و نیلوفر و کافور
بگلاب سائیده بر سینه طلا نمایند و بغته و نیلوفر و گلاب و صندل
و کافور و سیب و بهی و ترنج و مانند آن طیبات دافعة السم بویانند
و هوای خانه چنانچه در حمی وبائیه گفته شد بارد نمایند و بهرچه در سوء مزاج
گرم دل حمی وبائی مذکور است بعمل آرند و زنهار ادویه رادعه بطاعون
نهند بلکه آن محل گذاشته و گرد آن محل چیزهای سرد طلا نمایند تا ماده
سمیه بباطن باز نگردد و بر نفس ورم شرط زنند عمیق تا ماده سمیه از آن
بیرون آید و بعد شرط زدن آن موضع را بآب گرم بشویند تا خون زود باز
ایستد و زمانی طویل سایل باشد زیرا که این ماده هر چند بر آید بهتر باشد
فایده هرگاه در این علت خفقان و غشی غلبه کنند باید که آب گرم خاصه

که بابونه

که بابونه و شبت در آن جوشانیده باشند بر ورم ریزند زمانی طویل تا ماده
از دل بجایگاه علت باز آید و بتحلیل نزدیک شود و همچنان هرگاه بیمار را
در خانه سرد نشانند و حوالی او جهت تبرید برف که حاضر آرند واجب
است که بر ورم پر سیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و بطبیخ بابونه
و خطمی تکمید کنند تا که سردی هوا در این محل نرسد زیرا که رسیدن سردی
بر ورم مذکور ممنوع است لان البرودة تردع المادة و بهمین سبب گفته اند
که بعد شرط زدن اگر خون بفراغت بر نیاید بمحجمه نمایند تا دهن بر آنجا نهاده
خون را اندک بمکند تا که بر سطح صورت مقصود بر آید و آب گرم نتوان
ریخت زیرا که آب خالص اگرچه بالفعل گرم است لیکن از برودت بالقوه
خالی نباشد مگر آنکه ممزوج بود بقوی ادویه حاره و غذا اما آنچه مبرد و مغلظ
خون باشد توان داد چون عدس و مرغ و تیهو که با آب کچه بنوعی در سرکه
گذاشته باشند و قریص که از گوشت فراریج و طباهیج سازند بالقول
سدیارکو نیز موافق است تنبیه اطبا در بر آوردن خون بفصد اندر طاعون
اختلاف دارند بعضی بر آنند که نشاید کرد چنانکه ملسوع را نشاید کرد
زیرا که بفصد زهر در جمیع بدن پراگنده میشود و بعضی گفته اند که فصد باید کرد
و خون بسیار باید گرفت چنانچه در لسع کژدم جراره میکنند زیرا که
مقامی عفونت و سمیت رطوبت است خاصه چون بسیار چنانکه رطوبت
از بدن کمتر شود قوت سم کمتر گردد و طبیعت غالب تر شود و محافظت
اعضاء رئیسه خوبتر نماید بالجمله اگر امتلائی خونی بود و مانعی نباشد
حق آنست که فصد البته باید کرد و خون وافر باید گرفت و علیه الشیخ والسید

دیر شده نماند که فصد دریبجا نه برای آنست که ماده سمیه که در نفس عضو است برون
آید بلکه جهت آنست که ماده متعفنه که سهل القبول است مر سمیه را مستفرغ
گردد و مدد موذی گسسته گردد انتباه هرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست
که مراعات چند چیز اهم دارند یکی آنکه نخستین بر طاعون شرط زنند زیرا که
چون ماده سمیه از نفس عضو برآید خوف انتشار هم در بدن عند الفصد
کمتر باشد دویم آنکه پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد طلا نمایند
چون حضض و گل ارمنی و ماميثا و امثال آن تا ماده ذریجیه سل
که دریبجا جمع است سوی باطن بازگشتن ننهد بهنگام برآمدن خون بفصد سوم
آنکه مجافظت اعضاء رئیسه خصوصاً دل مبالغه نمایند تا ماده که از فصد
بحرکت آید بدین اعضا نیفتد و آن چنان باشد که اطلیه عطریه بارده
بر سینه و دل گذارند و طیوبات بارده بویانند و آب سرد گلاب آمیخته
جرعه جرعه میدهند تا که خون بر می آید و بعد آن نیز همین قاعده مرعی دارند
تا که مادۀ متحرکه بر آسایند و اینهمه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیر است
که ماده طاعون کثیر السمیه باشد و گرنه بدینها حاجت نشد بلا خوف
فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیه اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند
بهتر باشد و با حتیاط اقرب بود و علامت بر کثرت و قلت سمیه از رنگ
ورم توان کرد چنانچه گفته شد فایده بعد از فصد یا بدون آن خفقان و غشی متشنج
شدن نشان توجه ماده است بدل و صداع و هذیان غالب گشتن علامت برآمدن
ماده است بدماغ پس هرگاه دانند که ماده بدل رفته بزودی طبیخ بابونه و شبت و آب
گرم بر ورم ریزند چنانچه بالا مفصل گفته شد و هرگاه میل ماده بجانب دماغ مفهوم گردد

بالنویه

۲۲۵

بالنویه فرمایند چنانچه در صداع ذکر یافته و ایضا محاجم کلان بر ساقها گذارند و سخت
بمکیدن فرمایند و زمانی طویل محجمه را نهاده دارند و دریبجا حجامت بغیر شرط باید
تا که بخار از دماغ با نجذاب سوی اسفل گراید و بباید دانست که حکما هند گفته اند
که روغن کنجد درین مرض بغایت مضرست بحدیکه در چراغ هم نسوزند و شیر و
برنج پخته بر طاعون بستن نفع دارد و بخور دادن شیر گاو و برنج نیز
اثرکند اند و شنیده و شد سپید یکجا که بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده میدانند
والله اعلم مقاله اندر آماسها در زیر بغل و پس گوش و کنج ران پدید آید
و از جنس طاعون باشد و آنرا اورام مغابن گویند و حدوث این
آماس بر سه وجه است یکی آنکه اعضاء رئیسه دفع کنند ماده را بمغابن زیرا که
بغل منصب دلست و پس گوش منصب دماغ و بن ران منصب و مدفع جگر
دوم آنکه قرحه و ریشی بالای ساق یا قدم یا ران پدید آید و بدان سبب طبیعت
بر سبیل حمایت روی بمواضع اذیت آرد و به تبعیت آن خون و روح نیز بدین
جانب میل نماید پس قدری زیاده در بن ران بمانند جهت فراخی و تخلخل موضع و
آماس آرد و ازین جمله است ورمی که از قرحه دست در بغل و از قرحه سر در پس گوش
پدید آید زیرا که اینهمه نرم و غددی و فراخ و بیکنج و اقتصاد ماده که ازین مواضع بگذرد
لختی از آن در اینها میماند و این آماس را بپارسی با غرها گویند و گاه باشد که در
مجرای ماده بمغابن مندفع شود نه آنکه اعضای رئیسه دفع نموده باشند و گاه باشد که
بواسطه امتلای خون و دیگر اخلاط ورم دریبجا پدید آید چنانچه در دیگر مواضع
هم بر آید علاج نخستین تنقیه بدن نمایند بفصد و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف تدبیر
فرمایند و هم اندر ابتدا ادویه مرخیه چون بنفشه و خطمی و تخم مرو بروغن بنفشه

بهترین [illegible]
سفار النفس
عدد علی
له دمیده کندم هند
ه تا شد
همه را انگشت چوب
لت کرده مثل مرهم نماید
بعده بر بار چه کرباس
مخلوط نمود بالا
خمار سر [illegible]
[illegible]
تا رو را از [illegible]
مجرب [illegible]
[illegible]
تجلیه یکدام [illegible]
در آب سائیده
حنا گرم [illegible]

دموم سپیده سرشته ضماد سازند و بدانند که استعمال روادعات درین اورام ممنوع است
فاصه اگر ماده در بدن بسیار باشد و تنقیه نکرده باشند و آنچه تراید نیز مرهمات
سازند و اندر انتها محللات نیز در عمل کنند پس اگر بتحلیل رود فهو المراد
و اگر روی بجمع آورد منضج و تفجیر کنند فایده هرگاه ورم در مغابن پدید آید بسبب
قرحه که در عضو فروتر [illegible] بسیار باشد که چون وجع از آن بایستد ورم
زایل گردد بی استعمال ادویه و آنجا که درین اورام استفراغ و روادعات اتفاق
افتد کما ذهب الیه بعض الاطباء لازم است که بتقویت دل و دماغ [illegible]
همگوشند تا ماده باعضاء رئیسه باز نگردد و بالجمله مبالغه در استعمال روادعه
بالاتفاق منهی است خصوص در آنچه از دفع اعضاء رئیسه بود و مرهمات نیز
قبل از تنقیه محذور هست و احسن توقف در ادویه موضعیه است تا که حقیقت
بالکلیه ظاهر شود و نطول ذئب اندر ابتدا اکثر نیست که شفا میدهد مقاله اندر اکله
و آن را بپارسی خوره گویند و آن عبارتست از تآکل و تعفن و فساد که در اعضا افتد
و علامت که نخستین قرحه یا ورم یا بثره خبیثه حادث شود در بدن و بسرعت
فراخ تر گردد و گوشت که بود در آکورد چنانچه گفته اند در هر عضو افتد از شش تا صبح
مقدار فلوس خیار شنبر گوشت آن عضو بجلد و صغیرترین زخمهات زود بکلی
ساقط [illegible] کرد آن با آهن داغ کنند تا دیگر اعضا تقوی نکند و ایضا گل ارمنی
با سرکه ساییده با حوالی وی طلا نمایند تا مانع انصباب رطوبات فاسده که در
و بدن را باسهال و اخراج خون بسیار پاک نمایند و سرکه و آب جراحت را
هر شوینده تا ازاله عفونت و قطع رطوبت نماید و ایضا کرنب پخته و کوفته
بر روغن گاو یا سرکه بر اکله گذارند تا که آنچه سیاه و فاسد است سست شده است قطع
کردد

227

۲۳۶

گردد و گوشت صحیح بر آید پس باندمال قرحه متوجه گردد و اگر بدین تغیر اکله باز
نشود از عفونت باید که بر اکله داغ نهند و آنچنان باشد که زنگار و زاج و زراوند
مدحرج و ملقطار سرکه و عسل سرشته در آن محل گذارند و مرهمی که از زرنیخ زرد اشق
و آهک آب نادیده و زنگار سازند بدین نوع که هر یک برابر کوفته بیخته
با موم و روغن گاو بیامیزند همان عمل کنند و اگر بدین دواهم به نشود روغن کنجد
جوشان بر موضع علت ریزند بطریقی که روغن مذکور بعضو دیگر نرسد و اگر ماده
شدید العفونة بود و بدین هم تغیر نکند با آهن تفته داغ نهند بر نفس علت رعایت
لعلاج اینست و بالاتر از این قطع عضو است اگر ممکن القطع بود مقاله اندر دمل
و هو بالضم و التشدید و جمع دمامیل و آن بثره بزرگ سرخ تنگیست که هم در
ابتدا درد شدید آرد و شکل او بیشتر صنوبری بود و گاه مستدیر یا مفرطح باشد
و ماده وی خون حاد است که برطوبت غلیظ فاسد مختلط باشد علاج خون از
بدن کم کنند بفصد یا حجامت و مسهلات دهند و آنجا که دمل در اطراف بود
تقی نافع تر دانند و تقلیل غذا و ترک گوشت و حلویات فرمایند و برای تسکین
حدت خون و قطع رطوبت غلیظ سکنجبین نوشانند و از ابتدا آماس [illegible] روز
روادعات طلا نمایند مثل صندل و قرنفل و برگ خرفه و اسبغول لکلاب
سائیده و مانند آن و بعد از روز سوم اسبغول بسپیده تخم مرغ سرشته طلا نمایند
تا تسکین حدت شود و ماده را جمع نماید بسرعت و هرگاه جمع کند منضجات گذارند
بر آن تا پخته شود و بعد نضج اگر خود بخود نگشاید فبها و گرنه با ادویه مفجره یا با آهن بگشایند
و بعد از آنکه ریم بر آید و قرحه پاک شود باندمال کوشند و اگر قرحه تر بود و چرک بسیار
داشته باشد گلنار و مر و صبر و مازو و زرچوب کوفته و بیخته بر آن پاشند تا زود

پاک کنند و رطوبت خشک نمایند پس مراهم مدمله نهند و بدانکه دمل بر ۲ گونه است
یکی صنوبری شکل و آن سهل الانفجار است و از علامات یکی طرفست که سر بر آورده باشد تیز میکند
دوم مستدیر یا مفرطح باشد و دیر بسبب غلظت ماده بخود نمی‌شکافد و محتاج بتفجیر است
و اوگاه باشد که در ۳ موضع یا زیاده سر کند ذکر ادویه منضجه انجیر و علک کوفته
ضماد نمایند دیگر تخم مرو با شیر و عسل سرشته نهند دیگر بخمیره گندم قدری نمک در روغن
تخم کتان آمیخته بگدازند و باشد که عسل نیز داخل خمیره سازند دیگر آرد ذرت
چهار حصه حلبه باریک سوخته یک حصه صبر نیم حصه هر ۳ چیز در روغن
بپزند تا که غلیظ شود پس نیم گرم بر دمل گذارند و بعصابه بر بندند صبح و شام تازه
کنند و این عمل مجرب و خاصه حکما نهاده است دیگر ادویه مفجره یعنی شکافنده
خمیر ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر و آهک آب نارسیده برزده تخم مرغ و عسل
سرشته ضماد نمایند و بدانند که اگر با آهن بشکافند بهتر باشد و طریق شکافتن
اورام در خراج گفته آید فایده گفته اند اول روز که دمل ظاهر شود باید که آهک را
بدوغ کهنه یا سپیده تخم مرغ سرشته طلی نمایند که هرگز زیاده نشود و همانجا بپزد
و ماده او و کسی را که هر سال دمل بر آید تنقیه بدن و مسهل لازم شناسند تا از
سرطان و آکله و جز آن ایمن باشد مقاله انزو دبیله وهی بالتصغیر و آن عبارت
از ورمی که از دمل بزرگتر بود و درد کند مگر بسبب عفونت یا باستعمال ادویه
ذی حدت و رنگ او همرنگ پوست بدن بود و در اکثر مستدیر الشکل باشد
و چون دست و انگشت برو گذارند و غمز کنند نیک منغمز نشود جهت غلظت
ماده و عام است که دبیله در ظاهر بدن افتد یا در باطن آن و بعضی گفته اند
که دبیله ها کیسه الوکی برزد آب کشد و دیگر ماده غریبه چون زرنیخ و استخوان

ریزه

ریزه مانند آن و آن کیسه را بوعلی دبیله گوید و لهذا تسمیت بها و باید دانست که
ماده که از دبیله بر می آید مختلف الالوان و متنوع القوام میباشد همچون گل سیاه
و دردی زیت و زنگار و زرنیخ و گچ و ریزه ها حشیش و موی و ریزه سفال و
سنگ و ریگ و ریزه چوب و امثال آن بحسب استعداد ماده علاج تبوار تنقیه
و تلطیف تدبیر جهت نضج و تلیین ماده روغن گل و زیت و چربی ابل و چربی
گاو ضماد نمایند و لعاب تخم کتان و حلبه اگر داخل سازند بهتر باشد و مرهم
داخلیون نیز فایده دارد و بعد حصول نضج و تلیین بشکافند آنرا و بدفعات
ماده آنرا برون آرند زیرا که اگر یکبارگی بیرون کنند غشی آرد و پس از برآوردن
ریم و جز آن پنبه کهنه در ان پر سازند تا چرک که در وی مانده باشد تمام بچکد
و عقب آن بمراهم مندمل سازند جراحت را و نوعیست از دبیله که آنرا
دبیله منکوسه گویند و وی آنست که ماده در عمق عضو جمع شود و از جلد دورتر باشد
و اثر نضج ظاهر نماید و چون آنرا بشکافند غیر از خون صرف هیچ بر نیاید
مگر آنکه شکاف عمیق کنند چنانکه باستخوان رسد آنزمان ریم بر آید بالوان مختلفه
چنانکه گفته شد و این دبیله در اکثر قاتل بود علاج تدبیر وی همان است که ذکر
یافت لیکن باید که تلیین و نضج بیشتر کنند زیرا که ماده شدید الغور است
و پس از حصول یقین نضج بشکافند چنانکه نشتر باستخوان در رسد و ماده
که در غور است برون آید فایده چون دبیله که در باطن اعضا افتد هر یک
در محل خود مذکور کرده شد و باید دانست که دبیله را تدبیر کلی تحلیل
و تلطیف است و آنچه دافع بالیه چون تریاق کبیر و تریاق افاعی
و فرودیطوس خورانیدن و مهره سنگ و مقل و جمع او باشد چون

تخم مرو خبازی و کتیرا هر یک بقدر حاجت نرم کوفته و بروغن بادام آمیخته
جمع و شام موازنه کند درم آید مطر خشخوق باید و قاشق شیر خرگوش بیلان
و آنجا که تب بود خواهند که دبیله اخت زود بشکافد باید که هر روز دو
دانگ صبر و زعفران داکنی لقلاب یا شراب بدهند و بعد از آن که
ورم بشکافد بحسب توجه او در تنقیه کوشند بمدرات یا بملینات و
پس از تنقیه باندمال کوشند چنانچه مشروحا در دبیله الکبد والمعده
گفته آمدیم مقاله اندرخراج بضم خاء معجمه و آن در اصطلاح جمهور
اطبا عبارتست از هر ورمی که میل بجمع ریم نماید خواه ورم گرم بود
خواه سرد و بعضی برانند که ورم گرم که روی بجمع آورد آنرا بدین نام خوانند
و نزد بعضی کنایتست از ورم گرم بزرگ حجم که در داخل او موضعی
باشد و ماده درو ریزد و ریم گردد و حدوث خراج از ماده غلیظه است
که طبیعت بعضو دفع کند و ماده ندکور بسبب غلظت مدد پوست نافذ
نشود و در گوشت نیز در نیاید بلکه در فضای عضو بماند و نزد اهل شرع
دبیله را گویند که در پوست متعفن سازد و آنچه در نواحی ولیست و چون پخته
شود بسیار باشد که پوست را مثل کل ساخته منفجر گردد و باید دانست
که هر گاه وجع ورم اشتداد کند تمدد و دوی پدید آید نشان جمع مده باشد
و بعد آن سکون وجع و نرمی ورم دلیل پختن مده باشد علاج در ابتدا
رگ زنند و مسهل دهند و آنجا که در اطراف بود و از قی مانعی نباشد
قی بهتر از مسهل است و چون مایل بجمع شدن خواهد خطمی و تخم کتان و
خمیرمایه و انجیر و علک ضماد نمایند و بعد از آنکه پخته شود و خود

نه شکافد

نه شکافد باید که بسرعت بشکافند تا مده فاسده برآید و اوراد در اعصاب
و عضلها که در آن عضو هست از فساد او محفوظ ماند طریق شکافتن
خراج و دیگر اورام باید دانست که اما کسی را تا نیک پخته نشود شکافت
نباید که و بهترین محل شکافت آنجاست که نرم تر و بلند تر و پایین تر بود منفعت
هر واحد گفته آید اما نفع نرم تر آنست که شکافت ابهمچنین موضع آسان
تر بود و الم کمتر دهد و نرمتر التیام پذیرد و فایده بلندتر آنست که بلندی
موضعی از مواضع ورم نشان آن باشد که طبیعت ماده را از این محل دفع کردن
میخواهد پس شکافت در اینجا بر حسب اقتضا طبیعت بود و ملاک امر
در جمیع امور موافقت طبع است و سود وقوع شق در محل پایین تر آنست
که مده بنفسها بغیر اماله و فشر بیرون آید تمامه و این سهل و بی خوف بیشتر
فایده شق باید که در طول بدن کنند تا لیف بریده نگردند بخلاف ابط
یعنی بغل و اربیه یعنی بن ران که ورم این محل را شق در طول بدن نشاید
که بلکه بتبع اسره باید کرد و در عرض بدن بخلاف جبهه که اگرچه در اسره است
اما شکاف آن تبع اسره نشاید کرد و بطول بدن باید کرد چنانچه شارح گفته
اذا کان للعضو انثناء مثل الابط والاربیة فیذهب به عند الشق
مع الاسره الا فی الجبهة فانه یجب فیها ان یخالف الاسرة لان وضع
اسرتها فی العرض وهو مخالف لوضع اللیف لانه فی الطول فلو تبعت
الاسرة فی الابط اسقطت عضلة الجبهة مع الحاجب والعین کما نقل فی حکایة
اندرو ماخس وابنة الملک و هر گاه ورم در آن مکان باشد اگر ماده بسیار باشد
بتفاریق بیرون آرند تا ضعف نیفتد و بعد بر آوردن ریم تمامه پنبه کهنه پاک نهند

تا هیچ حرکت نماند پس باندمال کوشند چنانچه گفته شد وبعد ازین مرهمی که
از اسفیداج وتوتیا وکلنار وما زو ومرداسنگ ودم الاخوین وانزروت سازند
نفع تمام دهد واو وسریع الاندمال است انتباه سرو سرار لفظ سلس مع الکه
شکیع وجیبی را گویند که بدرشتند ودیگر اعضاء افتند وکسره او اسرار
جمع رسیت وجمع الجمع اسارید مقاله اندر ورم رخوکه با دو نیما قسمی است
وآن ورمیست نرم سپید رنگ که حرارت ودرد ندارد ولیکن درقیامت
وثقل مما باشند وچون انگشت بر آن گذارند تا سانی فرو شود وتا بر دیر
تا دیر منغمز بماند وگاه باشد که درین ورم وجع خفیف نیز بود واین
از دو سبب افتد یکی آنکه مزاج فاسد شود دوم آنکه مادها بلغم افزون گردد
علاج اگر سبب او فساد مزاج بود اول اصلاح او نمایند ونکرر عضو را
بروغن گل یا روغن کنجد ونمک وسرکه بمالند واگر سبب او بلغم بود
وآن از سپیدی وغلیظ بول وجز آن که لوازم غلبه بلغم است توان
دانست باید که نخستین منضجات او دهند وبعد از آن بحب ایارج یا حب
راوند وجز آن که منقی بلغم است مستفرغ سازند ومرطبات منع نمایند
ونمک وزیت بر ورم مالیدن ونطرون بآب خاکستر درخت انگور وقدری
سرکه آمیخته ضماد کردن وپارچه را بآب خاکستر درخت انگور مبلول آغشته
بر ورم گذاشتن نفع دهد واین طلا نهایت نیک است نمک خاکستر
درخت انگور سرگین گاو شب یمانی صبر جمله را باریک ساخته بسرکه طلا
سازند دیگر صبر مر اقاقیا سعد شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی هر یک
برابر بگیرند وباریک ساخته با سرکه وآب گشنیز اقراص سازند وبوقت

حاجت

حاجت بگلاب یا آب کاسنی واندک سرکه خلاکرده بمالند مقاله اندر ورم
ریحی واین دو گونه است یکی آنکه ریح در جوهر عضو در آید وبمثابه هیچ
نماید وورم ریحی فی الحقیقه همین است دوم آنکه در جوهر عضو در نیاید
بلکه در جوف عضو یا میان فضای عضوین یکجا گرد آید پس اگر عضو
تمدد لین الجرم بود انتفاخ در ان پدید آید واین قسم را نفخه گویند
فایده محل اجتماع ریح در بدن یا عضو مجوف بود چون معده وامعا
ومانند آن یا فضای مابین عضوین بود چون فضا که مابین اغشیه مجلله
عضو مثل طحال است وقد یکون که در عظام یا فیمابین او واغشیه مجلله او جمع آید
عسر التحلیل است لبرودة المادة الموضع وضیق المسالک وقلة وصول
اثر الدواء هناک وعلامت ورم ریحی سبکی ورم است وگرانی نا بود
وهمچون بر بالا مودن وفاصله است که چون انگشت برو گذارند اندکی
بته رود وزود رجوع کند وغمز را اثر هیچ نماند علاج نخستین از چیزها
بار انگیز پرهیز فرمایند وتلطیف تدبیر نمایند تا مادهی که مولد ریح است مدد
آن گسسته شود پس برای تحلیل ریح مجتمع آب جو یا گاورس یا ارزن تکمید
نمایند وخاکستر چوب درخت انگور بآب سرو یا طرفا یا ابهل سرشته
طلا سازند وگلقند وگلاب وشربت مروری حار وعرق بادیان خوردن
نفع دهد مقاله اندر سلعه وهو بالسین المهملة المفتوحة او المکسورة وسکون
اللام وآن ورم غلیظ است که بگوشت چسپیده نباشد واندر زیر پوست
هر جا باشد که بگردانند بجنبد گردد در موضع خود وعظیم او از مقدار نخود تا مقدار
خربزه گفته اند وفاصله سلعه آنست که غرا او را کیسه است مشتمل بر جمیع او ووجود

این ورم از بلغم غلیظ است و اصناف او چهار است شحمیه عسلیه آردهائیه
شیرازیه اما شحمیه سخت ترین انواع است و لازم اوست که عند الغمز
متطامن و فرو نشود و اندک درد کند و لون و قوام او بشحم میماند لهذا
شحمیه گویند و عسلیه عند الغمز فرو میشود و بعده بسرعت باز میگردد
زیرا که ماده او از ماده سایر اصناف لطیف تر و رقیق تر است
و لون و قوام او بعسل میماند لهذا عسلیه خوانند و آردهالیه مایل بسیاهی
باشد و قوام ماده او همچون حشو غلیظ باشد که بارد هالیه مسمی است
و لهذا این را بدین نام خوانند و آردهالم مرکبست از دو کلمه فارسی
اما آرد مشهور است و آنرا بتازی دقیق گویند و هال روغنی است که تازه
از مسکه گرفته باشند و شیرازیه ماده او سپید و غلیظ باشد مشابه بشیراز
و شیراز در پارسی نانخورش را گویند که از شیر سازند همچو حشو غلیظ
و این هر سه قسم اخیره حس کمتر دارند و نرم می باشند علاج نخستین تنقیه
بلغم غلیظ نمایند تا از دیار دیگر دو بسته اضمده محلله چون داخلیون و جز آن
استعمال نمایند تا باشد که او در ابتدا ماده مجتمعه تحلیل رود و جهت قلت مالم
و قلت صلابت و هرگاه از ابتدا در گذرد و غلیظ تر گردد و محلل سود ندهد
و در همین وقت از آن کاری باید کرد با ادویه معفنه گذارند مثلا آنچه در دمل
گذشت تا او را بپوشد و متعفن ساخته سر دهند و ضمادی که از اشق
و خاکستر بیخ کرنب و آهک و صابون و زرنیخ و روغن گل سازند
در این کار مخصوص است یا شق نمایند و سلعه را بیرون آرند و طریق شق
آنست که پوست بالای اوست بعضا نیز درگشند و بشکافند چنانکه کیس

سلعه

سلعه آسیب نرسد آنگاه آهسته تا به پوست از بالای سلعه جدا کنند پس سلعه را مع غشا
که در گرد آنست و آنرا کیس السلعه گویند صحیح و سالم بیرون آرند و احتیاط کنند
که چیزی از غشا در پوست باقی نماند زیرا که در غشا قدری با پوست
بماند سلعه بدشواری بیرون آید و ایضا ورم عود نماید فایده سلعه که
آنرا شحمیه گویند قابل تحلیل و تعفین نیست و بجز اخراج تداوی نیز الا
زیرا که ماده او در غایت غلظت است مقاله اندر غدد و عقد
بدانکه غدد بر دو گونه است یکی طبعی چون غدد بیخ زبان و قریب او و غیره
بیخ و گردن و بغل و بیخ ران دوم غیر طبعی است که درین محل مقصود است
و آن جسمیست صلب که در تمام ظاهر بدن پدید آید از ماده غلیظ
سوداوی و بلغمی و بیشتر از بلغم باشد و فرق در غدد و سلعه آنست
که غدد سخت تر میشود و زیاده نشود لهذا آنجا که ماده غلیظ دیگر بر آن ریزد غدد
دیگر در جنب او پدید آید و ایضا غدد را کیسه یعنی غلاف نبو
بخلاف سلعه که زیاده میشود و بهیچ حال از نرمی خالی نباشد علاج داخلیون
ضماد کنند و قطعه ثقیل اسرب بالای او محکم ببندند پس اگر بتحلیل رفت
فهو المراد و اگر نرم و تنک گردد اضمده محلله که در سلعه مذکور شد استعمال
فرمایند فایده گاه باشد که در بیرون خوله غددی باشد و تدبیر او آنست
که آنرا بشکافند و بلغم غلیظ از آن بیفشرند و بعده قطعه اسرب ثقیل
بالای او محکم ببندند تا معاودت نکند و بدانکه عقد نیز بر دو قسم است
یکی آنکه در عضوی که معرا از گوشت است چون پشت یا دست و پشت
پای و پشت ران عقدی مشابه بندق و جوزه و جز آن پدید آید و خاص است

که عند الغمز غایب و متفرق شود و چون دست بر دارند از غمز بهیئت خود باز
آید و این نوع عقد اگر ماده او بالغ یا بورقی بود یا الم و درد باشد
و اگر ماده او خام و غلیظ بود بی وجع باشد علاج آن اگر بلغمی بود باید که آن را
بمالند و بچوب بکوبند تا که منفرج و متفرق شود بعد از صبر و حضض و اقاقیا
و سریش ماهی ضماد نمایند و بالای وی قطعه ثقیل از سرب نهاده سخت
بر بندند و آن را که با دلو بود نخستین قیروطی بمالند تا الم بنشیند پس
از ان جهت تحلیل ادویه محلله چون بیخ سوسن آسمانی جوز و بیخ
خطمی و زوفا و اکلیل و تخم کتان و بابونه و قرطم بکوفته در آب بجوشانند
و طبیخ او بر عقده ریزند و نوع دویم از ان عقد لحمی است و آن در ملمس
سخت باشد و بغمز متفرق نگردد و آن را تالیل متدقیه گویند جهت
محکمی صلابت و بعضی این نوع عقده را سلع خوانند و گویند که بغایت
بزرگ میشود علاج اگر در گوشت بود باید که آن را ببرند و بیرون آرند و اگر در
غیر گوشت بود بضمادها نرم سازند و قطع نکنند که در آن خوف قطع
عصب یا وتر یا ورید یا شریان است و گاه باشد که عصب منعقد شود
بسبب زحمت و الم که بدو رسد و این عقد همچو سلعه باشد در نتو و قبول
اثر غمز و فرق در بین عقد و در سلعه آنست که سلعه بهر جانب میگردد
چنانچه گفته شد و عقده عصبیه زایل نمیشود بجبر راست و چپ علاج
برای تلیین عقد تا چندروز پیوسته بمالند روغنها و قیروطیها که از مغز
ساق گاو و جز آن ساخته باشند و چون نرمی در آن ظاهر آید بحمام
برند و پس از نرمی اعضا باستحکام امر فرمایند مرلیفی که خمیازه آلود و خود

ممتد سازد

ممتد سازد و بدست آن را بمالند تا عقد کم شود و گاه باشد که عارض شود صلابت عقد
در اعضا در هنگام تغمز شدن شق یا چیزی که بعصب رسیده باشد و ایضا بسیار باشد
که در اعضا صلابت و شاید پدید آید بعد انجبار تفرق که در ان عضو افتاده باشد
علاج برین صلابت و شاید تدبیر نمایند روغنها و پیها و مغزها تا نرم
در ان پدید آید پس اگر بتحلیل رفت فبها و الا در آن محل شکاف کنند
و گوشت زاید از تحت و شیند بتراشند بآلت آهنی یا بوضع مرهم آکله و بعد ع
مندمل سازند جراحت را احتیاط رو شاید جمع وشیند است و هو بفتح الدال
المهمله و الشین المعجمه و ضم التحتانیه المشدده و سکون الذال المعجمه عبارتست
از جسم سپید سخت شبیه بغضروف که بر غضروف و عظم منکسر در هنگام انجبار
و ایضا اطلاق میکنند بر چیزی که برای جراحت منعقد میشود و جوهر او غیر جوهر عضو است
مقاله اندر فوجیلد و آن عبارتست از اورام که در اعضاء غددی پدید آید و اگر جنس
طاعون نباشد و بعضی این اسم را مخصوص کرده اند بورم غددی که در پس گوش
حادث شود علاج آنچه در سایر اورام غددی گفته شد تدبیر این همان است و فاضله
ترین دوا جهت این علت آنست که خاکستر حلزون و چربی کهنه که نمک نداشته
باشد بهم آمیخته ضماد نمایند و خاکستر ابن عرس که بپارسی راسو نامند بقیروطی
که از روغن سوسن ساخته باشند سرشته ضماد کردن همین عمل دارد
اندر خنازیر و آن همچو سلعه بود در نتو و قبول غمز و فرق میان آنست که خنازیر
بگوشت چسپیده باشد و اکثر نه او است که بجهتی زوال نمیکند مگر در ابتدا
گاه باشد که بجهات همیگردد بتحریک همچو سلعه و ایضا خنازیر بغایت سخت بود
زیرا که ماده او غلیظ تر است و بیشتر در لحوم رخو عارض شود خاصه در گردن و بغل

ودر کردن کوتاه اکثر افتد و بیشتر متعدد بود و همه آنها یکی کیسه باشد و گاه هر واحد را
کیسه جدا باشد مانند سلع و خاصه خنزیر آنست که از یکدیگر جدا بود و بندرت گاه
باشد که سخت بزرگ شود و این مرض را خنازیر از آن گویند که او خنازیر را
بیشتر افتد و ماده این علت رطوبت غلیظ است که در بلغم جمع شود از تخمه و سوء
هضم و با عضاء رخوه و نرم ریزد علاج برای تنقیه بلغم غلیظ مقیات و مسهلات
دهند و در تلطیف و تقلیل غذا کوشند و بیشتر ریاضت بر خلو شکم لازم دانند
و از حموضات و اغذیه غلیظه و شبخوارگی و بسیار گفتن و آواز بلند کردن
و غمگین شدن اجتناب نمایند و بالین این مریض بلند باید داشت و پس
از حصول تنقیه ادویه محلله ضماد نمایند پس اگر بتحلیل رفت فهو المراد و الا
ادویه منضجه و مفجره ضماد سازند و باندمال جراحت کوشند ذکر اضمده محلله
خردل تخم انجره زبد البحر زراوند مقل اشق زیت کهنه موم سفید باهم بسرشند
دیگر زفت عنصل مقل بیخ لفت بیخ کبر ترمس کوفته بیخته در سرکه و عسل و زیت
ضماد نمایند و مرهم داخلیون در تحلیل خنازیر و سایر اورام صلبه نفع کلی دارد
خاصه اگر در وی بیخ سوسن آسمانگون کوفته و بیخته داخل نمایند و مرهم رسل نیز فایده
تمام دارد و از ادویه منضجه و مفجره بارها ذکر یافته و آرد جو و آرد ترمس سرشته و بول
کودک نابالغ سرشته بر خنازیر نهادن در نضج و تفجیر سود دارد و آرد تخم کتان
و تخم مرو و بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب خوب بپزند و سرگین کبوتر بمقدار
حاجت آمیخته طلا کردن نفع دارد و هر گاه منفجر شود باید که فلدفیون و دیگر مر
دیگ استعمال نمایند تا مواد فاسد تمام پاک شود و بعد استعمال این ادویه [illegible]
روغن بمالند تا چیزی را که فلدفیون قطع کرده باشند فرو افتد و [illegible] قرحه

مرهم زنگار نهند تا که مندمل گردد و نوعیست از خنازیر که در جلد منبسط باشد و بسیار
بلند نبود و زود متقرح شود بجهت خباثت ماده و این بدترین اصناف خنازیر است
و چون متقرح گردد چنان نماید که گوییا الخبیر خام شکافته اند علاج بآلت آهنین
قطع نمایند چنانکه هیچ اثر از ماده او باقی نماند و بعد داغ کنند تا دیگر گرد نیاید
و هنگام قطع احتیاط کنند تا رگها و عصبها که قریب اوست بریده نشود و در کتب
آورده اند که شخصی خنزیر را شکافت و شاخی از عصب بریده شد و فی الفور
آواز صاحب مرض باطل گشت لهذا گفته اند صواب آنست که از آن جانب که اسلم
بود و از اعصاب خالی باشد بشکافند و باید که ابر ادوها پاک سازند تا قطع بمضرت
حاصل آید و در این چنین حال مرهم زنگار نفع دارد و نوعیست از خنازیر که ماده او
ماده سرطان باشد و تدبیرش آنست که در روغنهای گرم که در علاج او لکار برند یا روغن گل
بیامیزند و اگر صدق حرارت بود آرد گندم و آب گشنیز ضماد نمایند و مرهم یک جزو
عفص ده جزو نرم کوفته با آب گشنیز طلا سازند فایده بخشد بعضی از حکما گفته اند
که میانه شاخ نرم باشد گویند بگیرند و بسوزند و یک هفته هر صباح ده درم بدهند
جمیع انواع خنازیر را دفع کند و اطریفل غددی سودمند است و برای اخراج بلغم
و سودا حب خیزران و حب دراصلی مخصوص قسم اخر ورم صلب که در لغت
یونان آنرا سقیروس گویند بضم سین مهمله و فتح قاف و این سه گونه است
یکی آنکه ماده او مره سودا بود و علامت او آنست که صلب تر بود و کمد اللون باشد
و چون دست بران نهند سرد نماید و حس و درد نکند و گاه باشد درد و حس بود و اگر
عدیم الحس باشد نیک نشود لکن اگر ماده او بلغم بود و علامت او آنست که ورم همرنگ
بدن باشد و بلمس سرد نماید و صلابت او کمتر بود و اکثر عقب اورام گرم که برود اطلیه

قالیغه با فراط که از تند عارض شود سیوم آنکه مرکب باشد از سودا و بلغم و علامت او

مرکب بود علاج در سوداوی تنقیه سودا کنند و چیزهای سوداوی پرهیز فرمایند و در بلغمی

تنقیه بلغم نمایند و از اشیاء بلغمی پرهیز فرمایند و آنکه مرکب بود تنقیه هر دو

خلط باید کرد و بعد از تنقیه ملینات محلله چون داخلیون و اشق و مقل و میعه

و چربی بط و مرغ و مغز ساق گاو و امثال آن از ادهان و العبه محلله و الخیر

کوفته ضماد کردن نفع دهد و فایده آنکه عدیم الحس است علاج نپذیرد و قلیل الحس

بیشتر کمتر به شود اما آنرا که شدید الصلابت نبود و با حس باشد و متالم گردد و

مسمی است بسقیروس غیر خالص تدارک توان کرد بدانچه گفته شد مقاله اندر

سرطان و آن ورم سوداویست که از احتراق صفرا حاصل شود یا از احتراق بلغم

که اندک صفرا با او بیشتر سوخته گردد و اما سوداوی طبعی محدث این ورم تواند شد

جهت خالی بودن از حدت و علامت این آماس آنست که نخستین چون ظاهر شود

مانند بادام بود یا خوردتر از آن و بعد از آن زیاده شود و هر چون که زیاده گردد رگهای

سرخ و سبز شبیه بپاهای خرچنگ که آنرا بتازی سرطان گویند پدید آید و اصل او

همچون شکم سرطان اندر بدن فرو رفته و مستحکم شده باشد و بهمین تشبیه

این علت را بدین نام خوانند و فاصه ولیست که شدید الصلابت و کمد اللون

و مستدیر الشکل باشد و بدانکه ماده او سودا یا صفراوی بود البته متقرح میگردد و آنکه

از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آنست که متقرح نباشد و گاه بود که متقرح باشد

بالجمله سرطان متقرح الود القرحه و غلیظ الشفاه بود و بخار متعفن منتشر و از وی ریم

بد بوی ردی هم بالاید و صدوث او در غددات در سینه و رحم بود و در مردان در پای

درود و احلیل و در وی بعضی از آن شدید الوجع بود و بعضی بی وجع اشتباه هذا

داء عیاء للطبیب لا مطمع فی برئه و انما المقصود من معالجته احد اغراض ثلثه منعه

من ان یزید و حفظه من ان یتقرح و مداواة المتقرح منه حتی یندمل قرحته علاج برای

تنقیه سودا رگ اکحل یا باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند و چند نوبت

تکرار مسهل نمایند تا بدن پاک شود و تسکین حرارت جگر کوشند و از اغذیه

و اشربه هر چه متولد خون رقیق بود خوردن فرمایند زیرا که خون رقیق بعید الاحتراق

است و آنرا ابتدا چیزی رادع طلا نمایند چون حکاکه حجر الرحی و حکاکه اسرب و

روغن گل با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب آمیخته تا منع ازدیاد کند و ایضا

اسفیداج رصاصی و گل ارمنی و زیت با آب کاهو سرشته طلا سازند

تا از تقرح محفوظ ماند و چیزها که در و حدت بود استعمال نکنند چرا که ورم را بحرکت

می آرد و آنرا که متقرح باشد چیزی بکار برند که مدمل قرحه و مسکن لذع و الم بود و مانع ازدیاد

و اتساع قرحه باشد چون سپیداب ارزیز و توتیا مغسول و مانند آن بروغن

آمیخته و این مرهم سود دارد اسفیداج رصاص توتیا مغسول مرداسنگ گل ارمنی

از هر یک یک جزو نشا دنج مغسول آب لسان الحمل هر یک ۲ جزو و نشاسته

و صمغ عربی هر یک سه جزو آنچه کوفتنی است کوفته بموم و روغن گل مرهم سازند

و بر ورم طلا نمایند و حوالی او بگل ارمنی با آب عنب الثعلب با آب کشنیز سبز

بمالند و تدبیر آنند که ورم سرطانی اغذ ابتدا باشد که تدابیر صالح به شود و سرطان

که در باطن بود احوط آنست که علاج او نکنند مگر باصلاح غذا و بهترین اشربه

برای این ورم شربت بنفشه است و شربت نیلوفر و امثال آن و نیکوترین

اغذیه آب کشک جو است و گوشت مرغ و بزغاله و بره و ماهی تازه که بر سنگریزه

ها دیده و احوط آنست که این گوشتها را با کدو و جو و بقله حمقا پزند تا نفع

معزت باشد و تهمکی عنایت بدان مصروف دارند که متقرح نشود لانه اذا تقرح لا یبرؤ
کذلک سرطان که میان پیشانه افتد مهلک باشد در اکثر و بجز قطع دوا نکردد مقاله
اندر عرق مدنی یعنی رشته و آن آنست که نخستین بثره ظاهر شود پس نفخ کیرد
و آبله زند و سوراخ کردد و از میان چیزی شبیه برک باریک بیرون آید و رنگ او سرخ
مایل بسیاهی باشد و طول این رشته چون تمام برآید یک شبر یا بیشتر بود و بسیار باشد
که اندر زیر پوست حرکت کند همچون حرکت کرم و این علت در شهرهای کرم و خشک
چون حجاز و مدینه منوره اکثر افتد و از آنکه بمدینه منوره بیشتر افتد بدان منسوب
ساختند و سبب او فضول ردیست که از خون کرم سوداوی یا بلغم سوخته حاصل
شود در رکها و کوشت و بسبب حرارت مفرط بریان و خشک کشته اندر عروق
منعقد کردد لهذا بصورت رک باشد و او بیشتر در پای و زیر ناف افتد و سبب
خوردن بسیار و غذا غلیظ تا الحار ریدن و کثرت تعب خصوصا کسی را که معتاد
نبود محدث این مرض است علاج در ابتدای ظهور باید که رک باسلیق و صافن
زنند از جانب مخالف و بعد از فصد بر آن موضع زلو چسبانند و بمطبوخ افتیمون
و حب قوقایا و طبیخ هلیله و اطریفل صغیر که در روشنا درش بهره یا شرط طبع بکشایند
و در ترطیب مزاج کوشند با غذیه مرطبه و استحمام تدهین ادهان مرطبه و از
کوشت بسیار خوردن و فواکهات و نمک سود منع نمایند و بر بثره علت صبر
بآب کشنیز تر و آب برک کاسنی طلا سازند و اسپغول بسرکه و کلاب جوشانیده
ضماد کردن پس از آنکه آن موضع را بروغن کل چرب کرده باشند نفع تمام دارد
و تخم مرو با سرکه و کلاب بعد تدهین نیز همان عمل کند و صندلین و کافور و اسپغول
و کلاب و شیر ضماد کردن التهاب محوی که در آن موضع بود نشانده و نفع صبر تا آب کاسنی

بنغ

بنغ این مرض بر میکنند روز اول نیم درم دهند و روز دوم یکدرم و روز سیوم
یکدرم و نیم و طریق او آنست که آنرا با آب کاسنی بخیسانند تمام شب و صباح
صاف کرده بنوشانند و اکر بقدری قند شیرین نمایند جایز است و اکر صبر را
با خبصه شکر و شهد نیز نافع است بالجمله اکر بثره مذکور دفع شد و ماده او منقطع
کشت ازین تدابیر فهو المراد و اکر رشته سر برکرد سزاوار آنست که پاره سرب
که یکدرم وزن بود بکیرند و آن رشته بر آن در پیچند تا رشته بثقالت سرب
اندک اندک برهمی آید و در این هنگام باید که بر نواحی ورم روغن کل و مانند
آن بمالند و آب کرم در مثانه بزیالکاو نهاده تکمید نمایند یا آب کرم تنطیل
نمایند یا اسپغول و روغن بادام ضماد نمایند تا عضو نرم شود و رشته بآسانی
برآید و احتیاط تمام ورزند که رشته کسسته نکردد زیرا که چون او منقطع شود
اندرون سوباز کردد و در کوشت ورم عفنه و قروح ردیه احداث کند
انتباه اکر بسوء تدبیر سر رشته بکسد باید که آنرا بشکافند در طول بحسب
ماده تا که ماده فاسده بتمامه بیرون آید هر قدر که در آن محل جمع است و پس از شق
پنبه کهنه بروغن آلوده اندروی کذارند و باقی کند شده برو آید و بعد از تنقیه
جراحت بانبات لحم کوشند فایده در این نواحیت مانع تولد این علت
معجون قنبیل است صفت آن هلیله کابلی و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و قنبیل
جمله شش چیز است هر یک برابر بکیرند و کوفته بیخته سه چندان فانیذ یا قند
معجون سازند شربتی دو درم کفته اند در بیست روز یا ده علت مستاصل میشود
مقاله اندر جذام و هو تفصم الجسم و آن علتی است در غایت بدی و رداءت
و مزاج همه جمیع اعضا را فاسد میکند و احداث میکند در بدن تشنج و تعقد

مرو کرد
یعنی برآمد

مغیر الالوان و در اواخر او گاه باشد که بواسطه غلبه خشکی اعضا می شکافند و سیاه
گردند و بریزند و زرد آب بدبو از جراحت بپالاید چنانکه از بدن مرده جری آید
و چون مستحکم شود تاکل و تقطر در اعضا بیشتر افتد و فاهم این علت
که از اطراف ابتدا میکند و آخر باعضاء رئیسه منتهی میگردد و سبب این مرض
انتشار سوداء غلیظ است در بدن و قال الرئیس السوداء اذا انتشرت فی البدن
کله فان عفنت اوجبت حمی الربع وان اندفعت الی الجلد اوجبت البرقان
الاسود ونحوه وان تراکمت اوجبت الجذام و باید دانست سوداء که ازو جذام
پدید آید دو گونه است نوع اول آنکه از دردی و ثقل خون حاصل شود و نشان وی
بطلان حس اعضاست و غلظت و کثافت اعضا و این نوع با تساقط اعضا
نباشد زیرا که ماده او اسلم است و حدت ندارد و لکن عموم تا قطر در ابتدا است
زیرا که عند الاستحکام و اطالت الایام میتواند که این نوع نیز بتقرح و تاکل اعضاء
گراید و ایضا گرفتگی آواز و پهن شدن بینی و گرد گشتن حدقه و ریختن موی از
نشان وی است و این نوع را داء الاسد نیز گویند بواسطه مشابه بودن روی
صاحب او بروی اسد یا بواسطه کثرت وقوع این علت مر اسد را و این قسم
زود علاج پذیرد و اگر ابتدا بود نوع دویم آنکه سودا از زرده صفرا حاصل شده بحدت
جذام گردد و این نوع بهیچ حال خالی از تاکل و تقطر اعضا نباشد بسبب
حدت ماده و مشکل علاج پذیرد و بعضی گفته اند که این قسم زودتر علاج پذیرد نسبت
بقسم اول زیرا که صفرا لطیف تر از سوداست و عجب نیست که در ابتدا پیش
از جراحت چنین باشد اما بعد الجراحت لا خلاف فی عسر علاجه و علامات
ابتداء جذام آنست که رنگ روی و چشم بسرخی مایل بسیاهی زند و ضیق نفس

وخشونت

۲۳۵

وخشونت صوت و کدورت سپیدی چشم و بسیاری عطسه پدید آید و بوی بد از بینی
و عرق سینه و سر آید و آب از چشم بر آید و خلق بد و عجب و حسد و خواب پریشان
و گرفتگی صوت و باریکی موی و پاشیدن و شق شدن ناخنها و رنگ او مایل بسودا
و غلظ لبها و قبح صورت و ظهور عقد و خبور صلب در اعضا همه از مقدمه جذام است
علاج به تنقیه بدن کوشند بفصدهای متعدد و مسهلات سودا و استفراغ بدفعات کنند
و فیما بین تنقیه آسایشی دهند و بازاله خشکی متوجه باشند و آن چنان باشد
استحمام لازم دارند و روغنهای سرد و تر اندر بینی چکانند و بر بدن مالند و روغن
بادام و روغن مسکه گاو و شیر زنان در بینی چکانیدن و بر بدن مالیدن نفع دارد
و تسعیط و تمریخ پس از استحمام باید که کثیر الاثر است و اغذیه مرطبه هرچه
نرم و تر و سریع النفوذ بود شاید داد چون حسو که از شکر سپید و روغن بادام
و شیر گاو بسازند و جز آن از گوشتهای طیور و زرده تخم مرغ نیمبرشت و ماهی
همه مناسب است و هرچه سودا افزاید ممنوع چون گوشت گاو و نمک سود
عدس و کرنب و مانند آن و بهترین اغذیه شیر گوسپند است اگر بهمان اقتصار
کنند و اگر نان خوردن نیز شاید و بدانکه که در نوع اول یعنی آنکه بسبب سوداء
عکر بود بهترین ادویه گوشت افعی است و تریاق و دیگر معاجین مشهوره
در قرابادینات است و در نوع ثانی یعنی آنکه از سودای صفراوی بود اگرچه
بهبود از ان کمتر است متوقع نیست بعد از ابتدا لیکن برای آنکه فساد برای
قروح و تاکل قلت گیرند و مدت حیوة اطالت پذیرد لازم است که دست
از تطفیه و ترطیب و تنقیه باز ندارند و در بینی ماء الجبن با سفوف مسهل سودا
بغایت اثر داده و تنقیه اندر ابتداء جذام نخست رگ قیفال زنند از دست

و است و چند روز راحت دهند بعده رگ اکحل کشایند از دست چپ پس اگر
احتیاج شود از پایها و پیشانی و پس گوشها بگشایند و اگر علق بجبهه و کرفتکا
ظاهر شود رگ وداجان که در گردن است بگشایند و امقدار خون برآرند که قریب
بغشی رسد مقاله اندر سعفه بفتح سین و سکون عین مهملتین و ان عبارتست
از قروح که در سر و روی پدید آید و گاه باشد که در جمیع بدن ظهور نماید عند مسامات
شعر و باید دانست که در ابتدا نخستین بثور مستحکم خفیف متفرق پدید آید بعده متقرح
می شود بقروح خشکریشه و سرخ می نماید و چون متقرح می شود بسعفه مسمی میگردد و آن
دو گونه است نوع اول آنکه زرد آب از ان بتراود و آنرا سعفه رطب و شیرینجه
گویند و سبب او فضلات عفنه و رطوبات فاسده است و این نوع کودکانرا
بیشتر افتد علاج فصد قیفال کنند و بعده اگر حاجت دانند رگ جبهه زنند
و گفته اند که رگ پس گردن و گوش کشادن و خون او بر سعفه مالیدن نفع تمام دارد
و آنجا که از فصد مانعی بود مثلا بیمار کودک باشد یا ضعیف بود بحجامت یا ارسال
علق اخراج خون نمایند و بعد از فصد و اخراج خون بطبیخ هلیله و شاهتره
طبع نرم سازند و چیزها که مولد خون غلیظ و مفسد خون باشد منع فرمایند
و اشیاء تفه و قلیه کدو اسپاناخ و زرده تخم مرغ بخورانند که مفید است
و پس از تنقیه و اصلاح خون اطلیه مناسبه بکار برند و آن اینست زردچوبه
بادام تلخ گلنار زرانبج کاغذ سوخته مازو برگ آس بیخ سوسن آسمانجونه
اقاقیا قنبیل ممله یا هرچه ازینها بهم رسد باریک ساخته بسرکه و روغن گل
طلا نمایند دیگر که اندر ابتدا نفع تمام دارد خاصه کودکانرا زردچوبه پوست انار
مرداسنگ حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا نمایند و آنجا که مریض طفل بود بهشت

کوشی

کوشش او را حک نمایند و خون آن بسعفه مالند و مرضعه را سفوف هلیله
و امیسون و شکر بخورانند و اگر بدن ممتلی باشد فصد فرمایند و حب ایارج دهند
و علاج از جماع منع نمایند نوع دویم آنکه سعفه خشک بود شبیه بشوره و پوسته‌ها
سپید از ان جدا شود و سبب او خلط سودا و سبب که بر طوبت خود آمیخته
بجلد مندفع گردد علاج برای تنقیه سودا مطبوخ افتیمون و هلیله و شاهتره
دهند و در ترطیب مزاج کوشند باغذیه و استحمام متوالیه و جز آن از تدابیر
مرطبه که بامراض سوداوی مختص است و آب گرم و لعاب تخم خطمی و تخم کتان بر سعفه
ریختن و بموم روغن و چربی مرغ و بط و روغن کدو و بادام شیرین و بنفشه
و نیلوفر آنرا چرب داشتن نفع دارد و ایضا بروغنهای بارده مذکوره تسعیط
فرمودن سودمند است و اگر سعفه غلیظ و صلب بود نخستین آنرا با آهن یا چیزی
دیگر بخراشند تا خون آلوده شود بعده سرکه و نمک یا آب صابون بران بمالند
و اگر سعفه غلیظ زلو چسبانند بهتر باشد و پس از خراشیدن یا ارسال علق
ممنون این مرهم استعمال نمایند مرداسنگ زردچوبه کوفته بیخته بسرکه
و زیت بسرشند دوائی که سعفه یابس را نفع دارد زاک نمک از هر یک
یک جزو گوگرد سیماب کشته مازو زردچوبه زنجار و مرداسنگ از هر یک دو جزو
بسرکه و روغن گل طلا کنند و نوعی است از سعفه رطب که آنرا شهدی گویند
و علامت او آنست که در پوست سر جابجا ثقبات سوراخهای باریک پدید آید
و اندرون سوراخها چرک استاده باشد و فاصله ویست که پوست را فاسد سازد
و فرق درین قسم و در نوع اول سعفه رطب آنست که شهدی مکشوف الراس بود
و در ثقب آن صدید واقف ظاهر نماید بخلاف نوع اول که بر سر قرحه پوست کشیده

باشد متصل چنانکه گاه باشد که بمقدار چهار انگشت یکقطعه باشد و زیر آن ریم
پوشیده باشد علاج نخستین شهدیه را بآب صابون یا سرکه و نمک بشویند
و پنبه کهنه ریم و زرداب از اندرون وی پاک نمایند و بعد از زنگار با زیت ساییده
مدان پر کنند تا اجزاء کنده را بخورد و رطوبات و خره آنرا خشک کند و
فاسد سازد و نوع علتی دیگر که آنرا سوس الاس گویند و آن آنست که در بن مویها
یعنی در ذوات مسام سوراخها ظاهر آید باریکتر از سوراخهای شهدیه و از آن
رطوبتی شبیه آب گوشت بپالاید و لازم است که مسام آماس گیرند و مویهای
آن موضع استیلا شوند و درشت گردند گوئیا سوزن است علاج فصد کنند و مسهل
دهند چنانکه گفته شد و پس از تنقیه مویهای آن محل بمنقاش یعنی موچینه
بکنند و محجمه بر آن جا نهاده مکیدن فرمایند بغیر شرط زدن تا که از وی چیزی همچون
روغنی که مادهٔ علت است بیرون آید و پس از آن موضع را بسرکه بشویند چندانکه
این مویها سپیدی زنند و رطوبت شبیه بمار اللحم زوال گیرد و بعده توتیا و مرداسنگ
و اقلیمیا بروغن گل و سرکه سرشته طلا سازند و تدبیر روغن گل آنست که با سرکه بپزند
تا که روغن بماند و سرکه خشک شود و نوع علتی دیگر که آنرا عجر گویند یعنی عقد و این
نوع مشابه بدمل بود و از ابتدا سخت باشد و قیح نکنند علاج تا توانند کسر دارند
و تلطیف غذا فرمایند و طبیخ بابونه و اکلیل و برگ بالنگ نطول سازند و از تنقیه
ضروری و تلیین عقد غافل نباشند و نوع علتی دیگر که آنرا تینی گویند و آن قروح
مستدیر صلب است که بالای آن سرخ بود و در جرم او چیزی شبیه بانجیر باشد
و نوع علتی دیگر که ظاهر شود مشابه بثور خرد و سرخ بود و چنان نماید که شکل او گوئیا
که سر پستان است و از وی رطوبتی شبیه بمائیهٔ خون بپالاید و آن هر کانوع

وسبب

وسبب و علاج قریب است بنوع اول و نوع علتی دیگر که آنرا سعفه حمراء گویند
و وی آنست که چون سر را تبراشند و سرخ شود و سرخی او اندکی بسیاهی زند و
پس مدد کنند و جالینوس گفته اگر این نوع متقرح شود دوا نپذیرد لغلظ المادة
وفسادها علاج رگ قیفال زنند و برای اسهال طبیخ شاهتره و افتیمون
دهند و بعده چهار رگ قطع نمایند و رگ پیشانی بگشایند یا بر ناصیه شرط
زنند اگر مناسب دانند و قیروطی که از روغن بنفشه و موم سپید سازند و آنرا
بآب خلاف و خطمی و خبازی چند بار بشویند و بعدها قدری کف دریا و صدف
سوخته و سپیدی بیضه در آن داخل سازند و استعمال نمایند که نفع دارد و
فایده کند گاه باشد که سعفه حمراء در روی پدید آید و علاجش نیز فصد قیفال و
رگ پیشانی نمودن است و ایضا رگ ارنبه یعنی سر بینی گشادن و بر نقره و ساقین
حجامت کردن و ارسال علق نمودن و استحمام فرمودن سود دارد و انکباب کردن
بآب گرم بغایت خوبست جهت تلیین جلد و بدان سر بود یا در روی بعد از فصد و
هم اسهال ادویه قویه که در سعفه ذکر یافته طلا نمایند [illegible] از جرب است یعنی گر
و آن عبارتست از بثور خرد سرخ که با خارش شدید ابتدا کند و گاه متقرح شود
و گاه نه و جرب بیشتر در دستها فیما بین انگشتان و در رانها پدید آید و گاهی
در تمام بدن روی نماید و او از امراض است که بدیگر انتقال کند و سبب حدوثش
فساد خون است بمخالطه صفراء و سوداء سوخته یا بلغم شور که بخون
آمیزد و سبب فساد خون احتراق او و کثرت تناول ادویه گرم
و چیزهای شور و شیرین و شراب است و جز آن که خون را فاسد سازد و
در رگها باریک و عروق ساقیه پس قبول کند جلد آنرا جهت ضعف

بتخصیص میان انگشتان و جرب دو گونه است یکی آنکه خشک بود و خشکریشه
گردد دوم آنکه تر باشد و ریم و زرد آب از ان بر آید و گاه باشد که از
جرب تر خون سیاه سایل شود و گاه باشد که در ان حیوان متولد
شود مشابه بیضه مورچه که آنرا صیبان نامند و بثور جرب تر بجهت کثرت
و قلت و حدت ماده مختلفة الصور والاعراض می باشد مثلا آنجا که صفراء
حاد غالب بود بثور تیز سر و سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و
آنجا که سودا بیشتر بود وجع کمتر بود و بیخ بثور سیاه نماید و این جرب دیرپا
و بطی البرء است و آنجا که بلغم افزونتر باشد بثور سپید رنگ و منبسط
و آبناک باشد اما جرب خشک از ماده غلیظ و خشک خیزد علاج اگر جرب
خشک بود آب گرم استحمام فرمایند و آلو بخو آب چغندر سرشته بر بدن مالند
و آب گرم غسل دهند و هرچه خشکی افزاید منع نمایند و بعد حصول تلیین
و ترطیب در ماده ماء الجبن دهند تا باسهال بیرون آید و اگر دانند فصد
کنند و تنقیه بکرات باید کرد و فیما بین مسهلات از ترطیب غافل نباید بود
و پس از تنقیه تام ادویه طلا بکار برند و این نفع دارد تخم ریواج و مغز
زردآلو هر یک ده درم سیماب کشته و نمک هر یک یکدرم هر چه کوفتنی است
بکوبند و جمله بسرکه ترسازند و بجزات و کنجد آگین کرده بسرشند و اندر
حمام بمالند تا سه روز متوالیه و غسل کنند و اگر جرب تر بود فصد کنند و بنوع
بحسب غلبه هر خلط مسهل دهند مثلا اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله زرد و سنا
و شاهتره و مامیران و افسنتین دهند و این مطبوخ اضافه مواد جرب را
بیرون آرد و سفوف هلیله و حب شبیه و مطبوخ خیارشنبر مناسب است و نقیع صبر

جرب

جرب کهنه را مستاصل سازد و طریق او انست که یکدرم یا یکمثقال صبر در آب
فقط یا در آب کاسنی یا در آب تمر هندی بخیسانند یکشبانروز و بامداد آب
صافی کرده بدهند همچنان تا سه روز بدهند و سه روز دیگر ندهند باز سه
روز دیگر دهند و سه روز نه و باز سه روز دیگر دهند تا مجموع نه درم یا نه مثقال
صبر داده شود و اگر سودا غالب بود مطبوخ افتیمون و امثال آن مستفرغ
سازند و اگر بلغم افزون بود حبی که از صبر و تربد و غاریقون و شحم حنظل
ساخته باشند بدن پاک نمایند و پس از تنقیه مردارسنگ و برگ حنا و شحم حنظل
و اقلیمیا نقره و آرد عدس مقشر و سیماب کشته بسرکه و روغن گل سرشته طلا نمایند و نهار
ادویه گرم طلا نباید کرد که مضر است و بهترین اغذیه بجرب جزبای لقوه است که برطوبت
و برودت مایل بود خاصه در صفراوی چون اسفاناخیه و قرعیه و گوشتهای نرم و
روغنها و ملایم اما بادنجان و نمک سود و گوشت صید مضر است و جماع نیز
گفته اند مضر است اما پس از تنقیه بدن عجب نیست که نفع دهد آنرا که کثیر المنی
بود مثلا انگور چگه و آن خارش است که با او بثور نباشد و این علت از تناول
نمک سود و ماهی گندیده نمک زده و پنیر کهنه و جز آن هرچه ردی الکیموس باشد
عارض شود و اتفاقا کسانی که بعد جماع آب گرم غسل نکنند و بدن را مالش ندهند
بیشتر بدین مرض افتند و عجب نیست که وجوب غسل بعد جماع در شرع بهمین
سبب باشد لهذا امام مالک رحمة الله ذلک در غسل لازم داشته علاج
فصد کنند و برای ترطیب خلط و تعدیل قوام او ماء الشعیر و ماء الجبن دهند و پس
از حصول ترطیب و تعدیل مسهلی که اخراج اخلاط محترقه کند نوشانند و از اغذیه
هرچه مولد رطوبت شیرین باشد خوردن فرمایند و استحمام لازم دارند و روغن گل

و سرکه با قدری آب کرفس و اندکی بوره آمیخته بر بدن مالیدن خاصه در حمام نفع دارد
و جماع مضر است و گاهی لاحق میگردد حکه پیران و سبب مزاج ایشان بلا بواسطه
ضعف جلد و ضعف حرارت غریزی و قوت طبیعی که از شان ایشانست تحلیل
بخارات که زیر جلد است و هذا فیهم عسر البرء و تدبیر وی آنست که در اصلاح غذا
کوشند و استحمام و دلک روغن گل و سرکه در حمام لازم دارند و هر آنچه حرارت غریزی را
قوت دهد و رطوبات فضلیه را ببرد ایشان نافع است فایده و حکه که در عضو
مقعد و رحم و دماغ و جز آن افتد در باب امراض آن اعضا گفته شده
و آنچه در میان انگشتان روی نماید بیشتر ذکر خواهد یافت و برای حکه قبل و دبر این
دوا نفع دارد شب یمانی تف داده و قطران هر یک برابر نرم کوفته مقدار
یک درم در خرقه کرده بردارند یا نیم درم با عسل آمیخته بردارند و بمالند و حلبه و
تخم کتان بعسل جوشانیده و خرقه بدان آلوده بر در نشستن سودمند است تنبیه
جرب و حکه و بثری که با طفلان افتد اگر صبی یک ساله باشد حجامت یا ارسال
علق نمایند و بعض شش ماهه را هم حجامت فرموده اند و بعد اخراج خون گل سرخ
و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته در آب جوشانند و بطبیخ وی بدن او بشویند و روغن
بدو نزدیک برسانند و دایه را مطبوخ هلیله و شاهتره و سکنجبین دهند و از
جماع اغذیه ردیه باز دارند و اگر دوازده ساله باشد فصد و مطبوخ هلیله و عناب و شیرخشت
و آب بادیان و شیر خرفه فایده دارد مقاله اندر حصبه بفتح حا و صاد مهملتین
و آن بثور خرد سرخ مخروطی است مشابه بذره و جاورس که بر ظاهر جلد پدید آید با خارش
بسیار و خلش او چنان باشد که گوئی خار میخلد لهذا شوره گویند و این در شهرها
گرم و بدنها که عرق بسیار کند و کمتر بشویند بیشتر افتد خاصه وقتی که هوا گرم یا سرد

برو رسد

برو رسد و نوعیست از آن که بر پوست خشونت خفیف یا خارش و درد اندک
ظاهر شود فقط یعنی ظهور بثور علاج بعد فصد و اسهال و اخلاط حاره بطبیخ
بابونه و اکلیل و سبوس بدن را بشویند خاصه در حمام و بعده سرکه و روغن
بمالند و ایضاً نمک و حنا و سرکه بمالیدن و آرد جو و روغن گل طلا ساختن نفع دارد
و غسل به آب سرد مانع تولد حصف و اکثر امراض گرم جلد است و این دوا سودمند است
مازو و زردچوبه کوفته بیخته بروغن گل و گلاب و سرکه آمیزند و در حمام طلا نمایند
و یک ساعت بدارند بعده به آب سرد و سبوس بشویند انتباه حاجت بفصد
و اسهال وقتی است که بدن ممتلی باشد و الا شستن جلد کافیست فصل
اندر قوبا بضم قاف و آن را اکریون گویند و قوبا خشونتی است که در جلد ظاهر شود با خارش
و پی در پی درد و رنگ او یا سرخ می باشد یا سیاه و در اکثر آن درشتی همچون دایره بیش
و دوری گاهی سایل بود و گاهی واقف و گاهی زود کوند و گاهی مزمن شود و گاه باشد که از
مزمن پوستها ریزد همچون فلوس ماهی و گاه باشد که از قوبا زرد آب ترشح کند
و این همه بسبب حدت و خباثت و لطافت و کثافت ماده ظهور مینماید
بالجمله سرخ زود علاج پذیرد و بنهایت غلیظ نباشد و سیاه دیر به شود و سطر بیش
و باید دانست که قوبا سه مرتبه دارد و علاج هر مرتبه جداست اما مرتبه اول آنست
که نو پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده و مرتبه دوم آنکه اندک تاثیری در گوشت
کرده باشد و مرتبه سیوم آنکه در غایت شدت و غلظت بود و در گوشت اثر
تمام کرده باشد علاج آنکه مرتبه اول است با طلیه خفیفه زایل شود چون روغن گندم
یا چرک دندان روزه دار یا آب دهان او یا آسی یا مغاث با سرکه یا جربی
مرغ و بعد موم روغن که در آن کتیرا یا صبر حل کرده یا صمغ آلو و غیره در سرکه حل کرده

یا هلیله لیبرکه ساییده یا عصفص لیبرکه کداخته هر کدام از ینها که بهم رسد لکار برند
و تدبیر مرتبه چهارم آنست که علق یعنی زلو بر وکذارند و اطلیه قوی‌تر از اول استعمال
نمایند چنانچه اشق بسرکه حل کرده یا اشق و کلندرش و نوره چوبه با آب آمیخته
یا قردمانا نرم کوفته و بسرکه و روغن گل سرشته یا مازوی سوخته و صمغ بسرکه مخلوط
کرده طلا نمایند و تدبیر سیوم فصد و مسهل است و برای اسهال مطبوخ افتیمون
بماء الجبن باید داد چند نوبت و حمام نفع کلی دارد و بعد تنقیه زلو برا د
چسبانند یا بچیزی خشک مدرشت آنرا بخراشند و بالا را ادویه قویه طلا
سازند چون زرآوند و زرنبخ و اشق و مقل و خردل و نداج بروغن کنجد و سرکه
آمیخته و اگر بدوا به نشود آنرا شق نمایند اگر ممکن بود پس دواء ها گذارند
تا گوشت زیاده را بخورد و بعده مرهم اسفیداج و مانند آن جراحت را نغز کنند
و آنچه بر خصیه پدید آید باید که سفیداج هشت درم و گوگرد دو درم و موم سه درم
کوفته بیخته بران باشند و آنچه در بدن کودکان ظاهر شود آب دهن صایم
با صمغ آلو و سرکه و هرچه بمرتبه اول گفته شد نفع دارد و بعد زوال قوبا ادویه را دعه
بکار باید بست تا عود نکند فایده آنچه ماده در بدن افزون باشد اگرچه قوبا در
مرتبه اول بود فصد و اسهال بر اطلیه مقدم دارند تا مودی بآفت بسیار نشود و طریق
روغن کشیدن از گندم اینست که بگیرند گندم پاک مقدار یک رطل و آنرا در
شیشه آبگینه نهند و او را بگل حکمت در گیرند و در دهان او لیف خرما یا جز آن
که چون شیشه را سرنگون سازند مانع انحدار گندم شود اما روغن از آن بالا بگذارند
پس بطریق چوب روغن از آن بگیرند و طریق دیگر آنست که گندم را بر سنگ صاف
گذارند و آهن تابه مانند تا بشی گرم که بروی نهند و چیزی ثقیل بالای او گذارند تا جسته

بخش کنند

بخش کنند و آنچه از این گندم عرق مانند باطراف او بر آید بگیرند و بکار برند و روغن گندم
اکثر قروح خبیثه را مالیدن نفع دارد و مقاله اندر شبور صغار که اندر رطوبات ردیه
متولد شود نامی ندارد و بدانند که اگر ماده او حاد بود بثره تیز سر باشد و اگر بارد یا
رطب باشد بثره فراخ و منبسط باشد علاج اگر ماده گرم بود بفصد یا حجامت
اخراج خون نمایند و بمطبوخ یا نقوع فواکه که با هلیله زرد تقویت داده باشند طبع
نرم سازند و اگر ماده رطوبت غلیظ بود بحب ایارج و اگر رطوبت رقیق بود بمطبوخ
هلیله که مقوی به ترید بود طبع بکشایند و هرچون که باشد بعد از تنقیه خرقها آب
گرم تر کرده تکمید کنند و دقیق و سلابه و مرکوفته بیخته بسرکه طلی نمایند و آنرا اگر
ماده او گرم بود آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل طلی فرمایند مقاله اندر بثور لبنی
و آن بثره سپید است که بر بینی و پیشانی بر آید و چنان مینماید که گوئی نقطها از شیر است
و چون آنرا افشرند چیزی شبیه بروغن منجمد بر آید علاج پس از تنقیه بدن و دماغ
بحب ایارج و مانند آن و باید که بشویند روی را بمجلیات چون آرد کرسنه و
پوست تخم مرغ بحب ایارج و مانند آن باید که بشویند روی و تخم مرغ و استخوان
سوخته و قیمولیا و آلات قلی اگر ازین نفع نیابد خربق سپید دو حصه ابرس
یک حصه بهم سرشته با سرکه ضماد سازند یا تخم کتان و گل سرخ و شونیز با سرکه
و اگر قوی‌تر خواهند خاکستر چوب انگور با سرکه ضماد سازند مقاله اندر بنات اللیل
و آن بثور صغار است که در هنگام سرما و وقت شب بروز نماید با خارش و خشونت
و خاصه اوست که چون بخارند اگرچه خارش زیادی باشد و ما بعد خاریدن درد
پدید آید و از آنکه در شب بیشتر افتند بنات اللیل گویند و سبب این علت انسداد
مسام است و احتباس آنچه در جلد است علاج پس از تنقیه بدن بفصد و اسهال در

توسیع و تفتیح مسام کوشند با ستحمام و تمریخ و دلک باقی علاج همان است که
در حکه و جرب گفته شد والبیدن آب کرفس و درد سرکه نفع تام دارد مقاله اندر ثالیل
و آن خرد صلب شدید الصلابت مستدیر الهیئة است و مفرد او ثولول است بالواو
والهمزه بحسب اختلاف القولین و آن چند نوع بود یکی آنکه منکوس باشد یعنی
بگوشت دررفته بود دوم آنکه متشقق و بزرگ و مستدیر باشد سیوم آنکه سرش چون
سر میخ بزرگ بود و بیخ او باریک باشد و اندرون بدن فرو رفته بود و این را مسماری
گویند چهارم آنکه دراز و کج بود و آنرا قرونا خوانند پنجم آنکه متقشع بود و حرکت ورم
ازو باید و این را طرسیوس نامند و سبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک تعفن است
که در رگهای خرد تحلیل یافته و خشک گردیده باشد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا
و بلغم که طبیعت بظاهر بشره مدفوع ساخته باشد علاج اگر ثالیل بسیار بود و خون غالب
باشد فصد کنند و بعد نضج ماده نمایند بماء الاصول و روغن بادام و پس از آن
جهت اسهال مطبوخ افتیمون و دیگر مخرجات بلغم و سودا دهند بعد از آن عنایت
در ترطیب مزاج فرمایند باغذیه رطبه جیده الکیموس و ادویه که ثولول را قطع کند
افسنتین بورق کبریا و برگ خرنوب یا بوره آس مالند یا سیاه دانه با سرکه و نمک و یا سرکه
بابونه همیشه ثالیل را بروغن گل و چربی مرغ و بط و غیره چرب دارند و میتوانند که آنرا
بتیزند یا قلع نمایند بادویه حاده چون زرنیخ و آهک و ذراریح و زراوند و شنجار و شیر و یتوعات
و یتوع هر نباتی است که منخرق و مسهل و منقطع بود و لون بعضیت از ثالیل که آن را
عدسیه و حنطیه گویند دور پریشانی و دوری حادث شود اما عدسیه زود بهن بود و حنطیه
بر شکل گندم باشد دراز و مایل بسرخی علاج تنقیه بدن نمایند و اگر مادهٔ بسیار بود نیز فرو
و صمغ عربی و بطم و صمغ آلو و مویز و شیطرج طلا نمایند بهم سرشته بدین نوع که صمغ را

درموم

درموم و روغن گل از زند و باقی ادویه کوفته بیخته در آن بسرشند و استعمال فرمایند
و گلنار فارسی و کرنب و بوره با سرکه کوبیده و گلنار و زر و مازو نرم بیخته و کوفته با سرکه بروی بندند
چند نوبت تا که از بیخ برکنند تمت مقاله اندر بلخیه و آن قروح مع البثور در خشکریشه است
که زرد آب از آن برآید و در اکثر با خفقان و غشی باشد و قاصره است که گرد او خلاء
شود و بسبب رد آن عاید و از آنکه در بیخ بیشتر افتد بلخیه نامند و بسیار باشد
از گزیدن پشه خبیثه و در تیلا بلخیه عارض شود علاج آنکه بسبب ردیه بکار آید
از تنقیه و جز آن تداوی این است و این اطلیه مخصوص است گل ارمنی با سرکه
طلا نمایند بر سبیل دوام تا که قرحه خشک شود و پوستها فرو افتد و گوشت صحیح
ظاهر گردد و اگر قویتر خواهند از زرآوند گرد و زنگار دمشقی و خردل و نمک و مقل
و زاک و روغن گندم و سرکه و قدری عسل مرهم سازند و استعمال نمایند و یا شیاف
حسک نمایند تا گوشت فاسد برآید بالجمله چون گوشت صحیح پدید آید بمرهمی که
از خون سیاوشان و مردارسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند مندمل سازند
جراحت را مقاله اندر بطم و آن بثره سیاه است که در ساق پدید آید و متقرح
شود و زرد آب سیاه از آن برآید و از آنکه این بثره بمقدار حب البطم بزرگ
بود بدین نام خوانند و این مرض دیر به شود زیرا که ماده او سودا سوخته است که از
تمام بدن بساقین میریزد علاج فصد باسلیق کنند و بعد از قی فرمایند بر فعات
و پس از آن جهت تنقیه نفس عضو ارسال علق و وضع محاجم نمایند تا خون او
وافر برآید پس بثره را بشکافند و زرد آب و خون فاسد از درون آورند
و عقب آن بگیرند خاکستر قیصوم و خاکستر چوب گز و مامیران و زراوند طویل
و پوست بیخ کبر و حنا سوخته و سرکه و قدری روغن زیت مرهم سازند و طلا نمایند

ودیگر علاج همان است که در قروح خبیثه ذکر یافته مقاله اندر توثه یا التوثی وآن
بثره منقوح است که در عمق خود رخساره پدید آید در بیشتر اوقات وگاه باشد
که در مقعد و فرج ظاهر شود و سبب او خلط غلیظ است که با حدت بود علاج
مرهم زنگار و ادویه حاده استعمال نمایند تا که توثه فانی شود و گوشت صحیح ظاهر
گردد و باشد که بحک بزدایند و بعد از آن در استیصال باندمال کوشند بمرهم
احمر اگر اینجا حرارت باشد و اگر حرارت در آن نبود مرهم اسود بکار برند مقاله
اندر داحس و آن ورمی گرم است که در بیخ ناخن حادث گردد و باشد که شدید بود و ضربان
و تمدد قوی و اگر ورم عام بود بر تمام بیخ او ناخن بیفکند و بسیار است که بسبب شدت
درد تب آرد و سبب او ماده غلیظه دمویه است که بدین محل ریزد علاج فصد کنند و مسهل
دهند و جهت تبدیل مزاج آب جو و مانند آن نوشانند و آنگه ابتدا از روی
و سرکه با چرک آهن و سرکه با اسپغول و سرکه طلا نمایند هر یک ازین بر برف سرد
کرده و در زمستان برف نهادن همین عمل دارد و اگر وجع مفرط بود بنج و افیون
بسرکه طلا سازند پس اگر ازین تدابیر وجع ساکن شود و صحت یابد نعم و هو
المقصود و الا در روغن زیت نمک گرم کنند و انگشت در آن نهند تا بتحلیل رود
و اگر بدین ترتیب هم دفع نشود تخم کتان و تخم مرو ضماد نمایند تا ورم پخته شود پس
اگر آن را منفجر سرد نهند و آنچه در وی است بیرون آرند بعد از آن مراهم مدمله مندمل سازند
فایده ادویه طلا بر برف سرد کردن انگشت ما وقف در برف نهادن و در اطلیه
مبرده قریب افراط ممدوح وقتی سزاوار است که ماده اندک بود و حرارت او
بشدت نباشد و الا لا یجوز ذلک کما قال شارح الاسباب فی هذا الباب
اذا کانت المادة یسیرة شدیدة الحرارة فالثلج یستوی مزاجها و یصغر حجمها و الا فانه

ضماد الشب مع الشمع للداحس مجرب

یغلظ

یغلظ و یمنع التحلل و یسد المنافس فلا یتنفس البخار العفونی فی العضو و یتعفن
فیه الدم و غیره من المواد فیسود و یموت العضو باخره مقاله اندر انوریسما و بعضی
بجای با و موحده نون ثابت کنند و ترجمه او در عربی سیلان الدم است و این را
ام الدم نیز گویند و آن ورمی است که شریانی بشکافد زیر جلد بواسطه ضربه و سقطه پس خون
و ریح هوائی که در آن شریان است بیرون آید از میان او و در فضائی که مابین
جلد و شریان است جمع شود قدری یا بوسعت فیه و از آنجمله است آنکه جراحت بر عضو افتد
و پوست و شریان را ببرد پس اگر چه جلد ملتحم شود لیکن شریان باز میماند
و چون که بالا گرفته شد خون و ریح از آن برآید و زیر پوست جمع شود و علامت این
ورم آنست که متحرک باشد بحرکت انبساطیه و انقباضیه تبع حرکت شریان
و هنگام انبساط شریان ورم بیشتر شود و عند انقباض او ملبد گردد و اگر چون
بدست غمز کنند ورم بنهایت کمتر شود جهت بازگشتن خون از فضای
بداخل شریان و بسیار باشد که عند حرکت خون لقلقه و آواز حرکت شنیده
شود از آن نقل و زبانه این ورم بادنجانی باشد و بعضی علاج جزئی تالیف حیلت
شاه بلوط و مازو و اقاقیا و جز آن ضماد سازند تا موضع را محکم گرداند و فضا را
تنگ سازد و خون کمتر ریزد و احتراز کلی فرمایند از آنکه ورم را بشکافند
و قال شارح الاسباب و یحذر ان یشق بحرقة فانه ینزف منه الدم عند
انخراق الجلد کما ینزف من الشریان و یؤول الی عاقبة غیر محموده مقاله اندر بثور
عربیه ای نادر الوقوعه و آن چند گونه است نوع اول آنکه خرد و سپید و سخت
بیخ بود نخند غدد و مشرفة الرؤس و قلیل الالم و عسر النضج باشد و از سر بثور
اندک اندک ریم ترشح نماید و این را ذات الاصل گویند و گاه باشد که ذات

الاصل بزرگ شود همچون فتل علاج فصد کنند اگر ممتلی بود و مطبوخ افتیمون
طبیعت بیند و در ترطیب مزاج کوشند و در ابتدا اسفغول بر ورم نهند تا ماده
جمع شود و بعده ادویه منضجه چون بزر اسفغول و اطراف کاسنی و چغندر
بریان کرده بکار برند و بعد نضج ورم را بشکافند با آهن یا بتضمید اشق بزردی(?)
سرشته نوع دوم آنکه خرد و سخت و سرخ و پر درد باشد و منتقل بعضی در یک
موضع ظاهر شود و باز از آنجا پنهان شود و در جای دیگر بر آید و زمانی طویل باشد
علاج آنچه در بثور دموی مذکور است بکار برند نوع سیوم آنکه بثرها صلب و ریزه(?) و
رخاوت پدید آید و حوالی او بمقدار درمی سرخ گردد و این نوع را شیلم گویند
و ماده وی خون فاسد تیز است لهذا اگر در علاج او دیر کنند بثور بزرگ و متعمق شوند
و تمام بدن را مشتمل گردند و هر زودی(?) علاج رگ زنند و مسهل دهند و بعد از تنقیه
بثور را بشکافند تا ماده مجتمعه بیرون آید و گاه باشد که در میان بثره عند الشق
خون بسته بر آید و بعد تنقیه آنچه درویست باید که مرهم اسفیداج و مرهم رصاص
محرق و مرهم خل استعمال نمایند نوع چهارم آنکه بثرها بزرگ شبیه بدانه میل(?) خرد
بر اصداغ ظاهر شود و لهذا آنرا بثور الاصداغ گویند و خاصه ویست که پخته نگردد
اما مسترخی و باریک و سرخ شود و اگر بشکافند غیر از خون غلیظ چیزی بر نیاید
و در اکثر امر موذی میشود بنابر(?) علاج رگ قیفال زنند و تنقیه سر کنند و آرد ترمس
و آرد باقلی و آرد جو و آرد کرسنه و تخم مرو و سرکه و آب بادیان(?) سرشته ضماد نمایند
تا که بتحلیل رود و برای تسکین لذع و تلیین صلابت موم روغن البلسان نفع دارد
نوع پنجم آنکه بثرها شبیه به بثور اصداغ در پس سر و گردن عارض شود و آنرا
بثور الفقار گویند و فرق در بثور اصداغ و فقار آنست که بثور فقار کثیر العدد باشد

دوجع شدید بود الم و نجات از آن کمتر متوقع است که سبب او خون تیز بود که میل
نخاع در آمده احداث او نماید علاج فصد کنند و مسهل دهند و برگ اسفغول
و لسان الحمل کوفته و لعاب اسفغول سرشته ضماد نمایند و روغن بنفشه و شیر
زنان در بینی چکانند و بر سر مالند مقاله اندر آبله فرنگ و باید دانست که حکمای سالف
در کتب خود ذکر او نکرده اند و لیکن بعضی میگویند که مقصود از بثور غریبه همین است
اما حکمای متاخرین بتفصیل بیان او کرده اند و از آنکه متضمن فواید بسیار است
درین مختصر نیز بعد ذکر بثور غریبه آنرا بمقاله مستقله بیان کردیم و این چهار گونه است
قسم اول آنکه از غلبه خون بود و علامت وی گرانی سر است و امتلا و انتفاخ
رگها و ضربان شرایین و خشونت دهان و گرانی خانه چشم و سرخی رنگ دانهای
مایل بسرخی بودن و نه او سرخی نمودن و خشونت در حلق و عظم در نبض و سرخی
و غلظت قاروره پدید آمدن علاج فصد کنند و در بر آوردن خون مبالغه نمایند و بعد فوات(?)
و بعد فصد اکحل یا باسلیق بازک(?) قیفال یا صافن نفع تمام دارد و آنرا که جوشش
در سر و روی بود رگ پیشانی سودمند است و صبی و حامله را بجای فصد حجامت نمایند
میان دو شانه یا هر دو ساق و بعد از فصد چند روز آسایش دهند و مداومت فرمایند
بر شرب آب انارین و آب تمر هندی و شربت لیمو و رب ریباج و شربت زرشک
بحسب تقاضای حال و مطبوخ سنای فایده کلی دارد و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند
و ادویه بر آبله نهند و هرگاه جراحت در روی شود و بخیه سرایت کند بدو هم(?)
شاذنه و ذرور اسرنج(?) بسازند و معجون شاهتره موازنه سه مثقال بطبیخ
عناب هر صباح خورانیدن در هیئت بروز باده او را خشک میانه و اگر
بر هم و ذرور دوند کرده آبله خشک گردد این طلا استعمال نمایند زراوند و ازیانه(?)

چهار درم کندش یکدرم مغز زرد آلو تلخ ده درم سیماب کشته چهار درم همه را بسایند
و بسرکه تر نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام بمالند قسم مطبوخ سنا سنامکی
چهار درم شاهتره سه درم تمرهندی بیست درم پوست هلیله سه درم گل بنفشه
بیخ کبر درمی عناب و سپستان هر یک پانزده دانه عنب الثعلب و تخم کاسنی
نیم کوفته و گل سرخ و تخم خطمی از هر یک درمی و نیم جمله را بجوشانند و بقدر حاجت
شیرخشت داخل کرده شیر گرم بنوشانند و کم کردن و افزودن وزن ادویه
موقوف برای طبیب است آنچه تقاضای حال مریض بود بعمل آرد صفت مرهم شادنه
شادنه عدسی کندر انزروت هر یک مثقالی روغن گل دوازده درم موم سفید
یکدرم و نیم صفت ذرور انزروت انزروت شادنه اقاقیا گلنار کندر دم الاخوین
زراوند جمله را برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و ادویه قدری باید که بسیار
باریک باشد همچون سرمه قسم دویم آنکه از صفرا عارض شود و علامت او زردی
و لاغری روی و بدن است و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی بینی
و زبان و سرعت نبض و غضب و سرخی قاروره و خیالات در روشنی
چشم آمدن و رنگ جوششها مایل بزردی نمودن و این جوشش با سوزش
باشد و زرد آب از او بسیار رود علاج جهت تعدیل صفرا شربت نارنج و
لیمو و آب انارین و تمرهندی و سکنجبین دهند و بعده اگر مانعی نبود فصد نمایند
و الا حجامت فرمایند و این مسهل درین باب نفع دارد پوست هلیله زرد
سنامکی و شاهتره هر یک پنجدرم تمرهندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم
کاسنی نیم کوفته تخم خطمی عنب الثعلب راوند نیم کوفته گل سرخ از
هر یک درمی عناب سپستان هر یک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین

بیست درم

بیست درم جمله مطبوخ ساخته با یک دانگ سقمونیا صفرای سوخته مبرا کرد و نفع
صبر لطرالبقی که در حرب ذکر یافت اینجا نیز جلیل الاثر است و حب شاهتره
مفید است و اگر جوشش و درد بسیار پدید آید گل ارمنی دو درم گل مختوم درمی
کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را نرم کوفته بگلاب
و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحتها را از مو خشک سازد و گوشت در حال رویاند
ذرور کندر و مر و انزروت و دم الاخوین است و طریق استعمال آنست که نخست
مریض بحمام برند و جراحتها را اندک بشویند بعده این ذرور مذکور بران افشانند
قسم سیوم آنکه از بلغم عفن عارض شود و علامت او درد سرها و سردی جلد و بسیاری
خواب و سپیدی بول است و آنکه جوشش به سپیدی مایل بود و گرد جراحت
سپید و شوره ناک نمودن و رطوبت و زرد آب روان شدن از جراحت
و از بینی و دهان آب آمدن و سر و چشم گران بودن و بهوای سرد و چیزهای
سرد متاذی گشتن علاج تنقیه بلغم نمایند بحب اصطمخیقون و حب ایارج
و حب قوقایا و مانند آن و هر هفته یکبار قی فرمایند و غرغره سکنجبین و
آنکاه که در وعا قرقرها سوا آمیخته باشند نفع دارد و باید که عدس و گل سرخ
و تخم حلبه و شحم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس ممزوج ساخته در حمام
بمالند و از روغن گل بابونه و روغن ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند
و عاقرقرحا و قسط باریک سوده در آن آمیزند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت
شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هر یک
برابر نرم کوفته بران پاشند و هر چه بلغم افزاید خاصه گوشت گاو منع نمایند
و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زرد چوبه سه مثقال

سیماب کشته ۲ درم موبنرج شقاقل هر یک نیم درم بر کرده روغن کرده در حمام مالند

قسم چهارم اندر آبله فرنگ که از خلط سودا پدید آید علامت او کرانی و خشکی روی است و بیخوابی و تیرگی رنگ روی و بدن و دقت و بطوء نبض و سپیدی بول و خشکی چشم و بینی و خیالات و افکار رمانید و رنگ جوششش مایل بسیاهی بودن و خشکی بر جراحت غالب نمودن و این مرض دیر بهی شود علاج استعمال سودا نمایند بمطبوخ افتیمون و دیگر حبوب مسهله سودا و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله مربا و آمله مربی نفع داده و تغرغر سکنجبین عسلی که در پوست بیخ کبر باشند یا ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند باب کرم سودمند است و این طلا فایده داده کندش قلیمیا فضه مردار سنک هر یک ۲ مثقال سفال تنور کهنه سه مثقال کوکرد درمی زرد چوبه درمی زراوند ۲ مثقال سیماب کشته ۲ درم نرم کوفته بسرکه و روغن کل در حمام مالند و اکر جراحت باشد مردار سنک و کندر و کل سرشوی و کل سرخ و انزروت نرم کوفته بر جراحت پاشند فایده تا امکان بود داروی قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اکر صبی بود یا حامله و دارو نتواند خورد بدین معجون مداومت فرمایند در بیست روز یا ده آنرا ساکن سازد و بتجربه پیوسته صفت آن پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و شاهتره هر یک نیم مثقال قبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال نرم کوفته بعد ویست مثقال فانیذ یا کشمش که ۲ چند ادویه بود بسرشند و از ۲ درم تا ۲ مثقال بخورانند فایده آنجا که آبله

فرنگ

فرنگ از اخلاط مرکب بود بسبب او در تنقیه و اشربه و اغذیه تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع داده و اکر ماشی تنقیه ... اند حصبه و جدری و حمیقا باید دانست که در مبحث حمیات اگرچه این امراض ذکر یافته لیکن درینجا نیز بجمع فواید دیگر بیان کرده می آید بمقاله مستقل کما هو حقه اما حصبه بفتح حا و هاء مهمله بثور سرخ متفرقه است که بمقدار کاورس بود و چون شروع خواهند کرد تخت و ورم کرد سرخ رنگ خفی الحجم در آنجا پدید آید کوییا فرقی بر اغیست دلعیره دانه ظهور نماید و فاصه ولیست که نه پزد و نه ریم کند و بلک خشک شده کردد و پوست او همچون سبوس فرو آید و جدری بضم جیم و بفتح نیز آمده و آنرا آبله و نغزکان کویند و وی بثور بزرگست که بمقدار عدس کلان باشد و در جمیع بدن یا در اکثر یا در بعض آن ظاهر شود و فاصه ولیست که در ابتدا سرخ باشد و عند النضج بسپیدی کراید و زود ریم کند و باشد که جدری مضاعف بود یعنی در جوف یکی بثره دیگر بود و باشد که از جدری خون ترشح نماید و این علامت بدست و حمیقا بر وزن علبنیا حباب بزرگ سپید متفرقه است که از قلت اعراد اعداد توان کرد و فاصه ولیست که بی تب باشد و عقل برقرار بود و نفس قوی باشد و او اسلم ترین انواع است و آنرا فارکی و خشخشک و باد آبله خوانند و علامت و علاج اینها در حمی کفته شد بتفصیل و درینجا تدبیر پختن آبله و خشک کردن آن خشکریشه و در کردن و نشان آبله زایل ساختن کفته می آید

لعوب سیاه او بود یا

تدبیر برآمیدن آبله باید دانست هرگاه آبله برآید وتب وبیقراری وقلق آ
کمتر شود ونبض ونفس بحال طبیعی آمده باشد و بدانند که آبله دیر
خواهد پخت تدبیر برآمیدن نکنند واگر با وجود ظهور آبله حرارت
وبیقراری کمتر نشود ونبض ونفس بحال طبیعی نیامده باشد علامت
نیک نبود وبرآمیدن مشغول نباید شد وطریق برآمیدن آنست
که بابونه واکلیل الملک یا بنفشه ونیلوفر وخطمی وسبوس گندم آنچه
حاضر باشد یا همه یکجا اندر آب بجوشانند وزیر دامن وجامه
بیمار اندر نهند از پیش وپس تا بدین تدبیر آبله آب ناک شود وبرزد
بعده تدبیر خشک کردن نمایند تدبیر خشک کردن آبله هرگاه آبله
تمام برآید وهفت روز بگذرد وتمام پخته باشد بنگرند آنچه بزرگ بیش
بسوزن زر یا مس بشگافند تا بآهستگی آب بخرقه نرم برچینند وتمرغ
گل سرخ خشک یا برگ مورد یا برگ سوسن کوفته بیخته یا صندل یا چوب گز
سوده در زیر دامن دمه کنند اما در تابستان گل ومورد وصندل
صواب تر است ودر زمستان برگ سوسن وچوب گز بتبخیر کردن
بهتر واگر موضعی ریش گردد گل سرخ وکندر وصبر وعنزروت ودم الاخوین
بسایند وبر ریش افشانند واگر آبله بزرگ وبسیار آب باشد
برگ گل سوده یا آرد ارزن یا آرد جو در فراش اندازند وبیمار را
بران خوابانند واگر پوست خراشیده شود برگ سوسن تر از شاخ
جدا کنند وبران برگ خوابانند وبرگ گل خشک وبرگ مورد
خشک سوده بر فراش پاشند واگر بر برگ نرم خوابانند سخت نیک بود

ونفع

ونفع دریکروز پدید آید واگر در خشک شدن از نمک آب چاره نباشد
آنجا که پوست خراشیده شود یا آبله شگافته بود نمک آب نساید
ورسانید و تا تمام پخته نگردد نمک دور باید داشت وصواب آنست
که عدس مقشر وبرگ گل سرخ وچوب گز تراشیده اندر آب بپزند
پس در آن آب نمک اندر افکنند وپنبه پاکیزه نرم بدان ترکرده
بر آبله نهند وآب آن بدو رسانند واگر حرارت قوی بود قدری کافور
وصندل سوده اندرین آب حل نمایند وبرگ بید سوده وبرگ
زعرور واسفیداج ارزیز ومرداسنگ سوده پراکنده وآبله سر
که ریشی گردد مرهم کافوری نفع دارد وهمچنان اگر ریش در بینی شود
همین مرهم کافوری استعمال نمایند وچون خشک شده باشد تدبیر ازاله
خشکریشه باید کرد تدبیر خشکریشه دور کردن بدانکه خشکریشه
آن پوست را گویند که بر ریشها پدید آید پس هرگاه آبله خشک
شود وخشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک وباریک باشد
وزیر او هیچ تری نبود باید که قطره روغن نیمگرم بروی زنند یا چکانند
تا زودتر بیفتد وبهترین روغن از بهر اینکار روغن شیرخشت
تازه است اما اگر بر روی استعمال خواهند که روغن پسته تر باید
استعمال نمود وروغن شیرخشت دور باید داشت زیرا که از روغن
کنجد نشان آبله در روی بماند واگر خشکریشه سطبر بود یا اندر زیر او
رطوبتی باشد آنرا بآهستگی بردارند بی استعمال روغن ورطوبت
از تحت او برچینند پس نظر کنند که عمق دارد یعنی پیوست

فرو رفته است یا نه اگر عمیق دارد از صبر و مرو زرد چوبه و مرداسنگ
و قلیمیای سیم و سپیده ارزیز و اسرنج مرهم سازند و بپاشند
و اگر عمیق ندارد و با پوست برابر بود شب یمانی و نمک کوه بران پاشند
و بگذارند تا دیگر بار خشک ریشه آید و دیگر بار باستکی بر بالا زنند و بنگرند
اگر زیر وی همچنان رطوبت باشد همان سان علاج کنند و اگر رطوبت
نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشک ریشه آید بروغن چرب کنند
تا بیفتد تدبیر زایل ساختن نشان آبله بیخ نی خشک و آرد باقلی و
مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو هر یک مقداری نرم کوفته
بسپیده تخم مرغ طلا سازند و دیگر که نشانها از وی ببرد استخوان سوخته
یا بوسیده و پشک گوسفند کهنه و سفال نو و تخم خربزه و نشاسته
و برنج شسته و آرد نخود از هر یکی ده درم حب البان و مرمکی و قسط
و زراوند طویل هر یک بیست درم بیخ نی خشک بیست درم همه را کوفته
بیخته با آب خربزه و باقلی یا بگلاب سرشته و شب ضماد کنند و صباح
بتفته خشک و در آب بگوشانند و روی بدان بشویند و در باب زینت
نیز آنچه مذکور است بکار آید فایده اثر آبله که در چشم ماند یا آفتی دیگر
چون حول و جز آن که باثر آبله در چشم پدید آید از آنچه در باب امراض
چشم است تدارک توان کرد و آثار آبله که غایر باشد در بدن بتسمین
و فربهی زایل شود و آنچه غایر نبود با دویه دفع کند و بسیار باشد که
آثار آبله شبیه بدرشتی بود و آنرا بپیه بط و مرهم داخلیون ضماد کردن
نفع دهد و آنچه جهت درشتی گفته شد بکار آید و این طلا برای ازالة آثار

آبله بر روی بود

ابله بر روی بود یا بر بدن سود دارد و دیگر زنبد مرداسنج و آنرا سپید سازند و بروغن گل
آمیزند و استعمال نمایند دیگر مرداسنج سپید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان
کهنه قسط حب البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته با آب خربزه یا لعاب
حلبه و تخم کتان سرشته و طلا نمایند فایده مرداسنگ را سپید کرده
درین ادویه باید آمیخت زیرا که سپید ناکرده سیاهی آرد و سپید
جلا دهد و طریق سپید کردن آنست که یکرطل مرداسنگ و همسنگ
او نمک آمیخته در ظرفی گذارند و بر سر او آب ریزند و ظرف را در آفتاب
نهند و چون گرم شود آنرا بروی اندازند و همچنان تجدید آب مینمایند تا
او سپید شود **فصل** اندر امراض که بلون جلد تعلق دارد و این فصل
مشتمل بر چند مقالت است مقالة اندر برص ابیض یعنی پیسیست و آن
سپیدیست غلیظ که بر جلد ظاهر شود و گاه در بعض اعضا باشد و گاه تمام
بدن را در گیرد و آنکه عام بود بر بدن ویرا برص منتشر گویند و باید دانست
که این برص متعسر العلاج است خاصه آنکه مزمن بود و در ازدیاد باشد اما آنچه
از مالیدن سرخ شود و با خشونت بود و مویی که در آنجا روید شدید البیاض
نباشد چون سوزن در پوست آن محل خلانند خون برآید یا رطوبت
مایل بحمرت و استحکام نگرفته باشد به شود که دوا پذیر است و فرق در
برص ابیض و بهق ابیض آنست که برص براق بود و بهر چون که مزمن گردد
غوص کند در عمق گوشت و پوست بجز بیکه گفته اند چون مستحکم شود با استخوان
سرایت میکند و مویی که در آنجا می روید مایل به بیاض باشد و آخر سپید محض
برآید و پوست آن موضع نرم تر و سست تر از سایر بدن بود و در اواخر

حال یعنی عند الاستحکام چون سوزن در پوست خلانند رطوبتی نرم و سپید
ظاهر شود و خون نباشد و هر چند آن جایگاه را مالند سرخ نگردد بخلاف
بهق ابیض که سپیدی او رقیق و تنک می‌شود و غالبا محدود در اکثر
مستدیر الهیئه افتد و دفعه ظاهر شود و باستعمال اطلیه حاده زودتر
زایل گردد و موی که در آنجا روید سیاه بود یا اشقر هرگز سپید نباشد
اگر چه مزمن شده باشد و کذلک چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود
البته هر چند مستحکم شده باشد انتباه سوزن که برای امتحان میخلانند
باید که در پوست خلانند نه در گوشت و آن چنان باشد که پوست آن
محل را بر بالا برکشند با ابهام و سبابه تا از گوشت جدا شود بعده سوزن
درین پوست برداشته بزنند تا بگوشت نخلد و حقیقت حال معلوم کنند
که خون دارد یا نه علاج برای تنقیه بلغم غلیظ قی فرمایند بدفعات و مسهل
دهند بکرات و بعض استفراغات جهت تبدیل مزاج معاجین گرم
که مخصوص بدین کار است چون کلکلانج و قرص مرکی و تریاق و غیره و مثرودیطوس
بخورانند و از اغذیه هر چه مولد خون گرم بود چون گوشت دراج و امثال
آن و گوشت حیوانات وحشی خوردن فرمایند و گوشتهای مذکوره بریان
باید کرد و بتوابل گرم خوشبو [illegible] انفع باشد و اجتناب از لبنیات
و ماهی و بقول بارد و طعام شبیه و فواکه و جمیع اغذیه مولد بلغم بود ضروریست
و جماع ضرر دارد و بهترین ادویه درین مرض که سایر ایام نفع دارد اطریفل است
و گلقند عسل و هلیله مربا و بعض ادویه هندیه درین باب عجیب الاثر است
و اهل هند فصد کردن و خون بسیار گرفتن نیز تجویز کرده اند و عجب نیست

که مفید

که مفید افتد چنانکه محققان اطبای یونان در فالج جایز داشته اند فصد را
اما بالجمله بعد از تنقیه و تبدیل مزاج ادویه که جهت طلا مخصوص است
استعمال نمایند و این ادویه بر چند وجه است یکی آنکه شدید الاسخان
و محمر و جاذب خون باشد چون زرنیخ و نفط سپید و خردل [illegible]
و خربق سپید و سیاه و میویزج و کندش و آهک و زرنیخ سرخ و بورق
و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و پوست بیخ کبر و مانند آن فرادی
او مجموع استعمال نمایند با آب یا سرکه و بشویند در حمام یا در آفتاب
یا نزدیک آتش و خون مار سیاه طلا کردن بانی صفت نفع دارد دوم آنکه
مقشر و مقرح بود چون ذراریح بسرکه آمیخته و عسل البلادر و تفسیا و کبیکج و سرگین
کبوتر و تخم ترب و مازریون و فرفیون و مانند آن نیز آنها که تقرح و ابلق
کشیده باشند و هر گاه ازین ادویه مقرحه بر جراحت افتد گوشت برص
بر آید بمراهم ملحمه سازند و این تدبیر وقتی است که برص اندک بود
بی جراحت و آن محل بی خوف باشد سیوم آنکه برص را رنگین سازد
و از تنفر مردم باز دارد و جهت این کار این طلا مخصوص است صمغ برگ
شب یمانی شوره تمر [illegible] خرفوه گل ارمنی شیطرج خبث الحدید نیل وسمه
بسرکه طلا نمایند چند کرت رنگ او تا سه هفته یا یکماه میماند و هرگاه خواهند
این دوا بکار برند باید که نخستین آن موضع را با آب مازو بشویند بعده این دوا
طلا سازند و پس از آنکه دوا خشک شود با آب مازو و شب بشویند دوا را فایده
و هرگاه برص اندک بود در مواضع باشد که داغ توان کرد با آهن داغ کنند که
بتحقیق به شود و داغ وقتی است که با ادویه مقرحه انتفاع نگردد فایده و گاه باشد که با شر

حجامت در محل حجامت یا در موضع داغ و قروح برص ظاهر شود بعد مندمل شدن
وداغ قروح و علامتش آنست که قوه و شیطرج با آب فنادبری و از آب
مرزنجوش و آب بقم آمیخته طلا نمایند زایل کند و مرد اسنک و فوه بسرکه همچنین
عمل کند **مقاله اندر بهق ابیض** و آن سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد پدید آید
و در اکثر مدور بود و دفعه ظاهر شود و با طلیه محلله زودتر زوال پذیرد و فرق
میان او و برص سپید در برص گفته شد علاج آنچه برای برص گفته شد خفیف تر
از ان اینجا پسند بود و جهت اسهال بلغم تربد و شحم حنظل یا تربد و زنجبیل
دهند و در هر ماهی دو بار قی فرمایند و برای تجوید هضم اطریفل و کلقند عسلی مداومت
مداومت کردن و بحمام عرق آوردن نفع دارد و پس از تنقیه ترمس با بیخ کبر
بسرکه آمیخته طلا سازند و شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل کوفته
پخته با سرکه طلا نمودن سود دارد و چون دوا بکار برند باید که بیمار در آفتاب
باشد یا قریب آتش و هر گاه دوا خشک شود از دست بمالند یا دوا در لعو
آفتاب و بسیار باشد که ماده در بدن کمتر بود و با دویه اطلیه بی تنقیه نفع تمام
حاصل آید و این دوا مجرب است عاقرقرحا اظریلال پوست بیخ کبر شیطرج
از هر یک دو درم جمله کوفته پخته بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند
و یک ساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر
هر جا که بهق است آبله خواهد شد و زرد آب از و بر آید صحت رو خواهد نمود لعنایت
رب المعبود **مقاله اندر بهق اسود** و این مقاله را بر دو قسم بیان کنیم قسم اول اندر
بهق اسود و خاصه وی است که چون بمالند پوست وی همچون سبوس جدا شود و
بعد یا لیدن سرخ نماید و باید دانست که بهق در ایام شباب بیشتر افتد خاصه بهق
سیاه

سیاه علاج فصد کنند و جهت اسهال سودا ماء الجبن و مطبوخ افیتمون و غاریقون
و هلیله سیاه و بسفایج دهند و برای ترطیب بدن و مزاج استحمام فرمایند و اغذیه
که مولد خون رطب بود بخورانند و بعد تنقیه خربق سیاه بسرکه یا زرنیخ و زاج
و کبریت یا تخم ترب و قسط و کندش و تخم جرجیر طلا نمایند قسم اندر برص اسود
و آن نوع المتقشر بهق سیاه است که با خارش و خشونت شدید باشد و از وی
پوست مدور همچون فلوس ماهی جدا گردد و این را قوبا متقشر نیز گویند و او مقدم
جذام است علاج آنچه جهت بهق اسود گفته شد بکار برند مع القوة فی الاسهال
و زیادة فی ترطیب المزاج **مقاله اندر کلف و نمش و برش** کلها بتحریک الدول
و ان نوع الکلف آنست که رنگ جلد بسیاهی گراید یا آثار کبود یا سرخ در ان پیدا آید
و این اکثر در روی افتد و فرق درین و در بهق اسود آنست که کلف صاف بود
بخلاف بهق که در وی خشونت باشد و بها الفرق بین البهق الاسود و بین النمش
و البرش و اما نمش قطره مستدیر حرف سیاه یا سیاه مایل بسرخی است که در جلد
بدن پدید آید و بیشتر در روی افتد و این گاه همچون نقطه افتد و گاه دراز باشد
همچون کلف و باشد که بمقدار کف دست باشد نحو اما برش نقطه خرد سیاه یا سرخ
یا کمد است که بیشتر در روی پدید آید و جمهور اطبا بر آنند که اگر رنگ نقطه سرخ مایل
بود نمش گویند و اگر سیاهی زند برش خوانند و اگر چند نقطه بهم پیوسته و یکی
شده باشد کلف نامند علاج در جمیع انواع فصد باسلیق و غلبه سودا و اخلاط
سوخته را بمطبوخ افیتمون و غاریقون و ماء الجبن و امثال باید بر آورد و بعد از
تنقیه اطلیه بکار باید بست تا باز عود نکنند فایده کلف دو گونه است یکی آنکه
سودا در معده جمع شود و بخارات خون سوخته از ان به جلد روی نماید و بر آید

وشانی او از فساد معده است و لون کلف مایل بکبودی و عفونت بود
و تدبیرش تنقیه معده و تقویت اوست و بعد بعفونت مفید باسلیق و اسلیم
نفع دارد دوم آنکه میان جلد و گوشت خون تباه شود از امتزاج سودا
بخارات او بظاهر جلد بروز کند و این علت اکثر کسانی را افتد که بیت
ربع دیر باشان مانده است و ایضا بزنان حوامل و آنانی که حیض ایشان
بسته باشند بیشتر پدید آید و نشان او لون کلف سیاه یا سرخ مایل بسیاهی بود
و تدبیر او تنقیه بدن است چنانچه بالا گفته شد و این سفوف نفع دارد افتیمون
هفت مثقال ترید یک مثقال غاریقون یک مثقال هر نوبت بشربت
سکنجبین باختیار نمایند اکثر را فصد باسلیق کنند و هرچه خون صاف کند و سودا
برآرد مفید است بیان اطلیه که بهم اینها سود دهد بگیرند بوره و فلفل گرد
و تخم خربوزه و تخم تره تیزک و ترمس و تخم ترب و کندش و دار چینی و قسط
و حب محلب و مغز بادام تلخ و تراب زیبق و حب البان و ایرسا و
خردل و جمله را کوفته باریک ساخته بشیرج یتن یا بلبن یتن طلا سازند
و عند استعمال این دوا باید که نخستین بآب گرم آن محل را تکمید نمایند
پس طلا فرمایند تا رفع اثر کنند و سزاوار آنست که در اوایل مرض باین ادویه
بعضی از قوابض چون آب مولو و گلاب و آب عدس سبز مخلوط سازند
جهت آنکه ادویه تیز دهن رگها می گشاید و علت زیاده می نماید اما اگر مرض
بود حاجت بامتزاج قابضات نشود جهت سکون ماده منجذبه انتباه و بعد
زوال مرض تا چند روز ادویه قابضه طلا باید که تا مرض عود نکند و تراب
زیبق خاکی است که از معدن سیماب برآید و رنگ او سرخ می باشد همچون شنگرف

و شرح

251

۲۵

و شرح تبیین شیره الخبز است و وی آنست که الخبز خشک را در آب بریزند
تا که مهرا شود پس صاف نمایند و این آب صافی بار دیگر بجوشانند تا که
غلیظ شود و بعضی گفته اند که الخبز پخته تر را که بکوبند و بفشرند عصاره
او شرح البتین است و لبن البتین آنست که الخبز رطب را در آب جوشانند
و در همان بخیسانند و آب او بستانند و گفته اند که چیزی سپید که از
سر الخبز می برآید وقت جدا کردن شیر او لبن البتین است طلای دیگر
زیبند چینی بعسل آمیخته ضماد نمایند دیگر تخم کرنب بآب باقلی
یا کون خرگوش بمالند دیگر زرنیخ زرد بآب گشنیز تر یا مغز تخم خربزه و
تخم ترب بزر در آب معصفر یا بشیر طلا سازند دیگر آب معصفر را جوشانند
تا غلیظ گردد بعده دار چینی و قسط نرم کوبیده در آن آمیزند و طلا کنند و جمله
اطلیه مذکوره بعد از استحمام یا انکباب بآب گرم تکمید بآب گرم استعمال
باید کرد فایده چون اطلیه بکار برند احتیاط ورزند که جراحت نشود و اگر
سوزش آرد روغن گل بمالند [illegible] امزر خیلان و او جمع خال است و خال
نقطه سرخ یا سیاه یا کمد است که بر جلد بدن و در روی بیشتر پدید آید و از سطح بدن
افراشته بود گاه مولودی بود و گاه حادث شود و مولودی را علاج نکنند و
همچنان خال که خال خال باشد یا رنگ او سرخ محض باشد مشابه بلون توت
شامی متعرض بران نگردند زیرا که استعمال آهن و ادویه حاده در خال
سرخ رنگ که گفته شد خطر تمام دارد زیرا که دلالت میکنند بر آنکه اطراف
شرایین واقع است و ظاهر است که اگر بسبب حدید یا حاد آفت بشریان
رسد نزف خون آرد و آنکه کمتر بود محتاج بدوا نیست و بدانند که بسبب خال

نیز خلط سوداوی یا خون سوخته است که اندک اندک بیرون آید و در محل او محتبس
شود مثل صمغ که از درخت بر آید بموضع او می چسبد علاج تدبیر او
از فصد و مسهل و استعمال محللات همانست که در کلف گفته شد و اگر
ماده او غلیظ تر و عسر التحلیل است اگر از ادویه جالبه منقلع نشود باید که
آنرا بسوزن بکاوند و خون بسته که در وی است با هسته بیرون آرند
و بعد از آن بسرکه بشویند تا خون بسته بتمامه دور شود و دهن رگها را بسوزد
تا دیگر نریزد و پس از آن موم روغن استعمال نمایند تا به کند مقاله اندر
خضرت دوی آنست که موضعی از جلد سبز نماید بواسطه افسردن خون زیرا
و این چنان باشد که بر عضوی ضربه افتد یا سقطه و بدان سبب رگ لیفی
که در آنجاست بشکافد زیر پوست و خون از وی بر آید و بسته شود یا فایع
جراحتی افتد در پوست و رگ و لیکن بسبب ضیق جراحت خون نتواند
برنمی آید و بزیر پوست جمع آید چنانکه بعد فصد تنگ مشاهده میگردد علاج آن به
تذویب و تحلیل برگ کرنب یا برگ ترب یا پودینه یا زرنبیخ و اشق
یا نطرون و سرکه ضماد نمایند و اگر این دوا کفایت نکند نظر کنند
که خون مجتمع منجمد شده است هنوز یا نه اگر منجمد نگشته بسوزن ها
بکاوند تا خون بر آید و آنچه بر آمدن خون را پاک میکنند
تا بتمامه بیرون آید و اگر منجمد شده باشد و تذویب را در آن
مدخل نباشد باید که از یک جانب پوست را بمبضع چاک
سازند و بر دارند چنانکه خون بسته دیده شود پس آنرا بسوزن
آهسته آهسته بیرون آرند بعد از آن در آنجا نمک ساییده بمالند و نطرون

وعلک

وعلک البطم ضماد نمایند تا نیز خضرتی که بعد ضربه پدید آید و هنوز
درد ضربه و حرارت باقی باشد هیچ یکی ازین تدابیر نشاید
کرد تا که الم ساکن نشود مقاله اندر وشم و هو بالفتح عبارت
از آنکه جلد را بسوزنها بکاوند پس سرمه یا نیل بدان پر نمایند
یا سیاهی آب کنند تا جز آن بمالند تا عضو کبود یا سبز نماید و این
عمل در دیار عرب و هند مشهور است بر سبیل زینت مینمایند
و فی الحقیقت مقبوح ترین چیزهاست بالجمله اگر خواهند که آنرا
زایل سازند باید که نخستین نطرون و آب گرم آنرا بمالند و بعد
علک البطم بعسل نرم کرده ضماد نمایند و سه روز بدارند و پس از
سیوم روز ضماد دور کنند نمک آب گرم بشویند و باز علک البطم
بعسل نرم ساخته ضماد نمایند و همچنان میکنند تا که بتمامه زایل
شود اثر او و اگر بدین دوا دور نگردد باید که عسل بلادر بروی
گذارند و پس از آن بسوزنها بکاوند تا اثر بلادر بعمق اتم فرو تر
رود و دیگر ادویه مقرحه همین عمل دارد و بعد تقرح و زوال آن کل
پوست بمبضع بر اهم مندمل سازند تا پوست نو روید مقاله
اندر باد شنام و آن سرخی مایل بکبودیست که بر زردی و اطراف
ظاهر شود خاصه در ایام سرما و هنگام سرد گاه باشد که مع القروح بود علاج
فصد کنند و بعد جهت اسهال مطبوخ هلیله دهند و پس از آن
برای تنقیه ماده از نفس عضو دفع محاجم و ارسال علق نمایند بر عضو
تا وقت و بعقب تنقیه بدن و تنقیه نفس عضو اگر ممکن و اهل

باشد باید که آنجای را بجیری خستن بخراشند تا خون بسیار از عضو
برآید که نفع تمام داده و منع تاکل و تقرح مینماید و ایضاً چون تنقیه
عام حاصل کرده باشند باید که نمک طلا نمایند تا خون باقی مانده را
بکدازد و آنجا که خراشیده و قرحه شده مرهم احمر و خل کذارند و نافع
ترین چیزها برای انجذاب خون که باقی مانده باشد در عضو آنست
که صابون طلا ساز و بکذارند تا خشک شود و خون را بذاب سخنه
برکشد پس بآب گرم بشویند و همچنان میکنند تا که تمام بیرون
آید و جلد پاک نماید مقاله اندرفساد لون یعنی رنگ بدن از آنچه
بوده باشد متغیر گردد و آن پنج گونه است یکی آنکه طبیعت خلط
فاسد مفسد اللون را بظاهر جلد دفع نماید علاج ادویه جالیه
چون آرد جو و جز آن و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و بادام
مقشر و نشاسته و کثیرا و بوره و مانند آن نرم ساخته با شیر آمیزند
و طلا نمایند تا خشک شود بعده با آب نیمگرم بشویند و همچنان بدفعات
استعمال فرمایند تا که برنگ اصلی آید دوم آنکه ماده در بدن افزون
شود و با خون آمیزد پس بالضرور در جلد متلون گردد و بلون
خلط غالب کما یشاهد في الیرقان علاج نخستین تنقیه بدن
نمایند بفصد و مسهل بحسب حاجت بعده ادویه جالیه استعمال فرمایند
سیوم آنکه در جگر یا سپرز یا معده آفتی پدید آید و بسبب او تغیری
در رنگ بدن روی نماید و علامت او وجود آفت است
در عضوی ازین اعضا و ضعف در افعال ایشان ظاهر شدن علاج

آنچه

آنچه در باب امراض اعضای مذکوره گفته شد بحسب حاجت استعمال نمایند
چهارم آنکه عضوی در آفتاب برهنه بایی زمانی طویل و سیاه شود
وجهش آنست که سرایت حرارت آفتاب اخلاط میکند از و
دلبوبر پوست میکراید پس اگر اعضا پوشیده بود اخلاط مذکوره
بعرق و بخار بر می آید و اگر عضو برهنه باشد اخلاط در وی
میسوزد و بملاقات آفتاب و در مسام محتبس میماند و عضو سیاه میگردد
و ازین قبیل است آنچه در صماد قت بلاد کرم تغیر در رنگ
پدید می آید و بدانکه موجب تغیر رنگ در زمستان در زمان سرد
آنست که حرارت غریزی از خوف سردی خارجی بباطن میگردد
و حرارت ناری بظاهر استیلا مینماید و پوست سوخته و سیاه
میماند و میتواند که بسبب آن انجماد خون بود زیر پوست بواسطه
کثافت جلد علاج استحمام نمایند و بآب گرم انکباب فرمایند
و بعد از تحلیل در جلد ادویه جالیه بکار برند صفت غمزه که نفع
داده آرد باقلی آرد عدس پوست بیضه مرغ سپیده براده دندان
فیل استخوان پوسیده و بادام تلخ تخم ترب نشاسته کوفته بشیر
یا آب قنادیری یا آب برگ ترب سرشته و طلا نمایند و الغمزه
بالضم ادویه مرکبه که بشره را صاف و سپید کند بمالیدن و آن را
بپارسی روی شوی گویند پنجم آنکه تناول چیزهای مغیر اللون
اتفاق افتد چنانچه ناخواه و زیره سیاه بسیار خوردن و آب بلاد
بعض غیر جاری و غیر مستعمل بدنی نوشیدن و بر شرب سرکه و گل طین

ادمان و رستگاری نمودن و آب بید ولاست که ملخ خواه و نذیره بالی چیته لون
نهد میل نمود و چه از خوردن و چه از پوشیدن ملک منظر کردن هم گفته اند
علاج تبدیل غذا نمایند و از آنچه سبب تغیر است باز دارند و هر چه
مصلح بود آن نیز لکه ریزند و از مضرت احتراز فرمایند ششم آنکه
طول امراض افتد و فقدان غذا و هیجان غم و کثرت جماع
و شدت اوجاع و افراط گرمی هوا سبب تغیر لون بدن گردد
علاج در مقاسات امراض تقویت کوشند و در فقدان غذا
در طعام بیفزایند و از اطعمه هر چه مولد خون رقیق کثیر جید بود
بفرمایند چون ماء اللحم و بیضه نیمبرشت و نخود و انجیر و مانند آن
و در آنچه از غم بود ازاله غم نمایند و تفریح دل توجه فرمایند
و در کثرت جماع ترک جماع لازم است و آنچه از فقدان
غذای گفته شد مفید و در آنچه از وجع بود تسکین الم باید
و بگرمی هوا تبرید شاید چنانچه در حمیات گفته آمده ایم الانواع مرارات
فایده آنچه خون را از فضول غلیظ پاک کند اطریفل است و هلیله مربی و آنچه
خون را منبسط و پراگنده سازد فلفل است و سعد و قرنفل و زعفران و زرنباد
در طعام بدهند و آنچه خون را در باطن بظاهر کشد بطلا کردن است خردل
و زرنیخ بشیر گاو سرشته بمالند دیگر روی کندر مصطکی و مر کوفته بپخته با آب
بیامیزند منصل سرشته لکه ریزند نیمرشت و طلا فصل اندر حزاز یقع جاء ...
و زای آن محمیین و بینها الف و آنرا ابریه سبوس گویند و او اجسام صغار باریک
شبیه سبوس است که از جلد سر می برآید بغیر جراحت و کان مع الجراحت بود

علاج

علاج آنچه خفیف و حدیث العهد بود اورا روغن بنفشه و روغن کدو بمالند
و باشیاء جالیه بشویند چون آب چغندر بوره آمیخته یا آب نخود و خطمی بسرکه مخلوط
کرده یا آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته یا آب قلیمیا و سبوس
و تخم خربزه و مغز خربزه یکجا نموده و آنچه قدیم و مزمن بود باید که نخستین تنقیه
بلغم و خون و سودا نمایند بحسب غلبه خلط و بعده سر را حلق فرمایند و چیزی
که قوی الجلا بود استعمال نمایند چون آب نخود و حلبه و بوره و آبگینه سپید
و خردل و میویزج بسرکه آمیخته و بعد از زمانی این دوا بشویند و چیزی لزج چون
روغن بنفشه و تخم خطمی و کتیرا و لعابها و مانند آن طلا فرمایند و همچنان
می کنند تا که بتمامه دور شود و تلطیف غذا لازم شناسند و شیره انگور
با روغن بادام نوشیدن مولد خون عذب گفته اند فصل اندر شقوق اطراف
و وجه و شفتین یعنی ترقیدن دست و پای و روی و لب علاج موجب
شقاق اگر اسباب خارجیه بود چون گرمی مجفف و سردی مکثف و غسل
آب قابض چون شبتیه و زاجیه و مانند آن باید که ملینات جلا استعمال
نمایند مانند موم روغن و همه روغنها و پیه ها مرطبه خاصه روغن بادام
و روغن کنجد و پیه ماکیان و پیه بط و اگر موجب و اسباب داخلیه بود
چون سوء مزاج یابس باید که در ترطیب کوشند بشرب البان و ادهان
مرطبه و در ابتدا در تنقیه خلط نمایند بمسهلی مرطب و بعد از تبدیل و ترطیب
طلا نمایند چیزی که مرطب و مغری بود و برای هر عضو طلائی مخصوص است اما در شقاق
وجه شمع و زوفاء رطب و پیه بط و ثسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن
گل مرهم ساخته طلا کردن نفع دارد و در شقاق لب روغن گل و روغن حنا

وپیه بط و پیه جرباده و علک البطم و شاخ ایل سوخته و جمله بهم سرشته بر نهادن
سودمند است و بالای آن باید که پوست اندرونی بیضه بچسبانند تا ادویه
خشک شدن نرهند و تا دیر بماند و این پوست بیضه تنها بر لب
شقاق موذی را نفع کند و تا زنو نرم کوفته بعسل یا روغن زیت و علک البطم
و چربی بط همین عمل آرد و در شقاق بدین کنجد و بیضه نرم کوفته و بروغن
و چربی سرشته مفید است و در شقاق قدیمی زفت رطب تنها و علک
که در زیت حل کرده باشند و دردی زیت پخته با پیاز عنصل کوفته بهم سرشته
بر نهادن سریع الاثر است و شقاق عقب یعنی پاشنه را زود و کثیرا کوفته بخته
و با چربی بز کداخته مالیدن جلیل النفع است و روغن سندروس نفتها
وقته بروغن الکارع آمیخته و مغز ساق کاو و موم و روغن بنفشه
یکجا کرده و قدری مرداسنک نرم کرده بروغن زیت بیامیزند تا که غلیظ شود
بعده چند قطره در وی چکانند و باید که شقاق را لخت در آب کرم
نهند تا نرم شود و پاک نمایند بعده معالجه فرمایند و باید که پای را از غبار
و خاک نکاه دارند و برای این کار احتیاط آنست که موزه بپوشند
و آب سرد نرسانند و جمله شقاق را از غبار و خاک و هوا و آب سرد
نرسانند که ضرر دارد و فایده کاه باشد که در شقاق رطوبتی شور از سر
فرود آید و بدان سبب شقاق در وی پدید آید و سپید و تر نماید علاج
فصد کنند و مسهل دهند و بعده پای در سرکه بجوشانند و بدان تمضمض
فرمایند و تاب سماق و آب انار ترش سرهم بیامیزند و طلا نمایند
و اگر از روغن کدو و بادام و موم قیروطی سازند و پوست انار منجوش و

آب

۲۵۵

آب سماق آنرا قوت دهند و طلا سازند سود دهد فایده و کاه باشد که
زیر قدم خصوص اندر عقب و روی عارض شود که صاحب او قدم بالا
بر زمین نتواند نهاد و سبب او خلط کرم رقیق است که بر قدم ریزد از
بدن و این مرض نیز مسمی است به نزول الماء علاج قی فرمایند و روغن
کل بمالند و اگر ورم کنند و ریم در وی کرد آید باید که بآهن یا بادویه کاله
آنرا بکشایند و دهن جراحت وسیع سازند تا ریم بتمامه بیرون آید و
بعده حنا و مازو بسرکه بسرشند و بر آن بندند اکر بواسطه متانت و کثافت
جلد زود پخته نشود قطعه از الیه طریه آنجا بندند تا که پخته شود و منفجر
کردد و اگر بسبب تعطیل انفجار جمود و فسرده کی مالک بود آهن کرم کنند
و داغ عمیق کنند تا زوال پذیرد و وجع العقب در آخر وجع مفاصل
نیز کفته شد بتفصیل فصل اندر تشقق و تقشر جلد قشف
بفتح قاف و شین معجمه خشونت و درشتی پوست است و بد آنکه کاهی
که درشتی در جلد افتد و از وی پوستها جدا شود همچون پوست ماهی
درشت و ناهموار علاج تنقیه بدن کنند بطبیخ افتیمون و ماء الجبن
و جهت ترطیب مزاج اغذیه رطبه دهند چون کوشت جانوران شیرخوار
و کدو و امثال آن و شرب شیر تازه بغایت اثر دارد و دوام استحمام
و لزوم دعة و آرام و روغنهای سرد و تر و قیروطیها مالیدن مفید است
فایده و کاه باشد که عارض شود تقشر در قدمین بواسطه آنکه معتاد شود از
حرارت و لفائف صوفیه یا از ملاقات اشیاء خشنه علاج حنا و بلوط
و کلنار و پوست انار جوز سرو کوفته بسرکه بجوشانند و نرم سرشته ضماد نمایند

دکاه باشند که از پیشانی پوستهاء باریک خشک جدا شود و اندک خارش کنند
علاج تنقیه دماغ کنند بایارجات و غرغره و بعد از آن بآب گرم بشویند تا کر
نرم شود و بالای آن قیروطی بمالند و این ضماد نفع دارد عدس و گلسرخ
با آرد کرسنه و باقلی و جو بآب زوفا بسرشند و ضماد سازند
فصل اندر سحج جلد یعنی خراشیده شدن پوست و آنرا چهار
سبب است یکی بر داشتن چیزی درشت یا ملاقات چیزی خشن دوم
سواری اسب خاصه کم استعمال را که البته در سرین خراشی می آرد خصوص
که میانه سرین و زین چیزی نرم حایل نبود سیوم فته و ده شدن پای از
موزه و کفش تنگ چهارم آنکه از ریسمان درشت عضوی بر بندند
بالسختی تنگ شنند و بدان سبب منطبع جلد بجراشد علاج اگر سحج جلد بسیار
بود و خوف حدوث ورم باشد باید که رگ زنند و خرقه سرد کرده بر سحج
گذارند بشرطیکه سحج در اطراف عضل نبود زیرا که اگر اطراف عضل
خراشیده شود و خرقه سرد کرده آنجا گذارند در اکثر موجب تشنج گردد
و بعد وضع خرقه مبرده مرداسنگ در گلاب سائیده و گل ارمنی با گلاب
حل کرده طلا نمایند و اگر روغن گل آنجا چرب کنند و بعده گلسرخ و آس
باریک آس نموده بران پاشند نفع دهد و مرهمی که از مرداسنگ و اسفیداج
ارزیز و روغن گل و زردچوبه و موم سپید و سپیداب بپزند سازند
جهت تبرید و تسکین درد و تعزیه اثر تمام دارد و این دوا همین
عمل دارد و چرم کهنه کفش که مماس ارض است بسوزند و بسایند و
نخستین روغن گل بر سحج مالند و بالای او خاکستر مذکور افشانند

وبعد

وبعد سکون وجع خاکستر شاخ بز و کوسفند و مازو باریک ساخته و اقاقیا
نرم کرده با سرکه آمیخته طلا کردن سریع الاثر است و گردی گرفته بر سحج
ماف بدون برای تبرید و جمع نظیر ندارد خاصه آنرا که سبب موزه و
کفش باشد و اگر از موزه و کفش آبله افتد حضض یا مازو
و گل ارمنی یا اقاقیا بآب سوده طلا نمایند و اگر ورم کند شش بز
تازه بر رو بندند و سحج که از ریسمان بود لعابها بیخ سرد کرده بروغن
بادام یا بنفشه آمیخته اند که کافور یا یمفو بر سحج گذارند و خراشش
در سرین را که از رکوب لاحق شود آسایش و ترک سواری فرمایند و برهنه
ساخته بهوای سرد برآرند یا خرقه کتان یا هر خرقه باشد بگلاب سرد و تر ساخته
بر آن نهند و مرداسنگ بگلاب سوده و مرهم اسفیداج نفع
دارد فایده سحج و شقاق که در عانه و حالبین یعنی کش ران پدید
آید علاج او تنقیه بدن است از ماده حاد و بعده مرهم روغنی که از
روغن حنا و قنبیل و خاکستر حنا سازند نهادن نفع دارد و باید که
خاکستر حنا نسبت بدیگر اجزا اکثر اندازند همین عمل دارد قیروطی که از
حکاکه اسرب و اسفیداج و مرداسنگ و روغن حنا سازند و مرهم کندر
و دم الاخوین و مرداسنگ برابر کوفته بیخته بر اکال مفید است و
تقرح انقطاع پیشتر گفته شود باب اندر امراض و چیزان که
بشعور یعنی موی تعلق دارد و در وی چند فصل است فصل اندر داء الثعلب
و داء الحیة و این هر دو علتی است که موی بدان بریزد و فساد در جلد
پدید آید و فرق میان آنست که اگر با وجود تقرح جلد و سقوط موی پوست باریک

همچون پوست مار نیز از ان محل جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اگر پوست
منسلخ نگردد وداء الثعلب خوانند و انما سمیت به لکثرة وقوعه الثعلب
و باید دانست که این هر دو مرض بیشتر موی سر و ریش و ابرو افتد
و نادر باشد که در موی دیگر بدن هم عارض شود و تفاوت این مرض
از ماده ردی است که در پوست و منبت اصول شعر قرار گیرد
و موی را فاسد سازد و ماده داء الحیه سخت‌تر از ماده داء الثعلب
قوی البرودة است لذا دانسته که داء الثعلب اسهل العلاج است و داء
الحیه مشکل‌تر شود و اکثر ماده این امراض یا بلغم سوخته بود یا صفراء
حاد یا سودا محترقه یا خلط غلیظ فاسد هر یک بنوع جدا ذکر کرده آید
نوع اول انزداء الحیه وداء الثعلب که از ماده بلغم حادث شود
و علامت او سپیدی و نرمی آن محل است و تقدم اسکثار تناول اغذیه
سرد و تر و چیزهای تیز و شور و ابازیر گرم و مانند آن که مولد بلغم خام بود
علاج نخستین منضجات بلغم دهند و پس از انضاج تنقیه او نمایند
بمسهلات و مقیات که باخراج بلغم مخصوص اند و پس از تنقیه عام تنقیه سر کنند
بغراغر منقیه و بعد اطلیه بکار برند و چون طلا خواهند کرد نخستین
آن موضع را بخرقه درشت یا به پیاز عنصل بمالند تا سرخ گردد پس دوا
بر نهند و اگر ماده قوی و جلد کثیف باشد و از مالیدن بخرقه و عنصل سرخ
نشود باید که به نشتر و کلک زنند و عقب آن طلا سازند و ادویه طلا این است
تفسیا و خردل یا فرفیون و عاقرقرحا بزهره گاو طلا کنند و سیر کوفته
مالیدن نفع دارد و اگر از اطلیه حاده جراحت شود چربی مرغ بگراه بمالند

ودرهم

و درهم که از روغن گل و موم و نشا و هلیوط و آب برگ کوکنی و زرده تخم مرغ ساخته
باشند استعمال نمایند و هر گاه تسکین یابد باز بهمان ادویه اعاده کنند
تا موی بر آید و بمرات بتراشند موی را تا قوی گردد نوع دوم آنکه از
صفرا حادث شود و علامت او صفرا و نی و نفث بران است
و تقدم استعمال اشیاء صفرا انگیز و خاصه و پیست که پوست آن محل چنان
نماید که گویا پوست طایری است که موی او چیده باشند علاج تنقیه
صفرا نمایند و در تبرید و ترطیب کوشند و بعد تنقیه سر که گرم تکمید کنند
و پس از ان بزر تداری که معرفت سرکه و روغن گل بمالند و عقب
آن جهت جلا و قلع مواد ردیه مشکنه و منبت قطا بگیرند گوگرد
و زیت و بهم بمالند و طلا کنند دیگر مندق بمع پوست او بسوزند
دقاق کنند و با سرکه کهنه آمیخته طلا سازند و اگر برین قدر موی
بر نیاید باید که شرط زنند و لادن بروغن کنجد حل کرده یا شیح سوخته
کف دریا و حضض بروغن بید یا روغن آس آمیخته بمالند و بطبیخ
گل خطمی و سبوس و برگ بید بشویند نوع سیوم آنکه از سودا محترقه
عارض گردد و علامت او کمودت و یبوست موضع است و تقدم
تناول مولدات سودا و مزاج سوداوی بود علاج نخستین بلطیف و تهیئه
نضج خلط کوشند و در ترطیب مبالغه نمایند بعد باخراج سودا رجوع نمایند و بعد تنقیه
آنجا را بسیر و پیاز عنصل بمالند و کبریت شیر و خروس و جز آن چرب دارند و این
طلا نفع دارد بگیرند گوگرد و تفسیا و فرفیون و خردل و بیخ نی و پسم سوخته دقاق کنند
بسبوج صنمی و آب ترب و زیت کهنه طلا کنند بعد از آن که سر تراشیده باشند و ...

روغن لادن و ناردین نفع تمام دارد فایده سوم مسمی بسراج القطرب است گویند و آن
نباتیست بر شکل آدمی که دست و پای و سایر اعضای انسانی دارد و در وسط سر او
برگها روییده است و خاصیت وی آنست که هر گه او را بر کنند همان ساعت بمیرد
و آنرا بحیله بر می آرند چنانچه سگ یا حیوانی دیگر همراه او می بندند بعد خالی کردن
بیخ او و آنرا میخورانند بهر وجهی که باشد تا که او بحرکت آید و آن نبات بر آید
از بیخ پس آنرا گرفته می آرند و آن حیوان میمیرد نوع چهارم آنکه از خون پدید آید
و علامت او سرخی موضع است و دیگر علامت او سرخی موضع است و دیگر علامات
غلبه دم ظاهر بودن علاج رگ زنند و حجامت کنند یا زلو چسپانند و با صبوح خون
کوشند و بعد آن مقل سه بخرقه درشت یا بزوفاء تر یا به پیاز عنصل یا بسیر و حرمل
بمالند پس از آن تقسیا و فرفیون طلا سازند و هرچه در صفراوی گفته شد نفع دارد
فایده تقسیا را تافسیا نیز گویند و آن صمغ سدابست [illegible] اندر انتشار و
سقوط شعر و آن عبارتست از ریختن و پاشیدن موی ریش و سر و ابرو و باید دانست
که تکوین و تولید موی از بخار دخانی است که در مسام منعقد شود و مدد او بر سبیل دوام
به [illegible] میرسد پس هر گاه در انعقاد بخارها در دوام فیضان آنکه قصوری و فتوری افتد فساد
در موی پدید آید و اسباب فساد بسیار است و هر یک نوع گفته آید نوع اول در غذاء
نقصان افتد و بدان سبب بخاری که از موی تولد کند متولد نگردد و بواسطه فقدان مدد
موی قطع در آن راه یابد چنانکه در ناقهان که امراض حاد کشیده باشند و لهیب
دق و سل بشت ها میکرد و علامت او خشکی و لاغری بدن است و لتقدم امراض
حاده و قلت غذا علاج توسیع کنند در خوردن اغذیه جیده و خواب و آسایش
و استحمام فرمایند و بنفشه و نیلوفر و آبی مشک بو بمالند و صبح و شام آب خطمی و اسبغول

و برگ بید

و برگ بید انجار را بشویند و بر دهن گل و روغن بنفشه و نیلوفر بنه هبی نمایند نوع دوم
آنکه جلد متخلخل شود و مسام بکشاید و بدان سبب بخار منعقد نشود و علامت او
نرمی جلد و باریکی موی و سرعت انتشار آنست علاج بروغن آمله و سروبن ملا
جرب دارند و هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن هرچه قابض شدید
باشند بروغن مورد بمالند و اگر سه درم لادن در شراب یا در روغن مورد حل نمایند
و بمالند نفع دهد نوع سیوم آنکه مسام تنگ شود و از خشکی و کثافت جلد و مار
موی بدان سبب کمتر رسد و علامت او خشکی مزاج است و جمودت مواد غلظت
[illegible] سواد موی و لازم ولیست که چون اینها [illegible] سهولت کنند [illegible] شود
[illegible] بر آید علاج در ترطیب مزاج کوشند [illegible] و دایم بروغن بادام جرب
دارند و آب شبت ارمنی و بادام تلخ و قیصوم بجوشند و خاکستر آنرا بروغن زیت سرشته
بمالند نفع تمام دهد نوع چهارم آنکه مسام تنگ شود و از رطوبت غلیظ بلغمی
و علامت او باریکی موی است و آثار خشکی بودن علاج استحمام فرمایند و در حمام
تا دیر بدارند و جهت تحلیل رطوبات و شبت و قیصوم و بادام تلخ بر سر بمالند
خاصه در حمام و بنطول [illegible] و زهره گاو بشویند موضع ماوف را و از
اغذیه آنچه مقطع و مجفف رطوبات بود خورانند و توابل گرم در غذا بیشتر
کنند فایده درین نوع روغن مالیدن ممنوع است لانه یزید فی الترطیب
و تسدید المسام باللزوجة نوع پنجم آنکه مواد خبیثه تحت جلد جمع آید و ماده
موی را فاسد سازد و آن قطع در موی افتد چنانچه در داء الحیه و ثعلب
گفته شد علاج بحسب آن تنقیه نمایند و اطلیه استعمال فرمایند نوع ششم آنکه رطوبت
بر جلد مستولی شود و آنرا اقشر و سهل سازد و بالضرور موی ساقط گردد و علامت او نرمی

جلد است و حال مزاج و رنگ جلد بکیفیت ماده موجبه متکیف بودن علاج تنقیه ماده
کردن و تقویت مسام نمایند از آنچه در داء الثعلب و الحیه ذکر یافت نوع
مهم آنکه سعفه و قرعه باعث انتشار گردد علاج برای تحلیل ماده سعفه و قرعه و [illegible]
موی چیزهای ملینه محلله چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و قیروطیهای
مناسبه استعمال نمایند و این علاج وقتیست که از سعفه و قرعه جلد اصلا منقطع
نشده باشد و بعضی اندمال یافته که در مسام راه نیافته باشد و بعد اندمال یافتنکه
زیراکه اگر مسام فاسد شده باشد و جلد اصلا منقطع گشته علاج نیست دفع علت
از انتشار که آنرا علت نعامه گویند جهت کثرت وقوعش مرغان مسماه را و درا است
که با وجود انتشار موی پوست سر از نرمی ملمس چنان نماید که گویی پوست
طایریست که مویهای او کنده اند و موی چنان ملایم گردد که گویا ابریشم است
در رنگ تشعیر نماید و این علت عقیب امراض حاده بیشتر افتد علاج
تراشیدن سر و فصد لازم دارند و روغن آس و آمله و لادن و حب الغار
بمالند دائم و طریق کشیدن روغن حب الغار آنست که حب مذکور را در آب
بجوشانند اندکی و بعضی بر آرند و بکوبند و آب قدری بر وی افشانند و بر سنگ و غیر آن
بگذارند و چیزی گران بر آن نهاده فشردن کنند تا روغن جدا شود و طریق دیگر آنست
که حب را کوفته در روغن کنجد بجوشانند و بیفشرند فصل اندر صلع و آن داء
که محل عالی سر محروم شود فقط بدون موی اصداغ که سالم بود پس اگر در سن شیخوخت افتد
علاج نپذیرد و اما آنچه پیش از این سن بود علاج او همانست که در انتشار گفته شد
مع مراعات سبب زیراکه اسباب انتشار و صلع واحد است و گاهی عارض میگردد
صلع از دوام بر داشتن چیزی گران بر سر و علاج او ترک اوست فایده و شیخ الرئیس

در شفا گفته

در شفا گفته که والنساء لا یصلعن لکثرة رطوبتهن ولا الخصیان لان
مزاجهم یمیل الی مزاج النساء ولا یتحلل فیهم الرطوبة فصل اندر
تشقق شعر یعنی شکافتن سرهای موی و تعریف او آنست که موی از بالیدن
باز میماند و بی رونق مینماید و باشد که با انتشار انجامد و سبب این علت
غلبه یبوست است علاج اگر خشکی اندک بود و تشقق در بعضی مویها باشد کفایت میکند
آنرا تدهین ادهان ملینه که در گرمی و سردی معتدل بود چون روغن بادام و بنفشه
و مانند آن و ضمادها یعنی لعابهای مرطبه چون لعاب خطمی و تخم کتان و امثال
آن و اگر خشکی مفرط بود و مزید ماده باشد نخستین فصد کنند و مطبوخ هلیله
و اسطوخودوس طبخ بخت بنوشند بعد از آن ادویه و ضمیمه استعمال نمایند با مگس و خارها
در ترطیب مبالغه نمایند و اگر خشکی سالم بود تنقیه زنهار نکنند و بترطیب
کوشند و این کمتر افتد فصل اندر مورته و آن آنست که سر چرب نماید
گویا تمام موی سر را بر روغن زرنیخ چرب کرده اند و چون کلاه یا دستار بر سر نهند
آن تمام ملوث شود و سبب این علت دسومت و کثرت غذای شحم است
علاج سر را تنقیه نمایند و ایارجات و اطریفلات دهند و سر را بشویند
گاهی بدانچه محلل و منظف و مزیل اوساخ و سمه بود چون نوشادر و سکوس
و تخم خطمی و بادام تلخ و امثال آن و گاهی بدانچه قابض مسام و مانع خروج
بخار بود چون طبیخ آس و بلوط و جوز السرو و مانند آن و زیت با آب غوره
در هم زده بر سر مالیدن نفع تمام دارد فصل اندر شیب یعنی سپیدی موی
و این فصل مشتمل است بادویه که موی را از سپید شدن نگه دارد و آنکه بی
وقت سپید شده باشد سیاه سازد و بباید دانست که مادام که خون بدن چرب [illegible]

وغلیظ و تیز و لازم است موی سیاه می باشد و هر گاه بمائیته میل آید سپیدی در موی
روی مینماید پس اگر سبب مائیت خون ضعیف حرارت غریزیه و ضعف طبیعه
باشد چنانکه در سن ما فوق شباب ظهور میکند از تدبیر معبر است و ازاله
ایمچنین سبب غیر ممکن است و اگر سبب مائیت خون امری حادث باشد
چنانکه بعضی جوانان را پدید می آید ازاله او توان کرد و انچه موئی را
زود سپید شدن ننهد و اگر تا وقت سنه باشد زایل سازد
ولزوم استفراغ خلط بلغم است خصوص بقی و فصد و تدابیع کمتر کردن
واز اغذیه هرچه خون بمزاج مایل سازد و غلیظ گرداند و استیصال بلغم
نماید تناول نمودن چون قلایا که در وخردل و فلفل و دار چینی باشد
و دیگر مشویات و کرامنیح مالحه و توابل حاره همین عمل الاو حریب
داشتن موی بروغنی که در وادویه حاره و قابض پخته باشند چون
سنبل و فقاح لذخر و سلیخه و قرنفل و عود و قصب الذریره و امثال
آن و خوردن تریاق و مثرودیطوس و معجون بلادر و مربای هلیله
در نیاب بغایت اثر دارد و لبنیات و حموضات و فواکهات
و ترتیب متواتر و استعمال کلاب و کافور و کثرت حمام و کثرت غم و هم
از مسرعات شیب است و احتراز از ینها طالب شباب را ضرور است
صفت معجونی که موی زود سپید شدن ننهد و تا وقت نشده باشد زایل سازد
و هلیله سیاه ده درم بلیله کتنر ذکر طباشیر از هر یک پنج درم فلفل دو درم
و نیم زنجبیل گل سرخ وج از هر یک درمی و نیم صندل سپید تخم کاسنی
هر یک سه درم همه را کوفته بیخته بعسل هلیله کابلی مربی بسرشند شربتی

سه درم

سه درم انقتاباه معجون بلادر را معجون جاودانی نیز گویند ولذا اگر ظرف این
معجون را پشتماه در جو دفن میکنند دواء الشعیر نیز خوانند و در
قرابادینات به انقردیا مشهور است زیرا که انقردیا نام بلادر است و چونکه
در قرابادینات نسخه مختلفه مذکور است دربنی ضبط نمودیم فصل
اندر محافظت شعر تا کایل طبیعی بماند و انچه در این کار آید مالیدن
روغنها است که حرارت لطیف و قبض در وی باشد چون روغن للادن
و روغن مورد و پرسیاوشان و شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم حقیدر
و تخم کرفس و آمله و اقاقیا و مازو و امثال آن هر روغنی که از ینها
باشند نفع داده و روغن لادن انفع است و اگر پوست درخت صنوبر
بسوزند و بدین روغنها آمیخته استعمال نمایند سود مند صفت روغن للادن
لادن ده مثقال نرم کوفته در یک پیاله روغن مورد یکشبانه روز تر
دارند بعده در دیک آب گذارند و بجوشانند تا بخارات آب دیک
بللادن در ظرف بگذارند چنانکه طریقه روغن مصطکی است و طریق
اخذ روغن از دیگر اشیا مذکوره در قرابادینات مفصل است و وجه
آسان آنست که اگر دارو تر بود آب او بگیرند و اگر خشک باشد در آب
بجوشانند پس این آب دارو با روغن کنجد آمیزند و جوش دهند تا
روغن بماند و از غسولات که موی را بدان بشویند و محافظت نمایند
آب هلیله سیاه است و آب ترمس و آب چقندر و آب آمله فصل
اندر تطویل شعر و از انکه دراز موی بلندی سر زنان است ذکر او اهم ترتیب
بیان است طالب ایکی را در فصل محافظت گفته شد باید که بدان

ملازم باشند تا از آفت انتشار مصئون بود جهت دراز شدن موی آس و کل بنفشه
وبرگ آن از درخت تمر و آمله و بر سیاوشان هر چه بهم رسد کوفته
و بیخته بعد از تر کردن بنقیع آمله در سر اندازند و برگ کنجد و برگ کدو
و جمیع روغنها در رویانیدن و کرمی بود سود مند است تخشیدن مویها را آب چغندر
بشویند قبل این ادویه بکار برند و اگر در آب چغندر خردل هم یار کنند
بهتر باشد صفت روغنی که موی دراز کند جو مقشر ۴۰ درم آمله ۶۰ درم
هر دو را در آب جوش دهند تا مهرا شود پس بپالایند و لعف(؟) ووزن او روغن
بنفشه آمیزند و ایضا لادن ۳۰ درم آب برگ خطمی و برگ سمسم و برگ کدو
از هر یک ده درم داخل سازند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
و بر ویران روغن چرب سازند فصل اندر انبات شعر باید دانست
که برای رویانیدن موی هر چه در داء الحیة و داء الثعلب ذکر یافته نفع دارد
و فلفل کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر سرشته بالیدن مفید است و روغن
با ذراریح آمیخته در بر آوردن ابرو و ریش اثر تمام دارد و طریق او چنان است
که ذراریح که حیوانیست سرخ و نقطها سیاه دارد و اندر جو و بادرنگ تر است
بگیرند کثیر المقدار و سرها و دستها آنها جدا سازند و در سایه خشک نمایند
و بسایند پس اگر سه درم سحیق ذراریح بود یک اوقیه روغن بان ریزند
و ان ظرف را بالای آتش اندک گداز دهند تا که روغن غلیظ گردد پس اگر فرو
آرند و بر ریش و ابرو بمالند و اگر بعد از فرو آوردن ظرف قدری مشک و عنبر
اضافه کنند بهتر باشد و از خاصیت این دواست که تخشیدن عضو را منقطع
میانه بعد موی میرویاند و سیاه دانه سوخته یا با سوخته بکوبند و بر روغن زیت

بر کشند

بر کشند و بر ابرو بمالند موی را زود تر بر آورد و سیاه و دراز باب شیره طلا نمایند
بعده روغن لادن بمالند همین عمل کند فصل اندر حلق شعر و ادویه
مهیج نوره اشتر آهک آب نا دیده و زرنیخ است هر کدام برابر بگیرند و بمالند
و اگر قدری آهک زیاده باشد زود عمل کند و بعضی قدری سپیداب بعضی
داخل میسازد جهت علاج حرقت و صدف سوخته و زبد البحر سوخته در کچ
سوخته یا زرنیخ آمیخته همین عمل دارد و طریق استعمال اینها مشهور است
فایده مردان را بهتر و اولی است که موی عانه را از بیخ حلق نمایند زیرا که
خالی از مضرت نیست و باشد که آفت مرتبک ایجا بد و شهوت کم کند و ستردن
موی عانه با ستره در سطبری قضیب و افزونی شهوت نفع تمام دارد فصل
در منع انبات موی و باید دانست آنچه موی را از رویانیدن باز دارد و یا مخدر
و مبرد بود چون بنج و شوکران یا با خاصیت مانع انبات بود چون خون
سنگ پشت و بیضه مورچه و جز آن انتباه هرگاه ادویه مانعه انبات
بر عضوی بکار برند باید که نخستین مویهای آنجا بر کنند بموچینه یا بنوره حلق
نمایند و عقب او دوا بمالند و اگر موی را با ستره تیز تراشند و دوا بمالند هیچ
عمل نکند لهذا گفته اند که یطلی بعد النتف او الحلق بالنوره دون الموس
فصل در تجعید شعر یعنی ابتوه و در هم کردن موی و آنچه بدین کار آید
ادویه مقبضه است چون سدر و مازو و مردار سنگ و اکرو و حلیه و آمله و برگ
سرو و گزمازو و رغوه ملح و مانند آن و رغوه ملح غباریست از کف نمک
که در نواحی قریب دریا بر زمین سنگین جمع شود فصل در ترقیق شعر یعنی
باریک ساختن موی باید که در نوره خاکستر چوب رز آمیزند و غلوله سازند و آنرا

[illegible] بعضی [illegible] نیز [illegible]

هر محلی که خواهند زمانی معتدل بمالند و یکی نهاده بگذارند تا پوست بسوزاند

بعد از آن نوره که بر عضو مانده باشد به آب بشویند و آلوجه و آلو با قلا و تخم خربوزه

بمالند تا بر تر رقیق باری دهند و اتّقی ازاله ضرر آهک نمایند فصل در تبسیط

شعر و آنچه موی را رست داده و در هم شدن منع آنست که روغن به آب

در هم زنند و نیکو گرم بر موی مالند دایم و هر گاه این را استعمال نمایند بعد زمانه

به آب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع داده فصل اندر تسوید شعر یعنی

سیاه کردن موی سپید و ادویه مسوده اقسام است چون ابو خلسا لادن

و آمله و فستقین و شقایق و جز آن که در قرابادینات است دیگر شکوفه

درخت حنظل نرم بکوبند و مرهم بدان آمیخته استعمال نمایند دیگر مازو یک رطل

بنهند بریان کنند دیگر از شب یمانی و روسختج هر یک یا نود درم نمک هفت

درم نرم کوفته همه را به آب گرم خمیر سازند و بر موی بندند سه ساعت دیگر مرداسنگ

و آهک سرد کرده و گل سرشوی که بهندی گل ملتانی گویند هر سه برابر بیند

و به آب سرشته بر موی نهند و برگ بید الخیر بالای او نهاده بپارچه محکم کنند

و سه ساعت یعنی یک پاس بدارند بعده به آب گرم بشویند و عقب آن روغن

بمالند تا دفع مضرت دوا نماید و اگر روغن آمله باشد بهتر است و بعضی گل سه

حصه و آهک و مرداسنگ یک یک حصه مرکب میسازند و در گل قید نمیکنند

ملتانی باشد یا دیگر همان عمل داده و آهک سرد ناکرده می آمیزند دیگر جوز سرو

در شراب بجوشانند و خضاب نمایند فایده هر گاه خضاب خواهند کرد نخستین

موی را به آب گرم بشویند تا چربش موی دور شود و خشک سازند بعده خضاب گذارند

فصل در تشقر و تحمیر و تبییض شعر آنچه موی را اشقر کند حنا است و دُردی شراب

در ابتنج

٢٦٢

262

در ابتیج اهم سرشته و شب و زرنیخ مخلوط که و زعفران فقط همین عمل داده و تغره

رنگی است که میان سرخی و زردی و آنچه موی را سرخ گرداند طبیخ سعد و کندش است

و آنچه موی را سپید سازد خرؤ خطاف است دیگر پوست خشخاش و لفاح

و کافور و تخم ترب و کوکرد نرم کوفته بزهره گاو و سرکه برسرشند و نخستین موی‌ها

بکوکرد بخور دهند بعده این دوا گذارند چند کرت تا که موی سپید شود و اگر

بنوهاشن باریک بسایند و با سرکه آمیخته خضاب نمایند موی سپید کند باب

اندر امراض اظافیر و ظفر ناخن را گویند و اظافیر جمع است و این باب مشتمل

بر چند فصل است فصل در برص الاظفار و در سپید نما است

که بناخن ظاهر شود همچون برص و سبب او بطوی غلیظ فاسد بود که زیر ناخن

در آید علاج استفراغ بدن کنند اگر حاجت باشد و این ادویه ضماد سازند

زفت رطب علک الانباط و خاکستر سم بز بنجی دیگر زرنیخ لقشیا

ذا زرنیخ دو ثلث سرکه اهم سرشته بر ناخن نهند دیگر ترمس جوز السرو سرکه سرشته

یا به در دُردی سرکه مالند دیگر تخم حلبه و تخم کتان کوفته بعسل طلا کنند فصل

در صفرة الاظفار و سبب زردی ناخن قلت خون است و غلبه صفرا علاج تخم

مر کرجیر و سرکه طلا کنند و تقلیل صفرا نمایند فصل اندر وجع الاظفار علاج

برگ مورد و برگ سرو کوفته طلا نمایند و اما نار سیده بشراب پخته ضماد

سازند و مرهمها و شحمها با سرکین بز و سرکین گاو بگذارند فصل اندر

جذام و تعفف الاظفار و آن عبارتست از آنکه ناخن غلیظ و آکنده شود

و مجتمع گردد فاصله بیخ او و از غایت خشکی همچون استخوان پوسیده چون

بخراشند ریزه ریزه از آن جدا گردد و سبب فاعلی او خلط سوداوی حاد است

کمال احتراق حاصل شود علاج جهت تنقیه سودا فصد کنند و مطبوخ افیتمون
و مانند آن دهند و از اغذیه لطیفه جید الکیموس اصلاح خون نمایند و روغنها
هلیله و مغز ساق گاو و موم روغن و مرهم داخلیون ضماد فرمایند و لیسایند و گر
کسبب ناخن منقبض و ناپیدا چون برآید و مما قلت او که شود از بلادت
چیزهای سخت و جز آن بالضرور لتقعف و غلظ در آن راه یابد و تدبیر او
آنست که ناخن را نرم سازند باستعمال پیه ماکیان و پیه بط و امثال آن
و گفته اند ثقل قماع در تیلیثی صلابت ظفر نفع تمام دارد با جمله چون ناخن
نرم شود رو ایدیه بکار دبیرند تا بر شکل طبیعی آید فصل در تشقق الاظفار
یعنی شکافتن ناخنان و انشقاق که در طول ناخن افتد از طرف سر او و شقاق ماد
تیز در و ظاهر شود آنرا انسان الاظفار گویند و سبب انشقاق غلبه یبوست
و اجتماع سودا در بدن علاج در ترطیب بدن کوشند و بحار الجبن و امثال آن
تنقیه سودا نمایند و حریره مرغ و بط و لعاب تخم کتان و حلبه ضماد سازند یا سرکه
و مرلیشن یا سرلیشن و نمک و دردی سرکه یا عنصل و روغن کنجد یا مصطکی و نمک
کوفته طلا نمایند و خرف و نمک نرم کوفته با سرکه المعیدن و دائم نمک و لاکیه که
شویدن سودا فصل در تقلع الاظفار یعنی برکنده شدن ناخن و این سکل
لاسبب ست یکی استرخاء در سرهای انگشتان افتد از فرط رطوبت و بدان
سبب ناخن از بیخ جدا گردد و علامت او نابودن درد است علاج تنقیه
بدن کنند از بلغم و هر چه مزیل استرخا بود بکار برند دوم حدت خون این محل گ
فاسد سازد اصول و منابت اظفار را چنانکه در درد حس پدید آید و علامت او
الم متعلق است علاج فصد صافن کنند و بر ساق حجامت نمایند و اگر مرض در

ناخن

ناخن دست بود رگ باسلیق زنند اگر در ناخن پا باشد و در جمله حکیمی
حدت خون کوشند بشربت عناب و امثال آن فصل در انتفاخ و فارش
اظفار علاج با آب دریا یا آب عدس که با گرسنه جوشانیده باشند بشویند
و زفت و الخبیر جدا جدا یا یکجا ضماد نمایند فصل در رض الاظفار یعنی کوفته
شدن ناخنان علاج در ابتدا برگ آس و برگ انار ضماد سازند و بعد از آنکه
درد ساکن شود آرد گندم و زیت یا پیه بز و انزروت یکی کرده ضماد نمایند فیما جراحتی
که میان انگشت عارض شود علاج وی آنست که خرقه نیلی بر آن ببندند و لیف بیند
که بر آن بول کنند و آنرا البته دارد و ایضا مرد کنند و انزروت باریک ساخته
بر قرحه پراگندن سود دارد و قرحه که در قدمین افتد آنرا بعربی عثره گویند و تدبیر
انقلاع اظفار هر گاه ناخن فاسد شود بسبب جراحت یا جز آن و خواهند
که آنرا بر کنند باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ طلا نمایند یا زفت
و کرنب و زرنیخ و زیت طلا سازند و اگر نخستین ضماد داخلیون ناخن
نرم کنند و بعد این ادویه مقلعه بر نهند زود جدا کنند و پس از انقلاع مما فلت
نالند ناخن کج روید فصل در طلقیه و آن آنست مرضیست که ناخن همچون
طلق یعنی ابرک سفید و براق و سهل الانکسار گردد و سبب او قلت غذا و
تحجر رطوبات است علاج بر آن ملطف باکه و تقطیع رطوبات ماء الاصول و گلقند و سکنجبین
دهند و روغن بادام شیرین مالیده و بعد ظهور نضج مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و
زوفای رطب و حب المحلب و بادام شیرین و پنیر تازه بر و ضماد سازند و از اغذیه
هرچه مرطب بود سودا دهد فصل در موت الدم تحت الظفر یعنی مردن
خون زیر ناخن و کبود شدن شعبه رگی بود زیر ناخن بسبب سقطه و وقوع ضربه بر ناخن

ما السبب دیگر علاج آرد رفت یا سرطان نهری کنجد و بزر بنج سرخ کوفته یا قطر اسالیون
بسقمونیا یا کهضماد نمایند و بمثلث هر روز چند دفعه بشویند وگاه گاه تخم جرجیر
در سرکه طلا کردن لحو العرو و امتصاص و مکیدن ناخن مرس ساعةً بساعت
بغایت مفید است و قال شارح الاسباب و مصه فی کل یوم دفعات یزیل
ذلک لان المص یجذبه من العمق و ماء الفم ینضج و تلیین و تحلیل انتباه
در جنس کزومیت از امراض اصول ناخن در باب اورام گفته شده باب
در امراض متفرقه و این باب مشتمل است بر چند فصل فصل در قمل و صیبان
قمل بفتح قاف و تخفیف میم شپش را گویند و صیبان جمع صوابه است و صوابه
جزئیست سپید آویزان و منظوم بموی که آنرا بعضی شپشک خوانند باید دانست
که ماده شپش فضول رطب ردیست که طبیعت آنرا بظاهر جلد دفع کند و او را
غلظت از مسام بر نیاید و در عمق جلد محتبس ماند و در اینجا عفن شود و قمل
مستحیل گردد و از مسام سر بر زند و این علت بیشتر کسانی را افتد که غسل کمتر کنند
و چرک در ابدان ایشان جمع شود و در غسل عنایت و حیض با خیر نمایند و الفناء
خوردن انجیر ها بد بظاهر دفع میکند علاج آنجا که بسیار پدید آید باید که بدن را
بفصد و مسهل پاک کنند و بعد به جهت تنقیه جلد با آب شور غسل فرمایند و برگ
دفلی و میویزج و حشیشة العفص و بادام تلخ یکجا کرده طلا نمایند و قسط و زرد اذر
زرنیخ لیسبرگ وده هر کدام در رشته طلاهای مفید است و بطبیخ چغندر و پودینه گوهر
و برگ سرو و ترمس شستن بدن سود دارد و کندید ثیاب از موز و پوشیدن
حریر و کتان نافعترین چیزها است و نوعیست از قمل که آنرا قمقام گویند و دوی
آنست که در مسام چسپیده و غایص بود و چنان نماید که گوئیا بیخ های موی است

وهرگاه

وهرگاه بدان گرمی آتش یا آفتاب رسد تا به گرم شوند پیشتر بر آمده کوده
سر خود برافراز آید و جنبان شوند و علاج این قسم نیز همان است که گفته شد و این دوا
مخصوص است اشنه و فلفل میویه فلفل سپید پوست انار در آب بجوشانند
و بطبیخ آن عضو را بشویند مبالغه دوائی که در کشتن صیبان مخصوص است دالوه بعد العنب
و پوست انار در سرکه حل کنند و بمالند و قال صاحب الاقسرائی للقصد فی منع تولد
القمل والصیبان تاثیر عظیم فانها لمسیب که رطوبت را باذن الله تعالی بجود جلد
دفع مینماید اگر رطوبت رقیق بود متولد میگردد عرق و اگر غلیظ بود متولد می شود
چرک و اگر غلیظتر بود متولد میگردد خصف و اگر رطوبت بظاهر بشره منفذی شود
و در زیر جلد بماند تولد میکند داء الثعلب و اگر مختلط گردد بر طوبات صدیدیه
تولد میکند قوبا و سعفه و اگر مختلط نگردد و مستعد شود قبول صورت حیوانیه را
تولد میکند قمل فصل در کثرت عرق و او بحسب اسباب متنوع است
نوع اول آنکه بدن ممتلی شود از مطعوم وقتی و رطوبات را طبیعت بعرق دفع کند
کما قال بقراط فی الفصول فی المقالة الرابعة منها العرق الکثیر الذی یکون بعد
النوم من غیر سبب بین یدل علی ان صاحبه یحمل علی بدنه من الغذاء اکثر مما یحتمل
نوع دوم آنکه امتلاء متقادم که حاصل شده باشد از اخلاط در بدن موجب کثرت
عرق شود و علامت او امتلاء اخلاط است و با وجود خلو معده و علامت کثرت
اکل عرق آمدن علاج آنجا که مطعوم وقتی که سبب بود تقلیل طعام فرمایند
و گرسنگی و ریاضت نفع دارد و آنجا که امتلاء متقادم اخلاط سبب بود تنقیه
خلط نمایند بحسب مراعات سبب و مزاج نوع سوم آنکه مسام مسترخی و ضعیف
شود و مسام بگشایند و قوت از هضم چیده عاجز آید و علامت او آنست

دفع [illegible] شپش و صیبان [illegible]

که در قوت فتور افتند و ضعف در بدن مریض روز بروز ظاهر شود خاصه اگر
ما لیستفرغ بالعرق مواد صالح بود فقط علاج آنکه حبس عرق کنند و مسام
بند سازند استعمال نمایند شربها و طلاء و غذاء و اگر مشروبات
بگیرند برنج سماق و گشنیز خشک و عدس و عناب و در آب تر کنند
یا بجوشانند و آب او بدفعات بنوشانند و شربت خشخاش نفع
دارد و ذکر اطلیه حابسه مازو با قدری اسفیداج و از زیره باریک ساخته
بگلاب طلا نمایند و صندل و گل سرخ و گلنار و اقاقیا و حضض و
کندر هر یک ازین بروغن گل یا گلاب سرشته طلا کردن نفع دارد
و تدهین بروغن سوسنبر است و آب لف الکرم و آب غوره
و صندل و کافور و همه لعابهای سرد چون لعاب اسپغول و بهدانه
مالیدن مفید است و قیروطی که از روغن بادام و بنفشه و غبار آسیا
و موم سفید و مغز ساق گاو یا چربی بط و مرغ سازند دفع عرق مینماید
و غذاهایی که حبس عرق کند هریسه است و گوشت نمک سود و گوشت
گاو و امثال آن هر چه غلیظ بود فایده لف الکرم عسلوج کرم است
یعنی شاخهای نرم و سبز درخت انگور و بعضی گفته اند که لف الکرم
چیزیست که بر درخت انگور می پیچد نوع چهارم آنکه بسیاری حرکت
و ریاضت و ملاقات حرارت هوا و جز آن باعث کثرت عرق
گردد و علامت او وجود سبب است و علاجش قطع سبب نوع پنجم
آنکه طبیعت ماده مرض را دفع کند و علامت او وجود حمی است و کثرة
عرق در ایام بحران افتادن و اینچنین عرق را حبس نشاید کرد که مضر است

مگر اگر

مگر اگر خوف ضعف افتد فایده از جمله حیل بازداشتن عرق آنست
که آب بسیار ننوشند و بهوای خوش نشینند و عرق پاک نکنند
زیرا که هر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر بگذارند همچنان و پاک نکنند
باز ایستد صفت روغنی حابس آب برگ مورد تر و آب مازو روغن
گل بجوشانند تا آبها بسوزد و روغن بماند پس در پشت و مفاصل
بمالند و اگر مورد تر نیابند برگ مورد خشک و گلنار و گلسرخ و عصفر
و بهی جمله در آب بپزند و آب صاف کرده بگیرند و چهارم حصه آب
روغن گل یا کنجد آمیزند و بجوشانند تا روغن بماند و اگر مازو نیم کوفته
با این ادویه بجوشانند قوی تر باشد و روز که حبس عرق کند برگ مورد
و گلنار و کهربا با همچون غبار کنند و بر بدن پاشند روغنی که عرق حبس کند
و بدن را قوت دهد و مانع غشی گردد که در زمان گرم حادث شود آب
سیب و بهی گلاب و روغن گل یا کنجد جمله برابر با آتش نرم بجوشانند تا که
روغن باقی ماند و حذر از تدبیر حبس عرق در حمیات محرقه نیز گفته شده
فایده بسیار باشد که ابتدا بیرون عرق آورند حاجت آید لهذا در پی ذکر
کرده میشود تا عند الحاجت بعمل آرند و مبتلا بکثرت را ازین چیزها دور
دارند باید دانست هر چه مفتح مسام بود عرق آرد از آنها خارجیه
استحمام است و ریاضت و انکباب بآب گرم و امثال آن و القاء
آب گرم نیز و گلاب و قدری سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر بدن
مالیدن و کذالک روغن بابونه تنها یا بوره آمیخته و روغن غار و
بلسان و روغن سوسن و آب ترب بازراوند از جمله معرقات است

وللذو غلبه شرب سکنجبین ساده یا بزوری ست با آب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه همین عمل را کند و تناول نخود آب و قلیه نزدیک ازین قبیل است و آبی که در غایت سردی بود در تابستان نوشیدن او از معرفات است

فصل در عرق الدم و عرق الدموی عرق الدم آنست که بجای عرق خون حرف آید و عرق دموی آنست که عرق ممتلا با خون آید و سبب این مرض حدت و رقت خون است و بجا لمطلت صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج فصد کنند و مسهل دهند بحسب احتمال قوت و بر ده مسکن خون و کاسر خون و حدت او بود بنوشانند چون نقوع زرشک و کاسنی و کشنیز و عناب و توت شامی و زرد آلو ترش و دانه انار و شربت آلو و عناب و سماق و امثال آن و پس از حصول تنقیه چیزهای قابض چون پوست انار و آس و برگ طرفا و جوز سرو و عفص ملوط با آب نمقم طلا نمایند تا مسام محکم سازد و از اغذیه آنچه مغلظ و مبرد بود و بارها ذکر یافته بکار برند

فصل اندر هزال و مفرطین و باید دانست هرگاه احوال بدن متغیر شود از حد اعتدال لعو بلاغری یا فربهی مفرط کراید با آفات عظیم مستعد میگردد بدن چنانچه گفته آید قسم اول در سمین یعنی فربه ساختن و آفات که در بدن مهزول کثیر الورود است سرعت انفعال است از هر امری و حرکتی نفسانی و بدنی و خارجی چون غم و هم و حمام و سهر و جماع و حرکت و ملاقات اشیاء صلب و هوای گرم و سرد و امثال آن و الیضا مهزول مستعد میباشند بحدوث حمیات عفنه را سبب غلبه

صفرا

۲۶۶

صفرا و شدت احتباس خون در رگها زیرا که منفعت کثرت در بدن سارا است کما لا یخفی و اسباب هزال شش گونه است یکی آنکه غذا کمتر خورند و بدان سبب بدل ما یتحلل نرسد و بدن لاغر شود دوم آنکه غذا لطیف نهایت لطیف خورند و او از غایت لطافت زودتر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد لهذا اطبا گفته اند من یرید تسمین بدنه یختار من الاطعمة اغلظها سیوم آنکه غذای فاسد و نامطبوخ خورند و خون فاسد از آن حاصل شود و بجهت فساد از آن حاصل شود طبیعت آنرا جزو بدن نسازد چهارم آنکه در اعضا سوء مزاج پدید آید و بدان سبب غذا کمتر جذب کند پنجم آنکه در احشا آفتی افتد چنانچه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا با عضا چنانچه باید نافذ نگردد و یا عظم در طحال پدید آید و از جگر سودا جذب ننماید و بدان سبب قوت جگر سست شود و مزاج او فاسد گردد و در توزیع غذا فتور روی نماید و اعضا را بهره نرسد چنانچه باید یا دیدان و کرم در روده متولد شود و هرچه خورده شود بخود کشد و بدان سبب اعضا را نصیب تمام نرسد ششم آنکه تحلیل بیشتر افتد از غموم و هموم و کثرت ریاضت و سرعت آن و سرعت ریاضت ریاضت بغیر سکون را گویند و علامت هر یک ازین اسباب مذکوره و جود آن سبب است علاج نخستین ازاله سبب مهزله کنند از آنچه در محل هر یک مذکور است و لیعزوا ل سبب اشربه و ادویه و غذای مسمنه استعمال نمایند بحسب حاجت و جهت جذب غذا با طراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و با آب گرم بدن

ششتن نفع داده و بعد استحمام و روغنهای مرطبه مالند قلیل المقدار زیراکه
تکثیر او جلد را مسترخی میسازد و ذلک لیس بمطلوب و در این باب جامهای
نرم پوشیدن و با یاران و سرور و سکون کوشیدن و عطریات بوئیدن و
بعیش دمساز بودن مانع کدر بودن و با معشوقه دلربا یکجا خوابیدن بشرط
قلت جماع از تمام داخل ذکر اشیاء مسمنه باقلا مقشر و مغز تخم کدوی
شیرین هر کدام نرم بکوبند و بر روغن بادام و آب کشک و آب انار شیرین
بپزند و میل نمایند دیگر عناب و مویز هر کدام را در آب نیک بجوشانند
و صاف نمایند بعده مغز بادام و خشخاش و مغز تخم کدو و صمغ عربی
همه لت داده و نرم کوفته اضافه کنند و باز اندکی بجوشانند
و روغن بنفشه و روغن ماکیان فربه آمیزند و بجوشانند تا همچون حلوا
شود پس گلاب بران پاشند و بخیسانند تا روغن جدا شود و آن حلوا را
بخورند و آن روغن بر بدن بمالند نوع دیگر نخود سپید در شیر تر کنند
تا شیر را جذب کند پس خشک سازند و بیست درم ازو بگیرند و برنج
و کشک جو و گندم هر یک ده درم و نان میده خشک ده درم و همه را
کوفته بیخته در شیر بپزند حریره مانند و با قند شیرین کرده میل نمایند
روزی چند بار نفع ظاهر شود دیگر مغز بادام شیرین و خشخاش سپید
حب صنوبر حب السمنه حب الخضرا همه را نرم بکوبند و بر روغن گاو
بریان کنند و شکر کوفته مخلوط سازند و صبح و شام بقدر قوت بخورند
دیگر که در تسمین بهتر از آن مشهور گشته و عجیب الاثر است تودری سپید
و سرخ هر یک نیم درم حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی قاقله هر یک

سه درم

267

٢٦٧

سه درم حب السمنه لوزیدان جوز جندم حب القلقل هر یک یکدرم
زعفران ده درم مغز بادام شیرین نیم من بندق مقشر نیم من جوز هندی ده استار
آب برنج نیم من عسل کف بر داشته ده من فانید سپید نیم من شکر سپید
نیم من کتیرا نیم من روغن کنجد نیم من آب باقلی آب نخود هر یک ده استار
باید که فانید بکوبند و عسل ریزند و بر آتش نهند تا بهم آمیزد پس
فرو آرند و دیگر ادویه سوای زعفران کوفته بیخته و آنچه بیختنی است
نابیخته در آن آمیزند و زعفران را در گلاب حل کنند و شکر
در او آمیزند و با آتش نرم گذارند و روغن کنجد اندک اندک بریزند
و بکفچه بگردانند تا حل شود پس این را با آن ادویه معجون آمیزند و بکفچه
زنند تا جمله بهم آمیزد هر روز پنج درم بخورند و بعد از آن بزمانی استحمام
نمایند و در حمام درنگ بکنند و دیگر حلویات و شیر و برنج مفیدست
و اغذیه که مخصوص بدین کار است هریسه است و حلیم و کله پاچه
و گوشت طیور مسمنه چون بط و ماکیان و کبک کباب ساخته
و امثال آن هر چه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد انتباه
در تناول اطعمه رعایت هضم واجب دانند زیراکه اکل مغلظات
با قصور هضم معطل مقصود است و مزید سبب و در خصوصیت گوشت
بره و بز غاله بهترین اغذیه است نقل نموده اند که بدین فربه می سازد و تکثیر
غذا موثرست بشرط هضم بالجمله چه در دوا و چه در غذا رعایت
معده ضروری دانند و بحسب احتمال او ادویه و اغذیه استعمال فرمایند
در تهزیل یعنی لاغر ساختن بباید دانست که در فربهی مفرط خطر

بسیار است لذا قال فی الذخیرة فی السمن المفرط نه آفات که در سمن خوف وقوع
داله هفت است یکی ضیق النفس قاتل بواسطه امتلاء رکها و تجویفها دوم
غشی و سکته بواسطه امتلاء و ریختن ماده بفضای دل یا دماغ سیوم شکافتن
رکی بزرگ که رقیق الجرم بود و چون بشکافد التیام نگرد و خون بتمامه از
بدن بیرون آید چهارم خفقان و تپ ردی و امثال آن بواسطه انضغاط
رکها و عدم نفوذ هوای مروّح و بدان سبب مزاج روح فاسد شدن و
عفونت حادث گشتن پنجم عقم اما فی المرئة فلقلة نضج المنی ایضا و لمزاحمة
الثرب لفم الرحم فلا ینزرق الیه منی الرجل و ان زرق و علقت السقط
الجنین لضغط الثرب ششم فالج هفتم ذرب و اسهال بسبب کثرت
رطوبات و ایضا امراضی که مردم فربه افتد زود یافته میشود تا که مستحکم نشود
و همچنان اثر ادویه عندالحاجت باعضاء آلیه نمیتواند رسید جهت ضیق
منافذ و مجاری از آنست که امراض فربهان بسته باشد و علاج دشوار پذیرد
و کذلک فربه در هر کار عاجز و محتاج بود و بر تشنگی و گرسنگی صبر نتواند کرد
و سعی نتواند نمود علاج بتخفیف مسهل و مدرات دهند و تقلیل غذا و کثرت
تعب و استحمام یابس و تقلیل نوم فرمایند و عرق آورند و روغنهای
گرم محلل چون روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام
و معجون کمونی و القروبا و سکنجبین و دواء اللک و همه ادویه گرم و خشک
خوردن نفع داده و خوابیدن بر زمین سخت و تابستان نابودن مفید است
و هر چه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست و نمک و گوشت افعی
خوردن درین باب قویتر از همه دوست و استحمام هم نافع است که در هوای

کرم

[illegible]

گرم حمام نشینند و آب استعمال نکنند و حمام از گرسنگی باید نه بر سیری که حمام بر سیری
از مسمنات است سفوفی که بدن لاغر کند نانخواه تخم بادیان سداب زیره
کرمانی هر یک چهار درهم مرزنگوش خشک بوره ارمنی هر یک یکدرهم چوب
لک یا لک مغسول ده درهم کوفته بیخته هر روز یک مثقال بدهند دیگر
لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ مرزنگوش نیم درهم زراوند
برد جنطیانا هر یک دانگی و نیم کوفته بیخته ده دانگ بدهند دیگر لک مغسول
یکدرهم با سرکه چند روز ناشتا خوردن بدن لاغر کند و تشنگی بسیار
کشیدن اثر تمام داده فصل در تشنج جلد سر گاه باشد که از فرط یبوست
تجمع و تشنج افتد در پوست سر و میان اجزای متشنجه راهها همچون انهار
ظاهر شود علاج ترک استفراغات کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان
و دیگر مرطبات بر سر مالند و در بینی چکانند و روزی چند بار آب گرم
و شیر بر سر ریزند و سر بخار آب گرم و شیر دارند و دستار چنان بندند
که تشنج درست کنند فایدها بسیار باشد که سبب تشنج جلد سر خشکی باشد
بلکه سخت بستن دستار بود از سن طفولیت و این را تدارک مشکل توان کرد
فصل در تشنج جلد الجبهة گاه باشد که در پیشانی تشنج پدید آید با خارش
و حمرت جلد و این در سرسامها اکثر افتد و سبب او امتلاء مقدم دماغ است
از خلط رقیق علاج تنقیه دماغ کنند و زوفا و بنفشه و تخم مرغ و قیروطی
که از موم و روغن کدو و بادام ساخته باشند ضماد نمایند فصل در تعظم الراس
و بزرگ شدن سر آن دو نوع است یکی آنکه رطوبات ریاح غلیظ زیر پوست سر
جمع شود و شؤون یعنی درزهای سر که عبارتست از ملتقی قبایل الراس متفتح

وکسسته گردد د بالعرض و در لیف اجزاء سبز بر که پدید آید علاج آنجا که عظم درد
پیدا گشته چیزی که محلل و ملطف رطوبات و ریاح بود ضماد نمایند چون حب
الرشاد با آب سلق کرده و زرد چوبه بروغن بادام تلخ یا روغن زیت و با بید
صبر و کندش و زعفران با آب مرزنگوش در بینی چکانند و وسم آنکه میان
پوست سر و صفاق که بالای قحف است یا میان صفاق و قحف رطوبتی
گرد آید و بدان سبب آنجا متورم نماید و بلمس نرم بود و بی درد باشد و مهر نکب بدان
نماید لان ذلک الرطوبة غیر منفتح علاج پوست انار و جوز سرو و لیر که ضماد
سازند و اگر بدین منتفع نشود پوست را بشکافند از آنجا و مائیه را بیرون
بیرون آرند و بعد استخراج مائیه بتمامه جراحت را بمراهم مندمل نمایند
فایده اگر مائیه بالای صفاق بود شکاف خفیف کنند و اگر زیر صفاق
باشد شکاف عمیق زنند تا صفاق شکافته شود و هر گونه که باشد
اگر مائیه اندک بود یک شق عریض کافیست و اگر بسیار بود دو شق متقاطع
و اگر بسیار تر بود سه شق متقاطع فصل در انتفاخ و حکه اصابع گاه باشد
که در هنگام سرما و خریف بوقت صبح و شام انگشتان بخارند و ورم کرده گردند
از جهت احتباس فضول در آن و این حالت صفراوی بدن را بیشتر
افتد علاج برای تفتیح مسام و تحلیل مادّه آب دریا یا آب شور یا نمک آب یا طبیخ
چغندر یا طبیخ شلغم یا پاچه اکحیر و کرنب یا عدس مقشر و کرسنه و ترمس
جوشانیده باشند انگشتان را بشویند و زمانی در همان نگاه دارند و بمالند و اکحیر
در شراب پخته ضماد نمایند و اگر بدین قدر منتفع نگردد آب بیخ سرو بزند فانه
یبرد ذلک الاکحیره و یغلظها و یسکن لذعها وحدتها و الحکة الحادثة عنها

فصل در تقوع

یا کبیکج

فصل در تقوع القطاط و جمع آنها قطاط بالفتح نشستگاه را گویند و قال
الشارح و هو مقعد الردیف من الدواب و من الانسان الموضع
الذی بمنزلة ذلک منه باید دانست گاه باشد که از کثرت استلقا یا
اصطکاک بفراش نشستگاه سرخ شود بلکه خراشیده گردد و بگذارند
و منقرح شود بقرحه ردیه و این در بیماران ناتوان اکثر افتد علاج
در اول امر یعنی هنگامی که آنجا سرخ شده باشد ترک استلقا فرمایند
اگر ممکن بود و حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و جز آن
دیگر روادعات طلا نمایند و آنجا را تر دارند بگلاب و سرکه که برف
سرد کرده باشند و آنجا که ترک استلقا ممکن نباشد یعنی بیمار را از غایت
ناتوانی از خفتن بر پشت چاره نباشد باید که آنرا روزی چندبار بگردانند
بر پهلو و نشستگاه را در هوا گشاده بدارند تا کمال لطف گیرد و الیف برگ
بید و کاهو و رس و ریگ نرم زیر او بگسترند و فراش درشت و سخت دور
دارند و هرگاه خراشیده شود و قرحه آرد مرهم اسفیداج و امثال آن دیگر
مجففات به سازند فصل در صنان بضم صاد مهمله و آن آنست که بوی بد
از بدن آدمی آید و سبب او دیگر عفونت اخلاط است و حرکت آن بوی
جلدا و آنست که بعد جماع و حرکات متواتره بوی او زیاده میشود و تاخیر در غسل
جنابت و تناول چیزی که بالخاصیت ماده حریفه را با بط هر بدن حرکت
دهند چون حلتیت و حلبه و سیر و بیخ الجذان و برگ او و خردل و مانند
آن از موجبات این علت است و بیشتر ظهور او در اماکن پوشیده بود چون
بغل و کش ران و زیر خصیتین و باشد که از تمام بدن بوی بد می آید و سبب

عفونت برانند بول و عرق نیز عفونت اخلاط است علاج بفصد و مسهل
بدن پاک کنند و جهت تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج اشربه مبرده
دسکنجبین و جند و اغذیه مناسبه چون فراریج و طباهیج بسرکه پخته
بخورانند و از انچه معد او است و بالا گفته شد بپرهیزانند و بعد تنقیه
آب نیمگرم غسل فرمایند و آس و شب و برگ سوسن و صندل طلا نمایند
آب سیب یا گلاب یا آب حرف و این ادویه در بغل و دیگر اماکن
منتنه مالیدن نفع داده و مرداسنگ سپید کرده و گلاب مربا ساخته
دو توتیا و قدری کافور بگلاب اقراص ساخته بدارند و بوقت حاجت
بگلاب یا آب حل نمایند و بمالند دیگر اشق صندل سپید سعد کوفت ترنج
مرزنجوش شاهسفرم اشنه گل سرخ مشک سنبل شب یمانی جمله مساوی نرم کوفته
و بیخته بر بغل بمالند و هرچه قابض مسام و مکثف جلد و مانع عرق است
مالیدن او سود داده و مرداسنگ فقط بآب سائیده طلا کردن سریع
الاثر است فایده گاه باشد که در مغابن و میان انگشتان پای و زیر
قدم و زیر پستان عفونت افتد بواسطه کثرت فربهی و عرق شور علاج
رگ زنند و مسهل دهند و در تبدیل کوشند و از حرکات منع نمایند خاصه
در هوای گرم و بعد تنقیه انجا را بآب گرم بشویند تا چرک و فضله منقطع
مجتمعه زایل شود بعده جهت تکاثف جلد و انسداد مسام آب سرد استعمال
نمایند در آنجا تا مانع ترشح عرق و فضول عفنه گردد و ذرور عرق نفع داده
صفت آن برگ سوسن توتیا مرداسنگ گلنار گلسرخ گل ارمنی حنا
سوخته پوست انار جمله برابر و کافور قدری بسرکه کوبانند و خشک ساخته بدارند

و وقت

و وقت حاجت در انموضع پرا کنند و هرگاه از تیزی عرق و مالیدن موضع
جراحت شود مرهم خل و سفیده بر نهند و اگر ختنی بسرکه بشویند تا چرک
و رطوبات قرحه که مانع اندمال است بزداید بعده مرهم عروق بکار برند
بهتر باشد فایده گاه باشد که در پوست سر نتن افتد بسبب خلط دسم
که در انجا گرد آید از بخارات دهنیه که از دماغ بپوست سر برآید و آن خلط
عفن گردد و اینمرض بمشایخ و اطفال اکثر افتد لکثرة الرطوبة التی هی
مادة العفونة فی ابدانهم و ضعف الحرارة الغریزیة التی تمنع العفونة
علاج بعد تنقیه نمو افق برگ سوسن و مرداسنگ و توتیا و پوست درخت
صنوبر و جوز سرو سوخته و اقاقیا و کندر بشراب طلا نمایند و از غذا که درو
سیر و پیاز بود اجتناب فرمایند دیگر ادویه که خوردن آن عرق تمام
بدن خوشبو کند آبهل سلیخه کرفس آب زردالو انوشدارو هر واحد
ازین ادویه با آب مغیر است بقدر مهیو بخورند و برای عرق پای
شب یمانی در آب حل کرده مالیدن سود داده و برگ سوسن یا برگ طرفا
یا از آبی که در آن شبلیده کرده باشند همین عمل داده و عرق کف دست نیز همین
به شود فصل در برد الاطراف بالبرد باید دانست گاه باشد که از رسیدن
سردی مفرط دست و پای مترهل و متعفن و سیاه شود و همچون ابدان
مرده گردد و انما اختص القول ببرد الاطراف لان ضرر البرد بها اکثر
من سایر البدن لبعدها عن ینبوع الحار الغریزی و لدوام انکشافها و ملاقاتها
للبرد علاج در اول امر یعنی هنگامی که کبودی ظاهر شده باشد و پس اما فساد
و عفونت راه نیافته و متورم نگشته بشتابند و روغن زیت و زنبق

ترجمه یعنی بسیاری رطوبت آن که ماده عفونت است در بدن ایشان
و بسبب ضعف حرارت غریزی که مانع عفونت است

ترجمه خاص نمودن کلام بفصل الاطراف از جهت آن است که ضرر سرما باطراف بیشتر است از سایر بدن
بسبب دوری آن از منبع حرارت غریزی و بسیار بودن ملاقات آن با سرما

درروغن کنجد که بگل یا یاسمین ترتیب کنند آنرا روغن زنبق گویند و رازقی
روغن سوسن سپید را خوانند و دیگر روغنهای گرم بمالند و اگر ورم
پدید آید لیکن سبزی و سیاهی ظهور نکرده باید بطبیخ اکلیل و بابونه
و شبت و سبوس و یتن الحنطه و شلغم و کرنب و شبنم و تمام مرزنگوش
و حلبه و تخم کتان هرچه بهم رسد اطراف دران گذارند و بشویند و طبیخ
گرم باید و آب گرم فقط نیز مفید است و بعد از برآوردن اطراف
ازین طبیخ روغنهای بمالند و عدس نرم کوفته بشراب بجوشانند
و بر آن گذارند و اگر بعد تورم اطراف سبزی یا سیاهی نیز ظهور کرده باشد
باید که در آن موضع شرط عمیق زنند و تنبیده در آب گرم گذارند و
نهاده دارند و خون برآمدن دهند تا که خود بایستد پس برون آرند
و گل ارمنی بآب و عسل و سرکه طلا سازند و بعد ازان بشراب گرم و یا
بآب سرکه روزی چند کرت بشویند تا که قرحه خشک شود و در محل شرط
گوشت بروید و اگر تخفز و اسود بسبب عفونت در اطراف افتد باید که
برگ چقندر و کرنب بپزند و بروغن گاو و سرکه بسرشند و در آنجا گذارند
و همین ضماد میکنند تا که گوشت کهنه و سبز و سیاه شده ساقط شود
و اعضای مجاوره صحیحه سالم ماند و درین عمل از استعمال آهن
بهتر است اما آنجاکه اسقاط اجزاء متعفنه اطراف بغیر حدید ممکن نبود
ناگزیر است از استعمال آن تا فساد بدیگر اجزای تعدی نکند لیکن احتیاط
کلی باید که بهنگام قطع تا شظایا و عصب و عروق بریده نشود و بعد سقوط
اعضای کنده بهوا البود یا با آهن بعلاج قرحه پردازند باستعمال مجففات

وجزآن

وجزآن که لازمه علاج قروح است و عنقریب گفته شود **فصل در سوختن از آتش**
و آب گرم و روغن گرم وجزآن و او مشتمل است بر چند قسم قسم اول
فی حرق النار هرگاه بدن سوخته شود بآتش و خفیف باشد و آبله نکرده
باید که در تبرید موضع و دفع مضرت حرارت کوشند و این چنان باشد
که خرقه ببرف سرد کرده بران گذارند و چون گرم شود دیگر نهند و جمله
ادویه مبرده طلا کردن نفع دارد چون گل ارمنی بآب و سرکه حل کرده
و عدس پخته و سیاهی که از دوده و صمغ ساخته باشند و قال جالینوس
فی الساعة اذا حل المداد بالماء و طلی علی حرق النار و ترک علیه نفع
من ساعته و سپیده بیضه مالیدن در تبرید و تسکین لذع نظیر ندارد و
جنوات و یا شیر طلا کردن مفید است دیگر روغن گل و سپیده تخم مرغ بهم
آمیخته بروی پنبه برنهند و بچسپانند دیگر عدس مقشر و گلسرخ بجوشانند
تا مهرا شود بعده تا برد چون سفیده تخم مرغ و روغن گل آمیزند و طلا نمایند
همان ساعت که سوخته شود دیگر برگ خطمی و خبازی بآب بجوشانند
و در هاون بکوبند با سپیده ارزیز و آب گشنیز تر مرهم سازند و بخرقه
نهاله برنهند و آنجا که احتراق شدید بود و اعضا را منقط سازد فصد
کنند اگر بدن ممتلی و قوت قوی باشد و تلطیف تدبیر نمایند دیگر اگر آبله
نریزد و مرهم اسفیداج استعمال فرمایند و اگر بدین مرهم درد ساکن نشود
مرهم نوره بعمل آرند انتباه بسبب وجود نقاطه که آبله کند آنست که رطوبت
داخله تا خارجی مائیه از خون جدا شود و از اطراف عرق برآمده بزیر
پوست مندفع گردد پس بالضرور پوست از گوشت جدا کرده برآید بجب

مرهم ... ... آبله تا ... شود ... ... نفع ... [illegible]

مقلاد بائیه صفت مرهم نوره بگیرند آهک و آنرا هفت بار آب بشویند تا حدت
و تیزی او بتمامه زایل شود پس خشک سازند و بروغن گل خام یا بروغن مورد یا
بروغن کنجد آمیزند و طین قیمولیا اضافه نمایند و بر عضو محترق نهند یا پنبه
کهنه بدان آلوده بر عضو بگذارند و طریق شستن نوره آنست که نوره
سپید در خرقه تنک ببندند و در آب حرکت دهند چند نوبت تا ثقل او
به نشیند پس آب از وی دور کرده آب دیگر ریزند همچنان هفت کرت
آب بگردانند و اگر نوره در خرقه ببندند و همچنان در آب بگذارند زمانی
و آن آب جدا کرده چنانچه گفته شد بهفت آب بشویند روا باشد
مرهمی که همین عمل او خاکستر پای ماکیان و خاکستر نمک اندرانی و آکو
برنج و سپیده ارزیز هر چهار باهم بسایند و بسپیده بیضه در روغن بنفشه
آمیزند و طلا کار برند و انما اختص رماد ارجل الدجاج بخلاف الدیکه لان فی
اعضائها رطوبة بورقیة حادة الذاعة قسم دویم فی حرق الدهن الحار
علاج مرهم که ذکر یافت در سوختن آتش در سوختگی روغن گرم نیز کفایت
کند و این دوا بالخصوصیت سپیده بیضه و قدری زیت و سپیده آمیزند و در
شیشه اندر ریخته جنبانند تا یکسان گردد طلا نمایند قسم سیوم فی حرق الماء
الحار علاج تا که آبله نزده باشد باید که ماء الرماد و ماء الزیتون مملح بر عضو
ریزند و خرقه سرد کرده بر نهند و آنچه در حرق النار گفته شد بکار برند
و بعد تنفط مرهم نوره استعمال نمایند و خاص ترین ادویه خاکستر جوزست
بزرده بیضه سرشته و حارث بن کلده ثقفی که طبیب اهل مکه بود در عهد
رسول الله صلی الله علیه و سلم برگ تاب میسوخت و ماء الشعیر را بزرده بیضه

میزد

میزد و بر جای نهاد صفت ماء الرماد بگیرند رماد یعنی خاکستر و در آب گذارند
و بعد از زمانی آن آب بپالایند و خاکستر دیگر در ان اندازند همچنین
طور سه کرت یا پنج کرت خاکستر تازه در ان آب اندازند بعد آب
مذکور بکار برند و هو کثیف و لیقبض منه غیر لذیع قسم چهارم فی احتراق
من الصواعق علاج آنچه در حرق النار گفته شد بکار برند بخارات و دخان که
از زمین خیزد با ابر آمیزد و آنجا برودت کیف که نازل گردد و ابر را پاره کند
بهبوط و مشتعل گردد بقوت تسخین که از حرکت قویه و اصطکاک
حادث شود پس آواز که ازو بر جی آید آنرا رعد گویند و روشنی که ازو میجهد
در دو منطفی میگردد آنرا برق خوانند و او لطیف دخان مشتعل است
و آنکه در هوا سرد نشود و بزمین افتد آنرا صاعقه نامند و آن کثیف
دخان نکرده باشد که بسبب ارضیه بکره خود باز پس شود خاصیت و سبب
که بر هر چه بگذرد آنرا بسوزد و میت کند بواسطه ناریه که در آنست اما اگر
دورتر افتد و چیزی از لهیب او بآدمی و دیگر حیوان برسد و آبله کنند
آنچه گذشته شد تدبیر آنست و الا بر آنچه او افتد فی الفور آنرا منهدم
میسازد چنانچه فی هرات حکایت در سنه یکهزار و چند در ملک کرنانک
صاعقه افتاد مقبل فیلی تمام پوست او سوخته شد و بمرد و بجائی که افتاده
بود و دیگر حیوانات و مردم که قریب او بودند همه سلامت ماندند و شخص
که یک تیر پرتاب ازینجا زیر خیمه نشسته بود مجرد افتادن صاعقه از گرمی
تا کمر او بر سبیل حمایل بسوی سینه و پشت آبله سوزان یکبارگی بدید آمد و حال
آنکه از تابش او هیچ آسیب بدین نرسیده و هر چند فصد و مسهل میخورانید

واو دیر صبر دن بکار می برد نفع عظیم یافت و بهمان عارضه بعد سه سال بمکان
اصلی شتافت قسم پنجم فی الاحتراق عن الشمس گاه باشد که شخصی نرم پوست
در آفتاب سخت گرم سیر کرد و بدان سبب پوست او بسوزد مرهم کافوری
و مرهم سرکه استعمال نمایند قسم ششم فی احتراق الجلد من عمل البلادر
علاج شرط زنند و حجامت کنند تا زرد آب که از خون جدا شده بسبب احتراق
برون آید و ایضا ماده حاده که بواسطه حرقت والم بدان جانب میل کرده مجتمع
شود بعد مرهم خل یعنی سرکه بکار برند تا قرحه زیر بعد خشک گردد قسم هفتم
فی احتراق اللسان من النورة بسیار باشد که از خوردن پان بواسطه
بسیاری آهک اندران زبان سوخته شود کما هو کثیر الوقوع فی الهندوستان
علاج لعاب اسپغول و امثال آن مضمضه کنند و روغن بادام و روغن
جوز هندی بمالند واگر روغن اینها موجود نبود مغز ایشان فائیده(?) همان
عمل الا و تا که زبان به نشود پان نخورند و از خاییدن چیزهای درشت و
سخت و خوردن اشیا تیز و ترش پرهیزند فصل فی الجراحات و این
فصل متضمن است بر چند مقاله مقاله اول اندر حد جراحت و بیان اقسام
او و ذکر جراحات مخوفه و غیر مخوفه و اعضاکه(?) احتمال جراحت ندارد
و بمجرد وصول جرح هلاکت می انجامد بباید دانست که جراحت تفرق الاتصال
را گویند که در گوشت افتد و هنوز ریم نکرده زیرا که بعد تقیح باسم قرحه مسمی
میگردد و بعضی بر تفرق الاتصال غیر لحمی نیز جراحت اطلاق کنند و الاول
مشهور و اقسام جراحت اینست صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر منفصل
المفصل مرکب نافذ باطن(?) غیر نافذ فی جراحت الراس جراحت البطن جراحت

الورق

الورق و به آنکه اگر دل مجروح گردد مهلت نه دهد و نشان جرح او مرگ است
و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلاط
عقل است و گرده و مثانه و امعا حکم جراحت دارند و برآمدن بول بجراحت
مثانه و برآمدن براز بجراحت روده دلالت کند و جراحت جگر مخوف
است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله
مخوف است و خلاصی از و کمتر بود و جراحت شکم که بباطن نافذ بود مخوف
است و تنوع یا فواق یا اسهال لازم دارد و جراحت سینه و فضای
صدر که نافذ بود مخوف است و نشان او خروج هوا است از انجا و جراحت
حجاب مخوف است و ضیق النفس خاصه اوست و جراحت معده مخوف است
و برآمدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت
بیشتر دارد مقاله در جراحت که صغیر و بسیط و مستوی الشفاه بود و غائر
صغیر خورد را گویند و بسیط آنکه از عوارض دیگر چون درد و سوء مزاج و انصباب
مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و مستوی الشفاه آنست که چون
جراحت را جمع کنند کناره های او نیک پیوند دو فصل نماند علاج جراحتی
که چنین باشد تدبیر او آنست که نظر کنند اگر طری است یعنی تازه و خون
آلوده فی الفور آنرا بهم چسپانند و کهنه رفاده مثلثه بهر دو جانب او نهاده
برباطی رراسی بر بندند چنانچه هر دو کناره بر هم چسپیده و در بستن آن
احتیاط کنند که نه بسیار سست بود نه بسیار سخت زیرا که در سست بستن کناره ها
جراحت نیک بهم نخواهند پیوست و در سخت بستن خوف تورم است
و ایضا احتراز نمایند تا در جراحت روغن یا موی یا جز آن از اجسام غریبه

نیفتند و اگر افتاده باشند نخست آنرا برون آرند بعد جراحت بر بندند زیرا که
اگر چیزی از اشیاء مذکور اندر آن بمانند مانع التصاق و التحام گردد و اگر طری
الدم مجد و دو روز یا سه روز بر آن گذشته باشند لیکن ریم نیاورده
باید که نخستین بمجس عریض باطن جراحت را بخراشند تا خون آلوده گردد پس
بطریق مذکور بر بندند فانها تبرء الی ثلثه ایام من غیر احتیاج الی استعمال دواء
مقاله در جراحت که کبیر و غایر بود یعنی بزرگ بود و عمق داشته باشد چنانکه
اگر آنرا جمع کنند هر چند کنارها بهم چسبید اما در قعر وی کاواکی ماند علاج تدبیر
اینچنین جراحت آنست که دواء اللحم در وی پاشند و جهت التئام آن که گرد اگرد
جراحت برد که دواء است مرکب و صندلین آب بکاسنی یا کشنیز طلا
نمایند و صندل خشک باریک سائیده فقط بر فاده پاشند و آن فاده چنان
بندند که مانع بر آمدن خون جراحت گردد و انما یذر الصندل الیابس علی
الرفایدة من غیر امتزاجه بالعصارات لئلا یرطب الجراحة بهالان المقصود
تجفیف فاید اینجا که خون در بدن بسیار بود و از جراحت بسیار بر نیاید
و مانعی نبود که جهت تقلیل خون فصد کنند و هر چه خون افزاید چنین گوشت
و شیرینی منع نمایند قال الشارح فیها و یحذر اللحم و الحلو لئلا یکثر الدم فی البدن
فیکثر نضیب العضو المجروح و هو الضعیف لا یقدر علی التصرف فیه کما ینبغی
فیعفن و یصیر قیحا و و ضرا و یحیل العضو متورما و بهترین ذرور لحم آنست
دم الاخوین دو جزو صبر و کندر هر یک یک جزو آنت باما اینجا که کنارها و جراحت
از سستی مجتمع نشود باید که برشته ابریشمی بردوزند و بهر بخیه گرهی زنند چنانچه
متعارف است و بالای او ذرور مذکور پر کنند و هر گاه جراحت ورم کند آنرا تر نثی
در شراب

در شراب بجوشانند و بکوبند و بر آن گذارند تا ورم دفع کند و درد را تسکین بخشد و
جراحتی که در عرض بدن افتد بیهناء او در اکثر بهم جمع نیاید مقاله اندر
جراحت منفصل المضغه یعنی جراحتی که پاره‌ی گوشت از آن ساقط
شده باشد و لازم آنست که اجزاء جراحت بهم نه پیوندند و در فضائی که در
میان آنست رطوبت صدیدیه و چرک جمع آید علاج تدبیر اینچنین زخم آنست
که هر چه مجفف رطوبت و مجلی و منضج بود باعتدال چون کندر و جوز و زراوند
و ایرسا و تلیمیا فضه و توتیا استعمال نمایند و ذرور ساخته بموم و روغن
سرشته زیرا که ادخال روغن و موم اندر ادویه مجففه منع تجفیف مینماید از آنچه
باید و بعد بر آوردن ذرور در جراحت بر رباط بر بندند و در بستن ابتدا از
از غور کنند و از بینی محکم ببندند و نزدیک بر بهن او سست گذارند و نفع سخت
بستن از غور آنست تا اطراف جراحت در قعر با الحکمی بهم پیوندد و دواء
بلحم ثابت ماند و آنچه چرک در وی است نیک افشرده شود و ببالا گراید و سود
سست بستن دهن آنست که چرک بفراغت بر آید و هم بدین غرض صواب
آنست که عضو مجروح را چنان دارند که دهن جراحت فروتر بود و قعر او بالاتر
تا چرک بالطبع میلان کند و قال جالینوس انی قد رایت جرحا کبیرا کان
غوره عند الرکبة و فوهته عند الفخذ بان نصب الفخذ نصبه کان القعر
فوق و الفوهة اسفل و کذلک قد علقت الساعد و الکف و غیره
تعلیقا یکون الفوهة ابدا اسفل و باید که پنبه کهنه بروغن کهنه آلوده
جراحت گذارند و تجدید همیکنند تا که چرک و زرد آب آنرا خشک سازد
و اگر پنبه فقط بلا امتزاج بروغن بکار برند بهتر باشد و پس از آنکه جراحت

پاک گردد به ذرورات و مراهم که گوشت برویاند علاج کنند و ذرور و مراهم
ملحمه در فصل قروح تقفیف ذکر کرده شد و تعفن ملحم رویاننده گوشت است
و بعد رویانیدن گوشت ادویه مدمله بکار برند چون مرداسنج و شیح سوخته و
برگ سوسن و هلیله و مازو و گلنار و صبر و زرچوب و جز آن که مجفف بالغ
بود و مدمل آنرا گویند که سطح جراحت را خشک کند و سخت سازد تا که خشکریشه
برآن افتد و از استکمال انبات محافظت از مصادمت و دیگر آفات نمایند
فایده جراحت کودکان و زنان را از ادویه مدمله هرچه یسیر التجفیف بود بکار برند
چون مرداسنج و شیح و جراحت ابدان صلبه را قوی التجفیف استعمال نمایند
چون مازو و گلنار و صبر مقاله اندر جراحت مرکب و او آنست که بمرضی یا عرضی مرکب باشد
مثلا سوء مزاج بدن یا امتلاء بدن یا ورم یا درد شدید با او یا رکی یا استخوان شکسته باشد
یا رگی یا عصبی مرکب باشد مثلا سوء مزاج بدن یا امتلاء بدن یا ورم یا درد شدید
یا گوشت فاسد گشته علاج و تدبیر اینچنین جراحت آنست که نخستین امراض واقعه
و اعراض حادثه کوشند بدانچه مناسب او بود و بعد از آن تدارک جراحت
نمایند چنانچه گفته شد فایده در سوء مزاج تبدیل و در امتلا تنقیه کنند و از آنجا که
استخوان شکسته باشد یا رگ و پی بریده شده یا عضو ورم کرده بدانچه
در محل هریک مذکور است تدارک نمایند و در شدت وجع بتسکین کوشند
و در آنجا که گوشت فساد پذیرد افتاده و ضرورت دانند اما جهت
تسکین درد ادویه مخدره چون افیون و بنج و بیخ لفاح و مانند آن ضماد
کردن نفع دارد و اگر مغز انار شیرین در شراب بجوشانند و ضماد نمایند فی
الحال درد را فرونشانند و هرگاه از الم ورم مطلوب باشد انار ترش

در

در شراب پخته بکار برند و برای فانی ساختن و جدا کردن گوشت فاسد از
جراحت باید که اطراف کاسنی و عنب الثعلب و خطمی بکوبند و بروغن
گاو و روغن نفت آمیزند و ضماد نمایند تا که فساد بایستد و سیاهی ساقط
گردد و بعد از آنکه مزاج جراحت تبدیل پذیرد و فساد از سرایت توقف کند
مرهم زنگار گذارند تا گوشت فاسد را بخورد و از اجزاء مسوده پاک سازد
مقاله اندر جراحت الراس و جراحتی که بر سر افتد و از و استخوان سر نیز
شکسته گردد آنرا شجه گویند بفتح شین معجمه و شجاج جمع اوست علاج اگر استخوان
نه شکسته باشد ذرور ملحم که از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و اقاقیا ساخته
باشند بر آن کنند و اگر استخوان شکسته باشد واجب است که ریزه‌های استخوان
شکسته برون آرند بعده بمراهم به سازند و ذرور مذکور با وجوه التحام جبر
عظام بهم نمایند و جراحتی که بدماغ رسد آنرا امه خوانند مقاله اندر جراحة
البطن و آنرا جایفه نامند اگر بجوف سر کرده باشند پس هرگاه زخم بر شکم رسد
و روده و ثرب بیرون آید علاج آنست که در حال روده و ثرب درون
بازگردانند و جلد شکم بدوزند و اگر درون بازگردانیدن میسر نباشد
و بواسطه ملاقات سردی هوا در روده باد گیرد و اندر نشود باید که بشراب گرم آنرا
بشویند یا اسفنج بشراب گرم تر کرده تکمید روده نمایند تا که نفخ او زایل شود
و آب گشنیز و صندل و توابل حوالی او سرد سازند پس دستها و پایهای
او را گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود
بخود در بردن اعانت کنند بدست برفق و ملایمت و هنگام برداشتن
بیمار بکیفیت مذکوره باید که طرف مجروح نسبت بطرف شکم برداشته بود

و این انجا است که زخم بر پهلوی شکم بود و اگر در میان باشد حاجت بارتفاع جانبی
و انخفاض جانبی دیگر نباشد و آنجا که حمام میسر بود بهتر است که بعد زوال نفخ
در وقت معتدل بحمام برند و در انجا اطراف او گرفته بر دارند تا رجوع
معا اسهل شود بسبب نیلی هوای حمام و اگر بدین حیلها در نیاید لازم است که
دهان جراحت اندکی گشاده کنند تا روده باز گردد پس جلد را بدوزند و اگر
هرگاه ثرب بر آید باید که بزودی آنرا اندر کنند تا تغیر در ان راه نیابد و اگر زود اندرون
میسر نیاید و زمانی طویل در هوا بماند یا سبز یا سیاه شده و رو پدید آید تدبیر وی
آنست که انچه سبز و سیاه است آنرا ببرند و بعضی برانند که اگر ثرب زمانی طویل
در هوا بماند هر چند سبز و سیاه نگشته باشد قدری از ان قطع باید کرد بالجمله
هرگاه ثرب را بخواهند برید نخستین هر رگی بزرگ از شرائین و آورده که در آن
باشد آنرا برشته باریک ابریشم سخت بربندند و از انجا که متغیر نگشته بعد اجزاء
متغیر را ببرند و میتوانند که اول ببرند و بعد قطع سر رگها را برشته باریک ابریشم
بدوزند و مقصود ازین آنست که اگر رگها بسته نشوند بسبب قطع خون سیلان کند
و در شکم جمع آید و اصلاح آفات نماید و رشته که از ان پوست شکم بدوزند
در سختی و نرمی معتدل باید زیرا اگر شدید الصلابت باشد که پوست را پاره کند
و شدید اللین میتواند که گسسته گردد مقاله اندر جراحت العصب و جراحة العضله
و در مقاله اول گفته شد که شدت درد و دیگر اعراض شدیده لازمه وی است علاج
جراحتی که برین اعضا افتد باید که آنرا چند ملتحم شدن ندهند تا از حدوث ورم
محفوظ مانند و همگی عنایت بران گمارند که ورم نکند زیرا اگر بورم عصب خوف
تشنج دماغ و هلاکت است و تدبیر آنست که احتیاط نمایند تا آب سرد و هوای سرد

و آب

و آب گرم و روغن سرد و روغن که بسیار گرم بود بران عضو نرسد و قصد ابتدا الحجر سکنی
در و مشغول نگردند و آن چنان باشد که روغن زیت یا روغن گل یا روغن کنجد
نیمگرم کنند و خرقه بدان آلوده برزخم گذارند و روغن نیمگرم باید که مایل بطرف گرم
باشد و تمام عضو را بدین روغن چرب دارند و از زیت الانفاق یا روغن آسی
و گل موم روغن سازند و بر زخم نهند و اگر بیمار خشک مزاج و اصلب اللحم بود قدری
فرفیون نیز درین موم روغن داخل سازند و در امزجه شدید الرطوبه چون
زنان و کودکان علک البطم باریک سفته و با اندک زیت سرشته بر زخم پاشیدن
نفع دارد یا بدیع الانفاق غوره زیتون را گویند و روغنی که از ان برآرند ویرا
زیت الانفاق نامند و هرگاه عصب ورم آرد باقلی و نخود و کرسنه و ترمس و جو
با سکنجبین که بسیار ترش نباشد سرشته ضماد نمایند و اگر حرارت شدید بود این
مرهم بر نهند کندر توبال نحاس قنه زیت موم سرکه زاج از هر یک مقداری مناسب
بگیرند و زاج بغایت کمتر باشد و همه ادویه را در سرکه سحق بلیغ نمایند پس در دیگ
سنگی انداخته نیک بگردانند تا همه یکسان گردد و چون این مرهم بر زخم
گذارند قطعه صوف بسرکه و زیت آلوده بالای آن نهند بشرطی که حرارت شدید
بود و از عفونت نگاه دارند تا عضو بافاسد نشود و اگر سر جراحت تنگ بود
دهان آنرا بگشایند تا چرک در ان نماند و موجب عفونت نگردد و باید که جراحت
عصب در شب و روز دو بار بگشایند خاصه اگر لذعی و وجعی رنجه دهد و هرگاه
تشنج در عصب افتد سزاوار آنست که عصب کشیده شده را از بدن قطع نمایند
تا دماغ از تشنج و مریض از هلاکت ایمن ماند و بعد قطع عصب انجا و نواحی
آن بروغن نکمید کنند خاصه بروغن بنفشه و مهره های پشت و گردن و سر را

بروغن بنفشه و پیه بط و پیه ماکیان چرب سازند مقاله اندر جراحت العرق هرگاه
بر رگی زخم افتد و آن رگ ورید بود یا شریان و خون از آن روان گردد باید که بحبس خون
کوشند و بدانند که حبس خون شریان بزرگ و ورید بزرگ مشکل باشد و از آن
شریان خرد چون شریان بزرگ آسان بود و نشان خون شریانی آنست که رقیق
ارغوانی رنگ بود و بدفق برآید و کمتر برآمدن و ضعف بیشتر آرد و طریق
حبس خون آنست که خرقه در گلاب و سرکه آلوده اندر رگ مجروح در آورند
و بالاتر از زخم ادویه قوی البرد طلا نمایند تا منع انصباب خون گردد و دهنها از
رگهائی بند میشود و آنچه در ورید است بسته گردد و غلظت پذیرد و اگر ممکن بود
بالاتر از محل مجروح بعصابه بربندند بستنی متوسط تا مجاری بهم پیوندند بلا وجع
و پوشیده نیست که سخت بستن درد آرد و ماده را از بالا جذب کند و سبب سستی
حبس نتواند که فالافضل الشد الوسط و آنجا که بدن ممتلی بود و مانعی نباشد بهتر آنست
که خون را نخستین بجانب مخالف کشند بفصد و حجامت تا نرم باشد و صمغ بلاط
ضماد کردن و خاک سوخته که از اتون سبوپزان همان زمان برآورده باشند
باریک ساخته پاشیدن در اینچنین زخم گوفته برا کردن بحبس خون مخصوص است
دیگر آرد کرسنه و دم الاخوین و صبر و مازو سوخته و لبرکه سرد کرده و غبار آسیا
و حبین کوفته و بکر بیضه بسپیده بیضه بسرشند و پشم خرگوشی بدان
آلوده در جرح گذارند دیگر نسج عنکبوت فقط در جرح نهند دیگر صمغ عربی و صبر و دم
الاخوین و انزروت و کندر را بآب صمغ طلا نمایند و باید دانست که اگر جراحت
بشریان باشد چون دوا بر آن گذارند و سر ببندند باید که تا کهنه نگشایند بلکه
تا دیر زنند عضو را باسایش دارند تا که گوشت بروید و آنجا که ازین ادویه

خون

خون بند نگردد باید که بوزه سرد ناکرده یا زاک باریک ساخته در جرح نهند
که این دوا حکم داغ دارد و اگر ازین هم مطلوب بر نیاید باید که گوشت و
پوست که بالای رگ مجروح است بآله آهنی جدا کنند از رگ و بعده رگ را
بعضا نیز بردارند و برشته ابریشم هر دو طرف رگ بربندند پس از آنجا که مجروح
ببرند و از هم قطع کنند و آن دو سر کاذبه چون آهک آسنا رسیده و زاک
و جز آن باریک ساخته در آن پر سازند و بر بندند و نگشایند تا که
گوشت بروید و بهر طرف جراحت منطبق گردد و آنجا که قطع رگ ممکن نباشد
داغ دهند بمکوی ذهب که باتش سرخ کرده باشند و داغ عمیق کنند تا بعمق
جراحت رسد و مطلب حاصل گردد زیرا که اگر داغ بعمق جراحت نرسد خشک
ریشه ضعیف آرد و او باز دو چیزی ساقط گردد و بآفت قویتر از اول ابتلا
سازد فایده صمغ بلاط که بالا ذکر یافته دو هیئت مرکب که همچون بلوطا سازند
و او ضماد کردن جراحت منع سیلان خون مینماید و قوی الاثر است و ترکیب
اوچه گونه است یکی اکثر رخام با سریش که از پوست گاو سازند بیامیزند و بلوط
مانند حب بندند دوم اکثر حبر و مرو دم الاخوین و علک و انزروت و صمغ عربی
هر یک یک جزو لبر و زاک هر یک نصف جزو کوفته بآب صمغ عربی بسرشند
و بلالیط سازند انتباه سرکه با وجود تبرید و قبض منفعتی دیگر دارد و آن
آنست که غواص است و بعمق می درآید و استعمال او در جراحت قایم
مقام داغ است لهذا قطع میکند سیلان خون را از هر موضع که باشد
فایده اندر جراحتی که شظایای استخوان در آن باشد علاج زراوند مدحرج
ضماد نمایند تا ریزهای استخوان برآید بعده بالتحام جراحت کوشند باستعمال کندر

و مرهم بعد ها یکهفته پوشیده نهند تا که ریزه‌ها استخوان در جراحت نبود و التحام صورت
نه بندد و آنجا که در جراحت استخوان پوسیده و فاسد شده باشد نشان او
فساد و ترهل و استرخاء گوشت آنجاست علاج گوشت کنده را با پس
با ادویه اکاله دور کنند تا که بعد از فناء او میسر آید آهن را بکار نفرمایند زیرا که
آهن گاه باشد که بسبب آن بعصب و عروق رسد و آفت دیگر آید و با جمله
بعد از آنکه گوشت فاسد دور شود آهن باید داد و استخوان هویدا گردد باید که
استخوان پوسیده را بمجرد تیز یا مبرد بخراشند تا که استخوان صحیح ظاهر شود و اگر
تمام استخوان کنده بود بمنشار یا بمثقب قطع سازند چنانکه در قروح گفته آید
و چون استخوان بریده بیرون آرند بجای آن قطع شاخ حیوانی بمقدار استخوان
مستخرجه مرتب کرده بگذارند فصل فی نشوب النصل والشوک و غیرها هرگاه پیکان
و مانند آن بخلد باید که آنرا با انبور سر باریک بکشند و بعده مرو کیز باریک ساخته
در جراحت پر کنند تا التحام پذیرد و اگر پیکان با استخوان در آمده باشد او را
راست سازند اگر کج شده باشد و بعده با انبور بقوت بکشند و اگر کشیده نشود
سنگ مقناطیس بر او گذارند تا او را جذب کند و آنجا که بسبب تنگی جراحت
و نابودن پیکان بیرون انبور پیکان را نتواند گرفت دهان جراحت بکشایند
تا که انبور پیکان را تواند گرفت و اگر خار و استخوان و آبگینه و امثال آن
بخلد آنرا با انبور بکشند و اگر اندک بود بسوزن کاوید بیرون آرند و اگر بدین
حیل نتوان برآورد باید که چیزهای مرخیه چون پیاز نرگس و اشتها و بیخ نی
بعمل ضماد نمایند تا جراحت کشاده شود و باشد که باسانی برآید و اگر ملتقی و اتساع
جراحت چیزهای جاذبه چون زفت و علک الانباط و راتینج و زراوند ضماد

سازند

سازند زود برکشد فصل فی القروح باید دانست که قرحه لفظ عام جراحت متقیح
را گویند و جراحت تفرق اتصال گوشت است خواه بسبب تفرق وارد خارجیه
بود چون زخم شمشیر و جز آن خواه حادثات بدنیه چون انفجار خراج
و تقیح بثور و اقسام قروح بسیار است و هر یک بنوعی گفته آید نوع اول
در قرحه بسیط و او آنست که خالی باشد از عوارض که مانع اندمال بود علاج
اگر رطوبت اندک بود و قرحه خورد باشد باید که بشراب و سرکه و ماء العسل آنرا
بشویند جهت جلا و تجفیف و بعده پنبه کهنه در آن پر سازند و بالای آن قدری
پنبه کهنه بروغن گل یا کنجد آلوده بگذارند تا بسبب دهنیه دهان جراحت بسته
نشود تا که از اندرون فراهم نیاید و هر روز قدری از آن پنبه بر کرده کمتر نمایند تا که
زود فراهم آید و در تنقیه قرحه خفیف ادویه قویه التجفیف بکار نبرند
که خوف افناء رطوبت اصلیه است و آنچه مانع اندمال می‌نماید و اگر قرحه بزرگ
و پر چرک بود و در ابدان نرم باشد از مرداسنگ و زرد چوبه که هر یک را با سرکه
و زیت تربیت کرده باشند مرهم سازند و استعمال نمایند و هیچ یکی از اینها
تنها بکار نبرند که ضرر دارد و آنجا که این قرحه با ابدان صلبه بود زیاده کنند
در این ها دارو و آنچه قوی التجفیف باشد چون مازو و گلنار و شب و قلیمیا و
برگ سوسن و زنگار و نبات اندک باید آمیخت و مراد از ابدان صلبه هر کس
است که کثیر التعب بود چون برزگر و آهنگر و امثال آن و اگر قرحه غائر بود
در تجفیف مبالغه کنند تا رطوبتی که در غور او جمع است خشک شود و بعده
ذرورات و مراهم ملحمه بکار برند و احتیاط تمام نمایند که مبادا دهن قرحه
بسته شود و غور او همچنان بماند و احتیاط آنست که پنبه بروغنی چرب ساخته

بروبان جراحت نهاده بدارند تا منع التحام نماید و تا که قعر آن پر گردد و بسطح جلد برابر
نگردد و پنبه برهنه بکار نبرند و اگر دهن قرحه تنگ بود مراهم بفتیله اندر
کنند و در این حینی قرحه بغایت اهتمام نمایند که دهان او نه بندد و طریق احتیاط
گفته شد و آنجا که مجففات بسبب شدت تا غوره و کثرت اجتماع رطوبات
اثر نتواند کرد و با بیکه در اسفل عضو آنجا که نهایت غور است شق نمایند تا ماده از این
راه تمامه بیرون آید و در اینکه عمل نمایند صفت مرهم ملحمه مرداسنگ باریک
ساخته در شکم حیوان زیت بپزند تا غلیظ شود بعد فرود آورند و قدری از
انزروت و دم الاخوین و قشر کندر و زیت در آن اضافه کرده حل نمایند
تا یکسان گردد و بهترین ذرور ملحمه صبر و مر و کندر و دم الاخوین است نوع دوم
در قرحه مرکب و آن آنست که با عوارض دیگر چون وجع و سواد لحم و سیلان فضول و
سوء ترکیب و جز آن یار بود و مراد از سیلان فضول انصباب الم است از
عضوی بر قرحه علاج نخستین بدفع عوارضات کوشند از آنچه مناسب او بود
مذکور از آن در جراحت مرکب نیز گفته شده و بعد زوال عارضه بمعالجه
قرحه پردازند نوع سیوم در قرحه عسر الاندمال یعنی آنکه دیر بغیر شود و در غایت
فساد بود و آنرا سیزده سبب است و بحسب هر سبب علاجی و علامتی دارد یکی
آنکه خون در بدن قلت پذیرد و بدان سبب عضوی که رفته وجود نگیرد زیرا که
موجب التحام و باعث تکون اعضا خون است و از آنست که در اعضای
غیر لحمیه در ابدان مشایخ قرحه دیر مندمل گردد و علامت قلت خون لاغری
و صفرت بدن است و قرحه و حوالی او خشک و بی ورم و قلیل الحمرة بودن
علاج کرد اگر در قرحه آهسته آهسته بدست هم بمالند و خرقه بآب گرم تر کنند

وتکمید

و تکمید نمایند و چون از دلک و تکمید سرخی و انتفاخ در عضو پدید آید بس کنند
زیرا که اگر با وجود ظهور انتفاخ و حمرت دیگر دلک و تکمید نمایند مقصود باطل کنند
و ابقا آب بسیار گرم نشاید که تکمید فرمایند لانه یحلل اکثر مما یجذب و از
اغذیه هر چه مولد خون بود بخورانند و مرهم اسود که از زفت و زیت و راتینج
و شکر و مغز ساق گاو ساخته باشند استعمال نمایند فانه یجذب الدم و ینبت اللحم
دوم آنکه خون فاسد شود و بدان سبب گوشت از آن تکون نگردد و آنچه نصیبه
عضو متقرح بود ریم و چرک استحاله نماید و علامت او فساد و سخنه است پس
اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سپید باشد یا زرد بعد
بحسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب فساد تغیر مزاج سپرز بود
رنگ بدن بسیاهی مایل باشد و تشنگی پدید آید علاج نخستین فصد کنند تا خون
فاسد بر آید و بعده باصلاح مزاج جگر و سپرز کوشند از آنچه در باب هر یک
مذکور است سیوم آنکه سوء مزاج گرم در بدن و عضو متقرح افتد و قوت او
ضعیف سازد و بدان سبب غذایی که بدان رسد قوت عضو در آن بوجه اکمل
تصرف نتواند نمود و آنرا مستحیل بگوشت نتواند ساخت و علامت او سرخی
و سوزش قرحه است و شدت وجع علاج رگی که بدان عضو مناسب بود بگشایند
و حسب حاجت خون بر آرند و تدابیر مبرده و مطفیه بعمل آرند و مراهم سرد
بکار دارند چون مرهم اسفیداج و مرهمی که از سرکه و مرداسنگ و زرد چوبه سازند
و گرد اگرد قرحه طلاء الفرد گذارند و بالای رفاده که بر قرحه نهند صندل خشک
باریک ساییده بدارند چهارم آنکه سوء مزاج سرد باعث ضعف قوت
عضو ماؤف گردد و علامت کدورت رنگ است و عدم آثار حرارت

علاج جهت تسخین مزاج اغذیه گرم دهند چون ماء اللحم یا توابل گرم و امثال آن
و مویز و ماء الخبز خوردن نفع دارد و عضو را آب گرم تکمید نمایند و مرهم باسلیقون
که از زفت و راتینج و قنه و شمع و زیت ساخته باشند و مرهم اسود که از
مردارسنگ و کندر و دم الاخوین و از زفت مرتب کرده باشند استعمال نمایند
و طریق ترتیب مرهم اسود آنست که مردارسنگ را باریک کرده در زیت
بجوشانند تا سیاه گردد بعده دیگر ادویه مسحوقه در آن آمیزند پنجم آنکه
سوء مزاج تر مضعف قوت عضو ماءوف گردد و علامت او آنست که گوشت
قرحه نرم بود و زرد آب و رطوبت و در دیسار باشد علاج به هلیله و تربد و مانند
آن بدن پاک کنند و اغذیه ناشفه چون طباهیج مشویه و مطجنه و جز آن غذا
فرمایند و مرهم قوی التجفیف استعمال نمایند صفت آن بگیرند مردارسنگ و در سرکه
و زیت تربیت کنند و گلنار و مازو و زرد چوبه و نحاس سوخته و ابرنج و شب
و قلیمیا همه باریک ساخته بهم آمیزند و مرهم سازند ششم آنکه سوء مزاج
خشک موهن قوت عضو شود و متقرف شدن بر غذا نخهد و علامت او
خشکی قرحه و بدن است و رطوبت و چرک کمتر بودن علاج آب نیمگرم و روغن
بنفشه تکمید کنند گرد اگرد قرحه و غذا چیزهای مرطب فرمایند چون حریرها و شوربای
چرب و بیضه مرغ نیم برشت و مانند آن و ادویه قلیل التجفیف چون آلوجو
و کرسنه بکر یا مرغ و بط و غیره بر قرحه گذارند هفتم آنکه بر کناره قرحه یا اندرون
آن گوشت سخت باشد و بدان سبب هر دو طرف قرحه بهم نه پیوندد پس
اگر آن گوشت بر دهن قرحه یا قریب بدان باشد بنظر می درآید اما اگر در غور
قرحه بود به مجس توان یافت یعنی چون مجس را درآورند معلوم شود که بر چیزی

سخت

سخت میرسد علاج آنجا که ممکن بود بر مجس بخراشند تا برداید و اگر غلیظتر بود
بآلهٔ آهنی قطع کنند و اگر در غور بود و بآلهٔ آهنی نتوان برید بادویه حاده اکاله
چون فلدفیون و دیک بردیک فانی سازند و بعد افناء او برا هم گوشت
رویانند به گردانند هشتم آنکه در قعر قرحه استخوان کنده و فاسد بود و بدان سبب
زرد آب و ریم سیلان کند و منع اندمال نماید و علامت او آنست که قرحه
گاهی در ظاهر نیک شود و بعد از چند روز معاودت کند و ریم آرد و صدید رقیق
بد بو روان گردد و خاصه این قرحه است که چون میل اندر کنند تا باستخوان
برسد بواسطه نرمی و استرخاء گوشت و باشد که آواز رسیدن میل باستخوان
مسموع گردد و این بر تقدیر سبب که غشاء که محیط استخوان است فاسد گشته
جدا شده باشد و استخوان عریان مانده علاج بشکافند آن موضع را تا استخوان
و ادویه حاده بر آن گذارند تا گوشت مرده را فانی سازد و هرگاه باستعمال
ادویه حاده خشکریشه آرد روغن نیمگرم بر آن نهند تا گوشت کنده دور کنند
و خشکریشه زایل سازد بالجمله چون گوشت فاسد محو شود و استخوان پدید
آید آن قدر که کنده باشد بچیزی تیز یا سوهان خراشیده دور نمایند و اگر تمام استخوان
فاسد شده باشد تمامه قطع کنند و بیرون آرند و بکار او شاخ حیوانی بمثل او
ساخته گذارند و بعده مرهم صبر دکند و مانند آن بر اکنند جهت انبات لحم
فایده قطع استخوان بر دو وجه است یکی آنکه باره باریک که همچون اره
شانه گران باشد ببرند دوم آنکه گرداگرد استخوان به برمه سوراخها کنند
پی در پی بعض آن متصل ببعض بعده باهن تیز روابطها را که فیمابین سوراخها است
جدا نمایند و بردارند و ظاهر است که هر قدر از استخوان که فاسد باشد و لا جب

آنقطع است و در قطع احتیاط نمایند که سر برمه وا رسد و گوشت سالم بدیگر اعضا
صحیح نرسد و طریق احتیاط در کسر عظم گفته شد نهم آنکه قرحه عفن و خبیث
بود و بدان سبب خون که به نصیب آن عضو رسد نیز فاسد گردد و بعضو مستحیل
شود و عضو رفته تکون نیابد و علامت او سیاهی قرحه است و آنکه گاه
باشد و فساد و عفونت او با عضاء مجاور ته زود سرایت کند علاج تنقیه
بدن نمایند بحسب خلط فاسد مثلا اگر در قرحه لذع و حرارت بود و حوالی او زرد بود
و رطوبت از و سایل شود مسهل صفرا باید داد و اگر حوالی قرحه سیاه سخت بود
و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مایل به سپیدی بود و ریم سایل باشد مسهل
بلغم و اگر با درد و حمرة بود فصد باید کرد و باید دانست که فصد در همه حال سود
دارد زیرا که مرکب اخلاط است از تنقیه او و تنقیه هر خلط می شود و در جمله
بتعدیل مزاج کوشند بر آنچه مناسب خلط ردی بود و برای سقوط گوشت فاسد
اطراف کاسنی و برگ خطمی و عنب الثعلب بکوبند و قدری سمن و روغن بنفشه در آن
آمیزند و ضماد نمایند و بعد سقوط گوشت مترهل مرهم زنگار و مسکه استعمال فرمایند
تا باقی اجزاء فاسد گوشت تمامه دور شود و گوشت سرخ و صحیح ظاهر گردد و آن
زمان مراهم منبته بکار برند دهم آنکه قرحه در عضوی افتد که گوشت آنجا گاه
مترهل و نرم و ردی باشد همچون ابدان مستسقی پس بواسطه گوشت رطوبت [illegible] و سخ
بجنبیدن که موجب اندمال است بحصول نرسد علاج ادویه اکاله و مسکه بر قرحه نهند
تا گوشت مترهل دور شود و صحیح متین ظاهر گردد پس بهر مدملات بکار برند یازدهم
آنکه اندر قرحه رگ بزرگ باشد که دایم قرحه را تر دارد و بدان سبب اندمال
صورت نه بندد علاج فصد کنند و مطبوخ افتیمون طبخ بکشایند و تقویت غذا

نمایند

نمایند و بعد فصد و استعمال رگ مذکور که بر قرحه است نیز فصد کنند و انما توجد
فصد هذا العرق لما یعرض من تورمها او لا عند امتلاء البدن ما هو شر من القرحة
دوازدهم آنکه ادویه و مراهم که استعمال نمایند مزاج آن بمزاج قرحه
موافق نیفتد مثلا افراط که شود در گرمی و بدان سبب الم بسیار روی به عضو
آید و قوت عضو تصرف در آن نتواند کرد و علامت افراط تسخین آنست
که باستعمال ادویه حمرت و التهاب و ورم زیاده شود علاج ادویه که بکار می برند
بگذارند و مراهم سرد بکار برند یا افراط شود در سردی و بدان سبب قوت عضو
سست و ضعیف شود و جذب غذا نماید و متصرف بدان نگردد و علامت
او میلان قرحه است بکبودی و سیاهی و سختی علاج مرهم اسود استعمال نمایند
یا قصور کرده شود در جلائی که باید و علامت او آنست که قرحه بر چرک بود
و گوشت رده ردی نرم و مترهل در آن آویخته باشد علاج ادویه قوی التنقیه
چون مرهم اخضر که از زنگار و عسل و مانند آن ساخته باشند بکار برند
یا قصور بود در تجفیف که باید و نشان او آنست که قرحه رطب و مترهل و
کثیر الصدید بود علاج مراهم مرطبه قوی التجفیف که از گلنار و مازو ساخته باشند
بکار برند یا تکال بریده شود چیزی که بلذع و حدت و جلا گوشت را گداخته
[illegible] زد بستن نه دهد و این گداخته را جهال اطبا زرداب پنداشته
بد قوت جلا می افزاید و مرضی زیاده تر میگردد پس لازم آمد که میان زرداب
و گوشت مذاب فرق کرده آید تا از خطا باز بود و فرق آنست که آنچه از
قرحه بر می آید که رقیق و سرخ و با درد و لذع بود باید دانست که گوشت
مذاب است و اگر زرد و با چرک غلیظ مختلط بود زرداب است و نشان تحلیل

کوشت آنست که وجع و ورم و حرارت بیشتر بود و قرحه هر روز وسیع تر شود
و علاج ادویه که در استعمال است ترک نمایند و مراهمی که نرم کند و هیچ حدت
و لذع نبود بکار دارند [illegible] و هم الکه بدن ممتلی باشد و بدان سبب ماده بر قرحه
همی رسد و مندمل شدن نمیدهد و علامت او امتلاء بدن است و کثرت رطوبة
در قرحه و سیلان او و این نوع را قرحه وخره گویند لکثرت وخرها علاج نخستین
تنقیه بدن کنند بمطبوخ هلیله و تلطیف غذا نمایند و بعد تنقیه تام بمعالجه قرحه
قیام نمایند بادویه قوی التجفیف [illegible] هر قرحه عسر الاندمال را
گویند که قوی الف دبو و قال جالینوس فی شرح الفصول هذه القرحة منسوبة
الی اول من ذکر انها حدثت علی بدنه و هو خرون الطبیب نوع چهارم در
ناصور و آن بسینی مهمله نیز آید بدانکه قرحه متقادمه عسر الاندمال که منفجر شود و از
یوم انفجار چهل روز بگذرد آنرا ناصور خوانند و خاصیت او که عمیق الغور و ضیق
الفم و وسیع القعر بود و از هر جانب او در باطن گوشت سخت و سپید بود
و دایم از آن رطوبت سیلان کند و درد کمتر دهد و گاه باشد که از سیلان بایستد
و خشک شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بسته گردد و باز سر کند و سیلان نماید
و چون ناصور ناگاه مستوی و راست بود و گاه متعوج و کج چنانچه مسمار داخل شود
نماید گاه باشد که ناصور تا استخوان سرایت کند و نشان وی آنست که اگر [illegible]
انور کنند صلابت دریابند و رطوبت سایله رقیق و لطیف و مایل بصفره
باشد و گاه بعصب رسد و نشان او آنست که چون میل در آرند درد
شدید آرد و رطوبت سایله رقیق و لطیف بسپیدی مایل بود و گاه برباط
رسد و نشان او آنست که چون میل در آرند درد و صلابت هیچ محسوس نشود

روغن گل [illegible] سفیده [illegible] روغن [illegible] موم سفید [illegible] گداخته فرود آورده مخلوط نماید [illegible] نیکو کرده با عسل معجون کرده استعمال نمایند

ورطوبت

ورطوبت رقیق و سپید سایل باشد و گاه بوریدی رسد و نشان او آنست که خون
غلیظ کثیر المقدار از ناصور سیلان کند و گاه بشریان رسد و نشان وی آنست
که خون گرم رقیق اشقر سایل باشد و آنکه در گوشت بود نشان او آنست که
رطوبت غلیظ لزج کدر سرخ رنگ سایل باشد و ناصور گوشه چشم که آنرا غرب
گویند گاه بمقله رسد و ناصور سینه گاه تا غشا رسد کما حکاه جالینوس بالجمله
این مرضیست که در هر عضو افتد آنرا فاسر سالو و باید دانست که گاه رگ ناصور را
دهن ها متعدد باشد و علامت آنکه یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر دهن
ناصور علیحده است که اگر رطوبت که بر می آید از افواه متعدده متفق اللون بود
باید دانست که ناصور واحد است و اگر مختلف الالوان بر آید مثلا از دهنی زرد
و از دیگر سپید تواند آنست که هر واحد ناصور جدا است و اصل هر یک علیحده است
علاج نخستین جهت خشک شدن نزد آب و پاک گشتن از چرک قرحه را الکلید
که خاک درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی‌تر خواهند آب
دریای شور یا آب صابون که بدو اندک زرنیخ و نوره در مخلوط کرده باشند
بشویند و بعد فتیله پنبه کهنه بشراب تر سازند و بذرور [illegible] که از انزروت
و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند آلایند و
[illegible] گذارند و همچنان میکنند تا به شود و اگر بدینها [illegible] نگردد بشکافند و گوشت
فاسد از نواحی او با آهن یا بادویه حاده ببرند تا گوشت سرخ ظاهر شود
بعدها مدملات بکار برند و بدانند که شکافتن ناصور بغایت صعب است خاصه
اگر در قرب عصب یا عضوی شریف باشد نوع پنجم [illegible]
که مجتمع شود و خشک [illegible] بزرگ [illegible] رطوبت [illegible] آب [illegible] دایم مترشح باشد

از او و این رطوبت چون بر جلد و گوشت صحیح برسد آنرا نیز فاسد سازد و بنا لازم
این قرحه است بشره عفونت و باشند که خفقان آرد و قروح ملحیه از جمله اینست
علاج فصد کنند و مسهل صفرا دهند و جهت تعدیل آب انارین و آب تمر هندی
خورانند و بعده قدری خمر چند بار طلا سازند تا حدت او ساکن شود و فالا او
بحوالی سرایت نکند و پس ازان توتیا و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیاء
نقره و تراب نحاس و تراب بوته نحاس و مامیران نرم ساخته با سرکه یا شراب
سرشته طلا نمایند و غذا آش غوره و سماق و زرشک و اسفاناخ بگوشت
مرغ و بزغاله سازند فایده تراب نحاس چیزیست خاکستر مانند که چون مس تفته
بگدازند بر آن پدید می آید و آنرا شیشه گران بکار می برند و او در تجفیف و تنقیه
و اندمال قروح و منع انتشار شدید لازم است و تراب بوته نحاس عبارتست
از بوته کلان که مس در ان میگدازند نوع ششم در قروح متاکله علاج فصد
کنند و مسهل صفرا دهند و شربت سکنجبین ساده یا آب انار تعدیل نمایند
وز لو کرد اکر درجه چپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا خرقه آب سرد
یا گلاب تر ساخته و ببرف سرد کرده بر آن نهند و شراب سرکه ممزوج نفع دارد و این
ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار برشته تخم گل برگ مورد و برگ حماض
گل ارمنی کوفته بسرکه ضماد نمایند و برگ لسان الحمل و آرد جو و برگ زیتون بر هم کوفته
بگلاب طلا کردن سود مند است و کذلک برگ حماض بشراب کهنه و اگر بدینها
به نشود و کهنه یابد یا بدوای تیز قطع عضو متورم نمایند تا آنطرف داد بعضوی دیگر میل
نرسد نوع هفتم در قروح که از خون سوخته سوداوی که طبیعت بظاهر بدن دفع کند
حادث گردد و علامت او آنست که نخستین بثور کبار ظاهر شود بعده سر دهند

ورم کنند

283

۲۸۴

ورم کنند و خشک ریشه آرد سیاه یا رمادی اللون همچون خشک ریشه داغ و خاصه آن گنده
که درد کمتر کنند و بیشتر در روی افتد علاج فصد کنند و مطبوخ افتیمون و غبار لیمون
و ماء الجبن اسهال سودا نمایند و در تنقیه سودا این سفوف قوی الاثر است هلیله
کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و گاوزبان و نمک هندی کوفته
بیخته سفوف سازند و بعد از فصد و اسهال ارسال علق فرمایند تا خون سوخته
از نفس عضو بکشد و پس ازان مرهم احمر که از مرداسنگ و زرد چوبه و سرکه
و روغن زیت ساخته باشند استعمال نمایند فایده گاه باشد که در جلد نخستین بثره سرخ
ظاهر شود پس قرحه گردد و الم شدید آرد چنانکه بقرار رساند و سبب او بخارات غلیظ
دمویه محترقه است که زیر حجابی که بر تحت پوست متمکن گردد و از غلبه ناریت حجاب را
بسوزد و بیرون آید علاج سهولت برآمدن الجزء غلیظ مسکنه که بعض ادویه کیفیه
عزم خروج ... چیزهای ملینه چون اطراف کماسیت که کوفته بروغن کنجد جوشانیده
باشند ضماد نمایند تا زود برآید بخار و درد تسکین کنند و اگر درین ضماد قدری آرد جو و خطمی اضافه
نمایند بهتر باشد و بعده برای تسکین درد و اندمال قرحه مرهم کافوری که از مرداسنگ
و توتیا و برگ حنا و قنبیل بروغن گاو سرشته مرهمی نیک است در استحکام بود دالو
و برای تحلیل الجزء غلیظ و سهولت خروج او و تمهید رطب از جمله است فصل
سقطه و ضربه و او چند گونه است یکی آنکه بادی ورم گرم و تب و تفرق الاتصال
و نزف خون هیچ نباشد علاج چیزی که عضو را محکم کند چون مغاث و گل ارمنی
و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر با آب آس ضماد نمایند و اگر انجبار العقد
حجامت کنند مع الشرط نفع تمام دهد قسم دوم آنکه ورم گرم و تب بیشتر بود علاج
فصد کنند یا محاجم بنهند و گل سرخ و عدس مقشر و گل ارمنی و مامیثا و صندل و فوفل

ضماد نمایند و بحسب حرارت تب مبردات دهند و ماش و برنج و نخود و عدس غذا
نمایند و بعد زوال تب جهت تقویت عضو ریوند یکجزو فوه لک مغول کل مختوم
از هر یک نیم جزو کوفته بیخته از ۵ درم تا چهار درم منقوع نخود بنوشانند و فایدهٔ
که در اول گفته شد بعمل آرند فایده مومیائی خالص خوردن و مالیدن در کسر و وهن
و خلع نفع تمام دارد و مع هذا بالخاصیة درد ضربه و سقطه را ساکن می سازد سیوم آنکه
بر سر افتد علاج هرگاه سقطه و ضربه قوی بر سر افتد بزودی فصد کنند قیفال یا اکحل
و تعبیه بخیته نرم و لقوع فواکه طبع نرم سازند و گلاب و روغن گل و اندک
سرکه در هم زده بجوشانند و اندک عود نرم کرده در آن آمیزند و طلا نمایند
و سک و مسک و قصب الزریره با شراب همین عمل دارد و چون ۳ روز از
وقوع ضربه بگذرد مغز سر مرغ خورانند فانه مما یغذی یقوی الدماغ و یقطع النزف
العارض من جهة چهارم آنکه سقطه یا ضربه بر سینه و صدر افتد و بسبب آن رگی از
اندرون بشکافد و نفث و نزف خون آید علاج کهربا و گلنار و گل ارمنی
خون سیاوشان و لک اجزا برابر کوفته بیخته شربتی ۵ درم تا ۱۰ بخورند و با
لقوع سماق و اگر ضرورت شود مقدار نیم نخود افیون اضافه نمایند و با تنها دهند
در حال خون را باز دارد و اگر در بدن امتلا بود فصد باسلیق بر دو اعتدال نمایند
پنجم آنکه بر معده واقع شود و رگی منشق سازد علاج تنقیه برک کنند
و کهربا با گلقند سرشته خورانند و این ضماد استعمال نمایند گل سرخ اقاقیا مصطکی
آس سنبل از هر یک پنج درم زعفران صبر جوز سرو هر یک یک درم با آب ...
الحمل طلا زنند و سیب و به خوردن و کوفته بر معده نهادن سود دارد ششم آنکه
سقطه و ضربه بر جگر افتد علاج ریوند فوه هر یک پنج درم لک مغسول طباشیر هر یک

سه درم

284

۲۸۵

سه درم کوفته بیخته یک مثقال با گلاب یا عرق کاسنی یا سکنجبین دهند و این
دوا ضماد کنند صندل سپید گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج درم آرد جو نهصد درم
زعفران درمی کافور نیم درم با گلاب و روغن گل ضماد سازند و اگر جراحت
نبود گل سرخ پنج درم سنبل و مصطکی و دارچینی هر یک ۵ درم آس سه درم لادن
۵ درم لادن را بر روغن گل یا خیری حل کنند و جمله بهم آمیزند و ضماد نمایند و
مغاث و گل ارمنی و مورد اجزا برابر ضماد نیک است و خوردن ریوند
با حلبا نفعی عظیم دارد هفتم آنکه بر عضلا افتد و آنرا منفسخ سازد علاج
نخستین رادعات که ذکر یافت ضماد نمایند و بعد از آن که خون از انصباب
باستد با طبیخ بابونه و اکلیل و تخم کتان و زوفای یابس و برگ خطمی و پودینه
و مرزنگوش تنطیل نمایند و آرد جو و زوفای رطب و پودینه کوهی ضماد سازند
فایده فسخ عضو عبارتست از تفرق اتصال که در وسط عضله افتد خواه تفرق
در طول بود خواه در عرض خواه یکجا بود خواه چند جا هشتم آنکه سقطه و ضربه بر عصب
افتد و بدان سبب بعضی اجزاء او را از بعضی دیگر متباعد کرده علاج نخستین مسکنات
درد طلا نمایند و این دوا نفع دارد آرد ماش ده درم گل ارمنی سه درم
و نیم صبر و زعفران و مسک هر یک درمی و نیم با آب باران و گلاب و اندکی
... گل یا کرسنه بسرشند و طلا کنند و بعد از آنکه الم از کمیت بر عصب
باستد چیزی که در وی ارخا و تحلیل بود بکار برند تا آنکه در آنجا باشد تحلیل رود
و آنچه بدین کار آید تضمید خطمی و بنفشه و اکلیل است و تدهین روغن نرگس
و شیت و اقحوان نهم آنکه واقع شود ضربه و سقطه بر مفصل و آنرا سست کند
و اعراض وهن در آن نماید علاج روغن گل بر مفصل بمالند و آس

بالمیت ساشده بر آن گذارند و بعصابه بر بندند بستنی معتدل و بدانند که آلیه
که بپارسی دنبه گویند و خرما هرگاه کوفته یکجا بر نهادن و بستن در این باب
نفع تمام دارد و از آن الی صلابت معتدل و اعیا و مانده که مینماید فایدها کلی باشد
که از سقطه و ضربه التوا و صلابت در عصب پدید آید علاج هر یک هرچه مزیل
التوا و ملین صلابت بود ضماد نمایند چون داخلیون یا مقل آب که در خته
یا بیخ خطمی و تخم مرو میفختج سرشته باشی و قنه و فرفیون و مورد در زیت
ممزوج کرده و هر یکی از این بسبب قوت و ضعف صلابت بکار برده است فصل
اندر تدبیر کسی که اورا البساط یعنی تازیانه یا چوب زده باشند و بدان گوشت
او زیر پوست از هم متفرق شود علاج پخش کنند بدست یا بپای تا اجزای گوشت
همه بجای خود نشیند و بعد استواء تخم بگیرند خرقه کتان و تر کنند و بران محل مضروب
بپیچند و هر چو بگرم خرقه گرم شود مبدل سازند و مرهم اسفیداج طلا کردن جهت تسکین
درد و تبرید و توثیق و تشدید عضو نفع تمام دارد و بهترین علاج آنست که بعد
استواء گوشت بگیرند پوست گوسفند که همان لحظه از گوشت او جدا کرده باشند
و بران عضو مضروب بپیچند تا که خشک شدن آید بدارند و قال جالینوس ان
اخذ جلدة الکبش من ساعته حین یسلخ فیوضع علی موضع الضرب من یجلد نفعه
اکثر من کل شیء حتی انه یبری الضرب فی یوم ولیلة و آنجا که بسبب ضرب
خون زیر پوست بمیرد و محتبس گشته باشد که مغزنان و ترب ضماد فرمایند لان لب الخبز
ملین والفجل یحلل و یجلی فصل فی الکسر والخلع والوثی والوهن والوهی
و این فصل مشتمل بر چهار قسم است قسم اول در کسر و آن شکستن استخوان است
و شکستگی استخوان منتظم می در آید اگر تفرق در اجزاء او بیشتر باشد اما اگر تفرق

بکثرت بود

کمتر بود و اجزاء استخوان از یکدیگر کمتر جدا شده باشد نشان او آنست
که چون دست بر آنجا نهند ارتفاع و انخفاض محسوس شود و لمس علاج
در اول امر عضو را بکشند کشیدنی ملایم تا هر دو سر استخوان برابر آید درست
کنند آنرا و هر جزوی را بجایگاه او برند و چون عضو هیئت اصلی بیابد
بعصابه بر بندند از بستنی که معتدل بود در نرمی و سختی لان الربط
الشدید یجعل العضو ضیق المسام والمجاری غیر قابل للغذاء و کثیرا ما یودی
عند ابطاء الحل الی موت العضو و تعفنه و یضطر حینئذ الی قطعه
والربط الرخو لا یحفظ المجبور ولا یضبط حتی یجبر علی شکل الطبیعی و کار بعضی
از آن کشیدن معتدل است نشود همچنان بگذارند و در کشیدن مبالغه
نکنند که بیم خطر عظیم است در آن طریق بستن آنست که عصابه طویل
بر عضو مکسور بگیرند و نخستین از آنجا که شکسته است در پیچند سه کرت
بعد از آن بطرف بالا پیچان روند و عصابه دیگر بستانند و باز بر نفس کسر بپیچند
چهار کرت پس از آن بطرف پائین پیچان فرو آیند و اگر کسر عظیم
بود عصابه سیوم نیز ببندند بدین نوع که از بالای عضو از آنجا که منتهای
عصابه اولی است پیچیدن شروع کنند و تا اسفل العضو که نهایت عصابه
ثانی است فرو آیند و نباید دانست که عصابه بر نفس عضو محکم تر باید پیچید
و بر اطراف آن نرم تا غذا باز ندارد و عصابه هموار باشد بعضی بلند و بعضی
پست نباید و عرض و پهناء عصابها بمقدار عضو مکسور باید چنانکه
عصابه سینه و پهلو بعرض یک وجب باید یا کم و بیش و عصابه ساعد
و ساق مقدار سه انگشت است یا چهار انگشت و علی هذا القیاس

وبعد از بستن عصابه‌ها هر جا که کاواک و پست بود رفاده‌ها گذارند
بنوعی که تمام عضو مستوی و برابر شود و هیچ جا نشیب و فراز نماند
و عصابه و رفاده نرم و پاکیزه باشد تا عضو را آسیب نرسد و بعد
وضع رفاده بتخته بر بندند و این تخته‌ها را بتازی جبایر گویند
و جبیره مفرد اوست و تخته از چوب نرم چون چوب انار و بید و
امثال آن و هموار باید ساخت تا تنگی ملزم گردد لیکن تخته را از آنجا که
بر نفس کسر واقع شود و اگر اندکی غلیظ و پر دارند بهتر است و تخته از
هر چهار جانب باید نهاد تا محافظت مکسور نماید و چون از بستن
جبایر فارغ شوند جهت ایمن بودن از ورم فصد کنند و اگر مانعی
نبود و بمسهل خفیف طبع نرم نمایند و تلطیف تدبیر فرمایند و بهترین
غذا مزوره چوزه‌های مرغ است و خوردن یک مثقال گل ارمنی در
جلاب جهت استقامت عظم مکسور نفع تمام دارد و مومیائی پارسی نیز
سریع الاثر است اکنون بدانکه جبایر را پس از ۲ روز یا ۳ روز نباید
گشود مگر ضرورتی افتد چنانچه درد بسیار بود و بودن الرباط سرخ شود
یا خارش شدید آرد که درین صورت گشادن لازم است هر وقت را
که باشد عضو را بگشایند و زمانی در هوا اندازند تا که بیمار راحت یابد
و اگر خارش رنج دهد آب نیمگرم که مفرط الحرارت نبود تنطیل نمایند
تا رطوبت لذاعه بتحلیل رود و قدرت ساکن شود و بعد استراحت
عصابه‌ها را مدکلات و روغن گل و سرکه تر کرده باز بر بندند و نفع
کلاب و غیره آنست که عضو را قوت دهد و فضلات لذاعه حکاکه را

باز

بازدارد و گاه باشد که رنگ جلد و گوشت متغیر گردد و پوستها بر خیزد هم
بدان سبب حاجت آید که بگشایند و هر گاه حال این بود تخته نباید
بست و بر ربط عصابه و رفاده کفایت کنند و آنجا که هفت روز بگذرد
و مقدد و جز آن عارضه دیگر پدید نیاید و اتفاقا از عضو حرارت غریبه
زایل شود باید که در بستن عصابه‌ها سختی کنند یعنی بنسبت سابق محکم تر
بندند لان الربط الشدید اضبط المجبور فی ان یزول و احفظ مع حصول
الامن فی هذا الوقت من الحکة و الورم و اندرین صورت حیزها نباید
گشود مگر بعد از چهار روز یا پنج روز و اضمده جبر استعمال باید نمود و تغلیظ
تدبیر باید نمود یعنی درین وقت اغذیه لطیفه گذاشته و اغذیه غلیظه
لزجه باید داد جهت استواری شکسته چون کله و پاچه و هریسه و تنقول کاد
و امثال آن و آرزو بیضه مرغ نیز مفید است و ضماد جبر این است
عدس مقشر گل ارمنی اقاقیا کوفته بیخته با آب آس بر نهند دیگر
جبر مغز تخم سپید اقاقیا گل ارمنی کوفته بیخته بسپیده تخم مرغ سرشته
و بر نهند و اگر حاجت بزیادتی سخونت شود مرزنگوش و اکلیل و برگ
سرو مخلوط نمایند فایده در اواخر مرض که هنگام انعقاد وشیز است عصابه
سست باید بست و در هر بار که بندند سست تر کنند آنرا که سخت بستن
وشیز را منضغط میانو و متکون شدن نمیدهد و نشان انعقاد وشیز
آنست که بر عصابه و رفاده خون ظاهر شود خواه این خون بنزف آمده خواه
بترشح و مادام که وشیز سخت شود هرگز عضو را حرکت قوی ندهند لان
الحرکة تزعجه و تزیله عن موضعه و همچنان عضو مکسور را بر یک وتیره نهاله

نه بجنبانند که اعصاب از عضلات سخت شود و همان ساعت بماند و عضو از
حرکت عصیان نماید بلکه بعد ظهور استحکام اندک اندک حرکت باید داد
تا که صحت کلی روی نماید و کذلک در برداشتن تخته شتاب نباید که
اگرچه گمان افتد که استخوان بسته شد زیرا که ممکن است که دشبند محکم نشده
باشد و بدان سبب عضو کوژ گردد از نابستن جبایر که او را قایم داشت
و بسیار باشد که ده روز یا بیست روز جبایر بسته دارند و هیچ مضرت
نرسد لیکن احوط و اصوب آنست که هر چند روزی گشوده باشند تا اگر در لون
جلد و حال لحم تغیری یابند تدارک او بپردازند و صاحب ذخیره گوید که
تخته پیش از پنج روز نباید نهاد مگر آنجا که ترسند که عضو کوژ شود یا آفتی
بزرگ تولد کند و هر چند عضو شکسته بزرگتر بود تخته دیرتر باید بست
لیکن رفادها بیشتر باید نهاد و کوشش باید داشت تا عضو جنبان و آویزان
نباشد و اگر در نابستن تخته خوفی افتد زودتر باید بست اگرچه روز
اول باشد انتباه استخوان شکسته باز نروید با هم مگر در سن طفولیت
پس در غیر اطفال جز این نیست که بر حوالی آن منکسر باذن الله جایی از غضروف
بروید همچون دشبند و آن شکسته را محکم دارد پس لازم است که صاحب او از هر چه
خون را لطیف کند و ماده دشبند را تحلیل دهد پرهیز کند و چون حرکات
قویه و جماع متعبه و خشم و هوای گرم و امثال آن و باید دانست آنجا که
کسر و ورم یار بود باید که تر درا در بعض عصاره ها سرد حل کرده طلا نمایند
و همچنان نابسته بدارند تا که آماس زایل شود و اگر آنرا ببندند بغایت
نرم باید بست و هر روز بلکه روزی دوبار باز باید گشود تا که ورم دور شود پس

بعمل

بعمل آرند آنچه تدبیر کسر است و آنجا که با کسر کوفتگی شده باشد باید که حجم
مرضوضه شرط زنند و خون بیرون آرند تا از فساد و تعفن و تآکل محفوظ ماند
و آنجا که کسر مع الجراحت بود باید که رفاده و تخته از جایگاه جراحت دور
دارند یعنی جراحت برهنه دارند و حوالی او رفاده ها و تخته ها برگذارند
و ببندند بر شکلی که موافق بود و قال صاحب الاسباب و العلامات لا ینبغی
فم الجرح بل یشد عصابة علی فم الجرح عند شفته العلیا و یورب الی اسفل
و اخری عند شفته السفلی و یورب الی اعلی لیصل الیه الدواء و یخرج منه الصدید
و عصاره و جبیره سخت نباید تا از درد محفوظ ماند و بر دهن جراحت بعضی لته
بیدارند که عضو آب بمکد و هم از ورم و اصابت هوا پناه دهند و تختها و رفادها
هر روز باید گشود و زود میان هیچ گشایند بجهت جراحت و جرح را مراهم
و ذرورها که ذکر یافت تدارک فرمایند و اگر خوف حدوث ورم شود رفاده
بسرکه و گلاب تر کرده و سرد شده حوالی جراحت بنهند تا آماس باز دارد و در این
حالت مرهم از جراحت دور دارند خاصه در تابستان تا بیم عفونت
نباشد و اگر جراحت بزرگ باشد یا در محلی باشد که گذاشتن تخته بالای او
ضروری بود باید که بر اطراف جراحت رفاده بنهند و بالای آن تخته گذارند
بنوعی که بجراحت آسیب نرسد و مرهم در آن توان در آورد و ریم
و زرداب از آن توان برآید پس عصابه بر تخته بپیچند تا مگس و هوای
سرد و گرم بزخم نرسد و آنجا که از عضو مکسوره مجروحه خون سیلان کند باید که
صبر و کندر و دم الاخوین و مرداریک ساخته بر جراحت برافکنند و اگر میل
بر خون بود از طرف مخالف رگ زنند و الا امیل سازند آنرا بربط جهت

مخالف وامثال آن تا اثر دوا اسرع باشد و آنجا که استخوان بشکنند و شاخهای از وی
خیزد اما پوست را شکافته برون نه آمده باشد و در زیر پوست نبوک آن او آنست
که چون دست بر آن گردانند آوازی آید همچون آواز خشخاش بشرطیکه
استخوان بسیار ریزه باشد و الا احساس نیست و علامت اجزا عضو شاهد
دیست و تدبیر اینچنین مکور آنست که نخستین برفق و تدریج شظایا را بجای
بجای خود نشانند از دست بعد نرم بر بندند تا درد شدید نیارد و باصلاح
دست بجای ننشیند باید که آن موضع را بشکافند پس اگر این شاخ از استخوان
جدا بود کشیده برون آرند و اگر پیوسته باشد قطع نمایند چنانکه گفته آید و اگر
استخوان ریزه ریزه شده باشد تمام ریزها برون آرند و بعد اصلاح او بعلاج
جرح و تدبیر کسر پردازند و طریق قطع شظایای استخوان مکسور آنست که نمد
نرم را سوراخ کنند باندازه شظیه و بران جا گذارند تا شظیه از سوراخ نمد
برون آید پس پوستی هم بران شکل بالای نمد گذارند و شظیه را از زیر نیز
برون آرند و دست بر نمد و فرو فشارند بمنشار چنانکه منشار مجامع شظیه
بر سر و او را از اصل ببرد و جهت ایکار اره باریک و تیز که لطیف تر از اره
شانه سازان باشد و بعضی جراحان استخوان را برمه سوراخها زده قطع
نمایند چنانکه در قروح گفته شد و این از خطر خالی نبود زیرا که ممکن است که سر برمه
از استخوان در گذرد و بعضو سالم یا شریف که قریب او بود اذیت رساند
و احتیاط در این آنست که صفحه نرم زیر استخوان دارند تا سر برمه از اندازه
برون نرود و این نیز خالی از خطر نباشد بالجمله تا که قطع بمنشار میسر آید
برمه را کار نفرمایند فایده انجبار هر عضو مکسور را اعتقاد در نهاده اند چنانکه

بلی

یعنی در ده روز بسته شود و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد و آنچه
بدان ماند در سی روز یا چهل روز و استخوان ران در پنجاه روز و باشد که در سه
ماه یا چهار ماه بسته گردد و بدانند که چون معتاد انجبار در گذرد و عظم بسته
نشود از دو حال خالی نباشد یکی آنکه مادّه فاسد در آنجا بود که منع انعقاد و تشنیز
نماید و تدبیر او آنست که آن موضع را بناخن بخارند بتدریج و بکوبند سخت
بمالند تا آن محل گرم شود و مادّه و خون فاسد ضعیف که در آنجا است
تحلیل پذیرد و خون صالح و قوی در آنجا آید و انعقاد و تشنیز نماید و دیگر
ریشهای عسر البرء را نیز بدین طریق به سازند دوم آنکه عملی بوقوع آید
که در انجبار مخالف آید و آن اقسام است چنانکه آب بسیار بر عضو مکسور ریختن و نیز زود زود گشادن و عضو را پیش از استحکام حرکت دادن
در فاید و عصابه بسیار و ثقیل یا سخت بستن و طعامهای لطیف که خون
لطیف از وی تولد کند و قابل تعقد و تشنید نباشد و خوردن تقلیل غذا بیشتر
از جمله است و پاره های استخوان در عضو ماندن اینهمه که گفته شد از اسباب
بطوء و دیری انجبار است و تدبیر وی ترک و ازاله سبب است بعده آنجا که
قلت غذا و لطافت او سبب باشد اغذیه مغلظه دهند و جهت جذب
غذا بر عضو مکسور تکمید کنند انتباه استخوان مردم صفراوی و خشک مزاج
دیرتر بندد زیرا که خون ایشان لزج نباشد و از اینجا است که طعام مکسور
العظم هریسه و پاچه و کعک و امثال آن هر چه غلیظ و لزج باشد مقرر
ساخته اند فایده گاه باشد که استخوان شکسته چون بسته شود تعقد و صلابت
آنجا باقی مانده باشد که آن تعقد ایذا دهد و اگر حرکت اکثر اعمال منع

نمایند خاصه اگر قریب بمفاصل باشد و اگر ابتدا نمیدا از انکه قبح هیئة لازم و ثابت
بیزار الم او ضرور بیت علاج اگر آن تعقد متحجر نشده باشد و قریب العهد بود
بانعقاد باید که قطعه سرب یا ادویه که قابض و عاجر بود بران گذارند
و برباط قویه محکم ببندند تا که بتحلیل رود و اگر متحجر شده باشد و بعید
العهد بود از انعقاد باید که چربیها و مغزها و روغنها و مرهمها بر صلابت
نهند تا که تعقد نرم شود و بتطلیل آب گرم نفع دارد و این ضماد جهت
تلیین سودمند است بگیرند لبنی و قنه و جاوشیر و اشق و مقل و مانند آن
و بروغنهای گرم و چربی بط و مرغ حل نمایند و بیند آمیزند و استعمال نمایند
و اگر بجای روغنها در دیگر انها داخل نمایند بهتر باشد خاصه عکر الزیت
فایده اگر استخوان کوز بسته شود یا بعد از بستن کوز گردد و خواهند که
آنرا بشکنند و درست ببندند تدبیر او آنست که نخست با دویه ملینه که
در عقد ذکر یافت آنجا را نرم گردانند و دنبه و گردی روغن زیت
بالیدن و در آبزن نشستن و دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام
و مغز پنبه دانه و مغز تخم بید و انجیر ضماد کردن در تلیین و نشید
و تعقد اثر تمام دارد بالجمله هرگاه دشتید نرم گردد و عضو را جنبش دهند
و استخوان را بشکنند و درست کرده بربندند و اگر جراحت شود
آنرا نیز رعایت کنند چنانکه گفته شد و بسیار باشد که چون عضو را
نرم کنند چنانکه باید و بکشند خود بخود بجای آید بی انکه بشکنند و این
اسلم باشد استواری عظیم میسر آید زنهار در پی شکستن نشوند از الکسر
آفات و چون شکسته بربندند احتیاط ورزند که باز کوز نگردد

دوم

دوم در خلع بفتح خاء معجمه و آن آنست که استخوان از حفرهٔ که در آن
با استخوان دیگر مرکب است بمیانجی مفصل بتمام از آن حفره بیرون
آید و علامت وی آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک
و گوی فاحش ظاهر گردد و حرکت بندگاه باطل گردد و چون عضو
مخلوعه را بعضو دیگر جانب که مشابه او باشد قیاس کنند تفاوت
پیدا باشد در طول و قصر و استقامت و اعوجاج و بمکین
اما اگر خلع در مفصل بازو و ران باشد معرفت آن مشکل است
جهت عدم ظهور تفاوت بین لان رأس العضد اذا انخلع
یدخل فی الابط و لا یظهر فیه الاعوجاج ظهورا بینا و لا النتو
و لا الغور و الا فقد جمیع الحرکات و لا کثیر من الخفة بینه و بین
الاخت و قس علیه خلع مفصل الورک بالجمله خلع هر عضو را
علامتی و تدبیری علیحده است چنانچه بنوع جدا جدا گفته اند لعل ذکر
علاج کلی که مشتمل است جمیع انواع را علاج هرگاه عضوی منخلع
باشد و مانع نبود و نترسند که از سبب الم بجانب آن عضو خواهد
ریخت نخست فصد کنند خاصه رگی که بدان عضو متصل بود و یک
مثقال گل ارمنی در جلاب قند و گلاب بخورانند و طبیخ سه
لعلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی و آب لبلاب یا آب فواکه
با شکر آمیخته بیاشامند و غذا مزوره بروغن بادام فرمایند تا که
از ریت و آماس محفوظ ماند پس نظر کنند که خلع بسیط است یا مرکب
است بجراحت یا با آماس یا بقرحه اگر مرکب بود نخست قرحه و جراحت

و آماس را علاج کنند که بعده خلع را فاصله اگر خلع در بندگاه بزرگ بود
اما اگر در عضوی بود که باسانی بجای باز شود و درد بجای باز برند و
به جراحت مدد و ورم ملتفت نگردند و تدبیر بجای باز بردن آنست که
آن عضو را بآهستگی اندک اندک بجنبانند راست و چپ پس بتدریج
بکشند تا بجای نشیند و بسیار باشد که چون بجای نشیند آواز
کند که بدان علم معلوم کنند که بمحل خود قرار یافت و بعد از آنکه
عضو بموضع خود رفته آنرا بر بندند تا باز بر نیاید اما اگر از بستن
درد شدید آرد نباید بست و عضو را همچنان بپرازند با حتیاط نشانند و باید
که بخرقه خشک بر بندند زیرا که بیم باشد که آنجا گرم شود و آماس تولد
کند پس اولیتر آنست که مقاشه و گل ارمنی با آب برگ مورد
بسرشند و خرقه بدان آلایند و سرد رفته بر بندند و آرد با آب
مورد نیز ضمادی نیک نیست و عصابه سخت نباید بست و از سه
چهار کرت زیاده نباید پیچید فایده هرگاه در کسر و خلع گوشت و پوست
نیز جدا شود باید که آن گوشت و پوست باز شده را ببرند و آنجای را
بروغن زیت گرم کرده داغ دهند تا استخوان را فاسد نسازد چنانچه
آورده اند در زمانی مردی را بر دوش سنگی افتاد و پوست و گوشت
از وی باز شد و استخوان بازو برهنه گشت و ترقوه از جای بیرون آمد
مجربی جاهل استخوان را بجای باز برد و گوشت و پوست را بجای
خود باز نهاد و به بست پس آن گوشت گنده شد و بدان سبب استخوان
هم تباه و سبز گشت و آفت قوی تر از خلع … و علامت و علاج

که بجب

که بجب هر عضو مخصوص است بنوعی جدا گفته می آید نوع اول در خلع فک بسیار
مته گویند و علامت او آنست که دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر
نباشد علاج یکی را فرمایند که سر او بگیرد و اگر چه دهان باز است بیشتر
بگشاید و مته را سست دارد و طبیب مته را گرفته باهستگی بجنباند
و بچپ و راست همی بجای بنشانند و اگر از پس پشت بیمار نشیند
طبیب و مته او را بسوی خود کشد و بالا بر آورد و بجای نشانند بهتر باشد
و اولی آنست که نخست بحمام برند و روغن بنفشه بمالند و آب گرم بریزند
تا عضو نرم شود بعده بجای باز برند که بدین طریق آسان بجای نشیند نوع
در خلع ترقوه یعنی چنبر گردن و علامت در آنست که آنجا مغاک ظاهر
شود و دست بر سر نرسد علاج بدست راست کرده بجای برند و به بندند
نوع سیوم در خلع منکب یعنی دوش و این بندگاهیست که بر آمدن و بجای
باز رفتن او آسان بود و علامت او آنست که در بغل غدد و بلندی مستدیر
در یابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر دوش کج بود و مخالف دوش
دیگر نماید و مرفق آن دست از پهلو دور استد و بهیچ حال به پهلو نرسد
مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان
کرد علاج دست و بازوی او بگیرد طبیب و انگشت میانین از دیگر دست
در بغل افکنند و مهره استخوان بازو بدان بردارد بقوت تا بجای
رود و اگر بیمار همان لحظه که بند جدا شود قوت کند و دست در بغل
خصم در آرد و مهره بجای نشیند فی الفور اما اگر روزی چند گذشته باشد
و مفصل سخت گشته باید که بحمام برند و روغن و آب گرم بریزند

تا نرم شود پس بفرمایند که بر پشت خسپد و گروهی از پوست یا از پشم یا از پنبه گره
صلب محو در بغل او نهند و بعد طبیب پاشنه خود برگرده نهد و دست او را
سوی خود کشد تا که بجای رود نوع چهارم در خلع مرفق و این مفصل بی ترتیب
قوی جای نگذارد و بعد خلع به دشواری بجای رود و علامت او ظاهر است هم
بحس بصر و هم بلمس علاج بفرمایند تا که دو دست کشاده دارد و دست عدا او بگیرند
و لکن نگاه دارند و بخلاف کشیدن آن میکشند تا بسیار کشیده نشود و او بر جای
خود نشیند و چون بجای رود دست بر دوش بر سر بر بندند باعتدال
نوع پنجم اگر در خلع بندگاه ساعد و انگشتان دست علاج برفق همی کنند
تا بشکل درست شود و استخوان بجای آید پس بر بندند نوع ششم در خلع مهره های
پشت و گردن و این مهلک است زیرا که نخاع افشرده میباشد علاج او را
بهرگاه زانو بردارند و برفق دست در روی مالند و بقراط جهت خلع مهره پشت
این تدبیر مقرر کرده که بگیرند تخته باندازه بالا و بنهاد علیل یا دو کمانی سازد
بدان مانند و بالای آن تخته را کمان یعنی چوب تری بستند نرم اندوزند
و علیل را بحمام برند تا اعضای او نرم شود پس بیرون آرند و بفرمایند مریض سر
که بر شکم تکیه نماید و دستارها یا فوطه محکم را بار بر سینه او بپیچند و کناره آنرا
از بغل بیرون آرند و میان کتف بند کنند و دستار دیگر بگیرند و بر پا
پای مریض از بالای زانو بر بندند و آنجا که بن ران است بند نمایند
و کناره دستار بچوبی که بر شکل دسته ها [illegible] بود هر کناره را بدین
چوبها محکم سازند و بفرمایند که تا بقوت بسوی خویش کشد و هر که پشت
بران مهره نهند و قوت کنند تا بجای رود و طریقه استرداد مهره کردن آنست

که مریض را

که مریض را به قفا خوابانند و سر او بکشند و مهره او بمالند تا بجای رود و ضماد
قوی از ماش و گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران بگلاب و زرده تخم
مرغ سازند نوع هفتم در خلع مفصل ورک یعنی سرین و علامت برآمدن
بندگاه ران آنست که اگر بسوی اندرون منخلع شود پای ماؤف نسبت بپای دوم
دراز تر گردد و زانو و بندگاه بن ران را تو گردد و پیخوله ران برآمده
و آماسیده نماید زیرا که سر استخوان در پیخوله ران آمده باشد و اگر انخلاع
بطرف برون بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوم و پیخوله ران در مغاک رود
و هم در برابر او آماسیده نماید زیرا که سر استخوان ران از آن جانب آمده باشد
علاج [illegible] بکشند راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان بجای آید پس
نهند [illegible] و ضماد گذارند و ببندند و بگیرند نواری نرم و یک سر نوار همچنان رکیبی
سازند و پای او در آن رکاب کنند و آن نوار بر ساق و ران او
بندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و زیر بغل او در آرند و بند
کنند تا پای نتواند کشید و مهره ای که آن از جای بر نیاید نوع هشتم در خلع
رکبه یعنی زانو علاج بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه
دارد و دیگر دست در بغلهای او افکند و نگاه دارد و دیگری استخوان
ساق او بگیرد و بکشد و آن مرد او را نگاه میدارند و بر بالا میکشند
و طبیب دست بر بندگاه دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آید
و خود بجای نشیند در حال ببندد و ضماد گذارد نوع نهم در خلع کعب یعنی
شتالنگ علاج بکشند تا بجای رود و اگر تمام از جای بیرون آید و زود
بجای نرود باید که چوبی بزمین فرو برند محکم و بیمار را بیارند و بقفا بخوابانند

چنانکه این چوب در میان هر دو ران او باشد و کر باشد بدین چوب بپیچند تا
خون‌های را ایکشند بین ران از چوب اذیت نیابد پس قدم او بگیرند و از
قوت تمام بکشند و یکمرد بار دیگر کشاکر دارد تا که بجای آید پس ضماد را
گذارند و بر بندند چنان باید که کشیده بکیف با فرود آید و بر بالای شتالنگ
بند کنند فایده بندگاه انگشتان پای که از جای بیرون آید بکشیدن بجای
باز شود همچون بندهای انگشتان دست و هرگاه بندها بجای باز شود ولیکن
سختی و ناهمواری آنجا بماند بداروهای که در علاج آماس صلب ذکر یافته تدارک
نمایند قسم سیوم انکه ورد ثی بفتح واو و سکون مثلثه و یا آخر تحتانی است
در لغت تمام و صحیح آنست که بجای تحتانی همزه است و وثی مستعمل آنست که استخوان
از مفصل بر آید اما تمام زیرا که اگر تمام از جای بر آید خلع خوانند و علامت
او آنست که در مفصل کاواکی پدید آید بحسب کثرت و قلت خروج مفصل
و از جانب دیگر نتو و بلندی محسوس گردد و بعضی حرکات ممکن بود از آن عضو
مع التعذر علاج اگر استخوان از جای کمتر بر آمده باشد روغن گل بمالند
و برگ مورد نرم کوفته بران پاشند و باعتدال بر بندند و مغاث و خطمی بزرده
بیضه طلا نمایند و اگر بیشتر بر آمده باشد ادویه قویتر ضماد سازند چون برگ
اثل و برگ سرو و برگ هندبا و بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی
و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل و صندل سرخ و اگر ورم بود ماش و گلنار
و اقاقیا و قرنفل و مغاث بسپیده بیضه طلا نمایند قسم چهارم وهن
و وهی و کلاهما بالفتح و این هر دو مترادف اند یعنی بیک معنی آمده و آن
آنست که باستخوان با آنچه محیط وی است از گوشت و رباط و جلد و جز آن درد

و کوفتگی

و کوفتگی لاحق گردد بی آنکه استخوان از جای بلغزد یا بر آید و علامت او آ
که در آن عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد
در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی بدشواری علاج آنچه که
بعلاج وثی خفیف بکار آید اینجا کفایت نماید انتباه هرگاه در وثی و وهن
ترسند که ورم خواهد افتاد باید که بزودی فصد کنند و بعد العلاج او پردازند
فایده گاه باشد که بمفصل جانبی افتد که از مقدار طبعی درازتر گردد
و سبب انصباب رطوبتی زاید و استرخای اعصاب و رباطات آنجا
عضو زودتر منخلع گردد و علامت استرخای مفصل آنست که عضو آویزان
نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیمار خود بر چیزی نهد آنرا قایم کند
بقدر طبعی باز گردد بغیر تکلف و باز چون بگذارند بقدر عارضی رجوع
نماید و آنیز فایده ولیست که در مفصل کاواکی پیدا آید و باشد که این
کاواکی بمثابه بود که انگشت دران توان در آید علاج عضو مسترخی را
در روغن سوگ دارند تا بمستقر خود نشیند و بهمان هیئت بدارند و چیزهای
مقوی قابض ضماد چون مازو و گلنار و اقاقیا و امثال آن با ادویه مسخنه
مجففه چون قسط و اشنه و قدری چند بید ستر مرکب سازند و ضماد نمایند و عضو را
بهمان هیئت بدارند بسته یا نابسته آنچه مناسب دانند تا که استرخا زوال
گیرد و مفصل قوی گردد و در این مرض جوز السرو و اهیل و هر آنچه در قی
ضماد مینمایند نفع دارد فصل در تدبیر سموم کلیه و طریقه احتراز
از آنها هرگاه بدانند که شخصی زهر خورد فی الحال قی فرمایند پیش از آنکه
بیش از قوت زهر در بدن منتشر گردد و آب نمکرم و روغن گیند یا کم

بسیار نوشانند تا قی همی کنند و اگر قی بفراغت نیاید شبت بجوشانند و قدری
بوره یا نمک در طبیخ آن حل کنند و روغن کثیر المقدار آمیخته بدهند
تا قی تمام تر آید و اگر جوز القی نیز با شبت بجوشانند قوی تر باشد
بالجمله هر چه برای قی دهند بیشتر باید داد که قی فراغت آرد و اگر قی نیارد
قوت زهر را خود خواهد شکست و چون قی بحسب مدعا کرده شود شیر تازه
خاصه اگر از گاو باشد بخورانند هر قدر که تواند خورد زیرا که شیر در ابطال
قوت زهر اثر تمام دارد و اگر از خوردن شیر نیز قی آید بغایت نیک است
و مسکه و روغن گاو گداخته حکم شیر دارد در دفع زهر بلکه گفته اند که از
شیر اولیٰ تر است و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته و شراب [illegible] سودمند است
و تریاق کبیر و مثرودیطوس و امثال آن سریع الاثر است و تریاق طین
مختوم اگر فی الفور داده شود معده را از زهر پاک کند و آنجا که از معاجین
گرم حرارت پدید آید یخ در روغن باید داد و قی باید فرمود و قطعاً مسموم را
خفتن ندهند و به هر تدبیری که ممکن بود بیدار دارند و اگر طعام خواهند غذائی
لایق بخورانند شکم سیر تا بسیاری طعام بر آن زهر غلبه کند و باشد که قی
آسان آید جهت امتلاء معده و این همه که گفته شد تدبیر است کلی
شامل بر جمیع اجناس سموم را و هرگاه بنوعیت یا شخصیت آن زهر اطلاع
شود باید که از آنچه مضاد او بود تدارک نمایند اما معرفت نوعیت آن است
که بدانند که زهر از ملتهبات و حادات است یا از مخدرات پس اگر از ملتهبات
بود بکافور و گلاب و کشنیز و مانند آن که سرد و دافع سم بود معالجه نمایند
و اگر از مخدرات باشد بجند بیدستر گرم نافع چون انگزد بشراب حل کرده و سیر و مانند آن

تدارک نمایند

تدارک فرمایند و آنجا که شخصیت زهر علم شود مثلاً بدانند که مردار سنگ است
یا افیون یا چیزی دیگر پس آنچه مخصوص بدان باشد استعمال کنند چنانکه
بتفصیل گفته شود ان شاء الله تعالی و استدلال بر آنکه کدام زهر خورده
از چند وجه توان کرد یکی آنکه دهن ببویند و اکثر آن است که هر چه خورده
شود بوی او از دهن می آید دوم آنکه نظر بر قی کنند و اغلب آن است که
آنچه خورده باشد و مدتی نگذشته باشد در قی بیرون آید و هر آنچه
باقی بر آید نیز توان یافت سیوم آنکه نظر بر اعراض کنند مثلاً اگر لذع
و تقطیع و مغص آورده باید دانست که زرنیخ یا سیماب مقتول یا مانند
آن چیزی از اکالات است و اگر التهاب و تشنگی و حمرت وجه و زردی چشم
و بوی دهان و کرب و عرق احداث کرده توان دانست که چیزی گرم و خشک
است مثل فربیون و امثال آن و اگر سبات و خدر و ثقل بدن و
زبان و ثقل اطراف پیدا کرده باید دانست که چیزی سرد و خشک و مخدر است
مثل افیون و بنج و مانند آن و اگر سقوط قوت و غشی مفرط و ذبول
و عروق بسرد و سقوط و تواتر نفس ظاهر گردد توان دانست که زهر قاتل است
که بجوهر خود ضد مزاج انسان است فایده هرگاه مسموم غشی افتد و حدقه
او منقلب گردد و سیاهی چشم او بر رو آید امید خلاص نباشد و دوا سود ندهد
و همچنین وقتی که چشم ها سرخ باشد و زبان بیرون آید و نفس ساقط
شود و عرق سرد جاری گردد و نشان بدی احوال بود تا که باین مرتبه نرسیده است
غنیمت دانسته در علاج پردازند که امید نجات بیشتر است و بباید دانست
که از زهرها بعضی بعضوی از اعضا بکفایت مخصوص است پس دوا واجب است

که بسبب او در تقویت آن عضو بکوشند تا از اذیت او سالم ماند مثلا اگر
اضطراب در اسفل بطن بود شیافه یا حقنه نرم طبع بکار بند و اگر ورم معده
باشد بادویه ملایم تلیین شکم فرمایند و اگر بر جان افتد ادویه و اشربه
که بجگر مخصوص است بر نهند و اگر خفقان و غشی آورد بدانند که بدل ضرر کرده
بتقویت دل مبالغه نمایند و اگر تشنج آلة بدماغ ضرر آورده بتقویت
دماغ کوشند و اگر در موضعی از بدن لهیب و حمرت آلة طلحب و صندل سرد
عمده آنجا گذارند تا عذر گردد اما بشرطی که از اعضاء رئیسی دور تر بود و اگر
این حمرت در جلد قریب بعضو رئیس یا شریف باشد زنهار ضمادی
سرد بران استعمال ننمایند و اگر از شرب زهر سردی ظاهر شود در عضوی
آنرا گرم سازند و طریقه احتراز از خوردن زهر آنست که هر جا که این خوف
باشد خود را از ان صحبت دور دارند و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش
و شور و شیرین و تیز بود بپرهیزند زیرا که طعام زهر درین چیز ها کمتر محسوس گردد
و تا ممکن باشد طعام که در آن خوف باشد نخورد و اگر درین چنین محل
مخوف حاضر شدن و طعام آنجا خوردن ضروری بود باید که سیر حاضر
گردد و گرسنه و تشنه نشود زیرا که در حالت گرسنگی و تشنگی طعم داروی
زیانکار و زهر ناگوار پوشیده شود و تدارک نشود و ایضا در خلو اثر
زهر زود کند و در رگها و بدل رسد بخلاف آنکه معده و رگها از طعام ممتلی بود
که درین وقت زهر راه نیابد و قوت آن نخست بر طعام آید و شکسته
شود خاصه اگر طعام مضاد آن زهر باشد و آنکه در محل خوف پیش از طعام
و بعد آن بسبب فرصت واجب است که ادویه که دفع مضرت سم نماید

بکار

بکار همی برند تا اگر چه زهر خورده شود عمل او ضعیف باشد مثل مثرودیطوس
و تریاق طین مختوم و مانند آن و انجیر و فندق با نمک و پودینه لب جوی
و برگ سداب با شراب و بغیر شراب سوده دارد و این دوا مفید
است چار مغز مقشر یک جزو نمک کوفته و سداب هر یک سدس جزو
انجیر سفید آن مقدار که دوا در ان خمیر شود بقدر حاجت با شربت سداب
بر نهد صفت تریاق طین گل مختوم و حب الغار برابر بگیرند و نرم بکوبند
و بسرشته چندان عسل آمیزند و بروغن گاو حب سازند و بخورند فصل اندر
بیان ادویه سمیه و سموم بجهه علامات و معالجات آن و از انکه بعضی
از ان معدنی است و بعضی نباتی است و بعضی حیوانی این فصل بسه قسم
ذکر کرده آمد اول در معدنیات زیبق یعنی سیماب اگر زنده خورند
اکثر آنست که ضرر نکند زیرا که در حال برون آید اما آنچه مصعد و مقتول
بود خوردن او درد باطن و ورم تن و مغص شدید و گرانی زبان و ثقل
معده و حبس بول آرد علاج آب عسل و بوره نوشانند و قی فرمایند
و بهم بدینها حقنه نمایند و سوم مر آب عسل چند کرت بدهند و بعد
از ان شیر و لعاب تخمها و شراب و مر فایده دارد و تقویت دل [illegible]
بادویه و تغذیه مناسبه ضروریست و آنچه در شرب مرداسنگ گفته آید
نفع دارد و اگر زیبق زنده در گوش رود و تشنج و درد شدید و اختلاط
عقل و ثقل قوت در ان جانب پدید آید و بسیار است که سکته و صرع
انجامد و تدبیر اخراج او آنست که میل رصاص در گوش کنند تا سیماب را
بران بچسبد و برون آرند و مرداسنگ از خوردن مرداسنگ بدن

آماس کنند و غدّه محکم بر آن پدید آید و قولنج و خشکی دهان و ثقل زبان و معده
و روده ظاهر شود و گاه اطلاق آورد با فراط که منجر بسحج و جراحت امعا گردد
علاج بطبیخ الخیر و شبت و بوره قی کنند چند مرتبه و بکوارش مسهل و حقنه
قوی طبع بگشایند و شراب نفع دارد سه درم مرو و دو درم سنبل بچهار نوبت
دادن بعسل با شراب مفیدست و زنجبیل مربی و تریاق بجام و یا
با دویه و آنچه ادرار بول سود دارد و غذا نخوداب بگوشت مرغ سازند
و یکدرم فرفیون و نیم درم فلفل بشراب عرق آرنده است و تخم کرفس و
افسنتین و مر اجزا برابر مقدار دو مثقال با آب کرفس یا شراب ادرار بول نمایند
براده رصاص از خوردن وی همان اعراض پدید آید که از مرداسنگ
و علاجش چون علاج مرداسنگ است اسفیداج خوردن او سپیدی زبان
و سرفه و فواق و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد معده و اختلال عقل
آرد علاج آب عسل داده قی فرمایند و جهت اسهال ربع درم سقمونیا
با آب عسل دهند و حقنه ها بعمل آرند و شراب افسنتین ادرار بول نمایند
و منع خواب و خوردن مسکه و شراب نفع دارد سم الفار که بپارسی مرگ
موش گویند خوردن او قولنج و اختناق و خشکی دهان آرد علاج آنچه
در اسفیداج بکار آید بعمل آورند و شراب کهنه و ماء العسل و اشیاء
لعابیه و آب خطمی تر و شیره سپوس بدهند و اگر سحج پیدا کنند بعلاج
سحج پردازند شنجرف و سیماب او اعراض این هر دو مثل اعراض
زیبق مقتول بود لیکن زینهار اسهال افتد علاج بتدبیر زیبق قیام نمایند
و شوربا چرب فایده دارد و زنگار بعض از لکار خوردن او تب و لورش

حلق

حلق و جراحت معده و قی حادث شود علاج آنچه در شرب زرنیخ گفته آید
بکار برند براده آهن و خبث او و خوردن پرکاله آهن و چرک سوهن درد
و خشکی دهان و درد شکم آورد علاج شیر تازه و افزون نوشانند تا اسهال کند
پس روغن گاو و مسکه دهند و پیوسته روغنها مرطب چون روغن گل و بنفشه
دهند بسر که آمیخته بر سر نهند و سنگ مقناطیس خورانند تا هرچه پراگنده بود
جمع آید بعد از آن تدبیر اسهال نمایند و باشد که بدان حاجت آید که هر روز
یکدرم مقناطیس باید داد پس آن شوربای چرب بروغن گاو باید خورانید
تا اسهال کند تا که آهن در معده است قی نفع تمام دارد و زرنیخ و نوره خوردن
زرنیخ و آهک بسیار سحج و جراحت روده و درد شدید شکم و خشکی دهان
و اسهال دموی و عسر بول و سرفه و برد اطراف آرد و دیگر اعراض که از زیبق
مقتول و آب صابون و زنگار افتد احداث نماید و در آمدن غبار
آهک در حلق نیز قایم مقام خوردن نوره است علاج آب گرم و جلاب
بروغن بادام و مسکه و روغن گاو و چند کرت دهند تا قی آید بعد از آن کشک جو و سکنجبین
گندم و برنج و قدری از تخم کتان با عسل بخورانند و آب خیار زه و عسل سود دارد
و بعد از ان شیر تازه و مسکه و العبه و شوربای چرب مفیدست زاج و شب یمانی
خوردن ایشان سحج شدید که منجر بسل بود احداث کنند شیر و مسکه تا قی کنند
دهند و شربت بنفشه در آب کشکاب بروغن بادام خورانند و زرده تخم مرغ نیم
برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ غذا فرمایند آب سرد خوردن
آب سرد بر ناهار و بعد حمام و جماع استسقا و فساد مزاج جگر آرد علاج دواء الکرکم
و دواء الملک و شراب کهنه و شربت دینار بدهند مدوم در نباتات الغیر نباتات

بیش

بیش حاد و کشنده است و خوردن او ورم لب و زبان و تواتر نفس و غشی و دوار
و صرع و سقوط قوت آرد و اگر آدمی از ان خلاص یابد به برقی و سل مبتلا
باشد علاج بتخم شلغم قی فرمایند و شراب و روغن بسیار دهند و مکررات قی
باید تا نفع حاصل آید و طبیخ شاه بلوط که در و مثرودیطوس دار المسک و یا نیم دانگ
مشک ققطح حل کرده باشند سودمند است و تریاق کبیر و مثرودیطوس و فادزهر
حیوانی مجرب است و از جمله تریاقات که اثر عظیم دارد پوست بیخ کبر و روغن
گاو است و حیوانی که آنرا میش موش گویند جلیل النفع است قرون سنبل سر
خوردن او سیاهی زبان و بول الدم و اعراض برسام آرد علاج قی فرمایند با آب شعیر
با روغن مورد و یا روغن گاو و بنفشه و بعد از تنقیه کافور بگلاب و قرص
کافور با دوغ گاو و آب خیار و لعاب بهدانه و اسپغول و آب انار و غیره
خرفه و روغن بادام و گل و آب تربز و آب عنب الثعلب همه سرد کرده بدهند
و صندل و گلاب بر سینه و جگر گذارند فرفیون خوردن او کرب شدید
و لذع شکم و سوزش احشا و فواق و اسهال مفرط آرد علاج قی فرمایند
و شیر و مسکه و روغن گاو و غیره بدهند و اسهال و خوردن حریره کوکنار(؟) برف
و در آب سرد در آمدن و گلاب و آب انار جرعه جرعه نوشیدن و سیب خوردن
نفع دارد و باقی تدبیر همان است که در قرون سنبل ذکر یافت یتوع
مثل شبرم و لاغیه خوردن او زیاده از مقدار عسر بول و اندوه و لذع و اسهال
مفرط آرد علاج شیر تازه و مسکه و روغن دوغ گاو و پست سیب و ربهای قابض
و قرصها قابض که دفع اسهال بدو بدهند و استحمام با آب شیرین که در حرارت
و برودت معتدل باشد نفع دارد سقمونیا خوردن او زیاده از شربت او اسهال

مفرط

مفرط و عطش و ضعف جگر آرد علاج دوغ و رب به و ریباس و شربت فواکه
و فادزهر و پست سیب بدهند بلادر خوردن او ابله و درد حلق و دماغ(؟) و
و امراض حاد و وسواس و ورم(؟) در اعضا آرد و مثقال از ان کشنده بود
و بعد خلاصی شدن وسواس بماند علاج چیزهای سرد و تر و روغن بادام و
کدو و شیره بار چرب خورانند و مغز جار مغز فادزهر آنست بجهت فایده
مضرت بلادر در بعضی ابدان پدید نیاید و در بعضی شر عظیم احداث
نماید حتی که عسل او بلکه دود او اگر بدیشان رسد بدان آماس کند
و بخار دود آفت قوی افتد و باشد که پوست بدن بکافد و هلاک سازد
و تدبیر بیرون بلادر به بدن که آماس آرد آنست که آنجای را بدوغ بشویند
و دوغ هرچند ترش بود بهتر است و مغز جار مغز و مغز نارجیل و حب السمنه
مکند سیاه بزم کوفته ضماد نماید و بعد از چند ساعت فرود آرند و بدوغ
بشویند و زمانی همچنان بدارند و باز ضماد تازه بکار برند و اگر تمر هندی در آب
تر کنند تا قوت او به آب بر آید پس آب صافی نمایند و مغز نارجیل در آن
۱۶ آب مانند صندل بسایند و طلا نمایند حرقه و گرمی دفع العفو زایل سازد
و صندل سپید و سرخ طلا کردن سود دارد و سرگین گاو میش تازه اشیاه بالیدن
خاصه که همان ساعت از شکم بر آید گفته اند اثر تمام دارد و چون
خشک شود بدوغ غسل کنند و آنجا که بدن ممتلی و مستعد عفونت باشد
و آماس قوی بود بدین تدابیر زوال نگیرد باید که فصد کنند و مسهل دهند تا
بدن از کثرت محفوظ ماند و در جمله فصد فایده دارد و زودتر از الم ورم
مینماید مویزج اعراض مثل اعراض ذراریح بود و علاج او مثل علاج ذراریح

باشند سداب تناول او لوزتین ولذع وتصدیع آرد علاج لعاب بزرقطونا ودهنه
تریاق فایده دارد تا قسیا وتلی خوردن اینها لوزتین حلق ومعده وسرخی
وجه واحتباس بول وبراز وورم زبان وقراقر ونفخ شکم وتنگی نفس
وغشی آرد علاج لعاب بزرقطونا قی بشیر تازه غرغره فرمایند وکشک جو بروغن گل
نوشانند وچند بید ستر بسرکه وعسل بجانب خاصیت سود داده وتخم سداب
نیز بخاصیت مفید است وشیر ومسکه نافع است خربق ابیض خوردن او
اسهال وخناق وخفقان دمغص وحرقه بول وباد در شکم آرد وعلاج
شیر ومسکه وروغن وبنیر تر با عسل دهند وشوربای چرب مرغ فربه خورانند
وبربوی قابض دفع اسهال نمایند و با بزن گرم تکمید شکم فرمایند وشراب
ممزوج سود دارد چند بید ستر خوردن او برسام آرد خاصه اگر سیاه بود علاج
بطبیخ شبت وسپستان قی آرند وعقب او شربت لیمو ودوغ ترش وشیر غنم
وآب سیب وبه دفاد زهر دهند وحماض اترج ولیمو تریاق ولیست غنصل
خوردن او درد اندرون ودرد سینه واسهال خون آرد علاج شیر خرفه
وآب فواکه قابض وشیر آهن تفته داده وتخم مرغ نیم برشت بدهند
وجمله آنچه مانع اسهال خون بود ولعاب بهدانه نفع دارد قشر برنج
خوردن او ورم زبان ودرد معده ورده آرد علاج آنچه در تدبیر اکل
وذراریح در قسم ثالث گفته آید بکار برند را وند چینی گاه باشد که خوردن
او اسهال مفرط واضطراب آرد علاج قی فرمایند وشیر تازه ومسکه دهند
وآب سیب وبه وبه آب سرد غسل کردن وآب سرد بر سر ریختن وتریاق کبیر و
فادزهر سودمند است وروغن ها ومغز ها گاه باشد که رنجه وغشیان وغشی

وحرارت

وحرارت او علاج شیر تازه دهند وقی فرمایند وشربت لیمو وشیره خرفه نوشانند
شراب یعنی خمر خوردن او بر ناهار درد سر اندوه وخناق واختلاط عقل آرد
وگاه باشد که تشنج پدید آید علاج فصد وقی وتلیین طبیعت فرمایند
وقرص کافور ودوغ ترش وآب فواکه سرد مزاج نمایند کدو ترش وآب
قثاء الحمار وغار ولیمون سیاه وتربد زند هرگاه در استعمال این چیزها افراط
نمایند غثیان وقی شدید وخناق وغشی وعرق سرد آرد علاج بخبه حار
طبع فرو آرند و آنچه در هیضه بکار آید استعمال نمایند وتریاق وفاد
زهر وآب گرم وشیر سود دارد و اگر زمان خوردن قریب بود و هنوز در
معده باشد قی مدد نمایند افیون خوردن او سبات وگرفتگی زبان
وخدر وغور چشمها وخاریدن جلد وعرق سرد وفواق وضیق نفس وتاریکی
چشم آرد وبوی او از دهن آید وقدر دو درم از وی کشنده بود علاج بطبیخ
شبت وترب وعسل ونمک قی فرمایند و بحقنه حاد طبع بکشایند وتریاق
ومثرودیطوس دهند و اگر نباشد حلتیت آب عسل یا شراب
کهنه که وی دار چینی کوفته بود باید داد وتریاق اربعه وعاقرقرحا وچند
بیدستر وفلفل وحلتیت واپیل نرم کوفته مقدار بندقی خورانیدن
سود دارد وچند بیدستر بوییدن وروغن قسط در سر وبدن مالیدن
نافع است فایده افیون که بروغن کنجد آمیخته خورند لاهو است
جوز ماثل از خوردن او دوار وسرخی چشم وسبات وتیرگی چشم پدید
آید وچون غالب شود اختلاط در عقل افتد ومتقابل از وی کشنده بود
علاج او مثل علاج افیون بود وشوربای چرب فایده کلی دارد و ...

اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و برسام بالا بود و دوار و کری و حکه
و سبات شدید لازم دارد علاج او قی و حقنه تنقیه فرمایند و روغن گل
و گلاب با اندک سرکه بر سر گذارند و افسنتین و صعتر بجوشانند
و بپالایند و بنوشانند و تریاق و شیر سود دارد و بنج خوردن او استرخاء
زبان و کف دهان و ضیق النفس و ذهاب عقل و هذیان و حکه آرد
و علاج او بعد قی شیر و طبیخ انجیر و روغن بادام و مسکه و شراب و دوغ
خشک و تریاق و سکنجبین و معاجین کبار بدهند و هر چه بهم رسد
کزبره رطب یعنی کشنیز تر بسیار خوردن او دوار و سدر و بحة صوت
و سبات آرد و از تمام بدن بوی کشنیز آید و مقدار بسیار نیم رطل است
از جرم او اما آب او گویند که چهل درم کشنده بود به تبرید علاج او بطبیخ شبت
بوره و روغن زیت یا روغن سوسن آمیزند و بدهند تا قی آید و بعده
زرده تخم مرغ نیمبرشت و فلفل و نمک و گوشت مرغ فربه و دارچینی و فلفل
خورانند و شراب و مثلث سود دارد و فایده اگر کشنیز تر با بقول دیگر
یا ربود مضرت نکند و اگر باز هر بود حکم همان زهر دارد بزر قطونا یعنی اسبغول
اگر آن را کوفته خورند غم و کرب و تنگی النفس و سقوط قوت و خفقان و خدر
و تمدد و غشی آرد و تمام بدن سرد شود علاج او آب گرم و عسل یا طبیخ شبت
و بوره قی فرمایند و شراب و تریاق و زرده تخم مرغ و جدوار بدهند
و شیره خرفه با چهار تخم سود دارد عنب الثعلب باید دانست که نوعی است
از عنب الثعلب که گل او سیاه و برگ او مثل برگ جرجیر بود و این
نوع بد باشد خوردن او خشکی زبان و فواق و قی و خون و اسهال منی

که منجر

که منجر به سنج شود احداث کند علاج او بعد قی خوردن شیر و عسل با انیسون و مرغ
فربه و با دام تلخ فایده دارد فطر یعنی کماة بسیار خوردن او خناق و قولنج
آرد و قوی الانواع است سپید و سیاه و کبود و طاوسی و سرخ و همه
انواع بد بود مگر سپید که فادزهر او بود و سرخی زهر باشد و همچنان آنچه در
نواحی سوراخ هوام یا قریب اشجار که کیفیت قویه دارد باشد بد بود
بالجمله خوردن فطر ضیق النفس و عرق سرد و نفخ معده و شکم و مغص
و فواق و غشی آرد علاج او آب ترب یا طبیخ تخم او و بوره با نمک هندی
آمیزند و بدهند تا قی آرد و نمک سکنجبین همین عمل دارد و بعد قی شراب
صرف یا الکامه یا خاکستر چوب انگور یا انجیر با آب گرم و نمک و اندکی
سرکه و تریاق اربعه و سکنجبین و فلافلی و کمونی و شراب یا آب سداب
هر چه بهم رسد بدهند و صندل و گلاب بر معده ضماد نمایند و جدوار و حقنه
حاد نفع دارد قسم سیوم در حیوانات ذراریح گرم و تیز است خوردن
او سوزش دهان و مثانه و مغص و درد شدید و حرقه بول و ورم قضیب
و تب و اختلاط عقل و غشی آرد علاج او آب گرم و روغن کنجد یا طبیخ
انجیر و شبت و بوره چند نوبت قی فرمایند و بجهت مثانه فصد باسلیق
نمایند و شیر تازه و لعابها نوشانند و حقنه که از آب جو و حلبه و برنج
و چربی مرغ و بط ساخته باشند استعمال نمایند و شوربای چرب خورانند
و گفته اند که روغن به خوردن و مالیدن فادزهر او است و حب صنوبر
کبار و صغار با مثلث نفع دارد انجیر و بنفشه و روغن و مسکه و کثیرا و زرده
تخم مرغ مفید است و باید که روغن گل و سفیده تخم مرغ در احلیل بچکانند

و آرد جو و عسل ضماد نمایند و زغنه و حربا کوشت و زغنه که نوعیست از سالار مندرا
کشنده است اگر در شراب افتد و از هم جدا گردد و خوردن او قی و درد
شدید در سر معده آرد و گوشت حربا که آفتاب پرست است نیز همین
عمل دارد و بیضه آن اگر خورده شود بکشد علاج جهت وزغه انچه بر ذراریح
کار آید بعمل آرند و جهت حربا باید که کنجد و خرنوب و قند هر سه برابر
بگیرند و بر روغن گاو بپزند و شیر تازه مفید است و روغن مالیدن و بحمام
رفتن سود دارد علاج بیضه حربا آنست که قی کنند و روغن بر بدن مالند
و نمک گرم بر سر گذارند و مسکه و حنطیانا خورانند سالار مندرا خوردن
او درد شدید معده و ورم شکم مثل استسقا و احتباس بول و ورم زبان
و زوال عقل آرد و بعضی مواضع بدن سیاه و عفن گردد علاج بقی و حقنه
شکم پاک کنند و تریاق افعی و مثرودیطوس و علک البطم و راتیانج
با میعه و عسل و حب صنوبر و روغن زیت نفع دارد ضفادع خوردن او
ورم بدن و کمودت و زردی رنگ و غشی آرد و موی و دندانها بپاشد
و آرزوی طعام برود علاج آب گرم قی فرمایند و مسهل دهند و شراب بسیار
نوشیدن و ریاضت کردن و بحمام رفتن عرق آوردن و بآبزن در
آمدن و روغن در بدن مالیدن نفع دارد و دواء المسک و کرکم و سعد
و بیخ نی مقدار دو مثقال بشراب مفید است زهره سگ آبی مقداری
عدسی ازو بعد یک هفته هلاک سازد علاج روغن و شیر تازه با حنطیانا
و دارچینی و پنیر مایه خرگوش خوردن و روغن بادام بر بدن مالیدن
و تلطیف تدبیر نمودن سود دارد زهره یوز از خوردن او قی زرد و کبود

و تلخی

و تلخی دهان و زردی چشم پدید آید علاج بروغن و آب گرم قی فرمایند و ازین
تریاق بدهند گل مختوم حب الغار تخم سداب هر یک برابر مر نصف جزو
نرم کوفته بعسل آمیخته یک مثقال بدهند و بعلاج بیضه رجوع نمایند
زهره افعی خوردن او غشی متواتر آرد و خلاصی ازو بدشواری میسر گردد
علاج روغن مسکه گرم کرده و روغن کنجد بدهند و عقب او آب گرم
بنوشانند و قی فرمایند و فادزهر و تریاق کبیر و دواء المسک و مثرودیطوس
خورانند و غذا ماء اللحم سازند عرق دواب خوردن کرب شدید
و زردی وجه و ورم خناق و سیلان عرق بدبوی آرد علاج قی کنانند و تریاق
طین مختوم دهند و زراوند و نمک اندرانی از هر یک نیم درم با آب گرم
خورانند شیر گاه باشد که در معده فاسد شود و ترش گردد و غشی و دوار
بجوشش سر معده آرد و باشد که بیضه کند و بکشد علاج با آب عسل قی کنند
و شراب صرف و فلافلی خوردن و روغن ناردین و بادام و مصطکی
بر معده مالیدن و گلقند و گلاب نفع دارد و گاه باشد که شیر در معده
بسته شود و غشی و عرق سرد و نافض آرد علاج پنیر مایه نیم مثقال بسرکه
کهنه یا مقدار باقلی حلتیت یا آب پودینه که با طبیخ تخم کرفس با عسل
دهند تا بگدازد پس قی فرمایند با آب عسل فایده پنیرمایه اگر بالا یا قبل
شیر خورند شیر را در معده نه بندد اگر شیر بسته شود تناول نمایند
آنرا بگدازد و اولیتر آنست که چون شیر بیاشامند نخسبند لهذا خوردن
او شب ممنوع است و هیچ غذا بر سر شیر نشاید خورد و کیفیت لبن
و دم در امراض معده نیز ذکر یافته همه فواید زواید خون هر گاه خون

منجمد
هرف یا معده در سینه یا روده یا مثانه جامد و لسته گردد خناق و سقوط قوت
غشی و سستی اعضا و سردی اطراف و ضعف نبض آید علاج فاکستر چوب
انجیر و مغز خرگوش با مقدار درمی پنیر مایه بشراب حل نموده دهند پس اگر جمود
در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده باشد حقنه نمایند و اگر
در مثانه بود ادویه که بحصاة المثانه مخصوص است بکار برند ماهی سرد که بتازی
سمک اللیل گویند یعنی شب بر و کد نشسته باشد که تناول او تا سه
و هیضه آرد و باشد که کشد علاج قی فرمایند و میبه و شراب با عصاره بهی
دهند و گل مختوم فایده دارد و گوشت بریان که گرم بود همچنین دهند و خنک زند
و بخار آن مجبس ماند حکم زهر دارد و خوردن آن غشی و فقدان عقل
و هیضه آرد علاج نخست معده را پاک کنند بقی بعده میبه و شراب سیب
به و سیب و گل مختوم دهند و دواء المسک و آنچه در هیضه مذکور است
سود دارد و از خواب و حمام منع نمایند ارنب بحری یعنی خرگوش دریائی
خوردن او لغث دم و ربو و عرق بدبو و درد معده و سینه آرد علاج
آب گرم قی فرمایند و بعده طبیخ خطمی و خبازی نوشانند و سکنجبین و حمام
نفع تمام دارد و اگر درد سینه قدری باقی ماند فصد باسلیق نمایند و شربت
خشخاش و شربت عناب خورانند کاو کوهی کسی که طرف دم او بخورد
و درد روده پدید آید علاج آب گرم و روغن قی فرمایند و پسته و فندق
و انجیر خورانند و بعد تنقیه معده بقی نیم درم فیل زهر مهره منجیه سود دارد
و تریاق فاروق و مثرودیطوس مفید است و بهترین غذا آش گوشت
بره است بغیر ادویه حاده فصل ۱ در معالجه گزیدن مار و دیگر جانوران
زهردار

۳۰۱
300

زهر دارد علی سبیل الکلی باید دانست که اقسام مار بسیار است و از جز حاجب
خارج و بعض آنرا هرگز علاج نیست چون ملک مار که تاج بر سر دارد و جز آن
که در مطولات مشروحا مذکور است و در این مختصر ذکر آن لایق ننمود و بتدابیر علاج
جامع که در دفع سموم کار آید اکتفا کرده شد باید دانست که طریقه دفع و تدبیر آن
بر شش وجه است یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و اعضا را
قوت دهد و بدان سبب طبیعت قوت گیرد و زهر را دفع نماید چون
تریاق کبیر و لعبته بربری و جز آن دوم آنکه نزدیکی رطوبتهای تن بیرون
آرند یا زهر مرکب نیابد که بصحبت او در بدن پراکنده شود و با عضای
رئیسه رسد و طریق تقلیل رطوبت قی است و بعده فصد و اسهال و ادرار
اما قی جامع النفع است در جمیع اقسام سموم بخلاف فصد که همه جا بکار نتوان
بست سوم آنکه فادزهر آزموده و تریاقی که بالخاصیت
بدان زهر مخصوص بود دهند چون گوشت تمساح جهت گزیدن تمساح
و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه خورانند دوائی که ضد
مزاج آن حیوان بود چون انگزد که ضد مزاج کژدم است و امثال آن پنجم
آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط بحرکت آرد پس طبیعت زهر را بر سبیل
تموج بسوی پوست افکند و دفع نماید همچون تعریق با دویه معرقه یا بدویدن
یا جز آن لیکن این تدبیر خالی از خوف نیست زیرا که گاه باشد که حرکت
اخلاط یاری دهد بر سرایت زهر با عضاء رئیسه ششم آنکه تدبیری کنند
که منع انتشار زهر نماید و این چنان باشد که مجرد لسع عضو ملسوع را قطع
نمایند و از تن جدا سازند اگر ممکن بود پس داغ دهند دیگر آنکه بالای

از موضع لسع عضو را سخت بر بندند و بر محل لسع ادویه مخدره گذارند تا زهر تجاوز نکنند
دیگر آنکه بر آن محل حجامت کنند مع الشرط یا بغیر شرط با شرط زنند فقط
به وضع حجامت یا زلو چسبانند باز زهر بدین طریق بر آید و بجای آن تیغ گراید
و مکیدن عضو ملسوعه به دهان جهت جذب زهر بغایت طریقه مفید و آسان
است انتباه مکننده را باید که شکم سیر بود از طعام و دهان را بشوید و شراب
مضمضه کند ملک الحنفی بخورد و دهن خود بروغن گل یا بنفشه چرب سازد
بعده در مکیدن آغاز کند و هر زمان که دهن بردارد آب دهن بیندازد
تا ذات او و دندان او از آفت محفوظ ماند فایده در ذکر ادویه مفرده
و مرکبه که گزیدن جانوران زهردار را سود دارد لاغیه شیر او گزیدن افعی را
سخت نافع است خمر که افعی در و نیفتد و بمیرد گزیدن همه جانوران را
مفید است بزر الاترج یعنی تخم ترنج مقدار ۲ مثقال ضد همه زهرهای
حیوانات است ثمره نخمکشت وینبع الخبان یا دزهر است حب بلسان
و بادام و انجیر و بندق و جنطیانا و جاوشیر و زراوند و شکوفه خرزهره
و برگ او و دار چینی و جرجیر بر درکی و قیصوم و قردمانا و غاریقون
همه نفع دارد و ثمرة الدلب یعنی بار درخت چنار که تازه بر آمده باشد
عجیب الاثر است و بطون و معده ابن عرس یعنی راسو پاک کرده و به گشنیز
بریان ساخته و خشک نموده سود دارد و طبیخ راسو زنده و طبیخ موش دشتی زنده
با شراب و طبیخ سرطان نهری و خون سنگ پشت و سرزد عجیب النفع است
و سرگین بز سوخته خوردن و ضماد کردن و کما دریوس و تخم باد آورد و حرف سا
و زیره که بشونیز و حسیر و فلفل و بذر چند قوقی در آب او یا در شراب و طبیخ

بودینه

پودینه کوهی ضماد کردن و خوردن نفع دارد صفت تریاقی که گزیدن همه
جانوران زهردار و سمیه تمام ادویه زیان کار را مفید است شونیز تخم
نهر اسپند زیره هر یک ۵ درم جنطیانا زراوند گرد هر یک یکدرم فلفل
سپید مر هر یک نیم درم جمله هفت دارو است کوفته بیخته بعسل آمیزند
شربتی مقدار باقلی رومی اندر شراب بدهند نوع دیگر حب بلسان
زوفا خشک تخم شلغم دشتی فلفل سپید فلفل سیاه دار فلفل وج
انیسون فطر اسالیون اسارون زیره بذر البنج هر یک چهار درم سنبل
نقاع اذخر هر یک شش درم جمله چهارده دارو است کوفته بیخته بعسل
آمیزند شربتی مقدار باقلی رومی نوع دیگر که عجیب الاثر است افیون
مر هر یک یکدرم و نیم بیخ زراوند طویل بیخ زراوند مدحرج هر یک ۳ درم
سداب ۵ درم هر پنج دارو با آب جرجیر که پخته و کف برداشته و صافی
کرده بوی تر کنند و بعسل بسرشند و یک مثقال با شراب بدهند ادویه که بر محل
لسع نهند سود دهد نفط سپید یا ازرق طلا نمایند دیگر سیر پخته و خام بروغن
گاو بر نهند و چند بید ستر با عصاره پودینه جویباری یا گوگرد با بول کودک
یا سرکه و نمک یا زهره گاو و فقط یا خاکستر چوب انجیر و چوب انگور
بسرکه یا سیر نمک کوفته همه سود دارد دیگر مرغ خانگی خالصه که سپید و برنده
بود بگیرند و زنده او را سینه بشکافند و بدانجا گذارند و چون گرمی او کمتر
شود دیگری بر نهند و سرگین بز همه گزیدگیها را سود دارد دیگر گزیدگی
مار را که بتازی حما گویند و زفت و روغن زیت جوش داده و در
نمک آمیخته طلائی نافع است گزیدن افعی را و داغ کننده است انتباه

هرگاه محل لسع جراحت آرد باستعمال ادویه یا خود بخود غنیمت دانند
و او را ملتحم شدن نگذارند تا زهر بالاید چنانچه باید و آنجا که لسع در عضو
باشد که قطع او بستن او ممکن نبود تا تدابیر گذشته سود ندهد لازم است
که حوالی آنجا که باستره برگیرند تا استخوان پاکیزه برآید پس معالجه کنند
با طلیه که طبع زهر بگرداند و لغت اند چون بیروج و جز آن هر چه مناسب
بدان زهر باشد و داغ آنجا با آهن تفته یا بزرفت و روغن زیت جوشیده
فصل ۱ اندر معالجه گزیدن حیوانات علی سبیل التفصیل و هر یک نوعی
گفته آید نوع اول در لدغ عقرب و علامت گزیدن او ورم و حمرت
و صلابت موضع است و احساس درد شدید در آنجا و اگر نیشش بر شریان افتد
غشی آرد و اگر بر عصب افتد صرع و صداع آرد علاج فی الفور بالاتر از محل لدغ
بربندند و زهر را بمکند بدهن یا بمحاجم و آب گرم یا بطبیخ بابونه و سبوس گندم و برگ
و سداب عضو را بشویند و بندق هندی در دهن بخایند و بر آن ملایه کنند
و بر آن محل گداز بند و پودینه و آرد جو یا سداب با گوگرد و تخم کتان و نمک
و علک البطم یا جندبیدستر یا سیر کوفته در روغن زیت سرشته ضماد نمایند
هر کدام که بهر سد و روغن فرفیون و زنبق بمالند و سیر و حلتیت و
عاقرقرحا بشراب بخورانند یا مثقالی حلتیت بیک اوقیه شراب و
تریاق اربعه و سنجرنیا و سیر مقدار آن رب جو با اندک شراب سود داده
و عرق آوردن و بحمام رفتن مفید است و اگر تند سیری کنند که همان عضو
ملذوعه عرق کند بهتر باشد و بعد حمام شراب نفع گفته اند از مجربات
نمک طعام و قنزری خوردن و بعضی گفته اند ترب و بادروج اگر میل نمایند

لدغ

لدغ عقرب ضرر نرساند پس آنجا که عقرب بسیار بود خوردن ترب و بادروج
وظیفه کنند و آنچه مفتح مسام و مسالک بود احتراز نمایند چون تخم کرفس
و امثال آن و نوعیست از کژدم که آنرا جراره گویند زیرا که او چون راه
رود دم خود بر زمین کشد و زهر او گرم بود و خاصیت آن روز که بگزد
درد نکند و روز دویم و سیوم درد غلبه کند و زبان بیاماسد و بجای بول
خون آید و کرب شدید و غشی و خفقان و یرقان و حبس طبیعت آرد و
که هلاک سازد علاج نخست بمحاجم بمکند و داغ دهند بعده فصد کنند و اگر
داغ میسر نیاید فربیون و جندبیدستر بر موضع لدغ نهند و حوالی او گل ارمنی
و سرکه طلا نمایند و بدانند که خوردن شیر تازه و رب سیب و بهی و شیره
کاهو و کاسنی و خیارین و کدو و آب جو و آب طلمشقون و رب سیب
و آب سرد و قرص کافور سود دارد و نیم مثقال کافور با آب سیب ترش نفع
تمام دهد و اگر درد قوی بود آب فواکه سرد کرده و دوغ ترش دهند و طلمشقون
و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزا برابر نرم کوفته سکه کف در دهان
اندازند و آب میوه با روغن گل سرد کرده تا سه نشانند و اگر شکم باد کرد حقنه
نمایند و اگر زبان بیاماسد رگ زیر زبان بیزنند و آب کاسنی و سکنجبین
غرغره نمایند فایده زهر کژدم جراره چون بمحاجم بمکند باید که میان محجمه پنبه نرم
زده پر کنند زیرا که اگر چنین نکنند مکنده هلاک شود پس مکیدن او بدهن
بهیچ وجه نشاید کرد بشرایطی که در معالجه کلی گفته شد نوع دوم در لدغ زنبور
و مگس عسل از زخم او آماس سرخ و درد صعب تولد کند و نوعیست از زنبور
که سر او بزرگ و سیاه بود و در تن وی دایرها باشد و چون او بگزد الم

شیر بدر آرد و باشد که بکشد علاج در حال سکه کف کشنیز کوبد آشامند و بنفشه نشانند
از یخ بردارند و آب خبازی و خطمی و خرفه و عنب الثعلب و کاکنج طلا نمایند
و خرقه بسرکه تر کرده برف و غیره سرد ساخته بر آن گذارند و طین حر بسرکه
یا کافور بسرکه یا طحلب بسرکه یا آرد جو بسرکه یا کنجد کوفته بسرکه یا آب کشنیز تر
بسرکه و اندک کافور طلا کردن نفع دهد و شربت سیب و سکنجبین و آب
انار ترش و آب خیار و آب کاسنی و کاهو و کشنیز و قند با آب سرد خوردن
مفید است و اگر زنبور کلان بود یا بدن ممتلی باشد فصد باید کرد و گل خانه
زنبور بسرکه آمیخته طلای نافع است فایده زنبور چون بگزد نیش او آنجا
بماند و علاج او مثل علاج سایر زنبور باشد و مالیدن مگس در آن محل درد بنشاند
نوع سیوم در گزیدن نمله یعنی مورچه و انواع او بسیار است و چنان
آورده اند که در بعضی اماکن بعیده در بیابان اندلس مورچه ها هستند مشابه
گرگ که چون آدم را بیابند هلاک سازند بالجمله علاج گزیدن مورچه ها همچون
علاج زنبور است نوع چهارم در گزیدن رتیلا و عنکبوت انواع او بسیار و صعب
و بدترین اقسام او مصری است که مشابه پروانه بود و از گزیدن همه آنها ورم و
اندک حمرت و کمودت و خفقت ظاهر شود در اکثر و هر نوع او را اعراضی
خاص است چنانکه از گزیدن حمرا او درد اندک و حکه افتد و از سیاه
درد شدید و سردی بدن و رعشه و از سفید اختلاف بطن و درد اندک و حکه
و از کوکبه که بر پشت او خطوط براق بود خدر و سستی بدن و از زرد او که موی ناک بود
درد شدید و رعشه و عرق و انتفاخ بطن عارض شود و گاه هلاک کند علاج
آنست که اول موضع لسع را بدهان یا به محجمه بمکند جهت جذب زهر و لعق کا دم

آب

آب گرم گذارند و نمک آب طلا نمایند و استحمام فرمایند که در تسکین درد فایده
عظیم دارد و دستور او آنست که هر لحظه در آب گرم نهند یا خاکستر چوب انجیر
و نوره و قلی نرم کوفته با آب گرم طلا کنند و خمیر و نمک ضماد نیک است و از
تریاق اربعه و سنجرنیا و سفوف از سیاه دانه و تخم کرفس با حلتیت با آب گرم
حل کرده سودمند است نوعیست از عنکبوت که از گزیدن او سردی اطراف
و قشعریره بدن و انتشار قضیب و نمود و انتفاخ شکم پدید آید و تدبیر او آنست
که سداب و سعد و شونیز بشراب بدهند و خوردن تریاق و التزام بحمام مفیدست
و نوعیست دیگر از عنکبوت که سیاه بود و پایهای کوتاه دارد و از گزیدن او بثور
مطبخیه و حکه افتد و آن محل سیاه گردد و سم او گرم بود بخلاف سایر عنکبوت
و تدبیر او آنست که فصد کنند بچند دفعه و مطبوخ فواکه طبیعت بگشایند
و گوشت فاسد آنرا ببرند و معالجه قروح ردیه نمایند و نوعیست دیگر از عنکبوت
معروف به فهد او بر کسی می جهد و او میگیرد لهذا فهد گویند یعنی یوز بتة الصید
و این عنکبوت را پایهای خورد و سفید بود و نقطه در پایهای بسیار باشد و از
گزیدن وی حکاک و سرد عرق افتد و تدبیرش آنست که عفص در روغن گل
و سرکه که در وی تخم کرفس جوشانیده باشند طلا نمایند فایده عنکبوت جهنده
که دست و پای او دراز باشد از گزیدن او درد معده و قی و دشواری بول و براز
عارض شود و این بد کشنده بود و علاج او مثل علاج رتیلا است و رتیلا
حیوانیست مشابه عنکبوت نوع پنجم در گزیدن کرباسه که سام ابرص و
چلپاسه گویند از گزیدن او در محل قلق و تب و سیلان رطوبت فاسد
ظاهر شود در محل لذع و درد دایمی باشد زیرا که دندانهای او آنجا بماند علاج تدبیر

کنند که دندانها برون آید و این چنان باشد که روغن و خاکستر بمالند و یا
ابریشم بر وی بمالند یا قرص بران کشند پس ازان خاکستر بروغن خمیر کرده آنجا
گذارند و اگر درد دایمی بود و بدان تدبیر زایل نشود دهان بمالند بکشند نی تنگ
و آب گرم کرده و سبوس جوشیده باشند بر وی ریزند و تریاق رشیلا سود
دارد و اگر فلدی قرص بر کارد بپیچند و بر محل لذع گرم دارند و اسنا و حبا
ولبس و حشیش بکشند دندان زنبور بر آید و صوف ریزه کرده با سپغول
آمیزند و با آبی که صمغ عربی در آن حل کرده باشند آمیخته آنجا گذارند زمانی
و بعده برفق بردارند که دندان زنبور بر آید و ثانی برون آمدن دندان ها
او آنست که بیت مفارقت کنند و کبودی موضع بزد و مید بداز سیلان بازماند
نوع ششم در گزیدن سالامندرا و او جانوریست مشابه کرباسه و چهارپای
دارد و دم او کوتاه و سر وی نیش سیاه و گردن باریک باشد و آن بزرگتر
و پهن تر از سام ابرص بود و لون او ابلق زرد و سیاه باشد و در کان نوشادر
بسیار بود و گویند که در آتش نسوزد و سنگ بدان کارگر نشود و از جمله سموم
قتاله است مانند ذراریح و مضرت زهر او آنست که درد شدید و حرارت و تبی همچون
آتش در باطن احداث کند و اماس گرم آلود و زبان بسته شود با سنگینی بکعو و لرزه
بر اعضا افتد و نور شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه گردد و باشد که عفن
شده بیفتد علاج آنچه در معالجه ذراریح گفته شد علاج اینست و خایه سنگ پشت
صحرائی و دریائی خوردن سود دارد و طبیخ منقوع خوردن و ضماد کردن
مفید است نوع هفتم در گزیدن آدمی آید دانسته که بدترین گزندها آنست
که گرسنه بود و از گزیدن روزه دار حالهای بد پیدا آید علاج زیت در موم گداخته

یا خاکستر

یا خاکستر چوب انگور و سرکه یا ایرسا و سرکه یا پوست بیخ بادیان و عسل یا مراهم
اسود که از قنه و زیت و موم و طبری ساخته باشند یا آرد باقلی و آب و سرکه
و روغن گل یا پیاز و نمک و عسل هر کدام که ازینها میسر آید ضماد نمایند و اگر
ورم ظاهر گردد و مردارسنگ طلا کردن فایده عظیم دارد و تخم شبت سوخته
و نرم کوفته با خاکستر کرنب و سرکه و اندک روغن زیت یا روغن کنجد طلائی
نافع است فائده آدمی را که سگ دیوانه بگزد و او نیز دیوانه گردد از صحبت او
اجتناب واجب دانند زیرا که از گزیدن او همچنین آدم همان حالت پدید
آید که از گزیدن سگ دیوانه و آنرا تدارک مشکل توان کرد و تدبیر در آنست
که در گزیدن سگ دیوانه گفته آید نوع هشتم در گزیدن سگ که دیوانه
نباشد علاج هر چه در گزیدن مردم گفته شد سود دارد و پیاز و نمک و عسل
و لنطرون و سرکه یا نمک و پیاز و سذاب و باقلی و بادام تلخ و عسل ضماد
مفید است و سرکه بر آن محل ریختن یا صوف بسرکه تر کرده بر نهادن نافع است
و اگر قدری روغن گل در سرکه اضافه کنند اولیتر است و قدری نطرون بسرکه
آمیخته آنجا گذاشتن و بستن و از پس هر سه روز تازه کردن بغایت
مفید است فائده اگر ترسند که سگ دیوانه بود نوع نهم در گزیدن پلنگ و شیر و یوز
و جراحت چنگال ایشان آمده است که دندان و چنگال اینها از زهرناکی
خالی نیست پس صواب آنست که نخست بمحل جراحت محجمه گذارند تا ماده زهر
بیرون آید پالوده زراوند و ایرسا و عسل ضماد نمایند و پس ازان جراحت را
بسرکه بشویند و از پوست نحاس و ایرسا و خبث فضه و موم و روغن زیت مرهم
سازند و بر نهند و باقی بمعالجه قروح تمام نمایند فائده اگر جائی را بجوشانند

وبطبیخ او زخم شیر را ببوبند خاصیتش آنست که شفا به کند واز الم سم آن نمایند
نوع دهم در گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی که معروف بکوسج است علاج زهر
آنها بکنند پس جالبات و نمک به پنبه یا بغلر دن لعبل بر جراحت گذارند
و چربی مرغ و بط و مطلق چربیها و مسکه و روغن گل سود دارد نوع یازدهم
در گزیدن ابن عرس یعنی راسو باید دانست که درد گزیدن او زموم در تن پراکنده
شود علاج سیر با انجیر خام یا آرد کرسنه ضماد نمایند و اگر گوشت راسو بر آن
محل گذارند در حال درد بنشاند و سود عظیم دهد فایده ابن عرس همچون
سگ گاه باشد که دیوانه گردد و هر کرا بگزد دیوانه شود و معالجه گزیدن این
عرس دیوانه همان است که در علاج سگ دیوانه ذکر یابد نوع دوازدهم
در گزیدن تیره یعنی گربه بسیار باشد که از گزیدن او دردها صعب پدید آید
و آن محل سبز و سخت گردد علاج زهر او بکشند یا منقاص و هن یا بمحاجم
و پیاز و پودینه ضماد کنند و سیاه دانه یا گنجد با آب ضماد کردن و پودینه خوردن
مفید است و باقی علاج عام باید کرد بحسب حاجت نوع سیزدهم در گزیدن گرگ
و میمون علاج آنچه بجهت عقف پلنگ و غیره گفته شد در نوع اهم بکار برند
و پیاز و نمک در هم کوفته بر گزیدگی میمون نهادن سود دارد نوع چهاردهم
در گزیدن ورل و آن دابه ایست همچون سوسمار چون بگزد جراحت پدید
آید و علاج او همچون قروح ردیه کنند فایده در بحر و بر حیوانات گزنده بسیار اند
که از گزیدن اینها اعراض بد ظاهر شود و علاج همه آنست که جذب زهر
نمایند و تا وقت خلاص شدن جراحت را مندمل شدن ندهند و تریاقات
و فادزهر و جدوار و مسکنات زهر همید هند بسبیل دوام و در غذا و شراب

مراعات

مراعات بجا آرند نوع پانزدهم در گزیدن نملة النسر این جانوری بود مثل مورچه
بزرگ تر و از گزیدن او خون از جمیع مجاری روان شود حتی که از چشم و بیخ
دندانها بر آید علاج فادزهر و آب کاهو و صندل سرخ و خرفه و طحلب بر آن محل
که گزیده طلا نمایند و حلتیت و شیر گاو یا شیر خر و طین مختوم و اسپغول با آب خیار
و آب کدو و همه آنچه زهر را تسکین دهند از تریاقات و غیره استعمال نمایند
نوع شانزدهم در گزیدن ضفدع بحری و او سرخ رنگ بود و جانوری پلید است
و زهر او بد بود و هر جانور که بیند قصد کند و از دور بر وجهد و اگر نتواند گزید سوی او
دم زند و دمیدن او هم زیانکار است و معرفت او آنست که اماس آلود بزرگ
و زود پیچیده شد علاج تریاق بزرگ و آنچه در علاج رتیلا یاد کرده شد بکار برند
و آواز گزیدن غوک بری و نهری اماس نرم پدید آید و علاج او مثل علاج زهرها
سرد است نوع هفدهم در گزیدن ذو الاربعة و الاربعین و او بگوش خیزه معروف
است و چهل و چهار پای دارد از هر سو بیست و دو و هم از پیش تواند رفت
و هم از پس و بیشتری یک انگشت بود و آنچه بزرگ باشد یک وجب بود و از
گزیدن او درد شدید و حالتی شبیه بوسواس و ترس و ضیق النفس پدید آید و طبیعت
چیزی شیرین خوردن خواهد علاج همان جانور را بکوبند و بر آن محل گذارند و زراوند
طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزاء برابر بشراب یا ماء العسل
بخورانند و تریاق اربعه و سنجرنیا و دواء المسک و دوالوبک و سرکه طلا
کردن مفید است نوع هژدهم در گزیدن موش باید دانست که دندان بعض
موشها زهردار باشد و گزیدن آن موش اماس در عضو آلود و جراحت کند و درد
نماید و آن موضع یا سیاه گردد و یا شاید که فاسد گردد و فدا و دورون سر کند و دیگر

اعضا را فاسد سازد همچون ناصور علاج زهر ایشان باشند با حقنها و تدبیری که در دفع
زهر اگلا وضماد مفید بود استعمال نماید و اگر انجا شرط زنند و خون بیرون آرند
بهتر باشد و اگر دیر کشد و لف در سر نهند تقلیل رطوبات فرمایند تقصید و تسهیل
دقی و آرد و فاد زهر میداده باشند نوع نوزدهم گزیدن سگ دیوانه و سگ را
بتازی کلب گویند بفتح کاف و سکون لام و کلب بفتح کاف و لام مرضیست
عظام مانند که سگ و گرگ و شیر و شغال و راسو و روباه و استر و کفتار حادث
شود و ایشان را دیوانه سازد پس این حیوان دیوانه هر گرا بگزد او نیز بدان
بلا مبتلا گردد و اگر تدارک کرده نشود از آنکه این علت سگ را بیشتر افتد کلب
الکلب متعارف گشته و این نوع بر سه فایده گفته آید فایده اول در علامات
سگ دیوانه و امتحان گزیدن او هرگاه سگ دیوانه شود همه احوال او بگردد و
چیزی کم خورد و هرگاه آب دهند بلرزد و بترسد و آب نخورد و تشنه بماند و چشم او
سرخ بود و زبان از دهان آویخته دارد و لعاب کفناک میریزد و از بینی تری
آید و گوش افکنده بود و سر در پیش نگون کرده و دنب برآورده قدم در میان پای
کشیده و رفتن مثل مستان باشد و چند قدم برود و بسر در آید و بر دیوار و درخت
و جز آن حمله آرد و آواز او همچون آواز گلو گرفته بود و سگان از ان بگریزند
و امتحان آنکه گزیده که سگ دیوانه است یا غیر دیوانه است بر چند وجه است
یکی آنکه مغز بر جراحت نهند و ساعتی نهاده دارند و بعده پیش مرغان اندازند
پس اگر مرغ آنرا نخورد یا خورد و بمیرد سگ دیوانه گزیده دوم آنکه پاره نان
برطوبتی که از جراحت بی بالاید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر سگ نخورد
یا بخورد و بمیرد دلیل آنست که سگ دیوانه گزیده باشد و قال الشیخ نهذه علامة غیر خاصة

انتباه

انتباه از آنکه گاه باشد که بسبب تاریکی یا جز آن بر صورت و حال سگ گزنده اطلاع
نشود که دیوانه بود یا غیر دیوانه بنا بر علیه طریقه امتحان مرقوم شد پس هرگاه سگ
بگزد و بر ماهیت او اطلاع نشود بزودی امتحان فرمایند تا اگر دیوانه بود فی الفور
تدارک آن نمایند فایده دوم در بیان احوالات که از گزیدن سگ دیوانه
روی نماید هرگاه کلب الکلب یا دیگر حیوان کلب بگزد و تدارک کرده نشود
انکس را نخست حالتی فاسد غیر طبیعی پدید می آید چون اندیشهاء بد و اندوه
و خشمناکی و اختلاط عقل و خشکی دهان و تشنگی و خوابهای آشفته بیند
و از روشنایها بگریزد و تنهایی دوست دارد و اندامها سرخ شود فاصر روی
[illegible] گردد و با خر گریستن آغاز دو هرگاه آب بیند خیال سگ در رو
توهم کند و از ان بترسد و بگریزد و فریاد کند و عرق سرد و غشی افتد و هلاک
گردد و باشد که پیش از ظهور این حالها هلاک شود و باشد که آواز سگ
یا آواز او منقطع گردد و از بول او حیوانی یا سگ کوچک بیرون آید و بول او
رقیق و گاهی سیاه بود و در بعضی محل حبس گردد و بول کردن و طبع
خشک شود و بر گزیدن مردم حریص گردد و هرگاه روی خود در آینه بیند
نشناسد و صورت سگ در روی ملاحظه کند و بدان سبب از آینه نیز بترسد
انتباه اکثر آن است که چون سگ دیوانه بگزد بعد از یک هفته تغیری
در احوال پدید آید و بعضی را بعد از شش ماه یا چهل روز و قومی گفته اند
که بعد از هفت سال نیز ظهور کنند و این قول نزد بعضی اطبا درست نیست
لیکن نزد اهل تجربه که مشاهده کرده اند ثابت است چنانچه در عهد این
درویش شخصی را تغیرات مذکوره یکبار که ظاهر شد و تمام هوش او بجا بود

اما تحیر تمام داشت و آب نمیخورد و اگر آب می آوردند میدید اما چون قصد خوردن
میکرد المی عظیم در بدن او می افتاد و حرکات ناملایم میکرد و نعره میزد و کوزه
آب بر زمین میزد و ارشان او حمل بآسیب جن کردند و گزیدن سگ از
خاطر ایشان رفته بود چون فقیر تفحص کرد بیاد آوردند که سگ دیوانه این سال
گزیده بود و جگر آن سگ خورانیده بودیم و اندیشه او از خاطر رفته اکنون
بعد از چهار سال اثر او پدید آمده انتهی از وقت ظهور تغیر تا سه روز
بهمان حالت بود بعده بیهوش شده و شکم او ورم کرد و یک چشم فرو بست
و مرد تنبیه هرگاه آدم سگ گزیده که تغیر در وی پدید آمده باشد بگزد یا کسی پس
خورده این شخص بخورد او نیز بدین مرض مبتلا گردد و باید دانست که هرگاه سگ
دیوانه بگزد و از ان محل خون بسیار بر آید خود بخود اسلم بود و بعلاج پذیرفتن
اقرب بود و همچنان اگر آنرا ادویه تریاقیه دهند و چون بول کنند ایمن گردد
از ترسیدن آب و گفته اند چون سگ گزیده از آب بترسد قبول علاج نکند
فایده سیوم در علاج او هرگاه بدانند که سگ دیوانه گزیده باید که بیمار را
بدوانند پیاده یا سوار تا عرق کند و جراحت را بشوق نهند و اقل مدت
که در آن هرگز مندمل شدن نباید داد چهل روز است و باید که محاجم بر سر
جراحت نهاده چنانچه معلوم است مکنند تا زهر بیرون آید و اگر جراحت سر
فراخ تر کنند اولیتر بود تا رطوبات فراخ تر بالاید و بتبع او زهر نیز بر آید
و آنجا که در ابتدا از روی خطا جراحت درست شده باشد دیگر باره آن را
بشگافند و ادویه مقرحه چون سیر و جاوشیر و سرکه تیز یا سیر و پیاز و نمک
کوفته ضماد نمایند تا ریش کند و این مرهم ریش کننده است زفت یک جزو

نمک

نمک و نوشادر ۵ جزو قاو خیر ۳ جزو جاوشیر را در سرکه بگدازند و جمله بهم آمیزند
و بکار برند و اگر قویتر خواهند دوای اکال بگذارند چون قلقدیون و بعده
بقطع روغن گاو استعمال مینمایند تا اجزاء فاسده دور نماید و هم ازاله
سمیت نماید و در اسهال سودا مبالغه نمایند خاصه هنگام انتشار زهر
و ظهور تغیر و پیوسته تریاق کبیر و تریاق اربعه و داروی سرطان که نفع عظیم
دارند میدهند و گفته اند جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن سود دارد
و اگر باهو دانه و چند بید انجیر بهم شیاف کنند و بهند نفع دهد و گفته اند
که هیچ دارو چون جنطیانا منیت صفت داروی سرطان نهری
بریان کرده پنج جزو جنطیانا کندر هر یک ۳ جزو نرم بسایند و با آب ورد وغن
گاو یک مثقال هر روز او را بدهند و روز دوم زیاده سازند تا بچهار مثقال
برسد صفت معجون ذراریح که نافع است درینجا ذراریح دست و پای
و سر او پاک کرده یکجزو عدس مقشر یکجزو زعفران سنبل قرنفل فلفل
دارچینی هر یک سدس جزو همه را نرم بکوبند و با آب قرصها سازند
هر یک ۵ دانگ شربتی هر بامداد یک قرص و در حمام برند و در آبزن
نشانند تا هم در آبزن بول کند و نخوداب از گوشت مرغ فربه خورانند
و شراب شیرین سود دارد و اگر از پس این دوا سوزش در مثانه پدید آید
باید که عدس در آب بجوشانند و بتبع او بستانند و روغن بادام یا مسکه
بجوشانند و روغن گاو بخورانند سفوفی که مفید است سرطان نهری
جنطیانا هر یک پنج درم کندر پودینه هر یک ۳ درم گل مختوم ۵ درم کوفته
و بیخته ۵ درم بدهند و گفته اند که شربه انکس از پوست کفتار سازند

تا بر قدحی خاصه که از چوب بلوط یا پوست کفتار در گیرند درون و برون آن تمس
بهمان آب میخورده باشند و اگر مشربه از پوست سگ دیوانه سازند و آنرا
بپوست کفتار بپوشند بهترست اینهمه بابی میت مفیدست و از ترسیدن
آب باز میدارد و انتباه هرگاه آدمی مذکور از آب بترسد و نخورد حیله باید کرد
و آب باید داد تا از تشنگی هلاک نگردد و حیله آنست که نایژه دراز بکنند
و یک سر او در مشربه گذارند و سر دیگر در حلق او و آب بفرستند در حلق
او چنانکه وی آب را نه بیند و لعابها و شیرهای سرد و قرصها و غذاهای
مایع بارد که تشنگی فرو نشانند همیدهند بالجمله در ترطیب و تبرید کوشند تا از
سبب خشکی و تشنگی زود هلاک نگردد و تعقیب مجربان گویند که هم آن وقت
که سگ دیوانه بگزد خون آن سگ قدری با آب آمیخته آنکس را
بنوشانند زهر او اثر نکند بالجمله این همه که اهل تجربه گفته اند توان کرد
لیکن بهمین بسنده نمیکنند از اصل علاج که گفته شده باز نباید ماند و تعقیب
بر آنند که تا استخوان سگ با آب تر نشود زهر اثر نکند و ازین راه تاکید کرده
اند که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند و در آوند گل که محکم بود اندازند
و زمین را عمیق بکنند و آن آوند در آن نهند و بپوشند تا که تا آب
بدو نرسد و گفته اند که تا شش ماه مشک باید خورانید هر روز یکماشه
که نفع تمام دارد و تا سه ماه زخم را فراهم آمدن نباید داد

در طرد الهوام

یعنی دور کردن حشرات حیه یعنی مار از دود شاخ گوزن و سم بز و بیخ کرفس
و عاقرقرحا بگریزد و خردل مار را بکشد و اگر در راه گذار او گلوله زند کناره گردد
و اگر آنرا با نوشادر را در آب حل کرده در خانه مار اندازند جای بگذارد و آب دهان

روزه دار

روزه دار اگر در دهان مار افتد بمیرد خاصه اگر نوشادر در دهن باشد و عقرب
یعنی کژدم اگر میعه و پشک گوسپند و زرنیخ و پیه بز را استار است بگریزد و پیه
بکار آیند و دیگر ادویه بدان البر شسند و نزد سوراخ کژدم دود کنند کژدم بر نیاید
و اگر پوست ترب بر کژدم نهند یا آب ترب یا آب برگ او بران اندازند
بمیرد و برگ بادروج و آب او همین عمل دارد و آب دهان روزه دار
خاصه که محرور باشد چون بر کژدم افتد بکشد و اگر قطعه ترب بر سوراخ
نهند بر نیاید و اگر کژدمی را بسوزند دیگران بگریزند براغیث یعنی کیک
اگر حنظل در آب کنند و در خانه بپاشند کیک بمیرد و بگریزد و از
بوی گوگرد و برگ خرزهره نماند و اگر پیه خارپشت بر چوبی طلا نمایند
تمام کیک بر آن جمع آمده و گیاه کیکوشه یعنی حشیشة البراغیث اگر
در بستر بپاشند کیک فرار شده بمیرد و آب سداب و خشک و خرنوب
با شیوف سرد دارد بق یعنی پشه از دود سبوس چوب صنوبر و برا ستاد
بگریزند و همچنان از دود اشق و قلفونی و از دود برگ مورد و خشک و
برگ سرو و از دود عود مقل و گوگرد و شاخ گوزن و سرگین گوسپند بگریزد
و اگر برگ سرو و چوب سرو در فرش نهند پشه از انجا برود و اگر بدن را
بروغن بمالند الم او نرسد ارضه یعنی چوب خوره از دود برگ چنار
بگریزد و در خانه که هدهد باشد ارضه نماند و اگر هدهد سوخته در خانه ارضه
اندازند همه بمیرند ذباب یعنی مگس از دود زرنیخ و گندش بمیرد و اگر
زرنیخ زرد در شیر کنند یا در آب و در ظرفی بدارند تمام مگس که در وی افتد
بمیرد و طبیخ خربق سیاه همین عمل دارد ابن عرس یعنی راسو از بوی سداب

بگریزد فار یعنی موش از بوی زاک بگریزد و اگر یکی را از ایشان پوست جدا کنند
یا خصی سازند و بگذارند همه بگریزد و اگر مردار سنگ و حرنق و سگ و خبث
الحدید و بزر البنج و زعفران بگیرند و بخمیر معجون سازند و غلولها ساخته
در سوراخها و تمام کنج های خانه اندازند از خوردن او همه موشان بمیرند
و بگریزند و سم الفار در خمیر همین عمل دارد بشرطی که آب خوردن آنها را
میسر نباید نمله یعنی مورچه اگر مقناطیس بر سوراخ او نهند یا گوگرد و قطران
دود کنند یا زهره گاو و بازفت و انگزد در خانه آن باشند بگریزد زنبور
از دود گوگرد و سر و سیر بگریزد و اگر عصاره خطمی با آب خیار زه و زیت
در خود مالند زنبور گرد نیاید سوس یعنی کرمی که در جامه و کتاب افتد
اگر افسنتین و شونیز و پودینه جو یباری و پوست ترنج در صندوق دارند
اندازند سوس در ان نیفتد فایده سزاوار آنست که در ساکن و منازل
لقالق و طاوس و بط و خارپشت و کوزن و راسو نگاه دارند و در حوالی
خانه شبح و حلتیت و غار و حرنق و پودینه و درمنه بپاشند یا مندیلی
از خاکستر چوب صنوبر یا رسیانی بقطران و حلتیت آلوده در خانه
بیاویزند تا منع خروج حشرات نماید و از دود چوب انار و بیخ سوسن و سیر زد
و سرو و موی و اظلاف جانوران و مقل و زفت و انگزد و برگ
غار همه حشرات بگریزند خاصه از دود افیون و سیاه دانه و قند و شاخ
بز کوهی و گوگرد و وقت شب شمع و روشنائیها از خود دور دارند
تا هوام آنجا متوجه گردند ذکر بعضی ادویه قاتله حیوانات چهارپایه
خربق سگ و گرگ را بکشد در چیزی تعبیه کرده بوی نهند خانق النمر پلنگ را
یکشنبه

بکشد خانق الذئب گرگ و شغال را بکشد تعبیه با دام تلخ روباه را بکشد
خزر هره و برگ آزاد درخت اکثر بهایم را بکشد فصل اخر در ضبط
منافع کی یعنی داغ و ذکر بیماریهای که علاج آن بداغ کنند باید دانست
که منفعت داغ آنست که رطوبتهای فاسد که در عضوی بسیار گرد آید و مزاج
و گوهر آن عضو بدان تباه سازد و علتهای بد بر آید و باشد که از انواع
استفراغهای تنقیه آن حاصل نگردد و بسبب داغ کردن با آتش آن
رطوبت بعضی است گردد و منافذ بزرگ که مدد آن رطوبت از آنجا
میرسید بسته و سخت گردد و امراضی که در ان داغ کنند شانزده
مرض است یکی درد چشم کهنه که از نزله دماغ بود دوم ضیق النفس که نزله بسیار
سبب او باشد سیوم جذام چهارم درد سر و شقیقه و فرود آمدن آب
بچشم پنجم بر آمدن موی فزونی بر پلک چشم ششم ناصور گوشه چشم
هفتم خراج که از شوصه تولد کنند هشتم خراج که در جگر بود و ورم اندر غشاء جگر
افتد و ضماد و شربت سود ندهد نهم امراض سپرز دهم ضعف معده که
بسبب بسیاری رطوبت یا بسبب زخمی و آسیبی باشد یازدهم استرخا دوازدهم سستی
بندگاه سیری و وجع در کف سیزدهم عرق النسا پانزدهم قیلة الماء
شانزدهم فتق و بن ران و بدانند که هر داغ را طریقه است که جداگانه
گفته شد طریق داغ کردن درد چشم و ضیق نفس که در نزله سر بود
از میانه سر موی بتراشند و در آنجا داغ کنند چنانکه پوست سر جمله
بسوزد و چون پوست باز افتد استخوان را نیز قدری بتراشند
تا بخار را نزله بیرون آید و آنجا که نزله قوی بود داغ باید داد

وجراحت داغ مدتی سیل باید داشت و مندمل شدن نباید داد تا رطوبتها
از جوانب همی بپالاید بعده مرهم منبت بکار دارند طریق داغ کردن جذام
هرگاه پیدا شود که جذام خواهد افتاد بر سر وی پنج داغ برنهند یکی آنجا
که حد رستن موی پیشانی است دوم آنجا که از یافوخ برتر است سیوم
پس سر آنجا که از نقره برتر است و نقره مغاکی را گویند که بر پس سر متصل
بگردن باشد و دو داغ دیگر بر پس هر دو گوش بر جایگاه درز فلسیری طریق
داغ درد سر و شقیقه مفرط و آنکه او را خوف نزول الماء بود شریان صدغین را
که بزرگ است داغ کنند و بعضی شق نمایند و بعضی پوست صدغ بشکافند
و شریان را برهنه سازند پس داغ نهند تا بسوزد و ببرد اندر گشود
بر آن سبب رطوبت در وی گذر نیابد و در شقیقه و نزول الماء نیز ذکر یافته
طریق داغ شعر زواید نخست موی فزونی را از بیخ برکنند بموچینه و آلتی
باریک سوزن مانند گرم کرده بر بن موی گذارند و باشد که بن هر دو موی یا
باریک یک داغ کفایت کند و آن جاست که بهم متصل باشند
و الا هر موی را داغ علیحده باید کرد و تلطیف بادویه داغ نمایند و آن چنان
باشد که داروی سوزاننده بر پشت چشم طلا کنند بر آن موضع که تشمیر
کردن رسم است همبران شکل و بدان مقدار که تشمیر کنند و دارو
یک روز نگاه دارند و یکروز بشویند و پاک نمایند تا روز سیوم دارو
برنهند و همچنان یک روز دارو نهند و بشویند و دارو نهند تا که
پوست آنجا سیاه و سوخته شود پس اسفنج در آب گرم تر کرده بگذارند
تا پوست بیفتد بعده ادویه قابضه استعمال نمایند چون اقاقیا و مازو

دارش

وشب یمانی و طین قبرسی اگر پلک باز بهم نشیند و تقلص کرده مرهم
دیاخلیون و موم روغن طلا نمایند و داروی سوزاننده امثال آهک
آب نارسیده و صابون و بوره ارمنی برابر بسایند و آب خاکستر
چوب بلوط و خاکستر چوب انجیر و بول کودکان نابالغ بسرشند
و بر پلک بدستوری که گفته شد بعمل آرند طریق داغ غرب یعنی ناصور
گوشه چشم باید که ناصور مذکور را بپاکی بردارند تا استخوان ظاهر شود و بنگرند
که استخوان درست و پاکیزه است یا قدری تباه شده پس اگر تباه باشد
لختی از آن بتراشند و بعده بآلتی باریک سوراخ استخوان را داغ نهند
و چون داغ خواهند داد نخست اسفنج یا پنبه بآب سرد تر کرده بر چشم
گذارند تا گرمی داغ بچشم نرسد و داغ یکبار اگر کفایت نکند دو بار و یا سه بار
میل گرم همیکنند و در سوراخ گذارند تا چنان شود که منفذ بسوی بینی
کشت بدو تنگ آن کشادن منفذ بداخل بینی آنست که دهان و بینی
بیمار بگیرند پس تفحص کنند که درین سوراخ نفسی برمی آید یا نه اگر می آید
بدانند که منفذ به بینی گشود پس پنبه بمرهم زنگار آلوده در وی گذارند
و یک روز پنبه کهنه تنها بگذارند تا که فراهم آید طریق داغ خراج که
شوصه تولد کند و این خراج را طبیبان ذات الجنب گویند هرگاه که
خراج مذکور بزرگ شود و بنفث پاک گردد و ریم کند باید که آن را به بیخ
زراوند طویل داغ کنند بدین طریق که روغن زیت بسیار گرم کنند
و زراوند در وی گذارند تا گرم شود و برآورده بالای آن داغ نهند و باید
دانست که درین مرض داغ بآهن نشاید داد و آنچه نباید شکافت

که درین خطر بزرگ است و اگر از خطر محفوظ ماند آن موضع ناصور گردد و به نشود
و آن را هفت جا داغ کنند یکی آنجا که سر مهره‌ها استخوان حیز گردن
بهم پیوسته است و چون اینجا داغ کنند نخست پوست آنجا بالا برکشند
بعده داغ کنند دوم آنجا که قریب با دواج است و میل سوی پیش دارد
و داغ کوچک باید کرد یکی سوی راست و یکی سوی چپ سیوم میان پهلو
آنجا که میل سوی پیش دارد داغ بزرگ کنند چهارم بر میان پهلو آنجا
که میل به پشت دارد داغ دیگر نهند پنجم بالای فم معده یک داغ نهند
ششم میان هر دو شانه یک داغ و دو داغ دیگر بر دو جانب پشت فروتر
از محل داغ میان هر دو شانه و این داغها بر پشت کوچک باید و پس از
داغ مرهم اسفیداج و مرهم آهک علاج کنند طریق داغ جگر هرگاه در
جگر خراج افتد و علامات آن که تب و گرانی و درد در جانب راست
ظاهر شود بدانند که خراج در گوشت جگر است و بعلاج آن اشتغال نمایند
چنانچه در ورم جگر سوزش یافته و هرگاه درد بشدت باشد و هیچ
علاج سود نه دهد بدانند که ماده زیر غشا است و درین صورت داغ باید
داد بدین طریق که آلت داغ گرم کنند و بر آخر جگر آنجا که نزدیک مغوله
ران است اندکا برتر هم یک داغ بر نهند چنانکه پوست جمله بسوزد
و بلغا از سر ورم بیرون آید و چندی فراهم آمدن ندهند تا تمامه پاک شود
و نشترهای موافق و شوینده باید داد تا پاک شود بعده مندمل سازند
طریق داغ سپرز باید که پوست شکم را که بالای اوست بقضا رها بر دارند
داغ دهند با آلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود تا بیکبار دو داغ افتد

و ترتیب

و ترتیب بیکدیگر داغ دیگر نهند تا در سه بار شش داغ حاصل آید نزدیک بیکدیگر
و بعضی طبیبان قدیم گفته که یک آلت باید ساخت شش شاخ چنانکه
در یک بار شش داغ کرده شود علاج داغ معده کسانی که از دماغ آنها
نزله بسیار بمعده فرود آید و معده را تباه کند و بر آن سبب دوا سود نه دهد
باید که بر فم معده داغ دهند سه جا بر شکل مثلث چنانکه یک داغ اندکی
فروتر از غضروف خنجری بود و دیگر از دو جانب آن قدری فروتر بر شکل
مثلث باشد و داغهای چنان باید که از سطبری پوست فروتر نباشد
و کم از آن نبود و داغها را به شدن ندهند تا همیشه رطوبات از و پالاید
طریق داغ در استسقا هرگاه علاج بدوا سود نه دهد پنج جا داغ دهند یکی
بر فم معده دوم بر جگر سیوم بر سپرز چهارم بر قعر معده پنجم بالای ناف
طریق داغ بر کتف هرگاه مهره استخوان بازو از سر کتف بیفتد باید که
اول مهره را بجای بر نهند پس داغ کنند بدین طریق که بیمار را بر پهلوی
سالم بخوابانند و پوست آن محل که مهره لغزیده بود بقضا ره بالبرا انگشتان
بردارند تا قوت داغ بعصبها و رباطها که آنجاست نرسد پس گرد اگرد
آنجا داغ کنند و اقل آن چهار داغ است بر شکل مربع و داغ چنان
باید که سطبری پوست تمام بسوزد طریق داغ مفصل سرین هرگاه وجع
الورک و عرق النسا کهنه شود و بسبب رطوبتی لزج که در بند گاه سرین
گرد آید و عصبها و رباطهای آنجا سست شود و مهره سر استخوان ران
از حقه سرین بیرون افتد و پاها باریک گردد باید که گرد اگرد جهار
ران داغها بر نهند و بعضی طبیبان آلتی ساخته اند بر شکل قدحی

و دو دایره دیگر در ان نصب کرده چنانکه در یکبار سه داغ کرده شود و این
قدح را دنبالی دراز میکنند و قطر قدح قدر نیم بالشت و سطبری لب
او همچند سطبری دانه خرما و دوری میان دایرها چند سطبری یک انگشت
و بعد داغ مدتی طویل به شرف نرسد تا رطوبات بیالایند و فتیله
براهم رو باینده به کرده شد صفت این آلت قدح مانند در وجع
الورک نیز ذکر یافته و کذلک هر عضوی را که داغ باید کرد در محل او
ذکر بدان رفته خاتمه در بیان آنکه هر یک از ادویه مرکبه معلمه و لغة
مصطلحه اطبا که درین کتاب ذکر یافته در کدام فصل است تا طالب آنرا
بر آوردن او آسان باشد و خاتمه مشتمل است بر دو باب باب اول
در مرکبات و دوم در مصطلحات و فرق بین الامراض و جز آن باب
اول در ادویه مرکبه و آن بر سبیل حروف هجی ضبط یافته جهت تسهیل
فصل الالف اوشی دارو در مالیخولیا اکسیر در موی سر آتنا باسیا
در ورم جگر اقلاط زعفران در ضیق اطریفل صغیر در بواسیر اطریفل
مقل در بواسیر فصل الباء باسلیقون در سبل برود حصرم در ضعف بصر
برود سفیجی در جرب الاجفان بنادق بزور در رهی کرده و مثانه باشد
فصل التاء تریاق الاسنان در وجع الاسنان تریاق اربعه
در صرع تریاق مختوم در تدبیر مسموم شراب رقیق در کلف فصل الثاء
خالی است فصل الجیم جوارش خوزی در ضعف معده جوارش خرنوب
و جوارش کندر در ذرب فصل الحاء حب شبیار در امراض سر حب
مسهل سودائی در صداع و یکی در برسام حب شبیطرج و حب منتن

کبیر

کبیر و صغیر و دیگر حبها که بلغم اعصاب بر آرد در فالج حرزم کبیر و حرزم صغیر
و حرزم معسل در بیاض حب ذهب در نزول الماء حب الملک در بخر
حب فاریقون و حب جاوشیر در ربو حب سکبنج در وجع معده
حب مقل مکی در بواسیر حب بادشکن در قیل حب سورنجان
در وجع مفاصل فصل الخاء خندیقون در قولنج خل خبث الحدید در
وجع گوش دواء المسک حار در مالیخولیا فصل الدال دواء المسک
حلو و مر در خفقان دواء الریان در طرش گوش دواء الکرکم در ورم
کبد دواء الزنجبیل در امراض کرده دواء بید الملک در سنگ مثانه دواء
کبیر و صغیر در عقر زنان دواء الترید در حمی بلغمی دواء السرطان در گزیدن
سگ دیوانه فصل الذال ذرور ابیض در امراض ملتحمه ذرور اصفر
و ذرور بلقایا و ذرور نماینم در امراض قرنیه ذرور رمادی در سبل ذرور
کمنه در کمنه ذرور عنزروت در قروح العین و ایضا نسخه دیگر در آبله
فصل الراء زنگ ذرور ممسک در بیاض ذرور عرق در متفرقات و در ضنان
ملاء رنگ در بخر دهن رب الجوز در خناق روغن گل و جز آن در
صداع و عقرب در سنگ مثانه روغن بید در سعال روغن مورچه در
معطات قضیب و روغن گندم در قوبا روغن حب الغار در امتیاز
موی روغن لادن در حفظ موی فصل الزاء زر عونی در فصد قوت باه
فصل السین سورنجان در اکله دهن سفوف سرطان در سل سفوف
حب الرمان و سفوف زلق الامعا در ذرب سفوف معلیانا در سحج
فصل الشین شراب خشخاش در زکام شراب ریحانی در بخر الانف

شراب فنجنوشش در سرعت انزال و شراب افسنتین در تپ غب غیر خالص
شیاف ابیض اینونی انزروتی در ورد بیخ شیاف دینار جون در ظفره
و نسخه دیگر در سبل شیاف ویزج در ظفره شیاف سماق و شیاف
اسود در سبل شیاف احمر حاد در انتفاخ ملتحمه شیاف احمر لین و شیاف
کندر در ورد قه شیاف زعفران در دمعه و نسخه دیگر در ضیق شیاف مرارات
در التاع شیاف اصفر و شیاف اخضر در ضعف بصر شیاف اصطفلقان
در قروح الجفن شیاف زنکار در انتشار الاهداب شیاف زجیر در زحیر
شیاف کیلی در بواسیر غرب در ناصور مقعد شیاف ممسک حیض در سیلان
حیض فصل صاد مهمله صنع بلاط در جراحت عرق فصل ضاد معجمه
ضماد شوصه ضماد سک در حمی بلغمی فصل الطا طبیخ حلبه در ربو
طبیخ حنظل طیف در امراض کلیه و مثانه فصل الظا و العین و الغین خالیست
فصل الفا فلافیون در بخر دهن قرزجه ممسک حیض در قرحه رحم
فصل القاف قیروطی اخضر در سعال قرص نفث الدم در نفث الدم
قرص کافور در خفقان و نسخه دیگر در دق قرص کوکب الارض در وجع
المعده قرص عود و قرص راسن در هیضه قرص سنبل در ورم المعده
قرص کهل در ق الدم قرص طباشیر در ذرب و ایضا در دق و مرض کرده
و مثانه بنسخه مختلفه قرص مقل و قرص زرشک کبیر هر دو در ورم جگر
مازریون در استسقا قرص بنجنکشت در نفخه طحال قرص زراوند در
مرض روده قرص کاکنج در امراض کرده و مثانه بد و نسخه قرص دیابیطس
در دیابیطس قرص بول الدم در بول الدم قرص کهربا در سیلان حیض قرص

دراحتباس

313

٣١٣

دراحتباس حیض قرص بنفشه و قرص گل در غب غیر خالص قرص غافث
و قرص افسنتین و قرص بنسخه دیگر در تپ بلغمی قرص کافور بنسخه آخر
ورد یانیطس قرص خشخاش در تپ دق قرص طباشیر کهربا قرص
اندروخون در نمله در متفرقات فصل الکاف کحل عزیزی در حکه
الاماق کحل روشنائی در انتشار الاهداب ککلانج حار و بارد در
استسقا کشکاب سرطانی در دق فصل اللام لاذق اینونی در شقیقه
لعوق کرنب و لعوق زنجبیل در فساد الصوت فصل المیم
مطبوخ هلیله در دوار و بنسخه دیگر در مالیخولیا مطبوخ افتیمون در مالیخولیا
مطبوخ قنطوریون در نزول الماء مطبوخ سورنجان در وجع المفاصل مطبوخ
سنائی در آبله فرنگ ماء الاصول در مالیخولیا و دیگر امکنه نیز ذکر یافته
بطرایق مختلف ماء الجبن در دوار و مالیخولیا نیز ماء اللحم در دق مبفیج
در زکام ماسک البول در تقطیر البول مثلث در سعال مفرح مالیخولیا
در مالیخولیا مقیات و مقویات معده بحسب هر خلط در صرع معجون سیسالیوس
در صرع معجون تنی در سعال معجون حجر الیهود و معجون عقرب و معجون
مفتت الحصات در سنک کرده و مثانه معجون لبوب و معجون زاید
فی الجماع در قوت باه معجون خیار چنبر در غب غیر خالصه معجون
خبث الحدید در سرعت الانزال معجون فلافلی در کزیدن سگ دیوانه
مرهم ابیض و مرهم مصری و مرهم باسلیقون کبیر هر سه در وجع الاذن
مرهم اسفیداج در بواسیر مرهم شاد نه در آبله فرنگ مرهم نوره در حرق
النوره مرهم باسلیقون بنسخه دیگر در قرحه رحم فصل النون نزود در ورم

کوش فصل ها و واو خالی است باب دوم در لغات مصطلحه
و فرق در امراض مشتبهه و تدبیر بعض ادویه و اصلاح آن بطریق رعاف
آوردن و منع نزله نمودن و دیگر فواید که از جمله فرور یابت و هر یک
بقسمی نوشته اند قسم اول در مصطلحات اعضاء مفرد و اعضاء مرکب
در مقدمه باب امراض سر انکباب در صداع سازج اخلاط و استنشاق
در صداع مادی اقفال دماغیه در صداع ضعف دماغی ارایح در صداع
شمسی احتراق اخلاط و احش در مالیخولیا اقدام در اخلاط العقل
استفیدباج در صرع بیکون شرایفه در صرع برود در جرب الاخفا بردی حمی مطبقه
تخلیل و تکمید و تعریق سر و تدهین در صداع سازج تسعیط و تقطیر در
صداع مادی تونیب در مالیخولیا تقلعی در تشنج تشمیر در استرخاء الجفن
تنکار معدنی و صنایعی در سیلان حیض کثیر در حمی مطبقه تراب زیبق
در کلاب تراب نحاس و تراب بولقه در قروح حب در صداع مادی
حمامات در صداع سازج حواس باطنی و ظاهری در نسیان خمار در صداع
شرابی خبز سمید در مالیخولیا ذهن در صداع سازج رب در صداع
مادی رابجب در مرض دل زعفوه ملح در تجعید شعر زیرباج در استرخای زراقه
کو آلیت است در طرش کوش سکوب در صداع سازج سر دارو در دوار
سوء مزاج مختلف و مستوی در دوار سمک رضراضی در مالیخولیا سوء ترکیب
در اکل در امراض معده شراینی سبانیه در دوار شرح الیتین در کلف
صنجر در فصل دیو انکیها ملین فارسی در قرنی چشم عطوس طرخ قسم است
ازمایی در صداع مادی غذا در صداع غمره در فساد اللون فکر در نسیان

فتح

فتح عضله در قروح تلق در صداع سازج قطور در صداع مادی قوت نفسانی
در نسیان قوت حیوانی در باب امراض دل قوت طبیعی در باب
امراض جگر قثاء رکنور در صرع قاثاطیر در احتباس بول قشعریره در حمی
مطبقه کشط در ظفره لغط در سبل لخلخه در صداع مادی لبن البتن در کلف
لف الکرم در کثرت عرق لقلول در صداع سازج تفنج در صداع مادی
تقوع در سرسام تعقّس صعد ادر عشق و تمام قسم الانفس در امراض نشنش
ذکر یافته ناصور در فصل قروح نافض در حمی مطبقه مزوره و ماء الشعیر در
صداع سازج مستنقعات در صداع شمسی مراق در مالیخولیا مصفات
در اختیم [illegible] مجمه ناری در نفخه الطحال تکمم و بدل در جراحت ماء الرماد
در ابینی در دوار ورده که آلیت است در جرب الاخفان قسم دوم در
فرق کردن میان امراض مشتبهه فرق در سبات و غشی و در سکته و سبات
و در سبات فرق در رعشه و اختلاج و در رعشه فرق در سبات سهری و اختناق
رحم در سبات سهری فرق در جمود و سبات و در سکته و سرسام در جمود
فرق در انکه ماده که از سر بر چشم آید از درون قحف می آید یا از برون قحف
در باب امراض چشم فرق در مورسرج و بثور قرنیه فرق در مده و بلغم در سل
فرق در صدید و لحم مذاب در قروح فرق در هم و غم در حمی یوم همی قسم
سیوم در تدبیر و اصلاح بعض ادویه تدبیر مازریون در استسقا تدبیر
انزروت در امراض طبقه ملتحمه تدبیر خبث الحدید در سرعت انزال شستن
سیماب در قولنج سوختن عقرب در سنگ گرده اصلاح محموده در صداع
مادی شستن ادویه مجربه در سرسام شستن صبر در مالیخولیا شستن حلبه

شتایق غرب در ناصور مذکور است

در اعلال ملتحمه بختن ادویه چشم در باب امراض چشم بختن ماء الشعیر همراه سوطات

در سل قسم چهارم در بعضی تدابیر و فواید طریق باز کردن امیدن ماء از عضو

بعضوی در بحران طریق رعاف آوردن در بحران طریق باز داشتن

نزله سر از معده در جذب طریق برآوردن آب کدو و آب فواکه در سام

طریق گرفتن و سنح اسرب در اعلال طبقه قرنیه طریق دفع ضرر جاو شیر

از اعصاب در ربو طریق حصول منی در نقصان باه تدبیر کی که ادویه

مخدره را بر سر او نهند و حواس او مختل شود در صداع ضعف دماغی تشریح

سر و دماغ و عصب و غشا و نخاع در مقدمه امراض سر دلایل آنکه هر مرضی که

با وجع بود نخستین تسکین وجع کنند در اعلال ملتحمه بیان آنکه در میل بله

کدام جهت است در صداع بحرانی بیان آنکه قطع رگها پس گوش مانع

تناسل است در صداع شقیقی فایده بعض لغات و فواید که درین کتاب

در هر محلی واقع شده بود و در یک محل حل آن نموده درین خاتمه اشعار

بر آن کرده تا هر دوای مرکبه معلمه و لغت مصطلحه و فواید ضروریه که درین

مختصر مثبت یافته و آنرا بجوا هند ازین خاتمه نشان موضع او دریابند

و این درویش دل ریش را بفاتحه خیر یاد آرند تمت تمام شد

کتاب طب الذکیره

ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين

٥٤١ ١٢٤٣ ٤٣٩ ١١ ٦٦ ٥١

٢٣٤١

قبالة الحمار [illegible]

[illegible]

نامه [illegible]

[illegible]

[illegible] معدار کنار [illegible]

[illegible] بندار [illegible]

[illegible] الحمار و [illegible]

[illegible]

چوب چینی ۴ توله

چاب [illegible] ۴ توله

تخم عسل ۲ [illegible]

ارزندک ۴ توله

بنج ۴ توله

زرد چوبه

للضيق

اب صبر [illegible] ۳ ماه [illegible]

۴ توله

در ظرف زجاجی طبخ نماید بعده [illegible]

از ماش [illegible] بخورد

وقت خواب [illegible]

از [illegible]

نماید

ايضا الضيق

[illegible] ۷ عدد

[illegible]

طبخ نماید که [illegible]

روز [illegible] نماید علی الریق

[illegible]

انا من المجرمون منتقمون

١١٩٨

Text on bottom edge follows

